مکتوبات امام ربانی

حضرت مجدد الف ثانی

الشیخ احمد سرهندی قدس سره

در مطبع ایجوکیشنل مالکان ایچ ایم سعید کمپنی مطبوع گردید

ادب منزل پاکستان چوک کراچی

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

حسين حلمى بن سعيد استانبولى

يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول ـ تركيا

١٣٩٧ هجرى ١٩٧٧ ميلادى

مکتوبات امام ربانی

حضرت مجدد الف ثانی

الشیخ احمد سرهندی قدس سره

در مطبع ایجوکیشنل مالکان سعید ایچ ایم کمپنی مطبوع گردید

ادب منزل پاکستان چوک کراچی

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

حسين حلمي بن سعيد استانبولي

يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول ـ تركيا

١٣٩٧ هجری ١٩٧٧ میلادی

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

بفضلہ تعالیٰ این مجموعۂ مکتوباتِ شریفہ از حضرت امام ربّانی مجدّدِ الفِ ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی قدس سرہٗ بحسبِ ارشادِ صاحب الرشاد شیخنا وسندنا الحافظ الحاج سیّد زوّار حسین شاہ صاحب دامت برکاتہٗ (بطرزِ عکسی از نسخۂ مطبوعۂ امرتسر) صورتِ انطباع دیدہ نشر می شود۔

محترم لالہ اسرار محمد صاحب

و

محترم حافظ منظور حسین صاحب

و

جملہ عزیزانِ جماعتِ زوّاریۂ سعیدیہ وغفوریہ در انطباعِ این مجموعہ بہر نوع اعانت فرمودند۔ جزاھم اللہ فی الدارین احسن الجزاء۔

والسّلام

احقر۔ غلام مصطفیٰ خاں

ایم اے، ایل ایل بی، پی ایچ ڈی، ڈی لٹ

صدرِ شعبۂ اُردو۔ سندھ یونی ورسٹی

۲۸ صفر ۱۳۹۲ھ

ہدیہ ۷۵ روپے

بصیرت اول. قال الله تعالی اَلَآ اِنَّ اَوْلِيَآءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَكَانُوْا يَتَّقُوْنَ لَهُمُ الْبُشْرٰى فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِى الْاٰخِرَةِ لَا تَبْدِيْلَ لِكَلِمٰتِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ. وفی صحیح البخاری عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تبارك وتعالی قال مَنْ عَادٰى لِيْ وَلِيًّا فَقَدْ اٰذَنْتُهٗ بِالْحَرْبِ وَمَا تَقَرَّبَ اِلَيَّ عَبْدِيْ بِشَيْءٍ اَحَبَّ اِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَمَا يَزَالُ عَبْدِيْ يَتَقَرَّبُ اِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتّٰى اُحِبَّهٗ فَاِذَا اَحْبَبْتُهٗ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِيْ يَسْمَعُ بِهٖ وَبَصَرَهُ الَّذِيْ يُبْصِرُ بِهٖ وَيَدَهُ الَّتِيْ يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِيْ يَمْشِيْ بِهَا وَاِنْ سَاَلَنِيْ لَاُعْطِيَنَّهٗ وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِيْ لَاُعِيْذَنَّهٗ.

بصیرت دوم. باید دانست که کشف اهل الله راست و درست است ولیکن در بعض اوقات حقیقة الامر بطریق اجمال در می یابند و در بعض اوقات بتفصیل و در بعض اوقات بتشبیه و در بعض اوقات بغیر حجاب. و متتبعان کلام صوفیه ناچار اند از دانستن اجمال و تفصیل و اغماض نظر از مخالفتے که قائل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل مے باشد و نیز دانستنی است که حقائق اجمالیه که بر اهل الله ظاهر میشود چون لغت و عرف از تعبیر آن کوتاه است این طائفه لفظے از کتاب و سنت که بحسب فن اشاره و اعتبار بر آن حمل توان کرد میگیرند و آن را عنوان آن حقائق اجمالیه فائضه بر قلب ایشان میگردانند و سخن را بآن مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پردهٔ آن لفظ ادا میفرمایند. مطالعه کنندگان متفرس را لازم که از خصوصیت این لفظ اغماض کنند و مطمح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفت غامضه سازند چنانکه در صورت رَاَیْتُ اَسَدًا یَرْمِیْ اعتراض بفقدان ناب و اظفار و ذنب اسد وجهے ندارد. و یا متشابهات کلام ایشان را موافق محکمات کلام شان تاویل کنند و یا بعالم السر والعلانیه واگذارند و معذور دارند چرا که این قوم را عذرهائے بسیار عارض میشوند گاه در غلبه حال عبارات ایشان بمرادات ایشان مساعدت نمی کنند و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر نمے آید و گاه در معلومات بنابر غلط وهم و خیال خطا واقع مے شود و در ان خطا مثل خطاء اجتهادی معذور اند بلکه یک درجه صواب یابند.

بصیرت سوم. بدانکه بعد از هزار سال از هجرت نبویه علی صاحبها الف الف صلوة و سلام و تحیه فتح دوره دیگر شده است که بعض اعتبارات اجمال فیوض متقدمه است و بعض اعتبارات تفصیل فیوض سابقه. و حضرت شیخ مجدد قدس سره اساس این دوره اند و بسا معارف مختصه این دوره از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و بسیارے از علوم غیر متعارفه که در قرون اولی مشهوده با تاخیر شیوع داشته و بعد قرون ثلثه در پرده کمون رفته از جناب ایشان بظهور پیوسته بجهت خصوصیت طینت مطهر حضرت ایشان که از بقیه طینت مقدسه حضرت رسالت مآب بوده و شیخ قطب ارشاد این دور است و بر دست وے بسیارے از گمرهان بادیه طبیعت و بدعت خلاص شدند. تعظیم حضرت شیخ مجدد تعظیم حضرت مدور دوار و مکون کائنات است و شکر نعمت حضرت شیخ شکر نعمت منعم و مفیض اوست تعالی و تقدس.

بصیرت چهارم. اگر میسر شود مجلدات ثلثه مکاتیب حضرت ایشان را قدس الله سرهم الاقدس مطالعه باید نمود که این از برائے رفع توهمات فاسده و ازاله خیالات باطله اقرب ترین طرق است.

بصیرت پنجم. خواجه محمد هاشم جامع مجلد ثالث مکتوبات شریف در خطبه حضرت امام ربانی نقل مے فرمایند که "دوش نداء در دادند و ظاهر ساختند که این همه علوم که نوشته بل هر چه در گفتگوئے تو آمده همه مقبول و مرضی است" و اشارت بنوشته هائے سر کرده فرمودند "این همه ما گفته ایم و بیان ما است" و در ان وقت آن علوم را بنظر من داشتند من هریک یک اجمالا و تفصیلا نظر میکردم بسیا علوم سکر وقتے مرا بود نهایت دورے بود و همه را در ان حکم داخل یافتم.

بامدادِ یزدانی و فضلِ رحمانی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حق حق حق

الحمد للہ ربّ العلمین اضعاف ما حمدہ جمیع خلقہ کما یحبّ ربّنا ویرضی والصلوٰۃ والسلام علی من ارسلہ رحمۃً للعلمین کلما ذکرہ الذاکرون وکلما غفل عن ذکرہ الغافلون کما ینبغی لہ ویحری وعلی آلہ واصحابہ البررۃ التقی النقی ٭

امّا بعد نمودہ می آید کہ این دفترِ اوّل است از مکتوباتِ قدسی آیات حضرت غوث المحققین قطب العارفین برہان الولایۃ المحمدیۃ حجۃ الشریعۃ المصطفویۃ شیخ الاسلام والمسلمین شیخنا وامامنا الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی (بن الشیخ عبدالاحد قدس سرہٗ) سلمہ اللہ سبحانہ وابقاہ

این حقیر قلیل البضاعۃ کمترین خاک نشینان آن مقدس درگاہ یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی جمع نمودہ در تحریر آوردہ رجا آنکہ نفعے ازان بطالبان حق جل وعلا برسد۔

والمسئول من اللہ سبحانہ

العصمۃ والتوفیق

مکتوب اوّل

در بیان احوالی که مناسبت باسم الظاهر دارند و ظهور قسم خاص از توحید و بیان عروجات که بر فوق محدد واقع شده است و انکشاف درجات بهشت و ظهور مراتب بعضی از اهل الله به پیر بزرگوار خود نوشته اند وهو الشیخ الکامل المکمل الواصل الی درجات الولایة الهادی الی طریق اندراج النهایة فی البدایة مؤید الدین الرضی شیخنا و امامنا الشیخ محمد الباقی النقشبندی الاحراری قدس الله تعالی سره الاقدس و بلغه الله سبحانه الی اقصی ما یتمناه

عرضداشت۔ کمترین بندگان احمد بذروهٔ عرض میرساند حسب الامر الشریف گستاخی مینماید و احوال پریشان را معروض میدارد که در اثنای راه آنقدر بتجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا تجلی خاص علیحده علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسا بلکه در اجزاء اینها جدا جدا و آنقدر منقاد این طائفه گشتم که چه عرض نمایم و درین انقیاد مضطر بودم ظهوریکه درین کسوت بود در هیچ جا نبوده خصوصیات لطائف و محسنات عجائب که درین لباس مینموده از هیچ مظهری ظاهر نمیشد پیش ایشان تمام گداخته آب شده میرفتم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی جدا جدا متجلی شد لطافتی و حسنی که در طعام لذیذ پر تکلف بود در ماورای آن نبود و در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در هر لذیذ و شیرین یک خصوصیت کمال علی تفاوت الدرجات جدا جدا بود و خصوصیات این تجلی را بتحریر بعرض نمیتواند رسانید اگر در ملازمت عالیه می بود شاید معروض میداشت آنا در اثنای این تجلیات آرزوی رفیق اعلی داشتم و بآنها مهما امکن ملتفت نمیشدم اما مغلوب بودم چاره نداشتم درین اثنا معلوم شد که این تجلی بآن نسبت تنزیهی جنگ ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا ملتفت نیست و ظاهر را که از آن نسبت خالی

ومعطّل بود باین تجلّی مُشرّف ساخته اند والحق همچنان یافتم که باطن اصلاً بر تیغ بصر مبتلا نیست
واز جمیع معلومات وظهورات مُعرض است وظاهر که متوجه کثرت واثنینیّة بود باین تجلّیات مستعد
گشته است بعد از چندگاه این تجلّیات روبخفا آوردند وهمان نسبتِ حیرت ونادانی بحالِ خود ماند
وصارت تلک التجلیات کأن لم یکن شیئاً مذکوراً وبعد ازان یک فنائِ خاص روداد
وهمانا که آن تعیّنِ علمی که بعد از عودِ تعیّن پیدا شده بود درین فنا گم شد واثرے از مظانِ انا نماند.
درین وقت آثارِ اسلام وعلاماتِ انهدامِ معالمِ شرکِ خفی بظهور آمدن گرفتند و
همچنین دیدِ قصورِ اعمال وتهم داشتنِ نیّات وخواطر بالجمله بعضی اماراتِ عبودیت ونیستی ازان بازظاہر
گشته اند حق سبحانه وتعالی به برکتِ توجه حضرت ایشان بحقیقت بندگی رساند وعروجات برفوقِ محدّد بسیار واقع میشود
مرتبه اوّل که عروج واقع شد بعد از طیِ مسافت چون برفوقِ محدّد رسید دارِ خلد از انجا بما تحت مشهود
گشت ودران اثنا بخاطر آمد که مقاماتِ بعضی مردم را درانجا مشاهده نمایم چون متوجه شدم مقامات آنها
درنظر آمد وآن اشخاص رانیز دران محال دید علی تفاوتِ درجاتهم مکاناً ومکانةً وشوقاً وذوقاً
مرتبه دوم باز عروج واقع شد مقاماتِ مشائخِ عظام وائمهٔ اہل بیت وخلفاءِ راشدین ومقامِ
خاصهٔ حضرتِ رسالت پناه صلّی الله تعالی علیه وعلیهم وسلّم وبارک وهمچنین مقاماتِ سائر انبیاء
ورُسُل علی التفاوت ومقاماتِ ملائکه ملأ اعلیٰ فوقِ محدّد مشهود گشت وفوقِ محدّد آن مقدار عروج
واقع شد که از مرکزِ خاک تا محدّد یافته کمتر ازین وتا مقامِ حضرتِ خواجه نقشبند قدس الله تعالی
سرّه الاقدس منتهی شد وفوقِ آن مقام چندی از مشائخ بودند بلکه درهمان مقام با فوقیتِ قلیله
مثل شیخ معروف کرخی وشیخ ابوسعید خراز وباقی مشائخ بعضی درتهِ آن مقام مقامات داشتند
وبعضی درهمان مقام بودند اما درتحت مثل شیخ علاء الدوله وشیخ نجم الدین کبری وفوقِ آن مقام
ائمهٔ اہل بیت بودند وفوقِ آن خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

و مقامات سائر انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام یک طرف علیحده از مقام آن سرور بود.
و همچنین مقامات ملائکه عالیین صلوات الله وسلامه علی نبینا و علیهم اجمعین در طرف دیگر جدا
از ان مقام بود اما مقام آن سرور را از جمیع مقامات فوقیت و سروری بود والله سبحانه اعلم بحقائق
الامور کلها و هرگاه میخواهم بعنایت الله سبحانه عروج واقع میشود و در بعضی اوقات بیخواست هم واقع
میشود و چیزی دیگر هم دیده می شود و در بعضی عروجات آثار هم مترتب می شود و اکثر چیزها فراموش می شود
و هرچند میخواهم که بعضی حالات را بنویسم که در وقت عرضداشت کردن بیاد آید میسر نمی شود زیرا که
در نظر محقر مے در آید جائے آن دارد که از ان استغفار کرده شود چه جائے آنکه بنویسد و در اثناء
املاء عریضه هم بعضی چیزها بیاد بود تا آخر وفا نکرد که نوشته شود زیاده گستاخی نه نمود حال ملا قاسم علی
بهتر است غلبه استهلاک و استغراق است و از جمیع مقامات جذبه بفوق قدم نهاده و صفات را
که اول از اصل می دید حالا با وجود آن صفات را از خود جدا می بیند و خود را خالی محض می یابد بلکه
نورے که صفات قائم باوست نیز از خود جدا می بیند و خود را از ان نور در طرف دیگر
مے یابد و احوال یاران دیگر هم روز بروز در بهی است در عرضداشت دیگر ان شاء الله
العزیز بتفصیل عرضداشت خواهد کرد.

مکتوب ٢ دوم

در بیان حصول ترقیات و مباهات بعنایات خداوندی جل سلطانه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند قدس سره

عرضداشت کمترین بندگان احمد بنده عرض میرساند امر باستخاره متصل ماه مبارک رمضان
مولانا شاه محمد رسانید آنقدر فرجه ندید که تا ماه رمضان خود را العتبه بوسی مشرف تواند ساخت بضرورت
به بعضی آن خود را تسلی داد و از عنایات خداوندی جل و علا که به برکت توجهات علیه حضرت ایشان

ع ٥ قوله بعضی بفتح میم و کسر ضاد و تشدید یاء در اصل بمعنی گذشتن

علی التواتر والتوالی فائض ووارد اند چه عرض نماید. شعر

من آن خاکم که ابر نو بهاری ‌‌ ‌‌ کند از لطف بر من قطره باری

اگر بر روید از تن صد زبانم ‌‌ ‌‌ چو سبزه شکر لطفش کے توانم

هر چند اظهار این قسم احوال موهم جرأت وگستاخی است ومشعر افتخار ومباهات است. شعر

ولے چون شه مرا برداشت از خاک ‌‌ ‌‌ سزد گر بگذرانم سر ز افلاک

ابتداء عالم صحو وبقا از اواخر ماه ربیع الآخر است وتا حال به بقائے خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتداء از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین است قدس سره در صحو می آرند باز بسکر می برند ودر نزول وعروج علوم غریبه ومعارف عجیبه افاضه میفرمایند وباحسان وشهود خاص در هر مرتبه که مناسب بقائے آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان ببقائے مشرف ساختند واحسانے میسر شد که چه عرض نماید میداند که نهایت استعداد تا آنجا بود ووصلے که مناسب حال بود هم اینجا میسر گشت وجهت جذبه اکنون تمام شد وشروع در سیر فی الله که مناسب مقام جذبه است واقع شد هر چند فنا اتم باشد بقا مترتب بران اکمل خواهد بود وهر چند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود وهر چند صحو بیشتر باشد افاضه علوم موافق شریعت غرا می افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوة والسلام ومعارفیکه از ایشان سر بر زده اند شرائع است وعقائدیکه در ذات وصفات بیان فرموده اند ومخالفت ظاهر آن از بقیه سکر است الحال معارفے که باین کمینه فائض اند اکثر تفصیل معارف شرعیه است وبیان آنها وعلم استدلالی کشفی وضروری میگردد ومجمل مفصل می شود. ع

گر بگویم شرح این بیحد شود

میترسم مبادا منجر بگستاخی شود. مصراع. بنده باید که حد خود داند.

مکتوب ۳ سوم

در بیان محبوس شدنِ یاران بمقام مخصوص وگذشتنِ بعضی ازان و رسیدن بمقاماتِ تجلّیِ ذاتی نیز بہ پیرِ بزرگوارِ خود نوشتہ اند عرضداشت آنکہ یارانیکہ اینجا اند وہمچنین یارانِ آنجائی ہرکدام بمقامے محبوس اند طریقِ برآوردنِ آنہا ازان مقامات متعسّر است آن قدر قدرت کہ مناسبِ آن مقام است درخود نمی یابد حق سبحانہ بہ برکتِ توجہاتِ علیہ حضرتِ ایشان ترقی بخشد یک کس از خویشان این کمینہ ازان مقام گذشت و بمقدمہ تجلیاتِ ذاتی رسید حالش بسیار خوب است قدم بر قدمِ حقیر دارد و دربارۂ دیگران ہم امیدوار است دیگر بعضی از یارانِ آنجائی بطریقِ مقربین مناسبت ندارند موافق حال آنہا طریقِ ابرار است فی الجملہ یقینے کہ حاصل کردہ اند ہم غنیمت است ہمان طریق امر باید فرمود ع "ہرکسے را بہر کارے ساختند" در تفصیل اسامیِ آنہا جرأت نہ نمود کہ از ایشان مخفی نخواہد بود زیادہ گستاخی نہ نمود در روزِ تحریرِ عرضہ داشت میر سید شاہ حسین در مشغولیِ خود چنان دیدند کہ گویا بدروازۂ کلان رسیدہ است میگویند کہ دروازۂ حیرت است درونِ او کہ نظر میکنم حضرتِ ایشان را و ترا مے بینم ہرچند سعی میکنم کہ خود را درون اندازم پائے من یاری نمیکند۔

مکتوب ۴ چہارم

در بیانِ فضائلِ شہرِ عظیم القدر شہرِ رمضان و بیانِ حقیقتِ محمدی علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام نیز بہ پیرِ بزرگوارِ خود نوشتہ اند۔ عرضہ داشت احقر الخدمہ آنکہ مدتے است کہ از راہِ مفاوضۂ شریفہ از احوالِ خدمۂ آن عتبۂ علیہ اطلاعے ندارد و نگران میباشد قدومِ ماہِ مبارک

رمضان مبارک باشد این ماه را با قرآن مجید که حاوی جمیع کمالات ذاتی وشیونی است و
داخل دائرهٔ اصل است که هیچ ظلیتی باو راه نیافته است وقابلیت اولی ظل اوست مناسبت
تمام است وبآن مناسبت نزول آن درین ماه واقع شده شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن
مصداق این سخن است وبآن مناسبت این ماه نیز جامع جمیع خیرات وبرکات است هر برکتی وخیری
که در تمام سال بهر که میرسد از هر راه که می آید قطره ایست از دریای بی نهایت برکات این شهر
عظیم القدر جمعیت این ماه سبب جمعیت تمام سال است وتفرقهٔ این ماه سبب تفرقهٔ تمام سال
فطوبی لمن مضی علیه هذا الشهر المبارک ورضی عنه وویل لمن سخط علیه فمنع من البرکات
وحرم من الخیرات وایضاً سنت ختم قرآن درین ماه بواسطهٔ آن تواند بود که تا جمیع کمالات
اصلی وبرکات ظلی میسر شود فمن جمع بینهما یرجی ان لا یحرم من برکاته ولا یمنع من خیراته
برکاتیکه بایام این شهر وابسته اند دیگر اند وخیراتیکه بلیالی آن متعلق اند دیگر واز جهت این سر
تواند بود که حکم باولویت تعجیل افطار وتاخیر تسحر بوده باشد تا امتیاز تمام بین اجزاء الوقتین حاصل آید
قابلیت اولی که بالا مذکور شد وحقیقت محمدی عبارت ازان است علی مظهرها الصلوات والتسلیمات
نه قابلیت ذات است مر اتصاف جمیع صفات را کما حکم بعض بلکه قابلیت ذات است عز سلطانها
مر اعتبار علم را که متعلق شود بجمیع کمالات ذاتی وشیونی که حاصل حقیقت قرآن مجید است وقابلیت
اتصاف که مناسب خانهٔ صفات است وبرزخ است میان ذات جل شانه وصفات او حقائق
انبیاء دیگر است علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات همین قابلیت بملاحظهٔ اعتبار
که مندرج اند دروی حقائق متعدده گشته قابلیتی که حقیقت محمدی است علیه الصلوة والتحیة
اگرچه ظلیت دارد اما رنگ صفات باو ممتزج نگشته است وهیچ حائلی درمیان نیامده وحقائق
جماعهٔ محمدی المشرب قابلیات ذات است عز شانه مر اعتبار علم را که متعلق شود ببعض آن کمالات

و آن قابلیت محمدیہ برزخ است میان ذات جل سلطانہ و میان این قابلیات متعددہ و حکم آن بعض بواسطۂ آنست کہ او در خانۂ صفات قدمگاہ است و بس و نہایت عروج آن خانہ تا بآن قابلیت است لاجرم آن را بآن سرور نسبت کردہ علیہ الصلوۃ والسلام والتحیۃ و چون این قابلیت اتصاف ہرگز مر تفع نمیشود آن بعض نیز حکم کردہ بآنکہ حقیقت محمدی ہمیشہ حائل است و الا قابلیت محمدیہ را علی مظہرہا الصلوۃ والتحیۃ کہ مجرد اعتبار است در ذات جل شانہ ارتفاع از نظر ممکن است بلکہ واقع است و قابلیت اتصاف اگرچہ نیز اعتبار است اما بواسطۂ برزخیت رنگ صفات گرفتہ کہ در خارج موجود اند بوجود زائد و ارتفاع او از امکان برآمدہ لاجرم حکم میکند بوجود آن حائل دائما امثال این علوم کہ منشأ آن جامعیت اصالت و ظلیت است بسیار وارد میشوند اکثر آنہا در پرچہا کاغذ نوشتہ می شود مقام قطبیت منشأ دقائق علوم مقام ظلی است و مرتبۂ فردیت واسطۂ ورود معارف دائرۂ اصل امتیاز میان ظل و اصل بے اجتماع این دو دولت میسر نیست لہٰذا بعضے از مشائخ قابلیت اولی را کہ تعین اول مے گویند زائد بر ذات نمیدانند و تجلی ذاتی شہود آن قابلیت را مے انگارند و الحق ما حققت و الامر ما اوضحت و اللہ سبحانہ یحق الحق و ہو یہدی السبیل رسالہ کہ بتسوید آن مامور شدہ بود باتمام آن موفق نمے شود و ہمان مسودہا افتادہ اند تا حکمت الٰہی جل سلطانہ درین توقف چہ بودہ باشد زیادہ گستاخی از ادب دور است

مکتوب ۵ پنجم

در سفارشِ خواجه برهان الدین که یکی از مخلصان بود با بیان بعضے احوالِ او نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت احقر الخدمه آنکه رساله در بیانِ طریقتِ حضراتِ خواجگان قدس الله تعالیٰ اسرارهم نوشته ارسال داشته است بنظرِ مبارک خواهد در آمد هنوز مسوده ها خواجه برهان بسرعت راهی شدند فرجه بیاضِ آن نشد محتمل که بعضی علومِ دیگر هم بآن ملحق شوند روزے رساله سلسلة الاحرار بنظر در آمد دران اثنا بخاطر فاتر رسید که بایشان عرضداشت بکنم تا خود چیزے درباب بعضی علومِ آن رساله نویسند یا بفقیر امر کنند تا چیزے دران باب نویسد این خاطر خیلے قوی گشت تحصلِ آن بعضے از علومِ این مسوده فائض گشتند و فی الجمله معذرت بعضی علومِ آن رساله در ضمنِ آن مبین گشت اگر همین مسوده را تکملهٔ آن رساله سازند گنجائش دارد و اگر بعضے علومِ مناسبه را ازان انتخاب نموده بآن رساله ملحق سازند هم وجهی دارد زیادتِ جرأت از ادب دور است خواجه برهان درین مدت کارِ خوب کردند و از سیرِ سیوم که مناسبِ مقامِ جذبه است نیز نصیبے یافتند خاطر بواسطهٔ مهمِ مدد معاش صوبه مالوه بتشویش وقت میشد در ملازمت رسیده اند هر چه امر خواهند فرمود مبارک خواهد بود

مکتوب ششم

در بیانِ حصولِ جذبه و سلوک و تربیت یافتن بهر دو صفتِ جمال و جلال و بیانِ فنا و بقا و ما یتعلق بذلک و بیانِ فوقیتِ نسبتِ نقشبندیه نیز به پیر بزرگوارِ خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه مرشدِ علی الاطلاق جل شانه به برکتِ توجه عالی بهر دو طریقِ جذبه و سلوک

تربیت فرمود و بہر دو صفت جمال و جلال مربی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال در بعضی حواشی رسالہ قدسیہ این عبارت را از مفہوم صریح خود منحرف ساختہ بر مفہوم موہوم خود حمل کردہ است و عبارت محمول بر ظاہر خود است قابل انحراف و تاویل نیست و علامت این تربیت تحقق شدن است بمحبت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و محبت ذاتیہ علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوا است پس تا زمانیکہ علوم تمام از ساحت سینہ رفتہ نشود و جہل مطلق متحقق نشود از فنا بہرہ ندارد و این حیرت و جہل دائمی است امکان زوال ندارد نہ آنست کہ گاہے حاصل شود و گاہے زائل گردد غایتہ ما فی الباب پیش از بقا جہالت محض است و بعد از بقا جہالت و علم باہم جمع اند در عین نادانی بہ شعور است و در عین حیرت بحضور کہ این موطن حق الیقین است کہ علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمی کہ پیش از چنین جہالت حاصل شود از حیز اعتبار خارج است باوجود آن اگر علم است در خود است و اگر شہود است ہم در خود و اگر معرفت است یا حیرت نیز در خود است تا زمانیکہ نظر در بیرون است بی حاصل است اگرچہ در خود ہم نظر داشتہ باشد نظر از بیرون بالکل منقطع میباید کہ شود حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ میفرمایند کہ اہل اللہ بعد از فنا و بقا ہرچہ مے بینند در خود می بینند و ہرچہ مے شناسند در خود مے شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است از ینجا ہم صریحاً مفہوم مے شود کہ شہود و معرفت و حیرت در نفس است و بس در بیرون ہیچکدام ازینہا نیست تا زمانیکہ یکے ازین ثلثہ در بیرون است اگرچہ در خود ہم دارد از فنا بہرہ ندارد و فکیف البقا نہایت مرتبہ در فنا و بقا این است و این فنا مطلق است و مطلق فنا عام است و بقا باندازۂ فناست لہذا بعضے اہل اللہ بعد از تحقق بفنا و بقا در بیرون نیز شہود دارند آما نسبت این عزیزان فوق ہمہ نسبتہا است ے

نہ ہر کہ آئینہ دارد سکندری داند
نہ ہر کہ سر بتراشد قلندری داند

حضرت نقشبند

ہر گاہ از اکابر این سلسلہ بعد از قرون بسیار کسے یا دو کسے را باین نسبت مشرف سازند از سلاسل دیگر چہ گوید این نسبت حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی است قدس سرہ ومتمم و مکمل آن حضرت خواجۂ خواجہا است اعنی حضرت خواجہ بہاء الدین المعروف بہ نقشبند قدس سرہم واز خلفاء ایشان حضرت خواجہ علاؤ الدین باین دولت مشرف شدہ بودند این کار و دولت اکنون تا کرا دہند

عجب کاریست اوائل ہر بلا و مصیبت کہ واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد و ہل من مزید میگفت و ہرچہ از امتعۂ دنیویہ کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد حالا کہ بعالم اسباب فرود آوردند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضررے لاحق میشود در اول وہلہ نوعی از حزن رو میدہد ہرچند بسرعت زائل میشود و ہیچ نمے ماند و ہمچنین اگر دعاے کرد از برائے دفع بلا و مصیبت مقصود از وے رفع آن بود بلکہ امتثال امر ادعونی بود حالا مقصود از دعا رفع بلیہ و مصائب است وخوف و حزنیکہ زائل شدہ بودند باز رجوع کردند و معلوم شد کہ آن از سکر بود در صحو ہرچہ عوام الناس راہست این راہست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا ہم کہ مقصود از دعا رفع بلا نبود دل را این معنے خوش نمی آمد لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت کہ دعاء انبیاء از این قبیل نبود کہ حصول مراد بخواہند حالا کہ باین حالت مشرف ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد کہ دعاہاء انبیاء علیہم الصلوات والتسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بود نہ بمجرد امتثال امر بعضے امور کہ رو میدہد بحسب امر گاہ گاہ بعرض آن گستاخی مے نماید

مکتوب ہفتم

در بیان بعضی از احوال غریبہ خود با بعضے استفسار ہائے ضروری نیز بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند

عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکہ مقامیکہ فوق محمدی بود در درج خود را بطریق عروج در آنجا

می یافت و آن مقام بحضرت خواجهٔ بزرگ قدس الله سره الاقدس اختصاص داشت
بعد از زمانی بدن عنصری خود را نیز در همان مقام یافت و دران وقت چنان متخیل
گشت که این عالم بتمام از عنصریات و فلکیات بته فرو رفت و نام و نشان ازان
نماند و چون دران مقام نبودند الا بعضی از اولیاء کبار این زمان که تمام عالم را بخود در جائی
و مقامی شریک می یابد حیرت دست میدهد که باوجود بیگانگی تمام خود را با ایشان می بیند
الغرض حالتیکه گاه گاه دست میداد که دران نه خود میماند و نه عالم نه در نظر چیزی می آمد نه در علم
حالا آن حالت مستمر است و وجود خلقت عالم از دید و دانش برآمده بعد ازان در همان مقام
یک کوشک عالی ظاهر شد که زینها نهاده اند آنجا برآمد و آن مقام هم در رنگ عالم بتدریج
فرو رفت و ساعة فساعة خود را متصاعد می یافت اتفاقاً نماز شکر وضو میگذارد که مقامی
بس عالی نمایان شده و اکابر اربعه نقشبندیه را قدس الله اسرارهم دران مقام دید و مشائخ
دیگر هم مثل سید الطائفه وغیره در انجا بودند و بعضی دیگر از مشائخ بالای آن مقام استند
اما قوائم آنرا گرفته نشسته اند و بعضی پایان علی تفاوت درجاتهم و خود را بسیار دور ازان
مقام یافت بلکه مناسبت هم ندید ازین واقعه اضطراب تمام پیدا شد نزدیک بود که
دیوانه شده برآید و از فرط اندوه و غصه قالب تهی کند چندگاه برین نهج گذشت آخر بتوجهات
علیه حضرت ایشان خود را مناسب آن مقام دید اول سر خود را محاذی آنمقام یافت
بتدریج رفت و بالای آن مقام نشست بعد از توجه چنان مخطور شد که آن مقام
مقام تکمیل تمام است که بعد از تمامی سلوک بآن مقام میرسند مجذوب سلوک تمام ناکرده را
ازان مقام بهره نیست و نیز دران وقت چنان متخیل گشت که وصول باین مقام
از نتائج آن واقعه است که در ملازمت حضرت ایشان دیده بود و بعرض رسانیده که

حضرتِ امیر کرّم اللہ تعالیٰ وجہہ میفرماید کہ آمدہ ام تا ترا علمِ سمٰوات تعلیم کنم الخ وچون نیک
متوجہ شد این مقام را مخصوص بحضرتِ امیر در میانِ سائر خلفاء راشدین رضی اللہ تعالےٰ
عنہم اجمعین یافت واللہ سبحانہٗ اعلم دیگر چنان ظاہر میشود کہ اخلاقِ سیّئہ ساعت
فساعت می برآیند بعضے در رنگِ رشتہ از وجود می برآیند و گاہے در رنگِ دُود بیرون
مے آیند در بعضے اوقات متخیّل میشود کہ تمام برآمدہ اند در ثانی الحال چیزے دیگر باز ظاہر
میشود و مے برآید ثانیاً معروض میگرداند کہ توجّہ از برائے دفعِ بعضِ امراض وشدائد آیا مشروط
بآنست کہ اوّل مرضیِ حق سبحانہٗ دانستہ شود کہ دران توجّہ ہست یا نہ یا مشروط نیست آنچہ
ظاہر از عبارتِ رشحات است کہ از حضرتِ خواجہ قدس اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس نقل میکنند
مفہوم میشود کہ نیست درین باب بہ ہرچہ حکم فرمایند باآنکہ خوش نمی آید توجہ کردن ثالثاً
بعرض میرساند کہ بعد از تحقّقِ حضور مر طالبان را آیا از ذِکر باز داشتن وامر بنگاہداشتِ حضور
کردن لازم است یا نہ ودیگر کدام مرتبہ حضور است کہ دران ذِکر نگویند لیکن بعضے ہستند
کہ از اوّل تا آخر ذکر گفتہ اند واصلا از ذکر ممنوع نشدہ اند وکار نزدیک بنہایت رسانیدہ اند
حقیقتِ کار چیست ہرچہ امر فرمایند رابعاً معروض آنکہ حضرت خواجہ در فقرات میفرمایند
آخر بذکر امر میکنند کہ بعضے مقاصد ہستند کہ بے آن میسّر نمے شوند تعیّنِ آن مقاصد فرمایند
خامساً بعرضِ اقدس میرساند کہ بعضے طالبان اظہار طلبِ تعلیم طریقہ میکنند لیکن در لقمہ
احتیاط نمیتوانند کرد باوجودِ بے احتیاطی حضور ونحوِ استغراق پیدا میکنند واگر تاکید در لقمہ
کردہ میشود از سستیِ طلب ترکِ کلی میکنند درین باب چہ حکم است وبعضی دیگر ہستند
کہ مجرّدِ اتصال باین سلسلہ شریفہ بطریقِ ارادہ میخواہند بی آنکہ طلبِ تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال ہم مجوز ہست
یا نہ واگر مجوز است طریقِ آن چیست زیادتِ گستاخی بے ادبی تمام است

مکتوب ہشتم

در بیان احوالیکه به بقا و صحو تعلّق دارند نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت

کمترین بندگان احمد آنکه از آن زمان که بصحو آورده اند و بقا بخشیده اند علوم غریبه و معارف نادره غیر متعارفه بتواتر و توالی فائض و وارد اند اکثر آنها به بیان قوم و اصطلاح متداول شان موافقت ندارند هرچه از مسئله وحدت وجود و توابع آن گفته اند در اوائل بآن حال مشرف ساخته اند و شهود وحدت در کثرت میسر شد از آن مقام بدرجات بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند امّا مصداق آن مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافته نمی شود اشارات و رموز اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان اینها هست لیکن گواه عدل بر صحت آنها موافقت ظاهر شریعت و اجماع علماء اهل سنت است در هیچ چیز مخالفت بظاهر شریعت ندارند و هیچ موافقت بحکما و اصول معقوله آنها ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت با اهل سنت دارند باصول آنها نیز موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل قدرتے ندارد قدرت بمقارنت فعل می بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا میدهند کما قرره علماء اهل السنة و درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس می یابد ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجه علاؤالدین را نیز ازین مقام نصیبے هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبدالخالق را نیز قدس الله تعالی سره الاقدس و از مشائخ ماتقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داؤد طائی و حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالی اسرارهم المقدسة حاصل این همه کمال بُعد و بیگانگی است

کار از معالجه گذشته است تا زمانیکه حُجُب مُسدول بوده اند سعی و اہتمام گنجائش رفع آنہا داشت اکنون بزرگی او حجاب او است فَلَا طَبِیبَ لَهَا وَلَا رَاقِ مگر کمال بیگانگی و بی مناسبتی را وَصل و اتصال نام نہاده اند هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ ہمان بیت یوسف زلیخا موافق حال است

درافگنده دُف این آوازه از دوست ۔ کز و بر دست دُف کوبان بود پوست

شہود کجا است و شاہد کیست و مشہود چیست . ع . خلق را روئے کے نماید او . مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْاَرْبَابِ خود را بنده مخلوق غیر قادر میداند و ہمچنین تمام عالم را و خالق و قادر حق را عز و جل میداند غیر این ہیچ نسبت اثبات نمی کند عینیت و مرآتیت خود کجا ع . در کدام آئینه در آید او . و علماء ظاہر اہل سنت و جماعت ہر چند در بعضی اعمال مُقَصِّر باشند اما جمال درستی عقائد اینہا در ذات و صفات آن قدر نورانیت دارد که آن تقصیر در جنب آن مُضمحل و ناچیز در نظر می در آید و بعضی متصوفه باوجود ریاضات و مجاہدات چون در ذات و صفات آن قدر درستی عقیده ندارند آن جمال در اینہا یافته نمی شود و محبت بعلماء و طلبه علوم بسیار پیدا شده است روش ایشان خوش می آید و آرزو دارد که در جرگه اینہا باشد و تلویح را از مقدمات اربعه بطالب علمی مباحثه میکند و ہدایه فقه نیز مذکور میشود و در معیت و احاطه علمی با علما شریک است و ہمچنین حق سبحانه را نه عین عالم میداند و نه متصل عالم و نه منفصل و نه با عالم و نه جدا از عالم و نه محیط و نه ساری و ذوات و صفات و افعال را مخلوق او میداند نه آنکه صفات اینہا صفات او است و افعال اینہا افعال او بلکه در افعال مؤثر قدرت او را میداند قدرت مخلوقات را تاثیرے نمیداند کما هو مذهب العلماء المتکلمین و ہمچنین صفات سبعه را موجود میداند و حق سبحانه و تعالی را مرید مے داند

ص بفتح میم و سکون دال و فتح بای موحدہ پشت دادہ شدہ یعنی کسیکہ دولت و بخت از او پشت دادہ باشد یعنی برگشتہ باشد

وقدرت را بمعنی صحتِ فعل و ترک بیقین تصور مینماید نہ بمعنی اِن شاءَ فعلَ واِن لم یَشَأ
لم یَفعَل کہ شرطیہ ثانی ممتنع باشد کما قال الحکماء ولبعض الصوفیۃ زیرا کہ
این سخن بایجاب میکشد و موافقِ اصولِ حکما است و مسئلہ قضا و قدر را بطورِ علما میداند
فللمالک اَن یتصرّفَ فی مِلکہ کیفَ یشاء و قابلیت و استعداد را ہیچ دخل نمید ہد کہ
بایجاب میکشد و ھو سبحانہ مختارٌ فعّالٌ لما یُرید، علیٰ ھذا القیاس چون
عرضِ حال از جملۂ ضروریاتست بنا بر آن بجرأتِ آن گستاخی نمودہ ۔ ع بندہ باید کہ حدِ خود داند

مکتوب نہم ۹

در بیانِ احوالیکہ بمقام فرود آمدن مناسبت دارند نیز بہ پیرِ بزرگوارِ خود نوشتہ اند

عرضداشتِ مُدبِرِ سیاہ رُو و مُقصّرِ بدخو مغرورِ وقت و جاہ مفتونِ وصل و کمال کارش ہمہ نافرمانبرداریِ مولیٰ است و عملش ہمہ بترکِ عزیمت و اَولیٰ است نظرگاہِ خلق را آراستہ و منظرِ حق تعالیٰ و تقدس را خراب ساختہ ہمتش مقصور بر ظاہر آرائی است باطنش ازین رہگذر ہموارہ برسوائی است قالِ او منافیِ حالِ اوست و حالِ او مبنی بر خیالِ او ازین خواب و خیال چہ آید و ازین قال و حال چہ کشاید ادبار و خسارت نقدِ وقت است غباوت و ضلالت برکفِ دست مبدأ فساد و شرارتست منشأ ظلم و معصیت بالجملہ عیوب مجسمہ است و ذنوب مجتمعہ خیراتِ او لائقِ لعن و رد و حسنات او شایانِ طعن و طرد رُبَّ قارئٍ القرآن والقرآنُ یلعنُہ در حقِ او گواہِ عدل است وکم من صائمٍ لیس لہ من صیامہ الا الظمأ والجوع در شانِ او شاہدِ صدق فویلٌ لِمَن کانَ ھذا حالُہ و منزلتُہ و کمالُہ و درجتُہ استغفارُہ ذنبٌ کسائرِ الذنوب بل اشد

لیس لہ من صومہ الا الجوع والعطش ذکر نمودہ و در روایت دارمی کم من صائمٍ لیس لہ من صیامہ الا الظماء وارد شدہ قولہ فویل لمن کان ھذا حالہ الخ یعنی پس وای است برکسی کہ حال ...

و توبته معصیة کسائر المعاصی بل اقبح کل ما یفعله اللئیم قبیح مصداق این سخن است
رسد مرا بو ز جو گندم نیاید مرض او ذاتی است علاج نمی پذیرد و دوائی او اصلا
قبول دوائی کند ما بالذات لا ینفک عن الذات مصراع سیاهی از حبشی کی رود که خود
رنگ است چه توان کرد وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون آرے
خیر محض را شر محض میباید تا حقیقت خیریت بظهور آید وبضدها تتبین الاشیاء
خیر و کمال مهیا بود نقص و نقص وربیانیست حسن و جمال را آئینه درکار است و آئینه نمی باشد
مگر در مقابل شئ پس لاجرم خیر را شر و کمال را نقص آئینه آمد پس در هر چه نقص و شرارت
بیشتر نمایندگی خیر و کمال زیاده تر عجائب کاروبار است این ذم معنی مدح پیدا کرد واین
شرارت ونقصان محل خیر و کمال گشت پس لاجرم مقام عبدیت فوق جمیع مقامات
باشد چه این معنی در مقام عبدیت اتم واکمل است محبوبان را باین مقام مشرف میسازند
محبان بذوق شهود متلذذ انداند التذاذ در بندگی وانس بآن مخصوص بمحبوبانست انس محبان
بمشاهده محبوبست وانس محبوبان به بندگی محبوب ودرین انس ایشان را باین دولت
میرسانند و باین نعمت سرفراز میسازند شهسوار یکه تاز این میدان آن سرور دنیا
ودین وسید اولین وآخرین حبیب رب العالمین است علیه من الصلوات اتمها
ومن التحیات اکملها وکسی راکه بمحض فضل خواهند که باین دولت رسانند اورا بجمال
متابعت آن سرور علیه الصلوة والسلام متحقق میسازند و بتوسل آن بآن ذروه
علیا می برند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مراد از کمال شر
ونقص علم ذوقی است بآن نه آنکه بشرارت ونقص متصف شود صاحب این علم متخلق
باخلاق الله است تعالی شانه وتقدس این علم هم از جمله ثمرات آن تخلق است

شرارت ونقص را دران موطن چه مجال جز آنکه علم بآن متعلق شود این علم بواسطهٔ شهود تام بخیر محض است که در جنب آن همه شر مینماید این بعد از فرود آمدن نفس مطمئنه است بمقام خود. ہذا. تا این قسم خود را بر زمین نزند و کارش تا باین انجام نرسد از کمال مولای خو جلشانه بی نصیب است فکیف که خود را عین مولا داند وصفات خود را صفات او انگارد تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا این الحاد در اسماء وصفات است ارباب این در زمرهٔ ذروا الذین یلحدون فی اسمائه داخل اند نه آنکه هر که جذبهٔ او بر سلوک او مقدم است از محبوبین است لیکن تقدم جذبه شرط است در محبوبیت آری در هر جذبه بنحوی از معنی محبوبیت حاصل است که جذب بی آن نمی شود وآن معنی از عوارض پیدا شده است ذاتی نیست آن معنی ذاتی غیر معلل است بشیٔ من الاشیاء چنانکه هر منتهی را آخر جذبه میسر است اما داخل زمرهٔ محبان است بواسطهٔ عارض معنی محبوبیت پیدا شده است وهو لایکفی فیه وآن عارض تزکیه وتصفیه است ودر بعضی مبتدیان اتباع آن سرور علیه الصلوة والسلام ولو بالجملہ باعث حصول آن معنی فی الجملة است بلکه در منتهی هم اتباع است وبس ودر محبوبان ظهور آن معنی ذاتی تفصیلی نیز وابسته باتباع آن سرور است علیه الصلوة والسلام والتحیة بلکه گویم آنمعنی ذاتی هم بواسطهٔ مناسبتهٔ ذاتیهٔ آنحضرت است علیه الصلوة والسلام واسمی که رب اوست مناسب اسمیکه رب آنحضرت است علیه الصلوة والسلام والتحیة واقع شده است در حق این خصوصیت واز انجا این سعادت اکتساب کرده است والله سبحانه اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب والله یحق الحق وهو یهدی السبیل

مکتوب دهم ۱۰

درحصول قرب وبعد وفرق ووصل بمعانی غیر متعارفه بالبعضی علوم مناسبهٔ آن نیز

به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت احقر الخدمه آنکه مدتی است که از احوالِ خدمهٔ آن عتبهٔ علیه

اطلاع ندارد نگرانست بیت عجبی نیست اگر زنده شود جانِ عزیز ٭ چون ازان یار جدا مانده بپایان برسد ٭

میداند که شایانِ دولتِ حضور نیست ع این بسکه رسد ز دور بانگِ جرسم ٭

عجائب کاروبار است نهایتِ بعد را قرب نامیده اند و غایتِ فراق را وصل گفته اند

گویا فی الحقیقت در ضمن این اشارت بنفی قرب و وصال کرده اند۔ **شعر**

کیف الوصول الی سعاد ودونها ٭ قلل الجبال ودونهن حتوف

پس حزنِ ابدی و فکرِ دائمی لاجرم واسنگیر آمد مراد را نیز آخر الامر باراده مرید مرید میباید شد

و محبوب را بالمحبت محبِ محب میباید گشت آن سرورِ دین و دنیا علیه من الصلوات اکملها و من

التحیات افضلها با وجودِ مقامِ مرادیت و محبوبیت از محبین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حالِ او

چنین خبر داده اند که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن دائم الفکر و آن سرور

فرموده علیه الصلوة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت محبان بارِ محبت توانند کشید محبوبان را

تحملِ این بار دشوار است این قصه پایانی ندارد ع قصة العشق لا انفصام لها

حال عرضداشت شیخ الله بخش نحوی از جذب و محبت و از ذاکران چند کلمه بخادمان ایشان

نویسانیده الغرض که شوقِ ملازمت ظاهر ساخته متوجه آن حدود گشته است اول بعضی اراده ها

ساخت چون در آن باب ازین حقیر تقاعد مفهوم کرد به مجردِ ملاقات راضی شده

چند کلمه نویسانیده زیاده گستاخی از ادب دور است ٭

مکتوب یازدهم ۱۱

در بیان بعضی کشوف و حصولِ مقام دیدن قصورِ خود و متهم داشتن خود را در جمیع اعمال

...کرده آید وصول بسعادنا ممکن است. الحاصل که وصول یار بسے دشوار است بلکہ محال۔ منه سلمه الله تعالیٰ۔

و اقوال و ظهور سرّ کلام شیخ ابو سعید ابو الخیر که گفته است چین نمی ماند اثر کجا ماند و بیان
احوال بعضی یاران نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند **عرضداشت** کمترین بندگان احمد
آنکه مقامیکه سابقا خود را دران دیده بود چون حسب الامر العالی باز ملاحظه نمود عبور خلفاء
ثلثه رضوان الله تعالی علیهم در آن مقام در نظر آمد اما چون مقام و استقرار در آنجا نداشت
در دفعهٔ اولی بنظر نه در آمد چنانکه از ائمهٔ اهل بیت غیر از امامین و امام زین العابدین
رضی الله تعالی عنهم اجمعین در آن مقام استقرار و ثبات ندارند لیکن عبورے دران
واقع شده است بدقت نظر میتوان یافت و آنکه اول خود را بآن مقام نامناسب
میدید بی مناسبتی دو نوع است یکی آنکه بواسطهٔ عدم ظهور طریقی از طرق بی مناسبتی
طاری میشود چون راهی باو نمودند آن بی مناسبتی برطرف میشود دیگر بی مناسبتی مطلق
است که به هیچ وجه قابل زوال نیست و راهها که موصل آن مقام اند دو اند که ثالث
ندارند یعنی در نظر ورائی آن دو طریق طریق دیگر ظاهر نمیشود یکی دید نقص و قصور است
و نیات خود را متهم داشتن است در خیرات با فوت جذب دیگر صحبت شیخ مکمل
مجذوب سلوک تمام کرده حضرت حق سبحانه و تعالی بطفیل عنایت حضرت ایشان طریق
اول را بقدر استعداد عنایت فرموده است هیچ عملی از اعمال خیر بوقوع نمی آید
مگر آنکه خود را دران عمل متهم میسازد بلکه تا زمانیکه بوجوه تهمت نه نهد بیقرار و بی آرام میباشد
نزد خود چنان میداند که هیچ عملی از وی صادر نمی شود که قابل کتابت ملائکهٔ یمین باشد
و میداند که صحیفهٔ یمین از اعمال خیر خالی است و کتبهٔ آن معطل و بیکار اند خود شایان آنحضرت
جل و علا کے بوده باشد و هر که در عالم است حتی که کافر فرنگ و ملحد زندیق از خود بوجوه
بهتر میداند و بدترین همهٔ اینها خود را می انگارد و جهت جذب به هرچند تمامی سیر الی الله

مرزا جان جانان قدس سره باختصار یسیر ۱۲ مصحح سلمه الله تعالی

تمام شده بود اما بعضی از لوازم و توابعِ آن مانده بودند که در ضمنِ فنائیکه در مرکزِ مقامِ سیر فی الله واقع شده بود تمام شدند و احوالِ آن فنا را در عرضداشتِ سابق به تفصیل نوشته است و میباید که حضرتِ خواجه احرار که نهایتِ این کار را فنا گفته اند همان فنا بوده باشد که بعد از تجلی ذات و تحققِ سیر فی الله متحقق شده و فنای اراده هم از جملهٔ شعب همان فنا است

هیچکس را تا نگردد او فنا　　نیست ره در بارگاهِ کبریا

و نامناسبانِ این مقام هم که دو طائفه اند در نظر اند جماعهٔ متوجهِ آنمقام و جویای طریقِ وصولِ آنند و طائفهٔ دیگر هیچ التفات و توجه بآنمقام ندارند و توجهِ حضرتِ ایشان بطریقِ دوم از طرقِ وصولِ آنمقام بیشتر ظاهر میشود و مناسبت بهمان طریق مینماید چون از جانبِ حضرتِ ایشان مامور بود امتثالاً للامر در بعضی امور جرأت و گستاخی نمود و الا مَن همان احمدِ پارینه که هستم هستم ثانیاً معروض آنکه در اثناءِ ملاحظهٔ آنمقام مرّةً ثانیةً مقاماتِ دیگر بعضها فوق بعض ظاهر شدند بعد از توجه به نیاز و شکستگی چون بمقامِ فوقِ آن مقامِ سابق رسیده شد معلوم شد که این مقام حضرتِ ذی النورین است و خلفاء دیگر را هم دران مقام عبوری واقع شده است و این مقام هم مقامِ تکمیل و ارشاد است و همچنین دو مقام فوق هم که اکنون مذکور میشوند و بالای آن مقام مقامِ دیگر در نظر آمد چون بآن مقام رسیده شد معلوم گشت که آن مقامِ حضرتِ فاروق است و خلفاء دیگر را هم در آنجا عبوری واقع شده است و فوقِ آنمقام مقامِ حضرتِ صدیقِ اکبر ظاهر شد رضی الله تعالیٰ عنهم اجمعین بآنمقام نیز رسیده شد و از مشائخِ خود حضرتِ خواجه نقشبند قدس الله سره الاقدس را در هر مقامی باخود همراه می یافت و خلفای دیگر را هم در آنمقام عبوری واقع شده است تفاوت نیست الا در عبور و مقام و مرور

وثبات وبالای آنمقام هیچ مقامی مفهوم نمیشود الا مقام حضرت رسالت خاتمیت
علیه من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها ومحاذی مقام حضرت صدیق رضی الله
تعالی عنه مقامی دیگر نورانی بس متنگرف که هرگز مثل آن در نظر نیامده بود ظاهر شد واندکی
از ان مقام ارتفاع داشت چنانکه صفه را از روی زمین بلند میسازند ومعلوم شد که
آنمقام مقام محبوبیت است وآنمقام رنگین ومنقش بود خود را هم بانعکاس آنمقام رنگین و
منقش یافت بعد از ان بهمان کیفیت خود را لطیف یافت ودر رنگ هوا یا قطعهٔ ابر در آفاق
منتشر دید وبعضی اطراف را در گرفت وحضرت خواجه بزرگ در مقام صدیق اند رضی الله تعالی
عنها خود را در مقام محاذی آن می یابد بکیفیتی که معروض داشت دیگر ترک اشتغال باین
عمل مرضی نمی نماید کیف وحال آنکه عالم بگرداب ضلالت غرق میشود وکسی که در خود قوت
بر آوردن از ان گرداب می یابد چگونه خود را معاف دارد هرچند کار دیگر در پیش داشته باشد
اشتغال باین عمل ضروری است ومرضی است اما بشرط آنکه از بعضی وساوس وهواجس
که در اثنای این عمل روی دهند استغفار را لازم باید داشت بهمین شرط داخل رضا میشود و
بی ملاحظهٔ این شرط داخل رضائی شود ودر رتبه می ایستد اما در مادهٔ حضرت خواجه نقشبند وحضرت
خواجه علاؤ الدین عطار قدس الله تعالی اسرارهما بی آنکه این شرط را ملاحظه کرده شود مرضی
وعمل این کهتر الحال بملاحظهٔ آن شرط گاهی داخل است وگاهی در رتبه می ایستد دیگر
در نفحات در سخنان حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر مذکور است که عین نمی ماند اثر کجا ماند لا تبقی
ولا تذر این سخن در اول نظر مشکل می نمود که حضرت شیخ محی الدین وتابعان ایشان بر آنند که زوال
عین که معلومی است از معلومات الله سبحانه محال است دالا انقلب العلم جهلاً وچون عین
زائل نشود واثر کجا رود وهمین طور در ذهن این سخن متمکن شده بود سخن حضرت شیخ ابو سعید

له قوله لا تبقی ولا تذر یعنی باقی نگذارد ودرست باز نهد یعنی ترک نکند ۱۲ له قوله دالا انقلب العلم جهلاً یعنی ورنه علم بجهل متبدل گردد ۱۲ معصوم سلمه الله تعالی.

هیچ حل نمی شد بعد از توجه تام حق سبحانه و تعالی سر این سخن را منکشف ساخت و متحقق گشت
که نه عین میماند نه اثر و در خود نیز همین معنی را یافت و هیچ مشکل نماند و مقام این معرفت نیز در نظر
آمد بس عالی است فوق مقامی که حضرت شیخ و متابعان ایشان فرموده اند این دو مبحث با یکدیگر
هیچ منازعت و جنگ ندارند یکی از جائی است و دیگری از جائی دیگر به تفصیل عرضداشتن
موجب تطویل و ملال است و ایضاً آنچه حضرت شیخ از دوام این حدیث فرموده اند نیز ظاهر گشت
که حدیث عبارت از چه چیز بود و دوام آن چه بود و در خود نیز این حدیث دائمی یافت اگرچه
از نوادر است دیگر کتاب دیدن اصلا خوش نمی آید مگر آنکه ذکر اقدام عالیه اکابر که در مقامات
واقع شده اند جائی ثبت کرده باشند خوش می آید که این قسم چیزی دیده شود و احوال مشائخ
متقدمین بیشتر مرغوبست کتب حقائق و معارف علی الخصوص سخنان توحید و تنزلات مراتب را
نمی تواند مطالعه کرد خود را درین باب بحضرت شیخ علاء الدوله بسیار مناسب مییابد و در ذوق
و حال درین مسئله بشیخ مشار الیه متفق است اما علم سابق تا بانکار و شدت آمدن نمی دهد
دیگر چند مرتبه از برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت و همچنین احوال
بعضی موتی که از عالم برزخ ظاهر شده بود نیز از برای رفع آلام و شدائد آنها توجه کرده شد
اما حالا قدرت بر توجه نمانده است که بر هیچ چیز خود را جمع نمی توانم ساخت بعضی شدائد از مردم
بر فقیر گذشتند و ستمها نمودند و جمع کثیر از متعلقان این جانب را بناحق ویران ساختند و جلاء وطن
نمودند اصلا بخاطر غبار و کلفت راه نیافت چه جای آنکه بد آنها بخاطر گذرد بعضی از یاران که
از مقام جذبه شهود و معرفت پیدا کرده اند و تا غایت قدمی در منازل سلوک نه نهاده اند شمه
از احوال ایشان معروض میدارد امید است که حق سبحانه و تعالی بعد از تمام جهة جذبه بدولت
سلوک مشرف گرداند شیخ نور در همان مقام جذبه است بنقطه فوق که در مقام جذبه است

نرسیده در حرکات و سکنات آزار رسید بد وقباحت نمی فهمد بخواست کار او در توقّف می افتد
وهمچنین اکثر یاران بواسطهٔ عدم رعایت آداب کار اینها در توقّف می افتد درین باب
خیر آنست که ازین طرف هیچ ارادهٔ توقّف نیست بلکه ارادهٔ ترقّی آنهاست بخواست در کار
مکث واقع میشود والآراه اقرب است مولانا معهود به نقطهٔ پایان فرو رفته است وکار جذبه را
بانجام رسانیده وبه برزخیت انتقام رسیده وفوق راهن وجه بنهایت رسانیده اول صفات را
بلکه نوری که صفات بآن قائم اند از خود جدا دیده وخود را شیخ فانی یافته بعد ازان صفات را
ازذات جدا دیده وباین دید باحدیت مقام جذبه رسیده حالا عالم وخود را چنان گم ساخته است
که نه باحاطه قائل است ونه به معیت وچنان باطن بطون متوجه است که غیر از حیرت
ونادانی حاصل ندارد وسید شاه حسین هم نزدیک بنقطهٔ پایان ازمقام جذبه رسیده است
وسرش بنقطه رسیده است وهمچنین صفات را ازذات جدا دیده ولیکن ذات احد را درهمه جا
می یابد واز ظهور محظوظ است وهمچنین میان جعفر هم نزدیک به نقطهٔ پایان رسیده است
وخیلی بشوق وذوق که ظاهر میشود قریب بشاه حسین است ودر یاران دیگر هم تفاوت ظاهر
میشود میان شیخی وشیخ عیسی وشیخ کمال در جذبه بنقطهٔ فوق رسیده اند وشیخ کمال
نیز متوجه نزول است وشیخ ناگوری در تهٔ نقطهٔ فوق آمده است امّا خیلی مسافه در پیش دارد
وازیاران اینجائی تا الحال هشت یا نه کس بلکه ده کس در تهٔ نقطهٔ فوق آمده اند بعضی واصل
نقطه شده رو به نزول دارند بعضی دیگر قریب اند وبعضی بعید میان شیخ مزمّل خود را گم مییابد
وصفات را از اصل می بیند ومطلق را در همه جا مییابد واشیا را در رنگ سراب بی اعتبار
می داند بلکه هیچ نمی یابد درباب مولانا معهود چنان ظاهر میشود که اجازت تعلیم او مردم را
ازجملهٔ مرضیات است امّا اجازتیکه مناسب جذبه است هرچند بعضی امور مانده اند کاورا

استفاده می باید کرد لیکن در رفتن سرعت کرده توقف ننمود بحضور اقدس میرسد هرچه
صلاح کار خواهند دانست خواهند فرمود آنچه در علم کمینه آمد معروض داشت والحکم عندکم
خواجه ضیاء الدین محمد چند روز اینجا بودند فی الجمله حضور و جمعیت پیدا کرده بودند آخر الامر از
قلت اسباب معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت متوجه لشکر شدند و پسر مولانا شیر محمد هم متوجه
ملازمت است فی الجمله حضور و جمعیت دارد و بواسطه بعضی موانع چندانی ترقی نکرد زیاده گستاخی است
بنده باید که حد خود داند بعد از تحریر عرضداشت کیفیتی روداد و حالی پیش آمد که در تحریر گنجایش
بیان آن نیست و در آنجا فنای ارادت متحقق گشت همچنانکه سابقاً تعلق ارادت بمرادات
برطرف شده بود لیکن اصل ارادت مانده بود چنانچه در عرضداشت معروض داشته بود
الحال ارادت هم از هیچ بر آمد و حینئذ لا مراد و لا ارادة و صورت این فنا نیز در نظر در آمد
و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده اند فائض گشتند چون در تحریر آن علوم بواسطه
دقت و غموض تعسرے بود لاجرم عنان قلم را از تحریر آن علوم گردانیده در وقت تحقق
این فنا و افاضه علوم مکنظر خاص در ماوراء وحدت پیدا شده است هرچند مقرر است که
در ماوراء وحدت نظری نیست بلکه هیچ نسبتے نیست اما آنچه می یابد معروض میدارد
و تا زمانیکه بیقین نه پیوست بر نوشتن جرأت ننمود و صورت آن مقام را در ماوراء وحدت
چنان می بیند که آگره ماورائے دہلی است و هیچ شبه دران راه نمی یابد هرچند در نظر
نه وحدت است نه ورائے آن و نه هیچ مقامی که بعنوان حقیقت بداند یا حق را ورائے آن داند
حیرت و جهل بهمان صرافت است و ازین دید هیچ تفاوت نشده نمیدانم چه عرض نمایم
همه تناقض در تناقض است در گفت نمی آید و حال بی شبه متحقق است استغفر الله
واتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً خاطراً و ناظراً وایضاً این زمان

چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه از فناءِ صفات میدانستم فی الحقیقت فنائے خصوصیتِ صفات وَ مابه الامتیازِ آنها بود که در ضمنِ وحدت مندرج شده بودند و خصوصیات زائل گشته بودند الحال اصلِ صفات ولو کانت علیٰ سبیلِ الاندماج والاندراج نیز برطرف شده و قهرمانِ احدیت هیچ چیز را نگذاشته و تمیزے که از مرتبه علم جملی یا تفصیلی حاصل شده بود نماند و تمام نظر بر خارج آمده کان الله ولم یکن معهٗ شیئ وهو الآن کما کان این زمان مطابقِ حال گشته و سابقاً علم بمضمونِ این حدیث بود نه حال امید میدارد که بر صحت و سقم متنبه خواهند ساخت دیگر چنان می نماید که مولانائی قاسم علی را از مقام تکمیل نصیبے هست همچنین بعضے یاران این جائی را نیز ازان مقام نصیبی معلوم میشود والله سبحانهٗ اعلم بحقیقة الحال ◆

مکتوب ۱۲ دوازدهم

در بیانِ حصولِ مقامِ فنا وبقا و حصولِ ظهورِ وجهِ خاص هر شئے وحقیقتِ سیر فی الله وتجلی ذاتی برقی وجز آن نیز به پیر بزرگوارِ خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان احمد بدره عرض میرساند از تقصیراتِ خود چه عرض نماید ماشاء الله کان ومالم یشاء لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله العلیّ العظیم علومی که تعلق بمقام فنا فی الله والبقاء بالله داشتند حق سبحانه بعنایتِ خود منکشف ساخت وهمچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شئے چیست وسیر فی الله بچه معنی است وتجلّی ذاتی برقی چه می باشد ومحمدی المشرب کیست و امثالِ آن ودر هر مقامی لوازم وضروریاتِ آن را می نمایند ومیگزرانند وکم چیزی مانده باشد که اولیاء الله آن را نشان داده اند در راه فروگزارند ونمایند قَبِلَ من قَبِلَ بلا علةٍ

ہمچنانکہ ذواتِ اشیا را مجعول میداند اصل قابلیات و استعدادات را نیز مجعول و مصنوع میداند او سبحانہ محکوم قابلیات نیست و نشاید کہ چیزے بروے حاکم باشد زیادہ گستاخی نہ نمود ع "بندہ باید کہ حد خود داند"

مکتوب سیزدہم

در بیان بی نہایتی راہ و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند

عرضداشت کمترین بندگان احمد معروض میگرداند آہ ہزار آہ از بی نہایتی این راہ. سیر باین سرعت و واردات و عنایات باین کثرت ازین جاست کہ مشائخ عظام فرمودہ اند سیر الی اللہ پنجاہ ہزار سالہ راہ است تَعْرُجُ الْمَلٰئِكَةُ وَالرُّوْحُ اِلَيْهِ فِيْ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهٗ خَمْسِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ مگر ایمائے باین معنی داشتہ اند چون کار بیاس رسید و امیدہا منقطع گشت هُوَ الَّذِيْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوْا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهٗ در کار رشد چندروزاست کہ سیر در اشیا واقع شدہ است و مردم مسترشد باز غلو کردہ اند فی الجملہ شروعی در کار ایشان کردہ شدہ است اما ہنوز خود را قابل آنقلیم نمی یابد لیکن از ابرام مردم بواسطہ مروت و حیا چیزے نمی گوید و در مسئلہ توحید کہ سابقا متوقف بود چنانکہ مکرر بعرض رسانیدہ بود و افعال و صفات را باصل میداد چون حقیقت کار معلوم گشت از توقف برآمد و بلکہ ہمہ از وست را چرب یافت و کمال را دران بیشتر دید از مقولہ ہمہ اوست و افعال و صفات را ہم برنگ دیگر معلوم کرد ہمہ را یک یک نمودہ بفوق گذرانیدند ریب و شبہ بالکل برطرف شد تمام کشفیات مطابق ظاہر شریعت برآمدند و سر موئی انظاہر شریعت مخالفت ندید و آنچہ بعضی صوفیہ مخالف ظاہر شریعت کشفہا را بیان میکنند یا از سہو است

یا از سُکر باطن از ظاہر ہیچ مخالف نیست و در توسط راہ مخالفت در نظر مے آید۔ و محتاج بتوجیہ و جمع میشود۔ اما منتہی حقیقی موافق ظاہر شریعت باطن را می یابد در میان علماء و این بزرگواران ہمین قدر تفاوت ست کہ علماء استدلالاً و علماً میدانند و ایشان کشفاً و ذوقاً مے یابند و اَیُّ دَلِیْلٍ عَلٰی صِحَّۃِ حَالِھِمْ اَدَلُّ مِنْ ھٰذِہِ الْمُطَابَقَۃِ یَضِیْقُ صَدْرِیْ وَلَا یَنْطَلِقُ لِسَانِیْ نقد وقت است۔ نمیدانم چہ عرض نمایم توفیق بر تسوید بعض احوال ندارد و در عرضداشتہا ہم گنجایش تحریر نیست شاید حکمت درین بودہ باشد

این محروم مہجور را از توجہِ غیب پروری محروم ندارند و در راہ نگذارند

این سخن را چون تو مبدا بودۂ | گر فزون گردد توش افزودۂ

زیادت گستاخی نمود ع ۔ بندہ باید کہ حدِ خود داند

مکتوب چہاردہم (۱۴)

در بیانِ حصولِ وقائع کہ در اثناء راہ رو دادہ بودند و بیانِ احوالِ بعضے مسترشدان نیز بہ پیرِ بزرگوار خود نوشتہ اند۔ عرضداشتِ کمترینِ بندگانِ احمد آنکہ تجلیاتیکہ در مراتبِ اکوان ظاہر شدہ بودند۔ پارہ ازان در عرضداشتِ سابق معروض داشتہ بود بعد ازان مرتبۂ وجوب کہ جامع صفاتِ کلیہ است ظاہر شد و بصورتِ زنِ غیر جمیلہ مُسوَدّ اللون متمثل گشت و پس ازان مرتبۂ احدیت بصورتِ مردِ دراز بالا کہ بر دیوارِ باریک پہن ایستادہ است متجلی گشت و این ہر دو تجلی بعنوان حقانیۃ ظاہر شدند بخلافِ تجلیاتِ سابق کہ نہ باین عنوان بودند و در ہمین اثناء آرزوے موت پیدا شد۔ و چنان در نظر آمد کہ من گویا شخصے ام بر کنارِ دریاے محیط ایستادہ ام بارادۂ آنکہ

خود را در دریا اندازد اما از عقب او را بریسمانے مضبوط کرده اند که نمی توانند بدریا درون
رفت و آن ریسمان عبارت از تعلقات بدن عنصری خود میدانستم و آرزو میکردم که این
ریسمان گسسته شود و ایضاً کیفیتے خاص رو داد که در آن وقت بطریق ذوق دریافت که
دل را هیچ بایستے غیر از حق سبحانه نمانده است بعد از ان صفات کلیه وجوبیه که باعتبار
محال و مظاهر خصوصیات پیدا کرده بودند در نظر آمدند پس از ان آن خصوصیات بتمام از انها
فرو ریختند و باقی نماندند الا بعنوان الکلیة الوجوبیة و صورت تجرید آنها از خصوصیات
نیز در نظر در آمد و حینئذ معلوم گشت که اکنون حقیقةً صفات را باصل وادی و پیش از تجرید
از خصوصیات باصل وادن معنی نداشت مگر آنکه بطریق تجوز باشد کما هو حال ارباب
التجلی الصوری و فنائے حقیقی این زمان متحقق گشت بعد از تحقق این حالت صفاتی
که در خود و در غیر خود بودند بیک نهج یافت و امتیاز محال برخاست درین وقت از بعضی
دقایق انواع شرک خفی خلاصی میسر شد و حینئذ نه عرش ماند و نه فرش نه زمان و نه مکان
نه جهات نه حدود و اگر فرضاً سالها فکر کنم هرگز در علم نیاید که یک ذره از عالم مخلوق گشته است
بعد از ان تعین خود در نظر آمد و وجه خاص خود نیز و تعین در رنگ جامه بود کهنه پاره پاره
شده که شخصے پوشیده باشد و آن شخص را وجه خاص دانستم اما بعنوان حقانیة منصور
نگشت بعد از ان بالائے آن شخص متصل پوست رقیق در نظر آمد و خود را عین آن پوست
یافتم و این جامه تعین را از خود بیگانه دیدم و نوریکه در ان پوست بود در نظر آمد بعد از ساعتی
آن نور از نظر غائب گشت و این پوست و جامه نیز از نظر مرتفع گشتند و همان جهالت سابق
ماند تعبیر این صورت واقعه مذکوره آنچه در علم آمد بعرض میرساند که تا صحت و سقم او معلوم شود
و آن آنست که این صورت مذکوره عین ثابته است کالبرزخ بین الوجوب والامکان

که هر طرف او از یکدگر جدا گشته اند و بکمال فرق متحقق شده اند و آن پوست که درمیانِ آن جامۂ کہنہ و آن نور واقع شده است برزخ است بین الوجود والعدم وخود را که در آخر آن پوست یافتم اشارتست بوصول به برزخیت و سابقاً در وقائع نیز خود را برزخ بین الوجود والعدم مییافتم امّا ظاهر آن به نسبت آفاق بود و این نظر با نفس است و یک فرقِ دیگر هم دران وقت ظاهر شده بود امّا در وقتِ نوشتن فراموش گشت ـ ہذا ـ آنچه دائم حاصل است حیرت و نکارت است و گاه گاه همین طور شعبده پیدا میشود و برطرف میگردد و معرفتِ آن همیماند و در تعبیر بعضے وقائع درمی ماند و اگر چیزے در علم مے آید بران اعتماد نمیکند بہمان تقریب درعرضداشتها گستاخی مینماید باشد که باعلام حضرتِ ایشان یقین بامرے پیدا شود امیدوار است که بتوجهاتِ علیہ از گرفتاریِ تعلقاتِ دنیہ نجات میسّر شود ـ والّا کار بسیار مشکل است

بیجنایاتِ حق و خاصانِ حق گر ملک باشد سیاه هستش ورق

شیخ طٰه پسرِ شیخ عبد الله نیازی که از مشاهیر مشایخ سرهنداست و خدام حاجی عبد العزیز به تفصیل بایشان آشنا اند قدمبوسی و نیازمندی معروض داشته است و اورا داعیهٔ انابت باین طریقهٔ علیہ شریفہ پیدا شده است و بصدق و نیاز ملتجی شده است استخاره گفته ام که بکنند ظاهرا مناسبته دارد و یاران که این جا تعلیم ذکر گرفته اند اکثر بطریق رابطه مشغول اند ـ بعضے از آنها در واقعات دیده رابطه گرفته همراه مے آیند و بعضے پیش از آمدن از دہلی رابطه داشتند و اوّلاً به حضور و استغراق میروند بعضے از انها صفات هم باصل میدهند و بعضے نه امّا هیچکس براهِ توحید و انوار و کشوف نمیرود و ملّا قاسم علی و ملّا سود و محمد و عبد المومن ظاهرا بنقطهٔ فوق رسیده اند از مقام جذبه امّا ملا قاسم علی

رُوبنزول وارد و آن وُ معلوم نیست که فرود آیند و شیخ نور ہم نزدیک بنقطہ است اَمّا
نرسیدہ است ملّا عبد الرحمٰن ہم نزدیک بنقطہ است اَمّا مسافتِ قلیلہ در میان ہست
ملّا عبد الہادی حضور با استغراق دران پیدا کردہ است و نیز میگوید کہ مطلق منزہ را جلشانہ در
اشیا بہ صفتِ تنزیہ می بینم و افعال را ہم از و تعالیٰ میدانم دولتِ ایشان است کہ بطالبان
و مستعدان فائض میشود واین کمینہ را در افاضۂ آن ہیچ نصیبے نیست ✦

مَن ہمان احمدِ پارینہ کہ ہستم ہستم ✦ روزے فرمودہ بودند در بیان واقعہ
از وقائع کہ اگر نہ معنئے محبوبیّت در وی بود توقّف بسیار در وصول بمقصد واقع میشد
و محبوبیّت او را نسبت بہ عنایتِ خود ہم بیان فرمودہ بودند از ان سخن امیدواری تمام است
واین جرأت و گستاخی از آنست ✦

مکتوب پانزدہم (۱۵)

دربیان احوالیکہ مناسبِ مقاماتِ ہبوط و نزول است با بعضے اسرار مکنونہ نیز بہ پیر بزرگوار
خود نوشتہ اند عرضداشتِ حاضرِ غائب واجد فاقد مُقبل مُعرِض آنکہ مدتہا او را
می جُست خود را می یافت بعد ازان کار او بآنجا انجامید کہ اگر خود را می جست او را می یافت
اکنون او را گم کردہ اما خود را می یابد با وجودِ گم کردن جویائے او نیست و بالتحقیق فقدان خواہان
او نہ از روئے علم حاضر و واجد و مُقبل است و از روئے ذوق غائب و فاقد و معرض
ظاہرش بقا است و باطنش فنا در عینِ بقا فانی است و در عینِ فنا باقی لیکن فنا علمی است
و بقا ذوقی کار و بارش بہ ہبوط و نزول قرار یافتہ و از صعود و عروج باز ماندہ. و ہمچنانکہ
او را از قلب بہ مُقلبِ قلب بردہ بودند اکنون باز از مُقلبِ قلب در مقامِ قلب

فرود آوردند با وجودِ تخلّصِ روح از نفس وخروجِ نفس بعد از اطمینان از غلباتِ انوار روح اورا جامعِ هر دو جهتِ روح ونفس ساخته اند وبه برزخیتِ این جهتین اورا مشرف گردانیده اند استفاده از فوق وافاده به تحت اورا معاً بواسطهٔ حصولِ این برزخیت عطا فرموده اند در عینِ استفاده مفید است ودر عینِ افاده مستفید ؎

گر بگویم شرحِ این بیحد شود　　ور نویسم بس قلمها بشکند

معروض میگرداند که دستِ چپ عبارت از مقامِ قلب است که پیش از عروج بتقلّبِ قلب حاصل است بعد از هبوط از فوق که بمقامِ قلب فرود می آیند آن مقام دیگر است که برزخِ چپ وراست است کما هو الظاهر علی اربابه ومجذوبانِ سلوک ناکرده از اربابِ قلوبند در رسیدن بتقلّبِ قلوب وابسته بسلوک است وتعلّقِ مقام بشخصے کنایت از حصولِ شانِ خاص است اورا درین مقام وامتیاز علیحده است اورا از اربابِ این مقام از جملهٔ آن امتیاز آن سبقتِ انجذاب است در ما نحن فیه وبقاء خاص است که منشاءِ علوم ومعارفِ مناسبهٔ آن مقام شده تحقیق علومِ مقامِ قلب وحقیقتِ جذبه وسلوک وفنا وبقا وامثالِ آنها در رسالهٔ موعوده به تفصیل تحریر یافته است میر سید شاه حسین باضطراب راهی شدند فرصتِ بیاضِ آن نشد متعاقب انشاء الله تعالیٰ شرف از مطالعه خواهد یافت عزیزِ متوقف از فوق فرود آمده است ور مقامِ جذبه اما رویش بعالم نیست توجه بفوق دارد چون عروجِ فوقانی بقسر بود بالطبع مناسبته بجذبه داشت در وقتِ نزول از فوق همراه خود چیزے کمتر آورده است مایهٔ نسبتی که از توجهِ قاسر بود وعروج اثرِ آن توجه بود هنوز باقی است در نسبتِ جذبه کالروح فی الجسد است وکالنور فی الظلمة لیکن این جذبه حال غیرِ جذبه

خواجهاست قدّس الله تعالیٰ اسرارهم جذبه ایست که حضرت خواجهٔ احرار را از
آبائے کرامِ خود رسیده است و شانِ خاص ایشانرا درین مقام بوده است و در
واقعهٔ بعضے طالبان که نموده بودند که خواجه را چنانچه بوده اند آن عزیز متوقّف خورده است
ظهورِ اثرِ آن درین مقام است این جذبه مناسبت بمقامِ افاده ندارد و همیشه درین مقام
رو بفوق است و سُکرِ دائمی لازمِ آنست بعضے از مقاماتِ جذبه منافیِ سلوک است
بعد از دخول دران و بعضے دیگر منافیِ سلوک نیست بعد از دخول از برائے سلوک
متوجه میشوند. این جذبه منافیِ سلوک است بعد از دخول دران در وقتِ تحریرِ عریضه
متوجه آنمقام شده بود و بعضے دقائقِ آن ظاهر گشت تا باعث نباشد توجه میسّر نے شود
والله سبحانه اعلم بحقیقةِ الحال چند ماه است که آن عزیز فرود آمده است امّا
تمام داخلِ مقامِ جذبهٔ مذکوره نشده مانع عدمِ علم است بشانِ آن مقام با توجهاتِ
پراگنده امید است که در وقتِ مطالعهٔ این کلماتِ نامربوطه دخولِ تمام در آنمقام
میسّر شود و بعد از ان حضرت خواجه را بتمام فرو خواهد برد ❁

مکتوب شانزدهم (١٦)

در بیانِ احوالِ عروج و نزول وغیر آن نیز به پیرِ بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت
احقر الطلبه آنکه نوازشنامه مولانا علاؤالدین رسانیدند در کشفِ هریک از مقدمهٔ مذکوره
بمقتضائے وقت مسوّده کرده شد بعضے متمّمات و مکمّلاتِ آن علوم مسطوره نیز مخطور شده بود
فرصتِ تحریرِ آنها نشد که حاملِ عرضداشت راهی شد انشاء الله تبارك و تعالیٰ متعاقب
بخدمت خواهد فرستاد الحال رسالهٔ دیگر که به بیاض رسیده بود فرستاد و آن رساله

بالتماس بعضے یاران میسّر شده التماس نموده بودند که نصائح بنویسید که در طریقه نافع باشد
وبمقتضائے آن زندگانی کرده شود الحق رسالۂ غریبکہ کثیر البرکات است بعد از تحریر آن
چنان معلوم شد که حضرت رسالت خاتمیت علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ با جمعے کثیر از
مشائخ امت خود حاضر اند وہمین رسالہ را در دست مبارک خود دارند واز کمال کرم خویش
آن را بوسہ میکنند وبہ مشائخ مینمایند کہ این نوع معتقدات می باید حاصل کردہ
وجماعہ کہ باین علوم مستسعد گشتہ بودند نورانی وممتاز اند وعزیز الوجود و روبروئے
آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ ایستادہ اند والقصۃ بطولہا ودرہمان مجلس
باشاعت این واقعہ حقیر را امر فرمودند۔ ع باکریمان کارہا دشوار نیست ✤
از آنروز کہ از ملازمت بر آمدہ است بواسطۂ میل بفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت
ندارد. چندگاہ خود ہمت آن بود کہ در گوشہ خزیدہ شود ومردم در صحبت ہمچو بروتیر در نظر
مے درآمدند عزم عزلت مصمم شدہ بود اما استخارہ موافق نے افتاد عروج در مدارج قرب
بغایۃ الغایۃ ہرچند غایت ندارد میسر شد ومیشود ومیبرند ومی آرند کل یوم ھو فی شان
بر مقامات جمیع مشائخ الا ماشاء اللہ تعالیٰ گذرانیدند ﮯ

گلے بروندزین ولیزہ پست　　بدان درگاہ والا دست بردست

درین میان اگر توسط رحانیات مشائخ را تعداد نمایم بطول انجامد بالجملہ از جمیع مقامات
اصل ودر رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چہ نویسد قُبل من قبل بلا علۃ
چندان وجوہ ولایت وکمالات آنرا وانمودند کہ چہ در تحریر آرد. در شہر ذی الحجہ در مدارج
نزول تا مقام قلب فرود آوردند واین مقام مقام تکمیل وارشاد است اما ہنوز چیزہا
از متمم ومکمل از برائے این مقام درکار است تا کے میسر شود امر آسان نیست ✤

ﮯ قولہ قبل من قبل بلا علۃ یعنے بے سبب وبے علت مقبول گردید ہر کہ مقبول گردید یعنے منشاء این ہمہ کمالات وترقیات محض عنایت خداوندی است و ہمہ از جل سلطانہ۔

با وجودِ مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان را در عمرِ نوح هم معلوم نیست که میسر شود بلکه این وجوه مخصوص بمرادانست مریدان اینجا قدمگاه ندارند نهایت عروجِ افراد تا بدایت مقامِ اصل است بیشتر افراد هم گذر ندارند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ وجه توقف در مراتب تکمیل و ارشاد این است و عدمِ نورانیت بواسطه ظهور نور ظلمتِ غیب است چیز دیگر نیست مردم در متخیلاتِ خود چیزها می پزند اعتبار نباید کرد ؎

در نیابد حالِ پخته هیچ خام　　　پس سخن کوتاه باید والسلام

در اندیشهٔ این قسم ظنیات احتمالِ ضرر غالب است آن جماعه را فرمایند که از احوالِ این خستهٔ بال نظرِ خیالیِ خود بپوشند مجالِ نظر را محالِ دیگر بسیار است ؎

من گم شده ام مرا مجوئید　　　با گم شدگان سخن مگوئید

از غیرتِ خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امرے را که حق سبحانه وتعالی کمال میخواهد در تنقیصِ او سخن گفتن بسیار نامناسب است فی الحقیقت معارضه است با و تعالی ونزول در مقامِ قلب بحقیقت مقامِ فرق است که مقامِ ارشاد است و فرق درین موطن عبارت از جدا شدنِ نفس است از روح و روح از نفس بعد از آنکه نفس داخل بود در نورِ روح و آن جمع بود از جمع و فرق پیش ازین هرچه مفهوم میشود از سکر است حق را از خلق جدا دیدن که مقامِ فرق می انگارند حقیقت ندارد همین روح را حق میدانند و جدا دیدن او را از نفس جدا دیدنِ حق میدانند تعالی وتقدس از خلق وهكذا القياس فى اكثر علوم ارباب السكر لان حقيقة الامر ثمه مفقودة والامر عند الله سبحانه در رساله دیگر بتفصیلِ علومِ اربابِ جذبه و سلوک و حقیقتِ این هر دو مقام تحریر یافته است بنظرِ شریف خواهد گذشت ✽

مکتوب هفدهم ١٧

در بیان بعضی از احوال که تعلق بعروج و نزول دارند و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت احقر الخدمه آنکه عزیزیکه چندگاه متوقف بودند در تحریر چنان ظاهر شد که از ان مقام نحوی از عروج نموده بپایان فرود آمدند لیکن بتمام نزول نکرده اند و تقایایا که در زیر آنمقام بود نیز عروج نموده از راهِ همان مقامِ فوق رو بنزول آورده است. بعد ازین هر چه کیفیت رو خواهد داد در معرضِ ظهور خواهد آمد و معروض خواهد داشت اگر صاحبِ معامله نیز بعد از انکشافِ حالِ خود چیزے نویسد بصواب نزدیکتر است چون حدوثِ این قضیهٔ نزول پیر زده بود و حقیر را بواسطهٔ تناولِ جلاب ضعفی طاری شده بود بانجامِ کارِ این نزول نپرداخت ان شاء الله تعالی ظاهر خواهد شد.

مکتوب هجدهم ١٨

در بیانِ تمکین است که بعد از تلوین حاصل میشود و بیانِ مراتبِ سه گانهٔ ولایت و در بیانِ آنکه وجودِ واجب تعالی زائد است بر ذاتِ او تعالی و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان پر تقصیر احمد بن عبد الاحد آنکه تا زمانیکه از قسمِ احوال و موارد در و میداد بعرضِ آن گستاخی مے نمود و جرأت میکرد. چون حق سبحانه و تعالی به برکتِ توجهاتِ علیه از رقیتِ احوال محرر ساخت و از تلوین به تمکین مشرف فرمود حاصلِ کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد و از وصل جز فصل و از قرب جز بعد حاصل نشد و از معرفت جز نکرت و از علم جز جهل نیفزود. لاجرم

در عرضِ اِستہا توقف واقع شد وبہ مجردِ عرضِ اخبار روزمرہ جرأت نمود مع

ذٰلک دل را بُرودت بہ نہجی مستولی شدہ است کہ بہ ہیچ امر سرگرمی ندارد ودر رنگ

بیکاران بکارے نمیتواند پرداخت ؎

من ہیچم وکم زہیچ ہم بسیارے وز ہیچ وکم از ہیچ نیاید کارے

بر سرِ اصلِ سخن آئیم عجب آنست کہ حالا بحق الیقین مشرف ساختہ اند کہ دران موطن

علم وعین حجابِ یکدیگر نیستند وفنا وبقا در آنجا جمع اند در عینِ حیرت وبے نشانی

بعلم وشعور است ونفسِ غیبت حضور است با وجودِ علم ومعرفت جزازدیادِ جہل

ونکرت نیست ؎ عجب اینست کہ من واصل وسرگردانم ❖

اللہ تعالیٰ بہ محض عنایتِ بغایتِ خویش در مدارجِ کمالات ترقیات ارزانی داشتہ

است فوقِ مقامِ ولایت مقامِ شہادت است ونسبتِ ولایت بہ شہادت نسبتِ

تجلی صوری بتجلی ذاتست بل بُعدُ ما بینہما اکثر من بعدِ ھٰذین التجلیین

کذا فوقِ مقامِ شہادت مقامِ صدیقیت است وتفاوتیکہ میانِ این دو مقام

است اجلّ من ان یعبّر عنہ بعبارۃ واعظم من ان یشار الیہ باشارۃ وفوقِ

آن مقامے نیست الّا النبوۃ علیٰ اھلھا الصلوات والتسلیمات ونشاید کہ میانِ

صدیقیت ونبوۃ مقامے بودہ باشد بلکہ محال است واین حکم بہ محالیتِ او بکشفِ صریح

صحیح معلوم گشتہ وآنچہ بعضے از اہل اللہ واسطہ بیانِ این دو مقام ثابت کردہ اند

وبقربت نامیدہ اند بآن نیز مشرف ساختند وبرحقیقتِ آن مقام اطلاع دادند بعد

از توجہ بسیار وتضرع بیشمار اوّلا ہمان طور کہ بعضے اکابر فرمودہ اند ظاہر شد

آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آرے حصول آن مقام بعدِ حصولِ مقامِ صدیقیت است

در وقتِ عروج اما واسطه بودن محلِ تامل است بعد از ملازمتِ صوری انشاء الله
تعالیٰ حقیقت را بتفصیل عرض خواهد کرد آن مقام بسے عالی است در منازلِ عروج
فوقِ آن مقام مقامے معلوم نیست و زائدیتِ وجود بر ذاتِ جلّ و علا درین مقام
ظاهر میشود چنانکه مقررِ علماءِ اهلِ حق است شکر الله تعالیٰ سعیهم و این جا وجود
هم در راه میماند و فوقِ آن عروج واقع میشود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاء الدوله
در بعضے مصنفاتِ خود میفرماید فوقِ عالم الوجود عالم الملک الودود و مقامِ صدیقیت
از مقاماتِ بقا است که روبعالم دارد و پایان تر از آن مقام مقامِ نبوت است که فی الحقیقة
بالاتر است و کمالِ صحو و بقا است مقامِ قربت لیاقتِ برزخیت این دو مقام ندارد
که رویش به تنزیه صرف است و تمام عروج است شتّان ما بینهما ؎

در پسِ آئینه طوطی صفتم داشته اند — هر چه استادِ ازل گفت بگو میگویم

علوم شرعیه نظریه استدلالیه را ضروریه کشفیه ساخته اند سرِ موئے مخالفت باصول
علمائے شریعت نیست همان علومِ اجمالی را تفصیلے ساخته اند و از نظریت بضروریت
آورده اند شخصے از حضرتِ خواجه بزرگ قدس الله تعالیٰ سره الاقدس پرسید که
مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفتِ اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی
گردد نفرمودند که علومِ دیگر سوائے آنها حاصل شود آرے در راه علوم و معارف
بسیار رو میدهند که از آنها میباید گزشت و تا بنهایة النهایت که مقامِ صدیقیت
است نرسد ازین علوم بهره نیابد فیا لیت شعری انّ من اهل الله لقائلین
بحصولِ هذا المقام الشریف و لیس لهم مناسبة بعلوم هذا المقام و معارفه
فما وجهه و فوق کلّ ذی علمٍ علیم و بر سرِ مسئله قضا و قدر نیز اطلاع داده اند

ف چنانچه جبریه گویند قال فی العقائد النسفیة والعباد افعال اختیاریة یثابون بها ان کانت طاعة و یعاقبون علیها ان کانت معصیة لا کما زعمت الجبریة انه لا فعل للعبد

وآنرا بر نهجے اعلام فرمودند کہ بہیچ وجہ بہ اصولِ ظاہرِ شریعتِ غرا مخالفت لازم نیاید و از نقصِ ایجاب و شائبۂ جبر مبرا و منزہ است و در ظہور مشابہ بہ قمر لیلۃ البدر است۔ عجب است کہ با وجودِ عدمِ مخالفت با صولِ شریعت این مسئلہ را چرا پوشیدہ داشتہ اند اگر شائبۂ مخالفت میداشتند اخفا و ستر مناسب بود و لا یسئل عما یفعل

کرا زہرہ آنکہ از بیم تو کشاید زبان جز بہ تسلیم تو

علوم و معارف در رنگِ ابرِ نیسان میریزند کہ قوتِ مدرکہ از تحملِ آن عاجز میشود و قوتِ مدرکہ مجرد تعبیر است و الا لا یحمل عطایا الملک الا مطایاہ اوائل شوق آن بود کہ این علوم غریبہ را در قیدِ کتابت آوردہ شود اما توفیق نمے یافت و این ثمر در بار بود آخر الامر تسلی فرمودند کہ مقصود از افاضۂ این علوم حصولِ ملکہ است نہ یاد کردِ این علوم چنانچہ طلبۂ علوم تحصیل علوم برائے آن میکنند کہ ملکۂ مولویت بہم رسانند نہ آنکہ حفظِ اصولِ صرف و نحو و غیرہا کنند بعضے از علوم بعرض میرساند قال اللہ سبحانہ تبارک و تعالیٰ لیس کمثلہ شیء وھو السمیع البصیر اول کلام اثباتِ تنزیہِ محض است کما ھو الظاہر و قولہ سبحانہ وھو السمیع البصیر متمم و مکمل للتنزیہ بیانش آنست کہ چون ثبوت سمع و بصر مر عالم را موہمِ ثبوت مماثلہ است ولو فی الجملۃ نفی اللہ سبحانہ عنہم السمع والبصر لدفع ھذا الوہم یعنی سمیع و بصیر اوست جل شانہ و سمع و بصر کہ در خلائق مخلوق است در رویت و سماع ہیچ مدخلے ندارد ہمچنانکہ حق سبحانہ و تعالیٰ خلق سمع و بصر میکند خلق سماع و رویت میکند بعد خلق آن دو صفت بطریق جری العادۃ من غیر تاثیر لصفاتہم ولو قلنا بالتاثیر فالتاثیر فیھا ایضا مخلوق پس چنانکہ ذواتِ ایشان جمادِ محض است صفاتِ ایشان نیز جمادِ محض است در رنگِ آنکہ قادری بحض قدرتِ خویش در سنگ کلام خلق کنند

نمی توان گفت کہ فی الحقیقت سنگ متکلم است وصفت کلام دارد ہمچنانکہ سنگ
جماد است این صفت ہم در روے اگر فرضًا موجود باشد جماد است در ظہور حرف وصوت
از روے ہیچ مد خلیقتی ندارد جمیع صفات ازین قبیل است غایۃ ما فی الباب چون این
دو صفت ظاہر تر بودند خصہما اللہ تعالیٰ بنفیہما ویکون لزوم نفی البواقی منہ
بالطریق الاولیٰ حق سبحانہ وتعالیٰ اول صفت علم خلق کرد بعد ازان توجہ او بمعلومی
خلق کرد بعد ازان تعلق او بمعلومی خلق کرد بعد ازان معلوم را بروے منکشف ساخت
پس انکشاف در روے خلق کرد بعد خلق صفت علم بجرد جری العادۃ پس معلوم است
کہ علم را در انکشاف چہ مد خلیقتی باشد ہمچنین اول خلق صفت سمع کرد بعد ازان اصغاء
توجہ بمسموع بعد ازان سماع بعد ازان ادراک مسموع ہمین طور اول خلق بصر کرد بعد
ازان تقلیب حدقہ وتوجہ بمرئی بعد ازان رویۃ بعد ازان ادراک مرئی علیٰ ہذا القیاس
سمیع وبصیر کسے است کہ مبدا سماع ورویۃ او این دو صفت باشند واذا لم یکن
کذالک فلا سمیع ولا بصیر پس متحقق گشت کہ صفات ایشان در رنگ ذوات
جماد صرف اند فالمقصود من اخر الکلام نفی الصفات عنہم رأسًا لا ان لہم صفات
وتلک الصفات ثابتۃ للہ سبحانہ لیکون جمعًا بین التنزیہ والتشبیہ بل تمام الایۃ
الکریمۃ لاثبات التنزیہ ونفی المماثلۃ رأسًا علم اول یعنی اثبات صفات اینہا حق
سبحانہ وتعالیٰ را وذوات اینہا را جماد محض دانستن ودر رنگ ناودان وکوزہ یافتن
کہ آب از انجا ظاہر است از علوم مناسبہ مقام ولایت است وعلم ثانی یعنی صفات
اینہا را نیز در رنگ جماد یافتن وتمامی او را میت دانستن کہ انک میت وانہم
میتون از علوم مناسبہ مقام شہادت است ازینجا ہم تفاوت ما درمیان مقامین

مفهوم میشود اَلْقَلِیْلُ یَدُلُّ عَلَی الْکَثِیْرِ وَالْجُرْعَۃُ تُنْبِئُ عَنِ الْبَحْرِ الْغَدِیْرِ ع

سالے کہ نکوست از بہارش پیداست

و ہمچنین اَرباب این مقامِ عالی اَفعالِ مخلوقات را نیز کالمیّت و الجمادِ می یابند نہ آنکہ اَفعالِ ایشان را الحق سبحانہ بدہند و فاعلِ این افعال اورا سبحانہ دانند تعالی اللہ سبحانہ عَنْ ذٰلِکَ عُلُوًّا کَبِیْرًا در رنگِ آنست کہ شخصے سنگے را جنباند و حرکت دہد نمیتوان گفت کہ آن شخص متحرک است بلکہ موجد حرکت است در سنگ و سنگ متحرک است مَعَ ذٰلِکَ ہمچنانکہ سنگ جمادِ محض است حرکت او نیز جمادِ صرف است اگر بالفرض بآن حرکت شخصی ہلاک شد نمیگویند کہ سنگ کشت بلکہ میگویند کہ آن شخص کشت و قولِ علماءِ شریعت شَکَرَ اللہُ تَعَالٰی سَعْیَھُمْ موافقِ این علم است میفرمایند کہ باوجودِ صدورِ افعال وَلَوْ بِالْاِرَادَۃِ وَالْاِخْتِیَارِ از مخلوقات مفعول آنہا مصنوعِ حق است سبحانہ و فعل ایشان را در مصنوعیتِ او ہیچ مدخلی نیست افعالِ ایشان حرکات چند است مِنْ غَیْرِ اَنْ یَکُوْنَ لَھَا تَاْثِیْرٌ فِیْ مَجْعُوْلِیَّۃِ الْمَعْمُوْلِ اگر گویند کہ برین تقدیر افعال را مناطِ ثواب و عقاب ساختن غیر معقول است در رنگِ آنست کہ سنگے را بامرے مکلّف سازند و بر فعل او مدح و ذم مترتب سازند گوئیم کہ فرق است درمیانِ سنگ و مکلّفین چہ مناطِ تکلیف قدرت و ارادت است و در سنگ ارادت نیست لیکن چون ارادتِ ایشان نیز مخلوقِ حق است سبحانہ مِنْ غَیْرِ تَاْثِیْرٍ لَہٗ فِیْ حُصُوْلِ الْمُرَادِ آن ارادت نیز کالمیّت است ہمین کار کرد کہ مراد بعد از تحقق آن مخلوق میشود بِطَرِیْقِ جَرْیِ الْعَادَۃِ و اگر قدرتِ مخلوق را مؤثر فی الجملہ ہم گفتہ شود چنانکہ علماءِ ماوراء النہر شَکَرَ اللہُ تَعَالٰی سَعْیَھُمْ گفتہ اند آن تاثیر ہم در دی خلق کردہ اند

چنانکہ قدرت را آفریدہ اند نفی تاثیر لا اختیار لہٗ اصلاً فیکون تاثیرہٗ ایضاً کالجماد
مثلاً شخصے سنگے را دید کہ از بالا بپایان آمد بتحریکِ محرّکے و حیوانے را ہلاک ساخت
آن شخص ہمچنانکہ آن سنگ را جماد میداند فعل او را کہ حرکت است نیز جماد میداند و اثرِ
مترتب را بر آن فعل کہ اہلاک است نیز جماد میداند فالذّوات والصّفات والافعال
کلّہا جمادات محضۃ واموات صرفۃ فہو الحیّ القیّوم وہو السّمیع البصیر و
ہو العلیم الخبیر وہو الفعّال لما یرید قُل لو کان البحر مداداً لکلمات ربّی
لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربّی ولو جئنا بمثلہ مدداً گستاخی بسیار
نمود و جرأت بیحد واقع شد چہ توان کرد جمالِ سخنے کہ از جمیلِ مطلق است بر آن داشت
کہ ہرچند سخن دراز کند زیبا آید و ہرچہ از و گوید رعنا (زیبا) نماید باوجود خود را ہیچ مناسبت
نمی یابد کہ ازان جناب سخن کند و یا نام او بر زبان آرد ؎

ہزار بار بشستم دہن بمشک و گلاب ۔۔۔ ہنوز نام تو گفتن مرا نمے شاید

ع بندہ باید کہ حدِ خود داند ◆ امیدوار توجہ و عنایت است از خرابیِ خود
چہ عرض نماید و ہرچہ در خود مے یابد از عنایاتِ مبدأ آن توجہ عالی است والا
ع من ہمان احمدِ پارینہ کہ ہستم ہستم ◆ میان شاہ حسین طریقِ توحید دارد
و دران محظوظ است بخاطر می آید کہ از انجا بر آوردہ شود تا بحیرت رسد کہ مقصود است
محمد صادق از خوردی خود را ضبط نمیتواند کرد اگر در سفرے ہمراہ میشود ترقیات بسیار میکند
در سیرِ دامنِ کوہ ہمراہ بود ترقی بسیار نمود و در مقامِ حیرت غوطہ خوردہ است در حیرت بہ فقیر
مناسبت تمام دارد و شیخ نور نیز درین مقام است خیلے (بسیار) ترقی کردہ است و از خویشانِ
این فقیر جوانی است حالش بسیار بلند است تجلیات برقیہ نزدیکست و مستعد است ◆

مکتوب نوزدہم (۱۹)

در سفارشِ بعضی اربابِ حوائج نیز به پیرِ بزرگوارِ خود نوشته اند عرضداشتِ احقر الخدمه آنکه شخصی از لشکر آمده وا نمود که مبلغ وظیفه دارانِ فقراء دہلی و سرہند از بابت فصلِ خریف گذشته حواله ملازمانِ عتبهٔ علیه کرده اند که بعد از تحقیق حق بمستحقان رسانند بنا علی ذالک گستاخی نموده شد که ہزار تنکه فصلانه باسمِ شیخ ابوالحسن حافظ و اہلِ علم و ہزار تنکه فصلانه باسمِ شیخ شاه محمد حافظ از سرکارِ نواب شیخ مقرر است مشار الیهما حی و قائم اند و شائبهٔ اشتباه ندارند و کسِ خود را فرستاده اند اعتمادی است اگر خبرِ مذکور صدق داشته باشد مبلغ این دو اسامی مذکورین را حواله حاملِ عرضداشت نمایند مشار الیهما در سرہند اند ❖

مکتوب بستم (۲۰)

نیز در سفارشِ بعضی اربابِ حوائج به پیرِ بزرگوارِ خود نوشته اند عرضداشتِ احقر الخدمه آنکه مکرر اربابِ وظائف والدهٔ حبیب الله سرہندی و منکوحهٔ او و مخادیمِ دیگر که در ضمنِ عریضه مسطور اند مصدعِ اوقاتِ خادمانِ عتبهٔ علیه میگردد و اگر مبلغ وظائف مشار الیهم بدہلی آورده باشند مولانا علی را حکم خواہند فرمود که تسلی مشار الیهم نمایند بعضے بطریقِ وکالت و بعضے بطریقِ اصالت آمده اند و اگر مبلغ نیاورده باشند مشار الیهم حی و قائم اند التماس تصحیح پروانجات مینمایند زیادت گستاخی است

ملے مخدومان و بزرگان و این جمع مخدوم است ۱۲

مکتوب بست و یکم (۲۱)

اُرسِلَ الی الشیخ محمدٍ المکّیّ وَلَدِ موسٰی الحاجّ القاری اللاهوری فی بیانِ درجاتِ الولایةِ لاسِیّما الولایةِ المحمدیّةِ علی صاحبها الصلوةُ والسلامُ والتحیّةُ ومَدحِ الطریقةِ النقشبندیّةِ العلیّةِ قدّس اللهُ تعالی اسرارَ صاحبیها وعلوِّ نسبتِهم وفضلِها علی نِسَبِ سائرِ الطُّرُقِ واَنّ حضورَهم دائمیٌّ وصلَ المکتوبُ الشریفُ اللطیفُ الی العبدِ الضعیفِ النحیفِ عظّمَ اللهُ تعالی اجرَکم ویسّرَ سبحانه امرَکم وشرحَ صدرَکم وتقبّلَ عذرَکم بحرمةِ سیّدِ البشرِ المطهّرِ عن زیغِ البصرِ علیه وعلی آله من الصلوٰتِ افضلُها ومن التسلیماتِ اکملُها اِعلموا اخوانی اَنّ الموتَ

ترجمہ از مصحح

مکتوب بست و یکم بشیخ محمد مکّی پسر حاجی قاری موسٰی لاهوری صدور یافته در بیان درجات ولایت خصوصًا ولایت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و در مدائح طریقهٔ نقشبندیه علیّه قدّس الله تعالی اسرار صاحبها و در بیان علوّ نسبت این بزرگواران و فضیلت آن بر نسب سائر طرق و در بیان آنکه حضور ایشان دائمی است مکتوب شریف لطیف که بنام این بندهٔ ضعیف نحیف نوشته بودند رسید الله تعالی اجر شما را عظیم گرداند و او سبحانه کار شما را آسان کند و سینهٔ شما را کشاده سازد و عذر شما را قبول فرماید بحرمت سید البشر المطهّر عن زیغ البصر علیه و علی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها برادران بدانید تا زمان موتٰی

الذی قبل الموت المعبر عنه بالفناء
عند اهل الله مالم یتحقق لم یتیسر
الوصول الی جناب القدس بل لم یکن
النجات عن عبادة المعبودات
الباطلة الافاقیة والالهة الهوائیة
الانفسیة فلم یتحقق حقیقة الاسلام
ولم یتیسر کمال الایمان فکیف
یحصل الدخول فی زمرة العباد
والوصول الی درجة الاوتاد مع ان
هذا الفناء قدم اول یوضع فی
اطوار الولایة وکمال اسبق یحصل فی
البدایة فینبغی ان یقاس من اول
الولایة حال اخرها ومن بدایتها
درجة نهایتها ولنعم ما قیل بالفارسیة
ع قیاس کن زگلستان من بهار مرا
وقیل بها ایضا ع
سالے کہ نکوست از بہارش پیداست
وللولایة درجات بعضها فوق
بعض اذ علی قدم کل نبی ولایة خاصة به

کہ تعبیر ازموت [illegible] نزد اہل اللہ معبر بفنا
است متحقق نگردد وصول بجناب
حضرت قدس محال است بلکہ نجات
از عبادت معبودات باطلۂ آفاقی
وآلہۂ ہوائی انفسی حاصل نشود
پس نہ حقیقت اسلام متحقق گردد ونہ
کمال ایمان میسر۔ پس دخول درزمرۂ
عباد ووصول بدرجۂ اوتاد چگونہ
خواہد شد باوجودیکہ این فنا قدم
اول است کہ در درجات ولایت
نہادہ میشود وکمال اسبق است کہ
ببدایت حاصل میگردد بناء علی ذلک سزاوار
است کہ از اول ولایت حال آخر آن
قیاس کردہ شود واز بدایت آن درجۂ نہایت آن
ہرآئینہ چہ خوش گفتہ شدہ است بزبان فارسی ع
قیاس کن زگلستان من بہار مرا ونیز ع
سالے کہ نکوست از بہارش پیداست
وولایت را درجات اند بعضہا فوق بعض زیراکہ
برقدم ہر نبی ولایت است مخصوص بآن نبی

وَاَقصٰی دَرَجَاتِهَا هِیَ الَّتِیْ عَلٰی قَدَمِ نَبِیِّنَا عَلَیْهِ وَعَلٰی جَمِیْعِ اِخْوَانِهٖ مِنَ الصَّلَوٰتِ اَتَمُّهَا وَمِنَ التَّحِیَّاتِ اَیْمَنُهَا اِذِ التَّجَلِّی الذَّاتِیُّ الَّذِیْ لَا اِعْتِبَارَ فِیْهِ لِلْاَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ وَالشُّیُوْنِ وَالْاِعْتِبَارَاتِ لَا بِالْاِیْجَابِ وَلَا بِالسَّلْبِ مَخْصُوْصٌ بِوِلَایَتِهٖ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَخَرْقُ جَمِیْعِ الْحُجُبِ الْوُجُوْدِیَّةِ وَالْاِعْتِبَارِیَّةِ عِلْمًا وَعَیْنًا یَتَحَقَّقُ فِیْ هٰذَا الْمَقَامِ فَیَحْصُلُ الْوَصْلُ عُرْیَانًا وَیَتَحَقَّقُ الْوَجْدُ حَقِیْقَةً لَا حُسْبَانًا وَلِلْکُمَّلِ مِنْ مُتَابِعِیْهِ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالتَّحِیَّةُ نَصِیْبٌ کَامِلٌ وَحَظٌّ وَافِرٌ مِنْ هٰذَا الْمَقَامِ الْعَزِیْزِ وُجُوْدُهٗ فَعَلَیْکُمْ بِاتِّبَاعِهٖ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِنْ کُنْتُمْ مُتَوَجِّهِیْنَ اِلٰی تَحْصِیْلِ هٰذِهِ الدَّوْلَةِ الْقُصْوٰی وَتَکْمِیْلِ هٰذِهِ الدَّرَجَةِ الْعُلْیَا وَهٰذَا التَّجَلِّی الذَّاتِیُّ بَرْقِیٌّ عِنْدَ اَکْثَرِ الْمَشَائِخِ رَحِمَهُمُ اللّٰهُ تَعَالٰی سُبْحَانَهٗ یَعْنِیْ اَنَّ خَرْقَ جَمِیْعِ الْحُجُبِ

واقصائے درجات آن ہمان درجہ الیست (آخر ترین و اعلائے ترین) کہ بر قدم پیغمبر ما است (محمد صلی اللہ علیہ وسلم وبارک) علیہ وعلی جمیع اخوانہ (برادرانش) من الصلوات اتمہا ومن التحیات ایمنہا زیرا کہ تجلی ذاتی کہ دران اسمائے (مبارکترین آنہا) وصفات وشیون واعتبارات را اعتبارے نیست نہ بایجاب (اثبات) ونہ بسلب (نفی) مخصوص است بولایت آن سرور کائنات علیہ الصلوات والتسلیمات والتحیات ودرین مقام خرق جمیع حجب وجودیہ واعتباریہ علمًا وعینًا متحقق میشود پس درین وقت وصل عریان حاصل میگردد ووجد حقیقی متحقق میشود نہ ظنی وتخمینی وازین مقام عزیز الوجود (قلیل) نصیب کامل وحظ وافر (بہرہ تام) حاصل است مر کمل تابعان آن سرور را علیہ الصلوة والسلام والتحیة پس لازم گیرید متابعت آنحضرت را صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم اگر شما یان تحصیل این دولت قصوی وتکمیل این درجہ علیا (عالی تر) متوجہ اید۔ واین تجلی ذاتی برقی است نزدیک اکثر مشائخ رحمہم اللہ تعالی سبحانہ یعنی خرق جمیع حجب (دریدن)

لہ قولہ اسماء وصفات وشیون واعتبارات: یعنی ہیچ فرق در ہر چہار اینجا نیست از انیس نقش بست ودر سلسلہ بیاء مبرم کہ ہیچ ورثی نیست الیہا

لے قولہ خرق: یعنی دریدن حجب وجود بہ یعنی تعینات ہمہ حجاب بردن کتاب

سہ قولہ بگذرد: یعنی بالفعل بنجاہ بر بنجا بردن اعتبار زائد بر ذات مجرد ہمہ فرد

ملفوظ: زینہ زرفا ہر چہ معصوم سلمہ اللہ تعالیٰ

عن حضرت الذات جل سلطانه يكون
في زمان يسير كالبرق ثم يتبدل حجب
الاسماء والصفات وتستر سطوات انوار
الذات تعالى فيكون الحضور الذاتي لمحة
كالبرق والغيبة الذاتية كثيرة جدا
وعند اكابر المشائخ النقشبندية قدس
الله تعالى اسرارهم هو الحضور الذاتي
دائما ولا عبرة عندهم للحضور الزائل
المتبدل بالغيبة فيكون كمال هؤلاء
الاكابر فوق جميع الكمالات ونسبتهم
فوق جميع النسب كما وقع في عباراتهم
ان نسبتنا فوق جميع النسب وارادوا
بالنسبة الحضور الذاتي الدائمي واعجب
من ذلك ان النهاية في طريقة هؤلاء
الكمل مندرجة في البداية واقتدائهم
في ذلك بصحابة رسول الله صلى الله تعالى عليه
وعليهم وسلم وبارك فانهم في اول
صحبة النبي عليه الصلوة والسلام والتحية
نالوا ما يتيسر في النهاية وذالك

از حضرت ذات جل سلطانه مانند
برق بزمان یسیر می باشد بعد ازین حجب
اسماء وصفات انداخته شود وسطوات
انوار ذات تعالى مستور ساخته شود پس
حضور ذاتی مثل برق یک لمحه باشد و
غیبت ذاتیه زیاده تر و پیش اکابر نقشبندیه
قدس الله تعالى اسرارهم این حضور ذاتی
دائمی است ونزد این بزرگواران حضور
زائل متبدل بالغیبت را اعتباری نیست
پس کمال این اکابر فوق جمیع کمالات است
ونسبت ایشان فوق جمیع نسب چنانکه
در عبارات شان واقع شده ان نسبتنا
فوق جمیع النسب واز نسبت حضور ذاتی دائمی
مراد داشته اند وعجیب ترین این همه آنکه در
طریقه این کمل نهایت در بدایت مندرج است
واقتداء ایشان درین امر بصحابه رسول الله
است صلى الله تعالى عليه وعليهم وسلم وبارك زيراكه
ایشان در اول صحبت نبی علیه الصلوة والسلام
والتحیة چیزی یافتند که در نهایت کار میسر گردد واین

باندراج النهاية في البداية فكما كانت ولاية
محمد رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
فوق جميع ولايات الانبياء والرسل عليهم الصلوات
والتسليمات كذلك كانت ولاية هؤلاء الاكابر
فوق جميع ولايات الاولياء قدس الله تعالى
اسرارهم كيف وان ولايتهم منسوبة الى
الصديق الاكبر نعم لافراد من كمل المشائخ
قد حصلت هذه النسبة لكن باقتباس من ولاية
الصديق الاكبر رضي الله تعالى عنه كما اخبر ابوسعيد
عن دوام هذا الحديث وقد وصلت جبة
الصديق الاكبر رضي الله تعالى عنه الى هذا الشيخ
ابي سعيد كما نقل صاحب النفحات والغرض
من اظهار بعض كمالات هذه الطريقة العلية
النقشبندية ترغيب الطلاب الى هذه الطريقة والا
مالي ولشرح كمالاتها قال المولوي في المثنوي ؎

شرح او حیف است با اہل جہان
ہمچو راز عشق باید در نہان
لیک گفتم وصف او تا رہ برند
پیش از ان کز فوت آن حسرت خورند

بسبب اندراج نہایت است در بدایت پس چنانکہ
ولایت محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم
فوق جمیع ولایات انبیا و رسل است علیہم الصلوات
والتسلیمات ہمچنین ولایت این اکابر فوق جمیع
ولایات اولیا است قدس اللہ تعالی اسرارہم
چگونہ فوق نباشد حال آنکہ ولایت ایشان
منسوب است بصدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ آری بعضی
افراد را از کمل مشائخ حصول این نسبت متحقق شدہ
ولیکن این حصول باقتباس است از ولایت
صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ چنانکہ شیخ ابوسعید از
دوام این حدیث خبر دادہ و جبہ حضرت صدیق اکبر
رضی اللہ تعالی عنہ بشیخ ابوسعید مذکور رسیدہ چنانچہ
صاحب نفحات آوردہ است و غرض از اظہار
بعض کمالات این طریقہ علیہ نقشبندیہ ترغیب
طالبان است باین طریقہ علیہ ورنہ مرا بشرح کمالات
این طریقہ چہ نسبت مولای روم در مثنوی فرمودہ

؎ شرح او حیف است الخ

برشما باد اسلام و نیز کو تابع ہدی است

مکتوب بست و دوم (۲۲)

ترجمہ از مصحح

اُرْسِلَ اِلَی الشَّیْخِ عَبْدِ الْمَجِیْدِ ابْنِ الشَّیْخِ مُحَمَّدِ نِ الْمُفْتِی اللَّاهُوْرِیِّ فِیْ بَیَانِ وَجْهِ التَّعَلُّقِ بَیْنَ الرُّوْحِ وَالنَّفْسِ وَبَیَانِ عُرُوْجِهِمَا وَنُزُوْلِهِمَا وَبَیَانِ الْفَنَاءِ الْجَسَدِیِّ وَالرُّوْحِیِّ وَبَقَائِهِمَا وَبَیَانِ مَقَامِ الدَّعْوَةِ وَالْفَرْقِ بَیْنَ الْمُسْتَهْلَکِیْنَ مِنَ الْاَوْلِیَاءِ وَالرَّاجِعِیْنَ اِلَی الدَّعْوَةِ سُبْحَانَ مَنْ جَمَعَ بَیْنَ النُّوْرِ وَالظُّلْمَةِ وَقَرَنَ اللَّامَکَانِیَّ الْمُتَبَرِّیَ عَنِ الْجِهَةِ مَعَ الْمَکَانِیِّ الْحَاصِلِ فِی الْجِهَةِ فَحَبَّبَ الظُّلْمَةَ اِلَی النُّوْرِ فَعَشِقَ بِهَا وَامْتَزَجَ مَعَهَا بِکَمَالِ الْمَحَبَّةِ لِیَزْدَادَ بِهٰذَا التَّعَلُّقِ جَلَاءُهُ وَیَکْمُلَ بِمُجَاوَرَةِ الظُّلْمَةِ صَفَاءُهُ کَالْمِرْاٰةِ اِذَا اُرِیْدَ صِقَالَتُهَا وَقُصِدَ ظُهُوْرُ لَطَافَتِهَا تُرِّبَتْ اَوَّلًا لِیَظْهَرَ بِمُجَاوَرَةِ الظُّلْمَةِ التُّرَابِیَّةِ صَفَاءُهَا وَیَزْدَادَ بِتَعَلُّقِ الْکَثَافَةِ الطِّیْنِیَّةِ بَهَاءُهَا

مکتوب بست و دوم بشیخ عبد المجید پسر شیخ محمد مفتی لاہوری صدور یافتہ در بیان جہت تعلق میان روح و نفس و بیان عروج و نزول ایشان و بیان فنا جسدی و روحی و بقاء ایشان و بیان مقام دعوت و بیان فرق میان آنانکہ از اولیا مستہلک اند و آنانکہ بمقام دعوت راجع۔ پاک است و منزہ ذاتیکہ نور را با ظلمۃ جمع کرد و لامکانی را کہ از جہت بری است با مکانی کہ در جہت است ہمقرین ساخت و ظلمۃ را بنظر نور محبوب گردانید پس آن نور فریفتہ شد بروی و بکمال محبت اختلاط کرد باوی تا باین تعلق افزون گردد جلاء او و بمجاورۃ ظلمۃ کامل شود صفائی او ہمچو آئینہ کہ چون صقالتش خواہند و اظہار لطافتش را قصد کنند اولش خاک آلود گردانند تا بسبب مجاورت ظلمۃ ترابیہ صفائی او ظاہر گردد و بباعث تعلق کثافت طینیہ بہاء او افزون شود

فَنَسِيَ ذٰلِكَ النُّوْرُ مَا حَصَلَ لَهٗ اَوَّلًا مِنْ شُهُوْدِهٖ الْقُدُسِيِّ بَلْ جَهِلَ نَفْسَهٗ وَتَوَابِعَهُ الْوُجُوْدِيَّةَ بِاسْتِغْرَاقِهٖ فِيْ شُهُوْدِ مَعْشُوْقِهِ الظُّلْمَانِيِّ وَتَعَلُّقِهٖ بِالْهَيْكَلِ الْهَيُوْلَانِيِّ فَصَارَ مِنْ اَصْحَابِ الْمَشْاَمَةِ فِيْ صَاحِبَتِهٖ وَضَاعَ مِنْ كَرَامَاتِ الْمَيْمَنَةِ فِيْ مُجَاوَرَتِهٖ فَاِنْ بَقِيَ فِيْ مَضِيْقِ هٰذَا الْاِسْتِغْرَاقِ وَلَمْ يَتَخَلَّصْ اِلٰى فَضَاءِ الْاِطْلَاقِ فَالْوَيْلُ لَهٗ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَا لَمْ يَتَيَسَّرْ لَهٗ مَا هُوَ الْمَقْصُوْدُ مِنْهُ وَضَاعَ جَوْهَرُ اسْتِعْدَادِهٖ فَضَلَّ ضَلَالًا بَعِيْدًا وَاِنْ سَبَقَتْ لَهُ الْحُسْنٰى وَاَدْرَكَتْهُ الْعِنَايَةُ الْقُصْوٰى رَفَعَ رَأْسَهٗ وَتَذَكَّرَ مَا ضَلَّ عَنْهُ فَرَجَعَ الْقَهْقَرٰى قَائِلًا ؎

اِلَيْكَ يَا مُنْيَتِيْ حَجِّيْ وَمُعْتَمَرِيْ
اِنْ حَجَّ قَوْمٌ اِلٰى تُرْبٍ وَّاَحْجَارٍ

وَاِنْ حَصَلَ لَهُ الْاِسْتِغْرَاقُ ثَانِيًا فِيْ شُهُوْدِ الْمَطْلُوْبِ الْاَقْدَسِ عَلٰى اَحْسَنِ طُرُقٍ وَتَيَسَّرَ لَهُ التَّوَجُّهُ

پس آن نور بباعث استغراق در شهود معشوق ظلمانی و تعلق بہ ہیکل ہیولانی فراموش نمود آنچہ اورا پیشتر حاصل بود از شہود قدسی خود بلکہ از ذاتِ خویش و توابع وجودِ خود ہم بے خبر گشت پس آن نور در مصاحبتش از اصحاب مشئمہ گردید و در مجاورتش فضائلِ میمنہ را ضائع نمود پس اگر در تنگنائی این استغراق باقی ماند و بفضائے اطلاق نرسید وائی است براو ہزار وائی زیرآنکہ از وجودش آنچہ مقصود بود میسر نہ گردید و جوہر استعدادش نیز بضیاع انجامید فضل ضلالاً بعیدا و اگر بابقا مقرر شد برائی او حسنی و یافت اورا عنایت قصوی خود را منوجہ ساخت و آنچہ ازو گم شدہ بود بیاد آورد پس رجعت قہقری نمود قائلاً

ای امیدم سوی تو بس عمرہ و حج من است
حج گو میکرد قومے جانب خاک و حجر

و اگر اورا بار دوم در شہود مطلوب اقدس باحسن طرق استغراق حاصل گردید و توجہ بجناب مقدس

إلى الجناب المقدس بأكمل وجوه
تبعة الظلمة واندرجت في
غلبات أنواره فإذا بلغ هذا الاستغراق
إلى أن نسي المتعلق الظلماني رأساً
وجهل نفسه وتوابع وجوده كلية
فاستهلك في مشاهدة نور الأنوار
وحصل له حضور المطلوب وراء
الأستار شرف بالفناء الجسدي
والروحي وإن حصل له البقاء بذلك
المشهود أيضاً بعد الفناء فيه فقد
تمت له جهتا الفناء والبقاء وصح
عليه إطلاق اسم الولاية فحينئذ
لا يخلو حاله من أمرين إما الاستغراق
في المشهود بالكلية والاستهلاك
فيه على الدوام وإما الرجوع إلى
دعوة الخلق إلى الحق عز سلطانه بأن
يصير باطنه مع الله سبحانه و
ظاهره مع الخلق فيتخلص النور
من الظلمة المندرجة فيه المتوجه

باكمل وجوه متيسر اندرين وقت ظلمت
بدامن او خواهد آويخت ودر غلبات انوار
او مندرج خواهد شد ودران زمان كه
اين استغراق بدين حد انجامد كه متعلق
ظلمانى خويش را بهر نهج فراموش سازد
واز ذات وتوابع وجود خود كلية بى خبر ماند
ودر مشاهده نور الانوار مستهلك شود وحضور مطلوب
اورا از وراى استار حاصل گردد بفناء جسدى
وروحى مشرف خواهد گرديد واگر نيز ميسر شد
اورا بقا بدين مشهود بعد از فنا دران پس هر دو
جهت بقا وفنا بتمام وكمال اورا حاصل شد
واكنون اطلاق اسم ولايت بر آن راست آمد
پس درينصورت حالش از دو امر خالى نيست
استغراق صرف است در مشهود خود كلية واستهلاك
محض است دروى على الدوام يا [illegible] است
بدعوت خلق بحضرت حق عز سلطانه بنهجيكه
باطنش بحق سبحانه باشد وظاهرش بخلق
واندرين وقت نور از دست ظلمتے كه
دروے مندرج است ومتوجه

اِلَى الْمَطْلُوْبِ وَيَصِيْرُ بِهٰذَا التَّخَلُّصِ مِنْ
اَصْحَابِ الْيَمِيْنِ وَهُوَ وَاِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّهٗ فِي
الْحَقِيْقَةِ يَمِيْنٌ وَّلَا شِمَالٌ لٰكِنَّ الْيَمِيْنَ
اَوْلٰى بِحَالِهٖ وَاَنْسَبُ بِكَمَالِهٖ لِجَامِعِيَّتِهٖ الْجِهَةَ
الْخَيْرِيَّةَ مَعَ اشْتِرَاكِهِمَا فِي الْيُمْنِ وَالْبَرَكَةِ
كَمَا وَقَعَ فِيْ شَانِهٖ عَزَّ شَانُهٗ كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِيْنٌ
وَتَنَزَّلَ تِلْكَ الظُّلْمَةُ مِنْ ذٰلِكَ النُّوْرِ
فِيْ مَقَامِ الْعِبَادَةِ وَاَدَاءِ الطَّاعَةِ
وَنَعْنِيْ بِالنُّوْرِ اللَّامَكَانِيِّ الرُّوْحَ بَلْ خُلَاصَتَهٗ
وَبِالظُّلْمَةِ الْمُقَيَّدَةِ بِالْجِهَةِ النَّفْسَ
وَكَذَا الْمُرَادُ بِالْبَاطِنِ وَالظَّاهِرِ فَاِنْ قَالَ
قَائِلٌ اِنَّ لِلْاَوْلِيَاءِ الْمُسْتَهْلِكِيْنَ اَيْضًا
شُعُوْرًا بِالْعَالَمِ وَتَوَجُّهًا اِلَيْهِ وَاخْتِلَاطًا
مَعَ بَنِيْ نَوْعِهِمْ فَمَا مَعْنَى الْاِسْتِهْلَاكِ
وَالتَّوَجُّهِ بِالْكُلِّيَّةِ عَلَى الدَّوَامِ وَمَا الْفَرْقُ
بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْمَرْجُوْعِيْنَ اِلَى الْعَالَمِ
لِلدَّعْوَةِ قُلْنَا اِنَّ الْاِسْتِهْلَاكَ وَالتَّوَجُّهَ
بِالْكُلِّيَّةِ عِبَارَةٌ عَنْ تَوَجُّهِ الرُّوْحِ وَ
النَّفْسِ مَعًا بَعْدَ انْدِرَاجِ النَّفْسِ فِيْ اَنْوَارِ الرُّوْحِ

له قال الحويبر رواه مسلم عن عبدالله ابن عمر ورواه الترمذي عن ابي هريرة بلفظ وكلتا يدي ربي يمين مباركة ١٢

بمطلوبِ خود رہائی یابد و بدین رہائی از اصحابِ
یمین گردد و اورا اگرچہ فی الحقیقت نہ یمین است
و نہ شمال ولیکن یمین بحالِ او اولی است
و بکمالِ او انسب بہ سببِ جامعیتِ آن
جہتِ خیریت را باوجودِ اشتراکِ ہر دو در
یُمن و برکت چنانچہ در شانِ آن عزّ شانہ وارد است
کلتا یدیہ یمین و آن ظلمت ازان نور در مقامِ
عبادت و اداءِ طاعت فرود آید و مرادِ ما ازان
نورِ لامکانی روح است بلکہ خلاصۂ او و از
ظلمتِ مقیدہ بجہتِ نفس و ہمین است مراد ما
از باطن و ظاہر اگر کسے گوید کہ اولیاءِ
مستہلکین را نیز شعور است بعالَم و توجہ است
بآن و اختلاط است با بنی نوعِ خود پس معنی
استہلاک و توجہِ تام علی الدوام چیست
و چہ فرق است میانِ شان و میانِ مرجوعین
بعالَم از برائے دعوت گوئیم کہ استہلاک
و توجہِ تام عبارت است از
توجہِ روح و نفس معاً بعد
از اندراجِ نفس در انوارِ روح

كما مرّت الإشارة إليه والشعور بالعالم
ونحوه إنما يكون بالحواس والقوى
والجوارح التي هي كالتفاصيل للنفس
فالمجمل الملخص مستهلك في ضمن أنوار
الروح في مطالعة المشهود وتفصيله باقٍ
على الشعور السابق من غير تطرق فتورٍ
فيه بخلاف المرجوع إلى العالم فإن نفسه
بعد كونها مطمئنة تخرج من تلك
الأنوار للدعوة وتحصل له المناسبة
مع العالم فيقع الدعوة بسبب تلك
المناسبة في معرض الإجابة وأمّا
أنّ النفس مجملة والحواس ونحوها
تفاصيلها فلأنّ النفس لها تعلق بالقلب
الصنوبري وهو المتعلق للروح بتوسط
الحقيقة الجامعة القلبية والفيوض
الواردة من الروح ترد إجمالاً أوّلاً عليها
ثم بتوسطها إلى سائر القوى والجوارح
تفصيلاً فخلاصتها موجودة في النفس
إجمالاً فظهر الفرق بين الفريقين

چنانچه اشارتے بآن رفت وشعور بعالم
ومانند آن بحواس وقوى وجوارح میباشد
نه بغیر پس مجمل ملخص مستهلک است
در ضمن انوار روح بمطالعه مشهود
وتفصیل او بر شعور سابق باقی است
بے آنکه فتورے دران راه یابد بخلاف
آنکه مرجوع است بعالم زیرا که نفس او
بعد از حصول اطمینان بیرون مے آید
ازان انوار برائے دعوت واورا بعالم
مناسبت حاصل میشود وبسبب این
مناسبت دعوتش در معرض اجابت در آید
واما بیان این که نفس مجمل است وحواس
وامثال او شان تفاصیل او پس بجهت آنکه
نفس را تعلق است بقلب صنوبری واو متعلق
روح است بتوسط حقیقة جامع قلبیه وفیوضات
وارده از روح اول بر آن نزول کنند بطریق
اجمال باز بوساطت آن بر سائر قوى وجوارح
على التفصیل پس خلاصه اینها اجمالا در نفس
موجود است ازینجا فرق بین الفریقین بوضوح انجامید

وَمِمَّا يَنْبَغِيْ اَنْ يُعْلَمَ اَنَّ الطَّائِفَةَ الْاُوْلٰى مِنْ اَرْبَابِ السُّكْرِ وَالثَّانِيَةَ مِنْ اَرْبَابِ الصَّحْوِ وَالشَّرَافَةُ لِلْاُوْلٰى وَالْفَضِيْلَةُ لِلْاُخْرٰى وَالْمَقَامُ الْاَوَّلُ مُنَاسِبٌ لِلْوَلَايَةِ وَالثَّانِيْ لِلنُّبُوَّةِ شَرَّفَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ تعالٰی بِكَرَامَاتِ الْاَوْلِيَآءِ وَثَبَّتَنَا عَلٰى كَمَالِ مُتَابَعَةِ الْاَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ تَعَالٰى وَسَلَامُهٗ عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمْ وَعَلٰى جَمِيْعِ اِخْوَانِهٖ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ الْمُقَرَّبِيْنَ وَالْعِبَادِ الصَّالِحِيْنَ اِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ آمِيْنَ اَلْمُحَرِّرُ الدَّاعِيْ وَاِنْ لَمْ يُحْسِنِ الْعَرَبِيَّةَ لِعُجْمَتِهٖ لٰكِنْ لَمَّا كَانَ مَكْتُوْبُهُمُ الشَّرِيْفُ مُحَرَّرًا بِالْكَلِمَاتِ الْعَرَبِيَّةِ اَمْلَى الْقِرْطَاسَ (کاغذ) عَلٰى نَحْوِ اِمْلَائِهِمْ

وباید دانست که طائفه اول از ارباب سکر اند وثانی از ارباب صحو وشرافت (فرع وبلندی) اول راست وفضیلت (بزرگی) دگیرے را ومقام اول مناسب است بولایت وثانی به نبوت حق سبحانه مایان راکرامات اولیاء خود مشرف گرداناد وبرکمال متابعت انبیا ثابت داراد صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهٗ عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمْ وَعَلٰى جَمِيْعِ اِخْوَانِهٖ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ الْمُقَرَّبِيْنَ وَالْعِبَادِ الصَّالِحِيْنَ اِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ آمِيْنَ کاتب الحروف دعاگو اگرچه بجهت عجمیت خود عربیت راچنانکه باید نمی دانست لیکن چون مکتوب شریف شان بکلمات عربیه مرقوم بود بر وفق املاء شان (تحریر) املا نمود ❊

ربّ اشرح لی صدری ویسّر لی امری

مکتوب بست وسوم (۲۳)

ترجمہ از مصحح

اُرْسِلَ اِلٰى عَبْدِ الرَّحِيْمِ الْمُشْتَهِرِ بِخَانْ خَانَانْ فِىْ جَوَابِ كِتَابَتِهٖ فِى الْمَنْعِ عَنْ اَخْذِ الطَّرِيْقِ مِنَ النَّاقِصِ وَبَيَانِ مَضَرَّتِهٖ وَالْمَنْعِ عَنِ الْاَلْقَابِ الشَّبِيْهَةِ بِاَهْلِ الْكُفْرِ نَجَّانَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمْ عَنِ الْمَقَالِ الْخَالِىْ عَنِ الْحَالِ وَالْعِلْمِ الْمُعَرَّا عَنِ الْاَعْمَالِ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمَبْعُوْثِ اِلَى الْاَسْوَدِ وَالْاَحْمَرِ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ اَكْمَلُهَا وَيَرْحَمُ اللّٰهُ عَبْدًا قَالَ اٰمِيْنًا بَلَّغَ رِسَالَتَكُمُ الْاَخُ الصَّالِحُ الصَّادِقُ تَبْلِيْغًا وَحَكٰى عَنْ جَنَابِكُمْ بِلِسَانِ التُّرْجُمَانِ[1] مَا حَكٰى فَاَنْشَدْتُ ؎

اَهْلًا لِسُعْدٰى وَالرَّسُوْلِ وَحَبَّذَا
وَجْهُ الرَّسُوْلِ لِحُبِّ وَجْهِ الْمُرْسِلِ

مکتوب بست وسوم بہ عبد الرحیم المشہور بخانخانان صدور یافتہ بجواب مکتوب او در منع نمودن از اخذ (گرفتن) طریق از پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن از القابیکہ شبیہ اند باہل کفر۔ حق سبحانہ وتعالیٰ ما یان وشمایان را از قال خالی از حال وعلم معرّا (خالی وبرہنہ) از اعمال نجات بخشد بحرمت سید البشر (سرور آدمیان) کہ مبعوث است باسود واحمر علیہ وعلیٰ الہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا ورحم کناد حق تعالیٰ برکسیکہ آمین گفت برادر باسعادت وصداقت مکتوب شمارسانید وازجناب شما بزبان ترجمان حکایت نمود آنچہ نمود پس این شعر بخواندم ؎

مرحبا گفتم بسعدی وقاصدش فرخندہ روی
از برائے الفت روی رضائے مرسلے

---

[1] قولہ ترجمان بالفتح وبضم مضموم بمعنی فصیح وتیز زبان وخوش تقریر وکسیکہ داننده دو زبان باشد ۱۲ غ

اِعْلَمْ اَيُّهَا الْاَخُ الْقَابِلُ لِظُهُوْرِ الْكَمَالَاتِ
اَظْهَرَ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰى فِعْلَكُمْ
مِنَ الْقُوَّةِ اَنَّ الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْاٰخِرَةِ
فَوَيْلٌ لِمَنْ لَمْ يَزْرَعْ فِيْهَا وَعَطَّلَ اَرْضَ
الْاِسْتِعْدَادِ وَاَضَاعَ بَذْرَ الْاَعْمَالِ
وَمِمَّا يَنْبَغِيْ اَنْ يُعْلَمَ اَنَّ اِضَاعَةَ الْاَرْضِ
وَتَعْطِيْلَهَا اِمَّا بِاَنْ لَا يَزْرَعَ فِيْهَا
شَيْئًا اَوْ اَلْقٰى فِيْهَا بَذْرًا خَبِيْثًا
فَاسِدًا وَهٰذَا الْقِسْمُ مِنَ الْاِضَاعَةِ
اَشَدُّ مَضَرَّةً وَاَكْثَرُ فَسَادًا مِنَ الْقِسْمِ
الْاَوَّلِ كَمَا لَا يَخْفٰى وَخُبْثُ الْبَذْرِ وَفَسَادُهٗ
بِاَنْ اَخَذَ الطَّرِيْقَ مِنَ السَّالِكِ
النَّاقِصِ وَسَلَكَ مَسْلَكَهٗ لِاَنَّ النَّاقِصَ
صَاحِبُ هَوًى مُتَّبَعٍ وَمَا يَشُوْبُ
بِالْهَوٰى لَا يُؤَثِّرُ وَاِنْ اَثَّرَ اَعَانَ
عَلَى الْهَوٰى فَيَحْصُلُ ظُلْمَةٌ عَلٰى ظُلْمَةٍ
وَلِاَنَّ النَّاقِصَ لَا يُمَيِّزُ بَيْنَ الطُّرُقِ
الْمُوْصِلَةِ اِلَى اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَبَيْنَ الطُّرُقِ
الَّتِيْ لَا تُوْصِلُ اِلَيْهِ سُبْحَانَهٗ اِذْ هُوَ

اے برادرِ قابلِ ظہورِ کمالاتِ حق سبحانہ
و تعالیٰ فعلیتِ شما را از قوت بمنصۂ ظہور
جلوہ دہد۔ بدان کہ دنیا مزرعتِ آخرت
است وائے است بر آن کس کہ در وے چیزے
نکارید و زمینِ استعدادِ خود را معطل داشت
و بذرِ اعمال را ضائع ساخت و باید دانست
کہ اضاعتِ زمین و تعطیلِ آن بدو طریق است
یکی آنکہ اندر وے ہیچ نکارد و دیگر آنکہ تخمِ ناپاک
و بد بریزد و این قسم از اضاعت بہ نسبتِ اول
مضرت او اشد است و فسادِ او اکثر چنانکہ مخفی
نیست و خباثتِ بذر و فسادِ آن بدین نہج
است کہ طریق را از سالکِ ناقص اخذ
نمود و مسلکش رفتن گرفت زیرا کہ ناقص را
ہوائے است متبوع و مشوب بہ ہوا را
تاثیرے نہ و بر تقدیرِ تاثیر اعانت است
مر ہوا را پس ثمرۂ آن ظلمت است بر ظلمت
و نیز ناقص را بدین سبب کہ او اصلا
واصل نیست میانِ طرقِ موصلہ بحق سبحانہ
و میانِ طرقِ غیر موصلہ باو سبحانہ امتیازے

غَيْرُ وَاصِلٍ قَطُّ وَكَذَا لَا يُمَيِّزُ بَيْنَ الْاِسْتِعْدَادَاتِ الْمُخْتَلِفَةِ لِلطَّلَبَةِ وَاِذَا لَمْ يُمَيِّزْ طُرُقَ الْجَذْبَةِ عَنْ طُرُقِ السُّلُوْكِ فَرُبَمَا كَانَ اسْتِعْدَادُ الطَّالِبِ مُنَاسِبًا بِطَرِيْقِ الْجَذْبَةِ غَيْرَ مُنَاسِبٍ بِطَرِيْقِ السُّلُوْكِ ابْتِدَاءً وَالنَّاقِصُ لِعَدَمِ التَّمْيِيْزِ بَيْنَ الطُّرُقِ وَبَيْنَ الْاِسْتِعْدَادَاتِ الْمُخْتَلِفَةِ سَلَكَهُ طَرِيْقَ السُّلُوْكِ ابْتِدَاءً فَاَضَلَّ عَنِ الطَّرِيْقِ كَمَا ضَلَّ فَالشَّيْخُ الْكَامِلُ الْمُكَمِّلُ اِذَا اَرَادَ تَرْبِيَةَ هٰذَا الطَّالِبِ وَتَسْلِيْكَهُ احْتَاجَ اَوَّلًا اِلٰى اِزَالَةِ مَا اَصَابَ مِنَ السَّالِكِ النَّاقِصِ وَاِصْلَاحِ مَا فَسَدَ بِسَبَبِهٖ ثُمَّ اَلْقَى الْبَذْرَ الصَّالِحَ الْمُنَاسِبَ لِاسْتِعْدَادِهٖ فِيْ اَرْضِ الْاِسْتِعْدَادِ فَيُنْبِتُ نَبَاتًا حَسَنًا وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيْثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيْثَةٍ اِجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ فَصُحْبَةُ الشَّيْخِ

نیست۔ وہمچنین اورا مابین استعدادات مختلفۂ طالبان تمیزے نہ۔ وچون آن ناقص طرقِ جذبہ را از طرقِ سلوک فرق ننمود پس بسا اوقات استعداد طالب ابتداءً بطریقِ جذبہ مناسب بود و بطریقِ سلوک غیر مناسب وناقص بباعثِ عدمِ تمیز میانِ طرق و استعداداتِ مختلفہ اورا براہِ سلوک برد پس گمراہ کرد مرید را از راہِ حق چنانکہ خود گمراہ بود پس شیخِ کامل مکمل چون تربیت و تسلیکِ این طالب را ارادہ نماید لامحالہ محتاج باشد اول بازالۂ چیزے کہ از سالکِ ناقص بآن طالب رسیدہ وباصلاح آنچہ بسببش فاسد گشتہ بعد ازان تخمِ نیک ومناسب استعدادِ طالب در زمینِ قابلیتِ او بریزد پس بروید روئیدنی زیبا وحالِ سخنِ ناپاک مانند درختِ ناپاک است کہ برکندہ شد از بالائی زمین نیست اورا ہیچ استقرارے وحالِ سخنِ پاک مانندِ درختِ پاک است بیخش استوار باشد وشاخش در آسمان پس صحبتِ شیخ

الْكَامِلُ الْمُكَمِّلُ كِبْرِيْتٌ اَحْمَرُ نَظْرَةٌ دَوَاءٌ وَكَلِمَتُهُ شِفَاءٌ وَبِدُوْنِهَا خَرْطُ الْقَتَادِ ثَبَّتَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَاِيَّاكُمْ عَلٰى جَادَّةِ الشَّرِيْعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلٰى صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ اِذْ هُوَ مِلَاكُ الْاَمْرِ وَمَدَارُ النَّجَاةِ وَمَنَاطُ السَّعَادَةِ وَلَنِعْمَ مَا قِيْلَ بِالْفَارِسِيَّةِ ؎

محمدِ عربی کابروئے ہر دوسرا است
کسیکہ خاکِ درش نیست خاک برسرِ او

وَلْنَخْتِمِ الْمَقَالَةَ عَلٰى صَلَوَاتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ وَتَسْلِيْمَاتِهٖ وَتَحِيَّاتِهٖ وَبَرَكَاتِهٖ اَلتَّتِمَّةُ

اَلْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ اَنَّ الْاَخَ الصَّادِقَ قَدْ نَقَلَ اَنَّ مِنْ جُلَسَائِهِمْ مِنَ الشُّعَرَاءِ الْفُضَلَاءِ مَنْ يَتَلَقَّبُ فِى الشِّعْرِ بِالْكُفْرِىِّ وَالْحَالُ اَنَّهُ مِنَ السَّادَاتِ الْعِظَامِ وَالنُّقَبَاءِ الْكِرَامِ فَيَالَيْتَ شِعْرِىْ مَا حَمَلَهُ عَلٰى هٰذَا الْاِسْمِ الشَّنِيْعِ الْبَيِّنِ شَنَاعَتُهُ وَالْمُسْلِمُ يَنْبَغِىْ لَهُ اَنْ يَّفِرَّ مِنْ هٰذَا الْاِسْمِ زِيَادَةً مَا يَفِرُّ مِنَ الْاَسَدِ الْمُهْلِكِ وَيَكْرَهُهُ كُلَّ الْكَرَاهَةِ

کاملِ مکمل کبریتی است احمر۔ نظراو دوا است وکلمۂ او شفا وبدونہا خرط القتاد حق سبحانہ وتعالیٰ ما یان را بر جادۂ شریعت مصطفویہ قائم دارادعلی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ زیرآنکہ اوست ملاکِ امر ومدار نجات ومناط سعادت وبدر ستے چہ خوش گفتہ شدہ است بفارسی ؎

محمدِ عربی کابروئے ہر دوسرا است
کسیکہ خاکِ درش نیست خاک برسرِ او

باید کہ ختم نمائیم این مبحث را بصلوات سید المرسلین وتسلیمات وتحیات وبرکاتِ او تتمہ

کمالِ تعجب است کہ برادر باسعادت نقل نمود کہ از شعرائے فضلائے ہمنشینان شما کسے است کہ ملقب است بہ لقب کفری باوجودیکہ آنکس از سادات عظام ونقبائے کرام است اے کاش دانستمے کہ برین اسم شنیع بین الشناعۃ چہ چیز برانگیختہ کرد اورا وحالانکہ مسلمان را واجب است فرار ازین اسم زیادہ تراز فرار او از اسد مہلک ومکروہ دانستن اورا بکمال کراہت

لِاَنَّ هٰذَا الاسمَ وَمُسَمَّاهُ مَبغُوضَانِ
لِلّٰهِ سُبحَانَهُ وَرَسُولِهِ عَلَيهِ الصَّلوٰةُ
وَالتَّسلِيمَاتُ وَالمُسلِمُونَ مَامُورُونَ بِعَدَاوَةِ
اَهلِ الكُفرِ وَالغِلظَةِ عَلَيهِم فَالتَّحَاشِي
عَن مِثلِ هٰذَا الاِسمِ القَبِيحِ وَاجِبٌ
وَمَا وَقَعَ فِي عِبَارَاتِ بَعضِ المَشَائِخِ
قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالىٰ اَسرَارَهُم فِي غَلَبَاتِ
السُّكرِ مِن مَدحِ الكُفرِ وَالتَّرغِيبِ
عَلىٰ شَدِّ الزُّنَّارِ وَاَمثَالِ ذٰلِكَ فَمَصرُوفٌ
عَنِ الظَّاهِرِ وَمَحمُولٌ عَلَى التَّاوِيلِ فَاِنَّ
كَلَامَ السُّكَارىٰ يُحمَلُ وَيُصرَفُ عَنِ
الظَّاهِرِ المُتَبَادِرِ فَاِنَّهُم مَعذُورُونَ
بِغَلَبَةِ السُّكرِ فِي ارتِكَابِ هٰذِهِ المَحظُورَاتِ
مَعَ اَنَّ كُفرَ الحَقِيقَةِ نَقصٌ بِالنِّسبَةِ
اِلَى اِسلَامِ الحَقِيقَةِ عِندَ اَكَابِرِ هٰؤُلَاءِ
وَغَيرُ السُّكَارىٰ غَيرُ مَعذُورٍ فِي تَقلِيدِهِم
لَا عِندَهُم وَلَا عِندَ اَهلِ الشَّرعِ لِاَنَّ
لِكُلِّ شَيءٍ مَوسِمًا وَوَقتًا خَاصًّا صَلَحَ
ذٰلِكَ الشَّيءُ فِي ذٰلِكَ المَوسِمِ وَقَبُحَ فِي مَوسِمٍ آخَرَ

زیرا که این اسم ومسمایش مبغوض است
نزد حق سبحانه ورسول او علیه الصلوة
والسلام واهل اسلام مامور اند بعداوت
اهل کفر وتشدد نمودن برایشان پس ازچنین
اسم قبیح احتراز واجب است وآنچه در
عبارات بعض مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم
درغلبات سکر از مدح کفر وترغیب بر شد
زنار وامثال آن واقع شده است پس از
ظاهر خود مصروف است وبرتاویلے از تاویلات
محمول زیرا که کلام سکاری بر مفهوم محمود
حمل کرده میشود واز ظاهر متبادر در خود
مصروف چه ایشان بباعث غلبهٔ سکر
درارتکاب این محظورات معذور اند.
باوجودیکه کفر حقیقة نقص است بنسبت
اسلام حقیقة نزد این بزرگواران وغیر
سکاری در تقلید شان معذور نیند
نه نزد شان ونه نزد اهل شرع چه هر چیز راموسمی
است خاص ووقتے که آن چیز دران موسم
موزون وزیبا میباشد وبموسم دیگر قبیح

ه یعنے بعد از ظهور غلبه حال هم امتیاز نمودن میان اسلام وکفر

وَالْعَاقِلُ لَا يَقْتَبِسُ اَحَدَهُمَا عَلَى الْآخَرِ
فَالْتَمِسُوْهُ مِنْ قِبَلِيْ اَنْ يُّغَيِّرَ هٰذَا الْاِسْمَ وَ
يُبَدِّلَهُ بِاسْمٍ خَيْرٍ مِّنْهُ وَيُلَقَّبَ بِالْاِسْلَامِيِّ
فَاِنَّهُ مُوَافِقٌ لِحَالِ الْمُسْلِمِ وَمَقَالِهِ وَانْتِسَابٌ اِلَى
الْاِسْلَامِ الَّذِيْ هُوَ الدِّيْنُ الْمَرْضِيُّ عِنْدَ
اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَعِنْدَ الرَّسُوْلِ عَلَيْهِ
الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَاجْتِنَابٌ عَنِ التُّهْمَةِ
الَّتِيْ اُمِرْنَا بِاتِّقَائِهِ اِتَّقُوْا مِنْ مَوَاضِعِ التُّهَمِ
كَلَامٌ صَادِقٌ لَا غُبَارَ عَلَيْهِ قَالَ سُبْحَانَهُ
وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ
وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى

وصاحب بینش یکے را بر دیگرے قیاس
نمی کند پس از جانب من باو التماس نمائید
کہ این اسم را تغیر دہد و باسمی بہتر ازین تبدیل کند و
خود را بلقب اسلامی ملقب سازد زیرا کہ این بحال و
مقال مسلمان موافق است و انتساب است باسلامی
کہ اوست دین مرضی نزد حق سبحانہ و نزد رسول علیہ
الصلوٰۃ والسلام و اجتناب است از تہمتے کہ ما
ماموریم باحتراز و اِتَّقُوْا مِنْ مَوَاضِعِ التُّهَمِ
کلامی است صادق کہ بر وی ہیچ غباری نیست
فرمود حق سبحانہ و ہر آئینہ بندہ مسلمان بہتر است از مشرک
وسلام باد بر کسیکہ تابع ہدیٰ است

مکتوب بست و چہارم

ترجمہ از مصحح

اُرْسِلَ اِلٰى مُحَمَّدْ قَلِيْجْ خَانْ فِيْ بَيَانِ
اَنَّ الصُّوْفِيَّ كَائِنٌ بَائِنٌ وَاَنَّ تَعَلُّقَ الْقَلْبِ
لَا يَكُوْنُ بِاَكْثَرَ مِنْ وَاحِدٍ وَاَنَّ ظُهُوْرَ
الْمَحَبَّةِ الذَّاتِيَّةِ يَسْتَلْزِمُ اسْتِوَاءَ الْاِيْلَامِ
وَالْاِنْعَامِ مِنَ الْمَحْبُوْبِ وَالْفَرْقِ بَيْنَ عِبَادَةِ الْمُقَرَّبِيْنَ

مکتوب بست و چہارم بہ محمد قلیج خان صدور یافتہ در
بیان آنکہ صوفی کائن است و بائن و ہر آئینہ قلب
باکثرے از یک تعلق نگیرد و بدرستیکہ ظہور محبت
ذاتیہ استواء ایلام و انعام محبوب را مے خواہد
و بیان فرق میان عبادت مقربین

ط لعل التذکیر ھنا لتاویل ما فافہم ۱۲

وَعِبَادَةِ الْاَبْرَارِ وَكَذَا بَيْنَ الْاَوْلِيَاءِ الْمُسْتَهْلِكِيْنَ وَبَيْنَ الْاَوْلِيَاءِ الْمَرْجُوْعِيْنَ اِلٰى دَعْوَةِ الْخَلْقِ سَلَّمَكُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَعَافَاكُمْ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ فَطُوْبٰى لِمَنْ لَمْ يَبْقَ لِقَلْبِهٖ حُبًّا اِلَّا مَعَ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَلَمْ يُرِدْ اِلَّا وَجْهَهٗ تَعَالٰى وَتَقَدَّسَ فَيَكُوْنُ هُوَ مَعَ اللّٰهِ جَلَّ سُلْطَانُهٗ وَاِنْ كَانَ ظَاهِرُهٗ مَعَ الْخَلْقِ وَاشْتَغَلَ بِهِمْ صُوْرَةً وَهُوَ شَانُ الصُّوْفِيِّ الْكَائِنِ الْبَائِنِ اَيِ الْكَائِنِ مَعَ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَالْبَائِنِ مِنَ الْخَلْقِ حَقِيْقَةً اَوِ الْمُرَادُ الْكَائِنُ مَعَ الْخَلْقِ صُوْرَةً وَالْبَائِنُ مِنْهُمْ حَقِيْقَةً وَالْقَلْبُ لَا يَتَعَلَّقُ مَحَبَّتُهٗ بِاَكْثَرَ مِنْ وَاحِدٍ فَمَا لَمْ يَزَلْ تَعَلُّقُهُ الْحُبِّيُّ بِذٰلِكَ الْوَاحِدِ لَمْ يَتَعَلَّقْ بِمَا سِوَاهُ مَحَبَّتُهٗ وَمَا يُرٰى مِنْ كَثْرَةِ مُرَادَاتِهٖ وَتَعَدُّدِ تَعَلُّقِ مَحَبَّتِهٖ بِالْاَشْيَاءِ الْمُتَكَثِّرَةِ كَالْمَالِ وَالْوَلَدِ وَالرِّيَاسَةِ وَالْمَدْحِ وَالرِّفْعَةِ

وعبادتِ ابرار و ہمچنین میانِ آنانکہ از اولیا مستہلکند و آنانکہ مرجوع اند بدعوتِ خلق ۔ حق سبحانہ و تعالیٰ شمارا سلامت داراد و عافیت بخشاد بحرمتِ سید المرسلین علیہ و علیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات مرد باکسی است کہ دوست داشت او راپس خوشحالی است مرکسی را کہ باقی نداشت در قلبِ خود ہیچ محبتی مگر محبتِ حق سبحانہ و قصد ننمود مگر وجہ او تعالیٰ و تقدس را پس چنین کس با حق است جل سلطانہ اگرچہ بظاہر خود با خلق است و مشتغل بایشان و این است شانِ صوفی کائن بائن یعنی در حقیقت کائن است با حق سبحانہ و بائن است از خلق یا مراد این کہ بصورت کائن است با خلق و بحقیقت بائن است از ایشان و محبتِ قلب باکثری از یک متعلق نشود پس مادامیکہ تعلقِ حبی او باآن یک باقی است محبتش بما سواءِ آن تعلق نہ پزیرد و آنچہ بشاہدہ می آید از کثرتِ مراداتِ او و تعلق محبت او باشیاء کثیرہ ہمچو مال و اولاد و ریاست و مدح و رفعتِ شان

عِندَ النَّاسِ فَثَمَّةَ اَيضًا مَحبُوبُهُ لَا يَكُونُ
اِلَّا وَاحِدًا وَهُوَ نَفسُهُ وَمَحَبَّةُ
هٰؤُلَاءِ فَرعُ مَحَبَّتِهِ لِنَفسِهِ فَاِنَّ
هٰذِهِ الاَشيَاءَ لَا يُرِيدُهَا اِلَّا لِنَفسِهِ
لَا لِاَنفُسِهِم فَاِذَا زَالَت مَحَبَّتُهُ مَعَ
نَفسِهِ زَالَت مَحَبَّتُهُم بِالتَّبَعِيَّةِ
اَيضًا فَلِهٰذَا قِيلَ اِنَّ الحِجَابَ بَينَ العَبدِ
وَالرَّبِّ هُوَ نَفسُ العَبدِ لَا العَالَمُ فَاِنَّ
العَالَمَ فِي نَفسِهِ غَيرُ مُرَادٍ لِلعَبدِ حَتّٰى
يَكُونَ حِجَابًا وَاِنَّمَا مُرَادُ العَبدِ هُوَ
نَفسُهُ فَلَاجَرَمَ يَكُونُ الحِجَابُ هُوَ
العَبدَ لَا غَيرُ فَمَا لَم يَخلُ العَبدُ عَن
مُرَادِ نَفسِهِ كُلِّيَّةً لَا يَكُونُ الرَّبُّ مُرَادَهُ
وَلَا يَسَعُ مَحَبَّتَهُ سُبحَانَهُ فِي قَلبِهِ
وَهٰذِهِ الدَّولَةُ القُصوٰى لَا تَتَحَقَّقُ
اِلَّا بَعدَ الفَنَاءِ المُطلَقِ المَنُوطِ بِالتَّجَلِّي
الذَّاتِي فَاِنَّ رَفعَ الظُّلُمَاتِ رَأسًا
لَا يُتَصَوَّرُ اِلَّا بِطُلُوعِ الشَّمسِ بَازِغَةً
فَاِذَا حَصَلَت تِلكَ المَحَبَّةُ المُعَبَّرُ عَنهَا

نزدِ مردم اینجا نیز محبوب او بجز شئ واحد
نیست و آن نفسِ اوست و محبت این
همه فرعِ محبتِ اوست مر نفسِ خود را
زیرا که این همه را قصد نمی نماید مگر از برائے
نفسِ خود نه از برائے نفسِ شان پس چون
محبتش با نفس زائل گردد محبتِ شان هم بتبعیت
زائل شود و از اینجا گفته اند که حجاب میان بنده
و حق سبحانه نفسِ اوست نه عالم چه عالم بالذات
مقصودِ او نیست تا حجاب گردد مقصودِ او بجز
نفسِ او چیزے دیگر نیست پس لاجرم حجابِ او
باشد نه غیر پس ما دامیکه بنده از مرادِ نفسِ
خود بالکلیه پاک نگردد حق سبحانه مرادش
نمی تواند شد و نه محبتِ حق را در قلبِ او
گنجائش و این دولتِ قصوی متحقق
نشود الا بعد از تحققِ فنائے مطلق که
منوط است بتجلی ذاتی زیرا که ازالهٔ ظلمات
بتمامها متصور نیست مگر بعد از طلوع
آفتاب بتمام و کمال - پس هرگاه
حاصل شد این محبت که معبّر است

بِالْمَحَبَّةِ الذَّاتِيَّةِ اسْتَوٰى عِنْدَ الْمُحِبِّ الْاِنْعَامُ الْمَحْبُوْبِ وَاِيْلَامُهٗ فَحَصَلَ الْاِخْلَاصُ فَلَا يَعْبُدُ رَبَّهٗ اِلَّا لَهٗ لَا لِاَجْلِ نَفْسِهٖ مِنْ طَلَبِ الْاِنْعَامِ وَدَفْعِ الْاِيْلَامِ لِاَنَّهُمَا عِنْدَهٗ سَوَاءٌ وَهٰذِهٖ رُتْبَةُ الْمُقَرَّبِيْنَ فَاِنَّ الْاَبْرَارَ اِنَّمَا يَعْبُدُوْنَ اللّٰهَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَهُمَا رَاجِعَانِ اِلٰى اَنْفُسِهِمْ لِعَدَمِ فَوْزِهِمْ بِسَعَادَةِ الْمَحَبَّةِ الذَّاتِيَّةِ فَلَاجَرَمَ يَكُوْنُ حَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ سَيِّئَاتِ الْمُقَرَّبِيْنَ فَحَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ حَسَنَاتٌ مِنْ وَجْهٍ وَسَيِّئَاتٌ مِنْ وَجْهٍ وَحَسَنَاتُ الْمُقَرَّبِيْنَ حَسَنَاتٌ مَحْضَةٌ نَعَمْ مِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ مَنْ يَعْبُدُ اللّٰهَ خَوْفًا وَطَمَعًا اَيْضًا بَعْدَ تَحَقُّقِهِمْ بِالْبَقَاءِ الْاَكْمَلِ وَتَنَزُّلِهِمْ بِعَالَمِ الْاَسْبَابِ لٰكِنَّ خَوْفَهُمْ وَطَمَعَهُمْ غَيْرُ رَاجِعَيْنِ اِلٰى اَنْفُسِهِمْ بَلْ اِنَّمَا يَعْبُدُوْنَ طَمَعًا لِرِضَائِهٖ سُبْحَانَهٗ وَخَوْفًا عَنْ سَخَطِهٖ تَعَالٰى

بجہت ذاتیہ نزد محب انعام محبوب وایلام آن مستوی گشت پس درین وقت اخلاص نیز بحصول پیوست وحق را عبادت نکند مگر از برائے حق نہ از برائے نفس یعنی بجہت طلب انعام ودفع ایلام کہ این ہر دو نزد او برابر است واین مرتبہ ایست مخصوص بمقربین چہ ابرار بجہت عدم فوز شان بسعادت محبت ذاتیہ جز این نیست کہ حق را بسبب خوف وطمع عبادت میکنند واین ہر دو بنفس شان راجع اند پس لاجرم حسنات ابرار سیئات اند بہ نسبت مقربین وثابت شد کہ حسنات ابرار از وجہی حسنات اند واز وجہ دیگر سیئات وحسنات مقربین حسنات محضہ اند آرے بعضی از مقربین بعد از اتصاف ایشان بہ بقاء اکمل وتنزل بعالم اسباب نیز بخوف وطمع حق را سبحانہ می پرستند ولیکن این خوف وطمع بنفس او شان راجع نیست بلکہ بامید رضائے حق سبحانہ وبخوف از غضب او تعالے عبادت میکنند

وَكَذَا إِنَّمَا يَطْلُبُوْنَ الْجَنَّةَ لِأَنَّهَا مَحَلُّ رِضَائِهٖ سُبْحَانَهٗ لَا لِحُظُوْظِ اَنْفُسِهِمْ وَاِنَّمَا يَسْتَعِيْذُوْنَ مِنَ النَّارِ لِاَنَّهَا مَحَلُّ سَخَطِهٖ تَعَالٰى لَا لِدَفْعِ الْاٰلَامِ عَنْ اَنْفُسِهِمْ لِاَنَّ هٰؤُلَاءِ الْاَكَابِرَ مُحَرَّرُوْنَ عَنْ رِقِّيَّةِ الْاَنْفُسِ وَ صَارُوْا خَالِصِيْنَ لِلّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَهٰذِهِ الرُّتْبَةُ اَعْلٰى مِنْ بَيْنِ رُتَبِ الْمُقَرَّبِيْنَ وَلِصَاحِبِ هٰذِهِ الْمَرْتَبَةِ نَصِيْبٌ تَامٌّ مِنْ كَمَالَاتِ مَقَامِ النُّبُوَّةِ بَعْدَ تَحَقُّقِهٖ بِمَرْتَبَةِ الْوِلَايَةِ الْخَاصَّةِ وَمَنْ لَمْ يَتَنَزَّلْ اِلٰى عَالَمِ الْاَسْبَابِ فَهُوَ مِنَ الْاَوْلِيَاءِ الْمُسْتَهْلِكِيْنَ فَلَا نَصِيْبَ لَهٗ مِنْ كَمَالَاتِ مَقَامِ النُّبُوَّةِ فَلَا يَكُوْنُ اَهْلًا لِلتَّكْمِيْلِ بِخِلَافِ الْاَوَّلِ رَزَقَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ مَحَبَّةَ هٰؤُلَاءِ الْاَكَابِرِ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَتْبَاعِهٖ مِنَ الصَّلَوٰتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ اَكْمَلُهَا فَاِنَّ الْمَرْءَ مَعَ مَنْ اَحَبَّ وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا

وہمچنین بجز این نیست کہ طلب می نمایند جنت را از جہت آنکہ او محل رضائی (خوشنودی) حق سبحانہ است نہ از جہت حظوظ نفس و استعاذہ مینمایند از نار بجہت آنکہ محل سخط (غضب) اوست سبحانہ نہ از برائے دفع ایلام از نفس چہ این بزرگواران از رقیت نفس (یعنے غلامی وبندگی) محرر (آزاد) اند و بحق سبحانہ خالص ومخصوص و این مرتبہ (بیان امر رابع) از میان مراتب مقربین عالی تر است۔ وصاحب این مرتبہ را بعد از اتصاف او بمرتبہ ولایت خاصہ نصیبی است تام از کمالات مقام نبوت و کسیکہ بعالم اسباب فرود نہ آمدہ است پس او از اولیاء مستہلکین است واو را از کمالات مقام نبوت بہرہ نیست پس تکمیل وارشاد را شایان نباشد بخلاف اول (کہ او شایان ارشاد وتکمیل است) حق سبحانہ وتعالی ما یان را محبت این اکابر عطا فرماید بحرمت سید البشر علیہ وعلی آلہ واتباعہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا چہ مرد باکسے است کہ دوست داشتہ است او را (حدیث شریف) والسلام اولا وآخرا

مکتوب بست و پنجم

أُرْسِلَ إِلَى خواجه جهان فِي التَّحْرِيضِ عَلَى مُتَابَعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَمُتَابَعَةِ خُلَفَائِهِ الرَّاشِدِينَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَكْمَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَتَمُّهَا سَلَّمَ اللهُ تَعَالَى قَلْبَكُمْ وَشَرَحَ صَدْرَكُمْ وَزَكَّى نَفْسَكُمْ وَأَلَانَ جِلْدَكُمْ كُلَّ ذٰلِكَ بَلْ جَمِيعُ كَمَالَاتِ الرُّوحِ وَالسِّرِّ وَالْخَفِيِّ وَالْأَخْفَى مَنُوطٌ بِمُتَابَعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا فَعَلَيْكُمْ بِمُتَابَعَتِهِ وَمُتَابَعَةِ خُلَفَائِهِ الرَّاشِدِينَ الْهَادِينَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّهُمْ نُجُومُ الْهِدَايَةِ وَشُمُوسُ الْوِلَايَةِ فَمَنْ شُرِّفَ بِمُتَابَعَتِهِمْ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا وَمَنْ جُبِلَ عَلَى مُخَالَفَتِهِمْ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا۔

ترجمہ از مصحح

مکتوب بست و پنجم بخواجه جهان صدور یافته در تحریض (بر انگیخته کردن) بر متابعت سید المرسلین و متابعت خلفائے راشدین وے علیه و علیهم من الصلوات اکملها و من التسلیمات اتمها حق سبحانه و تعالیٰ قلب شما را سلامت داراد و سینهٔ شما را کشاده کناد و نفس شما را پاک گرداناد و پوست بدن شما را ملین سازاد جملهٔ این همه بلکه جمیع کمالات روح و سر و خفی و اخفی منوط (معلق و موقوف) اند بمتابعت حضرت سرور مرسلان علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها پس لازم گیرید متابعت او را و متابعت خلفائے راشدین هادین مهدیین وے را که بعد او اند زیرا که ایشانند نجوم هدایت و شموس ولایت پس کسیکه بمتابعت شان مشرف گشت فقد فاز فوزاً عظیماً و کسیکه بر مخالفت آنان مجبول شد فقد ضل ضلالاً بعیداً

قوله في الحديث القدسي قال العلي القاري في شرح المشكوة الفرق بين الحديث القدسي والقرآن ان الاول يكون بالهام او منام او بواسطة ملك بالمعنى فيعبره بلفظه وينسبه الى ربه والثاني لا يكون الا بانزال جبريل باللفظ المعين وهو ايضا متواتر بخلاف الاول فلا يكون حكمه في الفقه

البقية من المقصود اظهار الاضطرار
وضيق المعيشة لابني المرحوم الشيخ
السلطان فالملتمس من جنابكم مددهم
واعانتهم فانكم حريون بذلك بل
موفقون بقضاء حوائج الناس طرا
زاد الله تعالى توفيقكم وجعل الخير
رفيقكم والسلام عليكم وعلى سائر
من اتبع الهدى

بقیۃ المرام اظہار اضطرار است وضیق
معیشت مردو پسران شیخ سلطان مرحوم
پس از جناب شما امداد واعانت اوشان
مطلوب است کہ آن شایان شان شما است
بلکہ حق سبحانہ بقضائے حوائج جمیع مردم
ذات شمارا موفق گردانیدہ است حق سبحانہ
وتعالی شمارا ازین بیشتر توفیق ارزانی فرماید وخیر را
رفیق شما گرداند والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الھدی

مکتوب بست وششم

ترجمہ از مصحح

ارسل الى الشيخ العالم مولانا
حاجي محمد اللاهوري في بيان ان
الشوق يكون للابرار دون المقربين
مع علوم تناسب هذا المقام ثبتنا
الله سبحانه واياكم على جادة
الشريعة المصطفوية على صاحبها
الصلوة والسلام والتحية ورد في
الحديث القدسي الا طال شوق الابرار

مکتوب بست وششم بمولانا الشیخ العالم
حاجی محمد لاہوری صدور یافتہ دربیان آنکہ
شوق البتہ ابرار رابود نہ مقربین را باعلوم
مناسبہ این مقام حق سبحانہ وتعالی مارا وشمارا
برجادۂ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا
الصلوۃ والسلام والتحیۃ استقامت
وثبات ارزانی فرماید۔ درحدیث
قدسی وارد است الا طال شوق الابرار

قوله الا طال شوق الابرار ... قال العراقي في تخريجه لم اجد له اصلا الا ان صاحب الفردوس ذكره من حديث ابي الدرداء ولم يذكر له ولده في مسند الفردوس ... وقال الشيخ الاكبر في الفتوحات ... الا انه مذكور مشهور ... انتهى ملخصا

وابقاه تعالى سلمه الله مصححه

الحديث ۱۲ من تقرب الیہ ذراعا

إِلَىٰ لِقَائِي وَأَنَا إِلَيْهِمْ لَأَشَدُّ شَوْقًا
أَثْبَتَ اللهُ سُبْحَانَهُ الشَّوْقَ لِلْأَبْرَارِ
لِأَنَّ الْمُقَرَّبِينَ الْوَاصِلِينَ لَا شَوْقَ لَهُمْ
لِأَنَّ الشَّوْقَ يَقْتَضِي الْفَقْدَ وَالْفَقْدُ
فِي حَقِّهِمْ مَفْقُودٌ أَلَا يُرَىٰ أَنَّ الشَّخْصَ
لَا يَشْتَاقُ إِلَىٰ نَفْسِهِ مَعَ إِفْرَاطِهِ فِي
حُبِّهِ لِعَدَمِ تَحَقُّقِ الْفَقْدِ فِي حَقِّهِ
فَالْمُقَرَّبُ الْوَاصِلُ الْبَاقِي بِاللهِ سُبْحَانَهُ
الْفَانِي عَنْ نَفْسِهِ حَالُهُ مَعَ اللهِ سُبْحَانَهُ
كَحَالِ الشَّخْصِ مَعَ نَفْسِهِ فَلَا جَرَمَ
لَا يَكُونُ الْمُشْتَاقُ إِلَّا الْأَبْرَارَ لِأَنَّهُ مُحِبٌّ
فَاقِدٌ وَنَعْنِي بِالْأَبْرَارِ غَيْرَ الْمُقَرَّبِ الْوَاصِلِ
سَوَاءٌ كَانَ فِي الْاِبْتِدَاءِ أَوْ فِي الْوَسَطِ
وَلَوْ بَقِيَ مِنْهُ مِقْدَارُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلَةٍ
وَلَنِعْمَ مَا قِيلَ فِي الشِّعْرِ الْفَارِسِيِّ ع

فراقِ دوست اگر اندک است اندک نیست
درونِ دیده اگر نیم مو است بسیار است

نُقِلَ عَنِ الصِّدِّيقِ الْأَكْبَرِ رَضِيَ اللهُ تَعَالَىٰ
عَنْهُ أَنَّهُ رَأَىٰ قَارِئًا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَبْكِي

إِلَىٰ لِقَائِي وَأَنَا إِلَيْهِمْ لَأَشَدُّ شَوْقًا
حق سبحانه شوق را بابرار نسبت نموده زیراکه
مقربین واصلین را شوقی نیماند که شوق فقدان
مطلوب را استقاضی است وفقدان مطلوب
در حقِ شان مفقود. چه ظاهر است که انسان
با وجود افراط محبت نفس خود بانفس اشتیاق
ندارد چراکه اورا فقدان در حقِ خود متحقق نیست
پس مقرب واصل که بحق سبحانه باقی است واز
نفس خود فانی حالش بہ نسبت حق سبحانه
مماثل است بحالِ شخص بہ نسبت نفس خود.
لاجرم مشتاق نباشند مگر ابرار که او شان اند
محب فاقد و مراد ما از ابرار کسی است که مقرب واصل
نه بود در ابتدا باشد یا در وسط اگرچه از وسط بقدر
دانهٔ خردل باقی مانده باشد. وچه خوش گفته
است در شعر فارسی. ع

فراقِ دوست اگر اندک است اندک نیست
درونِ دیده اگر نیم مو است بسیار است

از حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه منقول است
که شخصی را دید قرآن میخواند ومیگریید.

فَقَالَ هٰكَذَا كُنَّا نَفْعَلُ وَلٰكِنْ قَسَتْ
قُلُوْبُنَا هٰذَا مِنْ قَبِيْلِ الْمَدْحِ بِمَا يُشْبِهُ
الذَّمَّ وَسَمِعْتُ عَنْ شَيْخِيْ قُدِّسَ سِرُّهٗ
يَقُوْلُ اِنَّ الْمُنْتَهِيَ الْوَاصِلَ رُبَّمَا يَتَمَنّٰى
الشَّوْقَ وَالطَّلَبَ الَّذِيْ كَانَ لَهٗ فِي الْاِبْتِدَاءِ
وَلِرَفْعِ الشَّوْقِ مَقَامٌ اٰخَرُ اَكْمَلُ مِنَ الْاَوَّلِ
وَاَتَمُّ مِنْهُ وَهُوَ مَقَامُ الْيَاْسِ وَالْعَجْزِ
عَنِ الْاِدْرَاكِ فَاِنَّ الشَّوْقَ يُتَصَوَّرُ فِي
الْمُتَوَقَّعِ فَحَيْثُ لَا تَوَقُّعَ لَا شَوْقَ وَاِذَا
رَجَعَ هٰذَا الْكَامِلُ الْبَالِغُ نِهَايَةَ الْكَمَالِ
اِلَى الْعَالَمِ رُجُوْعَ الْقَهْقَرٰى لَا يَعُوْدُ اِلَيْهِ
الشَّوْقُ اَيْضًا مَعَ وُجُوْدِ الْفَقْدِ بِالرُّجُوْعِ
لِاَنَّ زَوَالَ شَوْقِهٖ مَا كَانَ لِوُجُوْدِ الْفَقْدِ
بَلْ لِحُصُوْلِ الْيَاْسِ وَهُوَ مَوْجُوْدٌ بَعْدَ
الرُّجُوْعِ اَيْضًا بِخِلَافِ الْكَامِلِ الْاَوَّلِ
فَاِنَّهٗ يَعُوْدُ اِلَيْهِ الشَّوْقُ بِرُجُوْعِهٖ
اِلَى الْعَالَمِ لِحُصُوْلِ الْفَقْدِ الَّذِيْ
زَالَ مِنْ قَبْلُ فَحِيْنَ وُجِدَ
الْفَقْدُ بِالرُّجُوْعِ حَصَلَ الشَّوْقُ الَّذِيْ

فرمود همچنین میکردیم ولکن سخت شد
دلهائے ما این قول از ایشان مدح است
مشابه بذم و از حضرت شیخ خود قدس سره
شنیدم که میفرمود گاہے منتہی واصل
نیز تمنائے آن شوق و طلب میکند که
اورا پیشتر حاصل بود و زوال شوق را مقام
است دیگر کامل تر از اول و تمام تر از ان
و آن مقام مقام یاس و عجز است از ادراک
مطلوب چه شوق در امرے متصور است
که متوقع بود پس آنجا که توقع نیست شوق نیست
وچون اینچنین کامل که بنہایت کمال رسیده است
رجوع بعالم نماید رجوع قهقری پس باوجود حصول
فقد بسبب رجوع بعالم اندرین حال نیز شوق باو
عود نمی نماید چه زوال شوق بجهت تحقق فقدان نبود
بلکه باعث حصول یاس و آن بعد از رجوع نیز موجود است
بخلاف کامل اول که بوقت رجوع نمودنش بعالم
شوق باو عود می نماید بسبب تحقق فقدان که
اولا زائل شده بود پس وقتیکه فقدان
بسبب رجوع وے موجود گشت شوق که

۵ لفظة عن موجودة في النسخ القلمية والمطبوعة الموجودة عندنا وهي زائدة لا احتياج اليها وهذا ظاهر فافهم وقد استعملها المعرب ۱۲

مورد ۵ قوله قدس سره لان المقربین الواصلین لا شوق لهم

زَالَ بِزَوَالِهٖ لَا يُقَالُ اِنَّ مَرَاتِبَ الْوُصُوْلِ لَا تَنْقَطِعُ اَبَدَ الْاٰبِدِيْنَ فَيُتَوَقَّعُ بَعْضُ تِلْكَ الْمَرَاتِبِ فَيُتَصَوَّرُ الشَّوْقُ حِيْنَئِذٍ لِاَنَّا نَقُوْلُ عَدَمُ انْقِطَاعِ مَرَاتِبِ الْوُصُوْلِ مَبْنِيٌّ عَلَى السَّيْرِ التَّفْصِيْلِيِّ الْوَاقِعِ فِي الْاَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ وَالشُّيُوْنِ وَالْاِعْتِبَارَاتِ وَهٰذَا السَّالِكُ لَا يُتَصَوَّرُ فِيْ حَقِّهٖ نِهَايَةٌ وَلَا يَزُوْلُ عَنْهُ الشَّوْقُ اَبَدًا وَمَا نَحْنُ بِصَدَدِهٖ هُوَ الْمُنْتَهِي الْوَاصِلُ الَّذِيْ قَطَعَ تِلْكَ الْمَرَاتِبَ بِطَرِيْقِ الْاِجْمَالِ وَانْتَهٰى اِلٰى مَا لَا يُمْكِنُ التَّعْبِيْرُ عَنْهُ بِعِبَارَةٍ وَلَا يُشَارُ اِلَيْهِ بِاِشَارَةٍ فَلَا يُتَصَوَّرُ ثَمَّةَ تَوَقُّعٌ اَصْلًا فَلَا جَرَمَ يَزُوْلُ عَنْهُ الشَّوْقُ وَالطَّلَبُ وَهٰذَا حَالُ الْخَوَاصِّ مِنَ الْاَوْلِيَاءِ لِاَنَّهُمُ الَّذِيْنَ عَرَجُوْا عَنْ ضِيْقِ الصِّفَاتِ

بزوالش زائل شده بود ونیز بحصول پیوست گفته نشود که مراتب وصول الی الله را تا ابد الآباد انقطاعی نیست پس بعضی ازان مراتب واصل را متوقع اند ودرین وقت حصول شوق مر مقرب واصل را نیز متصور گشت زیرا که ما میگوئیم که عدم انقطاع مراتب وصول مبنی است بر سیر تفصیلی که واقع است در اسما وصفات وشیون واعتبارات ونهایت وصول درحق این سالک متصور نیست وشوق ازوی ابدا زائل نیگردد وکسیکه مابصدد وی ایم همان واصل منتهی است که آن مراتب را بطریق اجمال طے کرده ومنتهی گشته بمقامیکه ازو تعبیر ممکن نیست بعبارتی وبسویش اشاره کرده نمے شود باشارتی پس آنجا توقع اصلا متصور نیست لاجرم شوق وطلب ازو زائل گردد. واین حال خواص است از اولیاء زیرا که ایشانند که از ضیق صفات عروج نموده

سله قوله صدد بفتحتین نزدیکی ومقابل وبرابر چیزے ومجازا بمعنے قصد نمودن ودرپے شدن مستعمل است ۔ غیاث . لمصحح سلمه الله تعالی .

وَ وَصَلُوْا اِلٰی حَضْرَةِ الذَّاتِ تَعَالٰی وَ تَقَدَّسَ
بِخِلَافِ السَّالِكِيْنَ فِي الصِّفَاتِ مُفَصَّلًا
وَالسَّائِرِيْنَ فِي الشُّيُوْنَاتِ مُرَتَّبًا
فَاِنَّهُمْ مَحْبُوْسُوْنَ فِي التَّجَلِّيَاتِ
الصِّفَاتِيَّةِ اَبَدَ الْاٰبِدِيْنَ وَ مَرَاتِبُ
الْوُصُوْلِ فِيْ حَقِّهِمْ لَيْسَتْ اِلَّا الْوُصُوْلَ
اِلَی الصِّفَاتِ وَالْعُرُوْجُ اِلٰی حَضْرَةِ
الذَّاتِ تَعَالٰی لَا يُتَصَوَّرُ اِلَّا بِالسَّيْرِ
الْاِجْمَالِيِّ فِي الصِّفَاتِ وَالْاِعْتِبَارَاتِ
وَمَنْ وَقَعَ سَيْرُهٗ فِي الْاَسْمَاءِ
بِالتَّفْصِيْلِ حُبِسَ فِي الصِّفَاتِ
وَالْاِعْتِبَارَاتِ وَلَمْ يَزُلْ مِنْهُ
الشَّوْقُ وَالطَّلَبُ وَلَمْ يُفَارِقْ عَنْهُ
الْوَجْدُ وَالتَّوَاجُدُ فَاَصْحَابُ الشَّوْقِ
وَالتَّوَاجُدِ لَيْسُوْا اِلَّا اَصْحَابَ التَّجَلِّيَاتِ
الصِّفَاتِيَّةِ وَلَيْسَ مِنَ التَّجَلِّيَاتِ
الذَّاتِيَّةِ لَهُمْ نَصِيْبٌ مَا دَامُوْا
فِي الشَّوْقِ وَالْوَجْدِ فَاِنْ[ع] قَالَ
قَائِلٌ مَا مَعْنَى الشَّوْقِ مِنَ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ

وبحضرتِ تعالیٰ وتقدس وصول یافتہ
بخلاف آنانکہ سالک اند در صفات
بالتفصیل وسائر اند در شیونات
علی الترتیب کہ ایشان در تجلیات
صفاتیہ تا ابد الآباد محبوس اند ومراتب
وصول در حقِ شان غیر از وصول
تا بصفات ہیچ نیست وعروج تا حضرتِ
ذاتِ تعالیٰ ممکن نیست مگر بسیرِ اجمالی
در صفات واعتبارات وکسیکہ
سیرش در اسما بالتفصیل واقع
شدہ در صفات واعتبارات محبوس
ماندہ وشوق وطلب ازو زائل نگردیدہ
ووجد وتواجد ازو مفارقت نمودہ
پس نباشند اربابِ شوق وتواجد
مگر اصحابِ تجلیاتِ صفاتیہ
وما دامیکہ در شوق ووجد اند از
تجلیاتِ ذاتیہ ایشان را بہرہ نیست
اگر کسے گوید کہ چیست مراد از
مشتاق بودنِ حق سبحانہ

ع قولہ فان قال قائل الخ وارد علی قولہ فی الحدیث المذکور وانا الیہم لاشد شوقا ۱۲

وَلَيْسَ مِنْهُ سُبْحَانَهُ مَفْقُوْدٌ شَيْئًا قُلْتُ ذِكْرُ الشَّوْقِ هٰهُنَا يَحْتَمِلُ اَنْ يَكُوْنَ مِنْ قَبِيْلِ صَنْعَةِ الْمُشَاكَلَةِ وَذِكْرُ الشِّدَّةِ فِيْهِ بِاعْتِبَارِ اَنَّ كُلَّ مَا يُنْسَبُ اِلَى الْعَزِيْزِ الْجَبَّارِ فَهُوَ شَدِيْدٌ وَغَالِبٌ عَلٰى مَا يُنْسَبُ اِلَى الْعَبْدِ الضَّعِيْفِ هٰذَا الْجَوَابُ عَلٰى طَرِيْقَةِ الْعُلَمَاءِ وَلِلْعَبْدِ الضَّعِيْفِ فِيْ جَوَابِهٖ وُجُوْهٌ اُخَرُ تُنَاسِبُ طَرِيْقَةَ الصُّوْفِيَّةِ وَلٰكِنَّ تِلْكَ الْاَجْوِبَةَ تَقْتَضِيْ نَحْوًا مِّنَ السُّكْرِ وَبِدُوْنِ السُّكْرِ لَا يَحْسُنُ بَلْ لَا يَجُوْزُ لِاَنَّ السُّكَارٰى مَعْذُوْرُوْنَ وَاَرْبَابُ الصَّحْوِ مَسْئُوْلُوْنَ وَحَالِيَ الْاٰنَ الصَّحْوُ الصِّرْفُ فَلَا يَلِيْقُ بِحَالِيْ ذِكْرُهَا۔ هٰذَا۔ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا وَّالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى نَبِيِّهٖ دَائِمًا وَّسَرْمَدًا

حالانکہ از وے سبحانہ چیزے مفقود نیست گویم محتمل است کہ آوردن لفظ شوق اینجا از قبیلِ صنعتِ مشاکلت بود و ذکرِ شدت در حدیث بدین جہت باشد کہ ہر چہ بخداوند عزیز جبار نسبت کردہ شود شدید و غالب بود بر آنچہ بہ بندۂ ضعیف اضافت نمودہ آید و این جواب است بطریقِ علماء و این بندۂ ضعیف را در جواب اشکالِ مذکور وجوہات دیگر اند مناسب بطریقۂ صوفیہ ولیکن بیانِ آن وجوہات نوعی از سکر میخواہد و بدونِ سکر ذکرِ شان مستحسن بلکہ جائز نیست چہ سکارے معذور اند و اربابِ صحو مسئول و بالفعل حالِ من صحو صرف است پس ذکر آن وجوہات مناسب حالِ من نیست هذا۔ والحمد للّٰہ اولاً وآخراً والصلوٰۃ والسلام علیٰ نبیہ دائماً وسرمداً

عه قال في التلخيص ومنه المشاكلة وهو ذكر الشيء بلفظ غيره لوقوعه في صحبته تحقيقا او تقديرا فالاول كقوله قالوا اقترح شيئا نجد لك طبخه قلت اطبخوا لي

مکتوب بست و هفتم (۲۷)

بخواجه عمک صدور یافته در بیانِ مداحیِ طریقۂ علیہ نقشبندیہ و علوِ نسبتِ این بزرگواران
قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم الحمد للہ وسلام علیٰ عبادہ الذین اصطفیٰ مرحمت نامہ
گرامی کہ از روی کرم نامزدِ این مخلص ساختہ بودند بہ ورودِ آن مبتہج و مسرور گردید سلامت
باشند نمی خواہد کہ تصدیع ایشان بدہد بغیر آنکہ مداحیِ این سلسلۂ علیہ نقشبندیہ نماید
مخدوما در عباراتِ اکابرِ این سلسلۂ علیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم واقع شدہ است
کہ نسبتِ ما فوقِ ہمہ نسبتہا است از نسبتِ حضور و آگاہی خواستہ اند و حضوری کہ
نزدِ ایشان معتبر است حضورِ بے غیبت است کہ تعبیر ازان بیادداشت نمودہ اند پس
نسبتِ این عزیزان عبارت از یادداشت باشد و یادداشت کہ بفہم قاصرِ این فقیر قرار یافتہ
است مبنی برین تفصیل است تجلیِ ذاتی عبارت از ظہورِ حضورِ حضرتِ ذات است
تعالیٰ و تقدس و حضورِ آن سبحانہ بے ملاحظۂ اسماء و صفات و شیون و اعتبارات و آن
تجلی را برقی گفتہ اند یعنی لمحِ یسیر ارتفاعِ شیون و اعتبارات متحقق میشود و باز در پردۂ شیون
و اعتبارات متواری میگردد پس برین تقدیر حضورِ بے غیبت متصور نباشد بلکہ لمحِ یسیر
حضور است و اغلبِ اوقات غیبت پس این نسبت نزدِ این عزیزان معتبر نباشد
و حال آنکہ این تجلی را مشائخِ سلاسلِ دیگر نہایۃ النہایۃ گفتہ اند و ہرگاہ این حضور دوام پذیرد
و اصلا استتار قبول نکند و ہموارہ بے پردۂ اسماء و صفات و شیون و اعتبارات متجلی شود
حضورِ بے غیبت خواہد بود پس نسبتِ این اکابر را بانتہائے دیگران قیاس باید نمود

وئے بے تکلّف فوق ہمہ باید واشت این قسم حضور اگرچہ پیشِ اکثر مردم مستبعد مے نماید اما ؎

هَنِيئًا لِاَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهَا　　وَلِلْعَاشِقِ الْمِسْكِيْنِ مَا يَتَجَرَّعُ

این نسبتِ علیہ بر نہجی غرابت پیدا کردہ است کہ اگر فضا بیش ارباب ہمین سلسلۂ بزرگ گفتہ شود محتمل کہ اکثر آنہا در مقام انکار آیند و باور ندارند نسبتے کہ الحال درمیان ارباب این خانوادۂ بزرگ متعارف شدہ است عبارت از حضورِ حق است سبحانہ وشہود او تعالیٰ بر وجہی کہ از وصفِ شاہدی و مشہودی منزہ باشد و توجہی است معرّا از جہاتِ ستۂ متعارفہ اگرچہ جہتِ فوق متوہم باشد و بظاہر دوام پذیر این نسبت در مقامِ جذبہ فقط نیز متحقق میگرد و فوقیتِ آن را وجہی ظاہر نیست بخلافِ یاد داشت بمعنی سابق کہ حصول آن بعد از تمامی جہتِ جذبہ و مقاماتِ سلوک است و علوِّ درجۂ آن بر ہیچ احدی مخفی نیست اگر خفائے ہست در حصول اوست و بس حاسدے اگر از حسد انکار نماید و ناقصی از نقص خود مجحود نماید معذور است ؎

قاصرے گر کند این طائفہ را طعنِ قصور　　حاش للّٰہ کہ برارم بزبان این گلہ را
ہمہ شیرانِ جہان بستۂ این سلسلہ اند　　روبہ از حیلہ چسان بگسلد این سلسلہ را

وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَّآخِرًا

مکتوب بست وہشتم (۲۸)

نیز بخواجۂ عمک صدور یافتہ در علوِّ حال اَنا بعبارتے تحریر یافتہ است کہ متوہم تنزّل و تبعّد است مرحمت نامۂ گرامی کہ از روئے کرم نامزد این مخلص ساختہ بودند بورود آن مبتہج گردید و بمطالعۂ آن مشرف گشت چہ نعمتی است کہ آزادان یادِ گرفتاران کنند و چہ دولتیست کہ رسیدگان غمخوارگی مہجوران نمایند بیچارۂ مہجور چون خود را شایانِ وصال نیافت

بضرورت مخمولِ زاویۂ ہجران گشت و از قرب گریختہ بہ بُعد آرام گرفت و از اتصال بانفصال قرار یافت و چون در اختیارِ آزادی گرفتاری دید بہ سنّت گرفتاری گزید

چون طمع خواہد زمن سلطانِ دین — خاک بر فرقِ قناعت بعد ازین

بعبارات نامربوط و اشاراتِ پراگندہ زیادہ برین چہ تصدیع ایشان نماید ثبّتنا اللّٰہ تعالیٰ و ایّاکم علیٰ متابعۃِ سیّدِ المرسلین علیہ و علیٰ آلہٖ من الصلوات افضلہا و من التسلیمات اکملہا

مکتوب بست و نہم (۲۹)

المنتخبات ۱

بشیخ نظام تھانیسری صدور یافتہ دربیانِ ترغیب در ادائے فرائض و رعایت سنن و آداب و قلّت مبالاتِ در ادائے نافلہ در جنبِ فرائض و منع نمودن از ادائی نماز خفتن در نصفِ اخیر از شب و منع کردن از تجویز نمودنِ خوردنِ آبِ مستعمل وضو و منع کردن از تجویز نمودن مریدان کہ سجدہ کنند عصمنا اللّٰہ سبحانہ و ایّاکم عن التعصّب و التعسّف و نجّانا و ایّاکم عن التلہّف و التأسّف بحرمۃِ سیّدِ البشر المنفیّ عنہ زیغ البصر علیہ و علیٰ آلہٖ من الصلوات اتمّہا و من التسلیمات اکملہا مقرباتِ اعمال یا فرائض اند یا نوافل نوافل را در جنبِ فرائض ہیچ اعتبار نیست آدائے فرضی از فرائض در وقتی از اوقات بہ از ادائے نوافلِ ہزار سالہ است اگرچہ بہ نیّتِ خالص ادا شود ہر نفلیکہ باشد از صلوٰۃ و زکوٰۃ و صوم و ذکر و فکر و امثالِ اینہا بلکہ گوئیم کہ رعایتِ سنّتے از سنن و ادبی از آداب در حینِ ادائے فرائض نیز ہمین حکم دارد منقول است کہ روزی امیر المؤمنین حضرتِ فاروق رضی اللّٰہ تعالیٰ عنہ نماز بامداد را بجماعت گذاردند بعد از فراغ از صلوٰۃ در قوم نگاہ کردند شخصے را از اصحاب خود در ان وقت نیافتند فرمودند کہ

عیناہ فقال عمر لان اشہد صلوۃ الصبح فی جماعۃ احبّ الیّ ان اقوم لیلۃ ۱۲ لمصحّحہٖ سلّمہ اللّٰہ تعالیٰ

فلانی بجماعت حاضر نشد حاضران عرض کردند که او اکثر شب بیدار میباشد محتمل که درینوقت
خوابش برده باشد فرمودند که اگر تمام شب خواب میکرد و نماز بامداد را به جماعت می گزارد بهتر می بود
پس رعایت ادبی و اجتناب از مکروهی اگرچه تنزیهی باشد فکیف که تحریمی بمراتب از ذکر
و فکر و مراقبه و توجه بهتر باشد آری این امور با این رعایت و اجتناب اگر جمع کند فقد فاز
فوزا عظیما و بدونه خرط القتاد مثلا تصدق دانگی در حساب زکوة آنچنانکه از تصدق
جبال عظام از ذهب بطریق نفل بمراتب بهتر است رعایت ادبی از آداب در تصدق آن
دانگ مثلا آنرا به فقیر قریب دادن نیز بمراتب از آن بهتر است پس نماز خفتن را در نصف
اخیر از شب گزاردن و آن تاخیر را وسیله تاکید قیام لیل ساختن بسی مستنکر باشد چه نزد
حنفیه رضی الله تعالی عنهم اداء نماز خفتن درانوقت مکروه است ظاهرا ازین کراهت
کراهت تحریمه اراده دارند زیرا که اداء نماز خفتن را تا نصف لیل مباح داشته اند
و از نصف آن طرف مکروه گفته اند پس مکروهی که مقابل مباح است مکروه تحریمی است
و نزد شافعیه درآنوقت اداء نماز خفتن جائز نیست پس بواسطه قیام لیل و حصول ذوق
و جمعیت درآنوقت مرتکب این امر گشتن بسیار مستنکره است آری برای این غرض
تاخیر اداء وتر هم کافیست و آن تاخیر مستحب است هم وتر در وقت نیک ادا می یابد و هم غرض
قیام لیل و بیداری وقت سحر میسر گردد پس ترک این عمل باید نمود و صلوات گذشته را قضا
باید کرد امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه بواسطه ترک ادبی از آداب وضوی نماز
چهل ساله را قضا فرمودند و ایضا آب مستعمل که ازاله حدث نموده باشد یا به نیت قربت استعمال
کرده باشند در وضو تجویز نه کنند که مردم آن آب را بخورند که آن آب نزد امام اعظم نجس
مغلظ است و فقها منع خوردن آن آب کرده اند و خوردن آنرا مکروه داشته اند آری

بقیهٔ آبِ وضو را خوردن شفا گفته اند اگر از اعتقاد کسے طلب نماید از آن آب بدهند
این فقیر را درین دفعه در دهلی مثلِ این ابتلا واقع شده بود بعضی از یاران را در واقعه نموده بودند
که آبِ مستعمل وضو فقیر را بخورند و الّا ضررِ عظیم لاحق خواهد شد هر چند دفع کرد فائده نکرد و کتب
فقهیه رجوع نمود مخلصی پیدا شد که اگر بعد از تثلیثِ غسل نیتِ قربت نکند در مرتبهٔ چهارم
آب مستعمل نمی شود باین حیله تجویز نموده آبِ غسلِ چهارم را بے نیتِ قربت بخورد و نش
داد و ایضاً مردم معتمد نقل کرده اند که بعضی از خلفاء شما مریدانِ ایشان سجده میکنند
بزمین بوس هم کفایت نمیکنند شناعت این فعل اظهر من الشمس است منع شان بکنید
و تاکید در منع نمائید اجتنابِ این قسم افعال از همه کس مطلوب است علی الخصوص شخصی که
باقتداءِ خلق خود را برآورده باشد اجتنابِ این قسم افعال او را از اشدِ ضروریات است
که مقلدان باعمالِ او اقتدا خواهند کرد و در بلا خواهند افتاد و ایضاً علومِ این طائفه علوم
احوال است و احوال مواریثِ اعمال اند و کسی را از علومِ احوال میراث بود که اعمال را
درست کرده باشد و بحقِ آن قیام نموده و اعمال را تصحیح وقتی میسر شود که اعمال را بشناسد
و کیفیتِ هر عمل بداند و آن علمِ احکامِ شرعی است از نماز و روزه و سائر فرائض و علم
معاملات و نکاح و طلاق و مبایعات و علمِ هر چیز که حق سبحانه و تعالی برو واجب ساخته است
و او را بدان دعوت فرموده است و این علوم اکتسابیه است از آموختن آن هیچکس را چاره
نیست و علم میانِ دو مجاهده است یکے مجاهده در طلبِ آن قبل از حصول و مجاهده دوم
در استعمالِ آن بعد از حصول پس باید چنانکه در مجلس شریف از کتبِ تصوف مذکور
میشود از کتبِ فقهیه نیز مذکور شود و کتبِ فقهیه بعباراتِ فارسی بسیار اند مثل مجموعهٔ خانی و
عمدة الاسلام و کنز فارسی بلکه از کتب تصوف اگر مذکور نشود باک نیست که آن باحوال تعلق دارد

و در قال ورنمی آید و از کتبِ فقہی مذکور نا شدن احتمالِ ضرر دارد و زیادت چہ اطناب نماید اَلْقَلِیْلُ یَدُلُّ عَلَی الْکَثِیْرِ ؎

اندکے پیشِ تو گفتم غمِ دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

رَزَقَنَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَاِیَّاکُمْ کَمَالَ اِتِّبَاعِ حَبِیْبِہٖ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ

مکتوب سی ام (۳۰)

در بیان شهودِ آفاقی و انفسی و تفرقه در میانِ شهودِ انفسی و تجلی صوری و در بیانِ علوِ شانِ مقامِ عبدیت و مطابقتِ علومِ آنمقام با علومِ شرعیه و ما یناسب ذٰلک ملا محمد صدیق که از جملهٔ قدیم الخدمتانِ این درگاه است میفرمودند که این مکتوب نیز بشیخ نظام تهانیسری صدور یافته است شَرَّفَکُمُ اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ بِکَمَالِ الْاِتِّبَاعِ الْمُحَمَّدِیِّ وَزَیَّنَکُمْ بِالزِّیِّ السَّنِیِّ الْمُصْطَفَوِیِّ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُہَا وَمِنَ التَّحِیَّاتِ اَکْمَلُہَا نمیدانم چه نویسم اگر سخن از جنابِ قدسِ مولای خود تعالی و تقدس بر زبان می آرم محض کذب و افترا کرده باشم جنابِ کبریائی او ازان بلندتر است که زبان زدهٔ مثلِ من هرزه گوئی گردد چون از بیچون چه گوید محدث از قدیم چه جوید مکانی در لامکانی تا چند پوید بیچاره از بیرونِ خود چیزے ندارد و در ماورائے خود گزرے ندارد ؎

ذره گر بس نیک ور بس بد بود گرچه عمرے تگ زند در خود بود

این معنی هم در سیرِ انفسی که بنهایت کار میسر شود میسر است حضرت خواجهٔ بزرگ خواجه نقشبند قدس اللّٰه تعالی سره الاقدس فرموده اند اهل اللّٰه بعد از فناء و بقا هرچه می بینند

درخود می بینند و ہر چہ می شناسند در خود می شناسند و حیرتِ ایشان در وجودِ خود است و فی انفسکم افلا تبصرون بیش ازین ہر سیرے کہ ہست داخلِ سیرِ آفاقی است کہ حاصلش بیحاصلی است اطلاقِ لفظِ بیحاصلی نسبت بحصولِ اصلِ مطلب است والا آن نیز از جملۂ شرائط و معدات است از شہودِ انفسی کسے در توہم نیفتد و آنرا در رنگ شہودِ تجلیِ صوری کہ در نفسِ متجلی لہ است تخیل نکند حاشا و کلا تجلیِ صوری ہر قسم کہ باشد داخلِ سیرِ آفاقی است و در مرتبۂ علم الیقین حاصل است و شہودِ انفسی در مرتبۂ حق الیقین است کہ نہایتِ مراتبِ کمال است و اطلاقِ لفظِ شہود درینمقام از تنگیِ میدانِ عبارت است والا ہمچنانکہ مطلبِ ایشان بیچون و بیچگونہ است نسبتِ ایشان بآن مطلب نیز بیچون و بیچگونہ است چون را بہ بیچون راہ نیست۔ **مثنوی**

اتصالے بے تکیف بے قیاس	ہست رب الناس را با جانِ ناس
لیک گفتم ناس را نسناس نہ	ناس غیر از جانِ جان اشناس نہ

و منشاءِ توہمِ اتحادِ شہودِ انفسی با شہودِ صوریِ مذکور حصولِ بقائے تشخص است در ہر دو مقام چہ تجلیِ صوری منفی نیست اگرچہ فی الجملہ رفعِ قیدی از قیود می نماید اما تا حدِ فنا نمیرساند پس بقیۂ وجودِ سالک دران تجلی حاصل است و سیرِ انفسی خود بعد از فنائے اتم و بقائے اکمل است پس لاجرم از قلتِ معرفت تفرقہ درمیانِ این دو بقائی نتوانند کرد ناچار حکم باتحاد می نمایند اگر معلوم کنند کہ بقائے ثانی نزدِ ایشان معبر بہ بقائے باللہ است و آن وجود را وجودِ موہوب حقانی می گویند شاید ازین توہم خلاص شوند اینجا کسے نگوید کہ بقائے باللہ عبارت از یافتنِ خود است عینِ حق تعالیٰ و تقدس نہ چنین است اگر اینمعنی از بعضے عباراتِ اینقوم مستفاد شود آنرا جواب گوئیم کہ این بقا درمقامِ جذبہ بعضی را

بعد از استہلاک و اضمحلال کہ شبیہہ بہ فنا است دست میدہد و اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم تعبیر از ان بوجود عدم می کنند واین بیش از فنا است این را زوالی متصور است بلکہ واقع است گاہی اورا ازوی می ستانند وگاہی باز میدہند و بقائی کہ بعد از فنائی اتم است از زوال مصون واز خلل محفوظ است فنائی ایشان فنائی دائمی است در عین بقا فانی است ودر عین فنا باقی فنا وبقا کہ زوال پذیرند از جملۂ احوال وتلوینات است ودر ما نحن بصددہ نہ چنین است حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سرہٗ فرمودہ اند وجود عدم بوجود بشریۃ عود میکند اما وجود فنا بوجود بشریۃ عود نمیکند پس ہر آئینہ وقت ایشان دائمی باشد وحال ایشان سرمدی بل لا وقت لہم ولا حال کار ایشان با موقت اوقات است ومعاملۂ ایشان با محول احوال پس قبول زوال مخصوص بوقت وحال گشت وآنکہ از حال ووقت گزشت از زوال محفوظ ماند ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰہِ یُؤْتِیْہِ مَنْ یَّشَاءُ وَاللّٰہُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِیْمِ کسی گمان نکند کہ دوام وقت باعتبار بقائے اثر آنوقت از تعین وغیرہ اطلاق کردہ اند لا بل الدّوام لعین الوقت والاستمرار لنفس الحال اِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِیْ مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا بل نقول اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ سخن بتطویل انجامید بر سر اصل سخن آئیم گوئیم کہ چون مجال سخن در فضائے قدس ایزدی جل شانہ نیست پس از مقام بندگی و ذل وانکسار خود سخن کنیم مقصود از خلقت انسانی اداءِ وظائف بندگی است واگر در ابتداء ووسط عشق ومحبت دادہ اند مقصود قطع تعلق اوست از ماسوای جناب قدس جل سلطانہ عشق ومحبت ہم از مقاصد نیستند از برائے حصول مقام عبودیت اند بندۂ خدا جل شانہ وقتی شود کہ از گرفتاری وبندگی غیر او تعالیٰ بتمام خلاص شود وعشق ومحبت وسیلۂ انقطاع بیش نیستند

لہذا نہایت مراتبِ ولایت مقامِ عبدیت است و در درجاتِ ولایت فوق عبدیت مقامی نیست درین مقام خود را با مولای خود ہیچ مناسبت نمی یابد اِلّا الْاِحْتِیَاج مِنْ جَانِبِہٖ وَالْاِسْتِغْنَاءُ الْاَتَمُّ ذَاتًا وَصِفَةً مِنْ جَانِبِ الْمَوْلٰی تَعَالٰی وَتَقَدَّس نہ آنست کہ ذاتِ خود را با ذاتِ او تعالیٰ و صفاتِ خود را با صفاتِ او عزّ سلطانہ و افعالِ خود را با افعالِ او سبحانہ بہیچ وجہ مناسب داند اطلاقِ ظلّیت ہم از جملۂ مناسبات است ازین ہم منزّہ مینمایند او را سبحانہ خالق و خود را مخلوق میدانند بیش ازین ہیچ چیز جرأت نمی نمایند توحیدِ فعلی کہ جمعی را در اثنای راہ دست میدہد و فاعل جز حق را سبحانہ نمی یابند این بزرگواران میدانند کہ خالقِ این افعال یکیست نہ مباشرِ آن افعال کہ این سخن خود زندقہ است کہ بزندقہ رسانند این را بمثالی واضح گردانیم مثلاً شعبدہ بازی در پردہ نشستہ صورتہای جمادِ چند را در حرکت می آرد و افعالِ غریبہ در انہا ایجاد مینماید جماعہ کہ حدید البصر اند میدانند کہ فاعلِ این افعال دران صورتہای جمادیہ آن شخصِ پردہ نشین است امّا مباشرِ این افعال ہمان صُوَر اند لہذا میگویند کہ صورت متحرک است نمیگویند کہ شعبدہ باز متحرک است نفس الامر درین حکم محق اند شرائعِ انبیا عَلَیْہِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ بہمین حکم ناطق اند و حکم بوحدتِ فعل از جملۂ سکریات است بَلِ الْحَقُّ الصَّرِیْحُ اَنَّ الْفَاعِلَ مُتَعَدِّدٌ وَخَالِقَ الْاَفْعَالِ وَاحِدٌ و ہمچنین است کلامی کہ در توحیدِ وجود گفتہ اند مبنای آن سکرِ وقت و غلبۂ حال است علامتِ درستیِ علومِ لدنیہ مطابقت است با صریحِ علومِ شرعیہ اگر سرِ مو تجاوز است از سکر است وَالْحَقُّ مَا حَقَّقَہُ الْعُلَمَاءُ مِنْ اَھْلِ السُّنَّۃِ وَالْجَمَاعَۃِ وَمَا سِوٰی ذٰلِكَ اِمَّا زَنْدَقَةٌ وَاِلْحَادٌ اَوْ سُكْرُ وَقْتٍ وَغَلَبَةُ حَالٍ و این تمام مطابقت در مقامِ عبدیت میسر است در ماورای این نحوی از سکر متحقق است

گر بگویم شرح این بیحد شود

شخصے از خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس سوال کرد کہ مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود نفرمودند تا معرفت زاید بر معارف شرعیہ حاصل کند اگرچہ در راہ امور زایدہ پیدا میشوند اما اگر بنہایت کار رسانند آن زواید ہباء منثور میگردند و ہمان معارف شرعیہ بر وجہ تفصیل معلوم میگردند واز ضیق استدلال بہ فضائی اطلاق کشف می آیند یعنی ہمچنانکہ نبی علیہ الصلوٰۃ والسلام آن علوم را از وحی اخذ میکرد این بزرگواران بطریق الہام آن علوم را از اصل اخذ میکنند علماء این علوم را از شرائع اخذ کردہ بطریق اجمال آوردہ اند ہمان علوم چنانکہ انبیاء علیہم الصلوات والتسلیمات حاصل بود تفصیلا وکشفا ایشان را نیز بہمان نہج حاصل میشود باصالت وتبعیت در بیان است باین قسم کمال از اولیاء کمل بعضے ایشان را بعد از قرون متطاولہ واز منہ متباعدہ انتخاب می فرمایند بخاطر بود کہ یک مسئلہ اجمالی استدلالی را مفصل بنویسم اما کاغذ کوتاہی کرد شاید حکمت خداوندی جل سلطانہ درین بودہ باشد۔ والسلام ؁

مکتوب سی ویکم (۳۱)

بہ شیخ صوفی صدور یافتہ در بیان حقیقت ظہور توحید وجودی وقرب ومعیت ذاتی او تعالیٰ وتقدس وگذشتن ازین مقام با بعضے اسولہ واجوبہ کہ تعلق بتحقیق این مقام دارند ثبتنا اللہ سبحانہ وتعالیٰ علیٰ متابعۃ سید المرسلین علیہ وعلیٰ آلہ وعلیہم وعلیٰ آلہم من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا شخصے کہ در مجلس شریف ایشان بود

نقل کرد کہ یکے از درویشان بیان شیخ نظام تھانیسری در آن مجلس ازین فقیر مذکور
ساخت وگفت کہ او انکار وحدت وجود مینماید آن شخص ناقل ازین فقیر التماس نمود
کہ آنچہ حقیقت است درین باب بخدام ایشان بنویس کہ مردم ازین نقل تا چہ فرا بگیرند
و در سوء ظن نیفتند کہ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ اجابۃً لمسؤلہ چند کلمہ مصدع گشت
مخدوما مکرما معتقد فقیر از خوردی باز مشرب اہل توحید بود والد فقیر قدس سرہ بظاہر
برہمین مشرب بودہ اند و بر سبیل دوام بہمین طریق اشتغال داشتہ اند باوجود حصول نگرانی تمام در باطن
کہ بجانب مرتبہ بی کیفی داشتہ اند و بحکم ابن الفقیہ نصف الفقیہ فقیر را ازین مشرب از روئی علم حظ وافر بود ولذت
عظیم داشت تا آنکہ حق سبحانہ وتعالیٰ بمحض کرم خویش بخدمت ارشاد پناہی حقائق ومعارف آگاہی
مؤید الدین الرضی شیخنا ومولانا وقبلتنا محمد الباقی قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ رسانید
وایشان بہ فقیر طریقۂ علیہ نقشبندیہ تعلیم فرمودند وتوجہ بلیغ بحال این مسکین مرعی داشتند
بعد از ممارست این طریقۂ علیہ در اندک مدت توحید وجودی منکشف گشت وغلوی درین
کشف پیدا شد علوم ومعارف این مقام فراوان ظاہر گشتند وکم دقیقہ از دقائق این مرتبہ
ماندہ باشد کہ آنرا منکشف نگردانیدند دقائق معارف شیخ محی الدین ابن العربی را کما ینبغی
لائح ساختند وتجلی ذاتی کہ صاحب فصوص آنرا بیان فرمودہ است ونہایت عروج جز آن را
نمی داند ودر شان آن تجلی میگوید وما بعد ہذا الا العدم المحض بآن تجلی ذاتی مشرف
گشت وعلوم ومعارف آن تجلی را کہ شیخ مخصوص بخاتم الولایۃ میداند نیز بہ تفصیل معلوم
شدند وسکر وقت وغلبۂ حال درین توحید بحدے رسید کہ در بعضی عریضہا کہ بحضرت
خواجہ نوشتہ بود این دو بیت را کہ سراسر سکر است نوشتہ بود۔ **رباعی**

اے دریغا کین شریعت ملت اعمائی است ملت ما کافری وملت ترسائی است

کفر و ایمان زلف و روی آن پری زیبائی است — کفر و ایمان هر دو اندر راهِ ما یکتائی است

و این حال تا مدتِ مدید کشید و از شهور بسنین انجامید ناگاه عنایتِ بیغایتِ حضرت الله جل سلطانه از دریچهٔ غیب در عرصهٔ ظهور آمد و پردهٔ روپوش بیچونی و بیچگونی را بر انداخت علوم سابق که منبئ از اتحاد و وحدتِ وجود بوده اند رو بزوال آوردند و احاطه و سریان و قرب و معیتِ ذاتیه که در ان مقام منکشف شده بود مستتر گشتند و بیقین یقین معلوم گشت که صانع را جل شانه با عالم ازین نسبتهای مذکوره هیچ ثابت نیست احاطه و قرب او تعالی علمی است چنانچه مقررِ اهلِ حق است شکر الله تعالی سعیهم و او سبحانه با هیچ چیز متحد نیست او او تعالی و تقدس و عالم عالم او سبحانه بیچون و بیچگونه است و عالم سراسر بداغ چونی و چگونگی متسم بیچون را عینِ چون نتوان گفت واجب تعالی را عینِ ممکن نتوان خواند قدیم هرگز عینِ حادث نشود و ممتنع العدم عینِ جائز العدم نگردد انقلابِ حقائق محالست عقلا و شرعا و صحتِ حمل یکی بر دیگرے ممتنع است اصلاً و رأساً عجب است که شیخ محی الدین و تابعان او ذاتِ واجب تعالی را مجهولِ مطلق میگویند و محکوم علیه بهیچ حکمی نمیدانند مع ذلک احاطه ذاتی و قرب و معیتِ ذاتیه اثبات مینمایند و ما هو الا حکم علی الذات تعالی و تقدس فالصواب ما قاله العلماء من اهل السنة من القرب العلمی و الاحاطة العلمیة و در زمانِ حصولِ علوم و معارفِ منافی مشربِ توحیدِ وجودی این فقیر را اضطرابِ تمام بود که ورائی این توحید امر دیگر عالی تر نمیدانست و بتضرع و زاری دعا میکرد که این معرفت زائل نگردد تا آنکه حجب بتمام از روی کار زائل گشتند و حقیقت کما ینبغی منکشف شد و معلوم گشت که عالم هر چند مرایائے کمالاتِ صفاتی است و مجالی ظهوراتِ اسمائی اما مظهر عینِ ظاهر نیست و ظل عینِ اصل نه چنانکه مذهب اہل توحیدِ وجودیست

این مبحث بمثالے واضح گردد مثلاً عالمی ذو فنونے خواست کہ کمالاتِ متنوعۂ خود را در
عرصۂ ظہور جلوہ دہد و خفایائے مستحسنۂ خود را در معرضِ وضوح آرد ایجادِ حروف و اصوات
نمود و در مرایائے آنہا آن کمالاتِ مخفیہ را ظاہر ساخت درین صورت نتوان گفت کہ
این حروف و اصوات کہ مجالے و مرایائے آن کمالاتِ مخفیہ شدہ اند عینِ آن کمالات اند
یا محیطِ آن کمالات اند بالذات یا قریب اند بآنہا بالذات یا معیّتِ ذاتیہ دارند بلکہ نسبت
درمیانِ ایشان دالیت و مدلولیت است حروف و اصوات دوالِ بیش نیستند
بران کمالات و آن کمالات بر صرافتِ اطلاقِ خود اند آن نسبتہا کہ پیدا شدہ است از روئے
اوہام و خیالات است فی الحقیقۃ ازان نسبتہا ہیچ ثابت نیست لیکن چون درمیانِ آن کمالات
و این حروف و اصوات مناسبتِ ظاہریۃ و مظہریۃ و مدلولیۃ و دالیۃ متحقق است ہمین منشا
بعضے را بواسطۂ بعضے عوارض باعثِ حصولِ آن نسبتہائے وہمیہ میگردد و نفس الامر آن کمالات
از جمیعِ این نسب معرّا و مبرّا ست و ما نحن فیہ نیز غیر از علاقۂ دالیۃ و مدلولیۃ و ظاہریۃ و مظہریۃ
نیست عالم علَم بر وجودِ صانع خود است تعالیٰ و تقدس و مظہر است مر ظہورِ کمالاتِ اسمائی
و صفاتیِ او را سبحانہ و ہمین علاقہ بعضے را بواسطہ بعضے عوارض باعثِ بعضی احکامِ وہمیہ
میگردد بعضے را کثرتِ مراقباتِ توحید برین احکام می آرد کہ صورتِ آن مراقبات
در متخیلہ نقش مے بندد و بعضے دیگر را علمِ توحید و تکرارِ آن نحوی از ذوق بآن احکام
می بخشد و این ہر دو صورتِ توحید معلول اند و داخلِ دائرۂ علم بحال کاری ندارند و بعضی
دیگر را منشأ این احکام غلبۂ محبت است کہ بواسطۂ استیلاءِ حبِّ محبوب غیرِ محبوب از نظرِ
محب می خیزد و جز محبوب ہیچ نمی بیند نہ آنکہ در نفس الامر غیرِ محبوب ہیچ نیست کہ آن
مخالفِ حس و عقل و شرع است و گاہے ہمین محبت باعثِ حکم باحاطہ و قربِ ذاتی میگردد

و این قسم توحید اَعلیٰ از دو قسم سابق است و داخلِ دائرۂ حال ہر چند مطابقِ نفس الامر و موافقِ شریعت نیست و تطبیقِ آن بشریعت و نفس الامر تکلّفِ محض است و در رنگِ تکلفاتِ باردۂ فلسفیہ کہ اسلامیین ایشانہا میخواہند کہ اُصولِ فاسدۂ خود را بقوانینِ شرعیہ مطابق سازند کتابِ اخوان الصفا و مثل آن ازین قبیل است غایۃ ما فی الباب خطائی کشفی حکم خطائے اجتہادی دارد کہ ملامت و عتاب ازان مرفوع است بلکہ یک درجہ از درجاتِ صواب در حقِ او متحقق است این قدر تفاوت دارند کہ مقلّدانِ مجتہد حکمِ مجتہد دارند و درجہ از درجاتِ صواب بر تقدیرِ خطا نیز مییابند بخلافِ مقلّدانِ اہلِ کشف کہ معذور نیستند و از درجۂ صواب بر تقدیرِ خطا محروم اند چہ الہام و کشف بر غیر حجت نیست و قولِ مجتہد بر غیر حجت است پس تقلیدِ اول بر تقدیرِ احتمالِ خطا جائز نباشد و تقلیدِ ثانی بر تقدیرِ احتمالِ خطا جائز است بلکہ واجب و شہود بعضی از سالکان کہ در مرایائے تعیّنات کونیہ است نیز از قبیلۂ احکامِ سابقہ است و این شہود را شہودِ وحدت در کثرت یا شہودِ اَحدیت در کثرت نامیدہ اند زیرا کہ واجب تعالیٰ و تقدس کہ بیچون و بیچگونہ است ہرگز در مرایائے چونی نگنجد و در مجالی چندی نیاید۔ لامکانی در مکان گنجائش ندارد و بیچون را بیرونِ دائرۂ چون باید جست لامکانی را ماورائے مکان باید طلبید آنچہ در آفاق و انفس دیدہ میشود آیاتِ اویند سبحانہ و تعالیٰ و تقدس قطبِ دائرۂ ولایت یعنی حضرتِ خواجۂ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس فرمودہ اند کہ ہر چہ دیدہ شد و شنیدہ شد و دانستہ شد آن ہمہ غیر است بحقیقۃ کلمۂ لا نفی آن باید کرد و بیت

در تنگنائے صورت معنی چگونہ گنجد ❊ در کلبۂ گدایان سلطان چہ کار دارد

صورت پرست غافل معنی چہ داند آخر ❊ کو با جمالِ جانان پنہان چہ کار دارد

اگر گویند کہ در عبارات اکثر مشائخ چہ نقشبندیہ و چہ غیر ایشان واقع شدہ است کہ صریح است

درِ وحدتِ وجود و احاطه و قرب و معیتِ ذاتیه و در شهودِ وحدت در کثرت واحدیت در کثرت
جواب گوئیم که این احوال و شهود در توسّطِ احوال ایشانرا روئے داده باشد و بعد ازان
ازین مقام گزرانیده باشند چنانچه این فقیر از احوال خود در ما تقدم نوشته است جواب
دیگر آنست که جمعی را با وجود نگرانیِ تام در باطن بجانب احدیتِ صرف ظاهرِ ایشانرا که کثرت
بین است با آن احکام و آن شهود مشرف میسازند و در باطن نگران احدیت اند و در ظاهر
مشاهدِ مطلوب اند در کثرت چنانچه از حالِ والدِ خود خبر داده است در اوائل این مکتوب۔
و تحقیق این جواب به تفصیل در رساله که در تحقیق مراتبِ وحدتِ وجود نوشته است نوشته شده
است این مقام تحمّلِ زیادتی بر آنچه مذکور شد ندارد گفته نشود که چون در نفسِ امر وجوداتِ متعدده باشند
و قرب و احاطه ذاتیه نباشد و شهودِ وحدت در کثرت مطابقِ واقع نباشد پس حکمِ این بزرگواران
کاذب باشد چه غیرِ مطابقِ واقع و نفس الامر است زیرا که جواب گوئیم که این بزرگواران باندازهٔ
شهودِ خود این حکم کرده اند در رنگِ آنکه شخصے حکم کند بآنکه صورتِ زید را در مرآت دیده ام
این حکم نیز مطابقِ واقع نیست چه در مرآت آنصورت را ندیده است چه صورت در مرآت
اصلا نیست تا دیده شود آن شخص را درین حکم عرفاً کاذب نگویند هر چند مطابقِ نفس الامر
نباشد که او درین حکم معذور است و ملامتِ کذب از وی مرفوع است کما مرّ سابقاً
مقصود از اظهارِ احوال که شایانِ استتار اند آنست تا دانسته شود که اگر قبولِ وحدتِ وجود
بوده است از کشف بوده است نه از روئے تقلید و اگر انکار است هم از الهام است
گنجائش انکار ندارد هر چند بر غیر حجت نیست جواب دیگر از برائے دفع شبه کذب
آنست که افرادِ عالم با یکدیگر در بعضے امور اشتراک دارند و در بعضے دیگر امتیاز و همچنین
است اشتراکِ ممکن با واجب تعالی و تقدس در بعضے امورِ عرضیه هر چند بالذات ممتاز اند

مانند موجودیت و شیئیت و عالمیت و معلومیت و جوهریت وغیرہ

پس بر تقدیرِ غلبۂ محبت ما بہ الامتیاز از نظر مختفی میگردد و ما بہ الاشتراک در نظر مے ماند پس درینصورت اگر حکم بعینیتِ یک دیگر کنند مطابقِ واقع خواہد بود و کذب را اصلا مجال نخواہد ماند و احاطۂ ذاتی و مثلِ آنرا نیز برہمین قیاس باید کرد والسلام ؎

مکتوب سی و دوم (۳۲)

بہ مرزا حسام الدین احمد صدور یافتہ در بیانِ کمال کہ مخصوص باصحاب کرام است رضوان اللہ تعالیٰ علیہم و از اولیا کم کسے بآن کمال مشرف شدہ است و در حضرتِ مہدی بر وجہِ اتم ظہور خواہد یافت و آن کمال فوق نسبتِ جذبہ و سلوک است و در بیانِ آنکہ کمالِ صناعت بتلاحقِ افکار است و زیادتیِ آن بہ تتابعِ انظار نسبتِ پیر اگر ہمان صرافت بماند موجبِ نقصان است مرید رشید تواند کہ آنرا کامل سازد و ما بنا ذلک۔ التفات نامۂ گرامی ورود یافت للہ سبحانہ الحمد والمنۃ کہ دور افتادگان از یاد نرفتہ اند و بہ تقریبی مذکور میگردند۔ ع

بارے بہیچ خاطرِ خود شاد میکنم

از عدمِ دریافتِ نسبتِ خاصۂ پیر دستگیر علیہ الرحمۃ نوشتہ بودند و سبب آنرا پرسیدہ مخدوما شرحِ امثالِ این سخنان بطریقِ تحریر بلکہ تقریر ہم مناسب نمی نماید تا در فہم کسے چہ در آید و از انجا چہ فرا گیرد حضور بشرطِ حسنِ ظن یا طولِ صحبت ہرچ کہ باشد در کار است ودونہ خرط القتاد۔ ؎

آسودہ شبے باید و خوش مہتابے
تا با تو حکایت کنم از ہر بابے

اما بحکم سوالے را جوابے باید اینقدر وا می نماید کہ ہر مقامی را علوم و معارف دیگرست

ملے فراہم وزن سرا بسقطہ پیش وزن دیک و دور وبالا دگا سے زاید مے آید ۱۲

واحوال ومواجید دیگر در مقامی مناسب ذکر و توجہ است و در مقام دیگر تلاوت و نماز است مقامی مخصوص بجذبہ است و مقامی بسلوک و مقامی باین ہر دو دولت ممتزج است و مقامی است کہ از ہر دو جہت جذبہ و سلوک جدا است نہ جذبہ را با و نسبتے و نہ سلوک را بآن تعلقی این مقام بس شگرف است اصحاب آن سرور علیہ وعلی آلہ وعلیہم من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا باین مقام ممتاز اند و باین دولت عظمی مشرف صاحب این مقام امتیاز تمام است از ارباب مقامات دیگر و مشابہتے بایکدیگر کمتر دارند بخلاف ارباب مقامات دیگر کہ بایک دیگر مشابہتے دارند ولو بوجہ دون وجہ این نسبت از گزشت اصحاب کرام در حضرت مہدی علیہم السلام بروجہ اتم ظہور خواہد یافت انشاء اللہ تعالی از مشائخ طبقات رحمہم اللہ سبحانہ کم کسے ازین مقام خبر دادہ است فکیف کہ از علوم و معارف آن سخن کردہ باشد ذلك فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم نہایۃ ما فی الباب اصحاب کرام را این نسبت عزیز الوجود در اول قدم بظہور می آمد و بمرور بکمال میرسید و دیگرے را اگر باین دولت مشرف می سازند و بر قدم نسبت اصحاب کرام تربیت دہند بعد از قطع منازل جذبہ و سلوک و طی علوم و معارف آنہا باین دولت عظمی مستسعد خواہد گشت و در ابتدا ظہور این نسبت مخصوص ببرکت صحبت سید البشر است علیہ وعلی آلہ الصلوات والتحیات والبرکات والتسلیمات اما تواند بود کہ از متابعان او نیز کسے را باین برکت مشرف سازند تا صحبت او نیز در ابتدا سبب ظہور این نسبت علیہ گردد۔ ۵

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران ہم بکنند آنچہ مسیحا میکرد

درین وقت درین نسبت ہم اندراج النہایۃ فی البدایۃ متحقق شود چنانکہ در صورت تقدم جذبہ بر سلوک متحقق است زیادہ برین بیان گنجائش ندارد۔ شعر

۵ این فضل حق است سبحانہ عنایت میفرماید ہر کرا خواہد حق سبحانہ خداوند فضل عظیم است۔ و این کریمہ است واقعہ در سورہ جمعہ و پارہ قد سمع

وَمِنْ بَعْدِ هٰذَا مَا یَدِقُّ صِفَاتُہٗ وَمَا کَتْمُہٗ اَحْظٰی لَدَیْہِ وَاَجْمَلُ

بعد ہذا اگر ملاقات واقع شد واز جانب مستمعان مظنۂ حسن استماع دریافت شمہ ازین مقام انشاء اللہ تعالیٰ در معرض ظہور خواہد آورد وہو سبحانہ الموفق درباب بعضی از یاران قلمی فرمودہ بودند این فقیر از زلات ایشان درگزرانید حق سبحانہ وتعالیٰ ارحم الراحمین است عفو فرماید اما یاران را نصیحت فرمایند کہ درحضور وغیبت در مقام آزار نباشند وتغیر اوضاع خود نکنند اِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ وَاِذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوْٓءًا فَلَا مَرَدَّ لَهٗ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُوْنِهٖ مِنْ وَّالٍ درباب میان شیخ الہداد خصوصاً نوشتہ بودند فقیر را ہیچ مضائقہ نیست اما ندامت از تغیر وضع خود مشار الیہ را درکار است کہ اَلنَّدَمُ تَوْبَةٌ استشفاع فرع ندامت است بہر تقدیر فقیر از جانب خود در مقام گزشت است جانب دیگر را ایشان دانند دیگر سرہند را منزل خود تصور فرمایند علاقۂ محبت ونسبت ہم پیرگی نہ از ان قبیل است کہ بامور عارضہ گسستہ گردد زیادہ چہ نویسد والسلام مخدوم زادہا وسائر اہل بیت بدعا مخصوص اند بعد از تسوید این رقیمہ بخاطر ریخت کہ سخن را درباب زلات یاران وعفو از ان واضح تر نویسد کہ در اجمال ابہام است تا چہ مفہوم شود مخدوما عفو بر تقدیری مطلوب ومتصور است کہ آن جماعہ آن اوضاع را بد دانند ودر مقام ندامت باشند والا عفو گنجائش ندارد ونوشتہ بودند کہ پیر دستگیر قدس سرہ این مقام را بشہادت این جماعہ بشیخ الہداد سپردہ بودند این سخن بیانی می طلبد اگر سپردن باین معنی گفتہ اند کہ خدمت فقراء وآیندہ وروندہ بکند واز آب ونان اینہا خبردار باشد مسلم است واگر باین معنی گفتہ اند کہ تربیت جماعۂ طالبان بکند ودر مقام مشیخت بنشیند ممنوع است ودر مرتبۂ اخر از ملاقات بفقیر حضرت ایشان فرمودہ بودند کہ شما تجویز بکنید کہ شیخ الہداد از جانب ما رفتہ بہ بعضی طالبان

پیر دستگیر حضرت خواجہ عبد الباقی قدس سرہ

مشغولی بگوید و احوالِ بعضی را بما رساند که ما را تابِ حضور طلبیدن و مشغولی گفتن و احوال پرسیدن
نیست فقیر درین باب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم آنقدر تجویز نمود این قسم تبلیغ از
جنسِ سفارتِ محض است علی الخصوص که مبتنی بر ضرورت باشد وَالضَّرُوْرَةُ تُقَدَّرُ بِقَدَرِهَا
پس آن سفارت هم مخصوص بزمانِ حیوٰةِ ایشان باشد بعد از ارتحالِ ایشان مشغولی گفتن
و حالِ طالبان پرسیدن داخلِ خیانت است نوشته بودند که نسبتِ پیر دستگیر باقی ماند
یعنی زیادتی و نقصان نه پذیرد مخدوما تکمیلِ صناعة بتلاحقِ افکار است نحوے که سیبویه
وضع کرده بود افکارِ متاخران آنرا ده چند زیاده ساخته اند بهمان صرافت ماندن خود عینِ
نقص است نسبتے که حضرتِ خواجه نقشبند داشتند در زمانِ حضرتِ خواجه عبد الخالق نبود قدس
الله تعالیٰ سرهما و علیٰ هذا القیاس علی الخصوص که حضرتِ خواجهٔ ما در صددِ تکمیلِ این
نسبت بوده اند و آنرا تمام نسیدانستند اگر حیوٰة وفا میکرد باراده خداوندی جل سلطانه
این نسبت را تا بکجامی بردند سعی کردن در عدمِ زیادتیِ آن مناسب نیست و فقیر نمیداند
که این نسبت چه طور باقی خواهد ماند شما خود نسبت علاحده دارید به نسبتِ ایشان مساس
ندارد این سخن مکرر در حضورِ ایشان مشخص شده بود شیخ الهداد فقیر نسبت را چه داند که چیست
نحوی از حضورِ قلبی داشت دیگر آنرا هم معلوم است که چه حالت است برپا دارندهٔ آن نسبت
کیست وا نمایند تا فقیر هم ممد آنکس باشند واقعات را اعتبار ننهند که خیالی اند صدقی ندارند
شیطان دشمن قویست از تسویلات او امن متعسر است اِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللّٰهُ تَعَالیٰ و از سلب
نسبتهائے مکتب نوشته بودند مخدوما آن سلب کردن باختیار نبود چنانکه در حضور مذکور شده بود فی گذشته
الحال هم آن سلب بر حالِ خود است زائل نشده آنرا زائل تصور کردن خیال است آوازیکه
از دل شنوند بآن حالت کاری ندارد اخگری را که سر دیبا زنند و آتش از وی زائل مے گردد

بعد از آب انداختن ہم آواز ے در وے بیماند نمی توان گفت کہ ہنوز آتش دروی مکنون نیست وقائع را اعتبار نیست این سخن اگر امروز پوشیدہ است منتظر باشند فردا انشاء اللہ تعالیٰ ظہور خواہد یافت چون شما بمبالغہ نوشتہ بودید بضرورت در جواب آن سخن گفتہ شد والا بے تقریب سخن کردن میسر نمی شود ❖

مکتوب (۳۳) سی و سیوم

به ملا حاجی محمد لاہوری صدور یافت در بیان مذمت علماء سوء کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند و علم را وسیلۂ حصول دنیا ساختہ و در مدح علماء زہاد کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علما را محبت دنیا و رغبت دران کلف چہرہ جمال شانست خلائق را اگرچہ ازیشان حصول فوائد است اما علم شان درحق ذاتہائے ایشان نافع نیامد ہر چند تائید شریعت و تقویت ملت برایشان مترتب است اما گاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل فجور و ارباب فتور ہم می آید چنانکہ سید انبیاء علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوات و التسلیمات از تائید آن مرد فاجر خبر دادہ اند و فرمودہ اِنَّ اللّٰہَ لَیُؤَیِّدُ ھٰذَا الدِّیْنَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ در رنگ سنگ پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باو رسد زر گردد و فی حد ذاتہ بر حجریۃ خود است و ہمچنین آتشی کہ در سنگ و نے موضوع است عالم را ازان آتش حصول منافع است اما آن سنگ و نے ازان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم درحق ذوات ایشان مضر آمد کہ حجت را برایشان تمام ساخت اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا یَوْمَ الْقِیٰمَۃِ عَالِمٌ لَمْ یَنْفَعْہُ اللّٰہُ بِعِلْمِہٖ چگونہ مضر نباشد علمیکہ نزد خدائے عزوجل عزیز است و اشرف موجودات آنرا وسیلۂ دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آنکہ دنیا نزد حق تعالیٰ ذلیل و خوار است

وبدترینِ مخلوقات پس عزیز خدا را عز و جل خوار ساختن و ذلیل او را سبحانہ عزت دادن بغایت مستقبح است و فی الحقیقت معارضہ است بحق سبحانہ و تعالیٰ و تدریس و افتاوفتی نافع آید کہ خالصاً لوجہ اللہ سبحانہ باشد و از شائبۂ حبِ جاہ و ریاست و حصولِ مال و رفعت خالی باشد و علامتِ این خلو زہد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و ما فیہا علمائیکہ باین بلا مبتلا اند و بہ محبتِ این دنیہ گرفتار از علماءِ دنیا اند ایشانند علماءِ سوء و شرارِ مردم و لصوصِ دین و حال آنکہ ایشان خود را مقتدائی دین میدانند و بہترینِ خلائق می انگارند و یحسبون انھم علی شیء الا انھم ھم الکاذبون استحوذ علیہم الشیطان فانساھم ذکر اللہ اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان ھم الخاسرون عزیزے شیطانِ لعین را دید کہ فارغ نشستہ است و از تضلیل و اغوا خاطر جمع ساختہ آن عزیز سِر آنرا پرسید لعین گفت کہ علماءِ سوءِ این وقت درین کار با من خود مددِ عظیم کردند و مرا ازین مہم فارغ ساختند و الحق درین زمان ہر سستے و مداہنتے کہ در امور شرعیہ واقع شدہ است و ہر فتورے کہ در ترویج ملت و دین ظاہر گشتہ است ہمہ از شومی علماءِ سوء است و فسادِ نیات ایشان آرے علمائے کہ از دنیا بے رغبت اند و از حبِ جاہ و ریاست و مال و رفعت آزاد از علماءِ آخرت اند و ورثۂ انبیا اند علیہم الصلوات و التسلیمات و بہترینِ خلائق ایشانند کہ فردائے قیامت سیاہی ایشانرا بخونِ شہدائے فی سبیل اللہ وزن خواہند کرد و پلۂ این سیاہی خواہد چربید و نوم العلماء عبادۃ در شانِ ایشان متحقق است ایشانند کہ جمالِ آخرت در نظرِ شان مستحسن آمدہ و قباحتِ دنیا و شناعتِ آن مشاہد گشتہ آنرا بنظرِ بقا دیدند و این را بداغِ زوال متسم یافتند لاجرم خود را بباقی سپردند و از فانی باز داشتند شہود و عظمت آخرت ثمرۂ شہودِ عظمتِ جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و ما فیہا از لوازم

شہود عظمت آخرت است لِأَنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ضَرَّتَانِ إِنْ رَضِيَتْ إِحْدٰهُمَا سَخِطَتِ
الْأُخْرٰى اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است و اگر دنیا خوار است آخرت عزیز است جمع
این دو امر از قبیل جمع اضداد است ـ ع ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا
آرے جمعی از مشائخ کہ از خود و بالیست خود تمام برآمدہ اند بواسطہ بعضے نیات حقانیہ
اختیار صورت اہل دنیا نمودہ اند و بظاہر راغب مینمایند فی الحقیقت ہیچ تعلقے ندارند و
از ہمہ فارغ و آزاد اند رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَّلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ تجارت و بیع ایشان را
مانع ذکر خدا نیست در عین تعلق باین امور بے تعلق اند حضرت خواجہ نقشبند فرمودہ اند
قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰى سِرَّهُ الْأَقْدَسَ کہ در بازار منٰی تاجرے را دیدم کہ پنجاہ ہزار دینار
کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظہ دل او از حق سبحانہ غافل نگشت ۔

مکتوب سی و چہارم (۳۴)

المنتخبات ۳

نیز بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدور یافتہ در بیان جواہر خمسہ عالم امر بطریق بسط و تفصیل
مہما امکن نقد سعادت دارین وابستہ باتباع سید کونین است علیہ وعلی آلہ من
الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا فلسفی کہ دیدۂ بصیرت او بکحل متابعت
صاحب شریعت علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ مکتحل نشدہ است
از حقیقت عالم امر نابینا است فضلاً عن ان یکون لہ شعور عن مرتبۃ الوجوب
تعالی وتقدس نظر کوتاہ او مقصور بر عالم خلق است و در آنجا نیز ناتمام است جواہر خمس
کہ اثبات نمودہ اند ہمہ در عالم خلق اند نفس و عقل را کہ از مجردات شمردہ اند از نادانی است
نفس ناطقہ خود ہمین نفس امارہ است کہ بہ تزکیہ محتاج است و بالذات ہمت او بدنائت

وپستی است بعالمِ امر او را چه نسبت و تجرّد را با وچہ مناسبت و عقل خود اوراک نیکند از معقولات مگر اُمورے را کہ بمحسوسات مناسبت دارند بلکہ حکم محسوسات پیدا کردہ اند اما امریکہ بمحسوسات مناسبت ندارد و شبہ و مثالِ او در مشاہدات پیدا نیست دراد راکِ عقل نمی آید و بندِ او بکلیدِ عقل نیکشاید لہذا نظرِ عقل او از احکامِ بیچونی کوتاہ است و در غیبِ محض گمراہ و این علامتہ عالَمِ خلق است عالَمِ امر را رو بہ بیچونی است و توجہ بہ بیچگونگی ابتداءِ عالَمِ امر از مرتبۂ قلب است و فوقِ قلب روح است و فوقِ روح سِرّ است و فوقِ سِرّ خفی است و فوقِ خفی اخفیٰ است پنجگانۂ عالَمِ امر را اگر جواہرِ خمسہ گویند گنجائش دارد کوتہ نظری خذف ریزۂ چندرا فراہم آوردہ جواہر انگاشتہ است ادراکِ این جواہرِ خمسۂ عالَمِ امر و اطلاع بر حقائقِ اینہا نصیبِ کُمّلِ تابعانِ محمد رسول اللہ است صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہٖ وسلم و چون در عالَمِ صغیر کہ انسان است نمونہ ایست از آنچہ در عالَمِ کبیر است در عالَمِ کبیر نیز اُصولِ این جواہرِ خمسہ ثابت باشند عرش مجید مبدأ این جواہرِ عالَمِ کبیر است در رنگِ قلبِ انسان و باین مناسبت قلب را نیز عرش اللہ تعالیٰ گویند و باقی مراتب از جواہرِ پنجگانہ فوق العرش اند عرش برزخ است در میانِ عالَمِ خلق و عالَمِ امر در عالَمِ کبیر در رنگِ قلبِ انسان کہ برزخ است در میانِ عالَمِ خلق و عالَمِ امر در عالَمِ صغیر قلب و عرش اگرچہ در عالَمِ خلق ظاہر اند اما از عالَمِ امر اند نصیبے از بیچونی و بیچگونگی دارند اطلاع بر حقیقتِ این جواہرِ خمسہ کُمّلِ افرادِ اولیاء اللہ را مسلّم است کہ مراتبِ سلوک را بہ تفصیل گزرانیدہ بہ نہایت النہایت رسیدہ اند

ہر گدائے مردِ میدان کے شود　　پشۂ آخر سلیمان کے شود

واگر بہ محض فضلِ ایزدی تعالیٰ شانہ نظرِ بصیرتِ صاحبِ دولتے را بہ تفصیلِ مرتبۂ وجوب

علی حسب الامکان واکشاید مطالعۂ اصولِ این جواہر را دران سوطن نیز نماید و این جواہر صغیرہ وکبیرہ را در رنگِ ظلالِ آنجواہر حقیقیۃ معلوم فرماید ع این کار دولتست کنون تا کرا رسد ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰہِ یُؤْتِیْہِ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰہُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ منع از اظہار حقائق عالم امر بواسطہ دقتِ آنمعانی مکنونہ است تا ہر کوتہ نظرے از انجاچہ فراگیرد راسخان در علوم کہ بشرفِ وَمَآ اُوْتِیْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِیْلًا مشرف اند ازین ماجرا آگاہ اند ع ہَنِیْئًا لِاَرْبَابِ النَّعِیْمِ نَعِیْمُھَا ع مصلحت نیست کہ از پردہ برون افتد راز ۔ ورنہ در مجلسِ رندان خبری نیست کہ نیست وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَعَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْھُدٰی وَالْتَزَمَ مُتَابَعَۃَ الْمُصْطَفٰی عَلَیْہِ وَعَلَیْہِمْ مِنَ الصَّلَوَاتِ وَالتَّسْلِیْمَاتِ اَتَمُّھَا وَاَدْوَمُھَا ثانیا بخاطر آمد کہ شمۂ از جواہر مقدسۂ علیا نیز بہ تحریر آوردہ شود باید دانست کہ ابتداء آن جواہر از صفاتِ اضافیہ است کہ کالبرزخ اند بین الوجوب والامکان وفوق اینہا صفاتِ حقیقیہ کہ روح را از تجلیاتِ اینہا نصیب است وقلب را بصفاتِ اضافیہ تعلق است و تجلیاتِ اینہا مشرف است وبقیۂ این جواہر علیا کہ فوقِ صفاتِ حقیقیہ اند داخلِ دائرۂ حضرت ذات اند تعالٰی وتقدس لہٰذا تجلیاتِ این مراتبِ سہ گانہ را تجلیاتِ ذاتیہ میگویند سخن از انجا راندن مصلحت نیست ۔ ع

قلم اینجا رسید و سر بشکست

مکتوب سی و پنجم (۳۵)

نیز بسیان حاجی محمد لاہوری صدور یافت در بیانِ محبتِ ذاتی کہ انعام وایلام در انتقام برابر است نَجَّانَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَاِیَّاکُمْ عَنْ زَیْغِ الْبَصَرِ بِحُرْمَتِ سَیِّدِ الْبَشَرِ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ مقصود از سیر وسلوک تزکیۂ نفسِ امارہ است

ھ حق سبحانہ وتعالی ما یان را از میل کردن چشم بسوئے غیر خود نجات بخشد بطفیل سرور آدمیان علیہ الصلوٰۃ والسلام ۱۲ لمصوسلمہ سرتعالی

وتطہیر آن تا از عبادت آلہۂ باطلہ کہ ناشی است از وجود ہوائی نفسانی نجاتے میسّر شود و بہ حقیقت جز یک معبود برحق تعالیٰ وتقدس قبلۂ توجہ نماند و ہیچ مقصدے بروے نگزیند چہ از مقاصد دینی وچہ از مطالب دنیاوی مقاصد دینی ہر چند از حسنات است امّا کار ابرار است مقربین آنرا سیئہ میدانند و جز یکی را مقصود نمی شمارند این دولت وابستہ بحصول فنا است وتحقق محبت ذاتی کہ در آن موطن انعام وایلام متساوی است از تعذیب آنجان التذاذ است کہ از تنعیم اگر بہشت را خواہند برائے آن خواہند کہ محل رضائے اوست تعالیٰ وتقدس و در طلب آن مرضی اوست عز سلطانہ واز دوزخ پناہ برائے آن جویند کہ مقام سخط مولیٰ است تعالیٰ نہ مقصود از بہشت طلب حظ نفس است ونہ فرار از دوزخ بواسطہ رنج ومحنت چہ ہر چہ از محبوب است نزد این بزرگواران مرغوب است وعین مطلوب کل ما یفعلہ المحبوب محبوب حقیقت اخلاص اینجا دست میدہد وخلاصی از آلہۂ باطلہ اینجا حاصل میشود وکلمۂ توحید این زمان درست می آید وبدونہ خرط القتاد بے محبت ذاتی کہ بی ملاحظۂ اسماء وصفات وبی توسل انعام واکرام محبوب است کار در خلل وفل است و فنائے مطلق بے این محبت شرکت سوز دست نمیدہد **مثنوی** عشق آن شعلہ است کو چون برفروخت ؛ ہر چہ جز معشوق باقی جملہ سوخت

تیغ لا در قتل غیر حق براند ؛ در نگر زان پس کہ بعد لا چہ ماند
ماند الا اللہ باقی جملہ رفت ؛ شاد باش اے عشق شرکت سوز زفت

مکتوب سی وششم (۳۶)

المنتخبات ۴

بنیر ملا حاجی محمد لاہوری صدور یافت در بیان آنکہ شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویہ واخرویہ است ومطلبی نیست کہ در حصول آن بماورائے شریعت احتیاج افتد طریقت

وحقیقت خادمانِ شریعت اند و ماہینا سبب ذٰلک حققنا اللہ سبحانہ و ایاکم بحقیقۃ
الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ ویرحم اللہ عبدا قال امینا
شریعت را سہ جزو است علم و عمل و اخلاص تا این ہر سہ جزو متحقق نشوند شریعت متحقق نشود و چون
شریعت متحقق شد رضائے حق سبحانہ و تعالیٰ حاصل گشت کہ فوقِ جمیع سعاداتِ دنیویہ و اخرویہ
است و رضوان من اللہ اکبر پس شریعت متکفل جمیع سعاداتِ دنیویہ و اخرویہ آمد و مطلبی نماند
کہ بماورائے شریعت درآن مطلب احتیاج افتد طریقت و حقیقت کہ صوفیہ بآن ممتاز گشتہ اند
ہر دو خادمِ شریعت اند در تکمیلِ جزو ثالث کہ اخلاص است پس مقصود از تحصیلِ آن ہر دو تکمیلِ
شریعت است نہ امرِ دیگر ورائے شریعت احوال و مواجید و علوم و معارف کہ صوفیہ را در اثناء راہ
دست میدہند نہ از مقاصد اند بل اوہام و خیالات تربی بہا اطفال الطریقۃ از جمیع اینہا گزشتہ
بمقامِ رضا باید رسید کہ نہایتِ مقاماتِ سلوک و جذبہ است چہ مقصود از طی منازلِ طریقت و حقیقت
ماورائے تحصیلِ اخلاص نیست کہ مستلزم مقامِ رضا است از تجلیاتِ سہ گانہ و مشاہداتِ
عارفانہ گزرانیدہ از ہزاران یکے را بدولتِ اخلاص و مقامِ رضا برسانند کوتہ اندیشان احوال
و مواجید را از مقاصد می شمرند و مشاہدات و تجلیات را از مطالب می انگارند لاجرم گرفتار زندانِ
وہم و خیال میمانند و از کمالاتِ شریعت محروم میگردند کبر علی المشرکین ما تدعوہم الیہ
اللہ یجتبی الیہ من یشاء و یہدی الیہ من ینیب آرے حصولِ مقامِ اخلاص و وصول
بمرتبہ رضا منوط بطی این احوال و مواجید است و مربوط بہ تحقق این علوم و معارف پس اینہا
معدات مطلوب باشند و مقدمات مقصود و حقیقتِ این معنے بصدقہ حبیب اللہ علیہ و علیٰ
آلہ الصلوات والتسلیمات برین فقیر بعد از دہ سال کامل درین راہ بوضوح انجامید و شاہد
شریعت کما ینبغی جلوہ گر گشت ہرچند از اول گرفتاری احوال و مواجید نداشت و بغیر از تحقق

به حقیقتِ شریعتِ مطلبی در نظر نمود لیکن بعد از عشرهٔ کامله حقیقتِ امر کما هو بظهور آمد الحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه مبارکاً علیه فوتِ مغفرت پناهی میان شیخ جمال جمیع اہل اسلام را باعثِ حزن و تفرقه است مخدوم زادہ ہائے ایشان را از جانبِ فقیر عزا نموده فاتحه خوانند والسلام

مکتوب سی و ہفتم (۳۷)

المنتخبات

بشیخ محمد چتری صدور یافته در تحریض بر اتباعِ سنتِ سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة و در ترغیب بحصولِ نسبتِ نقشبندیه قدس الله تعالیٰ اسرارهم مراسلهٔ شریفه و مکاتبهٔ لطیفه که از روی کرم اصدار فرموده بودند بمطالعهٔ آن مسرور و مبتهج گردید از استقامت و ثباتِ خود درین طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه نوشته بودند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرتِ حق سبحانه و تعالیٰ به برکتِ اکابرِ این طائفهٔ علیه ترقیاتِ بی نهایات کرامت فرماید طریقِ ایشان کبریتِ احمر است و مبنی بر متابعتِ سنت علی مصدرها الصلوٰة والسلام والتحیة این فقیر از نقدِ وقتِ خود می نویسد که مدتها از علوم و معارف و از احوال و مقامات در رنگِ ابرِ نیسان ریختند و کاریکه باید کرد بعنایت الله سبحانه کردند و الحال آرزوئے نمانده است الا آنکه احیائے سنتے از سننِ مصطفویه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات نموده آید و احوال و مواجید مرارباب ذوق را مسلّم باشد می باید که باطن را به نسبتِ خواجها قدس الله تعالیٰ اسرارهم معمور داشته ظاهر را بکلیت بمتابعتِ سننِ ظاهره متحلّی و متزین دارند مصرعه کار این است غیر این همه هیچ ✦ نمازِ پنجگانه را در وقتِ اول ادا نمایند الا عشاء زمستان که تا ثلثِ شب تاخیر در آن مستحب است درین امر فقیر بی اختیار است نمیخواهد که سرِ مو تاخیر را در ادائے صلوٰة گنجائش باشد و عجز بشریت مستثنیٰ است

مکتوب سی و ہشتم (۳۸)

نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت در گرفتاری بذات بحت تعالی و تقدس که منزه است از اعتبار اسماء و صفات و شیون و اعتبارات و در مذمت جماعهٔ نارسیدگان که چون را بیچون تصور کرده بآن گرفتار مانده اند و در تفاوت اقدام اہل فنا که مترتب است بران تفاوت علوم و معارف و امثال آن مکتوب شریف رسید موجب فرحت گشت حق سبحانه و تعالی ہموارہ باخود دارد و یک لحظه باغیر خود نگذارد ہر چه مادون ذات بحت است تعالی شانه معبر بغیر است اگرچه اسماء و صفات باشد و آنکه متکلمین صفات را لا ہو و لا غیرہ گفته اند معنی دیگر دارد و از غیر غیر مصطلح خواسته اند و بآن معنی نفی کرده اند نه بمعنی مطلق و نفی خاص مستلزم نفی عام نیست و از ان ذات عز سلطانه جز به سلوب تعبیر نمی توان کرد دران مرتبه ہر چه اثبات است الحاد است و بهترین تعبیرات و جامع ترین عبارات لَیْسَ کَمِثْلِهٖ شَیْءٌ است که بزبان فارسی ترجمهٔ آن بیچون و بیچگونه است و علم و شہود و معرفت را باو سبحانه راه نیست ہر چه می بینند و می دانند و می شناسند غیر اوست تعالی بآنہا گرفتاری گرفتاری بغیر اوست پس نفی آن لازم باشد و در تحت کلمهٔ لا اله در آورده اثبات آن ذات بیچون و بیچگونه را بکلمهٔ الا الله می باید کرد و این اثبات اولا به تقلید است و آخر به تحقیق و بعضی ارباب سلوک به نہایت کار نارسیده چون را بیچون تصور کرده اند و شہود و معرفت را باو راه داده اند ارباب تقلید بمراتب ازینہا بهتر اند چه تقلید اینہا مقتبس از مشکوٰة نور نبوت است علی صاحبها الصلوات و التسلیمات که سہو و خطا را باو راه نیست و مقتدای آن جماعهٔ نارسیدگان کشف غیر صحیح است مصرعه

بہ بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

وفی الحقیقت آن جماعہ منکر ذاتند کہ اگرچہ اثبات شہود ذات میکنند اما نمیدانند کہ نفس اثبات عین انکار است امام مسلمین امام اعظم کوفی رضی اللہ تعالی عنہ فرمودہ است سبحانک ماعبدناک حق عبادتک ولکن عرفناک حق معرفتک عدم ادائی حق عبادت خود ظاہر است لیکن حصول حق معرفت بنا بر آنست کہ نہایت معرفت در ذات تعالے شانہ جز آن نیست کہ بہ بیچونی و بیچگونی بشناسند سادہ دلی گمان نبرد کہ درین معرفت عام و خاص مبتدی و منتہی مستوی الاقدام اند گوئیم کہ او فرق نکردہ است میان علم و معرفت مبتدی را علم است و منتہی را معرفت معرفت جز بفنائی باشد و این دولت جز فانی را میسر نمی شود مولوی میفرماید **مثنوی**

ہیچکس را تا نگردد او فنا　　نیست رہ در بارگاہ کبریا

پس چون معرفت ورائی علم باشد باید دانست کہ امر یست ورائی دانش متعارف کہ تعبیر از آن بمعرفت میکنند و ادراک بسیط نیز میگویند **شعر**

فریاد حافظ اینہمہ آخر بہرزہ نیست　　ہم قصہ غریب و حدیث عجیب ہست

مثنوی۔ اتصالے بے تکیف بیقیاس　　ہست رب الناس را با جان ناس

لیک گفتم ناس را نسناس نہ　　ناس غیر از جان جان اشناس نہ

و چون در فنا نیز اقدام متفاوت اند لاجرم منتہیان را نیز در معرفت تفاضل باشد کہ فنائی وی اتم است معرفت وی اکمل است و کسیکہ دون اوست در فنا دون اوست در معرفت علی ہذا القیاس سبحان اللہ سخن بکجا رفت بایستی از بیحاصلی و نامرادی و بے استقامتی و ناثباتی خود می نوشتم و از دوستان مددے و معونتے طلب میکردم مرا با مثال این سخنان چہ مناسبت **بیت** آنکہ از خویشتن چو نیست خبر　　ہا چہ خبر دار و از چنان و چنین

اما ہمت بلند پایہ و طینت سرمایہ نمیگزارد کہ بپایہائے وُ بِنیہ و سرمایہائی رِعلیہ فرود آید بلکہ التفات نماید اگر میگویدا ز و میگوید اگرچہ ہیچ نمیگوید و اگر میجوید اورا میجوید اگرچہ ہیچ نمی یابد اگر حاصلے دارد اورا دارد و اگرچہ ہیچ ندارد و اگر واصل است اورا واصل است اگرچہ بیحاصل است در عبارات بعضی اکابر قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم العلیۃ کہ شہود ذاتی واقع شدہ است معنی آن بر غیر ارباب کمال ظاہر نیست نارسیدگان را فہم آن معنی محال است ؎

در نیابد حال پختہ ہیچ خام　　پس سخن کوتاہ باید والسلام

عنوان نامہ را بکلمہ ہو الظاہر ہو الباطن مزین کردہ بودند مخدوما ہو الظاہر ہو الباطن درست است اما چند گاہ است کہ فقیر ازین عبارت معنی توحید نمی فہمد و بعلماء در فہم معنی آن موافق است و درستی اینہا فوق درستی ارباب توحید معلوم گشت کل میسر لما خلق لہ مصرعہ ـ

ہر کسے را بہر کارے ساختند، آنچہ برین کس است ولابد است و بآن مکلف امتثال اوامر و انتہاء از نواہی است ما اٰتٰکم الرسول فخذوہ وما نہٰکم عنہ فانتہوا واتقوا اللہ وچون مامور باخلاص است و آن بےفنا صورت نمی بندد و بی محبت ذاتیہ متصور نمیشود لاجرم تحصیل مقدمات فنا کہ مقامات عشرہ است می باید کرد اگرچہ فنا موہبت محض است اما مقدمات و مبادی آن بکسب تعلق دارد و اگرچہ بعضی باشند کہ بہ حقیقت فنا ایشان را مشرف سازند بے آنکہ کسب مقامات آن نمایند و بریاضات و مجاہدات حقیقت خود را مصفا سازند و ہیچ حال او از دو صورت خالی نیست یا بموقف المواقف اورا بازدارند یا بہر تکمیل ناقصان بعالم باز گردانند بر تقدیر اول سیر او در مقامات مذکورہ واقع نمیشود و از تفاصیل تجلیات اسمائی و صفاتی بے خبر است و بر تقدیر ثانی چون اورا بعالم باز گردانند سیر او بر تفصیل مقامات واقع میشود و تجلیات بے نہایت اورا مشرف میسازند

صورتِ مجاہدہ وارد اما فی الحقیقۃ در کمالِ ذوق ولذت است بظاہر ریاضت است و بباطن تنعّم ولذاذت مصرعہ این کار دولت است کنون تا کرا رسد ٭ گفتہ نشود کہ چون اخلاص از جملۂ ماموراتِ واجبۃ الامتثال باشد وحقیقتِ آن بے فنا متحقق نمیشود پس علماءِ ابرار وصلحاءِ اخیار کہ بحقیقتِ فنا مشرف نشدہ اند بہ ترکِ اخلاص عاصی باشند زیرا کہ گوئیم کہ نفسِ اخلاص ایشانرا حاصل است اگرچہ درضمنِ بعضے افرادِ اخلاص باشد وبعد از فنا کمالِ اخلاص متحقق میشود وجمیع افرادِ را شامل مے باشد ولہذا گفتہ شدہ است حقیقتِ اخلاص بی فنا صورت نمی بندد ونہ گفت کہ نفسِ اخلاص بی فنا متحقق نمی شود۔

مکتوب سی ونہم ۳۹ — المنتخبات ٦

نیز بہ شیخ محمد چتری صدوریافت دربیانِ آنکہ مدارِ کار بر قلب است از مجردِ اعمال صوری وعباداتِ رسمی کارے نمی کشاید وامثالِ آن حق سبحانہ وتعالی از ما ودون خود راضی وبہ جنابِ قدسِ خود اقبالے ارزانی فرماید بحرمتِ سیّدِ البشر المحمّرِ عن زیغ البصرِ علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات مدارِ کار بر قلب است اگر دل بغیرِ او سبحانہ گرفتار است خراب وابتر است از مجردِ اعمالِ صوری وعباداتِ رسمی کارے نمی کشاید سلامتی قلب از التفات بماسوائے او تعالی واعمالِ صالحہ کہ

المنتخبات ۷

مکتوب چہلم

نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت در بیانِ تحصیل مقامِ اخلاص کہ جزویست از اجزائے ثلثۂ شریعت و در تکمیل این جزو طریقت و حقیقت خادمانِ شریعت اند و امثالِ آنہا

نحمدہٗ و نصلی علی نبیہٖ و نسلم مخدوما بعد از طئ منازلِ سلوک و قطع مقاماتِ جذبہ معلوم شد کہ مقصود ازین سیر و سلوک تحصیل مقامِ اخلاص است کہ مربوط بفنائے آلہۂ آفاقی و انفسی است و این اخلاص جزویست از اجزائے شریعت چہ شریعت را سہ جزو است علم و عمل و اخلاص۔ پس طریقت و حقیقت خادمِ شریعت اند در تکمیل جزو او کہ اخلاص است حقیقت کار این است امّا فہم ہر کس اینجا نرسد اکثر عالم بخواب و خیال آرمیدہ اند و بجوز و مویز اکتفا نمودہ اند از کمالاتِ شریعت چہ دانند و بہ حقیقتِ طریقت و حقیقت چہ وارسند شریعت را پوست خیال میکنند و حقیقت را مغز میدانند نمیدانند کہ حقیقتِ معاملہ چیست بہ ترہاتِ صوفیہ مغرور اند و بہ احوال و مقامات مفتون ھداھم اللہ سبحانہ سواء الطریق

مکتوب چہل و یکم

المنتخبات ۸

حق سبحانہٗ و تعالیٰ ظاہر و باطن را بمتابعت سنّتِ سنیۂ مصطفویہ علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ متحلّی و متزیّن گرداناد بحرمۃ النبی وآلہ الامجاد علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات) محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم محبوبِ ربّ العالمین است ہر چیز کہ خوب و مرغوب است از برائے مطلوب و محبوب ست لہٰذا حق سبحانہٗ و تعالیٰ در کلام مجید خود میفرماید (اِنَّکَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیْمٍ) و نیز می فرماید تعالیٰ و تقدس اِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ و نیز فرمودہ تعالیٰ و تقدس اَنَّ ھٰذَا صِرَاطِیْ مُسْتَقِیْمًا فَاتَّبِعُوْہُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ پس ملّتِ او را علیہ الصلوٰۃ والسلام صراطِ مستقیم خواندہ و ماسوائے او را داخلِ سُبُل گردانیدہ و از اتباعِ آن منع فرمودہ

و آن سرور فرموده علیه الصلوٰة والسلام اظهاراً للشکر و اعلاماً للخلق و هدایةً لهم (خیر الهدی هدی محمدٍ) و نیز فرموده علیه الصلوٰة والسلام ادّبنی ربّی فاحسن تادیبی) و باطن متمّم ظاهر است و مکمّل آن سر موی بایک دیگر مخالفت ندارد مثلاً دروغ بزبان ناگفتن شریعت است و از دل نفی خاطر کذب نمودن طریقت و حقیقت است اگر این نفی به تکلّف و تعمّل است طریقت و اگر بی تکلّف میسّر است حقیقت پس فی الحقیقة باطن که طریقت و حقیقت است متمّم و مکمّل ظاهر آمد که شریعت است پس سالکان سبل طریقت و حقیقت را اگر در اثنای راه اموریکه بظاهر با شریعت در جنگ اند ظاهر شوند و ظاهر سازند مبنی بر سکر وقت و غلبهٔ حال است اگر ازان مقام گذرانند و بصحو آیند آن منافات بالکلیه مرتفع میشود و آن علوم متضاده بتمام هباءً منثوراً میگردند مثلاً جمعی از سکریه باحاطهٔ ذاتی قائل گشته اند و بالذات حق را تعالی و تقدس محیط عالم میدانند این حکم مخالف آرای علمای اهل حق است ایشان باحاطهٔ علمی قائل اند فی الحقیقت آرای علما بصواب اقرب است هرگاه همین صوفیه قائل باشند بآنکه ذات حق تعالی و تقدس بهیچ حکمی محکوم نمیگردد و بهیچ علمی معلوم نمیشود پس حکم و روی باحاطه و سریان نمودن مخالف آن قولست و الحق که ذات او تعالی بیچون و بیچگونست هیچ حکمی را بوی نیست راه آنجا حیرت و نادانی است و دران موطن جهل صرفست و سرگردانی محض احاطه و سریان را در آنجناب قدس چه یارا مگر آنکه از جانب صوفیه که قائل باین احکام اند اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعین اولست و چون آنرا زائد بر متعین نمیدانند آن تعین را عین ذات میگویند و آن تعین اول که معبّر بوحدتست در جمیع ممکنات ساریست پس حکم باحاطهٔ ذاتی درست آمد اینجا دقیقه ایست بایدد دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علمای اهل حق بیچون و بیچگونه است و ماسوای او هرچه هست بروی زائد است آن تعین هم اگر نزد ایشان ثابت شود نیز زائد خواهد بود و از دائرهٔ حضرت ذات بیچون بیرون خواهند داشت پس احاطه او را احاطهٔ ذاتی نخواهند گفت پس نظر علما از نظر آن صوفیه بلند آمد

دوم آنکه نزد آن صوفیه است نزد این علماء و اهل باطن هست و مبنی بر قیاس است قرب و معیت ذاتی

و موافقت معارف باطن با علوم شرعیه ظاهره بتمام و کمال بحدیکه در حقیقت و نقیر مجال مخالفت نماند در مقام

صدیقیت است که بالاتر مقامات ولایت است و فوق مقام صدیقیت مقام نبوت علومیکه

نبی را علیه الصلوة والسلام بطریق وحی آمده است صدیق را بطریق الهام منکشف گشته است

در میان این دو علم غیر از فرق وحی و الهام نیست پس مخالفت را چه مجال باشد. و در مادون مقام

صدیقیت هر مقامیکه باشد نحوی از سکر متحقق است صحو تام در مقام صدیقیت است و بس و فرق

دیگر در میان این دو علوم آنست که در وحی قطع است و در الهام ظن زیراکه وحی بتوسط ملک است

و ملائکه معصوم اند احتمال خطا در ایشان نیست و الهام اگرچه محل عالی دارد و آن قلب است و قلب از

عالم امر است اما قلب را با عقل و نفس نحوی از تعلق متحقق است و نفس هرچند بتزکیه مطمئنه گشته

است اما **بیت** هرچند که مطمئنه گردد * هرگز ز صفات خود نگردد * پس خطا را در آن موطن مجال

پیدا شد باید دانست که در ابقاء صفات نفس با وجود اطمینان او فوائد و منافع است اگر نفس بالکل

از ظهور صفات خود ممنوع باشد راه ترقی بسته میگردد روح حکم ملک پیدا میشود و محبوس در مقام

خود میگردد ترقی او بواسطه مخالفت نفس است اگر در نفس مخالفت نماند ترقی از کجا شود و سرور کائنات

(علیه و من التحیات اتمها و من التسلیمات اکملها) وقتیکه از جهاد کفار مراجعت می فرمودند

مے فرمودند رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر، جهاد نفس را جهاد اکبر فرمودند مخالفت

در این موطن بترک عزیمت و اولیت است بلکه بارادهٔ آن ترک است نهایة آنکه بتحقق ترک هم خصوصیت

و بهمان ارادهٔ آن قدر ندامت و پشیمانی و التجا و تضرع بجناب قدس خداوندی جل سلطانه دست

می دهد که کار یکساله مثلاً در یکساعت میسر میشود و چون اصل سخن رو بتمام منقریب است در هر چیز که اخلاق و شمائل

محبوب یافته میشود آن چیز نیز بتبعیت محبوب میگردد و بیان این رمز است در کریمه

فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ پس در متابعت او عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ کوشیدن منجر بمقام محبوبیت آمد فَعَلٰى كُلِّ عَاقِلٍ ذِي لُبٍّ السَّعْيُ لِكَمَالِ اتِّبَاعِ حَبِيْبِهٖ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ ظَاهِرًا وَّبَاطِنًا سخن بتطویل انجامید معذور فرمایند جمال سخن چون از جمیل مطلق است هر چند دراز تر میگردد زیبا تر می آید لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّيْ لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّيْ وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهٖ مَدَدًا سخن بجاے دیگر باید برد حامل رقیمۂ دعا مولانا محمد حافظ اہل علم است وکثیر العیال از قلت اسباب معیشت متوجه عسکر گشته اگر توجه فرموده از سرکار نصرت آثار سیادت ونقابت دستگاہے شیخ جیو وظیفه یا امدادی ازبراے مشار الیه حاصل کنند عین کرم خواهد بود زیاده تصدیع نمود

مکتوب چہل و دوم ٤٢

المنتخبات ٩

نیز بشیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه بهترین مصقلها از براے زدودن زنگ محبت ما دون حق سبحانه از حقیقت جامعۂ قلبیه متابعت سنت است عَلٰى صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ سَلَّمَكُمُ اللّٰهُ تَعَالٰى وَسُبْحَانَهٗ وَاَبْقَاكُمْ آدمی تا زمانیکه بدنس تعلقات پراگنده ملوث است محروم ومهجور است تصقیل مرآت حقیقت جامع از زنگ محبت ما دون او عز وجل لابد است وبهترین مصقلها در ازاله آن زنگ اتباع سنت سنیه مصطفویه است عَلٰى مَصْدَرِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ که مدار این بر رفع عادات نفسانی ودفع رسوم ظلمانی است فَطُوْبٰى لِمَنْ شُرِّفَ بِهٰذِهِ النِّعْمَةِ الْعُظْمٰى وَوَيْلٌ لِّمَنْ حُرِمَ مِنْ هٰذِهِ الدَّوْلَةِ الْقُصْوٰى بقیة المرام آنکه جناب اخوی اعزی میان مظفر ولد مرحومی شیخ گهورن از مردم اعیان وبزرگ زاده اند جمع کثیر بایشان وابسته اند محل ترحم است زیاده چه تصدیع نماید وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى

مکتوب چہل و سیوم ۴۳

بسیادت پناه نقابت دستگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در بیانِ آنکه توحید دو قسم است شهودی و وجودی و آنچه لابدست توحیدِ شهودی است که فنا باآن مربوط است و توحید شهودی باعقل و شرع مخالفت ندارد بخلافِ توحیدِ وجودی و اقوالِ مشائخ که ناظر بتوحید اند بتوحید شهودی بایدفرود آورد تا مخالفت را گنجایش نباشد و توحیدِ شهودی در مرتبه عین الیقین است که مقام حیرت و چون ازان مقام میگذرند بحق الیقین میرسند از امثال این احوال تحاشی مینمایند و ما

یُنَاسِبُ ذٰلِكَ مِنَ الْاَسْئِلَةِ وَالْاَجْوِبَةِ وَالتَّمْثِیْلَاتِ الْمُوْضِحَةِ سَلَّمَكُمُ اللّٰهُ تَعَالٰی وَسُبْحَانَهٗ وَعَصَمَكُمْ عَمَّا یَصِمُكُمْ وَصَانَكُمْ عَمَّا شَانَكُمْ توحید یکه در اثناءِ راه این طائفه علیه را دست می دهد دو قسم است توحیدِ شهودی و توحیدِ وجودی توحیدِ شهودی یکے دیدنست یعنی مشهودِ سالک جز یکے نباشد و توحیدِ وجودی یک موجود دانستن است و غیراو را معدوم انگاشتن و باوجودِ عدمیت مجالے و مظاهرِ آن یکے پنداشتن پس توحیدِ وجودی از قبیلِ علم الیقین آمد و شهودی از قسمِ عین الیقین توحیدِ شهودی از ضروریات این راه است چه فنا بے این توحید متحقق نمیشود و عین الیقین بے آن میسر نمیشود زیراکه رویتِ یکے باستیلاءِ او مستلزمِ عدمِ رویتِ ماسوائے اوست بخلاف توحید وجودی که نه چنین است یعنی ضروری نیست چه علم الیقین بے آن معرفت حاصل است چه علم الیقین مستلزمِ نفی ماسوائے او نیست غایة مافی الباب مستلزمِ نفیِ علمِ ماسوائے اوست در وقتِ غلبه و استیلاءِ علم آن یکے مثلاً شخصے که یقینی بوجودِ آفتاب پیدا کرد استیلاءِ این یقین مستلزمِ آن نیست که ستاره ها را در آنوقت منتفی و معدوم داند اما وقتی که آفتاب را دید البته ستاره ها را نخواهد دید و مشهودِ او جز آفتاب نخواهد بود و درین زمان که ستاره ها را نمی بیند میداند که ستاره ها معدوم نیستند بلکه میداند که هستند اما مستور ند

ے چراکه معنی علم الیقین را بالتفصیل و معنی عین الیقین و حق الیقین را بالاجمال حضرت مجدد علیه الرحمة در مکتوب چهارم از جلد ثانی بیان نموده اند ۱۲

در تاسوربت الشیخ والشعاع واشعشعان والشعاع الطویل والشعاع الخفیف والحسن المتفرق والظاهر بالکشف الی المراد منه الاخیر

و در شعشعانِ نورِ آفتاب مغلوب شد و این شخص با جماعه که نفیِ وجودِ ستاره‌ها در آن وقت کنند در مقامِ انکار است و میدانند که آن معرفت غیر واقع است پس توحیدِ وجودی که نفیِ ماسوائی یک ذات است تعالی و تقدس با عقل و شرع در جنگ است بخلافِ شهودی که در یکی دیدن هیچ مخالفت نیست مثلاً در وقتِ طلوعِ آفتاب ستاره‌ها را نفی کردن و معدوم دانستن مخالفِ واقع است اما ستاره‌ها را در آن وقت نادیدن هیچ مخالفت نیست بلکه آن نادیدن بواسطهٔ غلبهٔ ظهورِ نورِ آفتابست و ضعفِ بصرِ رائی اگر بصرِ رائی بنورِ همان آفتاب مکتحل شود و قوت پیدا کند ستاره‌ها را از آفتاب جدا بیند و این دید در حق الیقین است پس اقوالِ بعضے از مشایخ که بظاهر شریعتِ حقه مخالف می نمایند و بتوحیدِ وجودی بعضے مردم آنها را فرود مے آرند مثلِ قولِ ابن منصور الحلاج انا الحق و ابی یزید البسطامی سبحانی و امثال اینها اولی انست که بتوحیدِ شهودی فرود باید آورد و مخالفت را دور باید ساخت هرگاه ماسوائی حق سبحانه از نظرِ شان مختفی شد در غلبهٔ آن حال باین الفاظ تکلم فرمودند و غیر از حق سبحانه اثبات نمودند معنی انا الحق انست که حق است نه من چون خود را نمی بیند اثبات نمیکند نه آنکه خود را می بیند و آن را حق میگوید این خود کفر است اینجا کسی نه گوید که اثبات ناکردن نفی می گشد و آن بعینه توحیدِ وجودیست زیرا که گوئیم که از عدمِ اثبات نفی لازم نمی آید بلکه در آن موطن حیرت است احکام تمامها ساقط شده اند و در سبحانی نیز تنزیهِ حق است نه تنزیهِ خود که او بتمامه از نظرِ او مرتفع شده است حکمی باو تعلق نمیگیرد و امثالِ این سخنان در مقامِ عین الیقین که مقامِ حیرت است بعضی را رو میدهد و چون ازین مقام میگذرانند و به حق الیقین میرسانند از امثالِ این کلمات تحاشی مینمایند و از حدِ اعتدال تجاوز نمی فرمایند و درین زمان بسیارے ازین طائفه که بزی صوفیان خود را وامی نمایند توحیدِ وجودی را شائع ساخته اند و کمال را جز آن نمی دانند و بعلم از یقین باز مانده اند و آن اقوالِ مشایخ را بمعانی متخیلهٔ خود فرود آورده مقتدائے روزگارِ خود ساخته اند و بازارِ کاسدِ خود را باین تخیلاتِ رائج داشته اند گو غرض در عباراتِ بعضے از مشایخ با تقدمِ الفاظی که تصریح

بتوحیدِ وجودی وارند واقع شده اند حمل بر آن باید کرد که در ابتدا در مقامِ علم الیقین باین کلمات تکلم فرموده اند و در آخر کار ایشان را از آن مقام گذرانیده اند و از علم بعین برده اند اینجا کسی نگوید که ارباب توحیدِ وجودی نیز همچنانکه یکی میدانند یکی می بینند پس از عین الیقین نیز نصیبی وارند زیرا که در جواب گوئیم که ارباب این توحید صورتِ مثالی توحیدِ شهودی را دیده اند نه آنکه بآن توحید متحقق شده اند توحیدِ شهودی را باین صورتِ مثالی او فی الحقیقت هیچ مناسبت نیست زیرا که در وقتِ حصولِ آن توحید حیرتست حکم بامری دران موطن نیست وصاحبِ توحیدِ وجودی باوجود شهودِ صورتِ مثالی آن توحید شهودی از اربابِ علم است چه نفیِ وجودِ ماسوا میکند و نفی حکمی است از احکام از مقولهٔ علم حیرت و علم بایکدیگر جمع نمیشوند پس ثابت شد که صاحبِ توحیدِ وجودی از مقامِ عین الیقین بهره ندارد آری صاحب توحیدِ شهودی را بعد از مقامِ حیرت اگر ترقی واقع شود بمقامِ معرفت که حق الیقین است میرسانند و در آن موطن علم و حیرت جمع میشوند و علمی که بے حیرتست و پیش از حیرتست علم الیقین است اینجواب بمثالی واضح گردد مثلاً شخصے در خواب بواسطهٔ مناسبتے که بمقام پادشاهت دارد خود را پادشاه دید و لوازمِ بادشاهت در خود یافت و معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است بلکه صورتِ مثالی بادشاهت را در خود دیده است و فی الحقیقت بادشاهت را بآن صورتِ مثالی هیچ مناسبت نیست آری آن شهود اگرچه صورتِ مثالی باشد اما از استعدادِ آن شخص به متحقق شدن بحقیقتِ آن صورت خبر میدهد اگر جاذبه گیرد و عنایتِ خداوندی جل سلطانه شاملِ حالِ او شود بآن مقام برسد از قوت تا فعل فرق بسیار است بسا آهن که قابلیتِ مرآتیت داشته باشد تا مرآت نشود و بدست پادشاهان نرسد و از حصولِ جمالِ شان بهره نیابد کجا افتادم مگر گوئیم که سبب تحریر این علوم غامضه آن باشد که اکثر ابنائے این وقت بعضی بتقلید و بعضے بمجردِ علم و بعضی دیگر بعلمِ ممتزج بذوق و لو فی الجملة و بعضی بالحاد و زندقه دست بدامنِ این توحید وجودی زده اند و همه را از حق میدانند بلکه حق میدانند و گردنهائے خود را از ربقهٔ تکلیف شرعی باین حیله

می کشایند و مداہنات در احکامِ شرعیہ مینمایند و باین معاملہ خوشوقت و خورسند اند و اتیانِ اوامرِ شرعیہ را اگر اعتراف دارند طفیلی میدانند مقصودِ اصلی ورائی شریعت خیال میکنند حاشا وکلا ثم حاشا وکلا نعوذ باللہ سبحانہ من ہذا الاعتقاد السوء طریقت و شریعت عینِ یکدیگر اند سرموے از مخالفت درمیان ایشان واقع نیست فرقِ اجمال و تفصیل است و استدلال و کشف ہرچہ مخالفِ شریعت است مردود است کل حقیقۃ ردتہ الشریعۃ فہو زندقۃ شریعت را برجا داشتہ طلبِ حقیقت نمودن کارِ مردانست رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم الاستقامۃ علی متابعۃ سید البشر علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات والتحیات ظاہرا وباطنا معرفت پناہی قبلہ گاہی حضرت خواجہ ما قدس اللہ تعالی سرہ چندگاہ مشربِ توحیدِ وجودی داشتند و در رسائل و مکتوباتِ خود آنرا اظہار میفرمودند اما آخر کار حق سبحانہ و تعالی بکمالِ عنایتِ خویش از آنمقام ترقی ارزانی فرمودہ بشاہراہ انداختہ از ضیقِ این معرفت خلاصی داد میان عبد الحق کہ یکے از مخلصان ایشانند نقل کردند کہ پیش از مرضِ موت ایشان بیک ہفتہ فرمودہ اند کہ مرا بعین الیقین معلوم شد کہ توحید کوچہ ایست تنگ شاہراہ دیگر است۔ پیش ازین ہم میدانستم اما اکنون یقینی دیگر حاصل گشت و این حقیر نیز چندگاہ درخدمتِ حضرتِ ایشان این مشربِ توحید داشت و مقدماتِ کشفیہ در تائیدِ این طریق بسیار لائح گشتہ بودند اما عنایتِ خداوندی جل سلطانہ ازان مقام گزرانیدہ بمقامی کہ خواست مشرف گردانید زیادہ برین موجبِ اطناب است میان شیخ زکریا از پرگنہ خود مکرر مینویسد و نسبتِ نیازمندی بآستانۂ علیۂ ایشان وامینماید از معاملۂ کروری گری ہراسانند التجا و اعتصام در عالمِ حکمت بجنابِ قدسِ ایشان دارند بظاہر ملاذی و ملجائی غیر از توجہ عالی ندارند امیدوارند کہ ہمچنانکہ ایشان را نواختہ اند تا آخر دستگیری فرمائند و از گرگانِ حوادث محفوظ دارند از کمالِ ادب عرضداشت جرأت نمی نمایند بفقیر رجوع نمودہ

مو قاصر اند الا اقل قلیل از خواص و خص الخواص کہ راسخ اند در علم را سیاں تمام رسند در فہم ۱۲ المصحح سلمہ اللہ تعالی ۱۲

اظہارِ احوالِ خود می خواہند امید است کہ مسئولِ ایشان باجابت مقرون گردد ؁

مکتوب چہل و چہارم

المنتخبات ۱۰

نیز بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافت در مداحی خیر البشر علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام و در بیانِ آنکہ مصدقانِ شریعتِ او خیر الامم اند و مکذبانِ آن بدترین بنی آدم — و در ترغیب بمتابعتِ سنتِ سنیہ او علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام مرحمت نامۂ گرامی سامی دراعز ازمنہ شرفِ ورود یافت بمطالعہ آن مشرف گشت للہ الحمد سبحانہ والمنۃ کہ میراثِ ارفقر محمدی علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والتحیات بدست آوردہ اند کہ محبتِ فقرا و ارتباط بایشان نتیجہ آنست نمیداند کہ این مقصرِ بے سروبرگ در جوابِ آن چہ نویسد مگر آنکہ فقرۂ چند بعبارتِ عربی ماثور در فضائل جد بزرگوار ایشان کہ خیر العرب است بنویسد علیہ وعلیٰ آلہ من الصلوٰت اتمہا ومن التحیات اکملہا و آن سعادت نامہ را وسیلۂ نجاتِ اخروی خود سازد نہ آنکہ مداحی او علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ نماید بلکہ مقولۂ خود بآن ستاید

اصل	ترجمہ از مصحح
شعر ما ان مدحت محمداً بمقالتی لکن مدحت مقالتی بمحمد	شعر — بسخن نہ من ستودم ذاتِ محمدی را لکن باسمِ احمد بستودہ ام سخن را
فاقول وباللہ سبحانہ العصمۃ والتوفیق ان محمداً رسول اللہ سید ولد آدم واکثر الناس تبعاً یوم القیامۃ واکرم الاولین والآخرین علی اللہ واول من ینشق عنہ القبر واول شافع واول مشفع	پس میگویم و از خدای پاک عصمت میخواہم و توفیق میجویم کہ ہر آئینہ محمد رسول اللہ بہتر و مہتر و بزرگترین فرزندانِ آدم است و بیشترین مردم است از روی تابعان روز قیامت و بزرگترین پیشینیان و پسینیان است نزد خدای

وَاَوَّلُ مَنْ يَقْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ فَيَفْتَحُ اللّٰهُ
لَهٗ وَحَامِلُ لِوَاءِ الْحَمْدِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
تَحْتَهٗ اٰدَمُ فَمَنْ دُوْنَهٗ وَهُوَ الَّذِيْ
قَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
نَحْنُ الْاٰخِرُوْنَ وَنَحْنُ السَّابِقُوْنَ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَاِنِّيْ قَائِلٌ قَوْلًا غَيْرَ فَخْرٍ
وَاَنَا حَبِيْبُ اللّٰهِ وَاَنَا قَائِدُ
الْمُرْسَلِيْنَ وَلَا فَخْرَ وَاَنَا خَاتَمُ
النَّبِيِّيْنَ وَلَا فَخْرَ وَاَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ اِنَّ اللّٰهَ
خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِيْ فِيْ خَيْرِ
هِمْ ثُمَّ جَعَلَهُمْ فِرْقَتَيْنِ
فَجَعَلَنِيْ فِيْ خَيْرِهِمْ
فِرْقَةً ثُمَّ جَعَلَهُمْ
قَبَائِلَ فَجَعَلَنِيْ فِيْ خَيْرِهِمْ
قَبِيْلَةً ثُمَّ جَعَلَهُمْ
بُيُوْتًا فَجَعَلَنِيْ فِيْ خَيْرِهِمْ
بَيْتًا فَاَنَا خَيْرُهُمْ نَفْسًا وَخَيْرُهُمْ بَيْتًا

تعالی و نخستین کسی است که شگافته گردد از وی
قبر و نخستین شفاعت کننده است و نخستین
کسی است که قبول کرده شود شفاعت وے
و نخستین کسی است که کوبد در بهشت را پس کشاید
حق تعالی برای وے واوست بردارندهٔ علم
ستایش حق جل و علا روز قیامت زیر علم وے است
آدم و هر که جز اوست واوست علیه الصلوٰة والسلام
که فرموده است مائیم پسینیان و مائیم پیشینیان
روز قیامت و من گوینده ام گفتارے را بے فاخر
و منم محبوب حق تعالی و منم کشندهٔ مرسلان و نیست
فخر و منم ختم کنندهٔ پیغامبران و نیست فخر و منم
محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب بدرستیکه خدا تعالی
پیدا کرد خلق را پس گردانید مرا در بهترین ایشان
پستر گردانید ایشان را دو گروه پس گردانید مرا در فرقه
که بهترین ایشانست پستر گردانید ایشان را
قبیله قبیله پس گردانید مرا در بهترین قبائل پستر
گردانید ایشان را خانه خانه پس گردانید مرا در
بهترین خانهاے ایشان پس منم بهترین ایشان
از روے ذات و بهترین ایشان از روی خانه

وَاَنَا اَوَّلُ النَّاسِ خُرُوْجًا
اِذَا بُعِثُوْا وَاَنَا قَائِدُهُمْ اِذَا وَفَدُوْا
وَاَنَا خَطِيْبُهُمْ اِذَا اَنْصَتُوْا
وَاَنَا مُسْتَشْفِعُهُمْ اِذَا حُبِسُوْا
وَاَنَا مُبَشِّرُهُمْ اِذَا يَئِسُوْا
اَلْكَرَامَةُ وَالْمَفَاتِيْحُ
يَوْمَئِذٍ بِيَدِيْ وَلِوَاءُ الْحَمْدِ
يَوْمَئِذٍ بِيَدِيْ وَاَنَا اَكْرَمُ
وُلْدِ اٰدَمَ عَلٰى رَبِّيْ يَطُوْفُ عَلَيَّ
اَلْفُ خَادِمٍ كَاَنَّهُمْ بَيْضٌ مَّكْنُوْنٌ
وَاِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ كُنْتُ اِمَامَ
النَّبِيِّيْنَ وَخَطِيْبَهُمْ وَصَاحِبَ
شَفَاعَتِهِمْ غَيْرَ فَخْرٍ لَوْلَاهُ لَمَا خَلَقَ اللّٰهُ
سُبْحَانَهُ الْخَلْقَ وَلَمَا اَظْهَرَ الرُّبُوْبِيَّةَ وَكَانَ
نَبِيًّا وَّاٰدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّيْنِ۔

ومنم نخستین مردم از روے بیرون آمدن وقتیکه
برانگیخته شوند و منم کشنده مردم وقتیکه بیایند
بدرگاه خدا تعالی و منم خطبه خواننده ایشان
وقتیکه خاموش شوند و منم که طلب کرده شود ازمن
شفاعت وقتیکه حبس کرده شوند و منم بشارت دهنده
ایشان را وقتیکه نومید شوند بزرگی دادن و کلیدها
آن روز بدست من است و رایت ثناء حق تعالی
دران روز بدست من است و منم گرامی ترین فرزندان
آدم نزد پروردگار خود گرد من گردند هزار خدمتگار
گویا آنان بیضها مکنون اند و چون باشد
روز قیامت باشم امام پیغامبران و خطیب ایشان
و خداوند شفاعت میان ایشان بغیر فخر و اگر
نمی بودی آنسرور بدرستی نیافریدی خدا پاک خلق
را و هر آئینه ظاهر نساختی ربوبیت خود را و بودے علیه الصلوٰة
والسلام پیغامبر حالیکه آدم میان آب و گل بود۔

شعر۔ نماند بعصیان کسے در گرو ✿ که دارد چنین سید پیشرو ۔ پس ناچار مصدقان
اینچنین پیغمبر سید البشر علیه الصلوٰة والسلام خیر الامم باشند کنتم خیر امة اخرجت للناس
نعد و قت ایشانست و مکذبان او علیه الصلوٰة والسلام بدترین بنی آدم الاعراب
اشد کفرا و نفاقا نشان حال ایشان است تا کدام صاحب دولت را باتباع

سنتِ سنیۂ او بنوازند و بمتابعتِ شریعتِ رضیۂ او سرفراز سازند آمروز عملِ قلیل را کہ مقرون بتصدیقِ حقیقتِ دین اوست علیہِ الصلوٰۃ والسلام بعمل کثیر بر میدارند اصحاب کہف این ہمہ درجات کہ یافتند بواسطۂ یک حسنہ است وآن ہجرت بود از دشمنان حق سبحانہ و تعالیٰ بنورِ یقینِ ایمانی در وقت استیلاءِ معاندان مثلاً سپاہیان در وقتِ غلبۂ دشمنان و استیلاءِ مخالفان اگر اندک ترددی کنند آن قدر نمایان می شود و اعتبار میگیرد کہ در وقتِ امن اضعافِ آن در حیزِ اعتبار نمی آید و ایضاً چون آن سرور محبوبِ ربّ العالمین است متابعان او بواسطۂ متابعت بمرتبۂ محبوبیت میرسند چہ محب در ہر کہ از شمائل و اخلاقِ محبوبِ خود می بیند آنکس را محبوبِ خود میدارد و مخالفان را ازینجا قیاس باید کرد شعر محمدِ عربی کابروی ہر دو سرا ست کسی کہ خاکِ درش نیست خاک برسرِ او ٭ اگر ہجرتِ ظاہری میسر نہ شود ہجرتِ باطنی بالکمال مرعی میباید داشت با ایشان بے ایشان می باید بود لعلّ اللّٰہ یحدث بعد ذلک امراً موسمِ نوروز رسیدہ است و معلوم است کہ آن ایام اہالی آن معاملہ را در تفرقہ میدارد و بعد انقضای آن ہنگامہ اگر ارادۂ خداوندی جلّ سلطانہ مساعدت نمود امیدوار است کہ شرفِ ملاقاتِ گرامی میسر شود زیادہ اطناب موجبِ املال است ثبّتکم اللّٰہ سبحانہ علیٰ جادۃِ آبائکم الکرام السلام علیکم وعلیہم الیٰ یومِ القیام

مکتوب چہل و پنجم

نیز بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافت این مکتوب بعد از ارتحالِ پیر دستگیر خود ازین عالمِ فانی نوشتہ بودند و چون تقویتِ ظاہری فقراءِ خانقاہ منسوب بجنابِ سیادت پناہی بود اظہارِ شکرِ آن نمودہ و وجہِ جامعیتِ انسان کہ ہم سببِ کمالِ اوست و ہم سببِ

نقصانِ او نیز مذکور کرده اند باذکرِ فضائلِ شہرِ مبارک رمضان ومایناسب ذٰلِکَ ثَبَّتَکُمُ اللّٰہُ
سُبْحَانَہٗ عَلٰی جَادَّۃِ اٰبَائِکُمُ الْکِرَامِ وَسَلَّمَکُمْ عَنْ مُوْجِبَاتِ التَّلَہُّفِ وَالتَّاَسُّفِ بِمُرُوْرِ
الشُّہُوْرِ وَالْاَیَّامِ دوستانِ خدائے عزوجل بحکم اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ با خدا اند تعالیٰ وتقدس
تعلق به بدن بنحوی از موانعِ آن معیت واتصال است بعد از انفصال ازین پیکرِ ہیولانی
ومفارقت ازین ہیکلِ ظلمانی ہمہ قرب در قرب واتصال در اتصال است اَلْمَوْتُ جِسْرٌ
یُوْصِلُ الْحَبِیْبَ اِلَی الْحَبِیْبِ بیان این معنی است وکریمہ مَنْ کَانَ یَرْجُوْ لِقَاءَ اللّٰہِ فَاِنَّ
اَجَلَ اللّٰہِ لَاٰتٍ کہ تسلیہ است مر مشتاقان را رمزے ازین بیان میفرماید لیکن حالِ ماپس ماندگان
بیدولتِ حضورِ بزرگان خراب وابتر است واستفاضہ از روحانیاتِ اکابر قدس اللّٰہ تعالیٰ
اسرارہم مشروط بشرائط است کہ ہر کسی را در القائے آن مجال نیست اَمَّا الْحَمْدُ لِلّٰہِ ذِی الْاِنْعَامِ
وَالْمِنَّۃِ کہ باوجود این حادثہ ہائلہ واین واقعہ متوحشہ این فقرائے سروپا را مربی ومعین ہم
از اہل بیتِ آن سرورِ دنیا ودین بود علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات کہ سببِ انتظام
این سلسلہ علیہ وواسطہ جمعیتِ نسبتِ نقشبندیہ گشت آرے این نسبتِ علیہ کہ درین دیار
بسیار غریب است واہلِ آن درین ممالک اقل قلیل چون نسبت اہل بیت است محرقی آن ہم از
اہل بیت مناسب است وشایانِ تقویتِ آن ہم از اہالی آن اولیٰ تا تکمیلِ آن دولت
عظمیٰ بغیر لازم نباید ہمچنانکہ شکر این نعمتِ قصوی بر فقرا لازم است شکر این دولت بر ذمہ
ایشان نیز لازم است آدمی ہمچنانکہ بجمعیتِ باطن محتاج است بہ جمعیتِ ظاہر نیز احتیاج دارد
بلکہ این احتیاج مقدم است بلکہ محتاج ترین خلائق انسان است واین شدتِ احتیاجِ او
بواسطہ جامعیتِ او آمدہ است وآنچہ ہمہ در کار است او را تنہا در کار است وہرچہ محتاج
است تعلق دارد پس تعلقاتِ او از ہمہ بیش آمد وہر تعلق مستلزمِ اعراض است از جنابِ قدس

خداوندی جلّ سلطانہٗ پس محروم ترینِ جمیعِ خلائق ازین راہ انسان گشت ؎
پایۂ آخرِ آدمست و آدمی * گشت محروم از مقامِ محرمی * گر نہ گردد باز مسکین زین سفر * نیست از وی ہیچکس محروم تر * وحالانکہ سببِ افضلیّتِ او از جمیعِ خلائق ہم ہمین وجہ جامعیّت است ازین راہ آئینہ او اتم آمد و آنچہ در مرایای جمیعِ خلائق ظاہر است در یک مرآتِ او لائح است پس بہترینِ خلائق ازین جہت انسان گشت و بدترینِ جمیعِ موجودات ازین جہت ہم او اِذْ کَانَ مِنْہُ مُحَمَّدٌ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَاَبُوْجَہْلٍ عَلَیْہِ اللَّعْنَۃُ وشک نیست کہ بتوفیقِ خداوندی عزّ وجلّ کفیلِ جمعیتِ ظاہری این فقرا ایشانند و در جمعیتِ باطنی نیز بحکم اَلْوَلَدُ سِرٌّ لِاَبِیْہِ امیدواریِ تمام است و چون عنایۃ نامۂ سامی و صحیفۂ گرامی در ماہِ مبارک رمضان شرفِ ورود یافت بخاطرِ فاتر گذشت کہ شمہ از فضائلِ این شہرِ عظیم القدر بنویسد باید دانست کہ ماہِ رمضان بزرگست عباداتِ نافلہ از نماز و ذکر و صدقہ و امثالِ آنہا کہ درین ماہ صادر شود برابرِ اداے فرض از ایامِ دیگر است و اداے فرض درین ماہ برابرِ اداے ہفتاد فرائض است در ماہہاے دیگر کسی کہ افطار بخاند صائمی را درین ماہ او را بخشند و رقبۂ او را از آتشِ دوزخ آزاد سازند و مر او را مثلِ اجرِ آن صائم عطا فرمایند بے آنکہ از اجرِ آن صائم نقصان کنند و ہمچنین کسیکہ در خدمتِ مملوک تخفیف نماید حق سبحانہٗ و تعالٰی او را بخشد و آزاد گرداند از آتشِ دوزخ و در ماہِ رمضان آنحضرت عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالتَّحِیَّۃُ رہا میکردند ہر اسیر را و ہر کسی ہرچہ از ایشان سوال میکرد میدادند اگر کسی درین ماہ بخیرات و اعمالِ صالحہ موفق شد در تمامِ سال او را توفیق رفیق گردانند و اگر بتفرقہ گذشت در تمام سال در تفرقہ است مہما امکن ہر قدر کہ میسّر شود بجمعیت باید کوشید و این ماہ را غنیمت می باید شمرد و در ہر شبی از شبہای این ماہ چندین ہزار کس را کہ لایقِ دوزخ اند آزاد می سازند

ودرین ماه درہائے بہشت رامیکشایند ودرہای دوزخ رامی بندند وشیاطین را زنجیر میکنند ودرہای رحمت میکشایند وتعجیلِ افطار وتاخیرِ تسحر از سُنن است ودرین باب آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام مبالغہ میفرمودند وبانا کہ در تاخیرِ تسحر وتعجیلِ افطار اظہارِ عجز واحتیاج خود است کہ مناسبِ مقامِ بندگیست وبخرما افطار کردن سنت است ودر وقتِ افطار این دعا می خوانند ذَھَبَ الظَّمَاءُ وَابْتَلَّتِ الْعُرُوْقُ وَثَبَتَ الْاَجْرُ اِنْشَاءَ اللّٰہُ تَعَالٰی اداے تراویح وختمِ قرآن درین ماہ از سُننِ مُوکدہ است ومُثمرِ نتائجِ کثیرہ وَفَّقَنَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ بِحُرْمَۃِ حَبِیْبِہٖ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ بقیۃ المقصد آنکہ عنایت نامہ در عینِ ماہ رمضان رسید والا در امتثالِ امر خود را مُعاف نمیداشت سخن از بعد ماہِ مذکور گفتن حکم بغیب کردنست ومُنبی از طول امل بالجملہ در آنچہ مرضیِ ایشان خواہد بود بہیچ وجہ خود را مُعاف نخواہد داشت کہ حقوقِ ظاہری وباطنیِ ایشان بر ذمہائے ما فقرا ثابت است حضرت قبلہ گاہی قَدَّسَ اللّٰہُ تَعَالٰی سِرَّہٗ میفرمودند کہ حقوقِ شیخ جیو بر ہمہ شما ثابت ومقرر است باعثِ این جمعیت ایشانند حق سبحانہ وتعالی ہموارہ بتوفیقِ اعمالِ مرضیہ موفق گرداناد بِحُرْمَۃِ النَّبِیِّ وَاٰلِہِ الْاَمْجَادِ عَلَیْہِ وَعَلَیْھِمُ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ

زیادہ برین تصدیع تمام است

مکتوب چہل وششم

المنتخبات ۱۱

نیز بسیادت ونقابت پناہی میان شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکہ وجود باری تعالی وتقدس وہمچنین وحدتِ او تعالی بلکہ نبوتِ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلکہ جمیع ماجاء بہ من عند اللّٰہ بدیہی اند ومحتاج بہیچ فکر ودلیل نیستند ودر ایضاحِ این مقدمات

بسیار نذکور ساخته اند ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام علی اولهم وافضلهم
اولا وعلی بواقیهم ثانیا الصلوة والسلام وجود باری تعالی وتقدس وهمچنین وحدت
او سبحانه بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بلکه جمیع ما جاء به من
عند الله بدیهی اند بر تقدیر سلامتی مدرکه از آفات ردیه وامراض معنویه محتاج هیچ فکر
ودلیل نیستند نظر وفکر در آنها تا زمان وجود علت وثبوت آفت است اما بعد از سلامت از مرض
قلبی ورفع غشاوهٔ بصری غیر از بداهت هیچ نیست مثلا صفرائی تا زمانی که بعلت صفرا گرفتار
است شیرینی قند ونبات نزد او محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی از ان علت هیچ احتیاج
بدلیل ندارد واحتیاجی که منشا آن وجود آفت است ببداهت جنگ ندارد بیچارهٔ احول که شخص
واحد را اثنین می بیند وحکم بعدم وحدت آن شخص میکند معذور است ووجود آفت در احول حد
شخص را از بداهت نمی براورد ونظر فیه نمی کشد وتحقیق است که جولانگاه استدلال بسیار تنگ است
ویقینی که از راه دلیل پیدا شود بسی متعذر است پس در تحصیل ایمان یقینی فکر ازالهٔ مرض قلبی نمودن
ضروری آمد صفرائی را ازالهٔ علت صفرا نمودن در تحصیل یقینی بشیرینی نبات ضروری تر آمد از انکه
دلیل بر یقین حلاوت نبات اقامت نماید از دلیل چه طور یقینی حاصل شود که وجدان او بسبب علت
صفرا بتلخی نبات حاکم است همچنین در ما نحن فیه نفس اماره بالذات منکر احکام شرعیه است
وبالطبع بتقاضت آن حاکم پس تحصیل یقین باین احکام صادقه بدلیل با وجود انکار وجدان
مستدل بسی دشوار است پس نفس را تزکیه ساختن ضروری آمد یقین را بدون تزکیه حاصل نمودن
دشوار نمود قد افلح من زکّها وقد خاب من دسّها پس مقرر شد که منکر این شریعت باهره
واین ملت ظاهره وطاهره در رنگ منکر حلاوت نبات است مصرعه خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست
پس مقصود از سیر وسلوک وتزکیهٔ نفس وتصفیهٔ قلب ازالهٔ آفات معنویه است وامراض قلبیه

له بخلاف احکام شرعیه حکم کننده ۱۲

کریمهٔ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مشعر از آنست تا حقیقتِ ایمان متحقق شود و با وجود این آفات
اگر ایمان است بحسب ظاهر است و بس چه وجدانِ اماره بخلاف آن حاکم است و در حقیقتِ
کفر خود مصر است مثل این ایمان و تصدیق صوری ایمانِ صفرائی است بحلاوتِ قند و نبات
که وجدانِ او بخلافِ آن شاهد است یقینِ حقیقی بحلاوت شکر بعد از زوالِ مرضِ صفرا صورت بندد
پس بعد از تزکیهٔ نفس و اطمینان آن حقیقت ایمان صورت وا رد و وجدانی میگردد و این قسم
ایمان از زوال محفوظ است کریمهٔ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
در شانِ ایشان صادق است شَرَّفَنَا اللهُ سُبْحَانَهُ بِشَرَفِ هٰذَا الْإِيمَانِ الْكَامِلِ
الْحَقِيقِيِّ بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الْقُرَشِيِّ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا

مکتوب چهل و هفتم

المنتخبات ١٧

نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در شکایت از قرنِ سابق که کفار استیلا پیدا
کرده بودند و اهل اسلام خوار و بے اعتبار گشته و در ترغیب آنکه در ابتداءِ بادشاهت اگر ترویج
دین متیسر شود بهتر است مبادا اضالی و مضلی درمیان آمده خلل در کارخانهٔ اهل اسلام اندازد
و در رنگِ قرنِ سابق سازد ثَبَّتَكُمُ اللهُ سُبْحَانَهُ عَلَىٰ جَادَّةِ آبَائِكُمُ الْكِرَامِ عَلَىٰ أَفْضَلِهِمْ
سَيِّدِ الْكَوْنَيْنِ أَوَّلًا وَعَلَىٰ آبَائِهِمْ ثَانِيًا الصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ بادشاه نسبت بعالم
در رنگِ دل است نسبت ببدن که اگر دل صالح است بدن صالح است و اگر فاسد است
فاسد صلاحِ بادشاه صلاحِ عالم است و فساد او فسادِ عالم میدانند که در قرنِ ماضی بسر اهل اسلام
چها گذشته است زبونی اهلِ اسلام با وجود کمال غربت در قرون سابقه ازین نگذشته بود که
مسلمانان بر دینِ خود باشند و کفار بکیش خود کریمهٔ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ بیان این معنی است

یعنی تعیل ما ہیں ۱۲

ودر قرنِ ماضی کفار برملا بطریقِ استیلا اجراءِ احکامِ کفر در دار اسلام میکردند ومسلمانان از اظہار
احکام اسلام عاجز بودند واگر میکردند بقتل میرسیدند فَوَا وَیلَاهُ وَا مُصِیبَتَاه وَا حَسرَتَاه وَا حُزنَاه محمد
رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم کہ محبوب رب العالمین است مصدقان او
ذلیل وخوار بودند ومنکران او بعزت واعتبار مسلمانان با دلہای ریش در تعزیت اسلام
بودند ومعاندان بسخریہ واستہزا بر جراحتہائی ایشان نمک می پاشیدند آفتاب ہدایت
در تتق ضلالت مستور شدہ بود ونورِ حق در حجبِ باطل منزوی ومعزول امروز کہ نوید زوالِ
مانع دولت اسلام وبشارت جلوس بادشاہِ اسلام بگوش خاص وعام رسیدہ اہل اسلام برخود
لازم دانستند کہ مدد ومعاون بادشاہ باشند وبر ترویج شریعت وتقویتِ ملت دلالت نمایند این
امداد وتقویت خواہ بزبان میسر شود وخواہ بدست سابق ترین دولت مدد ہا تبیین مسائل شرعیہ
است واظہار عقائد کلامیہ بر طبقِ کتاب وسنت واجماع امت تا مبتدعی وضالی درمیان آمدہ
از راہ نبرد وکار بفساد نہ انجامد این قسم امداد مخصوص بعلماءِ اہل حق است کہ رو بآخرت دارند علماءِ
دنیا کہ ہمت ایشان دنیای دنیہ است صحبت ایشان زہرِ قاتل ست وفسادِ ایشان فسادِ
متعدی عہ عالم کہ کامرانی وتن پروری کند * او خویشتن گم ست کرا رہبری کند * در قرنِ
ماضی ہر بلائی کہ برسر آمد از شومی این جماعہ بود پادشاہان را ایشان از راہ میبرند ہفتاد ودو ملت
کہ راہِ ضلالت اختیار کردہ اند مقتدایان اینہا علماءِ سوء بودند غیر از علما ہر کہ بضلالت رفت
کم است کہ ضلالتِ او بدیگرے تعدی کند واکثر جہلاے صوفی نما این زمانہ حکم علماءِ سوء
دارند فسادِ اینہا نیز فسادِ متعدی است وظاہرا اگر کسے باوجودِ استطاعۃ امداد ہم قسم مددی
کہ باشد تقصیر نماید ودر کارخانۂ اسلام فتورے واقع شود آن مقصر معاتب گردد بنا علی ذلک
این حقیر قلیل البضاعت نیز می خواہد کہ خود را در جرگۂ مددان دولتِ اسلام اندازد ودرین باب

بکسر سرمایہ کہ بدان تجارت کنند ۱۲ — جرگہ بالفتح وکاف فارسی یعنی صف کشیدن وانبوہ مردم یعنی گروہ وجماعہ ۱۲

عہ کہ ضرر آن بدیگران نیز رسد وبر ذوات شان مقصور نماند ۱۲

دست و پای بزند بحکم مَنْ کَثَّرَ سَوَادَ قَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ محتمل که این بے استطاعت را داخل آنجماعۂ کرام سازند مثلِ خود را مثلِ آن زال می انگارد که ریسمان چند تنیدهٔ خود را در سلک خریداران حضرت یوسف علیٰ نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام ساختہ بود امید است که درین نزدیکی اِنْشَاءَ اللّٰہُ الْعَزِیْز بشرف حضور مشرف گردد متوقع از جناب شریف ایشان آنست که چون استطاعت و قرب بادشاه بروجہ اتم ایشان را حق سبحانہ و تعالیٰ میسر ساختہ است در خلاو ملا در ترویج شریعت محمدی علیہ و علیٰ آلہ من الصلوات افضلہا و من التسلیمات اکملہا کوشند و مسلمانان را از غربت برآرند حامل رقیمۂ نیاز مولانا حامد از سرکار اقبال آثار وظیفۂ مقررہ دارد پارسال ظاہر از حضور یافتہ بود امسال نیز امیدوار آمده است دولت حقیقی و مجازی میسر باد

ثالثاً	مکتوب چہل و ہشتم	المنتخبات ۱۳

نیز بسیادت و نقابت و سندگاہ شیخ فرید بخاری صدور یافتہ در ترغیب بتعظیم علما و طلبۂ علوم که حاملان شریعت اند نَصَرَکُمُ اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ عَلَی الْاَعْدَاءِ بِحُرْمَۃِ سَیِّدِ الْاَنْبِیَاءِ عَلَیْہِ وَعَلَیْہِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ مرحمت نامۂ گرامی که فقرا را بآن نواختہ بودند بمطالعۂ آن مشرف گشت و در کتابتِ مولانا محمد قلیچ موفق مرقوم فرموده بودند جزوی خرچے برائے طالبعلمان و صوفیان فرستاده شد ذکر تقدیم طالبعلمان بر صوفیان در نظر ہمت بسیار زیبا در آمد بحکم اَلظَّاہِرُ عُنْوَانُ الْبَاطِنِ امید است که در باطن شریف نیز این جماعۂ کرام تقدیم پیدا کرده باشند کُلُّ اِنَاءٍ یَتَرَشَّحُ بِمَا فِیْہِ ع از کوزه برون ہمان تراود که درو ست و در تقدیم طالب علمان ترویج شریعت ہست حاملان شریعت ایشانند

ہمان برون   از کوزه ہمان تراود که درو ست   ؎ یعنی ظاہر دیباچہ باطن ہست

لّتِ مصطفویہ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوٰاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ بایشان برپاست فردائ
یامت از شریعت خواہند پرسید از تصوّف نخواہند پرسید دخولِ جنّت وتجنّب از نار
ابستہ باتیانِ شریعت است انبیا صَلَوَاتُ اللّٰہِ تَعَالٰی وَتَسْلِیْمَاتُہٗ عَلَیْہِمْ کہ بہترینِ
سنات اند بشرائع دعوت کردہ اند ومدارِ نجات برآن ماندہ ومقصود از بعثتِ این اکابر
لیغِ شرائع است پس بزرگترین خیرات سعی در ترویجِ شریعت است واحیائی حکمی از احکامِ آن
لی الخصوص در زمانیکہ شعائرِ اسلام منہدم شدہ باشند کرورہا در راہِ خدائ عزّ وجلّ وعلا
ج کردن برابرِ آن نیست کہ مسئلہ از مسائلِ شرعیہ را رواج دادن چہ درین فعل اقتدا
نبیاست کہ بزرگترین مخلوقات اند عَلَیْہِمُ الصَّلَوٰاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ ومشارکت ست
ن اکابر ومقرر است کہ کاملترین حسنات بایشان مسلّم فرمودہ اند وخرج کردنِ کرورہا غیرِ این
کابر را نیز میسّر است وایضا در اتیانِ شریعت مخالفت تمام ہست با نفس کہ شریعت برخلاف
فس وارد شدہ است ودر انفاقِ اموال گاہ ہست کہ نفس موافقت کند بلی انفاقِ اموال
ہ برائ تائیدِ شریعت باشد وترویجِ ملّت درجۂ علیا است وانفاقِ جیتلی باین نیت
ج کردن برابرِ خرجِ لکھا است ودر غیرِ این نیت اینجا کسی سوال نکند کہ طالبِ علم گرفتار از
وفی وارستہ چون مقدم باشد جواب گوئیم کہ او ہنوز حقیقتِ سخن را در نیافتہ است طالبِ علم
جودِ گرفتاری سببِ نجاتِ خلائق است چہ تبلیغِ احکامِ شرعی از وی میسّر است اگرچہ
و بآن منتفع نشود وصوفی باوجودِ وارستگی نفس خود را خلاص ساختہ است بخلائق کار
ردے شخصے کہ کثرتِ نجاتہا وابستہ باشد مقرر است کہ بہتر باشد از ان شخصی کہ بہ نجاتِ خود
ماندہ باشد آرے صوفی را کہ بعد از فنا وبقا وسیر عن اللہ وباللہ بعالم گردانیدہ باشند
عوتِ خلق فرود آوردہ از مقام نبوت نصیبی دارد وداخلِ مبلّغانِ شریعت است حکم علمائ

ش علت است مر نفس خود را ۱۲ — سے این چنین صوفی ۱۲

عـہ ہکذا فی النسخ المخطوطۃ الموجودۃ عندنا واللہ اعلم بالصواب ۱۲

شریعت وارد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ

مکتوب چہل و نہم ۴۹

نیز بسیادت پناہی شیخ فرید صدور یافتہ در ترغیب بر جمع کردن این دو دولت کہ ظاہر را باحکامِ شرعیہ متحلّی ساختن است و باطن را از گرفتاری ما دونِ حق سبحانہ آزاد کردن حق سبحانہ وتعالی بدولتِ صوری وسعادتِ معنوی مستسعد گرداند فی الحقیقت دولتِ صوری متحلّی شدنِ ظاہر است باحکامِ شرعیہ مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ وسعادتِ معنوی خلاصیِ باطن است از گرفتاریِ ما دونِ حق سبحانہ تا کدام صاحبِ دولت را باین دو کرامت مشرف سازند کار اینست وغیر این ہمہ ہیچ ، زیادہ تصدیع است والسلام

مکتوب پنجاہم ۵۰

نیز بسیادت پناہی شیخ فرید صدور یافت در مذمتِ دنیائے دنیّہ حق سبحانہ وتعالی از رقیتِ ما دون خود آزادی کرامت فرمودہ بتمام گرفتارِ جنابِ خود گرداند بحرمتِ سیّد البشر المطہّر عن زیغ البصر علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات دنیا بظاہر شیرین است وبصورت طراوت دارد وفی الحقیقت سمی است قاتل ومتاعی است باطل وگرفتاریست لاطائل مقبولِ او مخذول است مفتونِ او مجنون حکمِ او حکمِ نجاستی است زراندودہ ومثلِ او مثلِ زہریست شکر آلودہ عاقل آنست کہ باین چنین متاعِ کاسد فریفتہ نشود وبچنین کالائی فاسد گرفتار نگردد گفتہ اند اگر شخصے وصیت کرد کہ مالِ مرا بعاقلِ زمانہ بدہند بزاہدی باید داد کہ از دنیا بی رغبت است وآن بی رغبتی از کمالِ فطانتِ اوست زیادہ برین اطناب است بقیۃ التصدیع آنکہ فضائل مآب شیخ زکریا

ف: کالا اسباب درخت ومتاع کہ غیر حیوان باشد ۱۲

ھ یعنی با وجودیکہ محاسبہ دنیویہ بہ نسبت محاسبہ اخرویہ بر ما آسانست از محاسبہ دنیویہ برما احسان است ۱۲

درین بیست و سال گرفتار کروڑی گری است با وجود این گرفتاری ہموارہ از محاسبۂ عاجلہ کہ در کمال آسانی است نسبت بمحاسبۂ آجلہ ہراسانست وثیقۂ عظمی در عالم اسباب توجہ شریف میدانند امیدوار است کہ بدیوان جدید نیز ظاہر شود کہ ایشان از خادمان آن درگاہ عالی اند

بیت: تو مرا دل دہ و دلیری بین ٭ روبہ خویش خوان و شیری بین ٭

دولت صوری و معنوی محصل باد بحرمۃ النبی الامی وآلہ الامجاد علیہ وعلیہم من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا

مکتوب پنجاہ و یکم

ھ با کر فرستادہ شدہ نوں بعض ولایات بیعنی سال بمقدار عمر ۱۲

نیز بسیادت پناہی شیخ فرید صدور یافت در ترغیب ترویج شریعت غرّا علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام از حق سبحانہ وتعالیٰ خواستہ می آید کہ بتوسل وجود شریف آن سلالۂ عظام ارکان شریعت غرّا و احکام ملت زہرا قوت گیرند و رواج پذیرند کار این است و غیر این ہمہ ہیچ ٭ امروز غربا راہل اسلام را درین طور گرداب ضلالت امید نجات ہم از سفینۂ اہل بیت خیر البشر است علیہ وعلیٰ آلہ من الصلوات اتمہا ومن التحیات والتسلیمات اکملہا قال علیہ الصلوٰۃ والسلام مثل اہل بیتی کمثل سفینۃ نوح من رکبہا نجا ومن تخلف عنہا ھلک ہمت علیا را تمام بران گمارند کہ این سعادت عظمی را بدست آرند بعنایت اللہ سبحانہ از قسم جاہ و جلال و علت و شوکت ہمہ میسر است با وجود شرف ذاتی اگر این علاوہ بآن منضم شود گوی سبقت بچوگان سعادت از ہمہ پیش بردہ باشند این حقیر بارادۂ اظہار امثال این سخنان در تائید و ترویج شریعت حقہ متوجہ خدمت ایشان است ہلال ماہ مبارک رمضان در حضرت دہلی دیدہ شد مرضی حضرت والدۂ بزرگوار کہ بتوقف مفہوم گشت بضرورت تا استماع ختم قرآن توقف نمودہ

۱۰ وعلم آخر کار نزد خداے پاک است ۱۲

والامر عند الله سبحانه سعادت دارین محصل باد

مکتوب پنجاه ودوم ۵۲

المنتخبات ۱۴

نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در مذمت نفس اماره و بیان مرض ذاتی او و علاج ازالهٔ آن مرض

مرحمت نامهٔ گرامی که از روی شفقت و مهربانی داعی مخلص خود را بآن ممتاز فرموده بودند بمطالعهٔ مضمون آن مشرف گشت عظّم الله سبحانه اجرکم ورفع قدرکم وشرح صدرکم ویسّر امرکم بحرمة جدکم الامجد علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ثبتنا الله سبحانه علی متابعته ظاهرا وباطنا ویرحم الله عبدا قال امینا ثانیا فقرهٔ چند در شکایت مصاحب سوء وندیم بدخوی مسوّده مینماید بسمع قبول استماع خواهند فرمود مخدوما مکرما نفس امارهٔ انسانی مجبول است بر حب جاه و ریاست و همگی همت او ترفع بر اقران است و بالذات خواهان آنست که خلائق همه بوی محتاج باشند و منقاد اوامر و نواهی او گردند و او بهیچ کس محتاج نباشد و محکوم احدی نبود این دعوی الوهیت است از وی و شرکت است بخدای بی همتا جل سلطانه بلکه آن بی سعادت بشرکت هم راضی نیست میخواهد که حاکم او باشد و بس و همه محکوم او باشند فقط در حدیث قدسی آمده است عاد نفسك فانها انتصبت بمعاداتي یعنی دشمن دار نفس خود را زیرا که بدرستی آن نفس ایستاده است بدشمنی من پس تربیت نفس نمودن به تحصیل مرادات او از جاه و ریاست و ترفع و تکبر فی الحقیقت امداد کردن است بدشمن خدای عز و جل و تقویت نمودن است مر او را شناعت این امر را نیک باید دریافت در حدیث قدسی وارد است الکبریاء

۵ ع - باخودی کفر و بیخودی دین است ۱۲

ص تفوق و فوقیت و بلندی ۱۲

رِدَائِی وَالْعَظَمَةُ اِزَارِی فَمَنْ نَازَعَنِی فِی شَیْءٍ مِنْهُمَا اَدْخَلْتُهُ فِی النَّارِ وَلَا اُبَالِی

دُنیای دَنِی که ملعونه و مبغوضهٔ حق است سبحانه تعالی بواسطهٔ آنست که حصول دنیا ممد و معاون حصولِ مراداتِ نفس است پس هر که بدشمن مدد نماید ناچار لعنت را شاید و فقر فخر محمدی گشت عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوٰاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ زیرا که در فقر نامرادی نفس است و حصولِ عجز آن مقصود از بعثتِ انبیا عَلَیْهِمُ الصَّلَوٰاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ و حکمت در تکلیفاتِ شرعیه تعجیز و تخریبِ همین نفسِ اماره است شرائع برای رفع هواهای نفسانی وارد شده اند هر قدر که بمقتضای شریعت بعمل در آید همان قدر هوای نفسانی رو بزوال آرد لهذا اتیانِ یک حکم از احکامِ شرعیه در ازالهٔ هوائی نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاهداتِ هزار ساله که از نزدِ خود کرده شود بلکه این ریاضات و مجاهدات که بمقتضای شریعتِ غرّا واقع نشده اند مؤیِّد و مقوّی هواهائے نفسانی اند برهمنان و جوگیان در ریاضات و مجاهدات تقصیر نکرده اند اما هیچ از آنها سودمند نگشته و غیر از تقویتِ نفس و تربیتِ آن ننموده مثلاً یکدام در ادای زکوة که شریعت بآن امر فرموده است در تخریبِ نفس سودمندتر است از آنکه هزار دینار از پیشِ خود صرف کند و طعام خوردن در عیدِ فطر بحکمِ شریعت نافع تر است در رفع هوا از آنکه از نزدِ خود سالها صائم باشد و دو رکعت نمازِ بامداد را بجماعت ادا کردن که سنتی از سنن بجا آوردن است بمراتب بهتر است از آنکه تمام شب بصلوةِ نافله قیام نماید و نمازِ بامداد را بی جماعت ادا کند بالجمله تا نفس مزکی نشود و از خبث ما خولیای مهتری پاک نگردد نجات محال است فکرِ ازالهٔ این مرض ضروری آمد تا بموتِ ابدی نرساند کلمهٔ طیبه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ که موضوع است برائے نفی آلههٔ آفاقی و نفسی در تزکیهٔ نفس و تطهیر آن انفع و انسب است اکابرِ طریقت قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَسْرَارَهُمْ از برائی تزکیهٔ نفس همین کلمهٔ طیبه را اختیار فرموده اند شعر تا بجاروب لا نروبی راه * نرسی در سرای الا الله * هر گاه نفس ر

عہ پلہ بالفتح وتشدید لام درجہ ومرتبہ وترازو و پایۂ نردبان ۔ از برہان قاطع ۱۲ ع   عہ یعنی آسمانہا و زمین ہا واہل این ہر دو بجز حق تعالیٰ چنانکہ در مشکوۃ است ۱۲

مقام سرکشی آید و نقض عہد نماید بتکرار این کلمہ تجدید ایمان باید نمود قال علیہ الصلوٰۃ والسلام
جددوا ایمانکم بقول لا الہ الا اللہ بلکہ ہمہ وقت از تکرار این کلمہ چارہ نبود زیرا کہ نفس امارہ
ہموارہ در مقام خبث است در حدیث آمدہ است در فضائل این کلمہ اگر آسمانہا و زمین ہا را
در پلہ نہند و این کلمہ را در پلہ دیگر ہر آئینہ این پلہ راجح آید بر پلہ دیگر والسلام علیٰ من اتبع الہدیٰ
والتزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات

المنتخبات ۱۵

مکتوب پنجاہ و سیوم ۵۳

یعنی غالب گردیدہ ۱۲

نیز بسیادت انتساب شیخ فرید صدور یافتہ در بیان آنکہ اختلاف علماء سوء موجب فساد عالم است
وما یناسب ذلک ثبتکم اللہ سبحانہ علیٰ جادۃ آبائکم الکرام شنیدہ شد کہ پادشاہ اسلام
از حسن نشاء مسلمانی کہ در نہاد خود دارند بایشان فرمودہ اند کہ چہار کس از علماء دیندار پیدا کنند
کہ ملازم باشند و بیان مسائل شرعیہ میکردہ باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود الحمد للہ
سبحانہ علیٰ ذلک مسلمانان را بہ ازین چہ بشارت و ماتم زدگان را بہ ازین چہ نوید لیکن چون
حقیر بواسطۂ ہمین تعرض متوجہ خدمت علیہ است چنانچہ مکرر اظہار آن نمودہ بضرورت درین باب
بہ گفتن و نوشتن خود را معاف نخواہد داشت امید است کہ معذور خواہند فرمود صاحب الغرض مجنون
معروض میگرداند کہ علماء دیندار خود اقل قلیل اند کہ از حب جاہ و ریاست گذشتہ باشند و مطلبی غیر از
ترویج شریعت و تائید ملت نداشتہ باشند بر تقدیر حب جاہ ہر کدام ازین علما طرفی خواہد گرفت
و اظہار فضیلت خود خواہد نمود و سخنان اختلافی در میان خواہد آورد و آن را توسل قربت پادشاہ
خواہد ساخت ناچار مہم دین ابتر خواہد شد در قرن سابق اختلافات علما عالم را در بلا انداختہ و
ہمان صحبت در پیش است ترویج چہ گنجایش دارد کہ باعث تخریب دین خواہد شد والعیاذ باللہ

یعنی صحبت علماء سوء ۱۲   یعنی بلکہ ہست باعث خرابی ملت ۱۲

علّه که از دنیا بے رغبت اند و از حب جاه و ریاست و ترفع بر اقران متبری ۱۲

سبحانه من ذلک ومن فتنة العلماء السوء اگر یک عالم را از برای این غرض انتخاب
کنند بهتر مینماید اگر از علماء آخرت پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریت احمر است و اگر پیدا نشود
بعد از تامّل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند ما لا یدرک کلّه لا یترک کلّه نمیدانم چه نویسم
همچنانکه خلاصی خلائق وابسته بوجود علما است خسران عالم نیز بایشان مربوط است بهترین
علما بهترین عالم است وبدترین ایشان بدترین خلائق هدایت واضلال ابایشان مربوط ساخته
اند عزیزی ابلیس لعین را دید که فارغ وبیکار نشسته است سرّ آنرا پرسید گفت علماء این وقت کار ما میکنند
و در اغوا و اضلال کافی اند عالمی که کامرانی و تن پروری کند او خویشتن گم است کرا رهبری کند
غرض که درین باب فکر صحیح و تامّل صادق مرعی داشته اقدام خواهند نمود چون کار از دست برود
علاجی نمی پذیرد و هرچند شرم می آید که کسی امثال این سخنان بارباب فطانت صحیحه اظهار سازد
امّا این معنی را وسیلهٔ سعادت خود دانسته مصدّع می گردد

المنتخبات ۱۶

مکتوب پنجاه و چهارم ۵۴

نیز بسیادت ونقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته دربیان آنکه اجتناب از صحبت مبتدع لازم است
ضرر صحبت مبتدع فوق ضرر صحبت کافر است وبدترین فرق مبتدعه شیعه شنیعه اند ومایناسب
ذلک عظّم الله تعالی اجرکم ورفع قدرکم ویسّر امرکم وشرح صدرکم بحرمة سید
البشر المطهّر عن زیغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات
اکملها من لم یشکر الناس لم یشکر الله هرکسی که شکر آدمی بجا نیاورد شکر خدای عزوجل بجا
نیاورد پس بر ما فقیران شکر احسانهای شما لازم است اوّلا سبب جمعیت حضرت خواجه ما شما بوده
اید بطفیل شما دران جمعیت طلب حق سبحانه وتعالی کردیم و حظهای وافر بردیم وثانیا چون بحکم

حضرت مجدد قدس سره

کثرتِ بموتِ اکبرا نوبت باین طبقه رسید و واسطۂ اجتماعِ فقرا و باعثِ انتظامِ طالبان
نیز شمائید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء ؎ گر بر تنِ من زبان شود هر موی یک شکر
تو از هزار نتوانم کرد * آرزو آنست که حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت شمارا از آنچه نباید و نشاید
محفوظ دارد بحرمة جدکم سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات و التسلیمات
اتمها و اکملها این فقیر از صحبتِ گرامی شما دور افتاده است معلوم نه دارد که در مجلسِ شریف از کدام
قسمِ مردم را گنجایش است و انیس خلوت و جلوت کیست ؎ خوابم بشد از دیده درین فکر جگر
سوز * کاغوشِ که شد منزل و آسایش خوابت * بیقین تصور فرمائید که فسادِ صحبتِ مبتدع
زیاده از فسادِ صحبتِ کافر است و بدترین جمیعِ فرقِ مبتدعان جماعه اند که باصحابِ پیغمبر علیه و علیهم
الصلوٰة والسلام بغض دارند الله تعالی در قرآن مجید خود ایشان را کفار نامید لیغیظ بهم
الکفار قرآن و شریعت را اصحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند طعن در قرآن
و شریعت لازم می آید قرآن جمع حضرتِ عثمان است علیه الرضوان اگر عثمان مطعون ست
قرآن هم مطعون است اعاذنا الله سبحانه عما یعتقد الزنادقة خلافی و نزاعی که در میان
اصحاب علیهم الرضوان واقع شده بود محمول بر هوای نفسانی نیست در صحبتِ خیر البشر
نفوسِ ایشان بتزکیه رسیده بودند و از اماره گی آزاد گشته اینقدر میدانم که حضرتِ امیر دران باب
برحق بوده اند و مخالفِ ایشان بر خطا بود اما این خطا خطاء اجتهادی است تا بحدِ فسق نمیرساند
بلکه ملامت را هم درین طور خطا گنجایش نیست که مخطی را نیز یک درجه است از ثواب و یزید
بیدولت از اصحاب نیست در بدبختی او کرا سخن است کاری که آن بدبخت کرده هیچ کافر
فرنگ نکند بعضی از علماء اهل سنت که در لعن او توقف کرده اند نه آنکه از وی راضی اند
بلکه برعایتِ احتمالِ رجوع و توبه کرده اند میباید که در مجلسِ شریف از کتبِ معتبره قطب زمان

انکه کرده خویش

؎ ابن معاویه ولد سنه خمس او ست و عشرین

بندگی مخدوم جہانیان ہر روز چیزے خوانده شود تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر را علیه و علیهم الصلوٰة والسلام چه طور ستائش کرده اند و بکدام ادب یاد نموده اند تا مخالفان بداندیش شرمنده و مخذول گردند درین ایام این طائفهٔ بداندیش بسیار غلو کرده اند و باطراف و جوانب منتشر گشته اند بواسطهٔ آن درین باب چند کلمه نوشته آمد تا در صحبت شریف این قسم بداندیشان را جا نباشد ثبتکم الله تعالی علی الطریقة المرضیة ۔

مکتوب پنجاه و پنجم

لسیادت پناهی شیخ عبد الوهاب بخاری صدور یافته در اظهار محبت چندگاه است که دل را محبتی نسبت بملازمان شما پیدا شده است غیر آن ارتباطی که سابقاً متحقق بود بنا بر علیه بدعاء ظهر الغیب بے اختیار مشغول است و چون سرور کائنات و مفخر موجودات علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات فرموده اند که من احب اخاه فلیعلم ایاه اظهار حب خود نمودن اولی و انسب دانست و باین محبت که نسبت بقربا آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام والتحیة پیدا شده است رشتهٔ امیدواری تمام بدست آورده است حق سبحانه و تعالی بر محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید بحرمة سید البشر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام

مکتوب پنجاه و ششم

نیز بشیخ عبد الوهاب صدور یافته در سفارش سیدی جناب قدس ساوات کثیر البرکات بواسطهٔ تجربه آنسرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوات والتحیات ازان برتر است که بزبان قاصر بیان منقبت و مخمدت آن تواند کرد مگر آنکه آنرا وسیلهٔ سعادت خود دانسته درین باب جرات نماید بلکه

خود را بتوسّل آن می ستاید و اظہارِ مودتِ ایشان کہ بآن مامور ہست می نماید اَللّٰھُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ مُحِبِّیْھِمْ بِحُرْمَۃِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَعَلَیْھِمُ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ حاملِ عریضۂ نیاز میر سیّد احمد از ساداتِ سامانہ اند و طالب علم و صالح از ممرِ ضیقِ معیشت متوجہ آن حدود گشتہ اگر در سرکارِ عالی گنجائش باشد بشار الیہ لائق و سزاوار آنست والا بیکی از مخلصانِ خود سفارش نمایند کہ از ممرِ معیشت خاطر جمع سازد چون یقین بود کہ خادمانِ ایشان درباب فقرا و محتاجان توجہ اتم دارند علی الخصوص در امداد ساداتِ عظام بچند کلمہ جرأت نمود در وقت رفتن ہرچند بسعادتِ رخصت مستسعد نگشت امّا داخلِ جرگۂ مخلصان است حق سبحانہ وتعالیٰ بر اخلاص و محبتِ ایشان استقامت ارزانی فرماید زیادہ گستاخی نرفت +

مکتوب پنجاہ و ہفتم

بشیخ محمد یوسف صدور یافتہ در نصیحت حق سبحانہ وتعالیٰ بر جادۂ آبا و کرام خود استقامت ارزانی فرماید بحرمۃ سیّد المرسلین علیہ وعلیٰ آلہ وعلیہم من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا بزرگی در خاندانِ شما موروثی است بر نہجی زندگانی نمایند کہ استحقاقِ این وراثت میسّر گردد ظاہر را بظاہرِ شریعت و باطن را بباطنِ شریعت کہ عبارت از حقیقت است متحلّی و متزیّن دارند چہ حقیقت و طریقت عبارت از حقیقتِ شریعت است و طریقت آن حقیقت نہ آنکہ شریعت امری دیگر است و طریقت و حقیقت دیگر کہ آن الحاد و زندقہ است ترحّمِ فقیر در مادۂ شما بسیار نیک است بعضی وقائع را برین معنی شاہد دارد و شمہ ازین ماجرا بوالدِ بزرگوارِ شما علیہ الرحمۃ اظہار نمودہ بود بقیۃ المقصود آنکہ شیخ عبد الغنی مردی بصلاح آراستہ و نیک نہاد اگر بخدمتِ علیہ در امرے از امور رجوع نماید التفات خواہند فرمود والسلام والاکرام

مکتوب پنجاہ وہشتم

بسیادت مآبی سید محمود صدور یافتہ در بیانِ آنکہ این راہ کہ ما در صددِ قطعِ آنیم ہمگی ہفت گام است و در بیانِ آنکہ مشائخ نقشبندیہ ابتدائی سیر از عالم امر اختیار کردہ اند بخلافِ مشائخ سلاسل دیگر و طریقِ این بزرگواران طریقِ اصحابِ کرام است وَمَا یُنَاسِبُ ذٰلِکَ ﴿ التفات نامۂ گرامی ورود یافت از انجا شوقِ استماعِ سخنان این طائفۂ علیہ مفہوم گشت لاجرم سخنی چند بہ تحریر آورد وَالْإِجَابَۃُ لِلْمَسْئُوْلِ وَتَرْغِیْبًا اِلَی الْمَأْمُوْلِ مخدوما این راہ کہ ما در صددِ قطعِ آنیم ہمگی ہفت گام است بعدد ہفت لطیفۂ انسانی دو قدم در عالمِ خلق اند کہ بقالب و نفس تعلق دارند و پنج قدم در عالمِ امر اند کہ بقلب و روح و سر و خفی و اخفی مربوط اند و در ہر قدمی ازین اقدامِ سبعہ ہفتاد ہزار حجب خرق مینمایند نورانیۃ کانت تِلْکَ الْحُجُبُ اَوْ ظُلْمَانِیَۃً اِنَّ لِلّٰہِ سَبْعِیْنَ اَلْفَ حِجَابٍ مِّنْ نُوْرٍ وَّ ظُلْمَۃٍ و بگام اول کہ در عالم امر میرسند تجلی افعال رو میدہد و بگام دوم تجلی صفات و بگامِ سوم شروع در تجلیاتِ ذاتیہ می کنند ثُمَّ وَثُمَّ عَلٰی تَفَاوُتِ دَرَجَاتِہَا کَمَا لَا یَخْفٰی عَلٰی اَرْبَابِہَا و ہر خطوہ از خطواتِ سبع از خود دور می افتد و بحق سبحانہ نزدیک حتّٰی یَتِمَّ الْقُرْبُ بِتَمَامِ ہٰذِہِ الْاَقْدَامِ فَحِیْنَئِذٍ شُرِّفُوْا بِالْفَنَاءِ وَالْبَقَاءِ وَبَلَغُوْا اِلٰی دَرَجَۃِ الْوَلَایَۃِ الْخَاصَّۃِ مشائخ طریقۂ علیہ نقشبندیہ قَدَّسَ اللّٰہُ تَعَالٰی اَسْرَارَہُمْ ابتداءِ این سیر از عالم امر اختیار کردہ اند و عالمِ خلق را نیز در ضمنِ این سیر قطع مینمایند بخلافِ مشائخ سلاسلِ دیگر قَدَّسَ اللّٰہُ تَعَالٰی اَسْرَارَہُمْ لہذا طریقِ نقشبندیہ اقرب طرق آمد لاجرم نہایتِ دیگران در بدایتِ ایشان مندرج گشت ﴿ مصرعہ ﴾ قیاس کن ز گلستانِ من بہار مرا ﴿ طریقِ این بزرگواران بعینہ طریقِ اصحابِ کرام است رِضْوَانُ اللّٰہِ تَعَالٰی عَلَیْہِمْ اَجْمَعِیْنَ چہ این بزرگواران را در اول صحبتِ خیر البشر عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ بطریقِ اندراج

نهایت در بدایت آن میسر می شد که کُمّل اولیاءِ امّت را در نهایت کم ہست که دست دہد لهذا
وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرحمة که یکبار در صحبت خیر البشر رسیده بود از اویس قرنی که خیر التابعین
است فضل آمد سُئِلَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ الْمُبَارَكِ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ اَیُّهُمَا اَفْضَلُ مُعَاوِیَةُ
اَمْ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِیْزِ فَقَالَ الْغُبَارُ الَّذِیْ دَخَلَ اَنْفَ فَرَسِ مُعَاوِیَةَ مَعَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ خَیْرٌ مِّنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیْزِ کَذَا مَرَّةً پس باید اندیشید گروهی که در بدایت
ایشان نهایتِ دیگران مندرج گردد نهایت ایشان چه خواهد بود و در رنگِ دیگران چه طور خواهد گنجید
وَمَا یَعْلَمُ جُنُوْدَ رَبِّكَ اِلَّا هُوَ ۵ قاصری گر کند این طایفه را طعنِ قصور ٭ حاش للّٰه که
که برارم بزبان این گله را ٭ همه شیرانِ جهان بستهٔ این سلسله اند ٭ روبه از حیله چسان بگسلد
این سلسله را ٭ رَزَقَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِیَّاکُمْ مَحَبَّةَ هٰذِهِ الطَّائِفَةِ الْعَزِیْزِ وُجُوْدُهَا کاغذ
هرچند مختصر افتاده است امّا معارفِ بلند و حقایقِ ارجمند دران اندراج یافته اند عزیز خواهند داشت والسلام

المنتخبات ۱۷

مکتوب پنجاه و ہفتم

بالفتح و جیم موقوف بر وزن نقشبند گرامی قدر و عزیز

نیز به سید محمود صدور یافته در بیانِ آنکه آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجاتِ ابدی میسر گردد
و در بیانِ آنکه نجات بی اتباعِ اهل سنت و جماعت متصور نیست و در بیانِ آنکه علم و عمل مستفاد
از شریعت اند و اخلاص منوط بسلوکِ طریق صوفیه است و در بیانِ آنکه اخلاصِ عمل مر اولیا را
در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکنات است حضرتِ حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرموده بکلیت گرفتار جناب
قدسِ خود گرداناد مفاوضهٔ شریفه و مراسلهٔ لطیفه و رود یافت موجبِ فرحت گشت و مقدمات
محبتِ فقرا و اخلاص به این طائفهٔ علیا بوضوح انجامید اللّٰهم زِد طلبِ فوائد رفته بود

۵ واقع است در سورهٔ مدثر در پاره تبارک یعنی و نمیداند لشکرهای پروردگار ترا مگر او تبارک و تعالی ۱۲

بیان فوائد مطلوبہ

مخدوما آدمی را از سہ چیز چارہ نیست تا نجاتِ ابدی میسر گردد علم و عمل و اخلاص علم دو قسم است عملی است کہ مقصود از ان عمل است کہ علمِ فقہ متکفلِ آنست و علمی است کہ مقصود از ان مجردِ اعتقاد و یقینِ قلبی است کہ در علم کلام بہ تفصیل ذکر یافتہ است بمقتضای آرائے صائبۂ اہلِ سنت و جماعت کہ فرقۂ ناجیہ اند و نجات بی اتباع این بزرگواران متصور نیست و اگر سر مو مخالفت است خطر در خطر است این سخن بکشفِ صحیح و الہام صریح نیز بیقین پیوستہ است احتمالِ تخلف ندارد

فَطُوبٰی لِمَنْ وُفِّقَ لِمُتَابَعَتِہِمْ وَ شُرِّفَ بِتَقْلِیْدِہِمْ وَوَیْلٌ لِّمَنْ خَالَفَہُمْ وَاعْتَزَلَ عَنْہُمْ وَرَفَضَ عَنْ اُصُوْلِہِمْ وَخَرَجَ عَنْ زُمْرَتِہِمْ فَضَلُّوْا وَاَضَلُّوْا فَاَنْکَرُوا الرُّؤْیَۃَ وَالشَّفَاعَۃَ وَخَفِیَ عَلَیْہِمْ فَضِیْلَۃُ الصُّحْبَۃِ وَفَضْلُ الصَّحَابَۃِ وَحُرِمُوْا عَنْ مَحَبَّۃِ اَہْلِ بَیْتِ الرَّسُوْلِ وَمَوَدَّتِ اَوْلَادِ الْبَتُوْلِ فَمُنِعُوْا عَنْ خَیْرٍ کَثِیْرٍ نَالَہَا اَہْلُ السُّنَّۃِ وَاتَّفَقَتِ الصَّحَابَۃُ عَلٰی اَنَّ اَفْضَلَہُمْ اَبُوْبَکْرِنِ الصِّدِّیْقُ … قَالَ الشَّافِعِیُّ وَہُوَ اَعْلَمُ بِاَحْوَالِ الصَّحَابَۃِ اضْطَرَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُوْلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ فَلَمْ یَجِدُوْا

پس خوشحالی است مر کسی را کہ بمتابعتِ اہل سنت موفق گردید و بتقلیدِ شان مشرف گشت و وائے بر آنکہ خلافِ آنان ورزید و انحراف و یک سوئی از ایشان گزید و قوانین آنہا را گذاشت و از گروہ شان برآمد پس این چنین کسان ہم خود گمراہ شدند و ہم دیگران را گمراہ کردند پس انکار کردند از رویتِ حق و شفاعتِ پیغمبر و مخفی ماند بر ایشان فضیلت صحبتِ پیغمبر و فضیلتِ اصحاب آن سرور و بی بہرہ ماندند از دوستی اہلبیت رسول و ودادِ اولادِ زہراءِ بتول پس باز داشتہ شدند از خیر کثیر کہ بدست آوردند آنرا اہل سنت و اجماع آوردند صحابہ بر آن کہ بزرگترین ایشان ابوبکر صدیق است شافعی کہ داناترین مردم است باحوال اصحاب گفتہ بیچارہ شدند مردم بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پس نیافتند

دیدِ خدا تعالیٰ بروز قیامت ۱۲

یعنی سیدۃ النساء فاطمۃ الزہراء ۱۲

یعنی لائق بود ایشان را از امیرے ۱۲

مکتوبات امام ربانی

تحت اديم السماء خيرًا من ابي بكر فولّوه رقابهم۔ وهذا تصريح منه بانّ الصحابة متفقون على افضلية الصدّيق فيكون اجماعًا في الصدر الاوّل على افضليته فيكون قطعيًا لا يسوغ انكاره

واهل بيت الرسول مثله كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلّف عنها هلك

قال بعض العارفين۔ انّ رسول الله صلّى الله تعالى عليه وعلى اله واصحابه وسلّم جعل اصحابه كالنجوم وبالنجم هم يهتدون وشبّه اهل بيته بسفينة نوح۔ اشارة الى انّ راكب السفينة لا بدّ له من رعاية النجوم ليأمن من الهلاك وبدون رعاية النجوم النجات ممتنعة قطعًا۔

وممّا ينبغي ان يعلم انّ الانكار عن بعض انكار عن جميعهم فانّهم في فضيلة

زیر سقف آسمان شخصی را بهتر و بهتر از ابوبکر لاجرم والی گردانیدند او را بر گردنهائی خویش واین قول نص است از شافعی برآنکه صحابه متفق اند بر افضلیت صدیق پس اجماع متحقق شد در قرن اول بر افضلیت او رض پس قطعی خواهد بود که انکار آن روا نه بود۔

واہل بیت پیغمبر ص حال شان در رنگ حال کشتی نوح است کسیکه سوار شد بر آن مخلصی یافت وکسیکه واماند از ان بہلاکت رسید

بعضے از اکابر فرموده اند بدرستیکه گردانید رسول خدا صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ واصحابہ وسلم اصحاب خود را بمشابہ ستارہا۔ وبستارہا مردم راه می یابند وتشبیہ داد اہل بیت خود را بکشتی نوح علیہ الصلوة والسلام از جہت اشارت بدین کہ سوار کشتی را چاره نیست از رعایت ستارہا تا از بیم ہلاک مامون بود و مصون وبدون رعایت ستارہا مخلصی از ہلاک بوجہی متصور نیست

ومی باید دانست کہ بدرستی انکار از بعض صحابہ انکار است از ہمگنان زیرا کہ ہمہ شان در فضیلت

ص زبدة الحقائق و معارف ۱۲

مکتوبات امام ربانی

صُحْبَةِ خَيْرِ الْبَشَرِ مُشْتَرِكُوْنَ۔ وَفَضِيْلَةُ الصُّحْبَةِ فَوْقَ جَمِيْعِ الْفَضَائِلِ وَالْكَمَالَاتِ وَلِهٰذَا لَمْ يَبْلُغْ وَيْسُ الْقَرْنِيُّ الَّذِيْ هُوَ خَيْرُ التَّابِعِيْنَ مَرْتَبَةَ اَدْنٰى مَنْ صَحِبَهٗ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ فَلَا تَعْدِلُ بِفَضِيْلَةِ الصُّحْبَةِ شَيْئًا كَائِنًا مَّا كَانَ فَاِنَّ اِيْمَانَهُمْ بِبَرَكَةِ الصُّحْبَةِ وَنُزُوْلِ الْوَحْيِ يَصِيْرُ شُهُوْدِيًا وَلَمْ يَتَّفِقْ لِاَحَدٍ بَعْدَ الصَّحَابَةِ هٰذِهِ الرُّتْبَةُ مِنَ الْاِيْمَانِ وَالْاَعْمَالُ مُتَفَرِّعَةٌ عَلَى الْاِيْمَانِ كَمَالُهَا عَلٰى حَسَبِ كَمَالِ الْاِيْمَانِ۔ وَمَا جَرٰى بَيْنَهُمْ مِنَ الْمُنَازَعَاتِ وَالْمُحَارَبَاتِ فَمَحْمُوْلٌ عَلٰى مَحَامِلَ صَالِحَةٍ وَحِكَمٍ بَالِغَةٍ مَا كَانَتْ عَنْ هَوًى وَجَهْلٍ وَلٰكِنْ عَنِ اجْتِهَادٍ وَعِلْمٍ وَاِنْ اَخْطَأَ بَعْضُهُمْ فِي الْاِجْتِهَادِ فَلِلْمُخْطِئِ دَرَجَةٌ اَيْضًا عِنْدَ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ هٰذَا هُوَ الطَّرِيْقُ الْوَسَطُ بَيْنَ الْاِفْرَاطِ وَالتَّفْرِيْطِ الَّذِي اخْتَارَهٗ اَهْلُ السُّنَّةِ وَهُوَ

صحبت خیر البشر مشترکند و فضیلت صحبت بالاتر است از جمیع فضائل و کمالات و ازینجا است که اویس قرنی که برگزیدہ تابعین است بمرتبہ ادنائی صحابی آن سرور علیہ الصلوۃ والسلام نرسیدہ پس بفضیلت صحبت چیزے را برابر نباید ساخت ہرچہ باشد زیرا کہ ایمان ایشان ببرکت صحبت نبی علیہ الصلوۃ والسلام و مشاہدۂ نزول وحی شہودی شدہ بود و باین چنین مرتبۂ ایمان بعد اصحاب کرام ہیچکس مشرف نگشتہ و اما اعمال پس متفرع اند بر ایمان کمال اینہا باندازۂ کمال ایمان است و آنچہ از منازعات و محاربات میان ایشان بوقوع درآمدہ محمول است بر معانی صحیحہ و حکم بلیغہ از ہوای نفسانی و جہالت و نادانی صادر نبودہ اند بلکہ از اجتہاد و علم۔ و اگر بعضی شان در اجتہاد براہ خطا رفتہ پس مخطی را نیز یک درجۂ ثواب ثابت است نزد حق سبحانہ و تعالی این است راہ راست میان افراط و تفریط کہ اختیار نمودہ اند ویرا اہل سنت و ہمین است

الطَّرِيقُ الْاَسْلَمُ وَالسَّبِيلُ الْاَحْكَمُ

طریقِ اَسلم وسبیلِ محکم۔

بالجملہ علم وعمل مستفاد از شرع است وتحصیلِ اخلاص کہ ہمچو روح است مر علم وعمل را او البتہ بسلوکِ طریقِ صوفیہ است تا سیرِ الی اللہ[1] قطع ننماید وبسیر فی اللہ متحقق نشود از حقیقتِ اخلاص دور است واز کمالاتِ مخلصان مہجور آرے عامۂ مومنان را نیز بتعمّل وتکلّف در بعضی از اعمال اخلاص ولو[2] فی الجملہ متحقق میشود اما اخلاصی کہ ما در صددِ بیانِ آنیم اخلاص در جمیع اقوال وافعال وحرکات وسکنات است بی تعمّل وتکلّف واین اخلاص منوط بانتفاء آلہۂ[3] آفاقی وانفسی است کہ بفنا وبقا مربوط است ووصول است بمرتبۂ ولایتِ خاصہ آن اخلاصی کہ بہ تمحّل[4] وتکلّف محتاج است دوام نمی پذیرد بی تکلف بودن ودر حصولِ دوام درکار است کہ در مرتبۂ حق الیقین است پس اولیاء اللہ ہر چہ میکنند برای حق میکنند جل وعلا نہ برای نفسِ خود چہ نفس ایشان فدای حق شدہ است در حصول اخلاص ایشان را تصحیحِ نیت درکار نیست نیّتِ ایشان بفنا فی اللہ وبقا باللہ تصحیح یافتہ است مثلاً شخصے کہ گرفتارِ نفسِ خود است ہر چہ میکند برای نفسِ خود میکند نیت کند یا نکند وچون این گرفتاری نفس زائل شود وگرفتاریِ حق جل وعلا بجائی آن نشیند ناچار ہر چہ کند برائی حق کند نیت دست دہد یا نہ نیت در متمحّل درکار است ودر متعیّن احتیاج بہ تعیین نیست ذٰلِكَ[5] فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ صاحب دوام اخلاص مخلَص است بفتح لام وآنکہ دوام ندارد وکسب اخلاص می نماید مخلِص است بکسر لام شتّان ما بینہما ونفعیکہ از طریق صوفیہ بعلم وعمل میرسد آنست کہ علوم کلامیۂ استدلالیہ کشفی می گردند وتیسرِ تمام در ادائی اعمال پیدا می شود وکسلی کہ ناشی از جانبِ نفس وشیطان بود زائل میگردد ع این کار دولت است کنون تا کرا رسد

والسلام اولاً وآخراً

ه مسعود [illegible] ۱۲

[1] معنی سیر الی اللہ وسیر فی اللہ در [illegible] ۱۲

[2] [illegible] ۱۲

[3] [illegible]

[4] [illegible]

[5] [illegible]

تا متیقن تصحیح نیت بتعیین نیت ۔ تعیین نیت

[illegible]

مکتوب شصتم (۶۰)

نیز بسیادت پناهی سید محمود صدور یافته در بیانِ نفیِ خواطر و دفعِ وساوس بالکلیه
وَمَا یُنَاسِبُ ذٰلِکَ حق سبحانه و تعالی بدوامِ گرفتاری بجناب قدسِ خود مشرف گرداند که
حقیقتِ رستگاری درین گرفتاری است منعِ خواطر و دفعِ وساوس در طریقهٔ حضراتِ خواجگان
قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَسْرَارَهُمْ بروجهِ اَتَم حاصل است حتی که بعضی از مشائخِ این خانوادهٔ بزرگ
چلهٔ خواطر کشیده اند و در تمامِ آن اربعین باطنِ خود را از ورود خاطر باز داشته اند حضرت خواجه
احرار قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰی سِرَّهٗ درین مقام فرموده اند که مراد از دفعِ خواطر خواطریست که مانعِ دوام
توجه مطلوب بند نه دفعِ خواطر مطلقاً و درویشی از مخلصانِ این سلسلهٔ علیه بحکمِ وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ
فَحَدِّثْ از حالِ خود چنین خبر می دهد که خواطر از قلب بحدی منتفی میگردد که اگر فرضاً عمرِ حضرت
نوح عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ بصاحبِ آن قلب بدهند هرگز خاطری بر قلب
عبور نکند نه آنکه او درین دفع متکلف باشد چه هر چه بتکلف است موقت است دوام نمی پذیرد بلکه
در اتیانِ خاطر اگر سالها تکلف نماید هم میسر نشود تعینِ اربعین از تعمل و تکلف خبر میدهد و تعمل
در مرتبهٔ طریقت است حقیقت آنست که از تعمل و تکلف وارهاند یادکرد در طریقت یادداشت
در حقیقت پس محقق شد که بر تقدیرِ منعِ خواطر به تکلف که موقت بتوقیت است از عشرهٔ
و اربعین دوامِ توجه بمطلوب محالست چه تکلف در مرتبهٔ طریقت است و در طریقت دوام
متصور نیست این که دوام در حقیقت است بواسطهٔ آنست که تکلف را در آن موطن
مجال نیست پس ورود خاطر در مرتبهٔ تکلف البته مانعِ دوامِ توجه است و دوامِ نگرانی که قلوب
منتهیان این سلسلهٔ علیه را دست می دهد امری دیگرست و دوامِ توجه که ما در صددِ بیانِ آنیم

عبارت از یاد داشت است که نهایتِ مرتبۂ کمال است حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی فرمودہ اند قدّس اللّٰہ تعالیٰ سرّہٗ کہ ورائے یاد داشت پنداشت است یعنی مرتبۂ دیگر نیست مقصود از اظہارِ این قسمِ احوالِ ترغیبِ طالبانِ این طریقۂ علیہ است ہر چند کہ منکران را غیر از انکار نخواہد افزود یُضِلُّ بِهٖ كَثِيْرًا وَّيَهْدِيْ بِهٖ كَثِيْرًا مثنوی ہر کس افسانہ بخواند افسانہ است وانکہ دیدش نقدِ خود مردانہ است * آبِ نیل است و بقبطی خون نمود * قوم موسیٰ را نہ خون بود آب بود * وَالسَّلَامُ وَالْاِكْرَامُ

المنتخبات ١٨	مکتوب شصت و یکم	

نیز بسیادت مآبی سید محمود صدور یافتہ در ترغیب بر صحبتِ شیخِ کاملِ مکمل و اجتناب از صحبتِ ناقص وَمَا يُنَاسِبُ ذٰلِكَ حق سبحانہ و تعالیٰ از دیادی در طلبِ خود کرامت فرمودہ از ہر چہ منافی وصولِ مطلب است اجتنابِ تمام میسر گرداناد بحرمۃ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُحَرَّرِ عَنْ زَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوٰاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ التفات نامۂ گرامی مشرف ساخت چون منبی از طلب و شوق و مشعر از درد و تعطش بود در نظر بسیار زیبا در آمد چہ طلب مبشر حصولِ مطلوب است و درد مقدمۂ وصولِ مقصود عزیزی میفرماید اگر نخواستی وا ندادی خواست حصولِ دولتِ طلب را نعمتِ عظمیٰ دانستہ از ہر چہ مخالفِ اوست احتراز باید نمود مبادا فتوری در وی راہ یابد و برودتے در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسبابِ محافظتِ آن قیامِ بشکر است بحصولِ آن دولت لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَاَزِيْدَنَّكُمْ و دوامِ التجا و تضرع است بجنابِ قدسِ خداوندی جل سلطانہ تا توجہ طلب او را از کعبۂ جمالِ لایزال خود مصروف نگرداند اگر حقیقتِ التجا و تضرع میسر نشود صورتِ تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد وَاِنْ لَّمْ تَبْكُوْا فَتَبَاكَوْا بیان این معنی

این محافظت تا زمانِ وصول بشیخِ کاملِ مکمّل است بعد ازان تفویضِ مراداتِ خود است بآن بزرگ و در رنگِ میّت شدنست در دستِ غسّال فنائی اوّل فنائی فی الشیخ است و آن فنا ثانیا وسیلهٔ فنا فی الله می گردد ازان روی که چشم نست احول معبود تو پیر تست اوّل زیراکه طریقِ افاده و استفاده مبنی بر مناسبتِ طرفین است ابتدائ طالب را بواسطهٔ کمالِ دنائت و خساست مناسبتی بجنابِ اقدس عز سلطانه نیست برزخی ذی جهتین درکار است و آن شیخ کاملِ مکمل است و قوی ترینِ اسبابِ فتور در طلبِ انابت است بشیخِ ناقص که بسلوک و جذبه کار را تمام ناکرده بمسندِ شیخی خود را کشیده است طالب را صحبتِ او سمِّ قاتل است و انابت او مرضِ مهلک استعدادِ بلند طالب را این چنین صحبت بپستی می آرد و از ذروه به حضیض می اندازد مثلاً مریضیکه از طبیبِ ناقص دارو خورد درازد یاد مرضِ خودی کوشد و قابلیتِ ازالهٔ مرض هم ضائع می سازد هرچند آن دارو در ابتدا نحوی از تخفیف بخشد اما فی الحقیقت نفسِ مضرّتست این مریض اگر قضاءً بطبیبِ حاذق برسد آن طبیب اول فکر ازالهٔ تاثیر آن دارو می نماید و مسهلات معاً می فرماید بعد از زوالِ آن تاثیر فکرِ ازالهٔ مرض میکند مدارِ طریقِ این بزرگواران قدّس الله تعالی اسرارهم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی در طلب پیدا می آرد احتمال دارد که بعد از چند گاه بجانبِ دهلی و آگره سیری واقع شود اگر جریدهٔ خود را رسانند و مشافهة چیزی اخذ نموده بسرعت باز گردند گنجایش دارد زیاده برین تصدیع است بقیّة الاجوبة للمسئول عنها آنکه جنابِ مشیخت پناهی معارف دستگاهی میان شیخ تاج دران صوبه مغتنم اند و بزرگ اما استعدادِ شما را بطریقِ ایشان مناسبت کم هست بی رابطهٔ مناسبت حصولِ مطلوب متعسّر است والامر عند الله اگر گاه گاه چیزی از احوالِ خودی نوشته باشند تا بآن تقریب ازین جانب هم چیزی نوشته شود مناسب است چه سلسلهٔ اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد والسلام

مکتوب شصت ودوم ۶۲

بجناب میرزا حسام الدین احمد صدوریافته دربیان آنکه جذبه که پیش ازسلوک است ازمقاصد نیست بلکه وسیله ایست ازبرای قطع منازل سلوک بسهولت وجذبه که بعدازسلوک ست ازمقاصد است ومایناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی طریقه وصول راد وجزو است جذبه وسلوک وبعبارت دیگر تصفیه وتزکیه جذبه که مقدم برسلوکست ازمقاصد نیست وتصفیه که پیش ازتزکیه است ازمطالب نه جذبه که بعدازتمامی سلوکست وتصفیه که بعدازحصول تزکیه است که درسیرفی الله است ازمقاصد مطلوبه است جذبه وتصفیه سابقه ازبرای تسهیل مسالک سلوکست بی سلوک کارنمی کشاید وبی قطع منازل جمال مطلوب نمی نماید جذبه اولی کالصورت است مرجذبه اخری را فی الحقیقت بایکدیگر مناسبت ندارند پس مراد ازاندراج نهایت دربدایت که درعبارت مشائخ این سلسله علیه واقع است اندراج صورت نهایت است دربدایت والا حقیقت نهایت دربدایت نمی گنجد ونهایت بابدایت نسبت ندارد وتحقیق این مبحث دررساله که درتحقیق حقیقت جذبه وسلوک وامثال آنها تحریر یافته بتفاصیل ذکریافته است القصه عبورازصورت بحقیقت ضروریست واکتفا ازحقیقت بصورت ازدوریست حققنا الله سبحانه بالحقیقة الحقة وجنبنا عن الصورة التی طلیته بحرمة النبی المختار وآله الابرار علیه وعلیهم من الصلوات اکملها ومن التحیات افضلها

مکتوب شصت وسوم ۶۳

المنتخبات ۱۹

بسیادت پناهی ونقابت دستگاهی شیخ فرید صدوریافت دربیان آنکه انبیا صلوات

اللهِ تعالی وتسلیماتهُ علیهم در اصولِ دین متفقند واختلافِ این بزرگواران در فروعِ دین
است ودر بیانِ بعضی از کلماتِ متفقهِ ایشان ثبّتنا الله سبحانه وایاکم علی جادّةِ
آبائکم الکرامِ علی افضلِهم اصالةً وعلی بواقیهم متابعةً الصلوٰة والسلام انبیا صلوات
اللهِ تعالی وتسلیماتهُ وتحیاتهُ وبرکاتهُ علی اجمعهم عموماً وعلی افضلِهم خصوصاً رحمتها اند
که بتوسطِ این بزرگواران عالمی بنجاتِ ابدی مستسعد گشته است واز گرفتاری سرمدی خلاصی
یافته اگر وجودِ شریفِ شان نمی بود حق سبحانه وتعالی که غنیِ مطلق است عالم را از ذات وصفاتِ
خود تعالی وتقدس خبر نمیداد وبآن راه نمی نمود وهیچکس او را نمی شناخت وبه اوامر ونواهی که عباد را
بمحضِ کرم از برای نفعِ ایشان مکلف ساخته است تکلیف نمی فرمود ومرضیاتِ او تعالی
از نامرضیات جدا نمیگشت پس شکرِ این نعمتِ عظمی بکدام زبان راست آید وکرا مجال آنکه از عهدهٔ
آن برآید الحمد لله الذی انعم علینا وهدانا الی الاسلام وجعلنا من مصدّقی الانبیاء علیهم
الصلوٰة والسلام واین بزرگواران در اصولِ دین متفقند کلمهٔ ایشان واحد است در ذات
وصفاتِ تعالی وتقدس وحشر ونشر وارسالِ رُسل ونزولِ مَلَک وورودِ وحی ونعیمِ جنت و
عذابِ جحیم بطریقِ خلود وتابید اختلافِ ایشان در بعضِ احکام است که بفروعِ دین تعلق دارد
حق سبحانه وتعالی در هر یک زمانی بر پیغمبرِ اولی العزم ابناءِ آن زمان را به بعض احکام مناسبهٔ آنها
وحی فرستاده وباحکامِ مخصوصه تکلیف فرموده نسخ وتبدیل در احکامِ شرعیه از حِکَم ومصالحِ حق
سبحانه وبسیار است که بر یک پیغمبر صاحبِ شریعت در اوقاتِ مختلفه احکامِ متضاده بطریقِ نسخ
وتبدیل وارد شوند واز جملهٔ کلماتِ متفقهٔ این بزرگواران نفیِ عبادتِ غیرِ حق است سبحانه ومنعِ اشراک
است باو تعالی وتقدس وناگرفتنِ بعضی مخلوقات است مر بعض دیگر را ارباب غیر از حق سبحانهٔ
این حکم مخصوص بانبیا است غیر از متابعانِ ایشان به این دولت مشرف نشده اند وغیر از

نفی عبادت غیر حق الخ ۱۲

انبیا کسی باین کلمات تکلم نموده است منکران نبوت اگرچه خدا را سبحانه واحد میگویند حال ایشان از دو امر خالی نیست یا تقلید اہل اسلام می کنند یا در وجوب وجود واحد میدانند نه در استحقاق عبادت ونزد اہل اسلام ہم در وجوب وجود واحد است وہم در استحقاق عبادت مراد از کلمۂ طیبہ لا اله الا الله نفی عبادت آلہۂ باطلہ است واثبات معبودیت حق است سبحانہ وکلمۂ دیگر که مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشر میدانند مثل سائر مردم واله ومعبود حق را میدانند سبحانه ومردم را دعوت باو میکنند تعالی واو را سبحانه از حلول واتحاد منزه میگویند ومنکران نبوت نه چنین اند بلکه رؤسای ایشان مدعیان الوہیت اند وحق را سبحانه در خود حلول اثبات میکنند واز استحقاق عبادت واطلاق اسم الوہیت برخود تحاشی نمی نمایند لاجرم پا از بندگی برآورده در منکرات افعال ومستقبحات اعمال می افتند وراه اباحت بدینها کشاده میگردد وگمان می برند که آلہه از ہیچ چیز ممنوع نیستند ہرچه می گویند صواب می دانند وہرچه می کنند مباح می انگارند ضلّوا فاضلّوا اجعل لهم كما لانشياعهم وكلمۂ دیگر که انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات بران متفق اند ومنکران ایشان را از ان دولت نصیبی نیست آنست که این بزرگواران به نزول ملائکه که معصوم مطلق اند وہیچ تعلق وتلوث ندارند قائل اند وامنای وحی وحملۂ کلام ربانی تعالی وتقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران ہرچه می گویند از حق میگویند تعالی وتقدس وہرچه میرسانند از حق میرسانند واحکام اجتہادیہ ایشان نیز مؤید بوحی اند اگر بالفرض زلتی واقع می شد فی الحال حق سبحانه تدارک آن بوحی قطعی میفرمود ورئیسان منکران که مدعیان الوہیت اند ہرچه گویند از خود گویند وہمان را صواب دانند بواسطۂ زعم الوہیت پس انصاف درکار است شخصیکه از کمال بیخبری خود را اله بگیرد ومستحق عبادت داند وافعال ناشائسته باین زعم فاسد بوقوع آرد سخنان او را چه اعتبار است وبر اتباع او چه مدار مصراع سالیکه نکو است

له مبنی است برقول بجواز اجتہاد نبی علیه الصلوة والسلام که راجح ترین اقوال است ۱۲ له زلت بالفتح وبالکسر لام مشدد ومفتوح بمعنی لغزش ولغزیدن بمعنی خطا در اجتہاد

له یعنی خود گمراه شدند پس دیگران را گمراه کردند پس وی است برانبیاء متابعان اینها وشیعیان اینها ۱۲

بیان فرق میان انبیا ومنکران ایشان

از بہارش پیداست اظہارِ امثال این سخنان برائے ازدیادِ ایضاح است والاحق از باطل جدا ہست و نور از ظلمت ہویدا جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْقًا اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْنَا عَلٰى مُتَابَعَةِ هٰؤُلَاءِ الْاَكَابِرِ عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا بَقِيَّةُ الْمَقْصُوْدِ آنکه سیادت پناہی میان پیر کمال را ایشان بہتر میدانند چہ احتیاج است کہ درین باب چیزی نوشته آید لیکن این قدر ہست کہ حقیر چند گاہ ہست کہ از آشنائی ایشان محظوظ است تدّتی است کہ ایشان اشتیاقِ عتبہ بوسی داشتند امّا درین اثنا ضعفی بر ایشان طاری شدہ بود و تا زمانے صاحبِ فراش بودند بعد از فراغ متوجہ بملازمتِ علیہ گشته اند امیدوارِ عنایت اند

مکتوب شصت و چہارم ٦٤

نیز بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافته در بیانِ لذّت و اَلمِ جسمانی و روحانی و تحریضِ بر تحمّلِ مصائب و آلامِ جسمانی وَمَا يُنَاسِبُ ذٰلِكَ سَلَّمَكُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَعَافَاكُمْ فِي الدَّارَيْنِ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الثَّقَلَيْنِ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ لذّت و الم دنیا بر دو قسم است جسمانی و روحانی ہر چیز کہ جسم را دران لذت است روح را از آن اَلم است و ہر چہ جسم از ان متألم است روح را از آن التذاذ است پس روح و جسم نقیضِ یکدیگر باشند و درین نشأہ کہ روح بمقامِ جسم تنزل نمودہ است و گرفتارِ جسم و جسمانی شدہ روح نیز حکم جسم پیدا کردہ بلذّت او متلذذ گشته است و بالمِ او متألم انیست مرتبۂ عوام کالانعام کریمۂ ثُمَّ رَدَدْنٰهُ اَسْفَلَ سٰفِلِيْنَ در شانِ ایشان صادق است وای ہزار وای اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود و بوطنِ اصلی رجوع نماید پایۂ آخر آدم ہست و آدمی گشت محروم از مقامِ محرمی ❊ گر نگردد باز مسکین زین سفر ❊ نیست از وی ہیچکس محروم تر ❊

سه یعنی بر انگیخته نمودن بر بردباشتی مصیبتہا و دردہا کہ بجسم تعلق دارند ۷۔ المنتخبات

سه یعنی روح خالص را کہ از ظلمات و کدورات جسمانی نجات یافته باشد و بر اصل فطرت خود بوده باشد

از بیماری روح است که الم خود را لذت می انگارد و لذت را الم می شناسد در رنگ صفرائی که بواسطهٔ علتِ صفرا شیرینی را تلخ می یابد پس بر عقلا فکر ازالهٔ این مرض لازم است تا ورد آلام و مصائب جسمانی خرم و شادان زندگانی نمایند بیت از پی آئین عیش و عشرت ساختن صد هزاران جان بباید باختن و چون نیک ملاحظه کرده میشود معلوم میگردد که اگر در دنیا درد و الم و مصیبت نمی بود بجوے نمی ارزید ظلمتهای آنرا وقائع و حوادث زائل میگردانند تلخی حوادث در رنگ تلخی دارو ے نافع است که ازالهٔ مرض می نماید محسوس این فقیر شده ا در دعوتهاے عام که طعام می پزند و خلوص نیت نمی توانند کرد و جمعی از طعام خواران بشکوے می خیزند و منقصت طعام و صاحبِ طعام می نمایند و صاحبِ طعام را ازین معنی شکستگی دل حاصل میگردد و همین شکستگی صاحب طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطهٔ عدم خلوص نیت ازاله مینماید و در معرض قبول می آرد اگر شکوهٔ آن جماعه نمی بود و انکسارِ قلب صاحب طعام نمیشد طعام سراسر از ظلمت و کدورت بود و احتمالِ قبول را درین صورت چه گنجایش پس مدار کار بر شکستگی و آوارگی آمد و ما نازپروردگان جویانِ عیش و تنعم را مشکل کار است وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُوْنِ نصِ قاطع است و عبادت عبارت از تذلل و انکسار هست پس مقصود از خلقتِ انسان خواری اوست علی الخصوص مسلمانان و دینداران که دنیا سجن ایشان است در زندان عیش جویان بودن از عقل دور هست پس آدمی را از مشق محنت کشی چاره نبود و از ورزشِ بار برداری گذر نه حضرت حق سبحانه و تعالی ما بی طاقتان را برین معنی استقامت کرامت فرماید بحرمتِ جدکم الامجد علیه و علی اٰله من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها ٥

مکتوب شصت و پنجم ٦٥

المنتخبات ٢١

بخانِ اعظم صدور یافتہ در تاسّف و تلہّف بر ضعفِ اسلام و زبونیِ مسلمانان و تحریض واغرا بر تقویتِ اہلِ اسلام واجراءِ احکام اَیَّدَکُمُ اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَنَصَرَکُمْ عَلٰی اَعْدَاءِ الْاِسْلَامِ فِیْ اِعْلَاءِ الْاَحْکَامِ مخبرِ صادق عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُہَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُہَا فرمودہ است اَلْاِسْلَامُ بَدَأَ غَرِیْبًا وَسَیَعُوْدُ کَمَا بَدَأَ فَطُوْبٰی لِلْغُرَبَاءِ غربت اسلام تابحدی رسیدہ است کہ کفار بر ملا طعن اسلام و ذم مسلمانان می نمایند و بی تحاشی اجراءِ احکامِ کفر و مداحیِ اہلِ آن در کوچہ و بازار می کنند و مسلمانان از اجراءِ احکام اسلام ممنوع اند و در اتیانِ شرائع مذموم و مطعون بیت پری نہفتہ رخ و دیو در کرشمہ و ناز ٭ بسوخت عقل زحیرت کہ این چہ بوالعجبی ست ٭ سُبْحَانَ اللّٰہِ وَبِحَمْدِہٖ اَلشَّرْعُ تَحْتَ السَّیْفِ گفتہ اند و رونقِ شرع شریف را بسلاطین وابستہ اند قضیہ منعکس گشتہ است و معاملہ انقلاب پیدا کردہ است وَاحَسْرَتَا وَانَدَامَتَا وَاوَیْلَا امروز وجودِ شریف شما را مغتنم می شمریم و مبارز درین معرکۂ ضعیف و شکست خوردہ جز شما را نمیدانیم حق سبحانہ و تعالیٰ مؤید و ناصر شما باد بِحُرْمَۃِ النَّبِیِّ وَاٰلِہِ الْاَمْجَادِ عَلَیْہِ وَعَلَیْہِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ وَالْبَرَکَاتُ در خبر وارد است لَنْ یُّؤْمِنَ اَحَدُکُمْ حَتّٰی یُقَالَ اِنَّہٗ مَجْنُوْنٌ درین وقت آن جنون کہ بنائی آن فرطِ غیرت اسلام است در نہادِ شما محسوس است اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ سُبْحَانَہٗ عَلٰی ذٰلِکَ امروز آن روز است کہ عملِ قلیل را اجر جزیل باعتنائِ تمام قبول میفرمایند از اصحابِ کہف غیر از ہجرت عملی دیگر نمایان نیست کہ این ہمہ اعتبار پیدا کردہ است سپاہیان در وقتِ غلبۂ اعداء اگر اندک تردّدی کنند اعتبار بسیار پیدا می کنند بخلاف در وقتِ امن و تسکینِ اعداء و این جہادِ قولی کہ امروز شما را میسر شدہ است

جہادِ اکبر است مغتنم دانید وَهَلْ مِنْ مَزِيْد گویید واین جہاد گفتن را به از جہاد کشتن دانید امثالِ ما مردم فقرا بی دست و پا ازین دولت محرومیم ؎ هَنِيْئًا لِاَرْبَابِ النَّعِيْمِ نَعِيْمُهَا وَلِلْعَاشِقِ الْمِسْكِيْنِ مَا يَتَجَرَّعُ ؎ دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ، گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ، حضرت خواجہ احرار قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰی سِرَّهٗ می فرمودند که اگر من شیخی کنم هیچ شیخی در عالم مرید نیابد اما مرا کار دیگر فرموده اند وآن ترویج شریعت و تائید ملت است لاجرم بصحبتِ سلاطین میرفتند و بتصرفِ خود ایشان را منقادمی ساختند و بتوسّل ایشان ترویج شریعت میفرمودند ملتمس آنست که چون حق سبحانه ببرکت محبتِ شما با کابر این خانوادهٔ بزرگ قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَسْرَارَهُمْ سخن شما را تاثیری بخشیده است و عظمتِ مسلمانی شما در نظرِ اقران ظاہر گشته سعی فرمایند که لااقل احکام کبیرهٔ اہل کفر که در اہل اسلام شیوعی پیدا کرده اند منهدم و مندرس گردند و اہل اسلام از آن منکرات محفوظ مانند جَزَاكُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ عَنَّا وَعَنْ جَمِيْعِ الْمُسْلِمِيْنَ خَيْرَ الْجَزَاءِ در سلطنت پیشین عنادی بدین مصطفوی عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ مفهوم می شد و درین سلطنت ظاہر آن عناد نیست اگر ہست از عدم علمست ترس آنست که مبادا این جا ہم کار بعناد انجامد و بر مسلمانان معامله تنگ تر افتد مصرع چو بیدبر سر ایمان خویش میلرزم ؎ ثَبَّتَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمْ عَلٰى مُتَابَعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ فقیر بتقریبی اینجا آمده بود خواست که از آمدن خود ایشان را اطلاع دہد و بعضی سخنان نافعه نویسد و اظہار محبت عزیزی کرده که بواسطهٔ مناسبتِ فطرتیست خبر کند قَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ مَنْ اَحَبَّ اَخَاهُ فَلْيُعْلِمْهُ اِيَّاهُ یعنی کسیکه دوست دارد برادر مسلم خود را پس گو اعلام کند او را از ان محبت وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلٰى جَمِيْعِ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى

ؑ یعنی فطرت و خلقت ما یان باہم مناسب افتاده موجب محبت گشته قال علیه الصلوٰة والسلام الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناکر اختلف

مکتوب شصت و ششم ۶۶

قال الله تعالیٰ وما صاحبکم بمجنون

...ترجمان اعظم صدور یافته در مدائحِ طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس الله تعالیٰ اسرارهم و مناسبت
...این طریق بطریقِ اصحابِ کرام علیٰ صاحبهم وعلیهم الصلوة والسلام و بیان افضلیت
...اصحابِ کرام بر دیگران اگرچه ویس قرنی باشد یا عمر مروانی الحمد لله وسلام علیٰ عبادہ
الذین اصطفیٰ طریق حضراتِ خواجگان قدس الله تعالیٰ اسرارهم مبنی براندراج نهایت
در بدایت است حضرتِ خواجه نقشبند قدس الله تعالیٰ سره فرموده اند که ما نهایت را
در بدایت درج می کنیم و این طریق بعینه طریقِ اصحابِ کرام است رضی الله تعالیٰ عنهم
...این بزرگواران را در اولِ صحبتِ آنسرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات آن
...میسر می شد که اولیاء امت را در نهایت النهایت شمه ازان کمال دست میدهد لهذا وحشی
قاتلِ حضرتِ حمزه علیه الرحمة که یک مرتبه در بدوِ اسلام خود بشرف صحبتِ سید اولین و آخرین
علیه وعلیٰ آله الصلوات والتسلیمات والتحیات مشرف شده بود از ویس قرنی که خیر التابعین
است فضل آمد و آنچه وحشی را در اولِ صحبتِ خیر البشر علیه وعلیٰ آله الصلوة والسلام
میسر شد ویس قرنی را بآن خصوصیت در انتها میسر نشد لاجرم بهترین قرون قرن اصحاب گشت
رضوان الله تعالیٰ علیهم کلمهٔ ثم کار دیگران را در پس انداخت و اشارت به بعد درجه نمود شخصی
...عبد الله بن مبارک قدس سره سوال کرد ایهما افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز
...الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه وآله
...خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة پس ناچار سلسلهٔ این حضرات سلسلة الذهب
...مزیه این طریقهٔ عالی بر سائر طرق در رنگِ مزیت قرنِ اصحابِ کرام بر سائر قرون مبرهن

ع۵ بفتح اول وسکون واو بمعنے ابتدا و آغاز ۱۲

گشت جماعۂ راکہ از کمال فضل در آغاز شرب ازان جام ارزانی دارند اطلاع بر حقیقت کمالات ایشان غیر ایشان را متعذر است نہایت ایشان فوق نہایت دیگران خواہد بود مصرع
قیاس کن ز گلستان من بہار مرا ❊ مصرع ❊ سالی کہ نکوست از بہارش پیداست ❊ ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم حضرت خواجہ نقشبند میفرمودند کہ ما فضلیانیم جعلنا اللہ سبحانہ وایاکم من محبی ہؤلاء الاکابر ومتابعی آثارہم بحرمۃ النبی القرشی علیہ وعلی آلہ من الصلوات افضلہا ومن التحیات اکملہا ❊

مکتوب شصت وہفتم

بخان خانان صدور یافتہ در سفارش محتاجی ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم علی متابعۃ سید المرسلین علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات ظاہرا وباطنا ویرحم اللہ عبدا قال آمینا دو امر اہم بے اختیار بر آن آوردند کہ بتصدیع ایشان جرأت نماید اول اظہار رفع مظنۂ آزار است بلکہ حصول مودت واخلاص وامر ثانی ایماء احتیاج محتاجی است کہ بفضیلت وصلاح متحلی است وبمعرفت وشہود متمیز از روی نسب کریم است واز روی حسب شریف مخدوما در اظہار حق نوعی از مرارت است اگرچہ بحسب شدت وضعف متفاوت باشد خیلے سعادتمندی می باید کہ این مرارت را در رنگ عسل بیاشامد وہل من مزید گوید تلوینات احوال از لوازم صفت امکان است جماعہ کہ بہ تمکین رسیدہ اند نیز از تلوین سرشتہ اند بیچارہ ممکن گاہے مغلوب سلطان صفات جلالیہ است وگاہی محکوم صفات جمالیہ است وقتے محل قبض است ووقتی موطن بسط وہر موسم را احکام جدا است دی روز آن بود امروز این نیست قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبہا کیف یشاء والسلام

مکتوب شصت و هشتم ۶۸

نیز بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه تواضع از ارباب غنا می زیبد و استغنا از ارباب فقر
و ما یناسب ذلک الخیر فیما صنع الله سبحانه مخدوما من آنچه شرط بلاغ است باتو
میگویم ؛ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ؛ تواضع از ارباب غنا زیبا است و استغنا از اہل فقر
لان المعالجة بالاضداد در مکاتیب ثلاثه شما غیر از استغنا امری مفهوم نشد هر چند مقصود
شما تواضع بود مثلا در مکتوب اخیر مسطور بود بعد الحمد و الصلوة نموده می آید این عبارت را
نیک دریابند که در کجا باید نوشت آرے خدمت فقرا بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت
هم ضروریست تا ثمره بر آن مترتب شود و بدونها خرط القتاد بلے اتقیاء امت او علیه
و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها از تکلف بری اند اما التکبر مع المتکبرین
صدقة حضرت خواجه نقشبند را قدس الله تعالی سره شخصے گفت که متکبر است فرمودند که
تکبر من از کبریائی اوست این طائفه را ذلیل و خوار نه انگارند رب اشعث مدفوع بالابواب
لو اقسم علی الله لابره حدیث نبویست علیه الصلوة و السلام مخدوما اندکی پیش تو
گفتم غم دل ترسیدم ؛ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار ست ؛ محبان عزیزی و مخلصان
صمیمی شما می باید که ملاحظه نفس امر داشته باشند و بشما هر چه رسانند از نفس الامر رسانند و هر کنکاشی
که بهند صلاح شما را می باید که منظور دارند نه مصالح خود را که آن خیانت محض ست بعضی از
منافع شما نیز از علل غائیه این سفر بود اما در عالم اسباب محبان و مخلصان شما نگذاشتند تقصیری
ازین طرف نداشتند هر چند این مقدمات تلخ نما اند اما خوش آمد گویندگان شما بسیار اند بهانه
لنفاکنند مقصود از آشنائی فقرا اطلاع بر عیوب مکنونه است و ظهور رذائل مخزونه لیکن

بدانند که اظهار این قسم سخنان نه از روی آزار ست بلکه از روی نیکخواهی و دلسوزی ست یقین تصور نمایند خواجه محمد صدیق اگر یک روز پیشتر می آمدند محتمل که فقیر بهر حال خود را بشما میرسانید اما در اثنای راه سرهند ملاقی شدند معذور خواهند داشت الخیر فیما صنع الله سبحانه

مکتوب شصت و نهم ۶۹

نیز بخانخانان صدور یافته در بیان تواضع که موجب رفعت دارین ست و در بیان آنکه نجات وابسته بمتابعت اهل سنت و جماعت است که فرقهٔ ناجیه اند الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله التفات نامهٔ گرامی که بمصحوب اخوی مولانا محمد صدیق ارسال داشته بودند وصول یافت کرم فرمودند جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء چون رعایت آداب فقرا نموده اند و بتواضع سخن رانده اند امید است که بحکم من تواضع لله رفعه الله این تنزل موجب رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه گشت بشری لکم چون الفاظ انابت و رجوع درمیان آورده اند چنان تصور فرمایند که این انابت بر دست درویشی از درویشان واقعشده ست مترصد نتائج و ثمرات آن باشند اما حقوق آنرا باید که مهما امکن مرعی دارند و از وصایا و نصائح چه نویسد و از علوم و معارف چه وانماید که علماء مجتهدین و صوفیه محققین شکر الله تعالی سعیهم در بسط و تفصیل سخن تقصیر جائز نداشته اند و پاره از مسودات این کم بضاعت را نیز ظاهر العضی از یاران بخدمت شما برده اند بنظر شریف گذشته باشد بالجملة طریق النجاة متابعة اهل السنة والجماعة کثرهم الله سبحانه فی الاقوال والافعال وفی الاصول والفروع فانهم الفرقة الناجیة وما سواهم من الفرق فهم فی معرض الزوال وشرف الهلاک علمه الیوم احد اولم یعلم اما فی الغد فیعلمه کل احد ولا ینفع اللهم نبهنا قبل ان ینبهنا الموت سیادت آبی سید ابراهیم از قدیم چون انتسابی

ای خداوند هشیار کن اول ما را پیش از آنکه هوشیار کند ما را موت ۱۲

ن آستانهٔ علیه وارد و در سلکِ دعاگویان منتظم است بر ذمّهٔ کرم لازم است که دستگیری فرمایند
آوانِ فقر و پیری را با اہل و عیال خود بفراغِ خاطر گذرانند و بدعائی سلامتیِ دارین ایشان مشغول باشند

مکتوب ہفتادم

المنتخبات ۷۷

رنجانِ خانان صدور یافته دربیانِ آنکه آدمی را جامعیّت او سببِ بُعدِ اوست همچنانکه همین
معیّتِ او سببِ قربِ اوست و مابیْنَنا سبب ذٰلِکَ ثَبَّتَکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ عَلٰی جَادَّةِ الشَّرِیْعَةِ
مصطفویّةِ عَلٰی صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ رَحِمَ اللّٰهُ عَبْدًا قَالَ اٰمِیْنًا آدمی را همچنانکه
معیّت سببِ قرب و تکریم و تفضیل است سببِ بُعد و تضلیل و تجهیل نیز همان جامعیت ا
ب بواسطهٔ اتمیّتِ مرأتِ اوست و قابلیتِ ظهورِ جمیع اسما و صفات را بلکه تجلیاتِ ذاتیه را نیز
دیث قدسی لَا یَسَعُنِیْ اَرْضِیْ وَلَا سَمَائِیْ وَلٰکِنْ یَسَعُنِیْ قَلْبُ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنِ رمزی ازین
ن است و بُعدِ او بسببِ احتیاجِ اوست بهر جزئی از جزئیاتِ عالم چه او را همه چیز درکار است
لَقَ لَکُمْ مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا بواسطهٔ این احتیاج او را بجمیع اشیا گرفتاری هست که سببِ
و تضلیلِ او گشته است ؎ پایهٔ آخر آدم است و آدمی ✽ گشت محروم از مقامِ محرمی ✽
نه گردد باز مسکین زین سفر ✽ نیست از وے هیچکس محروم تر ✽ پس بهترینِ همه موجودات
سان آمد و بدترینِ همه کائنات هم او اِذْ کَانَ مِنْهُ مُحَمَّدٌ حَبِیْبُ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ عَلَیْهِ وَعَلٰی
و الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ وَاَبُوْ جَهْلِ اللَّعِیْنُ عَدُوُّ رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرَضِیْنَ
ن ناچار تا از گرفتاری همه نجات میسّر نشود گرفتاریِ یکی که منزّه است از یکی نیز حاصل نیاید
لی و رخرابی است لیکن بمقتضاے مَا لَا یُدْرَكُ كُلُّهٗ لَا یُتْرَكُ كُلُّهٗ زندگانی چندروزه
وفقِ اتباعِ صاحبِ شریعت عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالتَّحِیَّةُ باید بسر برد که رستگاری ان

عذابِ اُخروی و فوز بتنعماتِ سرمدی وابستہ بسعادتِ این اتباع است پس در اموالِ نامیہ

و انعامِ سائمہ اداءِ زکوٰۃ کما حقہ باید نمود و آن را وسیلۂ عدمِ گرفتاری باموال و انعام باید ساخت

و در مطعومات و ملبوساتِ لذیذہ و نفیسہ حظِ نفس منظور نباید داشت بلکہ در اطعمہ و اشربہ غیر از حصول

قوت بر اداءِ طاعات نیتی دیگر نباید کرد و جامۂ نفیس بحکم کریمۂ خُذُوْا زِيْنَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ

اَیْ عِنْدَ كُلِّ صَلٰوۃٍ بہ نیتِ تزئین مامور باید پوشید و مشوب بہ نیتِ دیگر نباید ساخت و اگر

حقیقتِ نیت میسر نشود خود را بہ تکلف برین نیت باید آورد فَاِنْ لَّمْ تَبْكُوْا فَتَبَاكَوْا و دائم بحق

سبحانہ و تعالیٰ ملتجی و متضرع باید بود کہ حقیقتِ نیت میسر شود و از تکلف وارہد

میتواند کہ وہ اشکِ مرا حُسنِ قبول ✽ آنکہ در ساختہ است قطرۂ بارانی را ✽ علیٰ ہذا القیاس

در جمیع امور بمقتضائے فتوی علماءِ دین دار کہ راہ عزیمت را اختیار نموده اند و از رخصت

اجتناب کرده زندگانی باید کرد و وسیلۂ نجاتِ ابدی باید دانست مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ اِنْ شَكَرْتُمْ وَاٰمَنْتُمْ

مکتوب ہفتاد و دوم

بمیرزا داراب ابن خانِ خانان صدور یافتہ در بیانِ آنکہ شکرِ منعم بر منعم علیہ واجب است

و حصول شکر باتیانِ شریعت است لا غیر اَیَّدَكُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَنَصَرَكُمْ شکرِ منعم بر منعم علیہ

واجب عقلاً و شرعاً و معلوم است کہ وجوبِ شکر بہ اندازۂ وصولِ نعمت است پس ہر چند وصولِ

نعمت بیشتر وجوبِ شکر زیادہ تر پس بر اغنیا علیٰ تفاوتِ درجاتہم نسبت بہ فقرا اضعاف مضاعف

شکر واجب آمد لہٰذا فقراءِ این امت پیش از اغنیا بہ پانصد سال در بہشت خواہند در آمد و شکر

منعم تعالیٰ اولاً تصحیح عقائد ہست بمقتضای آرائی فرقۂ ناجیہ کہ اہل سنت و جماعت اند و ثانیاً

باتیانِ احکامِ شرعیۂ عملیہ است بر وفقِ آراے مجتہدین این فرقۂ علیہ و ثالثاً بتصفیہ و تزکیہ

ـــــ یعنی نجات یابندہ اند میان سہ و ہفتاد فرقہ اشارت است بحدیثی کہ اندرین باب وارد است در ترمذی وابی داؤد ۱۲

ولہ براہمہ جمع برہمن است گروہی از علماء مشرکان ہند ۱۲ — عـــہ جمع ریاضۃ بالکسر توسن را رام کردن و رنج کشیدن ۱۲

ت بر طبقِ سلوکِ صوفیہ علیہ این فرقۂ سنیہ و وجوبِ این رکن اخیر استحسانی است بخلافِ رکنین سابقین چہ اصلِ اسلام

ط باین دو رکن است و کمالِ اسلام منوط بآن یک رکن و عملی کہ مخالفِ این ارکانِ ثلثہ

ت اگرچہ از جنسِ ریاضاتِ شاقہ و مجاہداتِ شدیدہ باشد داخلِ معصیت است و نافرمانی

پاسی منعم جلّ سلطانہ براہمۂ ہند و فلاسفۂ یونان در ریاضات و مجاہدات خود را معاف نداشتہ

ما آن ریاضات چون بر وفقِ شرائعِ انبیا صلواتُ اللّٰہِ تعالیٰ وتسلیماتہُ علیٰ اجمعہم عموماً

ن افضلہم خصوصاً واقع نشدہ اند مردود اند و از نجاتِ اخروی بے نصیب فعلیکم

ابعۃِ سیّدِنا ومولانا وشفیعِ ذنوبِنا وطبیبِ قلوبِنا محمّدٍ رسولِ اللّٰہِ صلّی اللّٰہ تعالیٰ

یہِ وعلیٰ آلہٖ وسلّم ومتابعۃِ خلفائہِ الراشدینَ المہدیّینَ رضوانُ اللّٰہِ تعالیٰ علیہم اجمعین

مکتوب ہفتاد و دوم

واجہ جہان صدور یافتہ در بیانِ آنکہ جمع ساختنِ دین با دُنیا دشوار است پس طالبِ آخرت

ز ترکِ دُنیا چارہ نباشد و اگر ترکِ حقیقی میسّر نشود از ترکِ حکمی چارہ نہ وما یناسبُ ذٰلِکَ

لکمُ اللّٰہُ سُبحانہٗ وعافاکُم مّا اَحسَنَ الدِّینَ وَالدُّنیا لَوِ اجتَمَعا جمع ساختنِ دین و دُنیا را

یل جمع اضداد است پس طالبِ آخرت را ترکِ دُنیا لابد آمد و چون درین آوان حقیقتِ ترکِ

ی میسّر نیست بلکہ متعسّر است بضرورت بترکِ حکمی باید قرار داد و ترکِ حکمی عبارت از انست کہ

مور دنیویہ بمقتضائے حکمِ شریعتِ غرّا محکوم باید شد و در مطاعم و مشارب و مساکن حدودِ شرعیہ

عایت باید نمود و تجاوز از ان حدود تجویز نباید کرد و در اموالِ نامیہ و انعامِ سائمہ زکوۃ مفروضہ را

باید کرد و چون تحلّی باحکامِ شرعیہ میسّر شد از مضرّتِ دُنیا نجاتی حاصل گشت و با آخرت جمع شد و اگر

ن قسم ترکِ حکمی ہم میسّر نشود از مبحث خارج است حکم منافق دارد کہ صورتِ ایمان در آخرت سودمندش

صورتِ ایمان نہ حقیقتِ آن ۱۲

نخواهد گشت نتیجهٔ او عصمتِ دین و اموالِ دنیوی است فقط من آنچه شرطِ بلاغ است
با تو میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر وخواه ملال ٭ تا کدام صاحبِ دولت باشد که با این مطرّقِ
دنیاوی و با این خدم و حشم و با این طعامهای لذیذ و چرب و با این لباسهای فاخر
و پرنیش کلمهٔ حق را بسمعِ قبول استماع نماید گوشش از بار دیگران شده است ٭ نشنود
ناله و فغانِ مرا ٭ وفقنا الله سبحانه و ایاکم بمتابعة الشریعة المصطفویة علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ٭ بقیة المرام میان شیخ زکریا که سابقا کروری بود الحال
محبوس است مرد عالم و فاضل است بشومی اعمال مدتیست که بزندان محبوس است بواسطهٔ
ضعف پیری و ضیق معیشت و تمادی مدتِ حبس بتنگ آمده است بفقیر نوشته بود که در عسکر
آمده سعی در مخلص ما نماید کثرت مسافتِ راه مانع آمد چون اخوی خواجه محمد صادق بخدمتِ ایشان
میرفتند بضرورت بچند کلمه مصدّع گشت امید است که توجهٔ عالی در بارهٔ آن ضعیف مرعی
خواهند داشت که عالم است والسلام اولاً و آخراً

المنتخبات ۷۴	## مکتوب هفتاد و سوم	قیامت و آخرت کتابنده

به قلیج الله بن قلیج خان صدور یافته در مذمت دنیا و ابنای آن و در نکوهش تحصیل
علوم غیر نافع و در اجتناب از فضولِ مباحات و تحریض بر خیرات و اعمالِ صالحه علی الخصوص
در عنفوانِ جوانی و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعتِ مصطفویه
علی صاحبها الصلوات والتسلیمات والتحیات الابدیة السرمدیة استقامت ارزانی فرمایاد
فرزند دنیا محل آزمایش و ابتلاست ظاهر او را بانواع مزخرفات مموّه و مزیّن گردانیده اند صورت او را بخال
و خط و زلف و خد موهومه مزیّن ساخته اند در نمود شیرین است و بطراوت و نضارت متخیل لیکن فی الحقیقت

جیفه ایست عطر اندوده و مزبله ایست پر از ذباب و دود و دوزخ است آب نما و شکریست زهر آسا باطن او سراسر
خراب و ابتر است معامله او با ابنای خود با اینهمه گندگی از هر چه گویی بدتر فریفته او دیوانه و مهجور است گرفتار او
مجنون و مخدوع هر که بظاهر او مفتون گشت بداغ خسارت ابدی متسم شد و هر که بجلاوت و طراوت او نظر کرد
ندامت سرمدی نصیب او آمد سرور کائنات حبیب رب العالمین علیه وعلی آله الصلوات والتحیات
فرموده است ما الدنیا والآخرة الا ضرتان ان رضیت احدهما سخطت الاخری پس هر که دنیا را راضی
ساخت آخرت از وی در سخط است پس ناچار از آخرت بی نصیب آمد اعاذنا الله سبحانه وایاکم عن محبتها
ومحبة اهلها ای فرزند هیچ میدانی که دنیا چیست آنچه ترا از حق سبحانه وتعالی باز دارد پس از
زن و فرزند و مال و جاه و ریاست و لهو و لعب و اشتغال بما لا یعنی همه داخل دنیا است
علومی که بآخرت کار نیایند هم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و هندسه و حساب و امثال آنها
از علوم لاطائل بکاری آمد فلاسفه از اهل نجات می بودند قال علیه الصلوة والسلام علامة
اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه شعر هر چه جز عشق خدای احسن است
گر شکر خوردن بود جان کندن است وانکه گفته اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات صلوة
درکار است نه باین معنی است که معرفت اوقات بمعرفت نجوم حاصل نیست بلکه باین معنی است
که علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقات است بسیاری از مردم هستند که از علم نجوم خبر ندارند
واوقات صلوة را به از عالمان نجوم می شناسند قریب باین سخن است وجهیکه در تحصیل
علم منطق و حساب و مانند اینها که فی الجمله در بعضی علوم شرعیه درکار اند گفته اند بالجمله بعد از
تمحلات بسیار وجه جواز از برای اشتغال باین علوم پیدا می شود اما اگر مقصود از خواندن
اینها غیر از معرفت احکام شرعیه و تقویت ادله کلامیه لعب دیگر نباشد والا لا یجوز اضاعة الاوقات
باید کرد و ارتکاب امر مباح که مستلزم فوت امور واجبه باشد از حد اباحت می برآید این شک نیست

که اشتغال باین علوم مفوّت اشتغال بعلوم شرعیه ضروریه است ای فرزند حق سبحانه وتعالی
از کمال عنایت بیغایت خویش ترا در ابتدای جوانی توفیق توبه کرامت فرموده بود و بدست یکی
از درویشان سلسلهٔ علیه نقشبندیه قدّس الله تعالی اسرارهم انابت داده نمیدانم از دست نفس
و شیطان ترا ثبات بران توبه میسّر شده باشد یا نه استقامت مشکل مینماید موسم عنفوان جوانی است
و اسباب دنیوی همه میسّر و بیشتر از قرنا بیمناسب و ناملائم ے همه اندر زمن بتو این است +
که تو طفلی و خانه زنگین است بهاءی فرزند کار اینست که از فضول مباحات اجتناب باید نمود
و از مباحات بقدر ضرورت اکتفا باید کرد آنهم به نیت جمعیت از برای ادای وظائف بندگی مثلاً
مقصود از خوراک قوّت برادای طاعات است و از پوشاک ستر عورت و دفع حرّ و برد و علی هذا
القیاس سائر المباحات الضروریة اکابر نقشبندیه قدّس الله تعالی اسرارهم عمل بعزیمت اختیار
کرده اند و از رخصت مهما امکن اجتناب فرموده از جملهٔ عزائم اکتفاست بقدر ضرورت و اگر
این دولت میسّر نشود پا از دائرهٔ مباحات بیرون نباید نهاد و بمحرّمات و مشتبهات نباید رفت
تنعّمات بامور مباحات بر وجه اتم و اکمل حق سبحانه وتعالی از کمال کرم تجویز فرموده است و دائرهٔ
این تنعّمات را پر وسیع ساخته قطع نظر ازین تنعمات کدام عیش برابر آنست که مولای این کس از
کردار این شخص راضی باشد و کدام جفا برابر آنست که سید او از اعمال او در سخط باشد رضاء الله
تعالی فی الجنة خیر من الجنة و سخط الله تعالی فی النار شرّ من النار این کس بنده است
محکوم بحکم مولی او را بسر خود نساخته اند و در هرچه افتد وا نگذاشته اند فکر باید کرد و عقل دور اندیش را
کار باید فرمود فردا غیر از ندامت و خسارت هیچ بدست نخواهد آمد وقت کار موسم جوانی است
جوانمرد آنست که این وقت را از دست ندهد و فرصت غنیمت شمرد و تحمل که او را تا زمان پیری
نگذارند و اگر گذارند جمعیت میسّر نشود و اگر میسّر شود هنگام ضعف و سستی کار نمیتوانند کرد حالا که اسباب

جمعیت همه میسر است و وجودِ والدین هم از جملهٔ انعاماتِ حق است سبحانه که غمِ معیشتِ این کس بر سرِ آنهاست و موسمِ فرصت است و زمانِ قوت و استطاعت بکدام عذر امروز را به فردا باید انداخت و رخت بتسویف باید کشید قَالَ عَلَیْهِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ هَلَكَ الْمُسَوِّفُوْنَ آرے اگر مهماتِ دنیائی دنی را بر فردا اندازند و امروز باعمالِ آخرت پردازند بس مستحسن است چنانکه عکس این مستقبح است و در عنفوانِ جوانی که استیلاءِ دشمنانِ دین است از نفس و شیطان اندک عمل را آنقدر اعتبار است که در وقتِ عدمِ استیلاءِ آنها اضعافِ مضاعفِ آنرا اعتبار نیست و در توره سپاهیگری سپاهیانِ کارگزار را در وقتِ استیلاءِ اعدا اعتبار بیشتر است اندک تردد هم اعتبار می گیرد و نمایان میشود و در وقتِ امن از شرِ اعدا این قسم اعتبار نمیماند ای فرزند مقصود از خلقتِ انسانی که خلاصهٔ موجوداتست نه لهو و لعب و نه خوردن و خفتن است مقصود از وی ادای وظائفِ بندگیست و ذل و انکسار و عجز و افتقار و دوامِ التجا و تضرع بجنابِ قدسِ خداوندی جل سلطانه عباداتی که شرعِ محمدی عَلَیْهِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ بآن ناطق است و مقصود از ادائے آن منافع و مصالحِ عباد است و بجنابِ قدسِ خداوندی عز شانه هیچ از آن عائد نمی شود بجان ممنون گشته می باید ادا کرد و به انقیادِ تمام در امتثالِ اوامر و انتهاء از مناهی باید کوشید حق سبحانه باوجودِ غنای مطلق عباد را باوامر و نواهی سرفراز ساخته است ما محتاجان را شکرِ این نعمت بر وجهِ اتم باید کرد و بمنت داریِ تمام در امتثالِ احکام باید کوشید آن فرزند میداند که اگر از ابنائے دنیا که بشوکت و جاهِ صوری متحقق است اگر او متعلقانِ زیردست خود را بخدمتی سرفراز می سازد و دران خدمت نفعی با مر نیز عائد است این زیردست حکمِ او را چه بلا عزیز میدارد و میداند که شخصے عظیم القدر این خدمت را فرموده است بممنونیتِ تمام

بجا باید آورد چہ بلا شد عظمت خداوندی جل سلطانہ از عظمت این شخص هم در نظر کمتر می آید که در امتثال احکام خداوندی جل عظمته نمی کوشند شرم باید کرد و از خواب خرگوش خود را باید برآورد عدم امتثال اوامر الهی جل سلطانه از دو چیز خالی نیست یا آنکه اخبارات شرعیه را دروغ میدانند و باور نمیکنند یا عظمت آمر تعالی و تقدس در نظر حقیرتر از عظمت ابناء دنیا می آید شناعت این امر را باید ملاحظه نمود اے فرزند شخصی که کذب او را بارها تجربه کرده اند بگوید که اعدا استیلاء تمام بر فلان قوم شب خون خواهند ریخت عقلاء آن قوم از پے محافظت خود می شوند و فکر دفع آن بلیه می نمایند باوجود میدانند که آن مخبر کذب متهم است لیکن میگویند که در محل تهمت خطر نزد عقلا احتراز لازم است مخبر صادق علیه الصلوٰة والسلام به مبالغها تمام از عذاب اخروی خبردار ساخته است هیچ متاثر نمی شوند اگر متاثر شوند فکر دفع آن بکنند و حال آنکه علاج دفع آنرا نیز او مخبر صادق علیه الصلوٰة والتحیة معلوم کرده اند پس چه ایمانست که خبر مخبر صادق در رنگ خبر دروغ گو اعتبار ندارد و صورت اسلام نجات نمی بخشد یقین می باید حاصل کرد یقین کجاست که ظن هم نیست بلکه وهم هم نیست چه عقلا در خطرها وهم را نیز اعتبار می نهند و همچنین حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید واللّٰه بصیر بما تعملون باوجود این اعمال قبیحه بوقوع می آرند اگر بدانند که شخص حقیرے بر اعمال اینها مطلع است هرگز عمل شنیع در نظر او نمی کنند پس حال اینها از دو حالت خالی نیست خبر حق سبحانه باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه تعالی را اعتبار نمیدهند پس این قسم کردار از ایمانست یا از کفر پس بر آن فرزند لازم است که از سر تجدید ایمان بکنند قال علیه الصلوٰة والسلام جددوا ایمانکم بقول لا اله الا اللّٰه و از نامرضیات حق سبحانه توبه نصوح او سر اعاده نماید از امور یکه نهی فرموده است و محرم ساخته مجتنب باشد پنجوقت نماز بجماعت گزارد اگر قیام لیل و نماز تهجد نیز میسر شود زهی سعادت و ادای زکوٰة

ﻫ قوله ادا امور یکه الخ در قوله پنجوقت الخ هر دو بحذف حرف عطف معطوف است بر قول اقدس سره از سر و از نامرضیات ۱۲

مال نیز از جملهٔ ارکان اسلام است آنرا البته ادا کند طریقی که ادای آن اسهل باشد آنست
که از مال خود آنچه حق فقرا است سالیانه جدا سازد و به نیت زکوة نگهداشته در تمام سال بمصارف
زکوة خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه تجدید نیت ادای زکوة لازم نیست یک دفعه جدا کردن کفایت
می کند معلوم است که در سال تمام چه قدر خرج میکنند بفقرا و مستحقان اما چون به نیت زکوة نیست
محسوب نمیشود و در صورت مرقومه هم زکوة از ذمه ادا میشود و هم از خرج بی تقریب خلاصی است
واگر بالفرض آن قدر در سال خرج فقرا نشود و بقیه بماند آنرا همان طور جدا از مال خود نگهدارند
و در هر سال همین قسم عمل بکار برند چون مال فقرا جدا میشود اگر امروز توفیق ادای آن روزی نشد
شاید که فردا موفق سازند ای فرزند چون نفس بالذات بسیار بخیل است و در امتثال احکام
الهی حیل سلطانه سرکش بضرورت سخن بصرفه گفته می شود و الا اموال و املاک همه از حق است
سبحانه این کس را چه مجال است که در ان گنگش نماید باید که بمنت تمام ادا کند و همچنین در سائر
عبادات خود را به هیچ وجه معاف ندارد و در ادای حقوق عباد سعی بلیغ مبذول باید داشت
و کوشش باید نمود که حق هیچکس در ذمه نماند اینجا ادای آن حق آسانست بملایمت و تملق
هم رفع می شود در آخرت کار مشکل است علاج پذیر نیست احکام شرعیه را از علماء آخرت باید
استفسار نمود سخن ایشان را تاثیری هست شاید به برکت انفاس ایشان بعمل آن موفق
شود و از علماء دنیا که علم را وسیله مال و جاه ساخته اند دور باید بود مگر آنکه علماء متقی پیدا نشود بضرورت
بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت آنجا میان حاجی محمد اتره از علماء دیندار اند و میان شیخ علی
اتره خود آشنائی شما اند غرض این هر دو عزیز دران نواحی مغتنم اند در تفتیش مسائل شرعیه
با ایشان رجوع نمودن انسب است ای فرزند ما فقرا را به ابنای دنیا چه مناسبت که از نیک
و بد ایشان سخن کنیم نصائح شرعیه درین باب بروجه اتم و اکمل وارد شده اند فلله الحجة

البالغة اما آن فرزند چون از راه انابت بہ فقرا رجوع آوردہ بود دل را بواسطۂ آن مناسبت در اکثر اوقات توجہ بحالِ آن فرزند میشود ہمان توجہ باعثِ این گفتگو شدہ است امیدا کہ اکثر این نصائح ومسائل بگوشِ آن فرزند رسیدہ باشد اما مقصود عمل است نہ مجرّد علم بیمارے کہ علمِ بداروی مرضِ خود دارد تا آن دارو را نخورد صحت نمی یابد علم بدارو فائدہ نمیکند این ہمہ ابرام ومبالغہ برای عمل است علمِ خود حجت را درست می سازد وقال علیہ الصلوٰۃ والسلام اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا یَوْمَ الْقِیَامَۃِ عَالِمٌ لَمْ یَنْفَعْہُ اللّٰہُ بِعِلْمِہٖ آن فرزند بداند کہ انابتِ سابق بواسطۂ قلتِ صحبتِ اربابِ جمعیت اگرچہ ثمرہ نداده باشد اما از نفاستِ جوہرِ استعدادِ آن فرزند خبر میدہد امید است کہ حق سبحانہ وتعالیٰ ببرکتِ آن انابت در آخر بتوفیقِ مرضیاتِ خویش موفق گرداند واز اہلِ نجات سازد وبہر حال رشتۂ محبتِ این طائفہ را از دست ندہد والتجا وتضرع باین قوم شعارِ خود سازد ومنتظر باشد کہ حق سبحانہ وتعالیٰ بتوسلِ محبتِ این طائفہ بمحبتِ خود مشرف سازد وبتمام بجانبِ خود کشد واز این خرخشہا بالکل خلاص سازد مثنوی عشق آن شعلہ است کو چون بر فروخت ٭ ہرچہ جز معشوق باقی جملہ سوخت ٭ تیغِ لا در قتلِ غیرِ حق براند ٭ در نگر زان پس کہ بعدِ لا چہ ماند ٭ ماند الا اللہ باقی جملہ رفت ٭ شاد باش اے عشقِ شرکت سوز زفت ٭

مکتوب ہفتاد وچہارم

بمیرزا بدیع الزمان صدور یافتہ در تحریض بر محبتِ فقرا وتوجہ بایشان والنصح باتباعِ صاحبِ الشریعۃ علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام مراسلۂ شریفہ ومفاوضۂ لطیفہ ورود یافت حمداً للہ سبحانہ کہ از فحوائے آن محبتِ فقرا وتوجہ درویشان مفہوم گشت کہ سرمایۂ سعادت است

لِاَنَّهُمْ جُلَسَاءُ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَهُمْ قَوْمٌ لَا يَشْقٰی جَلِيْسُهُمْ وَكَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَيْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَسَلَّمَ يَسْتَفْتِحُ بِصَعَالِيْكِ الْمُهَاجِرِيْنَ وَقَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ فِيْ شَانِهِمْ رُبَّ اَشْعَثَ مَدْفُوْعٍ بِالْاَبْوَابِ لَوْ اَقْسَمَ عَلَى اللّٰهِ لَاَبَرَّهٗ سعادت آثارا فقره در صحیفهٔ گرامی اندراج یافته بود که خداوندا تین این نعتیست که مخصوص بحضرتِ واجب الوجود است جَلَّ سُلْطَانُهٗ عَبْدٌ مَّمْلُوْكٌ لَّا يَقْدِرُ عَلٰی شَیْءٍ را چه رسد که بوجهی از وجوه بخداوندِ خود جَلَّ سُلْطَانُهٗ مشارکت جوید در راهِ خداوندی پوید علی الخصوص در نشاءِ اخرویه که مالکیة و ملکیة چه بطریقِ حقیقت و چه بطریقِ مجاز مخصوص بحضرتِ مٰلِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ است حضرت حق سبحانه و تعالی در روز قیامت ندا در دهد که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ و خود در جوابِ آن فرماید لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ عباد را دران روز غیر از هول و دهشت متحقق نیست و جز حسرت و ندامت متصور نه الله تعالی در قرآن مجید خود از شدتِ آن روز و از غایتِ اضطرابِ خلائق خبر میدهد حَيْثُ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِيْمٌ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا اَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارٰی وَمَا هُمْ بِسُكٰرٰی وَلٰكِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِيْدٌ

شعر

دران روز کز فعل پرسند و قول
اولوالعزم را دل بلرزد ز هول
بجائیکه دهشت برند انبیا
تو عذرِ گنه را چه داری بیا

بَقِيَّةُ النُّصْحِ اِتِّبَاعُ صَاحِبِ الشَّرِيْعَةِ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ فَاِنَّ النَّجَاةَ بِدُوْنِهٖ مُحَالٌ وَعَدَمُ الْاِلْتِفَاتِ اِلٰی زَخَارِفِ الدُّنْيَا وَعَدَمُ الْاِعْتِبَارِ بِوُجُوْدِهَا وَعَدَمِهَا فَاِنَّ الدُّنْيَا مَبْغُوْضَةُ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ لَيْسَ لَهَا قَدْرٌ عِنْدَهٗ تَعَالٰی فَيَنْبَغِیْ اَنْ يَّكُوْنَ عَدَمُهَا خَيْرًا مِّنْ وُّجُوْدِهَا عِنْدَ الْعِبَادِ وَقِصَّةُ عَدَمِ وَفَائِهَا وَسُرْعَةِ زَوَالِهَا مَشْهُوْرَةٌ بَلْ مَشْهُوْدَةٌ فَاعْتَبِرُوْا بِاَبْنَاءِهَا الَّذِيْنَ مَضَوْا مِنْ قَبْلُ وَفَّقَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمْ لِمُتَابَعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ عَلَيْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

المنتخبات ۷۵

مکتوب ہفتاد و پنجم

نیز بہ میرزا بدیع الزمان صدور یافتہ در تحریض بر متابعت سید کونین علیہ و علی الہ الصلوٰۃ والسلام اولاً بتصحیح عقائد و ثانیاً بہ اتیان احکام ضروریہ فقہیہ و در بیان آنکہ از حق سبحانہ و تعالیٰ بوسیلہ یا بیوسیلہ او را تعالیٰ مے باید طلبید سلمکم اللہ سبحانہ و عافاکم نقد سعادت دارین منوط بمتابعۃ سید کونین است علیہ و علی الہ الصلوات والتسلیمات اتمہا و اکملہا بر نہجیکہ علماء اہل سنت شکر اللہ تعالیٰ سعیہم بیان فرمودہ اند اولاً تصحیح عقائد بمقتضائے آرائے صائبہ این بزرگواران باید کرد و ثانیاً علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مباح و مشتبہ حاصل باید نمود و عمل بمقتضای این علم نیز در کار است بعد از حصول این دو جناح اعتقادی و عملی اگر سعادت ازلی مدد فرماید طیران عالم قدس میسر آید و بدونہما خرط القتاد دنیائے دنی کرائی آن نمیکند کہ آن را از مطالب شمرند و حصول مال و جاہ او را از مقاصد انگارند بلند ہمت باید بود و از حق سبحانہ و تعالیٰ بوسیلہ یا بیوسیلہ او را تعالیٰ باید طلبید مصرعہ کار اینست و غیر این ہمہ ہیچ چون التفات نمودہ ہمتے خواستہ اند بشرے لکم سالما و غانما راجعت خواہند نمود اما یک شرط را مرعی دارند و آن وحدت قبلہ توجہ است قبلۂ توجہ را متعدد ساختن خود را در تفرقہ انداختن است مثل مشہور است کہ ہر کہ یکجا ہمہ جا و ہر کہ ہمہ جا ہیچ جا حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بر جادۂ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ استقامت کرامت فرماید والسلام علی من اتبع الہدیٰ و التزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ و علی الہ الصلوات والتحیات

مکتوب ہفتاد و ششم ۷٦

المنتخبات ۷٦

بہ قلیج خان صدور یافتہ در بیانِ آنکہ ترقی وابستہ بورع و تقوی است و در تحریض بر ترک فضولِ مباحات و اگر میسر نشود اجتناب از محرمات ساختہ دائرۂ فضول مباحات را تنگتر باید گرفت و در بیانِ آنکہ اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَبِہٖ نَسْتَعِیْنُ عَصَمَکُمُ اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ عَمَّا یَصِمُکُمْ وَصَانَکُمْ عَمَّا شَانَکُمْ بِحُرْمَۃِ سَیِّدِ الْبَشَرِ الْمَنْفِیِّ عَنْہُ زَیْغُ الْبَصَرِ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَکْمَلُہَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَفْضَلُہَا قَالَ اللّٰہُ تَعَالٰی مَا اٰتٰکُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْہُ وَمَا نَہٰکُمْ عَنْہُ فَانْتَہُوْا مدارِ نجات بر دو جزو آمد امتثالِ اوامر و انتہا از نواہی و معظم ترینِ این دو جزو جزوِ اخیر است کہ معبر بورع و تقوی است ذُکِرَ رَجُلٌ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَسَلَّمَ بِعِبَادَۃٍ وَاجْتِہَادٍ وَذُکِرَ اٰخَرُ بِرِعَۃٍ فَقَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَسَلَّمَ لَا تَعْدِلْ بِالرِّعَۃِ شَیْئًا یَعْنِی الْوَرَعَ وَقَالَ اَیْضًا عَلَیْہِ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَتَمُّہَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُہَا مِلَاکُ دِیْنِکُمُ الْوَرَعُ و فضیلتِ انسان بر مَلَک ازین جزو متحقق است و ترقی بر مدارجِ قرب ہم ازین جزو ثابت می شود چہ ملائکہ در جزوِ اول مشارکند و ترقی در ایشان مفقود است پس رعایتِ جزوِ ورع و تقوی از اہمِ مہامِ اسلام آمد از اشدِ ضروریاتِ دین و رعایتِ این جزو کہ مدارِ آن بر اجتناب از محارم است بر وجہِ کمال وقتی میسر شود کہ از فضولِ مباحات اجتناب نمودہ آید و بقدرِ ضرورت از مباحات اکتفا کردہ شود زیرا کہ ارخاءِ عنان در ارتکابِ مباحات بامورِ مشتبہات میرساند و مشتبہ بمحرم نزدیک است مَنْ حَامَ حَوْلَ الْحِمٰی یُوْشِکُ اَنْ یَّقَعَ فِیْہِ پس حصولِ کمال

ورع و تقوی اے اکتفا از مباحات بقدر ضرورت لابد آمد و آن ہم مشروط بہ نیت اداء وظائف
بندگی والّا آنقدر ہم وبال است و قلیل آن نیز حکم کثیر دارد و چون اجتناب از فضول مباحات
بالکلیہ در ہمہ اوقات خصوصاً درین وقت بسیار عزیز الوجود است اجتناب از محرمات لازم
ساختہ مہما امکن دائرہ ارتکاب فضول مباحات را تنگ تر باید ساخت و درین ارتکاب
ہموارہ نادم و مستغفر می باید بود و دریچہ از برائے دخول محرمات دانستہ ہمیشہ بحق سبحانہ
ملتجی و متضرع باید شد این ندامت و استغفار و التجا و تضرع بحیثیتی کہ کار آن اجتناب
بکند کہ بفضول مباحات تعلق داشت و از آفت آن مصون و محفوظ دارد عزیزی می فرماید
اِنْکِسَارُ الْعَاصِیْنَ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ صَوْلَۃِ الْمُطِیْعِیْنَ و اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم
است قسمی است کہ بحقوق اللہ سبحانہ تعلق دارد و قسمی است کہ بحقوق عباد متعلق است
و رعایت قسم ثانی اہم تر است حق سبحانہ و تعالیٰ غنی مطلق است و ارحم الراحمین و عباد فقرا
و محتاجانند و بالذات بخیل و لئیم اند قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ
مَنْ کَانَتْ لَہٗ مَظْلَمَۃٌ لِاَخِیْہِ مِنْ عِرْضِہٖ اَوْ شَیْءٍ فَلْیَتَحَلَّلْہُ مِنْہُ الْیَوْمَ قَبْلَ اَنْ لَّا یَکُوْنَ دِیْنَارٌ
وَّلَا دِرْہَمٌ اِنْ کَانَ لَہٗ عَمَلٌ صَالِحٌ اُخِذَ بِقَدْرِ مَظْلِمَتِہٖ وَاِنْ لَّمْ یَکُنْ لَہٗ حَسَنَاتٌ اُخِذَ
مِنْ سَیِّئَاتِ صَاحِبِہٖ فَحُمِلَ عَلَیْہِ وَقَالَ اَیْضًا صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ
اَتَدْرُوْنَ مَا الْمُفْلِسُ قَالُوا الْمُفْلِسُ فِیْنَا مَنْ لَّا دِرْہَمَ لَہٗ وَلَا مَتَاعَ فَقَالَ صَلَّی اللّٰہُ
تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ اِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ اُمَّتِیْ مَنْ یَّاْتِیْ یَوْمَ الْقِیَامَۃِ بِصَلٰوۃٍ وَّصِیَامٍ وَّزَکٰوۃٍ
وَّیَاْتِیْ قَدْ شَتَمَ ہٰذَا وَقَذَفَ ہٰذَا وَاَکَلَ مَالَ ہٰذَا وَسَفَکَ دَمَ ہٰذَا وَضَرَبَ ہٰذَا فَیُعْطٰی ہٰذَا مِنْ حَسَنَاتِہٖ
وَہٰذَا مِنْ حَسَنَاتِہٖ فَاِنْ فَنِیَتْ حَسَنَاتُہٗ قَبْلَ اَنْ یُّقْضٰی مَا عَلَیْہِ اُخِذَ مِنْ خَطَایَاہُمْ فَطُرِحَتْ عَلَیْہِ
ثُمَّ طُرِحَ فِی النَّارِ صَدَقَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَسَلَّمَ

ثانیاً اظہارِ محمدت وشکر گزاری ایشان می نماید که در بلدهٔ معظمهٔ لاہور بوجودِ ایشان بسیاری
از احکامِ شرعیه درین طور زمانه رواجے پیدا کرده است وتقویتِ دین وترویجِ ملّت
دران بقعه حاصل گشته است وآن بلده نزد فقیر ہمچو قطبِ ارشاد است نسبت به سائر
بلادِ ہندوستان خیر وبرکتِ آن بلده بجمیع بلادِ ہندوستان ساری است اگر آنجا دین را
ترویج است در ہمه جا بنحوے از رواج متحقق است حق سبحانه وتعالیٰ مؤید وناصرِ ایشان باد
قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ لَا یَزَالُ طَائِفَةٌ مِّنْ اُمَّتِیْ ظَاهِرِیْنَ
عَلَی الْحَقِّ لَا یَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ حَتّٰی یَاْتِیَ اَمْرُ اللّٰهِ وَهُمْ عَلٰی ذٰلِكَ چون ایشان را رشتهٔ
ارتباطِ حُبّی بحضرتِ معرفت پناہی قبله گاہی خواجهٔ ما محکم بود بنا بران بتسوید چند کلمه محرکِ
آن نسبتِ حُبّی گشت زیاده برین اطناب است حاملِ رقیمهٔ دعا از مردمِ نیک وصلحا است
وآدمی زاده است حاجتی بجنابِ ایشان آورده است امید است که توجهِ شریف درباره
او مرعی داشته روائی حاجتِ او خواہند فرمود دولتِ حقیقی وسعادتِ سرمدی مُحَصَّل باد
بِحُرْمَةِ النَّبِیِّ وَاٰلِهِ الْاَمْجَادِ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ بسیادت مآبی میر سید
جمال الدین دعواتِ غریبانه تبلیغ فرمایند

مکتوب ہفتاد وہفتم

بجباری خان صدور یافته در بیان آنکه عبادتِ خدائے تعالیٰ بیچون وبیچگون کے
میسر شود وما یناسب ذلك اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی بعد از حمد
ہر چه پرستند ہیچ نیست به بے دولت است آنکه به ہیچ اختیار کرده عبادتِ خدائے
بیچون وبیچگون جلّ سلطانه وقتے میسر شود که از رقیتِ تمام ماسوی آزاد شده قبله

توجہ جز ذاتِ احدیت ہیچ نماند و مصداقِ این توجہ استواءِ انعام و ایلام اوست تعالیٰ بلکہ در ابتدا حصولِ این مقام ایلام مرغوب تر می آید از انعام اگرچہ در آخر کار بہ تفویض مے کشد و ہرچہ میرسد اَولیٰ و اَنسب میداند عباداتے کہ بر رغبت و رہبت تعلق دارد فی الحقیقت آن عبادات عبادتِ خود است مقصود از آنجا نجات و سرور خویش است ع تا تو در بندِ خویشتن باشی ؛ عشق گوئی دروغ زن باشی ؛ حصولِ این دولت وابستہ بفناءِ مطلق است و این توجہ نتیجہ محبتِ ذاتیہ است و مقدمہ ظہورِ ولایتِ خاصہ محمدیہ علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ حصولِ این نعمتِ عظمیٰ موقوفست بر کمالِ اتباعِ شریعتِ او علیہ من الصلوات اتمہا و من التحیات اکملہا چہ شریعتِ ہر نبی علیہم الصلوات والتسلیمات کہ از راہِ نبوت بروے عطا فرمودند مناسبِ ولایتِ اوست چہ در ولایت رجوع است سبحانہ بالکلیہ و چون بہ نبوت فرود می آرند ہمان نور فرود می آید و ہمان کمال را با توجہ خلق جمع می کنند و سببِ حصولِ کمالاتِ مقامِ نبوت ہم ہمان نور است و لہذا گفتہ اند ولایتِ نبی افضل است از نبوتِ او پس لاجرم شریعتِ ہر پیغمبر مناسبِ ولایتِ او باشد و اتباعِ آن شریعت مستلزمِ وصول است بآن ولایت و اگر سوال کنند کہ بعضی متابعانِ شریعتِ آنسرور را علیہ الصلوٰۃ والسلام از ولایتِ آنسرور نصیبی نیست بلکہ بر قدمِ انبیاءِ دیگر اند و از ولایتِ ایشان نصیبی دارند جواب گویم کہ شریعتِ پیغمبرِ ما علیہ الصلوٰۃ والسلام جامعِ جمیعِ شرائع است و کتابیکہ بروے منزل شدہ است شاملِ تمامِ کتبِ سماوی است پس اتباعِ این شریعت گویا اتباعِ جمیعِ شرائع است پس باندازہ استعدادِ خود مناسبتی بہ نبی از انبیا دارد کہ ولایتِ او را اخذ میکند و لا ہذا وجیہ بلکہ گویم کہ ولایتِ او علیہ الصلوٰۃ والسلام حاوی ولایت ہائے جمیعِ انبیا است علیہم الصلوات والتسلیمات پس وصول بآن ولایتہا

وصول بجزویست از اجزاء این ولایتِ خاصه وسبب عدمِ الوصول الی تلک الولایة القصور فی کمالِ متابعته علیه الصلوٰة والسلام والقصور درجات فلاجرم حصل التفاوت فی درجاتِ الولایة ولو تیسّر کمالُ الاتباع لامکن الوصول الی تلک الولایة اعتراض وقتی وارد می شود که متابعانِ شرائع انبیاء دیگر را ولایتِ خاصهٔ محمدی علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات حاصل شده ولیس فلیس الحمد للّٰه الذی انعم علینا وهدٰنا الی الصراط المستقیم والدین القویم صراط مستقیم عبارت ازین طریق متین وشریعتِ مبین است انک لمن المرسلین علی صراطٍ مستقیم دلیل اینمعنی است رزقنا اللّٰه سبحانه وایاکم کمال اتباع شریعته علیه الصلوٰة والسلام بحرمته وکمل اتباعه ومعظم اولیائه رضوانُ اللّٰه تعالیٰ علیهم اجمعین امین حامل رقیمه دعا مشرّدوان صدو دیو چند کلمه محرّک سلسله محبت گشت والسلام علیکم ورحمة اللّٰه سبحانه لدیکم

مکتوب هفتاد و هشتم ۷۸

نیز بجبار نجیان صدور یافته در بیانِ معنی سفر در وطن وسیر آفاقی و انفسی و در بیان آنکه حصول این دولت وابسته باتباع صاحب شریعت است علیه وعلی اٰله الصلوٰة والسلام حق سبحانه وتعالیٰ بر جادهٔ شریعت حقه علیٰ مصدرها الصلوٰة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید چند روز است که او سفر دهلی و آگره مراجعت واقع شده است بوطن مالوف آرامی حاصل گشته حبُّ الوطن من الایمان نقدِ وقت است بعد از وصول بوطن اگر سفر است در وطن است سفر در وطن از اصول مقررهٔ اکابر خانوادهٔ علیهٔ نقشبندیه است قدّس اللّٰه تعالیٰ اسرارهم چه ماشئی این سفر درین طریق ابتداء میسّر می گردد بطریق اندراج النهایة

انتقال بتناسبت فضل ۱۲

في البداية حاصل مي شود جمعي را ازين طائفه اگر خواهند مجذوب سالك گردانند و بسير برونے
مي اندازند بعد از تمام آن سير آفاقي در سير انفسي كه سفر در وطن عبارت از ان است آرے
ميدهند مصرع اين كار دولت است كنون تا كرا رسد * مصرع هنيئا لارباب النعيم نعيمها *
وصول باين نعمت عظمى وابسته باتباع سيد الاولين و الآخرين است عليه وعلى آله من الصلوات
افضلها ومن التحيات اكملها تا تمام خود را در شريعت گم نسازد و بامتثال اوامر و انتهاء از نواهي
متحلي نگردد بوي ازين دولت بمشام جان او نرسد با وجود مخالفت شريعت اگرچه برابر سر موے
باشد اگر بالفرض احوال و مواجيد دست دهد داخل استدراج است آخر او را رسوا خواهند
ساخت خلاصي بے اتباع محبوب رب العالمين عليه وعلى آله من الصلوات افضلها
ومن التسليمات اكملها ممكن نيست حيوة چند روزه را در مرضيات حق سبحانه بايد صرف نمود
چه زندگاني است و كدام عيش است كه مولائي اينكس از كردار او ناراضي باشد حق سبحانه و تعالى
بر احوال جزئي و كلي او مطلع است و حاضر و ناظر شرم بايد كرد بالفرض اگر دانند كه شخصي
از عيوب و افعال ناپسنديده ايشان اطلاع خواهد يافت و بحضور او امر ناشايسته بوقوع نمي آيد
و نمي خواهند كه او مطلع بر عيوب ايشان گردد چه بلا شد با وجود علم حضور حق سبحانه هيچ باك نميكنند
اين چه اسلام است حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار نمي نهند نعوذ بالله سبحانه من شرور
انفسنا ومن سيئات اعمالنا بحكم حديث جددوا ايمانكم بقول لا اله الا الله در هر آنے
تجديد ايمان باين قول عظيم الشان مے بايد كرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جميع افعال
ناپسنديده بايد نمود شايد كه فرصت توبه تا وقت ديگر ندهند هلك المسوفون حديث نبويست
عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات يعني هلاك گشتند سوف افعل گويندگان يعني
تاخير كنندگان فرصت را غنيمت بايد شمرد و در مرضي حق سبحانه صرف بايد نمود توفيق توبه

از عنایاتِ حق سبحانه است همیشه از حق سبحانه خواهان این معنی باشند و درویشانے که قدم راسخ در شریعت دارند و از عالمِ حقیقت نیک شناسا اند از ایشان همتے باید طلب نمود و مددی باید جست تا عنایتِ حق سبحانه از دریچهٔ ایشان ظاهر شده تمام بجانبِ جنابِ قدسِ خود تعالی جذب نماید و مخالفت را در وی گنجایش نماند تا سر موئے راه مخالفتِ شریعت کشاده است محلِ خطر است تمام سبلِ مخالفت را باید مسدود ساخت بیت محال است سعدی که راهِ صفا ٭ توان رفت جز در پئے مصطفےٰ ٭ صَلَوَاتُ اللہِ وَسَلَامُہٗ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ اعتراض بر اہل الله خصوصًا که اسم پیری و مرشدی در میان باشد و راهِ افاده کشاده شده باشد نباید کرد و آنرا سمِ قاتل باید انگاشت زیاده برین اطناب است این چند حروف بواسطهٔ ارتباطِ محبت و اخلاص تحریر آورده امید است که موجبِ ملال نشود و ثانیًا مصدع میگردد که ملا محمد شاه حسن آدی زاده اند خواہانِ ملازمتِ ایشان اند امید است که داخلِ ملازمانِ خاصه گردند آسمٰعیل نیز بهمین اراده بخدمت آمده است اگرچه پیاده است امیدوار است که فراخورِ حالتِ خود بهره یابد زیاده تصدیع نداد والسلام والاکرام

مکتوب ۷۹ هفتاد و نهم

المنتخبات ۲۷

نیز بجبار یخان صدور یافته در بیانِ آنکه این شریعتِ غرا جامعِ شرائعِ ما تقدم است و اتیان بمقتضائے این شریعت اتیان است بمقتضائے جمیع شرائع و ملل ثبّتک الله تعالی بر جادهٔ شریعتِ مصطفویه علیٰ صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة ثبات و استقامت ارزانی فرموده بالکلیه متوجه جنابِ قدسِ خود گرداند چونکه مقرر شده است که محمد رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه وآله وسلم جامعِ جمیع کمالاتِ اسمائی و صفاتی است و مظهرِ جمیعِ اینها

بر سبیل اعتدال کتابی که بروی منزل شده است خلاصهٔ جمیع کتب سماوی است که بر سایر انبیاء علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات منزل شده اند وایضاً شریعتی که آن سرور را عطا فرموده اند زبدهٔ جمیع شرائع ما تقدم است واعمالیکه بمقتضای این شریعت حقه است منتخب از اعمال شرائع سابقه است بلکه از اعمال ملائکه نیز صلوات الله تعالی وسلامه علی نبینا وعلیهم چه بعضی از ملائکه مامور برکوع اند وبعضی دیگر بسجود وبعضی بقیام وهمچنین امم سابقه بعضی بنماز بامداد مامور بودند وبعضی دیگر بنمازهاے دیگر درین شریعت از اعمال امم سابقه وملائکه مقرب خلاصه وزبدهٔ آن را انتخاب کرده مامور ساخته اند پس تصدیق باین شریعت واتیان اعمال بمقتضاے آن فی الحقیقت تصدیق است بجمیع شرائع واتیان است باعمال مقتضیات آن شرائع پس لاجرم مصدقان این شریعت خیر الامم باشند وهمچنین تکذیب این شریعت وعدم اتیان بمقتضای آن تکذیب است مر جمیع شرائع ما تقدم را وعدم اتیان است بمقتضای آنها وهمچنین است انکار از آن سرور علیه الصلوٰة والسلام انکار از جمیع کمالات اسمائی وصفاتی وتصدیق او تصدیق است بجمیع آنها پس ناچار منکر آن سرور ومکذب این شریعت بدترین امم باشد ازینجا است الاعراب اشد کفرا ونفاقا ؎ محمد عربی کآبروی هر دو سرا ست ✽ کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او ✽ الحمد لله ذی الانعام والمنة که حسن اعتقاد وکمال ایقان ایشان را نسبت باین شریعت وصاحب آن شریعت علیه الصلوٰة والسلام والتحیة باحسن وجوه مشهود شده بود وندامت بر آن ضایع نا ملائمه همواره دامنگیر شان بوده حق سبحانه وتعالی از دیار و بران عطا فرماید فکتبنا ملتمس آنکه حامل رقیمه دعا میان شیخ مصطفے از نسل قاضی شریح اند درین دیار از بزرگان ایشان بزرگ شده آمده اند وجوه معاش ووظائف بسیار داشتند شد الیاز بی معاشی متوجه لشکر شده است واستاد

و درامین همراه آورده امیدوار است که بتوسّل ایشان جمعیت پیدا کند زیاده مصدع نشد
مشار الیه را بصدور عظام بر نهجی سفارش فرمایند که کار گشود و سبب جمعیتِ ارباب تفرقه گردد

والسلام والاکرام

مکتوب هشتادم

المنتخبات ۷۸

بمیرزا فتح الله حکیم صدور یافته در بیانِ آنکه فرقهٔ ناجیه از هفتاد و سه فرقه فرقهٔ اهل سنت و جماعت است و در نکوهش فرقِ مبتدعه وعلینا سبب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعتِ مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید مصرعه کار این است غیر این همه هیچ • هر فرقه از هفتاد و سه گروه مدعی اتباع شریعت است و جازم بنجاتِ خود کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُوْنَ نقدِ وقتِ شان است اما دلیلے که پیغمبرِ صادق علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها بتمیز فرقهٔ واحدهٔ ناجیه از ان فرقِ متعدده فرموده است آنست اَلَّذِیْنَ هُمْ عَلٰی مَا اَنَا عَلَیْهِ وَاَصْحَابِیْ یعنی آن فرقهٔ واحدهٔ ناجیه آنها اند که ایشان بر طریقے اند که من بر آن طریقم و اصحابِ من بران طریق اند و ذکر اصحاب باوجودِ کفایتِ ذکرِ صاحبِ شریعت علیه الصلوٰة والتحیة درین موطن برائے آن تواند بود که تا بدانند که طریقِ من همان طریقِ اصحاب است و طریقِ نجات منوط باتباع طریقِ ایشان است وبس چنانکه حق سبحانه فرموده مَنْ یُّطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ پس اطاعتِ رسول عینِ اطاعتِ حق است سبحانه و خلافِ اطاعتِ او صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم عینِ معصیتِ او تعالی و تقدس جماعهٔ که اطاعتِ خدائی را جل سلطانه خلافِ اطاعتِ رسول تصور کرده اند حق سبحانه از حالِ آنها خبر میدهد و حکم بکفرِ ایشان مینماید آنجا که می فرماید یُرِیْدُوْنَ اَنْ یُّفَرِّقُوْا بَیْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهٖ وَیَقُوْلُوْنَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَّنَکْفُرُ بِبَعْضٍ وَّیُرِیْدُوْنَ اَنْ یَّتَّخِذُوْا

بَیْنَ ذٰلِکَ سَبِیْلًا اُولٰٓئِکَ هُمُ الْکٰفِرُوْنَ حَقًّا پس در مانحن فیه دعوی اتباع آن سرور علیه الصلوة والسلام بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی الحقیقت عین معصیت رسول است علیه الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ عَلٰی شَیْءٍ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْکٰذِبُوْنَ مطابق حال ایشانست وشک نیست فرقه که ملتزم اتباع اصحاب آن سرورند علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات اهل سنت وجماعت اند شکر الله تعالی سعیهم فهم الفرقة الناجیة چه طاعنان اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات والتحیات خود از اتباع ایشان محروم اند کالشیعة والخوارج ومعتزله خود مذهب محدث دارند واصل بن عطا رئیس ایشان از تلامذهٔ امام حسن بصری است که باثبات واسطه میان ایمان وکفر از امام جدا شده وامام در شانِ او فرموده اِعْتَزَلَ عَنَّا علی هذا القیاس سائر الفرق الضالة وطعن کردن در اصحاب فی الحقیقة طعن کردن است به پیغمبر خدا جل شانه مَا اٰمَنَ بِرَسُوْلِ اللهِ مَنْ لَمْ یُوَقِّرْ اَصْحَابَهٗ چه خبث اینها منجر بخبث صاحب ایشان میشود نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد السوء وایضا شرائع که از راهِ قرآن واحادیث بما رسیده است بتوسط نقل ایشانست هرگاه ایشان مطعون باشند نقل ایشان نیز مطعون خواهد بود واین نقل مخصوص ببعض دون بعض نیست بل کلهم فی العدالة والصدق والتبلیغ سواء پس طعن ایشان ای واحد کان منهم مستلزم طعن در دین است والعیاذ بالله سبحانه منه واگر طاعنان بگویند که ما هم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع اصحاب را متابع باشیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع لتناقض آرائهم واختلاف مذاهبهم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند افتد که انکار از بعض دیگر بآن منضم نشود

در تقدیر انکار از بعض متابعت بعض دیگر متحقق نمیشود زیرا که حضرت امیر مثلاً توقیر و تعظیم خلفاء
ثلثه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شایان اقتدا ایشان را دانسته
با ایشان بیعت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ثلثه ادعای متابعت حضرت امیر نمودن
محض افترا است بلکه آن انکار فی الحقیقت انکار حضرت امیر است و رد دست صریح اقوال
و افعال ایشان و احتمال تقیه را در مادهٔ اسد الله راه دادن نیز از سخافت عقل است عقل صحیح
هرگز تجویز نمی کند که اسد الله با وجود کمال معرفت و شجاعت بعض خلفاء ثلثه را سی سال مبطل
دارند و اظهار خلاف آن نماید و صحبت نفاق با ایشان دارند از دنائت اهل اسلام این قسم
نفاق متصور نیست شناعت این فعل را باید دریافت که بحضرت امیر چه قسم زبونی و چه نوع خداع
و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقیه در مادهٔ اسد الله مجوز باشد تعظیم و توقیری که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلفاء ثلاثه را میکردند و از ابتدا تا انتها ایشان را
بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقیه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر پیغمبر واجب
و ترک تقیه را آنجا راه دادن بزندقه می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس کفار میگفتند
که محمد از وحی آنچه موافق اوست اظهار میکند و آنچه مخالف اوست اظهار نمی کند و می پوشد
و مقرر است که نبی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست والا خللی در شریعت او پیدا می شود پس
چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ثلثه از آنحضرت بظهور نیامد معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا
مصون بود و از زوال محفوظ اما بر سر اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منقح تر گوییم
که متابعت جمیع اصحاب در اصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف
است در فروع است و شخصی که طاعن بعض است از متابعت جمیع محروم است هرچند

کلام ایشان متفق است آنا شومی انکار اکابر دین در اختلاف می اندازد و از اتفاق می
برآرد بلکه انکار قبائل بانکار منقول اومی رساند و آنیز مبلغان شریعت جمیع اصحاب اند که
کان الصحابۃ کلھم عدول اند و هر یکے چیزی از شریعت بمارسیده است و همچنین قرآن را
از هر واحدی آیۃ فما فوقہا گرفتہ جمع ساختہ اند پس انکار بعض انکار است از تبلیغ او پس تمامی
جمیع شریعت در باده منکر متحقق گشت نعوذ باللہ من الغواية والضلال قال اللہ تعالیٰ افتؤمنون
ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوۃ
الدنیا ویوم القیامۃ یردون الی اشد العذاب تا آنکه گوئیم که قرآن جمع حضرت عثمان است
بلکه جامع فی الحقیقۃ حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمع حضرت امیر سوائی این قرآن است
پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت بانکار قرآن میکشد عیاذاً باللہ سبحانہ شخصے
از مجتهد اہل تشیع سوال کرد که قرآن جمع حضرت عثمان است در حق این قرآن چہ اعتقاد دارید
گفت در انکار او مصلحت نمی بینیم که از انکار او دین تمام برہم میشود و دیگر عاقل ہرگز تجویز نمی کند
که اصحاب آن سرور علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات در روز رحلت آن حضرت بر امر باطل
اجتماع نمایند و مقرر است که در روز رحلت آن حضرت سی و سہ ہزار اصحاب آن سرور حاضر
بودند و بطوع و رغبت بحضرت صدیق بیعت کردند این ہمہ اصحاب پیغمبر را بر ضلالت جمع شدن
از جملہ محالات است و حال آنکہ آنحضرت علیہ الصلوۃ والتحیۃ فرمودہ لا تجتمع امتی علی
الضلالۃ و توقفی که در ابتدا از حضرت امیر واقع شده است بواسطہ آن بود که دران مشوره حضرت
امیر را نطلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند ما غضبنا الا لانا اخرنا عن المشورۃ وانا
نعلم ان ابا بکر خیر منا الحدیث و نا طلبیدن ایشان مبنی بر مصلحت خواہد بود مثل التسلیۃ لاہل
البیت بوجود الاضطراب عندهم فی الصدمۃ الاولیٰ من المصیبۃ او غیر ذلک و اختلافاتی که درمیان

اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات واقع شده نه از هوای نفسانی بود چه نفوس شریفهٔ ایشان تزکیه یافته بودند و از اماره‌گی باطمینان رسیده هوای ایشان تابع شریعت شده بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتهاد بود و اعلائے حق پس مخطی ایشان نیز درجه واحده وارد عند الله و مصیب را خود دو درجه است پس زبان را از جفائی ایشان باز باید داشت و همه را بنیکی یاد باید کرد قال الشافعی رحمة الله سبحانه تلك دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا و نیز شافعی فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم این قول تصریح است بنفی تقیه و رضاء حضرت امیر به بیعت حضرت صدیق بقیة المقصود آنکه میان سیدن ولد میان شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما بسفر دکن هم رفته بود امیدوار عنایت والتفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد ملا بود بتقریب مدد معاش آمده توجه را امیدوار است والسلام والاکرام

مکتوب هشتاد و یکم

به لالا بیگ صدور یافته در تحریض بر ترویج اسلام و بیان ضعف و زبونی اسلام و مسلمانان و استیلای کفار نگونسار حمانا الله سبحانه وایاکم حمیة الاسلام غربت اسلام نزدیک بیک قرن است بر نهجی قرار یافته است که اهل کفر بمجرد اجرای احکام کفر در بلاد اسلام راضی نمی‌شوند میخواهند که احکام اسلامیه بالکلیه زایل گردند و اثرے از مسلمانان و مسلمانی پیدا نشود و کار را تا بآن سرحد رسانیده اند که اگر مسلمانی از شعار اسلام اظهار نماید بقتل میرسد ذبح بقره در هندوستان از اعظم شعار اسلام است کفار بجزیه دادن شاید راضی شوند اما بذبح بقره هرگز

راضی نخواهند شد در ابتدای پادشاهت اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اعتبار پیدا کردند فبها و اگر عیاذاً باللہ سبحانه در توقف افتاد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد اَلْغِیَاثُ اَلْغِیَاثُ ثُمَّ اَلْغِیَاثُ اَلْغِیَاثُ تا کدام صاحب دولت باین سعادت مستسعد گردد و کدام شاهباز باین دولت دست برد نماید ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ ثَبَّتَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِیَّاکُمْ عَلٰی مُتَابَعَةِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ وَعَلٰی اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوٰتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُهَا وَالسَّلَامُ

مکتوب هشتاد و دوم ۸۲

بسکندر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب بی نسیانِ ماسوای حق جل و علا صورت نه بندد و این نسیان معبر بفنا است حق سبحانه و تعالی همواره باخود دارد و بغیر خود نگذارد بحرمة سیّد البشر المطهر عن زیغ البصر علیه و علی اٰله الصلوٰت والتسلیمات آنچه بر شما لازم است سلامتی قلب است از ما دون حق سبحانه و این سلامتی وقتی میسّر گردد که غیر حق را سبحانه بر دل عبور نماند و عدم عبور غیر وابسته بنسیانِ ماسوا است که معبر بفنا است نزد این طائفه علیه بالفرض اگر غیر را بتکلف در دل گذرانند هرگز نه گذرد و تا کار باین مرتبه نرسد سلامتی محال است امروز این نسبت عنقاء ارتفاع است بلکه اگر گفته شود بار نکنند ؎ هَنِیْئًا لِاَرْبَابِ النَّعِیْمِ نَعِیْمُهَا وَلِلْعَاشِقِ الْمِسْکِیْنِ مَا یَتَجَرَّعُ زیاده برین چه نوشته آید والسلام اولاً و آخراً

مکتوب هشتاد و سیوم ۸۳

بهادر خان صدور یافته در تحریض بر جمع کردن جمعیت ظاهر و باطن را بشریعت و حقیقت

حق سبحانه وتعالیٰ از تعلقاتِ شتّیٰ نجاتی ارزانی فرموده بکلیّت گرفتارِ جنابِ قدسِ خود گرداند
بحرمتِ سیّدِ المرسلین علیه وعلیٰ آلهٖ وعلیهم من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها

بیت هرچه جز عشقِ خدائی احسن است ٭ گر شکر خوردن بود جان کندن است ٭

ظاهر را بظاهرِ شریعتِ غرّا آراستن وباطن را همواره با حق جلّ وعلا داشتن کارِ عظیم است تا کدام
صاحبِ دولت را باین دو نعمتِ عظمیٰ مشرف سازند امروز جمعِ این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر
شریعت تنها نیز بسیار عزیز الوجود است اعزّ من الکبریتِ الاحمر حق سبحانه وتعالیٰ
از کمالِ کرمِ خود استقامت بر متابعتِ سیّدِ الاوّلین والآخرین ظاهراً وباطناً کرامت فرماید

علیه وعلیٰ آلهٖ الصلوات والتسلیمات

مکتوب پنجاه ودوچهارم

بسیّد احمد قادری صدور یافته در بیانِ آنکه شریعت وحقیقت عینِ یکدیگراند وعلامتِ
وصول بحقّ الیقین مطابقتِ علوم ومعارفِ آن مقام است بعلوم ومعارفِ شرعیّه وما یناسب
ذٰلک حق سبحانه وتعالیٰ بر جادهٔ شریعت استقامت ارزانی داشته بیکبارگی همت متوجه جناب
قدسِ خود گرداینده ما را اهتمام از ما باز ستاند وبکلیت اعراض از ما دونِ خود میسر گرداند بحرمةِ
سیّدِ البشرِ المقدّس عن زیغِ البصر علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها
وعلیٰ آلهٖ واصحابهٖ اجمعین آمین **مصرعه** از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است
هر چند هر چه گفته می شود از دوست نه سخنِ اوست لیکن چون آن سخن را نحوی از مناسبت با
جنابِ او تعالیٰ وتقدس ثابت است آن معنی مناسب را مغتنم شمرده در آن باب جرأت و
زبان درازی می نماید المقصود شریعت وحقیقت عینِ یکدیگر اند ودر حقیقت از یکدیگر جدا
نیستند فرق اجمال وتفصیل است استدلال وکشف است غیبت وشهادت است تعمّل وعدمِ

تعلق است احکام و علومیکه بموجب شریعت غرا مبین و معلوم شده اند بعد از تحقق بحقیقت
حق الیقین همین احکام و علوم بعینها بتفصیل منکشف میگردند و از غیب بشهادت
می آیند و تجشم کسب و تحمل عمل از میان برمیخیزد و علامت وصول بحقیقت حق الیقین
مطابقت علوم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعیه و تا سر موی مخالفت است
دلیل است بر عدم وصول بحقیقت الحقائق و هر خلافیکه بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده
است از مشائخ طریقت مبنی بر سکر وقت است و سکر وقت نمی باشد الا در اثناء راه منتهیان
نهایت النهایة را همه صحو است و وقت مغلوب ایشانست حال و مقام تابع کمال شان بیت

صوفی ابن الوقت آمد در مثال ۰ لیک صافی فارغ است از وقت و حال

پس متحقق شد که
خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار و در عبارت بعضی از مشائخ واقعست
که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغز شریعت این عبارت هرچند از بی استقامتی متکلم
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که مجمل نسبت بمفصل حکم پوست دارد و نسبت
معقول و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت بلب اما اکابر مستقیم الاحوال اتیان
امثال این عبارات موهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جز باجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور
نمی سازند سائلی از حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس سوال کرد که مقصود از
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود رزقنا الله
سبحانه الثبات والاستقامة على الشريعة علما وعملا والصلوات الله تعالى وسلامه
على صاحبها بقیة التصدیع آنکه حامل رقیمه دعاء مایان شیخ مصطفی شریحی از نسل قاضی شریح
اند میان ایشان بزرگ بوده اند وظائف و وجوه مدد معاش بسیار داشتند مشار الیه از فقدان
اسباب معاش مضطر است اسناد و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

؎ فقدان بالضم و بالکسر گم شدن و گم کردن ۱۲

بہ نہجے توجہ فرمایند کہ سبب حصول جمعیت شود و از اضطراب تفرقہ نجات یابد زیادہ مصدع نشد

مکتوب ہشتاد و پنجم

المنتخبات ٧٩

بمیرزا فتح اللہ حکیم صدور یافتہ در ترغیب بر اتیان اعمال صالحہ خصوصاً ادای صلوات بجماعات وما یناسب ذلک وفقکم اللہ سبحانہ لمرضیاتہ آدمی را ہمچنانکہ از درستی اعتقادات چارہ نیست از اتیان اعمال صالحہ نیز چارہ نیست و جامع ترین عبادات و متضمن ترین طاعات ادای صلوٰۃ است قال علیہ الصلوٰۃ والسلام الصلوٰۃ عماد الدین فمن اقامہا فقد اقام الدین ومن ترکہا فقد ہدم الدین وکسی کہ بر مواظبت ادای صلوٰۃ موفق ساختہ اند از فحشاء و منکر باز داشتہ اند کریمۂ ان الصلوٰۃ تنہی عن الفحشاء والمنکر مؤید این سخن است و صلاتے کہ نہ چنین است صورت صلوٰۃ است حقیقت ندارد و لیکن تا زمان حصول حقیقت صورت را از دست نمی باید داد و ما لا یدرک کلہ لا یترک کلہ اکرم الاکرمین اگر صورت را بحقیقت اعتبار نماید مستبعد نیست فعلیکم بمداومۃ اداء الصلوٰۃ مع الجماعات مع الخشوع والخضوع فانہا سبب النجاۃ والفلاح قال اللہ سبحانہ وتعالی قد افلح المؤمنون الذین ہم فی صلوٰتہم خاشعون

کار آنست کہ با وجود مظنہ مکر دشمنان سپاہیان در وقت غلبہ خصم اگر اندک ترددی کنند اعتبار بسیار پیدا می کند صلاح جوانان را آن سبب اعتبار دارد کہ با وجود غلبہ شہوت نفسانی خود را بصلاح آوردہ اند اصحاب کہف این ہمہ بزرگی بواسطہ یک ہجرت از مخالف دین یافتہ در حدیث نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام وارد است عبادۃ فی الہرج کہجرۃ الیّ پیشانی فی الحقیقت ہمین باعث است زیادہ ازین چہ نوشتہ آید فرزندی شیخ بہاء الدین را صحبت فقرا مرغوب نمی افتد و با اہل غنا و تنعم مائل و منجذب است نمیدانند کہ صحبت ایشان سم قاتل است

تاریکی و کدورت زیادہ کنندہ

ولعمرا حبّ شان ظلمت افزا است الحذر الحذر ثم الحذر الحذر در حدیث صحیح وارد است

علی مصدرہا الصلوٰۃ والسلام من تواضع لغنی لغناہ ذہب ثلثا دینہ فویل لمن تواضع لغنیاءہم

والله سبحانہ الموفق

مکتوب ہشتاد و ششم

قرار و زوال لمن الوسعی پس دے برکسیکہ تواضع کرد ایشان را بسبب غنا ایشان

بیکی از حکام پرگنہ جرک صدور یافتہ در بیان سلامتی قلب از ما دون حق سبحانہ حق سبحانہ وتعالی بر حد اعتدال و مرکز عدالت استقامت کرامت فرماید بحرمۃ سید المرسلین علیہ وعلی آلہ وعلیہم من الصلوات افضلہا ومن التحیات والتسلیمات اکملہا آنچہ بر ما و شما است سلامتی قلب است از گرفتاری ما دون حق سبحانہ و این سلامتی بر تقدیری است کہ غیر او را سبحانہ بر دل خطور بے نماند اگر فرضاً تا ہزار سال حیات وفا کند غیر بر دل نگذرد بواسطۂ نسیانی کہ دل را از ماسوی حاصل شدہ است مصرعہ کار اینست و غیر این ہمہ ہیچ ٭ در وقت ملاقات از روی کرم گفتہ بودند کہ در ہیچ وکارے اگر رجوع افتد باخواہی نوشت بناءً علی ذلک مصدع گشت کہ شیخ عبد اللہ صوفی از نیکان است بواسطۂ بعضی حوائج قرضدار گشتہ است امید است کہ مدد دے در تخلیص ذمۂ او خواہند فرمود والسلام

مکتوب ہشتاد و ہفتم

بہ پہلوان محمود صدور یافتہ در بیان آنکہ چہ سعادت است کہ دوستان خدا جل وعلا کسے را قبول فرمایند سلمکم اللہ تعالی وثبتکم علی جادۃ الشریعۃ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ تحسین بشارت خاندان ایشان را قدوم میان شیخ مزمل است برکات صحبت ایشان را چہ شرح دہد چہ سعادت کہ دوستان خدا جل وعلا کسی را قبول

نمایند چه جای آنکه محبت و قربت ممتاز سازند کہم قوم لا یشقی جلیسہم بالجملہ صحبت ایشانرا غنیمت شمرند و آداب صحبت را مرعی دارند تا سوہرا فتند زیادہ چہ نویسد والسلام اولاً و آخراً

مکتوب ہشتاد و ہشتم

نیز بہ پہلوان محمود صدور یافتہ در بیان آنکہ چہ نعمتی است کہ کسی با ایمان و صلاح موی سیاہ خود را سفید کردہ باشد و در جوانی خوف غالب باید و در پیری رجا حق سبحانہ و تعالی ہموارہ با نحو دارد چہ نعمتی است کہ کسے با ایمان و صلاح موے سیاہ خود را سفید سازد و در حدیث نبویست علیہ الصلوٰۃ والسلام من شاب شیبۃ فی الاسلام غفر لہ جانب امید را ترجیح دہند و ظن مغفرت را غالب سازند کہ در جوانی خوف بیشتر در کار است و در پیری رجا غالب می باید

والسلام اولاً و آخراً

مکتوب ہشتاد و نہم

بہ میرزا علیجان صدور یافتہ در عوام پرسی حق سبحانہ و تعالی بر جادۂ شریعت علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ استقامت ارزانی فرماید آدمی را بحکم کل نفس ذائقۃ الموت از مرگ چارہ نیست فطوبیٰ لمن طال عمرہ و حسن عملہ ہمین موت است کہ مشتاقانرا بان تسلی می دہند و وسیلۂ وصول دوست بدوست می باشد من کان یرجوا لقاء اللہ فان اجل اللہ لآت آری جان اپس ماندگان و گرفتاران بیدولت حضور مطلب رسیدگان و آزادگان خراب و ابتر است و لی نعمت مرحومہ مشار الیہا درین آوان بسے مغتنم بود ند الحال بر شمایان لازم است کہ بمکافات احسان باحسان بکنید و بدعا و صدقہ و ساعت فساعت مدد نمائید فان المیت کالغریق ینتظر دعوۃ تلحقہ من اب او ام او اخ او صدیق و نیز می باید کہ از

مرگِ ایشان برگِ خود عبرت بگیرند و بتمام خود را بمرضی حق سپرند و حیاتِ دنیا را غیر از متاعِ غرور نشمارند اگر تمتعاتِ دنیوی را اندک اعتبارے بود بر بار بر سر موئے بر کفارِ بدکردار تجویز نمی فرمودند رزقنا اللهُ سبحانهٗ وایاکم الاعراضَ عن ما سوی اللهِ سبحانهٗ والاقبالَ الی جنابِ قدسهٖ بحرمةِ سیدِ المرسلین علیه وعلی آلهٖ علیهم من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها والسلام والاکرام

مکتوب (۹۰) نودم

بخواجه قاسم صدور یافته در ترغیب بر آنکه بکلیت متوجه حق سبحانه باید بود امروز حصولِ این دولت وابسته بتوجه و اخلاص باین طبقهٔ علیهٔ نقشبندیه است قدس اللهُ تعالی اسرارهم

حضرتِ حق سبحانه وتعالی دنیاے دنیه را در نظرِ همتِ ایشان خوار و بی اعتبار گردانیده حسن و جمالِ آخرت را در مرآةِ باطن متجلی و متزین گرداناد بحرمةِ سیدِ البشرِ المطهرِ عن زیغِ البصرِ علیه وعلی آلهٖ من الصلواتِ افضلها ومن التسلیماتِ اکملها التفات نامهٔ گرامی مهربانیا مخدومی و شمولِ بآیاتِ کرم نمود جزاکم اللهُ سبحانهٗ خیرَ الجزاء نصیحتے که بمحبان و مخلصان کرده میشود همه آنست که بکلیت اقبالِ بجنابِ قدسِ خداوندی عزّ شانه بیشتر گردد و اعراضِ تمام از ما دونِ او تعالی حاصل آید مصرعه کار اینست و غیر این همه هیچ امروز حصولِ این دولتِ عظمیٰ وابسته بتوجه و اخلاص باین طبقهٔ علیهٔ نقشبندیه است بریاضاتِ شاقه و مجاهداتِ شدیده آن میسر نگردد که بیک صحبتِ ایشان حصول یابد چه در طریقِ این بزرگواران اندراجِ نهایت در بدایت است در اولِ صحبت آن می بخشند که منتهیان را در نهایت بدست می افتد طریقِ این بزرگواران طریقِ اصحابِ کرام است که ایشان را در اولِ صحبتِ خیرِ البشر علیه وعلیهم الصلوات

والتسلیمات آن کمالات میسر میشد کہ اولیا را مت را در نہایت شاید میسر شود واین بطریق اندراج نہایت در بدایت است فعلیکم بمحبتہ ھؤلاء الاکابر فانہا ملاک الامر والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الھدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی الہ الصلوٰۃ والسلام

مکتوب (۹۱) نود و یکم

بشیخ کبیر صدور یافتہ در بیانِ آنکہ تصحیح عقائد واتیانِ اعمالِ صالحہ ہر دو جناح انداز برائے طیرانِ عالمِ قدس ومقصود از اعمالِ شریعت واحوالِ حقیقت تزکیۂ نفس وتصفیۂ قلب است

رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم الاستقامۃ علی متابعۃ السنۃ السنیۃ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ کار آنیست کہ اولاً تصحیح عقائد بر وفقِ آرائی علماءِ اہلِ سنت وجماعت کہ فرقہ ناجیہ اند باید کرد ثانیاً علم وعمل بمقتضائی احکامِ فقہیہ لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو جناح اعتقادی وعملی قصدِ طیرانِ عالمِ قدس باید نمود مصرع کار اینست وغیر این ہمہ ہیچ ؂ ومقصود از اعمالِ شریعت واحوالِ طریقت وحقیقت تزکیۂ نفس وتصفیۂ قلب است تا نفس مزکی نشود وقلب سلامتی پیدا نکند ایمانِ حقیقی کہ نجات بآن وابستہ است میسر نشود وسلامتی قلب وقتی صورت بندد کہ غیر او تعالی اصلاً بر دل خطور نکند اگر ہزار سال گذرد غیر را در دل عبور نباشد زیراکہ این زمان دل را نسیانِ ماسوا بتمام میسر شدہ است کہ اگر بتکلف یاد ش دہند یاد نکند این حالت معبر بفناست وقدمِ اول است درین راہ ومن فنیہ جَرّ طالقتاد والسلام اولاً وآخراً

مکتوب (۹۲) نود ودوم

نیز بشیخ کبیر صدور یافتہ در بیانِ آنکہ اطمینانِ قلب بذکر است نہ بنظر واستدلال وملکہ کسب

ذٰلِكَ ثَبَّتَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمْ عَلَى الشَّرِيْعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلٰى صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّة
اَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ راهِ اطمینانِ قلب ذکر اللہ است سبحانہ نہ نظر و استدلال
بیت پای استدلالیان چوبین بود ٭ پای چوبین سخت بی تمکین بود ٭ چہ در ذکر
کسب مناسبت است با آنجناب قدس ہر چند ہیچ مناسبت نیست، مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْاَرْبَابِ
لیکن یک قسم علاقہ درمیان ذاکر و مذکور پیدا می شود کہ موجب محبت می گردد و چون محبت
مستولی شد غیر اطمینان ہیچ نیست و چون کار با طمینانِ قلب رسید دولتِ ابدی نقدِ
وقت او گشت شعر ذکر گو ذکر تا ترا جانست ٭ پاکی دل ز ذکر رحمان است ٭ والسلام اوّلاً وآخراً

مکتوب (۹۳) نود و سیوم

بہ سکندر خان لودی صدور یافتہ در بیانِ آنکہ در جمیع اوقات بذکرِ الٰہی جل شانہ
باید پرداخت بعد از ادای نماز پنجگانہ بجماعت و ادای سنن رواتب اوقاتِ خود را مصروف
ذکرِ الٰہی جل سلطانہ باید ساخت و بغیر آن نباید پرداخت چہ در خوردن و چہ در خفتن و چہ در آمدن
و چہ در رفتن طریقِ ذکر را بشما معلوم کردہ شدہ است برہمان طریق استعمال نمایند اگر در جمعیت
فتور یابند اول باید تعیینِ سببِ فتور کرد و بعد از ان تلافیِ تقصیرِ آن باید نمود و بالتجا و تضرع تمام
بحضرتِ حق سبحانہ رو باید آورد و دفعِ ظلمتِ آن خواست و شیخی را کہ از وی ذکر یافتہ باشند
وسیلہ باید ساخت واللّٰہ سبحانہ المیسر لکل عسیر والسلام

مکتوب (۹۴) نود و چہارم

بہ خضر خان لودی صدور یافتہ در بیانِ آنکہ آدمی را از تصحیح عقائد و اتیانِ اعمالِ صالحہ چارہ نیست

تا باین دو جناح طیران عالم حقیقت نماید حضرت حق سبحانه وتعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرماید آنچه لابد است ونا چار تصحیح عقاید است اولا بموجب آرای صائبهٔ اهل سنت وجماعت که فرقهٔ ناجیه اند وثانیا اتیان اعمال است بموجب احکام فقهیه بعد از دانستن آن احکام از فرائض وسنن وواجبات ومستحبات وحلال وحرام ومکروه ومشتبه چون این دو جناح اعتقادی وعملی میسر شد اگر توفیق خداوندی جل سلطانه مساعدت نماید میتواند که بعالم حقیقت طیران نماید وبی حصول این دو بازو طیران ووصول بعالم حقیقت محال است

بیت محال است سعدی که راه صفا ٭ توان رفت جز در پی مصطفی ٭ ثبتنا الله سبحانه

وایاکم علی متابعته علیه وعلی آله الصلوة والسلام

مکتوب (۹۵) نود وپنجم

بسید احمد بجواړه صدور یافته در بیان آنکه آدمی نسخهٔ جامع است وقلب او نیز بصفت جامعیت مخلوق است واقوال بعضی از مشائخ که در مرتبهٔ سکر واقع شده است در وسعت قلب وامثال آن محمول بر توجیهات اند ودر بیان آنکه صحو افضل است از سکر وما یناسب ذلک آدمی نسخهٔ جامع است هرچه در تمام موجودات است در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت واز مرتبهٔ وجوب بطریق صورت ان الله خلق آدم علی صورته وهمچنین جامعیت است قلب انسان که هرچه در کلیت انسان است در قلب تنها است لهذا آنرا حقیقت جامعه میگویند وبجهت همین جامعیت بعضی از مشائخ از وسعت قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش وما فیه در زاویهٔ قلب عارف اندازند هیچ محسوس نشود زیرا که قلب جامع عناصر وافلاک است وعرش وکرسی وعقل ونفس وشامل مکانی ولامکانی پس هر آئینه عرش وما فیه را بواسطهٔ شمول لامکانیة

و قلب مقداری نباشد چه عرش با فیه با وجود وسعت داخل دائرهٔ مکانست مکانی هرچند
وسیع است تنگ است و در جنب لامکانی قدری ندارد و آنچه ارباب صحو از مشائخ قدس الله تعالی
اسرارهم میدانند که این حکم مبنی بر سکر است و محمول بر عدم تمایز میان حقیقت شی و انموذج او
عرش مجید که محل ظهور تام است از آن رفیع تر است که در قلب تنگ آن را گنجایش باشد آنچه
در قلب از عرش می نماید آن انموذج عرش است نه حقیقت عرش و شک نیست که آن انموذج را هیچ
مقداری نیست در جنب قلب که او جامع انموذجات بی نهایت است آئینه که در وی آسمان با این
بزرگی با اشیاء دیگر نماید نمی توان گفت که آئینه از آسمان وسیع تر است آری تمثال آسمان که
در آئینه است در جنب آئینه صغیر است نه حقیقت آسمان این مبحث بمثالی روشن گردد مثلاً
در انسان انموذجی از کرهٔ عنصر خاک مکنون است نظر بجامعیت انسان نمی توان گفت که وجود
انسان از کرهٔ عنصر خاک اوسع است بلکه وجود انسان را در جنب کرهٔ خاک هیچ مقداری نیست
جو محقر شیٔ بلکه انموذج حقیر شیٔ را شیٔ دانسته این حکم بوقوع می آید از همین قبیل است کلام
بعضی از مشائخ در غلبهٔ سکر که گفته اند جمع محمدی اجمع است از جمع الهی جل سلطانه چون محمد را
علیه الصلوة و السلام و التحیة جامع حقیقت امکان و مرتبهٔ وجوب دانسته اند حکم کرده اند که
جامعیت محمد از جامعیت الله تعالی شانه زیاده است اینجا نیز صورت را حقیقت تصور نموده
این حکم کرده اند محمد علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات جامع صورت مرتبهٔ وجوب است
نه حقیقت وجوب و الله تعالی و تقدس واجب الوجود حقیقی است و اگر فرق میکردند میان
حقیقت وجوب و صورت وجوب چنین حکم نمی کردند حاشا و کلا من امثال هذه الاحکام
السکریة محمد بنده ایست محدود و متناهی و او تعالی و تقدس غیر محدود است و
نامتناهی باید دانست که هرچه از احکام سکریه است از مقام ولایة است و هرچه از صحو است

بمقام نبوت تعلق دارد کمّل تابعان انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات بواسطہ صحو ازین مقام بطریق تبعیت نیز نصیب است بسطامی سکر را بر صحو تفضیل میدہند لہذا شیخ ابو یزید بسطامی قدس سرہ میگوید لوائی ازفع من لواء محمد لوائے خود را لوائے ولایت میداند لوائے محمد را علیہ الصلوات والتسلیمات لوائے نبوت لوائے ولایت را کہ روبسکر دارد ترجیح میدہد برلوائے نبوت کہ روبہ صحو دارد و ازین عالم است سخن بعضی کہ گفتہ اند الولایۃ افضل من النبوۃ میداند کہ در ولایت روبحق دارند و در نبوت روبخلق و شک نیست کہ روبحق افضل است از روبخلق و بعضے در توجیہ این سخن گفتہ اند کہ ولایت نبی افضل است از نبوت او نزد این حقیر امثال این سخنان دور از کار مینمایند چہ در نبوت روبخلق فقط نیست بلکہ با این توجہ روبحق نیز دارد و باطنش باحق است سبحانہ ظاہرش باخلق و آنکہ تمام روبخلق دارد از زمرۂ آنست انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات بہترین جمیع موجودات اند بہترین دولت بایشان مسلم داشتہ اند ولایت جزو نبوت است و نبوت کل است لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت خواہ ولایت نبی باشد خواہ ولایت ولی پس صحو افضل است از سکر چہ در صحو سکر مندرج است ہمچو اندراج ولایت در نبوت صحو تنہا کہ عوام الناس راست از مبحث خارج است بر آن صحو ترجیح دادن معنی ندارد صحوی کہ متضمن سکر است البتہ افضل است از سکر علوم شرعیہ کہ مصدر آنہا مرتبہ نبوت است سراسر صحو است و مخالف آن علوم ہرچہ باشد از سکر است صاحب سکر معذور است شایان تقلید علوم صحو است نہ علوم سکر ثبتنا اللہ سبحانہ علی تقلید العلوم الشرعیۃ علی مصدرہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ رحم اللہ عبدا قال امینا و آنچہ در حدیث قدسی واقع است لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن مراد ازین گنجایش گنجایش صورت مرتبہ وجوب است نہ حقیقت کہ حلول در آنجا محال است چنانچہ بالا گذشت پس

ظاہر شد کہ شمول قلب مر لامکانیۃ را باعتبار صورت لامکانیۃ است نہ حقیقت آن تا عرش و ما فیہ را در وی مقدارے نباشد این حکم مخصوص بحقیقت لامکانیت است

مکتوب نود و ششم (۹۶)

بہ محمد شریف صدور یافتہ در منع و زجر بر تسویف و تاخیر و در تحریض بر متابعت شریعت علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ وما یناسب ذٰلک ای فرزند امروز کہ اوان فرصت است و اسباب جمعیت ہمہ میسر گنجایش تسویف و تاخیر نیست بہترین اوقات را کہ زمان عنفوان جوانیست در بہترین اعمال کہ طاعت و عبادت مولیٰ است تعالیٰ و تقدس میباید مصروف داشت از محرمات و مشتبہات شرعیہ اجتناب نمودہ پنج وقت نماز بجماعت لازم باید ساخت و اداء زکوٰۃ بر تقدیر وجود نصاب نیز از ضروریات اسلام است آنرا ہم برغبت بلکہ بمنت میباید ادا نمود از کمال کرم خود حق تعالیٰ در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادت معین ساخت و از اموال نامیہ و انعام سائمہ ربع عشر را تحقیقاً و تقریباً از برای فقرا تعیین فرمودہ و میدان تصرف مباحات را فراخ گردانیدہ خیلی بے انصافی است کہ در شصت گھڑی روز و شب دو گھڑی صرف طاعت حق سبحانہ نشود و از چہل سہم یک سہم بہ فقرا و انداد و از دائرۂ وسیعہ مباحات پا بیرون کشیدہ بمحرمات و مشتبہات در رفتہ شود در موسم جوانی کہ اوان سلطان نفس امارہ است و قہرمان شیطان لعین قلیل عمل اجر کثیر اجری بردارند و فردا کہ بارذل عمر رسانند و حواس و قویٰ سستی پیدا کنند و اسباب جمعیت تشتت نمایند غیر از ندامت و پشیمانی محصل نخواہد بود و بسیار است کہ تا فردا نگذارند و فرصت ندامت و پشیمانی کہ نحوی از توبہ است میسر نشود و عذاب ابدی و عقوبت سرمدی کہ پیغمبر صادق علیہ من الصلوات

اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ اَكْمَلُهَا از ان اخبار فرموده و عُصاة را از ان ابعاد نموده در پیش است تخلفی ندارد و امروز شیطان بغرور کرم پروردگار جل سلطانه در مداهنت می اندازد و عفو او را بہانہ ساختہ مرتکب معاصی مے سازد باید دانست کہ در دار دنیا کہ محل آزمایش و ابتلاءست دشمن و دوست را ممتزج ساختہ اند و ہر دو را مشمول رحمت گردانیدہ کریمہ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ از ان مشعر است و در روز قیامت دشمن را از دوست جدا خواہند ساخت کریمہ وَامْتَازُوا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُوْنَ مخبر از انست و در ان وقت قطرۂ رحمت را نام دوستان خواہند انداخت و دشمنان را محروم مطلق و ملعون محقق خواہند فرمود کریمہ فَسَاَكْتُبُهَا لِلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ وَيُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَالَّذِيْنَ هُمْ بِاٰيٰتِنَا يُؤْمِنُوْنَ شاہد این معنی است یعنی تحقیق اثبات خواہم کرد آن رحمت را از برای آن جماعت کہ پرہیز می کنند از کفر و معاصی و ادامی کنند زکوٰۃ را پس کرم و رحمت در آخرت مخصوص بابرار و اہل اسلام نیکو کردار داشت آرے مطلق اہل اسلام را بر تقدیر خیریت خاتمت از رحمت نصیب است اگرچہ بعد از ازمنۂ متطاولہ از عذاب دوزخ نجات یابند اما ظلمات معاصی و عدم مبالات باحکام منزلہ سماوی کے بگذارد کہ نور ایمان را بسلامت ببرد علما فرمودہ اند کہ اصرار بر صغیرہ بکبیرہ میرساند و اصرار بر کبیرہ مفضی بکفر است عیاذاً باللہ سبحانہ فرد اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم کہ دل آزردہ شوی ورنہ سخن بسیار است حق سبحانہ و تعالی توفیق مرضیات خود رفیق گرداند بحرمۃ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم بقیۃ المقصود آنکہ مولانا اسحق حامل رقیمہ آشنا و مخلص فقیر است و حق جوار قدیم نیز دارد اگر مدد و اعانتی طلبد توجہ را مرعی خواہند داشت مشار الیہ در فن کتابت و انشا بقدر اطلاع دارد والسلام

ورد فی الحدیث المتفق علیہ انما الاعمال بالخواتیم یعنی ثبت اعتبار اعمال مر بخاتمہ است ... ۱۲

مکتوب ۹۷ نود و هفتم

بشیخ درویش بهدوریا فته در بیانِ آنکه مقصود از عباداتِ مأموره تحصیلِ یقین است رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً وَّهَیِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا

ینَاسِبُ ذٰلِکَ حق سبحانه وتعالی ما مفلسان را بحقیقتِ ایمان مشرّف گرداند بحُرمةِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَعَلَیْهِمْ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَتَمُّهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُهَا همچنانکه مقصود از خلقتِ انسانی اداءِ عباداتِ مأموره است مقصود از اداءِ عبادات تحصیلِ یقین است که حقیقتِ ایمانست تواند بود که کریمهٔ وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتّٰی یَأْتِیَکَ الْیَقِیْنُ رمزی باین معنی باشد چه کلمهٔ حتّٰی همچنانکه از برای معنی غایت می آید از برای معنی علّیت نیز می آید ای لِاَجْلِ اَنْ یَّأْتِیَکَ الْیَقِیْنُ گویا ایمانی که پیش از اداءِ عبادت است صورتِ ایمان است نه حقیقتِ ایمان که تعبیر از آن بیقین کرده شده قَالَ عَزَّ شَانُهٗ یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اٰمِنُوْا اَیْ یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا صُوْرَةً اٰمِنُوْا حَقِیْقَةً. بِاَدَاءِ وَظَائِفِ الْعِبَادَاتِ الْمَأْمُوْرَةِ ومقصود از فنا و بقا که ولایت عبارت از آنست تحصیل این دولت است همین یقین است وبس واگر از فنا فی الله و البقاء بالله معنی دیگر خواهند که بجانیت و محلیت متوهم باشد خود عینِ الحاد و زندقه است در غلبهٔ حال و سکرِ وقت چیزها ظاهر میشوند که آخر از آن باید گذشت و استغفار باید کرد ابراهیم بن شیبان که از مشائخِ طبقات است قدّس الله تعالی اسرارهم میگوید که علمُ الفناءِ والبقاءِ یدورُ علی اخلاصِ الوحدانیّةِ وصحةِ العبودیّةِ وما سوی ذلک مَغَالِیْطُ وَزَنْدَقَةٌ والحق که راست می فرماید این کلام از استقامتِ او خبر می دهد فنا فی الله عبارت از فنا در مرضیاتِ اوست سبحانه وعلی هذا القیاسِ السیرُ الی اللهِ والسیرُ فی اللهِ ونحوهما ثانیاً مصدّع می گردد که صلاح آثاری میان شیخ الٰه بخش بصلاح و تقوی و فضیلت آراسته اند

وجمعے کثیر بایشان وابستہ وربادہ ازمواد اگر بتوفیق طلبند امید است کہ توجہ شریف بحال ایشان مرعی خواہند فرمود والسلام علیکم وعلی من اتبع الہدیٰ

مکتوب نود و ہشتم (۹۸)	المنتخبات ۳۱

بعبد القادر پسر شیخ زکریا صدور یافتہ در ترغیب بر رفق و ترک عنف بایراد احادیث نبویہ علی مصدرہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ حق سبحانہ وتعالیٰ بر مرکز عدالت استقامت ارزانی

فرماید چند حدیث نبوی علیہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا کہ درباب تذکیر و وعظ و نصیحت وارد شدہ اند ایراد نمودہ حق سبحانہ وتعالیٰ عمل بمقتضائے آنہا میسر گرداند

اصل	ترجمہ از مصحح
قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالیٰ عَلَیْہِ وَآلِہٖ وَسَلَّمَ اِنَّ اللّٰہَ رَفِیْقٌ یُّحِبُّ الرِّفْقَ وَیُعْطِیْ عَلَی الرِّفْقِ مَا لَا یُعْطِیْ عَلَی الْعُنْفِ وَمَا لَا یُعْطِیْ عَلٰی مَا سِوَاہُ رَوَاہُ مُسْلِمٌ وَفِیْ رِوَایَۃٍ لَّہٗ قَالَ لِعَائِشَۃَ رض عَلَیْکِ بِالرِّفْقِ وَاِیَّاکِ وَالْعُنْفَ وَالْفُحْشَ اِنَّ الرِّفْقَ لَا یَکُوْنُ فِیْ شَیْءٍ اِلَّا زَانَہٗ وَلَا یُنْزَعُ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا شَانَہٗ وَقَالَ اَیْضًا عَلَیْہِ وَعَلٰی آلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالتَّحِیَّۃُ مَنْ یُّحْرَمِ الرِّفْقَ	رسول فرمود صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم ہر آئینہ خدا تعالیٰ لطف و نرمی کنندہ است دوست میدارد آسانی را و میدہد بر رفق چیزے کہ نمیدہد بر درشتی و چیزے کہ نمیدہد بر ہرچہ جز نرمی است روایت نمود این را مسلم و بروایت دیگر از مسلم گفت آنحضرت مر عائشہ رض را لازم بگیر بر خود نرمی را و دور دار خود را از درشتی و از بدی گفتن و سخن بیہودہ کہ نرمی یافتہ نشود در چیزی مگر بیاراید آنرا و کشیدہ نشود از چیزی مگر عیبناک کند آنرا و نیز فرمود آنحضرت علیٰ آلہ الصلوٰۃ والتحیۃ کسیکہ محروم گردانیدہ شود از لطف

يُحْرَمِ الْخَيْرَ وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ
وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالتَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ
اِنَّ مِنْ اَحَبِّكُمْ اِلَيَّ اَحْسَنَكُمْ
اَخْلَاقًا وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ مَنْ اُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الرِّفْقِ
اُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ
وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوٰتُ
وَالتَّسْلِيْمَاتُ اَلْحَيَاءُ مِنَ الْاِيْمَانِ
وَالْاِيْمَانُ فِي الْجَنَّةِ وَالْبَذَاءُ مِنَ
الْجَفَاءِ وَالْجَفَاءُ فِي النَّارِ +
اِنَّ اللّٰهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبَذِيَّ ۔
اَلَا اُخْبِرُكُمْ بِمَنْ يَحْرُمُ عَلَى النَّارِ
وَبِمَنْ تَحْرُمُ النَّارُ عَلَيْهِ رواه احمد والترمذی
عَلٰى كُلِّ هَيِّنٍ لَيِّنٍ قَرِيْبٍ
سَهْلٍ ۔ اَلْمُؤْمِنُوْنَ هَيِّنُوْنَ لَيِّنُوْنَ
كَالْجَمَلِ الْاَنِفِ اِنْ قِيْدَ انْقَادَ
وَاِنِ اسْتُنِيْخَ عَلٰى صَخْرَةٍ اسْتَنَاخَ
مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ يَقْدِرُ
عَلٰى اَنْ يُنْفِذَهُ دَعَاهُ اللّٰهُ عَلٰى

وزمی محروم گردانیده شود از نیکی و نیز ارشاد نمود
آنحضرت علیه الصلوة والسلام بدرستی از
جمله محبوب‌ترین شما بسوی من نیکترین شما اند
از روی اخلاق و نیز فرمود علیه الصلوة والسلام
کسیکه داده شد او را نصیب وے از نرمی
و لطف داده شد او را نصیب وے از نیکی
دنیا و آخرت و نیز فرمود آنحضرت علیه الصلوات
والتسلیمات شرم داشتن از ایمان است و ایمان
در بهشت ۔ و فحش و بیهوده گفتن از بدی
است و بدی در آتش دوزخ است ——
بدرستیکه خدای تعالی دشمن میدارد از حد در گزرنده
بیهوده گوئی را ۔ آیا خبر ندهم شما را کسیت که حرام
است وے بر آتش دوزخ و کیست که حرام است آتش
دوزخ بروے ۔ بر هر آرمیده آهسته رو نرم طبع
نزدیک بمردم نرم خو ۔ مسلمانان آرمیده نرم
طبع شده اند مانند شتریکه در بینیش مهار انداخته
اند اگر کشیده شود گردن می نهد و اگر بسنگی نشانده
شود می نشیند هر که فرو برد خشمی را و حالانکه او قدرت
داشته باشد بر اجراء آن بخواند آن را حق تعالی روز

رواه البخاری

رواه الترمذی

رُءُوسِ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتّٰى
يُخَيِّرَهُ فِيْ اَيِّ الْحُوْرِ شَاءَ
اَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى
عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَوْصِنِيْ قَالَ
لَا تَغْضَبْ فَرَدَّدَ مِرَارًا قَالَ لَا تَغْضَبْ
اَلَا اُخْبِرُكُمْ بِاَهْلِ الْجَنَّةِ
كُلُّ ضَعِيْفٍ مُتَضَعَّفٍ لَوْ اَقْسَمَ (متفق عليه)
عَلَى اللّٰهِ لَاَبَرَّهٗ اَلَا اُخْبِرُكُمْ
بِاَهْلِ النَّارِ كُلُّ عُتُلٍّ جَوَّاظٍ
مُسْتَكْبِرٍ اِذَا غَضِبَ اَحَدُكُمْ
وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ فَاِنْ
ذَهَبَ عَنْهُ الْغَضَبُ وَاِلَّا فَلْيَضْطَجِعْ
اِنَّ الْغَضَبَ لَيُفْسِدُ الْاِيْمَانَ
كَمَا يُفْسِدُ الصَّبِرُ الْعَسَلَ مَنْ تَوَاضَعَ
لِلّٰهِ رَفَعَهُ اللّٰهُ فَهُوَ فِيْ نَفْسِهٖ
صَغِيْرٌ وَفِيْ اَعْيُنِ النَّاسِ عَظِيْمٌ
وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللّٰهُ فَهُوَ
فِيْ اَعْيُنِ النَّاسِ صَغِيْرٌ وَفِيْ
نَفْسِهٖ كَبِيْرٌ حَتّٰى لَهُوَ اَهْوَنُ عَلَيْهِمْ

قیامت روبروی همگنان خلائق تا آنکه
مخیر گرداند او را در هر حور که خواهد۔
هر آئینه مردی گفت مر پیغمبر را صلی الله تعالی علیه
وعلی آله وسلم اندرز کن مرا فرمود آنحضرت خشم
مگیر پس باز گردانید آن مرد قول خود را چند بار فرمود
خشم مگیر۔ آیا خبر ندهم شمارا با اهل بهشت هر ضعیف
حقیر پنداشته شده اگر سوگند خورد بر خدا هر آئینه
راست گرداند حق تعالی او را آیا خبر ندهم شمارا
باهل آتش و دوزخ هر مردی درشت و سخت گوی
خصومت کننده بباطل تکبر کننده چون خشم آرد
یکی از شما و حال آنکه وی ایستاده است پس باید
که بنشیند پس اگر برود خشم از و بهتر ورنه پس باید
که بر پهلو افتد بدرستی خشم گرفتن تباه میگرداند ایمان
را چنانکه تباه میگرداند صبر شهد را کسی که تواضع
کند از برای خدا بلند گرداند او را خدا پس آن
در نفس خود حقیر و خورد است و در چشمان مردم
بزرگ کسی که تکبر کند پست گرداند او را حق تعالی
پس آنکس در چشمان مردم حقیر است و در نفس خود
بزرگ تا آنکه هر آئینه وی خوارتر و سبکتر است بر مردم

نهایت است مر بودن وی را حقیر در چشمان مردم ۱۲

مِنْ كَلْبٍ أَوْ خِنْزِيرٍ قَالَ مُوسَى بْنُ
عِمْرَانَ عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ الصَّلَوٰتُ
وَالتَّسْلِيمَاتُ يَا رَبِّ مَنْ أَعَزُّ
عِبَادِكَ قَالَ مَنْ إِذَا قَدَرَ غَفَرَ
وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلوٰةُ وَالسَّلَامُ
وَالتَّحِيَّةُ مَنْ خَزَنَ لِسَانَهُ سَتَرَ اللّٰهُ
عَوْرَتَهُ وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللّٰهُ عَنْهُ
عَذَابَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنِ اعْتَذَرَ
إِلَى اللّٰهِ قَبِلَ اللّٰهُ عُذْرَهُ. وَقَالَ
أَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلوٰةُ وَالسَّلَامُ
مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلِمَةٌ لِأَخِيهِ مِنْ
عِرْضِهِ أَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ
الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ لَا يَكُونَ
دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ إِنْ كَانَ لَهُ
عَمَلٌ صَالِحٌ أُخِذَ بِقَدْرِ مَظْلِمَتِهِ
وَإِنْ لَمْ يَكُنْ حَسَنَاتٌ
أُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهِ
فَحُمِلَ عَلَيْهِ وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلوٰةُ
وَالسَّلَامُ أَتَدْرُونَ مَا الْمُفْلِسُ قَالُوا

از سگ و خوک گفت حضرت موسی پسر عمران
علی نبینا وعلیه الصلوات والتسلیمات
ای پروردگار من کیست عزیزترین بندگان تو
فرمود کسی است که چون قدرت یابد در گذرد
و نیز فرمود علیه الصلوٰة والسلام والتحیة
کسی که نگاهدارد زبان خود را بپوشد خدای تعالی
عیب و نقصان او را و هر کسیکه باز دارد و فرو
خورد خشم خود را باز دارد حق تعالی از ان کس
عذاب خود را روز قیامت و کسی که عذر خواهی
کند بسوی حق تعالی بپذیرد خدا عذر او را
و نیز فرمود علیه الصلوٰة والسلام و کسیکه هست
بروی حق برادر او یعنی آنچه گرفته باشد از و بطریق
ظلم از آبروی وی یا چیزی دیگر پس باید که عفو کناند
از وام و ز پیش از آنکه نباشد دیناری و نه درهمی اگر
باشد او را کاری نیک گرفته شود از وی باندازه
ظلم وی و اگر نباشد او را نیکیها گرفته شود از بدیهای
صاحب وی پس برداشته شود و بار کرده شود
بران کسیکه ظالم است و نیز فرمود آنحضرت علیه
الصلوٰة والسلام آیا میدانید که مفلس کیست گفتند

الْمُفْلِسُ فِيْنَا مَنْ لَا دِرْهَمَ لَهٗ وَلَا مَتَاعَ فَقَالَ اِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ اُمَّتِيْ مَنْ يَاْتِيْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلٰوةٍ وَصِيَامٍ وَزَكٰوةٍ وَيَاْتِيْ قَدْ شَتَمَ هٰذَا وَقَذَفَ هٰذَا وَاَكَلَ مَالَ هٰذَا وَسَفَكَ دَمَ هٰذَا وَضَرَبَ هٰذَا فَيُعْطٰى هٰذَا مِنْ حَسَنَاتِهٖ وَهٰذَا مِنْ حَسَنَاتِهٖ فَاِنْ فَنِيَتْ حَسَنَاتُهٗ قَبْلَ اَنْ يُقْضٰى مَا عَلَيْهِ اُخِذَ مِنْ خَطَايَا هُمْ فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ ثُمَّ طُرِحَ فِي النَّارِ وَعَنْ مُعَاوِيَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ اَنَّهٗ كَتَبَ اِلٰى عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهَا اَنِ اكْتُبِيْ اِلَيَّ كِتَابًا تُوْصِيْنِيْ فِيْهِ وَلَا تُكْثِرِيْ فَكَتَبَتْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اَمَّا بَعْدُ فَاِنِّيْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ مَنِ الْتَمَسَ رِضَى اللّٰهِ بِسَخَطِ النَّاسِ كَفَاهُ اللّٰهُ مُؤْنَةَ النَّاسِ وَمَنِ الْتَمَسَ

مفلس درمیان ما کسی است کہ نیست درہم اورا و نہ متاع پس گفت بدرستی کہ مفلس از امت من کسی است کہ بیاید روز قیامت بنماز و روزہ و زکوۃ و بیاید کہ بتحقیق دشنام کرد این را و نسبت بزنا کرد این را و خورد مال این را و ریخت خون این را و بزد این را پس دادہ شود این شخص را از نیکیہای او و دیگر را از نیکیہای وے پس اگر فانی شود نیکیہای او پیش از ان کہ ادای شود آنچہ بروی است گرفتہ شود از گناہان ایشان پس انداختہ شود بروی پس انداختہ شود در آتش دوزخ و مروی است از معاویہ رضی اللہ تعالی عنہ کہ بتحقیق نوشت او بسوی عائشہ رضی اللہ تعالی عنہا این کہ بنویس بسوی من کتابی کہ نصیحت کنی مرا در آن و اکثار مکن پس نوشت سلام علیکم اما بعد پس بتحقیق من شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم میگفت کسیکہ طلب کند خوشنودی خدا را بناخوشنودی مردم کفایت کند او را خدای تعالی بار و گرانی مردم و ہر کہ طلب کند . . . . . .

وَفِي النَّاسِ بِحَظِّ اللّٰهِ وَكَلَهُ اللّٰهُ اِلَى النَّاسِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ	خوشنودی مردم را بنا خوشنودی خدا بگذارد و او را بسوئے خلق وسلام باد بر تو۔

صَدَقَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ وَسَلَّمَ وَبَارَكَ رَزَقَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمُ التَّوْفِيْقَ بِالْعَمَلِ بِمَا اَخْبَرَ الْمُخْبِرُ الصَّادِقُ وَالسَّلَامُ این احادیث اگرچہ بے ترجمہ نوشتہ شدہ است اما بخدمت شیخ جیو رجوع نمودہ معانی اینہارا فہمیدہ سعی خواہند کرد کہ عمل بمقتضائے اینہا میسر شود بقائے دنیا بس اندک است وعذاب آخرت بسیار شدید و دائمی است عقل دور اندیش را کار باید فرمود و بطراوت بی حلاوت دنیا مغرور نباید شد واگر بدنیا کسی را عزت و آبرو باشد کفار دنیا دار باید کہ از ہمہ عزیز تر باشند و بظاہر دنیا فریفتہ گشتن از ہیچ و نیست فرصت چند روزہ را غنیمت باید شمرد و در مرضی خدائی عز وجل باید کوشید و بخلق خدائے باید احسان نمود اَلتَّعْظِيْمُ لِاَمْرِ اللّٰهِ وَالشَّفَقَةُ عَلٰى خَلْقِ اللّٰهِ ہر دو اصل عظیم اند از برائے نجات آخروی مخبر صادق عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ ہرچہ فرمودہ است مطابق نفس الامر است ہزل و ہذیان نیست خواب خرگوش تا چند خواہد بود آخر رسوائی است و بینوائی کیف رسوای و بینوائی قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰى اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ عَبَثًا وَّاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ ہر چند میدانم کہ وقت شما اقتضائی استماع امثال این سخنان نمی کند عنفوان جوانی است وتنعمات دنیوی میسر و حکومت و تسلط بر خلائق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث این گفتگو می گردد ہنوز ہیچ نرفتہ است وقت توبہ و انابت است۔ خبر شرط است ع

در خانہ اگر کس است یک حرف بس است

مکتوب ۹۹ نود و نہم

بملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است. التفات نامهٔ گرامی مشرف ساخت استفساری که رفته بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است که بعضی از اکابر این خانوادهٔ بزرگ از حصول آن دولت خبر داده اند مخدوما حل این اشکال مبنی بر مقدمه ایست که بیان آن ضروری است گوئیم روح انسانی را پیش از تعلق باین هیکل ظلمانی راه ترقی و عروج مسدود بود و در نقص وَمَا مِنَّا اِلَّا لَهٗ مَقَامٌ مَّعْلُوْمٌ محبوس و مقید لیکن در نهاد آن جوهر نفیس استعداد عروج بشرط نزول و دیعت نهاده بودند و ترقیهٔ او از این راه بر تگ متقرر فرموده حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خویش آن جوهر نورانی را باین هیکل ظلمانی جمع فرمود فسبحان من جمع بین النور والظلمة و قرن الامر بالخلق و چون این دو امر فی الحقیقت برو طرف نقیض واقع شده بودند حکیم مطلق جل سلطانه از برای تحقق این اجتماع و تقرر این انتظام روح را با نفس نسبت تعشق و گرفتاری داد و این گرفتاری را سبب انتظام اینها گردانید لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ ثُمَّ رَدَدْنٰهُ اَسْفَلَ سٰفِلِیْنَ رمز برین بیان میفرماید و این تنزل روح و گرفتاری آن فی الحقیقة از قبیل مدح بما یشبه الذم است پس بواسطهٔ آن نسبت حبی روح تمام خود را بعالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت و تعبیر از خود بنفس آمد نمود این لطافت و یگانست و بنای روح که در کمال لطافت بهر چه روی آرد حکم او گیرد پس هرگاه خود را فراموش کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که بمرتبهٔ وجوب تعالت و تقدست داشت نیز فراموش گرداند و تمام خود را بغفلت سپارد و حکم ظلمات گیرد الله تعالی از کمال مهربانی و بنده نوازی انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مبعوث ساخت و او را بتوسل این اکابر بسجود دعوت فرمود و بمخالفت نفس مروح را که معشوقهٔ او است امر نمود فمن رجع القهقری

فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا وَمَنْ لَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ وَاخْتَارَ الْخُلُودَ إِلَى الْأَرْضِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا
بَعِيدًا هذا جوابِ آن اشکال گوئیم که این مقدار اجتماع روح با نفس مفهوم گشت بلکه فنارِ آن
در نفس وبقاءِ آن بدو پس ناچار تا زمانے که این اجتماع وانتظام برپاست غفلتِ ظاهر
عینِ غفلتِ باطن است و توهم که غفلتِ ظاهر است عینِ غفلتِ باطن باشد وچون این
انتظام مختل پذیرد و باطن از محبتِ ظاهر اعراض نموده رو بمحبتِ اَبطنُ البطون آرد و فنائے
وبقائے که بقائی پیدا کرده بود رو بزوال آورده فنائے وبقائے بباقی حقیقی تعالی وتقدس
حاصل کند این زمان غفلتِ ظاهر در حضورِ باطن تاثیر نکند چرا تاثیر کند باطن را تمام پشت بجانب
ظاهر گشته است و از ظاهر بباطن هیچ در نمی رود پس روا است که ظاهر غافل باشد وباطن آگاه
مثال روغنِ بادام تا زمانے که بکنجاره ممتزج و مختلط است حکم هر دو متحد است وچون
روغن از کنجاره جدا گشت احکامِ متمایزه پیدا شد پس حکم یکے بر دیگرے سرایت نشود و همچنین صاحب
دولتے را اگر خواهند بعالم باز گردانند و عالمے را بتوسطِ وجودِ شریف او از ظلماتِ نفسانی وارهانند
او را بطریق سنةِ الله بعالم فرودی آرند و توجه او تمام بخلق میگردد بے آنکه گرفتاری
بایشان پیدا کند چه او برهانِ گرفتاریِ سابقِ خود است بی اختیارِ او او را درین عالم آورده اند
پس این منتهی با سائرِ مبتدیان در اعراض از جنابِ قدسِ او تعالی وتقدس و اقبال بخلق در صورت
شرکت دارد امّا فی الحقیقت هیچ مناسبت ندارد از گرفتاری تا عدمِ گرفتاری تفاوتِ فاحش
است و ایضاً اقبال بخلق در حقِ این منتهی بے اختیار است رغبتی درین ندارد بلکه رضائے حق
سبحانه تعالی درین اقبال است و در مبتدی ذاتی است و برغبت است و نامرضیِ حق است
سبحانه و فرقے دیگر گوئیم مبتدی را میسر است که از عالم رو گردانیده رو بحق تعالی وتقدس آرد و
منتهی را اعراض از خلق محال است و دوامِ اقبال بخلق لازمِ مقامِ اوست مگر آنکه کارِ دعوة

چه او مامور باقبال است و خلافِ امرِ حق تعالی از و محال است که او معصوم است ۱۲ — رضامندی

او تمام شود و او را از دار فنا بدار بقا انتقال دهند آن زمان ندائے اللّٰهم الرفیق الاعلیٰ نقد
وقت او ست مشائخ طریقت قدس الله تعالیٰ اسرارهم در تعیین مقام دعوت سخنان فرموده
اند جمعے جمع توجه بین الحق والخلق گفته اند اختلاف آن جمع مبنی بر اختلاف احوال و مقامات است
هر کسے از مقام خود خبر داده والامر عند الله سبحانه و آنکه سید الطائفه جنید رضی الله تعالیٰ عنه
فرموده است که النهایة هی الرجوع الی البدایة موافق مقام دعوت است که درین مسوده
تحریر یافته چه در بدایت تمام رو بحق است حدیث تنام عینای ولا ینام قلبی که تحریر یافته بود
اشارت بدوام آگاهی نیست بلکه اخبار است از عدم غفلت از جریان احوال خویش و امت
خویش لهذا نوم در حق آن سرور علیه الصلوٰة والسلام ناقض طهارت نگشت و چون نبی
در رنگ شبان است در محافظت امت خود غفلت شایان منصب نبوت او نباشد
و حدیث لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل بر تقدیر صحت اشارت
بتجلی ذاتی برقی تواند بود و آن تجلی نیز مستلزم اقبال بجناب قدس خداوندی جل سلطانه
نیست بلکه این تجلی از آن جانب است متجلی له را در آن سعی نیست از قبیل سیر معشوق در
عاشق است عاشق از سیر برگشته است بیت آئینه صورت از سفر دور است
کان پذیرائی صورت از نور است ◦ باید دانست که بتقدیر رجوع بخلق حجب مرتفعه عود نمیکنند
باوجود بے پروگی او را بخلق مشغول داشته اند و فلاح خلائق را باو مربوط ساخته مثل این
بزرگواران مثل شخصے است که کمال تقرب بپادشاه دارد و میان او و پادشاه حائلے از صورت
و معنی هیچ نیست مع ذلک او را بخدمات ارباب حوائج مشغول داشته است این فرق دیگر
است در میان مبتدی و منتهی مرجوع چه مبتدی صاحب حجب است و منتهی مرتفع الحجب
والسلام علیکم وعلیٰ سائر من اتبع الهدیٰ

مکتوب صدم (۱۰۰)

نیز بملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب سؤالیکه نموده بود که شیخ عبدالکبیر یمنی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم الغیب نیست. التفات نامۀ گرامی مشرف ساخت اتحاد روی گرم مرقوم بود بوضوح انجامید نوشته بودند که شیخ عبدالکبیر یمنی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم الغیب نیست مخدوما فقیر را تاب استماع امثال این سخنان اصلا نیست بی اختیار رگ فاروقیم در حرکت می آید و فرصت تاویل و توجیه آن نمیدهد قائل آن سخنان شیخ کبیر یمنی باشد یا شیخ اکبر شامی کلام محمد عربی علیه و علی آله الصلوٰة والسلام در کار است نه کلام محی الدین عربی و صدرالدین قونوی و عبدالرزاق کاشی مارا بنص کار است نه بفص فتوحات مدنیه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است حق تعالی در کلام مجید خود را بعلم غیب ستوده است و خود را عالم الغیب می فرماید نفی علم غیب کردن از و سبحانه بسیار شنیع و مستنکر است و فی الحقیقت تکذیب است مر حق را سبحانه غیب را معنی دیگر گفتن از شناعت نمی برآرد کبرت کلمة تخرج من افواههم لیت شعری ما حملهم علی التفوه بامثال هذه الکلمات الصریحة فی خلاف الشریعة منصور اگر انا الحق گوید و بسطامی سبحانی معذور دانند و مغلوب در غلبات احوال اما این قسم کلام از احوال نیست تعلق بعلم دارد و مستند بتاویل است عذر را نمی شاید هیچ تاویلی درین مقام مقبول نیست فان کلام الشطاح یحمل و یصرف عن الظاهر [illegible] اگر مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد و نفرت ایشان نیز مستنکره است و مستهجن از برای تحصیل ملامت خلق راهها بسیار است چه ضرورت که تا بسرحد کفر رساند و چون در تاویل این کلام سخن کرده اند و استفسار نموده بحکم سؤالی را جوابی

باید بضرورت در آن باب سخن سرایید و علم الغیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند که غیب معلوم
باشد علم بمعدوم نباشد یعنی چون غیب نسبت بحق سبحانه معدوم مطلق است و لاشی محض
تعلق علم را بوی معنی نباشد چه معلومیت او را از معدومیت مطلق و لاشیئیت محض مے برآرد و نتوان
گفت که حق سبحانه و تعالی عالم بشریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس اصلا موجود نیست
و لاشی صرف است آری مفهوم غیب و مفهوم شریک را تصور کردن ممکن است اما کلام در ماصدق
علیه اینهاست نه در مفهوم همچنین است حال جمیع محالات که مفهومات آنها ممکن التصور اند
و ماصدقات ممتنع التصور چه معلومیت از استحاله مے برآرد و لااقل وجود ذهنی می بخشد و آنچه
که در توجیه مولانا محمد روحی کرده اند درست است نفی نسبت عالمیت در مرتبه احدیت مجرده مستلزم
نفی مطلق علمست تخصیص بنفی علم غیب کردن وجهے ندارد و اشکال دیگر بر توجیه مولانا نسبت
که اگرچه در مرتبه احدیت مجرده نسبت عالمیت منتفی است اما عالمیت او تعالی بر حال خود است
چه بذات عالم است نه بصفت که صفت آنجا منتفی است لقائله صفات حق را سبحانه عالم
میگویید باآنکه صفت علم را از وے تعالی مسلوب می سازند انکشافی که بر صفت مترتب می شد
بر ذات مترتب میدانند فکذا اینجا او توجیهیکه خود کرده اند و اند غیب غیب ذات تعالی و تقدس اراده
نموده اند و تعلق علم را بآن جائز نداشته اند اگرچه علم واجب باشد تعالی و تقدس اقرب
توجیهات است اما فقیر را در عدم جواز تعلق علم واجب را تعالی بذات بحت او سبحانه بحث
است چه وجهے که در عدم جواز گفته اند اقتضاء حقیقت علم است مر احاطه معلوم را و ذات
مطلق تعالی مقتضی عدم احاطه است فلا یجتمعان بهذا التعلق اینجا محل خدشه است
زیرا که در علم حصولی این معنی در کار است که آنجا حصول صورت معلوم است در قوت علمیه اما در علم
حضوری هیچ در کار نیست و در ما نحن فیه علم حضوری است نه حصولی فلا یحذر ورود تا ان

يَتَعَلَّقُ الْعِلْمُ الْوَاجِبِيُّ سُبْحَانَهُ بِذَاتِهِ تَعَالَى بِطَرِيقِ الْحُضُورِ لَا بِطَرِيقِ الْحُصُولِ وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ أَعْلَمُ بِحَقِيقَةِ الْحَالِ وَصَلَّى اللّٰهُ تَعَالَى عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَّمَ وَبَارَكَ وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

مکتوب صد و یکم (۱۰۱)

نیز بملا حسن کشمیری صدور یافته در رد بر جماعه که کاملان را ناقص تصور کرده زبانِ اعتراض درازمی نمایند أَحْسَنَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ حَالَكُمْ وَأَصْلَحَ بَالَكُمْ مفاوضهٔ شریفه مولانا محمد صدیق رسانیدند حَمِدَ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ که دور افتادگان را فراموش نساخته اند مخاطباتی که نفس مجیب ظاهر ایراد نموده بودند فی الجمله بوضوح پیوست آری هر اعتراضے که بر نفس وارند در زمانِ اماره گی مسلم است اما بعد از حصولِ اطمینان مجالِ اعتراض نیست چه نفس درین موطن از حق سبحانه راضی و حق سبحانه ازوی راضی پس او مرضی و مقبول است بر مقبول اعتراض نمیرود و مراد او مرادِ حق است سبحانه زیرا که حصولِ این دولت در زمانِ تخلّق باخلاقِ اللّٰه است ساحتِ قدس او از اعتراضِ ماپست نظران بلند است هرچه میگوئیم با عائد است بیت آگه از خویشتن چو نیست جنین[1] ٭ چه خبر دارد از چنان و چنین ٭ بسا است که جاهلان از کمال جهل نفسِ مطمئنه را باماره گی تصور میکنند و احکامِ اماره گی بر مطمئنه اجرا می نمایند چنانکه کفار انبیاء را علیهم الصلوات والتسلیمات در رنگِ سائر بشر دانسته از کمالاتِ نبوت انکار نموده اند اَعَاذَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهُ عَنْ إِنْكَارِ هٰؤُلَاءِ الْأَكَابِرِ وَإِنْكَارِ مُتَابِعِيهِمْ عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ

مکتوب صد و دوم (۱۰۲)

المنتخبات ۳۷

بملا مظفر صدور یافته در بیانِ آنکه محرم در قرض بسود مجموع مبلغ است نه زیادتی فقط

[1] پناه دہد ما را خدا تعالیٰ از انکار این بزرگواران و از انکار متابعان ایشان۔

مثلاً شخصی ده تنکه را قرض گرفت بدوازده تنکه درینصورت مجموع دوازده تنکه حرام است نه دو تنکه زیادتی وَمَا یَتَعَلَّقُ بِذٰلِكَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی ثم آنروز میفرمودید که ربادر قرض بسو همان فضل است و بس و محرّم در قرض ده تنکه بدوازده تنکه همان دو تنکه زیادتی است چون ببعض کتب فقهیه رجوع کرده شد ظاهر گشت که در شریعت هر عقدیکه در و فضل است نیز ربا است پس ناچار این عقد هم محرّم باشد و هر چه بسبب محرّم تحصیل نماید محرم خواهد بود پس آن ده تنکه نیز ربا باشد و محرّم مقصود از فرستادن کتاب جامع الرموز و روایات کتاب ابراهیم شاهی اظهار همین معنی بود و باقی ماند صورت احتیاج مخدوما حرمت ربا بنص قطعی ثابت شده است که شامل محتاج و غیر محتاج است تخصیص محتاج از آنجا نمودن نسخ این حکم قطعی است سوای قنیه رتبه آن ندارد که نسخ حکم قطعی کند و حالانکه مولانا جمال لاهوری که اعلم علماء لاهوراند میفرمودند که بسیاری از روایات قنیه اعتماد را شایان نیست و مخالف است بروایات کتب معتبره وَلَوْ سُلِّمَ صِحَّةُ هٰذِهِ الرِّوَایَةِ پس احتیاج را باضطرار و مخمصه می باید فرود آورد و تا مخصص آن حکم قطعی کریمه فَمَنِ اضْطُرَّ فِیْ مَخْمَصَةٍ باشد که مثل اوست در قوت ع که رستم را کشد هم رخش رستم ✽ و ایضاً اگر از محتاج عام تر گرفته شود پس باید که مورد از برای حکم حرمت ربا پیدا نشود چه هر که زیادتی قبول میکند علتش احتیاجی از احتیاجهای خواهد بود لاحتیاج هیچکس بضرر خود اقدام نخواهد نمود فَلَا یَبْقٰی لِهٰذَا الْحُکْمِ الْمُنَزَّلِ مِنَ الْحَکِیْمِ الْحَمِیْدِ جَلَّ شَأْنُهٗ وَتَعَالٰی فِیْ کِتَابِهِ الْعَزِیْزِ مِنْ اَمْثَالِ هٰذَا التَّوَهُّمِ وَلَوْ سُلِّمَ عُمُوْمُ الْاِحْتِیَاجِ وَلَوْ عَلٰی سَبِیْلِ فَرْضِ الْمُحَالِ گوئیم که احتیاج از جمله ضروریات است وَالضَّرُوْرَةُ تَتَقَدَّرُ بِقَدْرِهَا پس طعام از ان مبلغ سود پختن و بمردم خوراندن داخل احتیاج نیست و ضرورتی بآن تعلق نه لهذا در ترکهٔ میت احتیاج میت مستثنی است و آنرا مقصور بر کفن ساخته اند طعامی بر وجه

او نیز حق دخلِ احتیاج نداشته اند با آنکه او محتاج تر است بصدقه پس در صورتِ متنازع فیها
فرمایند که مستقرضان بسود محتاج اند یا نه و بر تقدیرِ احتیاج طعامیکه ایشان از برای جماعه ازان پل
می پزند آن جماعه را آن طعام خوردن حلال است یا نه جماعه داری و سپاه گری را حیلهٔ احتیاج
ساختن و قرض بسود را باین علت گرفتن و آن را جائز و حلال دانستن از تدین دور است میباید
که شیوهٔ امرِ معروف و نهی منکر را مرعی داشته جماعه که باین بلا گرفتار باشند منع نمایند و بعدم
صدقِ این حیله آگاه سازند چرا کسبی را باید اختیار کرد که آخر بارتکاب این قسم محظور مبتلا
باید شد وجوهِ معیشت بسیار است منحصر در سپاه گری نیست چون شما از اهلِ صلاح و تقوی اید
روایتِ طیب و اکل فرستاده شد نوشته بودند که درین زمان بی شبهه پیدا نمی شود درست است
اما صلحا ممکن از شبهه باید احتراز نمود زراعت بی طهارت که منافی طیب داشته اند در هندستان
اجتناب ازان ممکن نیست لا یکلف الله نفسا الا وسعها اما ترکِ طعام بسود نمودن در کمال
آسانی است حلال را حلال دانستن و حرام را حرام دانستن در حلال و حرام قطعی است که انکار آن
بکفر میکشد در ظنیات نه چنین است پس امور مباحه اند نزد حنفی که شافعی آن را مباح نمیداند
و بالعکس پس در ما نحن فیه اگر کسی در حلیتِ قرض بسود محتاج تشکیک را که بظاهر مخالف
حکم نص قطعی است توقف نماید نمیتوان او را تضلیل نمود و تکلیف باعتقاد حلیتِ او فرمود بلکه
صواب بجانب او راجح است بل متیقن و مخالف او در خطر است بعضی از یاران شما نقل کردند
که روزی مولانا عبد الفتاح در حضورِ شما گفت که اگر قرض بسود پیدا شود بهتر است چرا
کسی بسود بگیرد و شما او را زجر کردید و گفتید که از حلال انکار میکنی مخدوما امثال این سخنان
در حلالِ قطعی گنجایش دارند و اگر حلال باشد شک نیست که ترکِ آن اولی است اهلِ ورع
برخصت امر نمیکنند و بعزیمت دلالت می نمایند مفتیانِ لاهور احتیاج را دخل داده حکم

تحلیت کرده اند احتیاج را دامن فراخ است اگر همین کنند هیچ ربا نماند و حکم نص قطعی بحرمت ربا عبث می افتد چنانکه بالا گذشت امّا اینقدر ملاحظه بایستی نمودند که دیگرانرا طعام خریدن چه قسم احتیاج است مر مستقرض بسود در روایت قنیه بعد الثنیا و التی تجوز استقراض بسود است مر محتاج را نه دیگران را اگر کسی گوید که محتاج این طعام را شاید به نیت کفارت یمین یا ظهار یا صوم بخته باشد و شک نیست که او بادای این کفارت محتاج است گوییم اگر استطاعت اطعام ندارد روزه دارد نه آنکه قرض بسود بگیرد و اگر اقسام احتیاج ازین قبیل دیگر هم پیدا شود باندک توجه ببرکت تقوی مندفع خواهند شد وَمَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَّهٗ مَخْرَجًا وَّیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ زیاده اطناب نرفت وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَعَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی

مکتوب صد و سیوم (۱۰۳)

بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان معنی عافیت و طلب کردن قاضی از برای سرهند حق سبحانه و تعالی با عافیت دارد آن عافیت خواستنی آید که عزیزی همواره دعا می کرد و تمنای عافیت یک روزه می نمود شخصی از آن عزیز سوال کرد این همه میگویی اگر عافیت نیست گفت آن میخواهم که روزی از صباح تا شام مرتکب معصیتی از معاصی حق سبحانه نباشم مدتیست که سرهند قاضی ندارد و در اجرای بعضی احکام شرعیه کار بعجز میرسد مثلاً برادر زاده یتیم داریم از پدر او پاره میراث مانده است وصی ندارد و در تصرف آن مال بی اذن شرعی مضطر است اگر قاضی باشد باذن او کاری کشاید علی هذا القیاس

مکتوب صد و چهارم (۱۰۴)

به قضات پرگنه منگلن صدور یافته در تعزیت چند مصیبتی که از فوت مغفرت پناهی رسیده
بسیار شدید است بسے مستصعب اما بجز تسلیت غیر از راضی بودن از فعل مولی تعالی و تقدس
چاره نیست او برای بودن اینجا آورده اند نه برای کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرده رفت
باکی نیست بلکه بادشاه است اَلْمَوْتُ جِسْرٌ یُوْصِلُ الْحَبِیْبَ اِلَی الْحَبِیْبِ در شان او ثابت مصیبت
بر رفتن نیست بر حال ماندها است تا با او چه معامله کنند به دعاء و استغفار و تصدق امداد
باید نمود قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ مَا الْمَیِّتُ فِی الْقَبْرِ اِلَّا کَالْغَرِیْقِ الْمُتَغَوِّثِ
یَنْتَظِرُ دَعْوَةً تَلْحَقُهٗ مِنْ اَبٍ اَوْ اُمٍّ اَوْ اَخٍ اَوْ صَدِیْقٍ فَاِذَا لَحِقَتْهُ کَانَ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنَ الدُّنْیَا وَمَا فِیْهَا
وَاِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی لَیُدْخِلُ عَلٰی اَهْلِ الْقُبُوْرِ مِنْ دُعَاءِ اَهْلِ الْاَرْضِ اَمْثَالَ الْجِبَالِ مِنَ الرَّحْمَةِ
وَاِنَّ هَدِیَّةَ الْاَحْیَاءِ اِلَی الْاَمْوَاتِ الْاِسْتِغْفَارُ لَهُمْ التفات نامه رسیده بوائی سرمایه فقرا بسیار
شده است والاخوند ملا عارف نمیداشت سفارش بتاکید نوشته است انشاء الله تعالی سود مند
گردد زیاده تصدیع است محبت شعاری قاضی حسن و سائر اعزه دعوات فراوان مطالعه
نمایند از حق تعالی در جمیع امور راضی و شاکر باشند

مکتوب صد و پنجم (۱۰۵)

به حکیم عبد القادر صدور یافته در بیان آنکه مریض تا زمانیکه از مرض به نشود هیچ غذائی او را سودمند
نیست و ما یناسب ذلک چونکه نزد حکما مقرر است که مریض تا زمانیکه از مرض به نشود هیچ غذائے
او را سودمند نیست اگرچه مرغ مسمّن باشد بلکه مقوی مرض است مصرعه هرچه گیرد علتی علت شود
پس اول فکر ازاله مرض او میباید بعد از آن به غذاهای مناسب به تدریج او را القوت اصلی
آید پس آدمی تا زمانیکه بمرض قلبی مبتلا است فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ هیچ عبادتی و طاعتی او را

نافع نیست بلکه مضر است رُبَّ تَالٍ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ حدیث معروف است و رُبَّ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَأُ خبر صحیح اطبّای امراض قلبیه نیز اول بازالهٔ مرض امر میفرمایند و آن مرض عبارت از گرفتاری بغیر حقّ ست سبحانه بلکه گرفتاریست بخود چه هر کسی هر چیز را که میخواهد برای خود میخواهد اگر فرزند را دوست می دارد برای خود دوست میدارد و همچنین اموال و ریاست و حبّ جاه پس فی الحقیقة معبود او هوای نفس اوست تا ازین گرفتاری خلاصی نشود امید نجات بسی مستبعد است پس بر علماء اولی الالباب و حکماء ذوی الابصار فکر ازالهٔ این مرض لازم است مصرعه در خانه اگر کس است یک حرف بس است

مکتوب صد و ششم (۱۰۶)

به محمد صادق کشمیری صدور یافته در بیان آنکه محبّت این طائفه که متفرع بر معرفت ایشان است از اجلّ نعم خداوندیست جلّ شانه مکتوب مرغوب که منبی از فرط محبت و کمال وداد بود وصول یافت لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ الْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ عَلَىٰ ذٰلِكَ محبّت این طائفه که متفرع بر معرفت است از اجلّ نعم خداوندیست جلّ سلطانه تا کدام صاحب دولت را باین نعمت مشرف سازند شیخ الاسلام هروی میفرماید الٰهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت بغض این طائفه سمّ قاتل است و طعن ایشان موجب حرمان ابدی است نَجَّانَا اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَإِيَّاكُمْ عَنْ هٰذَا الْإِبْتِلَاءِ شیخ الاسلام فرموده الٰهی هر کرا خواهی بر اندازی او را با ما در اندازی

بیت

بی عنایات حق و خاصان حق ❊ گر ملک باشد سیاهستش ورق ❊

این جوع و انابت که حق سبحانه و تعالی بتجدید شما را کرامت فرموده است نعمت عظمی تصور فرمایند

و از حضرت حق سبحانه استقامت بر آن طلبند والسلام علی من اتبع الهدیٰ والتزم متابعة المصطفیٰ علیه وعلیٰ آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب صد و هفتم (۱۰۷)

المنتخبات ۳۳

بمیر محمد صادق کشمیری صدور یافته در اجوبهٔ اسئلهٔ چند که نوشته بود که از آنجا بوی تعنت می آمد و این مکتوب مشتمل است بر فوائد ضروریه که در ایمان این طائفهٔ علیه نافع اند حق سبحانه و تعالیٰ بسعادت ایمان این طائفهٔ علیه مستسعد گرداناد کتابتی که ارسال داشته بودند مشتمل بر اسئلهٔ چند رسید هر چند سوالیکه شائبهٔ تعنت و تعصب داشته باشد مستحق جواب نیست مع ذلک تنزل نموده در جواب اقدام می نماید اگر یکی را نفع نکند شاید که دیگری را نافع آید سوال اول آن بود که سبب چیست که از اولیاء متقدمین کرامات و خوارق بسیار ظهور می گردند و از بزرگان این زمان کم ظاهر میشود اگر مقصود ازین سوال نفی بزرگان این وقت است بواسطهٔ قلت ظهور خوارق از ایشان چنانکه ظاهر از فحوای عبارت است نعوذ بالله سبحانه من تسویلات الشیطان ظهور خوارق نه از ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف معجزه مر نبی را علیه الصلوٰة والسلام که از شرائط مقام نبوت است لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شائع و ذائع است کم است که تخلف کند اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد و تفاضل آنجا باعتبار درجات قرب الحضرت جل سلطانه تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارقی که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده از صحابهٔ کرام رضوان الله تعالیٰ علیهم اجمعین عشر عشیر آن بظهور نیامده با آنکه افضل اولیاء بمرتبهٔ ادنای صحابی نرسد نظر بر ظهور خوارق از کوته نظریست و دلیل است بر قصور استعداد و تقلیدی

عه یعنی امور مذکوره موقوف علیها ۱۲

شایانِ قبولِ فیوضِ نبوت و ولایت جماعه اند که استعدادِ تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوتِ نظریِ ایشان صدیقِ اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطهٔ قوتِ استعدادِ تقلیدی در تصدیقِ نبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام اصلاً محتاج بلم نگشت وابوجهل لعین بواسطهٔ قصورِ همین استعداد باوجودِ ظهورِ چندین آیاتِ باهره و معجزاتِ قاهره بدولتِ تصدیقِ نبوت مشرف نشد و حضرتِ حق سبحانه در شانِ این بے دولتان می فرماید وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ با آنکه گوئیم که ظهورِ خوارق از اکثرِ متقدمین در طولِ عمر زیاده از پنج و شش خوارق نقل نکرده اند جنید که سیدِ این طائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند و حضرتِ حق سبحانه و تعالی از حالِ کلیم خود علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام چنین خبر داده است حیث قال عز وجل وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ و از مشائخِ این وقت از کجا معلوم شد که امثالِ این خوارق بظهور نمے آید بلکه اولیاء الله را چه متقدم و چه متاخر در هر ساعت ظهورِ خوارق است مدعی آنرا دانند یا ندانند مصرع خورشید نه مجرم ار کسے بینا نیست سوالِ دوم آن بود که در کشف و شهودِ طالبانِ صادق القاءِ شیطان را دخل باشد یا نه اگر هست وضوحِ کیفیتِ کشفِ شیطانی چگونه است و اگر نیست سبب آنکه در امور ملهمه بعضے غلطها یافته میشود چیست جوابش اینست والله سبحانه اعلم بالصواب هیچکس از القاءِ شیطانی محفوظ نیست هرگاه که در انبیا متصور باشد بلکه متحقق در اولیا بطریقِ اولی خواهد بود طالبِ صادق چه باشد نهایت ما فی الباب انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات بر آن القا متنبه می سازند و باطل را از حق جدا مینماید کریمهٔ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ دال است بر این معنی و در اولیا این تنبیه لازم نیست که او متابعِ نبی است هرچه مخالفِ نبی خواهد یافت رد خواهد

عسـ یعنی سبب وقوعِ بعضی غلطها در امور الهامیه چیست ۱۲ — آگاه و هوشیار گردانند ۱۲

کردو باطل خواہد دانست امّا در صورتیکه شریعتِ نبی آزان ساکت است و باثبات و نفیِ آن حکم نمیکند امتیازِ حق از باطل بطریقِ قطعیّت دشوار است چه الہام ظنی است لیکن درین عدم امتیاز ہیچ قصورے بولایت راہ نمی یابد چه اتیانِ شریعت و متابعتِ نبی متکفلِ نجاتِ دارین است و امورِ مسکوت عنہا زائد بر شریعت اند و ما مکلّف بامور زائده نیستیم باید دانست که غلطِ کشف منحصر بر القاءِ شیطانی نیست بسا است که در متخیّله احکامِ غیرِ صادقه صورتے پیدا کنند که شیطان را در آنجا ہیچ مدخلے نباشد ازین قبیل است که بعضی در منامات حضرتِ پیغمبر را علیہ الصّلوٰة والسّلام می بینند و بعضی احکام اخذ مے کنند که فی الحقیقت خلافِ آن احکام متحقق است درین صورت القاءِ شیطانی متصوّر نیست که مختارِ علما عدمِ تمثّلِ شیطان است بصورتِ خیرِ البشر علیہ وعلیٰ اٰله الصّلوٰة والسّلام بہر صورتیکه باشد پس درین صورت نیست الّا تصرّفِ متخیّله که غیرِ واقع را واقع وانانیده است سوال سیوم آن بود که چون تصرّفِ کرامات و تاثیراتِ استدراج در نمائش برابر است مبتدی چگونه شناسد که این ولی صاحبِ کرامات است و این مدعی صاحبِ استدراج جوابش آنست والله سبحانه اعلم بالصّواب که طالبِ مبتدی را درین تفرقه دلیل واضح است و آن وجدانِ صحیحِ اوست که اگر دلِ خود را در صحبتِ او بحق سبحانه وتعالیٰ جمع خواہد یافت خواہد دانست که آن ولی صاحبِ کراماتست و اگر خلافِ این معنی خواہد یافت معلوم خواہد کرد که او مدعی صاحبِ استدراج است و اگر خفائی درین معنی است عوام کالانعام راست طالبان را و خفائی عوام نزدِ خواص از حیزِ اعتبار ساقط است که منشای آن مرضِ قلبی است و غشاوۂ بصری چیزہاے بسیار بر عوام مخفی مانده که دانستنِ آنہا از دانستنِ این تفرقه ضروری تر است و نختم ہذا المکتوب ببعضِ المعارفِ التی تنفعک فی ازالةِ مثلِ ہذه الشکوکِ والشبہات بدانکه معنیِ تخلّق باخلاقِ الله که در ولایت ماخوذ است آنست که حاصل شود مر اولیاء الله

صفاتیکه مناسب باشند مر صفات وجهی را تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت
عموم صفات نه در خواص معانی که آن محال است و مسلم مر قلب حقائق در تحقیقات خواجه
محمد پارسا قدس سره سیفر باید در مقام بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت دیگر ملک ست
معنی ملک متصرف بود بر همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود و او را مقهور تواند داشت
متصرف او در ولها انفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی
سمیع شنوا است چون رونده راه سخن حق را از هر کس که باشد بے گرانی قبول کند و اسرار
غیبی و حقائق بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است
معنی بصیر بینا ست چون رونده راه را بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب
خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیری حق منظور نظر او شده باشد
هر چه کند بر موجب پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محیی ست
معنی محیی زنده کننده بود چون رونده راه باحیائی سنت متروکه قیام نماید بدین صفت
موصوف شده باشد صفت دیگر ممیت است و معنی ممیت میراننده بود چون سالک بدعتهای
بجائے سنت گرفته اند وسے منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا
القیاس و عوام معنی تخلق را برنگ دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو نشسته اند خیال
کرده اند که ولی را احیاے جسدی درکار است و اشیائی غیبی می باید که اکثر بروی منکشف شود
و امثال لها وهو کما ترى من الظنون الفاسدة ان بعض الظن اثم و ایضا خوارق
منحصر در احیا و اماتت نیست علوم و معارف الهامیه از اعظم آیات است و ارفع خوارق
لهذا معجزه قرآنی از سائر معجزات اقوی و ابقی آمد چشم بکشایند که این همه علوم و معارف که در
سحاب ابر نیسان میریزند از کجاست باین همه کثرت بتمامها موافق علوم شرعیه اند

عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها روایت کرده رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم کسیکه نو پدید کرد در دین ما که این دین روشن وجود ما است چیزی که نیست ازین دین یعنی چیزی که مخالف

سرموئے مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت صحت علوم ست حضرت
خواجۂ ما قدس سرہ نوشتہ بودند کہ علوم شما ہمہ صحیح است اما چہ فائدہ کہ سخن حضرت خواجہ بزرگ شما
حجت نیست ہر چند خود راہبر ہست نا مید زیادہ چہ نوشتہ آید و این اسولۂ شما اولاً ہر چند گران
نمود اما چون باعث چندین علوم و معارف گشتہ و این ہمہ سخن بتقریب آنہا در گفت آمدہ است
نیک است بیت: ہیچ زشتی نیست کو را خوبی ہمراہ نیست ٭ زنگی شب رنگ را دندان
چو دُر و گوہر است ٭ عجب کاریست کہ در مکتوب سابق اخلاص بسیار ظاہر ساختہ بودید و سبب
آن رابطہ و واقعۂ پی در پی نمودہ نوشتہ بودید کہ اثر آن را در اوراق نیز یافت بعد یک ہفتہ
تمام از وضع سابق متحقق گشت و بہ توبہ و انابت آوردہ و بتجدید ایمان مشرف ساخت یک ماہ
نگذشتہ بود کہ تغیر ہمچنین وضع مفہوم گشت و رجوع قہقری بوضع سابق احتمال حاصل آمد
و در صدد آن آمدید کہ آن واقعہ را وجہی پیدا شود کہ بالقائے شیطانی منجر گردد یا بغلط کشفی گشتہ
آن چہ بود و این چیست بیت: بگنہ فلانے چہ بد میکند ٭ نہ با من کہ با نفس خود مے کند والسلام
علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوات و التحیات و التسلیمات۔

مکتوب صد و ہشتم (۱۰۸)

بمیان سید احمد بجواری صدور یافتہ در بیان آنکہ نبوت افضل از ولایت است برعکس آنچہ گفتہ
اند کہ ولایت افضل از نبوت است ثبتنا اللہ سبحانہ و ایاکم و جمیع المسلمین علی متابعۃ سید
المرسلین علیہ و علی آلہ و علیہم من الصلوات افضلہا و من التسلیمات اکملہا بعضے از مشائخ
در سکر وقت گفتہ اند کہ ولایت افضل از نبوت است و بعضی دیگر ازین ولایت ولایت نبی خواستہ اند
تا وہم فضیلت ولی بر نبی رفع شود اما فی الحقیقت کار برعکس است زیرا کہ نبوت نبی از ولایت او

پس انتظامیت ولی بطریق اولیٰ افضل باشد ۱۲ — چہ توجہ دل بخلق مانع توجہ بحق است ۱۲

افضل است و در ولایت از تنگی سینہ رو بخلق نمے تواند آورد و در نبوت از کمالِ انشراحِ صدری نہ توجہِ حق سبحانہ مانعِ توجہِ خلق است و نہ توجہِ خلق مانعِ توجہِ حق تعالیٰ در نبوت تنہا رو بخلق نیست تا ولایت را کہ رو بحق دارد ترجیح بروے بدہند عِیَاذًا بِاللّٰہِ سُبْحَانَہٗ • رو بخلق تنہا مرتبۂ عوام کالانعام است شانِ نبوت از آن برتر است فہمِ این معنی ارباب سکر را دشوار است اکابرِ مستقیم الاحوال باین معرفت ممتاز اند ھَنِیْئًا لِاَرْبَابِ النَّعِیْمِ نَعِیْمُہَا • بقیۃ المقصود میان شاہ عبد اللہ ولد میان شیخ عبد الرحیم باین فقرا قوتِ قرابت دارند والدِ ایشان مدت ملازمِ بہادر خان بودند و حالا ہمہ تن الحال عذرِ بصارت دارند پسرِ خود را فرستادہ اند کہ پیشِ بہادر خان نوکر شود درین باب اگر از جانبِ ایشان نیز اشارتے رود سودمند خواہد بود والسلام •

لہ یعنی ذی عزت و باجاہ و جاہت شیخ خوب چند درویشنانی و عزت ۱۲ — لہ یعنی نبی من حیث النبی جامع است بین التوجہین بخلاف ولی من حیث الولی کہ صرف رو بحق دارد ۱۲

مکتوب صد و نہم (۱۰۹)

بحکیم صدر صدور یافتہ در بیانِ سلامتیِ قلب و نسیانِ او مر ما دونِ حق را سبحانہ اہل اللہ اطبای امراضِ قلبیہ اند ازالۂ عللِ باطنیہ منوط بتوجہ این بزرگواران است کلامِ ایشان دوا و نظرِ ایشان شفا ھُمْ قَوْمٌ لَا یَشْقٰی جَلِیْسُہُمْ و ہُمْ جُلَسَاءُ اللّٰہِ بِہِمْ یُمْطَرُوْنَ وَبِہِمْ یُرْزَقُوْنَ - رأسِ امراضِ باطنیہ و رئیسِ عللِ معنویہ گرفتاریِ قلب است بما دونِ حق سبحانہ و تعالیٰ و تا ازین گرفتاری تمام آزادی میسر نشود سلامتی محالست چہ شرکت را در ان حضرت جل سلطانہ اصلا بار نیست اَلَا لِلّٰہِ الدِّیْنُ الْخَالِصُ فکیف کہ شریک را غالب ساختہ باشند نہایتِ بیحیائی است محبتِ غیرِ حق را سبحانہ بر نہجے غالب ساختن کہ محبتِ او تعالیٰ در جنبِ آن معدوم گردد یا مغلوب اَلْحَیَاءُ شُعْبَۃٌ مِّنَ الْاِیْمَانِ مگر این حیا را گفتہ باشند و علامتِ عدمِ گرفتاریِ قلب نسیانِ اوست مر ما سوا را کلیۃً و ذہول اوست از اشیا جملۃً کہ اگر بتکلف

بعضے نسخہ بلفظ و ذہول ... ۱۲

یاد نشیا کند ہرگز یادش نیاید پس گرفتارے اشیا ادراں موطن چہ مجال ایں حالت نزد اہلِ اللہ معتبر نبفنا است وقدم اول است دریں راہ ومبدأ ظہورِ انوار قِدم است ومنشأ ورود معارف وحکم ولدنیہا خرط القتاد ہیت ہیچکس را تا نہ گرد داو فنا نیست رہ در بارگاہ کبریا۔

مکتوب صد و دهم (۱۱۰)

بشیخ صدر الدین صدور یافتہ در بیان آنکہ مقصود از خلقت انسانی اداء وظائف بندگی است و کمال اقبال است بجناب حق سبحانہ و تعالیٰ حق سبحانہ و تعالیٰ منتہاے متمنائی ارباب کمال رساند مقصود از خلقت انسانی اداے وظائف بندگیست و دوام اقبال است بجناب حق سبحانہ و تعالیٰ واینمعنی بے متحقق شدن بکمال اتباع سید الاولین والآخرین ظاہراً و باطناً علیہ من الصلوات اتمہا ومن التحیات اکملہا میسر نیست رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم کمال اتباعہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم قولاً وفعلاً وظاہراً وباطناً عملاً واعتقاداً آمین یا رب العالمین

بعد از خداے ہرچہ پرستند ہیچ نیست بیدولت است آنکہ ہیچ اختیار کرد

ہرچہ غیر از حق سبحانہ مقصود است معبود است از عبادت غیر وقتی نجات یابد کہ غیر از خداوند جل وعلا مقصود وے نماند اگرچہ از مقاصد آخروی و تنعمات بہشتی باشد ہرچند ایں مقاصد از حسنات است اما نزد مقربان از سیئات است ہرگاہ در امور اخروی حال بدین منوال باشد از امور دنیویہ چہ گوید کہ دنیا مغضوبہ حق است سبحانہ و تعالیٰ آفریدہ است ہرگز بجانب او نگاہ نکردہ و حب او سر گناہان است و طالبان آں مستحق لعن و طرد الدنیا ملعونۃ وملعون ما فیہا الا ذکر اللہ تعالیٰ نجانا اللہ سبحانہ عن شرها وشر ما فیہا بحرمۃ حبیبہ محمد سید الاولین والآخرین علیہ الصلوۃ والسلام وآلہ الکرام

ہ رواہ الترمذی وابن ماجہ وہو آخر دست وما والاہ وعالم ومتعلم مشکوٰۃ

مکتوب (۱۱۱) صد و یازدہم

بشیخ حمید سنبھلی صدور یافتہ در بیان آنکہ توحید عبارت از تخلیص قلب است از ما دونِ حق سبحانہ وتعالی وما یناسب ذٰلِکَ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی توحید عبارت از تخلیص قلب است از توجہ ما دونِ او سبحانہ تا زمانیکہ دل را گرفتاری بما سوای متحقق است اگرچہ اقل قلیل باشد از ارباب توحید نیست بلی تحصیل این دولت واحد گفتن و واحد دانستن نزد ارباب حصول از فضول است آدمی از واحد گفتن و دانستن کہ در تصدیق ایمان معتبر لابد است اما بمعنی دیگر است فرقے درمیان لَا مَعْبُوْدَ اِلَّا اللّٰہ و درمیان لَا مَوْجُوْدَ اِلَّا اللّٰہ بین است تصدیق ایمان علمی است و ادراک وجدانی حالی بیش از حال سخن از آن ساندن محظور است جمعی از مشائخ کہ درین باب سخن راندہ اند از دو حالت خالی نیست یا معذور اند در غلبہ حال مستور یا مقصود از نوشتن و اظہار احوال نمون آن بودہ باشد کہ دیگران را محک احوال شود در استقامت احوال و اعوجاج آن از امیزان احوال ایشان سنجند بلی این نوع حالت افشای اسرار ممنوع است حق سبحانہ شمہ از احوال ارباب کمال نصیب ما مہجوران گرداندہ استقامت بر متابعت سنت سنیہ مصطفویہ علی مصدرہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ روزی گرداناد بحرمۃ النبی وآلہ الامجاد علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات بقیۃ التصدیع آنکہ حامل رقیمہ دعا میان شیخ عبد الفتاح حافظ از مردم ذی عزت و آدمی زادہ اند و کثیر العیال و البنات قلت اسباب معیشت بر آن آوردہ کہ خود را بکریمان رساند امید است کہ بمقصود برسد زیادہ تصدیع است ۔

مکتوب صد و دوازدهم (۱۱۲)

بشیخ عبد الجلیل التهانیسری ثم الجونفوری صدور یافته در بیانِ آنکه کار آنست که باعتقادِ اہلِ سنت وجماعت متحقق گردیم باین دولت اگر احوال ومواجید عطا فرمایند منت میداریم والا ہمین دولت را کافی میدانیم چون این ہست ہمہ ہست حق سبحانہ وتعالی شانہ ما مفلسان را بتحقیقِ معتقداتِ حقہ اہلِ حق یعنے اہل سنت وجماعت متحقق ساختہ توفیقِ اعمالِ مرضیہ نقدِ وقت گردانیدہ احوالے کہ ثمراتِ این اعمال اند کرامت فرمودہ بتمام بجنابِ قدسِ خود جل سلطانہ جذب فرماید ع کار اینست وغیر این ہمہ ہیچ * چہ احوال ومواجید کہ بی تحقق بتحقیقِ معتقداتِ این فرقہ ناجیہ میسر شود جز استدراج ہیچ نمیدانیم وجز خرابی ہیچ نمی انگاریم باین دولتِ اتباعِ فرقہ ناجیہ ہرچہ بدہند منت میداریم وشکر بجا می آریم واگر ہمین را بدہند وہیچ از احوال ومواجید ندہند باک نداریم وراضی ایم واز بعضی مشائخ قدس اللہ تعالی اسرارہم کہ در غلبہ حال وسکرِ وقت بعضے از علوم ومعارفِ متضادہ آرای صائبہ اہلِ حق بظہور می آیند چون منشائے آن کشف است معذور اند امید است کہ فردا بآن مواخذہ ننمایند حکمِ مجتہدِ مخطی دارند کہ خطائی او را نیز یک اجر خواہد بود وحق بجانبِ علماءِ اہلِ حق است شکر اللہ تعالی سعیہم زیرا کہ علومِ علما مقتبس از مشکوۃ نبوت است علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ کہ مؤید است بوحی قطعی ومقتدای معارفِ این صوفیہ کشف والہام است کہ خطا را بوی راہ است ومصداقِ صحت کشف والہام مطابقت است باعلومِ علماءِ اہلِ سنت اگر سرِ موئے مخالفت است از دائرہ صواب بیرون است ہذا ہو العلم الصحیح والحق الصریح فماذا بعد الحق الا الضلال رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم الاستقامۃ علی متابعۃ سید المرسلین ظاہرا وباطنا عملا واعتقادا علیہ وعلی آلہ من الصلوات اکملہا

وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَفْضَلُهَا وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ.

مکتوب صد و سیزدہم (۱۱۳)

بجمال الدین حسین کولابی صدور یافتہ در بیانِ فرق درمیانِ جذبۂ مبتدی و جذبۂ منتہی و آنکہ شہودِ مجذوبان در ابتدا نیست الّا روح کہ فوقِ قلب است و ہمان شہودِ روح را شہودِ الٰہی جلّ شانہ تخیّل میکنند. اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی. انجذاب و کشش نمی باشد الّا بمقامِ فوق نہ بفوقِ فوق وَکَذٰلِکَ الْحَالُ فِی الشُّہُوْدِ وَالتَّجَلِّیْ. پس مجذوبانِ سلوک ناکردہ را کہ در مقامِ قلب اند انجذاب نیست الّا بمقامِ روح کہ فوقِ مقامِ قلب است انجذابِ الٰہی در جذبۂ منتہیان است کہ فوقِ آنجا مقامِ دیگر نیست و شہود در جذبۂ بدایت نیست الّا روح منفوخ و چون روح بصورتِ اصلِ خود موجود است اِنَّ اللّٰہَ خَلَقَ اٰدَمَ عَلٰی صُوْرَتِہٖ شہودِ روح را شہودِ حق میدانند تعالٰی و تقدّس و چون روح را بعالمِ اجساد نحوے از مناسبت ثابت است گاہی آن شہود را شہودِ احدیت در کثرت میگویند و گاہے بمعیّت قائل می شوند شہودِ حق جلّ و علا بے حصولِ فنائے مطلق کہ بنہایتِ سلوک متحقق است متصوّر نیست شعر

ہیچکس را تا نہ گردد او فنا * نیست رہ در بارگاہِ کبریا *

و این شہود را با عالم ہیچ کاری نیست فرق درمیانِ شہودَین آنست کہ اگر با عالم وجہے من الوجوہ مناسبت دارد شہودِ حق نیست تعالٰی و تقدّس و اگر بی مناسبت است علامتِ شہودِ الٰہی است جلّ و علا شہود بواسطۂ تنگیِ عبارتِ اطلاق مے یابد و الّا نسبت در رنگِ منتسبٌ الیہ بیچون و بیچگونہ است ع

چون را بہ بیچون راہ نیست * لَا یَحْمِلُ عَطَایَا الْمَلِکِ اِلَّا مَطَایَاہُ.

مکتوب صد و چهاردهم (١١٤)

المنتخبات ٣٤

بصوفی قربان صدور یافته در تحریض بر متابعت سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی آله الصلوات والتسلیمات حق سبحانه وتعالی ما مفلسان بی سر و برگ را بدولت اتباع سید اولین و آخرین که بطفیل دوستی او کمالات اسمائی و صفاتی خود را در عرصهٔ ظهور آورده و او را بهترین جمیع کائنات خلق کرد علیه ومن الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها مشرف گرداناد و بر آن استقامت بخشاد که ذرهٔ این متابعت مرضیه از جمیع ملذذات دنیاوی و تنعمات اخروی بمراتب بهتر است فضیلت منوط بمتابعت سنت سنیهٔ اوست و مزیت مربوط باتیان شریعت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة مثلاً خواب نیمروزی که در روی این متابعت واقع شود از کرور کرور احیای لیالی که نه از متابعت است اولی و افضل است و همچنین افطار یوم فطر که شریعت مصطفوی بآن امر فرموده است از صیام ابد الآباد که نه ماخوذ از شریعت اند بهتر است اعطاء جیتلی بامر شارع از انفاق کوه زر که از نزد خود باشد فاضلتر است امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه روزی نماز بامداد را بجماعت ادا کرده در اصحاب نگاه کرد یک کس را حاضر نیافت پرسید اصحاب عرض کردند که آنکس تمام شب را زنده میدارد شاید درین وقت خوابش برده باشد امیر المؤمنین فرمود که اگر او تمام شب خواب میکردی و نماز بامداد را بجماعت می گزاردی بهتر بودی اهل ضلالت ریاضات و مجاهدات بسیار کرده اند اما چون موافق شریعت حقه نیست بی اعتبار و خوار اند اگر اجری بر آن اعمال شاقه مترتب شود هم مقصور ببعضی منافع دنیویه است تمام دنیا چیست تا بعضی منافع او را کسی اعتبار نهد مثل ایشان مثل کناسی است که ریاضتش از همه بیش است و اجرتش از همه کمتر مثل تابعان شریعت مثل آن جماعت است که در جواهر نفیسه بالماسات لطیفه کار میکنند

عمل انبیاء در نهایت قلت است و اجر ایشان در غایت رفعت عمل یکساعت تواند بود
که باجر صد هزار برابر بود سر آنست عمل که بموافقت شریعت واقع می شود مرضی حق است سبحانه
و خلاف آن نامرضی او تعالی پس در نامرضی چه جای ثواب بلکه متوقع عقاب است این معنی
را در عالم مجاز شاهد واضح است باندک التفات بظهوری آید بیت هرچه گیرد علتی علت شود
کفر گیرد کاملی ملت شود، پس سرمایهٔ جمیع سعادات متابعت سنت است و هیولای جمیع
فسادات خلاف شریعت ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علیهم
وعلی آله الصلوات والتسلیمات والسلام

مکتوب صد و پانزدهم (۱۱۵)

به ملا عبد الحق دهلوی صدور یافته دربیان آنکه این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت
گام است مصرع از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است ، این راه که ما در صدد قطع آنیم
همگی هفت گام ست دو گام در عالم خلق است و پنج گام در عالم امر بگام اول که در عالم امر نیز نهند
تجلی افعال رو میدهد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه مے افتد
ثم و ثم علی تفاوت درجات الکمال لما لا یخفی علی اربابها کل ذلک منوط بمتابعة سید الاولین
والآخرین علیه من الصلوات اکملها و من التسلیمات افضلها و آنکه گفته اند که این راه دو خطوه
است مراد از آن عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجمال تسهیلا للامر
علی نظر الطلاب وحقیقة الامر ما حققته بتوفیق الله سبحانه ، هذا ،

مکتوب صد و شانزدهم (۱۱۶)

بملا عبد الواحد لاهوری صدور یافته در بیانِ آنکه سلامتیِ قلب موقوف بر نسیانِ ماسوی است از قلب و در منع کردن از کثرتِ اشتغالِ دنیوی مبادا رغبتے در دنیا پیدا شود مکتوبِ مرغوبِ اخوی اعزی رسید و از سلامتیِ قلب که تحریر یافته بود بوضوح انجامید بلی سلامتیِ قلب موقوف بر نسیانِ ماسوی است از قلب بحدیکه اگر به تکلف یادش دهند بیاد نیارد و برین تقدیر خطورِ ماسوی را معنی نباشد این حالت معبّر بفنائے قلبی است و قدم اول است درین راه و مبشر کمالاتِ مراتبِ ولایت است علی تفاوتِ درجاتِ الاستعداد همت را بلند دارند و بجوز و مویزی قناعت نکنند اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ مَعَالِیَ الْهِمَمِ از کثرتِ اشتغال بامورِ دنیویه خوفِ رغبت است درین امورِ دنیه زنهار بآن سلامتیِ قلب غره نشوند که امکانِ رجوع است و در اشتغالِ دنیوی مهما امکن اقدام ننمایند که مبادا رغبتی پیدا شود و در خسارت اندازد عیاذًا باللّٰهِ سُبْحَانَهٗ گناهی در فقر و مراتب بهتر است از صدر نشینی در غنا همگی همت آن باشد که به فقر و نامرادی زندگانیِ چند روزه بسر برده شود فَقْرٌ مِنَ الْغِنَاءِ وَ ذٰلِکَ بِهِ اَکْثَرُ مَا تَفَرُّ مِنَ الْاَسَدِ وَالسَّلَامُ

مکتوب صد و هفدهم (۱۱۷)

بملا یار محمد قدیم بدخشی صدور یافته در بیانِ آنکه در ابتدا قلب تابعِ حس است و در انتها این تبعیت نمی ماند مولانا یار محمد فراموش نکرده باشند چندگاه قلب تابعِ حس است پس ناچار هر چه از حس دور است از قلب نیز دور است حدیثِ مَنْ لَمْ یَمْلِکْ عَیْنَهٗ فَلَیْسَ الْقَلْبُ عِنْدَهٗ اشارت باین مرتبه است و در نهایت کار چونکه قلب را تعلق بحس نماند دوری از حس در قرب قلبی تاثیر نکند لهذا مشائخ طریقت مبتدی و متوسط را مفارقت از صحبتِ شیخ کامل مکمل تجویز نفرموده اند بالجمله بحکم مَا لَا یُدْرَکُ کُلُّهٗ لَا یُتْرَکُ کُلُّهٗ بر همان طریق باشند

یعنی چیزیکه تمام و کمال ادراک کرده نشود کلیه هم ترک کرده نشود

واز صحبتِ ناجنس بوجہ ابلغ اجتناب نمایند قدوم میان شیخ مزمل معتقد معتقد سعادت دانسته صحبتِ ایشان را غنیمت شمرند واکثر اوقات با ایشان صحبت دارند کہ بسیار عزیز الوجود اند والسلام

مکتوب صد وہیزدہم (۱۱۸)

بملا قاسم علی بدخشی صدور یافته در بیانِ خسارت جماعۂ کہ بر اہلِ اللہ اعتراض کنند کتابی کہ بمحبت آثار سے مولانا قاسم علی فرستاده بودند رسید مضمون بوضوح پیوست قال اللہ تعالیٰ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِہٖ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَیْہَا خواجہ عبد اللہ انصاری سفرمایند الٰہی ہرکرا خواہی اندازی با مادر اندازی بیت ترسم اَلتیم کہ بروز کشان سخیند ند بر سر کار خرابات کنند ایمان را حق سبحانہ وتعالیٰ کافۂ اہل اسلام را از انکارِ فقرا وطعن در ایشان نگاہدارد بحرمۃ سید البشر علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات والسلام

مکتوب صد ونوزدہم (۱۱۹)

بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در ترغیب صحبت شیخ مقتدا و در بیان آنکہ گاہ است کہ کاملان بعضی از مریدانِ ناقص خود را ہم بتعلیم طریقت اجازت می نمایند بواسطہ بعضی نیات مکتوب شریف خدمت میر وصول یافت این راہ دیوانگی مے طلبد در خبر آمده است لن یؤمن احدکم حتی یقال انہ مجنون وچون جنون آمد از تدبیر زن وفرزند فارغ گشت ولا اندیشہ کذا وکذا جمعیت میسر شد این دیوانگی در بہاد شمامت اما بعوارض لاطائل آن را خس پوش ساختہ اند چہ توان کرد درین مفارقت کسب بے مناسبتی بسیار مفہوم میگردد

زود تدارک آن نماید و بی استطاعتی را عین استطاعت دانسته رفع بعد صوری نماید جمعیت
این طائفه در ماورای جمعیت خلق است اسباب جمعیت خلق باعث تفرقه ایشان است
دست در اسباب تفرقه خلق باید زد تا جمعیت حاصل آید و اگر فرضاً در جمعیت خلائق این طائفه را
جمعیت بخشند از آن جمعیت باید ترسید و بجناب حق سبحانه التجا باید آورد تا آن جمعیت بلای
جان نگردد و قیاس باحوال فلان و فلان نباید کرد که پیش از تمامی همه مراتب نقص است
مصرع علی تفاوت درجاتها غم فراق دوست اگر اندکست اندک نیست و مشائخ طریقت پیش
از تمامی بعضی مریدان را اجازت تعلیم طریقت داده اند حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی
سره مولانا یعقوب چرخی را بعد از تعلیم طریقت و تسلیک بعضی از منازل فرموده بودند که ای
یعقوب هرچه از ما بتو رسیده است بخلق برسان و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمت
علاؤ الدین خواهی بود اکثر کار در خدمت خواجه علاؤ الدین کرده آمد حتی که خدمت مولانا عبد الرحمن
جامی در نفحات ایشان را اول از مریدان خواجه علاؤ الدین می شمارند و ثانیاً بحضرت خواجه نقشبند
نسبت می دهند بالجمله علاج این تفرقه صحبت ارباب جمعیت است مکرراً و مؤکداً نوشته
شده است و شنیده شد که مولانا محمد صدیق نوکری اختیار کرده و منع تقرار گذاشته است
افسوس هزار افسوس که کسی را از اعلی علیین باسفل سافلین برند امر او از دو حال بیرون نخواهد
بود یا در نوکری جمعیتش خواهند داد یا نخواهند داد اگر جمعیت خواهند داد بد و اگر نخواهند
داد بتر ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

والسلام

مکتوب (۱۲۰) صد و بستم

نیز بسید محمد نعمان بخشی صدور یافته در ترغیب بر صحبت ارباب جمعیت و ما یناسب ذلک

ما تا که خدمت میر فراموشی گزیدند کرسلامی و پیامے ہم یاد آوری نمی نمایند فرصت یسیر است وصرف آن در اہم مہام ضروریست وآن صحبت ارباب جمعیت است لا تعدل بالصحبة شیئا کائنا ما کان الا تری ان اصحاب رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیهم وسلم وبارک فضلوا بالصحبة علی من عداهم سوی الانبیاء علیهم السلام وان کان اویسا قرنیا او عمر مروانیا مع بلوغهما نهایة الدرجات ووصولهما غایة الکمالات سوی الصحبة فلا جرم صار خطاء معاویة خیرا من صوابهما ببرکة الصحبة وسهو عمرو بن العاص افضل من صحوهما لما ان ایمان هؤلاء الکبراء صار بالصحبة شهودیا برؤیة الرسول وحضور الملک وشهود الوحی ومعاینة المعجزات وما اتفق لمن عداهم هذه الکمالات التی هی اصول سائر الکمالات کلها ولو علم ویس فضیلة الصحبة بهذه الخاصیة لم یمنعه مانع من الصحبة وما آثر شیئا من الاشیاء علی هذه الفضیلة والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم. بیت سکندر را نمی بخشند آبی ٭ بزور وزر میسر نیست این کار اللهم وان لم تخلقنا فی هذه النشأة فی قرن هؤلاء الاکابر فاجعلنا فی النشأة الاخری محشورین فی زمرتهم بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات والسلام

مکتوب (۱۲۱) صد و بیست و یکم

نیز بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه این راه ہمگی ہفت گام قرار یافته است بعضی از یاران بشش گام رسیده اند خدمت میر دعوات فراوان مطالعه فرمایند مدتیست که از احوال خود اطلاع نداده اند واز فقرائے اینجا ہی خبرے نگرفته الحمد لله سبحانه والمنة که فقرا مرفه الاحوال اند شمه بطریق اجمال در معرض بیان مے آرد محبت آثارا این راه ہمگی ہفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده اند وجمعی تا پنج گام وطائفه تا چہار گام وفرقه تا سه گام علی تفاوت درجاتهم وصاحب سه گام هم مرحوم افاده می نماید تکلیف جماعه که بیش قدم باشند بلند ہمتی در کار است تا به حقیر وتقصیر اکتفا نشود

مکتوب صد و بست و دوم (۱۲۲)

بملا طاہر بدخشی صدور یافتہ در ترغیب بر بلند ہمتی و عدم التفات بہرچہ در دست افتد ، مولانا محمد طاہر معذور دارند مولانا یار محمد وجہ انتقال را خواہند گفت چون ارادہ سفر بجانب ہندوستان مصمم دارند بروند و از اہل و عیال خبری بگیرند الباقی عند التلاقی مثل مشہور ست دوام حضار و اجتناب از اختلاط باغیار لابد است ہمت را بلند باید داشت و بہرچہ بدست افتد نباید پرداخت

بیت
ما از پی نوری کہ بود مشرق انوار ☆ از مغربی و کوکب و مشکوٰۃ گذشتیم

فقراء این زمانہ اکثر در مقام ربح و اکتفا اقامت دارند صحبت ایشان سم قاتل است فر من المجذوم کما تفر من الاسد برہمین طریق ملازم باشند و واقعات را چندان اعتبار نہند کہ مجال تاویل امیدان وسیع است زنہار بخواب و خیال گرفتار نشوند

شعر
کیف الوصول الی سعاد و دونہا ☆ قلل الجبال و دونہن حتوف

مکتوب صد و بست و سوم (۱۲۳)

نیز بملا طاہر بدخشی صدور یافتہ در بیان آنکہ اداء نفل اگرچہ حج باشد اگر مستلزم باشد فوت فرضی را از فرائض داخل لا یعنی است مکتوب شریف اخوی ارشدی لازال کاسمہ طاہرا عن دنس التعلقات رسید ای برادر در خبر آمدہ است علامۃ اعراضہ تعالیٰ عن العبد اشتغالہ بما لا یعنیہ اشتغال بہ نفلے از نوافل باعراض فرضی از فرائض داخل ما لا یعنی است پس تفتیش احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد کہ اشتغال او بچہ چیز بنفل است یا بفرض بواسطۂ اداے یک حج نفل مرتکب چندین محظورات باید شد نیک ملاحظہ نماید العاقل تکفیہ الاشارۃ والسلام علیکم و علی رفقائکم ✧

مکتوب صد و بست و چهارم (۱۲۴)

نیز بملا طاهر بدخشی صدور یافته در بیانِ آنکه استطاعت او شرطِ وجوبِ حج است آوازِ حج
با وجودِ بی استطاعتی نسبت بحصولِ مطلب داخلِ تضییعِ اوقات است مکتوبِ شریف
اخوی خواجه محمد طاهر بدخشی رسید للّٰهِ سبحانه الحمدُ والمنّةُ که فتورے در اخلاص و محبت
فقرا راه نیافته است با وجودِ تمادیِ ایامِ مهاجرت این علامتِ سعادتِ عظیمه است
محبت آثارا چون شما رخصت طلبیدید و برفتن عزمِ مصمم کردید در وقتِ وداع این قدر
مذکور ساخته بود باحتمال که شاید ما هم بشما درین سفر ملحق شویم هر چند قصد کرده شد استخارها
موافق نیامد و تجویزے درین باب مفهوم نگشت بضرورت تقاعد ورزید صلاحِ فقیر از
اول در رفتنِ شما نبود اما شوقِ شما را ملاحظه نموده منعِ صریح نکرد استطاعت شرطِ راه
است بے استطاعت تضییعِ اوقات است امرِ اهم گذاشته بامرِ غیرِ ضروری پرداختن
مناسب نیست و در چند کتابت بشما این مضمون نوشته است رسیده باشد یا نه سخن این
است بشیر مختار اند والسلام

مکتوب صد و بست و پنجم (۱۲۵)

المنتخبات ۳۶

بمیر صالح نیشاپوری صدور یافته در بیانِ آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهرِ اسما و صفاتِ
الٰهیه اند تعالی شانه و عالم را با صانعِ خویش هیچ نسبتی نیست الّا المخلوقیّةُ والمظهریّةُ
و ما یناسبُ ذلك اللّٰهمّ ارنا حقائقَ الاشیاءِ کما هی عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهرِ اسما
و صفاتِ الٰهیه است تعالی شانه و مرایائے شیون و کمالاتِ ذاتیه او عزّ سلطانه گنجے بود
مخفی و سرّے بود مکنون خواست که از خلا بملا عرض دهد و از اجمال بتفصیل آرد عالم را بنهجی
خلق فرمود که بذوات و صفاتِ خویش دوال باشند بر ذات و صفاتِ او سبحانه

پس عالم را با صانع خویش هیچ نسبتے نیست الا آنکه مخلوقات وی اند و وے الله پر اسماء
شیونات او تعالی حکم باتحاد و عینیت و نسبت احاطه و سریان و معیت ذاتیه آنجا از غلبهٔ حال
وسکر وقت است اکابر مستقیم الاحوال که از قدح صحو ایشان را شربی ارزانی داشته اند
عالم را با صانع هیچ نسبتے اثبات نمی کنند الا المخلوقیة والمظهریة واحاطه و سریان و معیت
علمی میدانند مطابق علماء اهل حق اند شکر الله تعالی سعیهم عجب است که جماعهٔ صوفیه
که اثبات بعضی نسبت ذاتیه مینمایند کالاحاطة والمعیة مثلاً معترفند بآنکه از ذات جمیع
نسب مسلوب است حتی که صفات ذاتیه را نیز سلب می نمایند فهل هذا الا تناقض
و در ذات مراتب اثبات نمودن از برائے رفع این تناقض تکلف است در رنگ
تدقیقات فلسفیه است ارباب کشف صحیح ذات را تعالی جز بسیط حقیقی نمیدانند و ماورائے
او هر چه باشد داخل اسما میشمرند فرد فراق دوست اگر اندک است اندک نیست درون
دیده اگر نیم موست بسیار است هد مثالے از برائے تحقیق این مبحث بیان کنیم مثلاً عالمی
نحریرے ذو فنونے خواهد که کمالات مکنونهٔ خود را در عرصهٔ ظهور آرد و ایجاد حروف و اصوات نماید
تا در پردهٔ آن آن کمالات را جلوه دهد پس درین صورت این حروف و اصوات و دوال را
با معانی مخزونه هیچ نسبتے نیست الا آنکه این حروف و اصوات مظاهر آن معانی مخفیه است
و مرایائے آن کمالات مخزونه حروف و اصوات را عین آن معانی مخفیه گفتن معنی ندارد
و همچنین حکم باحاطه و معیت درین صورت غیر واقع است معانی بهمان صرافت مخزونه اند
هیچ تغیرے در ذات و صفات آن معانی راه نیافته است لیکن چون درمیان معانی و
این حروف و اصوات و دوال نحوی از مناسبت دالیة و مدلولیة متحقق است بعضی معانی
زائده از آن در تخیل می آید فی الحقیقت آن معانی مخزونه از آن معانی زائده منزه و مبرا است

آنچه معتقد ماست درین مسئله نیست اثباتِ امر زائد ورای مظهریت و مرائیت نمودن
از اتحاد و عینیت و احاطه و معیت از شکر است ذاتِ او تعالی فی الحقیقت از نسبِ معرّاست
و از مناسبت مبرّا ما للتراب و ربّ الارباب با این قدر مناسبت ظاهریت و مظهریت وحدة
وجود گویند یا نه گویند فی الواقع وجوداتِ متعدده است لیکن بطریقِ اصالت و ظلیت و ظاهریت
و مظهریت نه آنکه یک موجود است و ماسوای او اوهام و خیالاتست این مذهب بعینه مذهب
سوفسطائیست اثباتِ حقیقت و رنگی نمودن از اوهام و خیالاتِ او رانمی برآرد که مقصود
سوفسطائیست مثنوی چون بدانستی تو او را از نخست * سوی آنحضرت نسب کردی درست
وانگه دانستی که ظلِ کیستی * فارغی گر مردی و گر زیستی *

مکتوب صد و بست و ششم ۱۲۶

نیز بمیر صالح نیشاپوری صدور یافته در بیانِ آنکه طالب را باید که اهتمام در نفیِ آلهه باطله
نماید چه آفاقی و چه انفسی و در جانبِ اثباتِ معبود بحق جل سلطانه هرچه در حوصلهٔ فهم و در
حیطهٔ ادراک آید آنرا نیز در تحتِ نفی داخل ساخته اکتفا بموجودیت نماید اگرچه وجود را نیز
دران موطن گنجایش نیست و مایناسب ذٰلک سیادت و نقابت دستگاها طالب را
باید که اهتمام در نفیِ آلههٔ باطله آفاقی و انفسی نماید و در جانبِ اثباتِ معبود بحق جل سلطانه
هرچه در حوصلهٔ فهم و در حیطهٔ وهم در آید آنرا نیز در تحتِ نفی داخل سازد و اکتفا بموجودیت مطلوب
نماید مصرع بیش ازین پی نبرده اند که هست * اگرچه وجود را نیز دران موطن گنجایش
نیست ماورائے وجود باید طلبید علماء اہل سنت شکر اللّٰه تعالیٰ سعیهم زیبا گفته اند که
وجودِ واجب تعالی زائد است بر ذاتِ او سبحانه وجود را عین ذات گفتن و ماورای وجود

قوله اگرچه وجود را الخ مربوط است بقول او قدس سره و اکتفا بموجودیت مطلوب نماید ۱۲

امرِ دیگر اثبات نا کردن از قصورِ نظر است قَالَ الشَّیْخُ عَلَاءُ الدَّوْلَةِ فَوْقَ عَالَمِ الْوُجُوْدِ عَالَمُ الْمَلِكِ الْوَدُوْدِ این درویش را چون از مرتبۂ وجود بالا گزرانیدند تا چندگاه که مغلوبِ آنحال بود خود را از روئے ذوق و وجدان از اربابِ تعطیل می یافت و حکم بوجودِ واجب جَلَّ شَانُهٗ نمی کرد چه وجود را در راه گذاشته بود و در مرتبۂ ذات وجود را گنجایش نمی یافت اسلام او در آن وقت اسلامِ تقلیدی بود نه تحقیقی بالجمله هر چه در حوصلۂ ممکن در آید بطریقِ اولیٰ ممکن شاید فَسُبْحَانَ مَنْ لَمْ یَجْعَلْ لِلْخَلْقِ اِلَیْهِ سَبِیْلًا اِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِهٖ از حصول فنا در الله والبقاء بالله کسی گمان نکند که ممکن واجب گردد که آن محال است و مستلزمِ قلبِ حقائق پس چون ممکن واجب نگردد نصیبِ ممکن غیر از عجز از ادراکِ واجب جَلَّ شَانُهٗ امرِ دیگر نباشد فرد عنقا شکارِ کس نشود دام باز چین ٭ کاینجا همیشه باد بدست است دام را بلند همتی همین طور مطلب را میخواهد که هیچ از و بدست نیاید و هیچ نام و نشان از و پیدا نشود جمعے هستند که مطلبے میخواهند که آن را عینِ خود یابند و قرب و معیّت با و پیدا سازند مصرع

آن ایشانند من چنینم یارب ٭ وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَّ اٰخِرًا

مکتوب صد و بست و هفتم (۱۲۷)

عنوان التعریب
ثکل مرکلانسان عظیم ۱۲

بملا صفر احمد رومی صدور یافته در بیان آنکه خدمتِ والدین هر چند از حسنات است اما در جنبِ وصولِ مطلبِ حقیقی بیکاری محض است و تعطیلِ صرف بلکه داخلِ سیئه است حَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ سَیِّئَاتُ الْمُقَرَّبِیْنَ و مناسبِ ذٰلِكَ مکتوبِ مرغوب رسید عذریکه در بابِ توقف نموده بودند صحیح است زیاده از آنچه بوقوع می آید باید کرد و خود را مقصر باید دانست قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی وَوَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ اِحْسَانًا حَمَلَتْهُ اُمُّهٗ كُرْهًا وَّوَضَعَتْهُ

عه واقعت در سوره احقاف یعنی و امر کردیم آدمی را در حق پدر و مادر نیکوکاری در شکم برداشته است او را مادر او بدشواری و بنهاده است او را بدشواری ۱۲

کردہ‌اند وقال اللّٰہ سبحانہ ایضاً اَنِ اشْکُرْ لِیْ وَلِوَالِدَیْکَ معتقد آن باید بود کہ اینہمہ در جنب وصول مطلب حقیقی بیکاری محض است بلکہ در خوی طے منازل سلوک نیز تعطیل صرف حَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ سَیِّئَاتُ الْمُقَرَّبِیْنَ شنیدہ باشند بیت ہرچہ جز عشق خدائی احسن است گر شکر خوردن بود جان کندن است، حق اللّٰہ سبحانہ بر حقوق جمیع خلائق مقدم است ادائے حقوق اینہا امتثال الامرہ است سبحانہ والا کرا اجمال آن بود کہ خدمت او را گذاشتہ بخدمت دیگری اشتغال نماید پس خدمات اینہا این تقریب از جملہ خدمات حق است سبحانہ اما از خدمت تا خدمت فرق بسیار است مزارعان و قلبہ رانان نیز خدمت پادشاہان میکنند اما خدمت مقربان دیگر است انجام زراعت و قلبہ رانی بردن علین معصیت است و مزد و ہر کار باندازہ آن کار است قلبہ رانان بمحنت تمام در روزے یک تنکہ اجرت میگیرند و مقرب در ساعتی بخدمت حضور مستحق لکہا میگردد مع ذلک او را باین لکہا ہیچ تعلق نیست گرفتار قرب شاہ است و بس شتان ما بینہما فرخ حسین خیلے موفق است خاطر از جانب او جمع دارند زیادہ چہ نویسم والسلام ◆

عہ یعنی میان ملکیان مقرب پادشاہ فرقے است بسیار نزدیکے است ۱۲	مکتوب صد و بست و ہشتم (۱۲۸)	عہ تنکہ بالفتح و کاف عربی یعنی قرص مانع از زر باشد یا نقرہ یا مس ... است ۱۲ غث

بخواجہ محمد مقیم صدور یافتہ در ترغیب بر بلند ہمتی و عدم اکتفا بغیر مطلب بیچونی × خدمت خواجہ محمد مقیم دور افتادگان را فراموش نسازند بلکہ دور نداند اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ المقصود مسلک بغایت طویل است و مطلب در کمال رفعت و ہمم در غایت منقصت و منازل وسطی ہمچو سراب مطلب نما است عیاذاً باللّٰہ سبحانہ وسط را نہایت انگاشتہ بیکبار غیر مقصد را مقصد داند و چون را بیچون تصور نماید و از وصول مطلب حقیقی باز ماند ہمت را بلند

می باید ساخت و ہیچ حاصل سر فرو نمی باید کرد و در وراء الوراء می باید جست حصولِ اینچنین ہمت
وابستہ بتوجہ شیخ مقتدا است و توجہ آن بقدرِ اخلاص و محبتِ مرید معتقد است ذٰلِکَ فَضْلُ
اللّٰہِ یُؤْتِیْہِ مَنْ یَّشَاءُ وَاللّٰہُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ

مکتوب صد و بست و نہم (۱۲۹)

بسید نظام صدور یافتہ در بیانِ آنکہ جامعیتِ انسان باعثِ تفرقہ او است و ہمین جامعیت
است کہ سببِ جمعیتِ او است انتہاءِ نیلِ ماءِ المحبوبین و بدایۃ المحبین مکتوب شریف
وصول یافت آدمی چونکہ جامع ترین موجودات است و بواسطہ ہر جزوے از اجزاے او تعلقی
و گرفتاری در وے بموجوداتِ متکثرہ پیدا است پس فی الحقیقت جامعیتِ او باعث دوری
او از جنابِ قدسِ خداوندی جل سلطانہ از ہمہ بیش گشت و تعلقاتِ متعددہ سببِ محرومی
او از ہمہ زیادہ آمد و اگر بتوفیقِ ایزدی عز شانہ خود را ازین تعلقاتِ پراگندہ جمع سازد و رجوع
قہقری نماید فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِیْمًا وَالْفَضْلُ فَضْلًا لَا بَعِیْدًا بہترینِ موجودات بواسطہ
جامعیت چونکہ انسان است بدترینِ مخلوقات بواسطہ جامعیت ہم او است آئینہ او
بواسطہ جامعیت اتم است اگر رو بعالم دارد از ہر چہ گوید مکدر تر است و اگر رو بحق سبحانہ
و تعالیٰ دارد مصفا است و از ہمہ بیش فنا است کمال آزادی او در نفس این تعلقات تمام
محمد رسول اللہ است صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم و بعد از وی انبیا و اولیاءِ دیگر علیٰ تفاوت
درجاتہم صلوات اللّٰہِ وَتَسْلِیْمَاتُہٗ عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْہِمْ وَعَلٰی اَتْبَاعِہِمْ اَجْمَعِیْنَ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ
رَزَقَنَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَاِیَّاکُمْ فَنَاءً عَنْ ہٰذِہِ التَّعَلُّقَاتِ بِحُرْمَۃِ النَّبِیِّ الْمُصْطَفٰی الْمُمَدَّحِ
بِقَوْلِہٖ سُبْحَانَہٗ وَتَعَالٰی مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَتَمُّہَا

وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ اَكْمَلُهَا زياده برين موجبِ اِملال است وَالسَّلَامُ وَالْاِكْرَامُ

مکتوب صد و سی ام (۱۳۰)

بجمال الدین صد و یافته در بیانِ آنکه تلوینات احوال را چندان اعتبارے نیست حصول مقصدِ بیچونی و بیچگونی باید کرد تلوینات احوال را چندان اعتبار نیست بآن مقید نباید شد که چه آمد و چه رفت و چه گفت و چه شنود مقصود دیگر است که از گفت و شنود و دید و شهود منزه و مبرا است طفلانِ سلوک را بجوز و مویز تسلی میدهند همت بلند باید داشت کار دیگر است اینها همه خواب و خیال است در خواب اگر کسے خود را پادشاه دید بنفس الامر پادشاه نیست اما این خواب امیدواری می بخشد در طریقِ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم اینها را اعتبار نمی دهند این بیت در کتب ایشان نوشته اند بیت

چو غلامِ آفتابم همه از آفتاب گویم ❊ نه شبم نه شب پرستم که حدیثِ خواب گویم

اگر حالی از احوال بیاید و برود جای شادی و غم نیست منتظرِ حصولِ مقصودِ بیچونی و بیچگونی باید بود والسلام ❊

مکتوب صد و سی و یکم (۱۳۱)

بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیانِ علوشانِ طریقهٔ حضراتِ خواجها قدس الله تعالی اسرارهم و شکایت از حالِ جماعهٔ که درین طریقهٔ علیه احداثات نموده اند و آنرا تکمیل این طریقه دانسته

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

اخوی ارشدی خواجه محمد اشرف شَرَّفَهُ اللهُ سُبْحَانَهُ بِتَشْرِیْفَاتِ اَوْلِیَائِهِ الْکِرَامِ بداند که طریقِ حضراتِ خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم اقربِ طرق موصله است و نهایتِ دیگران

دربدایتِ این بزرگواران مندرج و نسبتِ ایشان فوقِ ہمہ نسبتہا ست اینہمہ بواسطۂ آنست کہ درین طریق التزام سنّت است واجتناب از بدعت عہما امکن عمل برخصت تجویز نمی نمایند اگرچہ بظاہر در باطن نافع یابند و عمل بعزیمت از دست نمیدہند اگرچہ بصورت درسیرت متضرر دانند احوال و مواجید را تابع احکام شرعیہ ساختہ اند اذواق و معارف را خادم علوم شرعیہ دانستہ جواہر نفیسۂ شرعیہ را در رنگِ طفلان بجوز و مویز وجد و حال عوض نمیکنند و بترہاتِ صوفیہ مغرور و مفتون نمیگردند از نصِ بفص نمیگرایند و از فتوحاتِ مدنیہ بفتوحاتِ مکیہ التفات نمیکنند حالِ ایشان بر دوام است و وقتِ ایشان باستمرار آن تجلی ذاتی کہ دیگران را کالبرق است این بزرگواران را دائمی است حضوریکہ غیبت در قفائے آن باشد نزد این عزیزان از حیزِ اعتبار ساقط است رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ اما فہم ہرکس بمذاقِ این اکابر نرسد نزدیک است کہ قاصران این طریقۂ علیہ نیز از بعضی کمالاتِ ایشان انکار نمایند بیت قاصرے گر کند این طائفہ را طعن قصور حاش للہ کہ برآرم بزبان این گلہ را آرے بعضی از خلفائے متاخرین این طریقۂ علیہ درین طریق نیز احداثہا نمودہ اند و روشِ اصلِ اکابر را از دست دادہ جمعے از مریدان ایشان لعقاد آنداند کہ باین محدثات تکمیلِ این طریقہ نمودہ اند حاشا و کلا کَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ بلکہ در تخریب و تضییع آن کوشیدہ اند افسوس ہزار افسوس بعضی از بدعتہا کہ در سلاسلِ دیگر اصلا موجود نیست درین طریقۂ علیہ احداث نمودہ اند نماز تہجد را بجماعت می گزارند و از اطراف و جوانب در آن وقت مردم از برائے نماز تہجد جمع میگردند و بجمعیتِ تمام ادا می نمایند و این عمل مکروہ است بکراہتِ تحریمہ جمعے از فقہا کہ تداعی شرطِ کراہت داشتہ اند جوازِ جماعتِ نفل را مقید بناحیۂ مسجد ساختہ زیادہ از سہ کس را باتفاق مکروہ گفتہ اند و ایضاً نماز تہجد را باین وضع سیزدہ رکعت

میدانند که دوازده رکعت را ایستاده میگزارند و دو رکعت را نشسته تا حکم یک رکعت پیدا کند و بآن سیزده رکعت گردد نه چنین است حضرت پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات که گاهی سیزده رکعت ادا فرموده اند و گاهے یازده و گاهے نه و گاہے هفت نمازِ تهجد همراه وتر حکمِ فوتیت پیدا کرده است نه آنکه دو رکعت قعود را حکم یک رکعتِ قیام داده اند منشأ امثال این علم و عمل عدمِ تتبعِ سنتِ سنیه مصطفویه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة عجب است در بلادِ علما که ماوائے مجتهدین است علیهم الرضوان این قسم محدثات رواج یافته باآنکه ما فقیران علوم اسلامیه از برکاتِ ایشان استفاضه مینمائیم والله سبحانه الملهم للصواب فرد اندکے پیشِ تو گفتم غمِ دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است والسلام

مکتوب صد و سی و دوم (۱۳۲)

بملا محمد صدیق بدخشی صدور یافته در اجتناب از صحبت ارباب غنا و ترغیب بصحبت فقرا زیراکه کناسی فقرا به از صدرنشینی اغنیاست ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب اے برادر بظاهر از صحبتِ فقرا دل تنگ گشته مجلس اغنیا اختیار کرده اید بسیار بد کرده اید امروز اگر چشم شما پوشیده است فردا خواهند کشاد وغیر از ندامت فائده نخواهد کرد خیر شرط است اے بوالهوس امر تو از دو حال خالی نیست در مجلس اغنیا جمعیت خواهند داد یا نه اگر بدهند بد و اگر ندهند بدتر اگر بدهند استدراج است عیاذاً بالله سبحانه من ذلک و اگر ندهند خسر الدنیا والآخرة نشانِ حالِ کناسیِ فقرا به از صدرنشینی اغنیاست امروز این سخن معقولِ شما شود یا نشود آخر معقول خواهد شد و فائده نخواهد داشت آرزوے طعامِ چرب و تمناے لباسِ فاخر شما را درین بلا انداخته هنوز هیچ نرفته است فکر را اصل بکنید

بیائے مصدری وکناس بالفتح ... ۱۲

وهرچه از حق سبحانه وتعالی مانع آید آن را دشمن دانسته از وی فرار نمائید و حذر کنید إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ نص قاطع است حقوق صحبت بر آن داشت که یک مرتبه بشما نصیحتی کرده شود بعمل آرید یا نه من از اول میدانستم از فضولیهای شما که استقامت بر فقر باین وضع دشوار است شعر وَقَدْ كَانَ مَا خِفْتُ أَنْ يَكُونَا ✤ إِنَّا إِلَى اللّٰهِ رَاجِعُونَا ✤ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ أَتَمُّهَا وَأَكْمَلُهَا من از فطرت و استعداد شما توقع دیگر داشتم جوهر نفیس را شما در سرگین انداختید إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

مکتوب صد و سی و سوم ۱۳۳

نیز بملا محمد صدیق صدور یافته در بیان آنکه فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت مکتوبیکه بدست قاصد ارسال داشته بودند رسید فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت از رسوم و عادات کاری نمیکشاید و از تحمل و تعلل جز خسارت و حرمان نمی افزاید مخبر صادق علیه وعلی آله من الصلوات أتمها ومن التسلیمات أكملها فرموده هَلَكَ الْمُسَوِّفُونَ سوف افعل گویندگان هلاک شدند عمر موجود را صرف امر موهوم نمودن و موهوم را از برای موجود نگاه داشتن بسی مستکره است باید که نقد وقت مصروف امر اهم گردد و نسیه از برای صرف خرافات لایعنی بدخر باشد حق سبحانه وتعالی ذره بی آرامی بدهد که از آرام بما سوای او تعالی بجان میسر گردد و گفت و گو ما حصل ندارد سلامتی قلب می طلبند فکر را اصل باید کرد و از مالایعنی اعراض تام باید نمود بیت هرچه جز عشق خدای احسن است ✤ گر شکر خوردن بود جان کندن است ✤ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ ✤ ✤

مکتوب صد و سی و چهارم (۱۳۴)

نیز بملا محمد صدیق صدور یافته در منع از تسویف حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج قرب عروجات بے اندازہ کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی آله الصلوات و التسلیمات آنچہا نجبت الوقت سیف قاطع معلوم نیست تا فردا فرصت دہند یا نہ امر اہم را امروز باید کرد و غیر اہم را بر فردا باید انداخت حکم عقل اینست نہ عقل معاش بلکہ عقل معاد زیادہ برین چہ نویسد والسلام

مکتوب صد و سی و پنجم (۱۳۵)

ترجمہ از مصحح	اصل
مکتوب صد و سی و پنجم بتصدیق مخلص محمد صدیق صدور یافتہ در بیان ولایت عامہ یا شدیا ولایت یا خاصہ یا بیان بعضے از خصائص ولایت خاصہ بدان کہ ولایت عبارتست از فنا و بقا و آن دو نوع است عامہ و خاصہ مراد از ولایت عامہ مطلق ولایت است و از ولایت خاصہ ولایت محمدیہ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ و فنا در ولایت خاصہ اتم است و بقا در وی اکمل و ہر کہ مشرف گشت	هذا المكتوب أرسل الى المخلص الصديق محمد الصديق في بيان مراتب الولاية عامة كانت أو خاصة مع بعض خواص الخاصة اعلم ان الولاية عبارة عن الفناء والبقاء وهي اما عامة أو خاصة ونعني بالعامة مطلق الولاية وبالخاصة الولاية المحمدية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية والفناء فيها اتم والبقاء اكمل ومن شرف بهذه

النِّعْمَةُ الْعُظْمٰى فَقَدْ كَانَ جِلْدَةً لِلطَّاعَةِ
وَانْشَرَحَ صَدْرُهُ بِالْإِسْلَامِ وَاطْمَأَنَّتْ نَفْسُهُ
فَرَضِيَتْ عَنْ مَوْلَاهَا وَرَضِيَ مَوْلَاهَا
عَنْهَا وَسَلِمَ قَلْبُهُ لِمُقَلِّبِهِ وَتَخَلَّصَ رُوحُهُ
كُلِّيَّةً إِلَى مُكَاشَفَةِ حَضْرَتِ صِفَاتِ اللَّاهُوتِ
وَشَاهَدَ سِرُّهُ مَعَ مُلَاحَظَةِ الشُّئُونِ وَالْاِعْتِبَارَاتِ
وَفِي هٰذَا الْمَقَامِ شُرِّفَ بِالتَّجَلِّيَاتِ الذَّاتِيَّةِ
الْبَرْقِيَّةِ وَتَحَيَّرَ خَفِيَّهُ لِكَمَالِ
التَّنَزُّهِ وَالتَّقَدُّسِ وَالْكِبْرِيَاءِ
وَاتَّصَلَ أَخْفَاهُ اتِّصَالًا
بِلَا تَكْيِيفٍ وَضَرْبٍ مِنَ الْمِثَالِ
هٰذَا + مصرعه
هَنِيئًا لِأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهَا
وَيَنْبَغِي أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ الْوِلَايَةَ الْخَاصَّةَ
الْمُحَمَّدِيَّةَ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
وَالتَّحِيَّةُ مُتَمَيِّزَةٌ عَنْ سَائِرِ مَرَاتِبِ الْوِلَايَةِ فِي
طَرَفَيِ الْعُرُوجِ وَالنُّزُولِ أَمَّا فِي طَرَفِ الْعُرُوجِ
فَلِأَنَّ فَنَاءَ الْأَخْفٰى وَبَقَاءَهُ مُخْتَصَّانِ بِتِلْكَ
الْوِلَايَةِ الْخَاصَّةِ وَعُرُوجُ سَائِرِ الْوِلَايَاتِ إِلَى الْخَفِيِّ

باین نعمت عظمی بدرستی بلا ریب بطاعت حق سبحانه
وتعالی منقاد گردید وصدر وی ازبرائے اسلام حقیقی
انشراح یافت ونفس او ازامارگی ولوامگی
مخلصی یافته باطمینان رسید پس وی ازمولائے
خویش حق جل وعلا راضی گشت ومولائے وے
ازوی راضی شد وقلب وے بمقلب قلب راصحیح وسالم
ماند وروح او کلیۃً بمکاشفه حضرت صفات لاهوت
واصل گشت وسر وے بمقام مشاهده بلوغ یافت
بملاحظه شیون واعتبارات واندرین مقام بتجلیات
ذاتیه برقیه نیز مشرف گردید وخفی وی بسبب کمال
تنزه وتقدس وکبریا مطلوب حقیقی متحیر ماند و
اخفائی وی را اتصالی بے تکیف وبے مثال بحصول
انجامید هذا مصرع هنیئا لارباب النعیم نعیمها
ومی باید دانست که ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة ممتاز است و باین
از تمامی مراتب ولایت در هر دو طرف عروج ونزول
اما در طرف عروج پس بسبب آنکه فناء اخفی وبقاء آن
مختص است باین ولایت خاصه وعروج در
سائر ولایات تا بخفی است فقط با تفاوت درجات

يعني أن عروج بعض أرباب الولايات
إلى مقام الروح وعروج البعض إلى السر
وعروج البعض الآخر إلى الخفي وهو أقصى
درجات الولاية العامة وأما في طرف
النزول فلأن لأجساد الأولياء المحمدية
عليه وعلى آله الصلوة والسلام والتحية نصيبا
من كمالات درجات تلك الولاية لما أنه صلى الله عليه وسلم
أسري ليلة المعراج بالجسد إلى ما شاء الله
تعالى وعرض عليه الجنة والنار وأوحي إليه
ما أوحي وشرف ثمة بالرؤية البصرية
وهذا القسم من المعراج مخصوص به
عليه الصلوة والسلام وللأولياء المتابعين
له بكمال المتابعة السالكين تحت قدمه
لهم أيضا نصيب من هذه المرتبة المخصوصة
مصرع: وللأرض من كأس الكرام نصيب
غاية ما في الباب أن وقوع الرؤية في الدنيا
مخصوص به عليه الصلوة والسلام والحالة
التي حصلت لأوليائه الذين تحت
قدمه ليست برؤية والفرق بين الرؤية

اینها یعنی بعضے را از ارباب ولایات عروج
صرف تا بمقام روح است و بعضے دیگر را تا بمقام
خفی و این اعلے مراتب ولایت عامه است و اما
در طرف نزول پس مر اجساد اولیاء امت محمدیه را
علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة نیز نصیبے
از کمالات درجات این ولایت چه آنحضرت را صلی الله
علیه وآله وسلم بجسد شریف وے سیر کنانیده شد
در شب معراج تا بمکانے که خواست حق تعالے
و عرض کرده شد بر وے جنت و نار و وحی نموده شد
بسوئے او آنچه وحی نموده شد و مشرف شد آنجا
برویت بصری و این نوع از معراج مخصوص است
بآن سرور علیه الصلوة والسلام و مر اولیاء را که متابع
اند وے را بکمال متابعت و سالک اند زیر قدم وے نیز
نصیبے است ازین مرتبه مخصوصه مصرع: وللأرض
من كأس الكرام نصيب * غاية ما في الباب
نیست که وقوع این رویت در دنیا مخصوص است
بآن سرور علیه الصلوة والسلام و حالتیکه حاصل
است مر اولیاء را که زیر قدم وے اند رویت
نیست و فرق میان رویت و آن حالت

وَتِلْكَ الْحَالَةُ كَالْفَرْقِ بَيْنَ الْأَصْلِ وَالْفَرْعِ وَالشَّخْصِ وَالظِّلِّ وَلَيْسَ أَحَدُهُمَا عَيْنَ الْآخَرِ ۔	در رنگ فرق است میان اصل و فرع و شخص و ظل و نیست هیچ یکے ازین هر دو عین دیگرے ۔

مکتوب صد و سی و ششم (۱۳۶)

نیز بملا محمد صدیق صدور یافته در منع از تسویف و تاخیر در تحصیل مطلوب حقیقی مکتوب مرغوب وصول یافت چون قاصد اواخر عشره متبرکه رسید بعد از مضی آن بجواب کتابت پرداخت جواب کتابت خانخانان و جواب کتابت خواجه عبد الله را نیز نوشته فرستاده است ملاحظه خواهند نمود رفتن شما درین دفعه بلشکر معقول نفیر نشود تا حکمت چه باشد کان امر عند الله سبحانه ملاحظه فرمایند که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال کرم قوت یومیه عطا فرموده است این را غنیمت شمرده فکر کار خود باید کرد و آنرا وسیله قوت دیگر باید ساخت که کار به تسلسل میکشد درویشی طول امل کفر است و معامله تخلیص از قرض معلوم نیست که از خواجگی صورتے پیدا کند و اگر اشتباهی دارند باید بخواجگی چیزے نوشت منقح و صریح اگر او در جواب هم منقح بنویسد و وعده موکد مفهوم شود بان نیت بروند اما علاج تسویف و تاخیر چه باشد هرچه بکنند زود تر بکنند که فرصت بسیار غنیمت است

مکتوب صد و سی و هفتم (۱۳۷)

بحاجی خضر افغان صدور یافته در علو شان اداے نماز که منوط است کمال آن بنهایت النهایت و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب رسید مضمون بوضوح پیوست التذاذ در عبادات و رفع کلفت در اداے آنها از اجل نعم حق است سبحانه خصوصا در اداے صلوة که غیر منتهی را میسر نیست

علی الخصوص صلوات فرائض صلوٰۃ زیراکہ در ابتدا نہایت باداء صلوٰۃ نافلہ تتمہ مسازند و در نہایت النہایت این نسبت بفرائض منوط میگردد و در ادائے نوافل خود را بیکار میدانند کار عظیم نزد ادائے فرائض است و بس مصرع این کار دولت است کنون تا کرا رسد ۔ باید دانست التذاذیکہ در حین اداء صلوٰۃ دست میدہد نفس را اصلا دران حظی نیست در عین این التذاذ او در نالہ و فغان است سبحان اللہ چہ رتبہ ایست مصرع ھَنِیْئًا لِاَرْبَابِ النَّعِیْمِ نَعِیْمُھَا ۔ امثال ما مرد بوالہوس را گفت و شنود این سخنان ہم مغتنم است مصرع بارے بہیچ خاطر خود شاد میکنیم و نیز بدانند کہ رتبہ نماز در دنیا در رنگ رتبہ رؤیت است در آخرت نہایت قرب در دنیا در نماز است و نہایت قرب در آخرت در حین رؤیت است و بدانند کہ سائر عبادات وسائلند از برائے نماز و نماز از مقاصد است والسلام والاکرام

مکتوب صد و سی و ہشتم (۱۳۸)

بشیخ بہاء الدین سرہندی صدور یافت در مذمت دنیائی دنیہ و اجتناب از صحبت ابناء دنیا

فرزندے ارشدے باین دنیۂ مبغوضہ خرسند نباشد و سرمایۂ دوام اقبال از جناب قدس خداوندی جل سلطانہ از دست ندہد فکر باید نمود کہ چہ چیز میفروشد و چہ چیز میخرد آخرت را بدنیا عوض نمودن و از حق سبحانہ بخلق باز ماندن از سفاہت و بیخردی است جمع دنیا و آخرت از قبیل جمع اضداد است مَا اَحْسَنَ الدِّیْنَ وَالدُّنْیَا لَوِ اجْتَمَعَا ازین دو ضد ہر کدام را اختیار کند دیگر خواہد خور البتہ فروشد عذاب آخرت ابدی است و متاع دنیا قلیل است دنیا مبغوضۂ حق است سبحانہ و آخرت مرضیۂ او تعالیٰ و تقدس ؎ عِشْ مَاشِئْتَ فَاِنَّکَ مَیِّتٌ ۔ وَاَحْبِبْ مَا شِئْتَ فَاِنَّکَ مُفَارِقُہٗ ۔ آخر زن و فرزند را میباید گذاشت و تدبیر اینہا را بحق سبحانہ باید سپرد

وامروز خود را مُردہ باید انگاشت و مہمات اینہا را باو تعالیٰ باید تفویض نمود اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِکُمْ وَاَوْلَادِکُمْ عَدُوًّا لَّکُمْ فَاحْذَرُوْهُمْ نص قاطع است مگر شنیده باشد خواب خرگوش تا چند خواہد بود آخر چشم باید کشود صحبت اہل دنیا و اختلاط با ایشان سم قاتل است کشتۂ این سم بموت ابدی گرفتار است العاقل تکفیه الاشارة فکیف التصریح مع المبالغة والتاکید لقمه چرب ملوک در ازدیاد مرض قلبی میکوشد فکیف الفلاح والنجات الحذر الحذر من آنچه

شرطِ بلاغ است با تو میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ٭

فرّ من صحبتهم اکثر ما تفر من الاسد فانه یوجب الموت الدنیوی وهو قد یفید فی الاخرة واختلاط الملوک یوجب الهلاک الابدی والخسارة السرمدی فایاک وصحبتهم وایاک ولقمتهم وایاک ومحبتهم وایاک ورؤیتهم وقد ورد فی الخبر الصحیح من تواضع غنیا لغناه ذهب ثلثا

دینه باید اندیشید کہ اینجا تواضع و چاپلوسی صحبت غنا ایشان است یا چیزے دیگر شک نیست کہ از جہت غناء ایشان است ونتیجه آن ذہاب دو

ثلث دین است فاین انت من الاسلام واین انت من النجات این ہمه مبالغه وابرام بواسطه آنست کہ میدانند کہ لقمه چرب وصحبت ناجنس دل آن فرزند را از تذکر مواعظ وتعقل نصائح در پرده انداخته باشد بلکه وکلام متأثر نخواہد شد فالحذر الحذر من صحبتهم والحذر الحذر من رؤیتهم واللّٰه سبحانه الموفق نجانا اللّٰه سبحانه وایاکم عما لا یرضی عنه ربنا المتعالی بحرمة سید البشر الممدوح بما زاغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها

والسلام

مکتوب صد وسی ونهم (۱۳۹)

بجعفر بیگ بہانی صدور یافته در بیان آنکه جماعه ہندو ملتان کہ طعن بر اہل اللّٰه مینمایند ہجو وکوہش آن جماعه مجوز است بلکه مستحسن التفات نامه گرامی مشرف ساخت حق سبحانه

وکلائی ایشان را سلامت نمود که تعدد احوال فقرا سفیر باید و حضور و غیبت را یکسان میدارند
محذور ما کفار قریش چون از کمال بے سعادتی در ہجو و نکوہش اہل اسلام مبالغہ نمودند حضرت
پیغامبر علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام بعضے از شعراء اسلامیہ امر فرمودند کہ ہجو کفار نگونسار نمایند
آن شاعر در حضور آن سرور علیہ وعلی آلہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا بالای
منبری برآمد و اشعار ہجویہ کفار برملا میخواند آن سرور میفرمودند کہ روح القدس با اوست مادامیکہ
ہجو کفار میکند ملامت و ایذاء خلق از مغتنمات عشق است اللہم اجعلنا منہم بحرمۃ
سید المرسلین علیہ وعلیہم وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات

مکتوب صد و چہلم (۱۴۰)

بملا محمد معصوم کابلی صدور یافتہ در بیان آنکہ رنج و محنت از لوازم محبت است محبت آثار رنج و محنت
از لوازم محبت است اختیار فقر او ر ہ و غم لابدست بیت غرض ز عشق تو ام چاشنی درد و غم است
ورنہ زیر فلک اسباب تنعم چہ کم است * و دوست آوارگی میخواہد تا از غیر او بکلیہ انقطاعی حاصل
گردد اینجا آرام در بے آرامی است و ساز در سوز است و قرار در بیقراری و راحت در جراحت درین
مقام فراغت طلبیدن خود را در محنت انداختن است تمام خود را بمحبوب باید سپرد و ہر چہ از و
بیاید بہ اشد رضا باید قبول کرد و امر دنیا بہر طریق زندگانی درین وضع است تا توانید
استقامت ورزید و الا فتور در رفاقت است شغل شما خوب شده بود اما پیش از قوت بضعف
کشید غم نیست اگر اندکے خود را ازین تردد و لت جمع سازند بہتر از پیشتر خواہد شد باید کہ این
اسباب تفرقہ را عین اسباب جمعیت دانند تا توانند کارے کرد والسلام

مکتوب صد و چهل و یکم (۱۴۱)

بملا محمد قلیج صدور یافته در بیانِ آنکه عمدهٔ این کار محبت و اخلاص است حضرتِ حق سبحانهٗ وتعالیٰ ترقیات کرامت فرماید بحرمتِ سیدِ المرسلین علیه وعلیهم وعلیٰ آله الصلوات والتسلیمات از احوالِ قلبی گاہے نمی‌نویسند که چه صورت دارد البته ازان باب نیز چیزے می‌نوشته باشند که موجبِ توجه غائبانه است عمدهٔ این کار محبت و اخلاص است اگر فی الحال ترقی مفهوم نشود غم نیست چون استقامت بر اخلاص است امید است که از ین سامات میسر گردد والسلام

مکتوب صد و چهل و دوم (۱۴۲)

بملا عبد الغفور سیمرقندی صدور یافت در بیانِ آنکه از نسبتِ این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست مکتوب شریف که از روئے التفات ارسال داشته بودند رسید محبتِ فقرا و توجهِ این طائفه از اجلِ نعمِ خداوندیست جلّ سلطانهٗ از حضرتِ حق سبحانهٗ وتعالیٰ استقامت برین مسئول و مرجو است نیاز که بدرویشان فرستاده بودند نیز وصول یافت فاتحهٔ سلامت خوانده شد طریقه که اخذ کرده بودند و سبقی که از آنجا فرا رسیده بود ازان معقوله هیچ ذکر نیافته معاذ الله که در آن فتورے رفته باشد بیت

یکچشم زدن خیالِ تو پیشِ نظر ✦ بهتر ز وصالِ خوبرویان همه عمر

از نسبتِ این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست زیرا که نهایت دیگران در بدایتِ ایشان مندرج است مصرع

قیاس کن ز گلستانِ من بهارِ مرا ✦

اما ازین فتور غم نیست چون رشتهٔ محبت محکم است این نسبت قوی است فرجی که مکرر پوشیده شده است ارسال داشته شد گاه گاه آن را بپوشند و با ادب نگاه دارند که فوائدِ بسیار ازان متوقع است هرگاه آن جامه را بپوشند

ـه بسر آنکه سی سال این سخن شد بجاناتی ۔ کرکلمه پاسد اسیون بمدد گرسلیمانی ۔

باوضو بوشند دیگر اسبق نمایند امید است کہ جمعیت تمام رُودہد ہرگاہ چیزی نویسند باید کہ اول از احوال باطن خود نویسند کہ احوال ظاہر بے احوال باطن از حیز اعتبار ساقط است مصرع از ہرچہ میرود سخن دوست خوش تر است ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم علی متابعۃ سید البشر المطہر عن زیغ البصر علیہ وعلی الہ الصلوٰۃ والسلام ظاہراً وباطناً
مصرع کار اینست وغیر این ہمہ ہیچ

مکتوب صد وچہل وسوم (۱۴۳)

بملا شمس صدور یافت در بیان آنکہ موسم جوانی را غنیمت شمردہ بلہو ولعب صرف نکنند تحبت فقرا مولانا شمس موفق باشند کہ موسم جوانی را غنیمت شمردہ بلہو ولعب صرف نکنند وبچوز ومویز عوض نماید کہ آخر غیر از ندامت وپشیمانی امرے دیگر نخواہد بود وسود نخواہد داشت خبر شرط است پنج وقت نماز بجماعت ادا نماید وحلال را از حرام امتیاز کند طریق نجات اخروی متابعت صاحب شریعت است علیہ وعلی الہ الصلوات والتسلیمات تلذذات فانیہ وتنعمات ہالکہ منظور نظر نباشد واللہ سبحانہ الموفق للخیرات

مکتوب صد وچہل وچہارم (۱۴۴)

بحافظ محمود لاہوری صدور یافت در بیان معنی سیر وسلوک وبیان سیر الی اللہ وسیر فی اللہ ودو سیر دیگر کہ بعد از ین دو سیر است حضرت حق سبحانہ وتعالی در مدارج کمالات ترقیات بے اندازہ کرامت فرماید بحرمۃ سید البشر المطہر عن زیغ البصر علیہ وعلی الہ الصلوات والتسلیمات مصرعہ از ہرچہ میرود سخن دوست خوشتر است سیر وسلوک عبارت از

عــه بدانکہ شیونات الٰہی فروع اند مرذات حق جل شانہ وصفات مرتقابل متفرع بر شیونات اند واسما کالخالق والرازق متفرع بر صفات وافعال متفرع بر اسما وسائر موجودات متعلق افعال ومتفرع برآنہا است پس شیونات وذات وصفات وغیرہ اول عین ذات اند ثانیہ زائد برذات اند وخارج عن لہ طلع علیہ العرفی زعمان الشیون ہی الصفات فحکم بعینیۃ الصفات مع الذات کالشیون فلزم مسلکہ اہل الحق من زیادۃ الصفات ۱۲ معارف لدنیہ مع الاختصار۔

حرکت[له] وعلم است کہ از مقولہ کیف[عه] است حرکت[عه] اینی اینجا گنجایش ندارد وپس سیر[له] الی اللہ عبارت از حرکت علمیہ است کہ از علم اسفل بعلم اعلا میرود وازان اعلا باعلاے دیگر الی ان ینتہی الی علم الواجب تعالیٰ بعد محو علوم الممکنات کلہا وزوالہا باسرہا وہذہ الحالۃ ہو المعبر بالفناء وسیر[له] فی اللہ عبارت از حرکت علمیہ است در مراتب وجوب از اسما وصفات وشیون واعتبارات وتقدیسات وتنزیہات الی ان ینتہی الی المرتبۃ التی لا یمکن التعبیر عنہا بعبارۃ ولا یشار الیہا باشارۃ ولا تسمی باسم ولا تکنی بکنایۃ ولا یعلمہا عالم ولا یدرکہا مدرک وہذا السیر مسمی بالبقاء وسیر[له] عن اللہ باللہ کہ سیر ثالث است نیز عبارت از حرکت علمیہ است کہ از علم اعلی بعلم اسفل فرود می آید وازان اسفل باسفل دیگر الی ان یرجع الی الممکنات رجوع القہقری ویزول عن علوم مراتب الوجوب کلہا وہو العارف الذی نسی اللہ باللہ ورجع عن اللہ مع اللہ وہو الواجد الفاقد وہو الواصل المہجور وہو القریب البعید وسیر[له] رابع کہ سیر در اشیاست عبارت از حصول علوم اشیاست شیئا فشیئا بعد زوال علوم الاشیاء کلہا فی السیر الاول فالسیر الرابع مقابل للسیر الاول والسیر الثالث للسیر الثانی کما تری وسیر الی اللہ وسیر فی اللہ از برای تحصیل نفس ولایت است کہ عبارت از فنا وبقا است وسیر ثالث ورابع از برای حصول مقام دعوت است کہ مخصوص بانبیاء مرسل است صلوات اللہ تعالیٰ وتسلیماتہ علی جمیعہم عموما وعلی افضلہم خصوصا وتابعان کمل از مقام این بزرگواران علیہم الصلوات والتسلیمات نیز نصیب است کما قال تبارک وتعالیٰ قل ہذہ سبیلی ادعوا الی اللہ علی بصیرۃ انا ومن اتبعنی نیست حدیث بدایت ونہایت کہ مقصود از ذکر آن تنویہ وتشویق طلاب است[عه] بر شکر غلطید ای صفرائیان از برای کورے سودائیان والسلام علیٰ من اتبع الہدیٰ والتزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات

لہ تنویہ بلند کردن وخواندن بچیزے ۱۲ منہ   عہ التجب۔ وتشویق فی شکر یا اہل منہ ۔ رزقنا اللہ بقبل شمائل الشکر ایں ۱۲

مکتوب (۱۴۵) صد و چهل و پنجم

بملا عبد الرحمن مفتی صدور یافت در بیانِ آنکه مشائخ طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس الله تعالی
اسرارهم ابتدای سیر از عالمِ امر اختیار کرده اند و در بیانِ سرِ عدمِ تاثرِ بعضے از مبتدیانِ این طریق
بسرعت * ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها
الصلوٰة والسلام والتحیة ویرحم الله عبدا قال آمینا مشائخِ طریقهٔ نقشبندیه قدس الله
تعالی اسرارهم ابتدای سیر از عالمِ امر اختیار کرده اند و عالمِ خلق را در ضمنِ آن سیر قطع مینمایند بخلافِ
مشائخِ سائرِ طرق که ابتدای سیرِ ایشان از عالمِ خلق است بعد از طیِ عالمِ خلق قدم در عالمِ امر می نهند
و بمقامِ جذبه میرسند لهذا طریقِ نقشبندیه اقربِ طرق آمد و لاجرم نهایتِ دیگران در بدایتِ
ایشان مندرج گشت ع قیاس کن ز گلستانِ من بهارِ مرا * جمعے باشند از طلابِ این
طریقهٔ علیه که با آنکه ابتدای سیرِ ایشان از عالمِ امر است بسرعت متاثر نشوند و التذاذ و حلاوت
که مقدمهٔ جذبه است بزودی پیدا نکنند وجهش آنست که عالمِ امر در ایشان نسبت بعالمِ خلق
ضعیف افتاده است و همین ضعف سدِ راهِ سرعتِ تاثیر و تاثر شده و این بطوءِ تاثر تا زمانی
متحقق است که عالمِ امر در ایشان بر عالمِ خلق قوت پیدا کند و امر منعکس گردد و علاجِ این ضعف
مناسبِ این طریقهٔ علیه تصرفِ تام است مر صاحبِ تصرفِ تام را و علاجیکه مناسبِ طرقِ
دیگران است تقدیمِ تزکیهٔ نفس است و ریاضات و مجاهداتِ شاقه که موافقِ شریعت واقع شوند
علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة باید دانست که بطوءِ تاثر علامتِ نقصانِ استعداد نیست
گروهے باشند تام الاستعداد که باین بلا مبتلا گردند والسلام

سعید اسم فاعل استعداد نیک بختی و سعادت جوئیده و یاری خواهنده ۱۲

مکتوب (۱۴۶) صد و چهل و ششم

بشرف الدین حسین بدخشی صدور یافت در نصیحت بتکرار سبق * مکتوب فرزندی شرف الدین حسین وصول یافت لله سبحانه الحمد والمنة که بسعادت یاد فقرا مستسعد اند سبقی که گرفته بودند تکرار آن وقت را منعم پندارند و فرصت را از دست ندهند مبادا که وقت فرصت از جا ببرد و بمطراق زا علیه بجلادت سازد

بیت همانا اندر زمین تو نیست * که تو طفلی و خانه رنگین است *

چه نعمتی است که حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را در عنفوان شباب توفیق توبه کرامت فرماید و بران استقامت بخشد توان گفت که نعمات تمام دنیا در جنب آن نعمت حکم شبنمی دارد در جنب دریای عمیق چه آن نعمت موجب رضای مولی است سبحانه که فوق جمیع نعم است چه دنیوی و چه اخروی و رضوان من الله اکبر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب (۱۴۷) صد و چهل و هفتم

بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه گسستن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن بر گسستن حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج کمال ترقیات کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها جمعی از مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم گسستن را بر پیوستن مقدم داشته اند و جمعی دیگر ازین بزرگواران پیوستن را بر گسستن تقدیم داده اند و طائفه ثالث بتوقف رفته اند ابوسعید خراز گوید قدس سره تا نرهی نیابی تا نیابی نرهی ندانم کدام پیش بود راقم این سطور گوید گسستن و پیوستن در یک زمان متحقق میگردند جایز نیست که گسستن از پیوستن جدا شود و پیوستن بی گسستن هویدا گردد غایة ما فی الباب اگر خفائی هست

باقی

سه شمه از حال شیخ ابوسعید خراز بحاشیه مکتوب اول نوشته شده ۱۲

در تقدم ذاتی است و تعین علمیه کلی مر دیگری را شیخ الاسلام هروی قدس سره اختیار مذهب ثانی مینماید و میگوید که سبقت از آن طرف بحسب تجلی است اما بعضی گریستن را مقدم داشته اند که این سبقت نمایند مراد ایشان از پوشیدن ظهور تام است و آن منافی سبقت بر ظهور مطلق نیست ظهور مطلق مقدم باشد بر گریستن و ظهور تام موخر از ان بدین تحقیق نزاع ایشان بلفظ راجع میگردد اما نظر طائفه اولی بلند است که قلیل را در حیز اعتبار نمی آرند باید دانست که برین توجیه تقدم زمانی نیز پیدا گشت فافهم والله سبحانه اعلم بالصواب بهر حال نظر گریستن و پوشیدن باید شد که مرتبه ولایت منوط باین دو مرتبه است و بدونهما خرط القتاد مرتبه اولی مربوط بسیر الی الله است و مرتبه ثانی بسیر فی الله و مجموع این دو سیر بمرتبه ولایت و کمال میرسد علی تفاوت درجاتهما و سیر دیگر از برای تحصیل تکمیل است و وصول بدرجه دعوت تعلق بآن دو کرده اگر در وی کسی است والسلام

مکتوب صد و چهل و هشتم (۱۴۸)

بملا صادق کابلی صدور یافته در بیان آنکه صاحب بیحاصلی بیحاصل است و در بیان آنکه زنهار بتوسط روحانیات مشایخ و امدادات ایشان مغرور نشوند که آن صور مشایخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتدا است و دو مکتوب پی در پی رسید مکتوب اول از حصول بیخبری انبا نموده و مکتوب ثانی از شستگی و بیحاصلی الحمد لله سبحانه که عبرت مرخا تمام رسید صاحب بیحاصلی بیحاصل است و آنکه خود را بیحاصل دانست واصل است مکرر نوشته شده است که زنهار بتوسط روحانیات مشایخ و امدادات ایشان مغرور نشوید که آن صور مشایخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتدا است که بآن صور ظهور نموده است قبله توجه را وحدت شرط است توجه را پراگنده ساختن موجب خسران است عیاذاً بالله سبحانه ثانیاً آنکه مکرر در مکتوبها گفته ایم که سررشته کار را مختصر نگیرید بالسرعت سرانجام نم

امرِ ضروری را گذاشته بامرِ لاطائل پرداختن از عقل و دور اندیش بسیار مستبعد است امّا شما معتقدِ رائے خود اید سخن کس در شما کم است کہ مؤثر افتد شما دانید ما علی الرسول الا البلاغ۔

مکتوب صد و چہل و نہم (۱۴۹)

نیز بملا صادق کابلی صدور یافتہ در بیانِ آنکہ ہر چند مسبب الاسباب تعالیٰ اشیا را باسباب مترتب ساختہ است امّا چہ در کار کہ نظر بسببِ معیّن دوختہ شود اخوی مولانا محمد صادق عجب است کہ این ہمہ خود را بعالمِ اسباب واگذاشتہ است ہر چند مسبب الاسباب تعالیٰ و تقدّس اشیا را باسباب مترتب ساختہ است امّا چہ در کار کہ نظر بسببِ معیّن دوختہ شود مصرع گر در بستہ شد ابد ایدل دگری بکشاید این قسم کوتہ نظری بسیار بے مناسبتی میطلبد از امثالِ شما مردم بسیار مستہجن است ساعتی بحالِ خود فرو باید رفت و این شناعت را باید فہمید در کسوتِ فقرا اینہمہ تلاش در تحصیل مبغوضہ حق جلّ شانہٗ چہ بلا مستنکر است عجب است اگر این منکرہ را در نظر شما چہ طور زیبا نمودہ اند در تحصیلِ امور ضروریہ بقدرِ ضرورت باید کوشید تمام ہمت را بآن مصروف ساختن و عمر را در پئے آن گذرانیدن سفاہت محض است فرصت بسیار غنیمت است ہزار افسوس کہ آنرا کسے در تحصیل امور لاطائل صرف کند خبر شرط است ما علی الرسول الا البلاغ از گفت و شنود مردم آزار مکشید چیزہا یکہ بشما نسبت میکنند ہر گاہ در شما نباشد ہیچ غم نیست چہ دولتی است کہ مردم کسے را بد دانند و فی الحقیقت نیک باشد اگر عکس این قضیہ متحقق شود محل خطرات است والسلام۔

مکتوب صد و پنجاہم (۱۵۰)

بخواجہ محمد قاسم صدور یافتہ در بیانِ آنکہ شایانِ مطلوبیت جز حضرت واجب الوجود تعالیٰ و تقدّس

حاشیہ: سہ یعنی بالکلیہ خود را باسباب سپردہ گذاشتہ است۔

سلہ یعنے دنیائے دنیہ عوض عمر گران نے تواند شد کہ از بہر اسے او پراگندہ شود ۱۲

نیست ؛ التفات نامۂ اخوی خواجہ محمد قاسم وصول یافت موجبِ فرحت گشت از تشتتِ
اوضاعِ دنیوی و تفرقِ احوالِ صوری دلتنگ نشوند کہ اِی آن نمیکند زیرا کہ این نشاءہ
در معرضِ فناست بمرضیِ حق سبحانہ و تعالیٰ میباید بسر برد و درین ضمن عمر باشد یا نیسّر شایانِ
مطلوبیت را جز ذاتِ واجب الوجودیت جلّ شانہٗ خصوصاً امثالِ شما مردم عزیز را
مع ذلک اگر بجد متی و کارے اشارت نمایند بمنّت و سعیِ آن خواہد کوشید والسلام

مکتوب صد و پنجاہ و یکم (۱۵۱)

بمیر مومن بلخی صدور یافتہ در بیانِ بزرگیِ طریقۂ حضراتِ خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم
و بیانِ معنیِ یادداشت کہ مخصوص باین اکابر است مصراع از ہر چہ میرود سخن دوست خوشتر است
یادداشت در طریقۂ حضراتِ خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم عبارت از حضوری بے غیبت است
یعنی دوامِ حضورِ حضرتِ ذاتِ تعالیٰ و تقدس بے تخللِ حجبِ شیونی و اعتباراتی و اگر گاہی حضور را
و گاہی غیبت یعنی وقتی حجب تمام مرتفع شوند و وقتے دیگر درمیان آیند چنانچہ در تجلیِ ذاتی
برقی کہ کالبرق حجب تمام از پیشِ حضرتِ ذات تعالیٰ و تقدس مرتفع میگردد و بسرعت باز در پردۂ
شیون و اعتبارات می آید پس نزد این اکابر از حیزِ اعتبار ساقط است پس حاصلِ حضوری بے غیبت
آن گشت کہ تجلیِ ذاتی برقی کہ عبارت از ظہورِ حضرتِ ذات است بی توسطِ شیون و اعتبارات کہ
در نہایتِ این راہ میسر گردد و فنائی اکمل را و راستقامت ثبات میکند و دایمی گردد و حجب ہرگز رجوع نکنند
و اگر رجوع کند حضور بغیبت متبدل خواہد گشت و یادداشت نخواہند گفت پس متحقق گشت کہ
شہودِ این اکابر بر وجہِ اتم و اکمل است و اکملیتِ فنا و اتمیتِ بقا باندازۂ اتمیت و اکملیتِ
شہود است ع قیاس کن ز گلستانِ من بہارِ مرا

مکتوب صد و پنجاه و دوم (۱۵۲)

بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اطاعت رسول عین اطاعت حق است سبحانه و ما یناسب ذلک قال الله سبحانه و تعالی مَنْ یُّطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ حضرت حق سبحانه و تعالی اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرمود پس اطاعت خدای عز و جل که در غیر اطاعت رسول باشد اطاعت او نیست سبحانه و از برای تاکید و تحقیق این معنی کلمه قد آورد تا بوالهوسی در میان این دو اطاعت جدائی پیدا نکند و یکی را بر دیگری نگزیند و در جای دیگر حضرت حق سبحانه و تعالی شکایت میکند از حال جماعه که در میان این دو اطاعت تفرقه می‌بینند کما قال سبحانه یُرِیْدُوْنَ اَنْ یُّفَرِّقُوْا بَیْنَ اللّٰهِ وَ رُسُلِهٖ وَ یَقُوْلُوْنَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَّ نَکْفُرُ بِبَعْضٍ وَّ یُرِیْدُوْنَ اَنْ یَّتَّخِذُوْا بَیْنَ ذٰلِکَ سَبِیْلًا اُولٰٓئِکَ هُمُ الْکٰفِرُوْنَ حَقًّا + آری بعضی از مشایخ کبار قدس الله تعالی اسرارهم در سکر وقت و غلبه حال سخنان گفته اند که موهم تفرقه اند میان این دو اطاعت و مشعر باختیار محبت یکی بر دیگری منقول است که سلطان محمود غزنوی در ایام پادشاهت خود نزدیک بخرقان فرود آمده بود از آنجا وکلای خود را بخدمت شیخ ابوالحسن خرقانی فرستاد و التماس نمود که حضرت شیخ بدیدن او بیاید و بوکلای خود گفت که اگر از شیخ توقفی فهم کنید کریمه اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَ اَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ بر خوانید چون وکلا از شیخ توقف فهمیدند کریمه مذکوره را بر خواندند شیخ در جواب فرمودند که چندان گرفتار اَطِیْعُوا اللّٰهَ ام که شرمنده اَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ ام و با طاعت اُولِی الْاَمْرِ چه رسد حضرت شیخ اطاعت حق را سبحانه و غیر اطاعت رسول او دانست این سخن از استقامت دور است مشایخ مستقیم الاحوال ازین قسم سخنان تنزه مینمایند و در جمیع مراتب شریعت و طریقت و حقیقت اطاعت حق سبحانه را در اطاعت رسول

او میدانند و اطاعتِ حق سبحانه که در غیر اطاعتِ رسول است علیه الصلوة والسلام عین ضلالت
می انگارند و نیز منقول است که شیخ مهنه شیخ ابوسعید ابو الخیر مجلسے داشتند و سید اجل از
اکابر ساداتِ خراسان نیز در مجلسِ ایشان نشسته بودند اتفاقاً دران اثنا مجذوبی مغلوب
الاحوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند سید را ناخوش آمد بسید فرمودند که
تعظیم شما بواسطۂ محبتِ رسول است علیه الصلوة والسلام و تعظیم این مجذوب بواسطۂ محبت
حق سبحانه این قسم تفرقه را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبۂ محبت حق را سبحانه
بر محبتِ رسول او علیه الصلوة والسلام از سکرِ حال میدانند و جز فضول نمی انگارند اما این
قدر هست که در مقامِ کمال که مرتبۂ ولایت است محبتِ حق سبحانه غالب است و در مقامِ
تکمیل که نصیبی از مقامِ نبوت است محبتِ رسول غالب ثبتنا الله سبحانه علی اطاعة
الرسول التی هی عین اطاعة الله سبحانه

مکتوب (۱۵۳) صد و پنجاه و سیوم

بیان شیخ مزمل صدور یافته در بیانِ خلاصی تام از رقیت ماسوای که مربوط بفنائی مطلق است
کتابتیکه ارسال داشته بودند رسید الحمد لله ذی الانعام والمنة که طالبانِ خود را طلب
بیقرار و سوز بے آرام میدارد و درین بے آرامی از آرام بغیرِ خود نجات می بخشد اما خلاصی تام
از رقیتِ اغیار وقتی میسر شود که بفنائی مطلق مشرف شود و نقوشِ ماسوی را بالکل از
آئینۂ دل محو سازد و تعلق علمی و حبی او را بهیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه وتعالی او را مقصود و
مراد نباشد ودونه خرط القتاد هر چند گمانِ بے تعلقی دارد اما ان الظن لا یغنی
من الحق شیئاً مصرع این کار دولت است کنون تا کرا رسد گرفتارِ احوال و مقامات گشتن [illegible]

از چیزهای دیگر چه گوید هر چه از دوست وا مانی چه کفر آن حرف و چه ایمان هر چه از راه دور افتی چه زشت آن نقش و چه زیبا غربت شما بطول انجامید فرصت غنیمت است اگر یاران اهل اند در رخصت چون توقف خواهند کرد و اگر نا اهل چه احتیاج رخصت است مرضی حق سبحانه را می باید ملاحظه کرد اهل عالم راضی باشند یا نباشند عدم رضاء ایشان چه خواهد بود ع طفیل دوست باشد هر چه باشد مقصود حق را سبحانه باید دانست باقی هر چه جمع شود شود و اگر نه شود گو نه شود ع زخار من اینجا تو در گل نگری والسلام

مکتوب صد و پنجاه و چهارم (۱۵۴)

نیز بمیان مرزا حسام الدین احمد در بیان آنکه از خود باید گذشت و در خود باید رفت حق سبحانه و تعالی با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد اللّٰهم لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین فهلک ولا اقل منها فضیع هر بلائی که هست از گرفتاری بخود است چون از خود خلاص شد از گرفتاری ما دون او سبحانه خلاص شد اگر بت می پرستی فی الحقیقة خود را می پرستید کما قال تعالی افرأیت من اتخذ الٰهه هواه مصراع ازخود چو گذشتی همه عیش است و خوشی ع دع نفسک و تعال همچنانکه از خود گذشتن فرض است در خود رفتن هم لازم است کر یافت اینجا است در بیرون خود یافت نمی باشد ع با تو در زیر گلیم است هر چه هست همچو نابینا مبر هر سوی دست سیر آفاقی بُعد در بُعد است و سیر انفسی قرب در قرب اگر شهود است در خود است و اگر معرفت است هم در خود و اگر حیرت است هم در خود بیرون خود قدمگاه نیست سخن بمجازات مباد اسا و ولی ازینجا حلول یا اتحاد فهم کند و برابطهٔ ضلالات رود ع اینجا حلول کفر بود اتحاد هم پیش از تحقق باین مقام تکلم آن ممنوع است رزقنا الله سبحانه

و ایّاکم الاستقامة علی الطریقة المرضیة علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة از احوال خود مینوشته باشند که دل تمام دارد با وجود علائق صوریه آزاد باشند و وجود و عدم آن را مساوی دانند والسلام والاکرام

مکتوب صد و پنجاه و پنجم (۱۵۵)

نیز بمیان شیخ مزمل صدور یافته در ترغیب رجوع باصل خود که حق سبحانه و تعالی باشد و دار د بیت

بعد از خدائی هرچه پرستند هیچ نیست ٭ بیدولت است آنکه بهیچ اختیار کرد ٭ غره ماه جمادی الاولی روز جمعه بطواف حضرت دهلی مشرف گشت و محمد صادق نیز همراه است چند روز اگر اراده خداوندی موافق است اینجا بسر برده بسرعت متوجه وطن اصلی خواهد شد حب الوطن من الایمان خبر صحیح است بیچاره بیچاره و ناصیه بدست اوست و ما من دآبة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم این المفر مگر آنکه ففروا الی الله گفته در وی بگریزند بهر حال اصل را اصل و نستر فرع را طفیلی ساخته رو باصل باید آورد بیت هرچه جز عشق خدائی احسن است ٭ گر شکر خوردن بود جان کندن است

مکتوب صد و پنجاه و ششم (۱۵۶)

نیز بمیان مزمل صدور یافته در ترغیب صحبت اهل الله کتابتیکه بدست قاضی اوده جالندهر فرستاده بودند در دهلی رسانید الحمد لله والمنة که محبت فقرا نقد وقت دارند و بحکم المرء مع من احب با ایشان اند تا رجب هرچند بحسب اوقات و ازمان نزدیک است اما بسی دور است بیت فراق دوست اگر اندک است اندک نیست ٭ درون دیده اگر نیم موست بسیار است ٭ چون بواسطهٔ رعایت حقوق ارباب حقوق این معنی را اختیار کرده اند بهمان طرح

بکنند فقیر ہم تا ماہِ رجب شاید اینجا باند واللہ سبحانہٗ اعلم بالصواب والیہ المرجع والمآب بہر حال چند روزہ عمر را بفقر امیباید گزرانید واصبر نفسک مع الذین یدعون ربھم بالغداۃ والعشی یریدون وجھہٗ خود نصِ قاطع است کہ حق سبحانہٗ وتعالیٰ حبیبِ خود را علیہ من الصلوات اتمہا ومن التحیات ایمنہا بآن امر فرمودہ عجب میفرماید الٰہی چیست اینکہ دوستانِ خود را کردی کہ ہر کہ ایشان را شناخت ترا یافت وتا ترا نیافت ایشان را نشناخت رزقنا اللہ تعالیٰ وایاکم محبۃ ہٰذہ الطائفۃ العلیۃ الشریفۃ

مکتوب صد وپنجاہ وہفتم (۱۵۷)

بحکیم عبد الوہاب صدور یافتہ در بیانِ آنکہ چون کسے پیشِ درویشان برود باید کہ خود را خالی کردہ رود تا مملو باز گردد ودر بیانِ آنکہ اول تصحیح عقائد باید کرد ، ، دوم مرتبہ شما قدم رنجہ نمودہ آمدہ اید وزود برخاستہ رفتید فرصتِ آن نشدہ کہ بعضی از حقوقِ صحبت ادا کردہ شود مقصود از ملاقات افادہ است یا استفادہ وچون مجلس ازین ہر دو خالی باشد از اعتداد خارج است پیش این طائفہ خالی شدہ باید آمد تا مملو باز گردد واظہارِ افلاسِ خود باید نمود تا ایشان را بروی شفقت آید وراہِ افاضہ بکشاید سیر آمدن وسیر رفتن مزہ ندارد وامتلا را جز علتِ بار نیست واستغنا را جز طغیان کار نہ حضرتِ خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سرہٗ فرمودہ اند اول نیاز خستہ بعد ازان توجہِ خاطر شکستہ پس توجہ را نیاز شرط آمد مع ذلک درین آوان کہ طالب علمے آمدہ طلبِ سفارش بجانبِ ایشان ظاہر ساخت بخاطر ریخت کہ چون محبت وآمدنِ ایشان را ہم حقے ہست پس از جانبِ خود مہما امکن ادائے حق باید نمود لاجرم بزبانِ قلم از جہتِ تمارکِ ما مضے

وتماثی ماسبق چند کلمه بمقتضائی وقت و حال املا نموده بجانب ایشان ارسال داشت و الله سبحانه الملهم للصواب والموفق للسداد سعادت آثارا آنچه بر ما و شما لازم است تصحیح عقائد بمقتضائی کتاب و سنت بر نهجیکه علماء اہل حق شکر الله تعالی سعیهم از کتاب و سنت آن عقائد را فهمیده اند و از آنجا اخذ کرده چه فهمیدن ما و شما از حیز اعتبار ساقط است اگر موافق افهام این بزرگواران نباشد زیرا که هر مبتدع و ضال احکام باطله خود را از کتاب و سنت می فهمد و از انجا اخذ مینماید والحال انه لا یغنی من الحق شیئا و ثانیا علم باحکام شرعیه است از حلال و حرام و فرض و واجب و ثالثا عمل بمقتضائی این علم است و رابعا طریق تصفیه و تزکیه که مخصوص بصوفیه کرام است قدس الله تعالی اسرارهم پس تا تصحیح عقائد ننمایند علم باحکام شرعیه فائده نمیدهد و تا این هر دو متحقق نشوند عمل نافع نیاید و تا این هر سه میسر نگردند حصول تصفیه و تزکیه محال است بعد ازین چهار رکن با متممات و مکملات اینها کالسنة المکملة للفرض هر چه هست از فضول است و داخل دائره مالایعنی و من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه واشتغاله بما یعنیه والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتحیات

ترجمه از مصحح	مکتوب (۱۵۸) صد و پنجاه و هشتم	اصل

ترجمه	اصل
بشیخ حمید بنگالی صدور یافته در بیان آنکه تفاوت مراتب کمال بحسب تفاوت استعدادات است و مناسب ذلک بدانکه مراتب کمال متفاوت اند بحسب تفاوت استعدادات	بشیخ حمید بنگالی صدور یافته فی بیان تفاوت مراتب الکمال بحسب تفاوت الاستعدادات وما یناسب ذلک اعلم ان مراتب الکمال متفاوتة بحسب

وَالتَّفَاوُتُ فِي الْكَمَالِ قَدْ يَكُوْنُ بِحَسَبِ الْكَمِّيَّةِ وَقَدْ يَكُوْنُ بِحَسَبِ الْكَيْفِيَّةِ وَقَدْ يَكُوْنُ بِهِمَا مَعًا فَكَمَالُ الْبَعْضِ مَثَلًا بِالتَّجَلِّي الصِّفَاتِيِّ وَكَمَالُ الْآخَرِيْنَ بِالتَّجَلِّي الذَّاتِيِّ مَعَ تَفَاوُتٍ فَاحِشٍ بَيْنَ أَفْرَادِ ذَيْنِكَ التَّجَلِّيَيْنِ وَبَيْنَ أَرْبَابِهِمَا أَيْضًا فَكَمَالُ الْبَعْضِ بِسَلَامَةِ الْقَلْبِ وَتَخَلُّصِ الرُّوْحِ وَكَمَالُ الْآخَرِ بِهِمَا وَبِالشُّهُوْدِ السِّرِّيِّ أَيْضًا وَكَمَالُ الثَّالِثِ بِذٰلِكَ الثَّلٰثِ وَبِالْحَيْرَةِ الْمَنْسُوْبَةِ إِلَى الْخَفِيِّ وَكَمَالُ الرَّابِعِ بِذٰلِكَ الْأَرْبَعِ وَبِالْاِتِّصَالِ الْمَنْسُوْبِ إِلَى الْأَخْفٰى ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ وَبَعْدَ حُصُوْلِ الْكَمَالِ فِيْ أَيِّ مَرْتَبَةٍ كَانَتْ مِنَ الْمَرَاتِبِ الْمَذْكُوْرَةِ إِمَّا رُجُوْعُ الْقَهْقَرٰى أَوْ ثَبَاتٌ وَاسْتِقْرَارٌ فِيْ ذٰلِكَ الْمَوْطِنِ وَالْأَوَّلُ هُوَ مَقَامُ التَّكْمِيْلِ وَالْإِرْشَادِ وَرُجُوْعٌ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْخَلْقِ لِلدَّعْوَةِ وَالثَّانِيْ هُوَ مَوْطِنُ الْاِسْتِهْلَاكِ وَالْعُزْلَةِ

وتفاوت در کمال گاہی بحسب کمیت میباشد وگاہے بحسب کیفیت وگاہے بہر دو معًا وکمال بعضی مثلا بتجلی صفاتی است وکمال دیگران بتجلی ذاتی با وجود تفاوت کثیر میان افراد این دو تجلی ومیان ارباب اینہا نیز پس کمال بعضے صرف بسلامت قلب است وتخلص روح یعنی از ماسوای حق نجات وکمال شخص دیگر باین ہر دو متحقق است وبشہود سری نیز وکمال سوم باین ہر سہ است وبحیرت کہ بلطیفہ خفی منسوب است وکمال چہارم باین ہر چہار وباتصال کہ منسوب است بسوی لطیفہ اخفی اینست فضل خدا میدہدش ہر کہ میخواہد وخدا خداوند فضل بزرگ است وبعد از حصول کمال از مراتب مذکورہ ہر مرتبہ کہ باشد رجوع قہقری یا ثبات واستقرار دران موطن واولین این ہر دو ہمونست مقام تکمیل وارشاد ورجوع از حق بخلق از براے دعوت وثانی اینہا ہمان است موطن استہلاک وعزلت از خلق

مقدار یعنی ۱۲ — صفت ۱۲ — ہلاک شدن ۱۲ — نیست گردن خود را ۱۲

وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَّ آخِرًا ۔	وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَّ آخِرًا ۔

مکتوب صد و پنجاه و نهم (۱۵۹)

بشرف الدین حسین بدخشی صادر شده در تعزیت ۔ اگرچہ آلام و مصائب بظاہر تلخ است و مؤلم جسم لیکن بباطن شیرین است و لذت بخش روح زیراکہ جسم و روح گویا بر دو طرف نقیض واقع شدہ اند اَلَمِ یکے مستلزم لذتِ دیگری است پست فطرتے کہ درمیانِ این دو نقیض و لوازمِ آنها تمیز نتواند کرد از بحث خارج است و قابلیتِ مخاطبت ندارد اُولٰئِکَ کَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ ۔ شعر: آنکہ از خویشتن چو نیست چنین ۔ چہ خبر دارد از چنان و چنین ۔ شخصے کہ روح او تنزل نمودہ در مرتبۂ جسم استقرار نمودہ باشد و عالمِ امرِ او تابعِ عالمِ خلق گشتہ سیرِ این مستعار احد شناسد تا روح بمقرِ اصلی خود رجوع قهقری نماید و امر از خلق جدا نشود جمالِ این معنی جلوہ گر نگردد و حصولِ این دولت وابستہ بموتے است کہ پیش از ورودِ اجلِ مسمّی صورت می بندد و مشائخ طریقت قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم آنرا بفنا تعبیر کردہ اند ۔ شعر: خاک شو خاک تا بروید گل ۔ کہ بجز خاک نیست مظہرِ گل ۔ و کسیکہ پیش از مردن نمرد مصیبتِ او باید داشت دعوا اینجا باید آورد خبرِ ارتحالِ والد مرحومی شما کہ بنیکنامی شہرت داشتند و بشیوۂ امرِ معروف و نہیِ منکر رایتِ نیک رعایت میکردند مسلمانان را موجبِ حزن و مستلزمِ اندوہ گشت اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ آن فرزند شیوۂ صبر را پیش گرفتہ پیش رفتگان را بصدقہ و دعا و استغفار مدد و معاون باشد کہ موتیٰ را اشد احتیاج است بامدادِ احیاء در حدیث نبوی علیہ و علیٰ آلہ الصلوات و التحیات آمدہ است مَا الْمَيِّتُ اِلَّا كَالْغَرِيْقِ الْمُتَغَوِّثِ يَنْتَظِرُ دَعْوَةً تَلْحَقُهُ مِنْ اَبٍ اَوْ اُمٍّ اَوْ اَخٍ اَوْ صَدِيْقٍ فَاِذَا لَحِقَتْهُ كَانَ اَحَبَّ اِلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيْهَا وَاِنَّ اللّٰهَ

لِيُدْخِلَ عَلَى أَهْلِ الْقُبُوْرِ مِنْ دُعَاءِ أَهْلِ الْأَرْضِ أَمْثَالَ الْجِبَالِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَإِنَّ هَدِيَّةَ الْأَحْيَاءِ إِلَى الْأَمْوَاتِ الْإِسْتِغْفَارُ لَهُمْ بَقِيَّةُ النُّصْحِ مُدَاوَمَةُ الذِّكْرِ وَمُلَازَمَةُ الْفِكْرِ فَإِنَّ الْفُرْصَةَ قَلِيْلَةٌ جِدًّا يَنْبَغِيْ أَنْ يُصْرَفَ إِلَى الْأَهَمِّ الْمُهِمِّ وَالسَّلَامُ

مکتوب صد و شصتم (١٦٠)

نامزد این کمترین بندهٔ خود فرموده اند اعنی یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی در بیان آنکه مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم سه طائفه اند با شرح احوال هرکدام اینها و کمال و نقصان هر طائفه از اینها مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم سه طائفه اند طائفهٔ اول قائلند بآنکه عالم بایجاد حق سبحانه در خارج موجود است و هرچه درو است از اوصاف و کمال همه بایجاد حق است سبحانه و خود را شیئ بیش نمیدانند بلکه شیئیت هم ازوست عز شانه در بحر نیستی چنان گم میگردند که نه از عالم خبر دارند و نه از خود در رنگ شخصی برهنه که جامهٔ عاریتی پوشیده باشد و بداند که این جامه عاریت است و این دید عاریت بروی چنان غالب می آید که درست جامه را اصل میدید و خود را برهنه می یابد و اگر اینچنین شخصی را از بیشعوری و سکر بشعور و صحو آرند و به بقا بعد الفنا مشرف سازند هرچند جامه را با خودی یابد اما یقین میداند که او دیگر است چه آن فنا اکنون در علم مندرج است و گرفتاری و تعلق که بآن جامه داشت هیچ نمانده و همچنین است حال شخصی که اوصاف و کمالات خود را در رنگ جامهٔ عاریت می انگارد اما میداند که این جامه در وهم است در خارج هیچ جامه ندارم برهنه ام این دید غالب می آید تا که آن لباس و هیئة را دست می اندازد و خود را برهنه می یابد و بعد از افاقت و صحو آن جامه همیا نیز همراه خود مییابد لیکن چنانچه شخص اول [illegible] است و بقائی مترتب بر ان کمال کما سیجیئ عن قریب ان شاء الله تعالی و این بزرگواران در جمیع

معتقدات کلامیه که بروفق کتاب و سنت و اجماع ثابت شده اند لعلمای اهل سنت و جماعت متفق اند و فرق نیست درمیان متکلمین و ایشان الا آنکه متکلمین اینمعنی را علماً و استدلالاً درمیابند و ایشان کشفاً و ذوقاً و ایضاً این بزرگواران عالم را بحق سبحانه وتعالی بغایت تنزیه هیچ نسبت اثبات نمیکنند و جمیع نسب را سلب میکنند فکیف العینیة والجزئیة تعالی شانه الا نسبت مولویت و عبودیت و صانعیت و مصنوعیت بلکه در غلبهٔ حال این نسبت را هم گم میکنند این زمان بفنای حقیقی مشرف شده و قبل تجلیات ذاتیه پیدا میکنند و مظهر تجلیات بی نهایت میگردند طائفهٔ دیگر عالم را ظل حق سبحانه میدانند اما قائلند بآنکه عالم در خارج موجودست لیکن بطریق ظلیت نه بطریق اصالت و وجودش قائم بوجود حق است سبحانه کقیام الظل بالاصل مثلاً از شخصی سایه ممتد شد و آن شخص از کمال قدرت خود صفات خود را نیز دران سایه منعکس ساخت از علم و قدرت و ارادہ و غیرها حتی که لذت و الم پس اگر بالفرض آن سایه باتش افتد و بان متألم شود عقلاً و عرفاً نخواهند گفت که آن شخص متألم شد چنانکه طائفهٔ ثالثه این قائلند علی هذا القیاس جمیع افعال و سیئه که از مخلوقات صادر میشوند نمیتوان گفت که فعل حق است سبحانه چنانکه سایه باراده خود حرکت کند نمیتوان گفت که شخص متحرک شد آری میتوان گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق اوست و مقرر است که خلق قبیح قبیح نیست بلکه فعل و کسب قبیح قبیح است طائفهٔ ثالث قائلند بوحدة وجود یعنی در خارج یک موجود است و بس و آن ذات حق است سبحانه و عالم را در خارج اصلاً تحقق نیست ثبوت علمی دارند میگویند الاعیان ما شمت رائحة الوجود وهرچند این جماعه هم عالم را ظل حق سبحانه میگویند لیکن میگویند که وجود ظلی ایشان در مرتبهٔ حس است فقط و در نفس الامر و خارج عدم محض است و ذات حق را عز وجل متصف بصفات وجوبیه و امکانیه میدانند و مراتب تنزلات اثبات میکنند و در هر مرتبه همان ذات را بآن احکام

عــه قال تعالی الا انهم ... لیس ... فی ... هل ... وحبل ... ۱۲

لا الٰه آن مرتبه متصف میسازند وسلب نمودتا هم همان ذات عزشانه را میدانند لیکن در پرده این
ظلال محسوسه متوهمه و مخطورات عقلا و شرعا بر ایشان بسیار وارد میشود که در جواب آنها تحملات و تکلفات
مینمایند هرچند این طائفه واصل وکامل اند علی تفاوت درجات الوصل والکمال اما خلق را
سخنان ایشان بضلالت والحاد ممنوع گرد و بزندقه رسانید و طائفه اولی اکمل واتم اند واسلم
واوفق بکتاب وسنت اما اسلمیه واوفقیه ظاهر است واکملیه واتمیه بنابر آنست که بعض مراتب
وجود انسانی بنابر لطافت تجرد خود بمبدأ مشابهت ومناسبت تمام دارند کالخفی والاخفی
پس جماعه که باوجود فنای سری این مراتب را از مبدأ جدا نتوانستند کرد تا بتحت لا در آورده
نفی آن کنند بلکه بمبدأ نزد ایشان ممتزج ومتشابه ماند خود را عین حق یافتند گفتند که در خارج
حق است سبحانه فقط وما را اصلا وجودی نیست اما چون تعدد آثار خارجیه متحقق بود بعض مرتبه
بثبوت علمی قائل شدند واز همین جاست که اعیان را برزخ بین الوجود والعدم میگویند
چون بعض مراتب وجودات مخلوقات را از مبدأ جدا ساختند قائل بوجوب وجود او ناشده
به برزخیت گویا شدند و رنگ وجوب را در ممکن ثابت کردند ودانستند که آن رنگ هم رنگ
ممکن است مشابه بواجب ولو فی الصورة ولا سوا اگر آن رنگ را جدا میکردند وتمام ممکن را
از واجب جدا میساختند هرگز خود را حق عز وجل نمیدیدند وعالم را از حق جدا میساختند وبیک
وجود قائل نمیگشتند تا آنکه اثری از این کس باقی نماند خود را حق ندانند هرچند بداند که اثری
ازین باقی نمانده است این نیز از کوتاه نظری اوست وطائفه ثانیه هرچند این مراتب را هم
از مبدأ جدا دیدند وبکلمه لا در آورده نفی آن نمودند اما بواسطه ظلیت واصالت یک چیزی
از بقایای وجود ایشان ثابت ماند چه رتبه ظل را با اصل رشته تعلق بسیار قوی است این نسبت
از نظر شان محو نشد اما طائفه اولی بواسطه کمال مناسبت ومتابعت حضرت رسالت خاتمیه

عَلَیہِ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَتَمُّہَا وَمِنَ التَّحِیَّاتِ اَکْمَلُہَا جمیع مراتبِ ممکن را از واجب جدا ساختند
و ہمہ را تحتِ کلمۂ لا در آوردہ نفی نمودند و ممکن را با واجب ہیچ مناسبتے ندیدند و ہیچ نسبت را
با او اثبات نکردند و خود را غیر از عبدِ مخلوق غیر مقدور نشناختند و او را عَزَّ شَانُہٗ خالق و مولائے
خود دانستند خود را مولا دانستن و یا ظلِ او انگاشتن برین بزرگواران بسیار گران و دشوار
می آید مَا لِلتُّرَابِ وَ رَبِّ الْاَرْبَابِ این بزرگواران اشیا را بواسطۂ آنکہ مخلوقِ حق اند سبحانہٗ
دوست میدارند و محبوب در نظر شان می در آیند و ہمین واسطہ کہ مصنوعِ حق اند و افعالِ آنہا
نیز مصنوعِ اوست جل شانہٗ تمام منقاد و تسلیم اشیا میگردند و بر افعالِ ایشان انکار نمیتوانند کرد الا
بانکارِ الشَّرِیْعَۃِ چنانکہ اربابِ توحید را بواسطۂ مظہریت بلکہ عینیتِ اشیا نسبت بحق سبحانہٗ
این قسم محبت و انقیاد دست میدہد ایشان را بحرِ مصنوعیت و مخلوقیت آنہا دست میدہد
ع ببین تفاوتِ رہ از کجاست تا بکجا عینِ محبوب را باندک محبت ہم دوست میتوان
داشت اما مصنوعات و مخلوقات و عبید او را تا کمالِ محبت بمحبوب پیدا نکند دوست نمیدارد
و محبوب نمی انگارد و این طائفۂ علیہ را از مقامِ عبدیت کہ نہایتِ جمیع مقاماتِ ولایت است
بہرۂ تمام ہست و کدام دلیل بر صحتِ حالِ این برگزیدگان ازین تمامتر است کہ تمام کشفِ ایشان
موافقِ کتاب و سنت و ظاہرِ شریعت است و سرِ موی از ظاہرِ شریعت مخالفت بر نہارادہ نیافتہ
اَللّٰہُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ مُّحِبِّیْہِمْ وَمُتَابِعِیْہِمْ بِجَاہِ مُحَمَّدِنِ الْمُصْطَفٰی صَلَّی اللہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ
و بباید دانست کہ درویشے کہ این سطور از وی مستفاد گشت اول معتقدِ توحید بود و از زمانِ صبی علمِ این
توحید داشت و بیقین پیوستہ بود ہر چند حال نداشت و چون درین راہ در آمد اول راہِ توحید
منکشف شد و مدتے در مراتبِ این مقام جولان نمود و علوم بسیار کہ مناسبِ این مقام بود فائض
گشتند و مشکلات و واردات کہ بر اربابِ توحید وارد میشوند ہمہ بکشوف و علوم فانفصل شدند

بعد آمدتے نسبتِ دیگر برین درویش غلبه آورد و در غلبهٔ آن در توحید توقف نمود اما این توقف بحسن
ظن بود نه بانکار مدتی متوقف بود آخر الامر کار بانکار انجامید و نمودند که این پایه پایانست رخت
بمقامِ ظلیت برد اما درین انکار بے اختیار بود مهجور است که از آن مقام برآید بواسطهٔ آنکه مشائخ
عظام بآن مقام اقامت دارند و چون بمقامِ ظلیت رسید و خود را و عالم را ظل یافت چنانکه طائفهٔ
ثانیه بآن قائلند آرزوی آن شد که کاشکے ازین مقام نبرند که کمال در وحدتِ وجود میدانست
و آن مقام فی الجمله باو مناسبت دارد و اتفاقاً از کمالِ عنایت و غریب نوازی از آن مقام هم بالا بردند
و بمقامِ عبدیت رسانیدند این زمان کمالِ این مقام در نظر آمد و علوِ آن واضح گشت و از مقاماتِ
گذشته تائب و مستغفر شد و اگر آن درویش را باین طریق نمی‌بردند و فوقیتِ بعض از بعض نمی‌نمودند
تنزلِ خود را درین مقام میدانست چه نزدِ او بالاتر از توحید مقامِ دیگر نبوده وَاللّٰهُ سُبْحَانَهٗ يُحِقُّ الْحَقَّ وَهُوَ
يَهْدِي السَّبِيْلَ باید دانست که منشأ تفاوتِ علوم و معارف در مکتوبات و رسائل که ازین
درویش بلکه از هر سالک که صادر شده است همین تفاوتِ حصولِ مقاماتِ متفاوته است
هر مقام را علوم و معارف جدا است و هر حال را احوال علاحده پس فی الحقیقت تدافع و تناقض در
علوم نباشد در رنگِ نسخِ احکامِ شرعیه است کُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ و صلی اللّٰه تعالی علی سیدنا محمد و آله

مکتوب صد و شصت و یکم (۱۶۱)

بملا صالح ختنی کولابی صدور یافته در بیانِ آنکه مقصود از طے منازلِ سلوک حصولِ ایمانِ
حقیقی است که وابسته باطمینانِ نفس است مقصود از طے منازلِ سلوک حصولِ ایمانِ حقیقی
است که وابسته باطمینانِ نفس است تا نفس مطمئنه نگردد نجات متصور نیست و نفس را اطمینان بے
تا سیاستِ قلب بر وے نگمارند سیاستِ قلب وقتی میسر شود که قلب از کاری که پیش خود

داشت فارغ گردد و سلامتی از گرفتاریِ مادونِ حق سبحانه حاصل کند و علامت سلامتی از گرفتاری نسیانِ ماسوائی اوست تعالیٰ و تقدس و تا از ماسوا نسیان میسر نشود از گرفتاری غیر آگه نیست از سلامتی گمراه است فَلَعَلَّ بِي مَنْ سَلَّمَ قَلْبُهُ لِي بِهِ سعی لازم است تا بسلامتی قلب مشرف گردد و باطمینانِ نفس انجامد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ والسلام

مکتوب صد و شصت و دوم (۱۶۲)

بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیانِ فضیلتِ ماهِ مبارک رمضان و بیانِ مناسبت او با قرآنِ مجید که سببِ نزولِ آن درین ماه گشته است و بیانِ جامعیت تمر که افطار بآن مستحب است وما یتعلق بذٰلك بِسْمِهٖ سُبْحَانَهٗ شانِ کلام که از جمله شیوناتِ ذاتیه است جامعِ جمیعِ کمالاتِ ذاتی و شیوناتِ صفاتی است چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماهِ مبارک رمضان جامعِ جمیعِ خیرات و برکات است و هر خیر و برکت که هست مفاض از حضرتِ ذات است تعالیٰ و تقدس و نتیجه شیوناتِ او سبحانه و هر شر و نقص که بوجود می آید منشأ آن ذات و صفاتِ محدثه است مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ خود نص قاطع است پس جمیعِ خیرات و برکاتِ این ماهِ مبارک نتیجه آن کمالاتِ ذاتیه است که شانِ کلام جامعِ آنهاست و قرآنِ مجید حاصلِ تمامِ حقیقتِ آن شانِ جامع است پس این ماهِ مبارک را با قرآنِ مجید مناسبت تمام است که قرآن جامعِ جمیعِ کمالات است و این ماه جامعِ جمیعِ خیرات که نتائج و ثمراتِ آن کمالاتند و همین مناسبت باعثِ نزولِ قرآن درین ماه شد شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ و شبِ قدر درین ماه خلاصه و زبده این ماه است آن لب است و این ماه

فان لم تكن تمرات فحلوات من ماء رواه الترمذي وابوداؤد ١٢ مشكوة

در رنگ قشر آن پس هر که درین ماه بجمعیت گذراند و از خیرات و برکات این بهره مند شود تمام سال بجمعیت گذراند و بخیر و برکت مملو و محتوی باشد وفقنا الله سبحانه للخيرات والبركات في هذا الشهر المبارك ورزقنا الله سبحانه الكثير الاعظم حضرت رسالت خاتمیت عليه الصلوة والسلام والتحية فرموده است اذا افطر احدكم فليفطر على تمر فانه بركة التمر و افطار صوم بتمر کرده اند و در بودن آن تمر برکت آنست که شجرهٔ آن نخله است بعنوان جامعیت و صفت اعدلیت مخلوقست در رنگ انسان لهذا حضرت پیغمبر صلی الله تعالى عليه وعلى آله وسلم نخله را عمهٔ بنی آدم فرموده که از طینت آدم مخلوق است كما قال عليه الصلوة والسلام اكرموا عمتكم النخلة فانها خلقت من بقية طينة آدم و تسمیهٔ او به برکت باعتبار همین جامعیت تواند بود و پس افطار ثمرهٔ آن که تمر است جزو صائم افطار میشود و حقیقت جامعهٔ آن باعتبار این جزئیه جزو حقیقت آکل آن میگردد و آکل آن باعتبار جامع کمالات بنهایت که در حقیقت جامعهٔ آن تمر مندرج اند میشود و این معنی هرچند در سائر اکل مطلق آن حاصلست اما در وقت افطار که اوان خلو صائم است از شهوات مانعه و لذات فانیه بیشتر تاثیر میکند و آن معنی بر وجه اتم و اکمل ظاهر میشود و آنکه التمر را فرموده عليه من الصلوات اتمها ومن التحيات اكملها نعم سحور المؤمن التمر باعتبار آن تواند بود که در غذا آن که جزو صاحب غذا میگردد و تکمیل حقیقت اوست نه حقیقت آن غذا و چون این معنی در صوم مفقود است از برای تلافی آن بسحور تمر ترغیب فرمود که گویا اکل آن فائدهٔ اکل جمیع ماکولات دارد و برکت آن باعتبار جامعیت تا وقت افطار میماند و این فائدهٔ غذا که مذکور شد بر تقدیرے مترتب میشود که آن غذا بتجویز شرعی واقع شود و سرمو از حدود شرعیه متجاوز نباشد و ایضا حقیقت این فائده وقتی میسر شود که

سه بقصد امتثال امر الشارع عليه الصلوة والسلام بركة في الغذاء صلاح حبيبا ١٢

که آکل آن از صورت گذشته بحقیقت پیوسته باشد واز ظاهر بباطن رسیده ظاهر غذا ممد ظاهر او باشد و باطن غذا ممکل باطن او والا بر امداد ظاهری مقصور است و آکل آن در عین تصور سعی کن تا لقمه را سازی گهر بعد از آن چندانکه میخواهی بخور + وهمین سر تکمیل غذا است مر صاحب غذا و تعجیل افطار و تاخیر تسحر والسلام

مکتوب صد و شصت و سوم (۱۶۳)

بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند احتمال جمع شدن این دو ضد محال است عزت دادن یکے را مستلزم خواری دیگر است الی آخر ما قال سلمه الله تعالی فی تذلیل الکفار وعدم الاختلاط معهم و بیان شناعة هذا الاختلاط و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند. الحمد لله الذی انعم علینا وهدانا الی الاسلام وجعلنا من امة محمد علیه الصلوة والتحیة والسلام سعادت دارین وابسته باتباع سید کونین است صلی الله علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها متابعت او علیه الصلوة والسلام باتیان احکام اسلامیه است ورفع رسوم کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند اثبات یکے موجب رفع دیگر است احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکے مستلزم خواری دیگر است حق سبحانه و تعالی حبیب خود را علیه الصلوة والتحیة میفرماید یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم پس پیغمبر خود را که موصوف بخلق عظیم است بجهاد کفار و غلظت بر ایشان امر فرموده معلوم شد که غلظت با ایشان داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام در خواری کفر و اهل کفر است کسیکه اهل کفر را عزیز داشت اهل اسلام را خوار ساخت عزیز داشتن عبارت از آن

کہ البتہ ایشان را تعظیم کنند و بالا نشانند و در مجالس خود جا دادن و با ایشان مصاحبت نمودن
و همزبانی کردن با ایشان داخل اعزاز است در رنگ سگان ایشان را دور باید داشت
و اگر غرضی از اغراض دنیاوی با ایشان مربوط باشد و بے ایشان میسر نشود شیوهٔ بی اعتباری
را مرعی داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که از آن غرض
دنیاوی نیز باید گذشت و با ایشان نباید پرداخت حق سبحانه در کلام مجید خود اهل کفر را دشمن خود
و دشمن پیغمبر خود فرموده است پس اختلاط و موانست با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم
جنایات باشد اقل ضرر مصاحبت و مخالطت این دشمنان آنست که قدرت اجرای احکام
شرعی و رفع رسوم کفری لین میگردد و حیای موانست مانع آن مے آید و این ضرر بسیار عظیم است
دوستی و الفت با دشمنان خدا منجر بدشمنی خدا سبحانه و تعالی و دشمنی پیغمبر او علیه الصلوة والسلام
میشود شخصی گمان میکند که او از اهل اسلام است و تصدیق و ایمان بالله و رسوله دارد و نمیداند
که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک و صاف می برد نعوذ بالله من شرور انفسنا
و من سیئات اعمالنا ع خواجه پندارد که دارد حاصلے ☆ حاصل خواجه بجز پندار نیست ☆
کار این نابکاران استهزا و سخریت است باسلام و اهل آن و منتظر اند اگر قابو بیابند عار از اهل
اسلام برآرند یا همه را بقتل رسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام را اهم شرمے در کار است که
الحیاء من الایمان و ننگ مسلمانی ضروریست همواره در مقام خواری اینها باید بود جزیه
از اهل کفر که در هندوستان برطرف شده است بواسطهٔ شومی مصاحبت اهل کفر است با
سلاطین این دیار و مقصود اصلی از جزیه گرفتن از ایشان خواری ایشان است و این خواری
بحدیست که از ترس جزیه جامهٔ خوب نمیتوانند پوشید و بتجمل نمیتوانند بود و همیشه ترسان و لرزان
میباشند از اخذ اموال پادشاهان را چه میرسد که منع جزیه گرفتن کنند حق سبحانه تعالی جزیه را

از برای خواری ایشان وضع کرده است مقصود سوی ایشان است و عزت و غلبهٔ
اهل اسلام مع جهود هر که شود کشته سود اسلام است ٭ علامت حصول دولت اسلام
بغض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشانرا
نجس فرموده و در جای رجس فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر نجس و پلید در آیند
و چون چنین بینند و دانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان متنکر بوند
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای حکم ایشان عمل کردن از کمال اعزاز این دشمنان است
همچنین که کسی از ایشان طلبید دعا که بتوسط ایشان خواهد چه خواهد بود حق سبحانه و تعالی در
کلام مجید خود میفرماید وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ دعای این دشمنان باطل بیحاصل
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اعزاز این سگان می افزاید ایشان
اگر دعا خواهند کرد بتان خود را وسیله خواهند آورد خیال باید کرد که کار تا بکجا میکشد و از مسلمانی بوی
نمیماند عزیزی فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود بمسلمانی نرسد دیوانگی عبارت از در گذشتن است
از نفع و ضرر خود بواسطهٔ اعلای کلمهٔ اسلام با مسلمانی هر چه شود گو شود و اگر نشود گو نشود و چون
مسلمانی است رضای خدای عز و جل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوة و السلام
و التحیة دولتی عظیم تر از رضای مولا نیست رَضِينَا بِاللهِ سُبْحَانَهٗ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِيْنًا
وَبِمُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُوْلًا مصرع ہم بریم بداریم یارب ٭ بحرمة سید
الْمُرْسَلِيْنَ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ اَكْمَلُهَا وَالسَّلَامُ
اَوَّلًا وَاٰخِرًا لعجالة الوقت آنچه ضروری و لابدی دانست بطریق اجمال نوشته فرستاد بعد ازین
اگر توفیق رفیق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت چنانکه اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضد دنیا است دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا بر دو نوع است نوعیست که از مباحات آن

همه ترک کرده شود مگر بقدرِ ضرورت این قسم اعلای ترکِ دنیاست و نوعی دیگر آنست که از محرّمات و مشتبهات آن اجتناب کرده شود و بامورِ مباحه آن تنعّم نموده آید این قسم نیز خصوصًا درین اوان بسیار عزیز الوجود است و آسمان نسبت بعرش آید فرود ورنه بس عالیست پیشِ خاک تود پس ناچار از استعمالِ ذهب و فضه و لبسِ حریر و امثالِ آنها که شریعتِ مصطفویه علیٰ مصدرها الصلٰوۃ والسلام والتحیۃ آنرا محرّم ساخته است اجتناب باید نمود اوانی ذهب و فضه را اگر برای تجمّل کنند فی الجمله گنجایش دارد امّا استعمالِ اینها حرام است از آب و طعام خوردن درینها و خوشبوئی انداختن و سرمه دان ساختن و جز آن الغصه حق سبحانه و تعالیٰ دائرهٔ امورِ مباحه را بسیار وسیع ساخته است تنعّمات و تمتّعات باینها در عیش و لذت زیاده از آن هست که در امورِ محرّمه هست در مباحات رضای حق هست سبحانه و در محرّمات عدمِ رضای او تعالیٰ عقلِ سلیم هرگز تجویز نمیکند که کسی برای لذّتی که بقائی هم ندارد عدمِ رضای مولای خود اختیار کند و حال آنکه در عوضِ آن لذتِ محرّمه لذتِ مباحه هم تجویز فرموده است رزقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامة علیٰ متابعتِ صاحب الشریعت علیه وعلیٰ اٰله الصلٰوۃ والتحیۃ در معاملهٔ حل و حرمت همواره بعلمای دین دار رجوع باید نمود و از ینها استفسار باید کرد و بمقتضای فتوی ایشان عمل باید نمود که راهِ نجات شریعت است و بعدِ شریعت هرچه هست باطل است و بی اعتبار فماذا بعد الحق الا الضلال والسلام اوّلًا و اٰخرًا

المنتخبات ۳۷ — مکتوبِ صد و شصت و چهارم (۱۶۴)

بحافظ بهاؤالدین سرهندی صدور یافته در بیانِ آنکه فیضِ حق سبحانه علی الدوام برخواص و عوام وارد است تفاوتِ قبول و عدمِ قبولِ آن ازین طرف ناشی است حق سبحانه و تعالیٰ برجادهٔ شریعت استقامت بخشد بدانید و آگاه باشید که فیضِ حق سبحانه و تعالیٰ علی الدوام برخواص

وعوام وکرام ولئام چہ از قسم اموال واولاد وچہ از جنس ہدایت وارشاد بے تفرقہ وارد است تفاوت از ین طرف ناشی است در قبول بعضی فیوض وعدم قبول بعضی دیگر وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلٰكِنْ كَانُوْٓا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ آفتاب تابستان بر گازر وجامہ یکسان میتابد روئے گازر سیاہ میکرد وجامہ او سفید این عدم قبول بواسطہ اعراض است از جناب قدس خداوند جل سلطانہ معرض را ادبار لازم است وحرمان از نعمت واجب اینجا کسے نگوید کہ بسیارے از معرضان باشند کہ بہ تنعمات عاجلہ ممتاز اندو اعراض سبب حرمان ایشان نگشتہ است باید دانست کہ آن نقمت است کہ بصورت نعمت ظاہر گردانیدہ اند بطریق استدراج از برائے خرابی او تا در اعراض وضلالت منہمک گردد قال اللّٰه سبحانہ وتعالیٰ اَيَحْسَبُوْنَ اَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهٖ مِنْ مَّالٍ وَّبَنِيْنَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرٰتِ بَلْ لَّا يَشْعُرُوْنَ پس دنیا وتنعمات او باوجود اعراض عین خرابی است الحذر الحذر والسلام۔

مکتوب صد وشصت وپنجم (۱۶۵)

بسیادت ونقابت پناہی شیخ فرید صدور یافتہ در ترغیب بر متابعت صاحب شریعت علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات وعداوت وبغض وغلظت با مخالفان شریعت او علیہ الصلوٰۃ والسلام۔ شَرَّفَكُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ بِتَشْرِيْفِ الْمِيْرَاثِ الْمَعْنَوِيِّ مِنَ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ الْقُرَشِيِّ الْهَاشِمِيِّ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ اَكْمَلُهَا كَمَا شَرَّفَكُمْ بِتَشْرِيْفِ الْمِيْرَاثِ الصُّوْرِيِّ وَرَحِمَ اللّٰهُ عَبْدًا قَالَ اٰمِيْنًا میراث صوری آن سرور علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات بعالم خلق تعلق دارد ومیراث معنوی بعالم امر کہ آنجا ایمان ومعرفت ورشد وہدایت شکر نعمت عظمٰی میراث صوری آنست کہ میراث معنوی

متحلّی گردند وَالتَّحَلِّیْ بِالْمِیْرَاثِ الْمَعْنَوِیِّ لَایَتَیَسَّرُ اِلَّا بِکَمَالِ الْاِتِّبَاعِ الْمُصْطَفَوِیِّ عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّۃُ فَعَلَیْکُمْ بِاِتِّبَاعِہٖ وَاِطَاعَتِہٖ فِیْ اَوَامِرِہٖ وَنَوَاهِیْهِ وکمال متابعت فرعِ کمالِ محبت آنسرور علیہ الصلٰوۃ والسلام مصرع اِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ هَوَاهُ مُطِیْعٌ ٭ وعلامتِ کمالِ محبت کمالِ بغض است با اعداءِ او صلی اللہ علیہ وسلم واظہارِ عداوت با مخالفانِ شریعت او علیہ الصلٰوۃ والسلام در محبت مداہنت گنجائش ندارد و محب دیوانۂ محبوب است مخالفت ندارد و با مخالفانِ محبوب ہیچ وجہ آشتی نمی نماید و دو محبتِ متباینہ جمع نشوند جمع ضدّین را محال گفتہ اند محبتِ یکے مستلزمِ عداوتِ دیگریست نیک تأمل باید فرمود کہ ہنوز کار از دست نرفتہ است تدارکِ ما مضٰی میتوان نمود فردا کہ کار از دست برود غیر از ندامت حاصلی نخواہد بود بیت

بوقتِ صبح شود ہمچو روز معلومت ٭ کہ باکہ باختۂ عشق در شبِ دیجور ٭ متاعِ دنیا مزور و مغرور است و معاملۂ اخروی ابدی بر آن مترتب زندگانی چند روزہ را اگر بمتابعتِ سید اولین و آخرین علیہ وعلٰی آلہ الصلوات والتسلیمات بسر بردہ شود امید نجاتِ ابدی است والا ہیچ در ہیچ است ہر کہ باشد ہر عمل خیر کہ بکند مصرع محمدِ عربی کابروی ہر دو سرا است ٭ کسیکہ خاکِ درش نیست خاک بر سرِ او ٭ حصولِ دولتِ عظمٰی متابعت موقوف بر ترکِ کلی دنیاوی نیست تا دشوار نماید بلکہ اگر زکوٰۃِ مفروضہ مثلاً مؤدی شود حکمِ ترکِ کل دارد و در عدمِ وصولِ مضرت چہ مالِ مزکّی از ضرر برآمدہ است پس معالجۂ دفعِ ضررِ اموالِ دنیاوی اخراجِ زکوٰۃ است از آن اگرچہ ترکِ کلی اولیٰ و افضل است اما ادائے زکوٰۃ ہم کارِ آن میکند مصرع آسمان نسبت بعرش آمد فرود ٭ ورنہ بس عالی است پیشِ خاک تود ٭ پس لازم است کہ ہمگی ہمت در اتیانِ احکامِ شرعیہ باید صرف نمود و اہلِ شریعت را از علما و صلحا تعظیم و توقیر باید داشت و در ترویجِ شریعت باید کوشید و اہلِ ہوا و بدعت را ذلیل و خوار باید داشت مَنْ وَقَّرَ صَاحِبَ

بدعةٍ فقد اعان علی هدم الاسلام و با کفار که دشمنان خدای عزّ و جلّ اند و دشمنان رسول وے علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات دشمن باید بود و در ذلّ و خواری ایشان سعی باید نمود و بهیچ وجه عزّت نباید داد و این بیدولتان را در مجلس خود راه نباید داد و انس نباید نمود و راهِ شدّت و غلظت را با ایشان پیش باید گرفت و مهما امکن در هیچ امرے با ایشان رجوع نباید نمود و اگر فرضاً ضرورتے افتد در رنگِ قضائے حاجتِ انسانی بکره و اضطرار قضاء حاجت از ایشان باید نمود و راهیکه بجنابِ قدسِ جدِّ بزرگوارِ شما علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات میرساند همین است اگر باین راه رفته نشود وصول بآن جناب قدس دشوار است هیهات هیهات

کیف الوصول الی سعاد و دونها ٭ قلل الجبال و دونهن حتوف ٭ زیاده چه ابرام نماید

اندکے پیشِ تو گفتم غمِ دل ترسیدم ٭ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

مکتوب صد و شصت و ششم (۱۶۶)

بملا محمد امین صدور یافته دریابند که مدار حیات بر نفسے چند روزه نباید نهاد و فکر ازالهٔ مرض قلبی درین فرصت یسیر ناگزیر که از اهم مهام است باید نمود مخدوما تا چند بر خود چون مادر مهربان باید لرزید و تا کے بر خود از غصه و غم باید پیچید خود را و همه را مرده باید انگاشت و جماد چند بے حس و حرکت باید پنداشت انک میت و انهم میتون نص قاطع است فکر ازالهٔ مرض قلبی درین فرصت یسیر ناگزیر از اهم مهام است و علاج علت معنوی درین مهلت قلیل بیاد رب جلیل از اعظم مقاصد و لے که گرفتار غیر است از و چه توقع خیر روحے که مائل بجهت است نفس اماره از و بهتر است انجا همه سلامتی قلب میطلبند و خلاصی روح میجویند و ما کوته اندیشان همه در فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم هیهات هیهات

چه توان کرد وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون دیگر از ممر ضعف ظاهر اندیشه نکنند ان شاء الله تعالی بصحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر اینجانب ازین گذر جمع است جامهٔ فقرا که طلب داشته بودند پیر این فرستاده شد خواهند پوشید و نتیجه صدق وثمرات آن خواهند بود که کثیر البرکت است ع هر کس افسانه بخواند افسانه است * و آنکه دیدش نقد خود مردانه است * والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی اله الصلوات والتسلیمات *

مکتوب صد و شصت و هفتم (۱۶۷)

به هردوی رام هندو که اظهار اخلاص باین طائفهٔ علیه نموده بود صدور یافته در ترغیب عبادت پروردگار عالمیان که بیچون و بیچگونه است و اجتناب از عبادت آلههٔ باطلهٔ هنود

دو کتاب شما رسید از هر دو محبت فقرا و التجا باین طائفهٔ علیه مفهوم گشت چه نعمتی است که کسے را باین دولت بنوازند ثانیاً ع من آنچه شرط بلاغ است باتو میگویم * تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال * بدان و آگاه باش که پروردگار ما و شما بلکه پروردگار عالمیان چه سموات وچه ارضین وچه علیین وچه سفلیین یکے است و بیچون و بیچگونه از شبه و مانند منزه است و از شکل و مثال مبرا پدری و فرزندی در حق او تعالی محال است کفاءت و تماثل را در آن حضرت چه مجال شائبهٔ اتحاد و حلول در شان او سبحانه مستهجن است و مظنهٔ کمون و بروز در آن جناب قدس مستقبح زمانی نیست که زمان مخلوق اوست مکانی نیست که مکان مصنوع اوست وجود او را بدایت نیست و بقاے او را نهایت نه هر چه از خیر و کمال است او سبحانه ثابت و هر چه از نقص و زوال است از و تعالی مسلوب پس مستحق عبادت او تعالی باشد و سزاوار پرستش او سبحانه رام و کرشن و مانند آنها که

آلهه هنود اند از کینه مخلوقات و بید وا و با در بید رزائیده اند رام پسر جسرت است و برادر لکهمن و شوهر سیتا هرگاه رام کوچ خود را نگاه نتواند داشت غیرے را چه مدد نماید عقل دور اندیش را کار باید فرمود و بتقلید ایشان نباید رفت هزاران عار است که کسی پروردگار عالمیان را باسم رام یا کرشن یاد کند در رنگ آنست که بادشاه عظیم الشان را باسم ارذل کناس یاد کند رام و رحمن را یکے دانستن از نهایت بیعقلی است خالق با مخلوق یکے نمیشود و بیچون با چون متحد نمیگردد و پیش از خلقت رام و کرشن پروردگار عالم را رام و کرشن نمیگفتند بعد از پیدا شدن اینها چه شد که نام رام و کرشن باو سبحانه و تعالی اطلاق میکنند و یاد کرشن و رام را یاد پروردگار میدانند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات که قریب یک لکهه و بست و چهار هزار گذشته اند خلائق را بعبادت خالق ترغیب فرموده اند و از عبادت غیر منع نموده و خود را بنده عاجز دانسته اند و از هیبت و عظمت او تعالی ترسان و لرزان بوده اند و آلهه هنود خلق را بعبادت خود ترغیب کرده اند و خود را آلهه دانسته هرچند به پروردگار قائلند اما او را در خود حلول و اتحاد اثبات کرده اند و ازین جهت خلق را بعبادت خود میخوانند و خود را آلهه گویانیده اند و در محرمات بے تحاشی افتاده اند بزعم آنکه اله از هیچ چیز ممنوع نیست و در خلق خود هر تصرفے که خواهد بکند اقسام این تخیلات فاسده بسیار دارند ضلوا و اضلوا بخلاف پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات که خلائق را از آنچه منع فرموده اند خود را نیز از آن چیز باز داشته اند بر وجه اتم و اکمل خود را البشر مثل سائر بشر میگفتند مصراع ببین تفاوت راه از کجاست تا بکجا

مکتوب (۱۶۸) صد و شصت و هشتم

بیان تکوین و پیدا داشتن و اصل تعالی بیک ... شدن است ۱۲

بمخدوم زاده امکنگی اعنی خواجه محمد قاسم صدور یافته در بیان علو سلسله علیه نقشبندیه و شکایت

سه ابن خواجه خواجگی امکنگی و خواجه خواجگی پیر و شیخ خواجه محمد باقی باستفسار ... اند ۱۲

ارسالِ جامعۂ کہ محدثات و مخترعات درین طریقۂ شریفہ لاحق کردہ اند و ما یناسب ذٰلک

اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ وَاٰلِہِ الطَّاہِرِیْنَ اَجْمَعِیْنَ

امابعد دعواتِ موفورہ و تحیاتِ نامحصورہ بعالیجناب سُلالۃ المشائخ الکرام نخبۃ الاولیاء العظام بخدمتِ مخدوم زادہ مستقیم بر جادہ سَلَّمَہُ اللّٰہُ تَعَالٰی سُبْحَانَہٗ وَاَبْقَاہُ تبلیغ نمودہ اظہارِ اشتیاق موفور آرزومند مینماید شعر کَیْفَ الْوُصُوْلُ اِلٰی سُعَادَ وَدُوْنَہَا ۔ قُلَلُ الْجِبَالِ وَدُوْنَہُنَّ حُتُوْفُ

معلوم شریف مخدوم زادہ گرامی باد کہ علوِ این طریقۂ علیہ و رفعتِ طبقۂ نقشبندیہ بواسطۂ التزامِ سنت است و اجتناب از بدعت لہٰذا اکابرِ این طریقۂ علیہ از ذکرِ جہر اجتناب فرمودہ بذکرِ قلبی دلالت نمودہ اند و از سماع و رقص و وجد و تواجد کہ در زمانِ آنسرور علیہ الصلوٰۃ والسلام و در زمانِ خلفائی راشدین نبودہ علیہم الرضوان منع فرمودہ و خلوت و اربعین کہ در صدرِ اول نبودہ بجائے آن خلوت در انجمن اختیار کردہ لاجرم نتائجِ عظیمہ برین التزام مترتب گشتہ است و ثمراتِ کثیرہ بر آن اجتناب متفرع شدہ از ینجاست کہ نہایتِ دیگران در بدایتِ این بزرگواران مندرج است و نسبتِ ایشان فوقِ ہمہ نسبتہا آمدہ کلامِ ایشان دوائے امراضِ قلبیہ است و نظرِ ایشان شفائے عللِ معنویہ و توجہ و جمعیتِ ایشان طالبان را از گرفتاری کونین نجات می بخشد و ہمتِ رفیعِ شان مریدان را از حضیضِ امکان بر آوردہ بوجوب میرساند نقشبندیہ عجب قافلہ سالارانند ۔ کہ برند از رہِ پنہان بحرم قافلہ را ۔ از دلِ سالک رہ جاذبۂ صحبتِ شان ۔ میبرد وسوسۂ خلوت و فکرِ چلہ را ۔

لیکن درین اوان کہ آن نسبتِ شریفہ عنقاءِ مغرب گشتہ است و رو بآستتار آوردہ جمعی از ہمین طبقہ از نایافتِ آن دولتِ عظمی و از فقدانِ آن نعمتِ معنوی دست و پا بہر سو زدہ اند و از جواہرِ نفیسہ بخزف ریزۂ چند خرسند گشتہ و در رنگِ طفلان بجوز و مویز آرام یافتہ از غایتِ اضطراب و حیرانی طریقِ اکابرِ خود را گذاشتہ گاہی بجہر تسلی میجویند و زمانے بسماع و رقص آرام می طلبند

علاه شمر بالفتح و تقصید و بعربی بعض بمعنای یک وکیب بر لید ان چیزے وباکسر خطاست

وچون در انجمن ایشان از خلوت میسر نشده آن عین خلوت اعتبار مینمایند عجب تر آنکه این مدعیان
متمم و مکمل این نسبت شریفه می انگارند و این تخریب را عین تعمیر می شمرند حضرتِ حق سبحانه
وتعالی ایشان را انصاف دهاد و شمهٔ از کمالاتِ اکابرِ این طریقه بمشام جانهای ایشان رسانا د
بالنُّونِ وَالصَّادِ بِحُرمَةِ النَّبِیِّ وَاٰلِهِ الْاَمْجَادِ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوٰاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وچون این
محدثات دران دیار شیوعے پیدا کرده است بحکیکه طریق اصل اکابر را پوشیده ساخته و وضع
شریف آنجا وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند و از طریق اصل و قدیم اعراض نموده بنا برین
شمهٔ ازین ماجرا بمخادیمِ آن عتبهٔ علیه اظهار نماید و باین وسیله درد دل بیرون انداز د نمیداند که پس
مجلس خدمتِ مخدوم زادگی از کدام طائفه است و مونسِ محفل از کدام فرقه خواهم بشد از دید
زین فکر جگر سوز ✤ کاغوش که شد منزل آسایش خوابت ✤ وَالْمَسْئُوْلُ مِنَ اللهِ سُبْحَانَهٗ
اَنْ یَّحْمِیَ جَنَابَ قُدْسِکُمْ عَنْ عُمُوْمِ هٰذِهِ الْبَلْوٰی وَاَنْ یَّحْفَظَ عَتَبَۃَ شَرَفِکُمْ
عَنْ شُمُوْلِ هٰذَا الْاِبْتِلَاءِ مضمون مکرّر با احداث و ابتداع را درین طریقه علیه بحیثیتے ترویج داده اند
را اگر مخالفان گویند که درین طریق التزام بدعت است و اجتناب از سنت هم گنجایش دارد و نماز
تهجد را بجمعیت تمام ادا میفرمایند و این بدعت را در رنگ سنتِ تراویح در مساجد رواج و رونق می
دهند و این عمل را نیک میدانند و مردم را بر آن ترغیب میکنند حال آنکه ادای نوافل را بجماعت فقها
رحمهم الله تعالی سنة کراهت وجمعی از فقها که تداعی شرط کراهت در جماعت
نفل داشته اند جواز جماعه النفل را مقید بناحیهٔ مسجد ساخته اند و زیاده از سه کس بالاتفاق مکروه گفته
اند و ایضاً نماز تهجد را این وضع سیزده رکعت می انگارند که وازده رکعت ایستاده میگذارند و دو رکعت
نشسته که حکم یک رکعت پیدا کند از آنجا گرفته اند که ثواب قاعد نصف ثواب قائم است و این
علم و عمل نیز مخالف سنت است علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة حضرت پیغامبر

سیزده رکعت ادا فرموده اند همراه وتر است و فوقیتِ در رکعاتِ نمازِ تهجد از فوقیت کمّاً و تر پیدا شده است لَوْ كَانَ عِلْمًا مُؤَلَّاءِ الْعِظَامِ ۞ اند کے پیش تو گفتم غمِ دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ۞ عجب است که در بلادِ ماوراء النهر که ماوائے علماءِ اهلِ حق است این قسم بدعتها رواج یافته و این نوع مخترعات شیوع پیدا کرده و حال آنکه ما فقیران علومِ شرعیه را از برکاتِ ایشان استفاده مینمائیم وَاللهُ سُبْحَانَهُ الْمُلْهِمُ لِلصَّوَابِ ثَبَّتَنَا اللهُ سُبْحَانَهُ وَإِيَّاكُمْ عَلٰى جَادَّةِ الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلٰى صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ وَيَرْحَمُ اللهُ عَبْدًا قَالَ اٰمِيْنَاهُ

مکتوب صد و شصت و نهم (۱۶۹)

بشیخ عبد الصمد سلطان پوری صدور یافته در جوابِ سوالِ او از حالِ مریدی که به پیرِ خود گفته اگر در وقتِ خاصِ من که با حضرتِ حق سبحانه باشد تو در میان در آئی سر از تن جدا کنم پیر این سخن را او پسندید و در کنار گرفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهِ الطَّاهِرِيْنَ اَجْمَعِيْنَ مراسلهٔ شریفه و مفاوضهٔ لطیفه که از روی کرم مصحوب فرموده بودند رسید موجبِ فرحت گشت استفسارے رفته بود مخدوما مقصد اقصیٰ و مطلب اسنیٰ وصول بجنابِ قدسِ خداوندی است جل سلطانه لیکن چون طالب در ابتدا بواسطهٔ تعلقاتِ شتیٰ در کمالِ تدنس و تنزل است و جنابِ قدسِ او تعالیٰ در نهایتِ تنزه و ترفع مناسبتی که سببِ افاضه و استفاضه است در میانِ مطلوب و طالب مسلوب است لاجرم از پیرِ راه دان راه بین چاره نبود که برزخ بود از هر دو طرف حظِ وافر دارد تا واسطهٔ وصولِ طالب بمطلوب گردد و هر قدر که طالب را بمطلوب مناسبتی پیدا میگردد همان قدر پیر خود را از میان بکشد و چون طالب را

بمطلوب مناسبتِ تام پیدا شد پیر تمام خود را از میان برکشید طالب را بمطلوب بے توسطِ خود
واصل گردانید پس در ابتدا دور توسطِ مطلوب را بے آئینۂ پیر نمیتوان دید و در انتہا بے توسطِ آئینۂ
پیر جمالِ مطلوب جلوه گر نمیگردد و وصلِ عریان حاصل میشود و آنکه گفته که پیر اگر در آن وقت حاضر شود سرش از
تن جدا سازم از دیوانگی گفته ارباب استقامت چنین نه گویند و بدام بے ادبی نپویند و مرادات
را از برکاتِ پیر جویند والسلام ۔

مکتوب صد و هفتادم (۱۷۰)

بشیخ نور صدور یافته در بیان آنکه آدمی را همچنانکه از امتثالِ اوامر و نواهیِ حق جلّ و علا چاره
نیست از مراعاتِ اداءِ حقوقِ خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه و ما یناسب ذلک ۔ الحمد للّٰه
وسلام علی عباده الذین اصطفٰی برادرِ ارشد آدمی را همچنانکه از امتثالِ اوامرِ حق جلّ و علا
و انتہا از نواهی چاره نیست از مراعاتِ اداءِ حقوقِ خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه التعظیم
لامر اللّٰه والشفقة علی خلق اللّٰه بیانِ اداءِ این دو حقوق میفرماید و مراعاتِ هر دو شطرِ آن
دلالت مینماید پس اقتصار بر یکے از آن دو امر از قصوریت و اکتفا بجزو از کل از کمالیت
دور پس تحملِ ادائے حقِ خلق ضروری آمد و حسنِ معاشرت با ایشان واجب گشت بے دماغی
نمی زیبد و ناپروائی نمی سزد ۔ هر که عاشق شد اگرچه نازنینِ عالم است ۔ نازکی کے رواست
آید بار میباید کشید ۔ چون مدتها در صحبت بوده اید و مواعظ و نصائح شنیده از اطالتِ سخن
اعراض نموده بر فقره چند اختصار افتاد ثبتنا اللّٰه سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة
المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ۔

مکتوب صد و هفتاد و یکم (۱۷۱)

بملا طاهر بدخشی صدور یافته در بیان آنکه آنچه بفقرا لازم است دوام ذل است و افتقار و اداء وظائف عبودیت و محافظت حدود شرعیه و متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام و مشاهده استیلاء ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و ما یناسب ذلک

الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین آنچه بر ما فقیران لازم است دوام ذل است و افتقار و انکسار و تضرع و التجا و اداء وظائف عبودیت و محافظت حدود شرعیه و متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و تصحیح نیات و تحصیل خیرات و تخلیص بواطن و تسلیم ظواهر و رویت عیوب و مشاهده استیلاء ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را اگرچه بسیار باشد و کثیر انگاشتن سیئات خود را اگرچه اندک باشد و ترسان و لرزان بودن از شهرت و قبول خلق قال علیه الصلوة والسلام بحسب امرء من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا الا من عصمه الله و متهم داشتن اعمال و نیات خود را اگرچه مثل فلق صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچه صحیح و مطابق باشد و اعتماد نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت مجرد تائید دین و تقویت ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چه این قسم تائید گاه است که از کافر و فاجر هم آید قال علیه الصلوة والسلام ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر مریدیکه بطلب آید و اراده مشغولی نماید آن را در رنگ ببر و شیر باید دانست و باید ترسید که مبادا ازین راه خرابی او خواهند و استدراج او نمایند و اگر خوشا از قدوم مرید در خود فرحے و سرورے یابند آن را کفر و شرک دانند و تدارک آن بندامت و استغفار چندان نمایند که

اثرے ازان بشر و نماند بلکہ بجاے آن فرح حزن و خوف نشیند و نیک تاکید نمایند کہ طمعے در مال مرید و توسعے در منافع دنیوی او پیدا نشود کہ مانع رشد مرید است و باعث خرابی پیر چہ آنجا ہمہ دین خالص مطلبند الا للہ الدین الخالص شرک را وران حضرت بہیچ وجہ گنجایش نیست و بدانند کہ ہر ظلمتے و کدورتے کہ بر دل طاری گردد ازالۂ آن بتوبہ و استغفار و ندامت و التجا بآسہل وجوہ میسرست مگر ظلمتے و کدورتے کہ از راہ محبت دنیای دنی بر دل طاری شود کہ منغص میگردانند و متغص میسازد و در ازالۂ آن تعسر تام ہست و تعذر بر کمال صدق رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ و سلم حب الدنیا رأس کل خطیئۃ نجانا اللہ سبحانہ و ایاکم عن محبۃ الدنیا و محبۃ ابنائہا و آثارہا و الاختلاط بہم و المصاحبۃ معہم فانہا سم قاتل و مرض ہالک و بلاء عظیم و داء عمیم اخوی ارشدی شیخ حمید باحسن وجوہ متوجہ آن حدود اند استماع سخنان نو و تازہ را از ایشان غنیمت دانند و الباقی عند التلاقی

مکتوب صد و ہفتاد و دوم (۱۷۲)

بشیخ بدیع الدین صدور یافتہ در بیان بعضی از اسرار خاص کہ نصیب اقل قلیل ست از خواص و بیان آنکہ درین موطن عارف خود را از دائرۂ شریعت بیرون میباید باز کرسبب آن تطبیق آن بظاہر شریعت غرایب ما یتعلق بذلک • بعد الحمد و الصلوۃ معلوم اخوی اعزی باد کہ شریعت را صورتے است و حقیقتے صورتش آنست کہ علماء ظواہر بہ بیان آن متکفل اند و حقیقتش آنکہ صوفیہ علیہ بآن متاز اند نہایت عروج صورت شریعت تا نہایت سلسلۂ ممکنات است بعد ازان اگر و مراتب وجوب سیر واقع شود صورت با حقیقت ممتزج خواہد بود و این معاملہ امتزاج بعروج بشان العلم ہست کہ مبدأ تعین سید البشر ست علیہ و علی آلہ الصلوات

والتسلیمات بعد ازان اگر ترقی واقع شود صورت و حقیقت هر دو وداع خواهند نمود و معاملهٔ عارف بشان الحیوة خواهد افتاد و این شان عظیم الشان را با عالم هیچ مناسبتی نیست از شیونات حقیقیه است که گرد اضافت بآن نرسیده است تا تعلقی بعالم پیدا کند و این شان دروازهٔ مقصود است و مقدمهٔ مطلوب درین موطن عارف خود را از دائرهٔ شریعت بیرون میباید اما چون محفوظ است دقیقه از دقائق شریعت فرو نمیگذارد و جماعه که باین دولت عظمی مشرف شده اند اقل قلیل اند اگر عدد آن را بیان کند شاید که اقل قلیل قبول کنند و جمعی کثیر از صوفیه اند که بظلال این مقام عالی رسیده اند چه هر مقام عالی را در سافل ظلی هست از ظلال آن انگاشته اند که قدم از دائرهٔ شریعت بیرون نهاده اند و پوست را گذاشته بمغز رسیده این مقام از مزلت اقدام صوفیه هست جمعی از ناقصان ازین راه بالحاد و زندقه رسیده اند و سر از ربقهٔ شریعت غرا بر آورده ضلوا فاضلوا و جمعی از کاملان که بدرجه از درجات ولایت مشرف شده اند و این معرفت را در ظلی از ظلال آن مقام عالی حاصل نموده هر چند باصل آن مقام نرسیده اند اما محفوظ اند و ادبی از آداب شریعت را فرو گذاشت تجویز نمی نمایند هر چند سر این معرفت را نمیدانند و حقیقت معامله را نمی فهمند و چون برین فقیر بعنایة الله سبحانه و صدقة حبیبه علیه و علی آله الصلوة والسلام سر این معما منکشف شده است و حقیقت کار کما ینبغی بوضوح پیوسته شمه ازان ماجرا در معرض بیان می آرد تحمل کنا قصار ابراه آرد و کاملان را حقیقت معامله وا نماید باید دانست که تکلیفات شرعیه مخصوص بقالب اند و بقلب چه تزکیه نفس متفرع بر اینهاست و آنچه از لطائف قدم از دائرهٔ شریعت بیرون می نهد ما سوای اینهاست پس آنچه بشریعت مکلف است همیشه مکلف است آنچه مکلف نیست هرگز مکلف نبوده غایت ما فی الباب پیش از سلوک لطائف با یکدیگر ممتزج بودند از قلب جدائی نداشتند چون سیر و سلوک هر کدام را از دیگر جدا ساخت و بمقر اصلی خود رسانید

معلوم شد کہ مکلّف کہ بود وغیر مکلّف کدام سوال اگر گویند دران مقام عارف قالب و قلب خود را نیز بیرون دائرۂ شریعت می یابد وجہ آن چہ باشد جواب گوییم کہ آن یافت تحقیقی نیست تخیلی است منشا تخیل انصباغ قلب و قالب است برنگ الطف لطائف کہ قدم بیرون نہادہ اند اگر گویند کہ اگرچہ تکلیفات صورت شریعت مخصوص بقلب و قالب است اما حقیقت شریعت را در ماورائے قلب نیز گنجائش است پس قدم از مطلق شریعت بیرون ماندن بچہ معنی باشد گوییم کہ حقیقت شریعت نیز از روح و سر نمیگذرد و بخفی و اخفی نمیرسد و قدم بیرون ماندگان فی الحقیقت عین خفی و اخفی اند واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال ثبتنا اللہ سبحانہ وجمیع المسلمین علی متابعۃ سید المرسلین علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا

مکتوب صد و ہفتاد و سیوم

بمیر محمد نعمان صدور یافتہ در جواب سوالیکہ کردہ بودند با بیان بعضے از اسرار غریبہ کہ متعلق اند بنفی و اثبات کلمۂ طیبۂ لا الٰہ الا اللہ بعد الحمد والصلوٰۃ معلوم جناب سیادت پناہی با کہ پرسیدہ بودند چون ہر چہ در دید و دانش در آید بکلمۂ لا نفی آن ضروریست چہ مطلوب مثبت ماورائے دید و دانش است پس ازینجا لازم می آید کہ مشہود محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب مثبت در ماورائے آن متحقق بود آے برادر محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم با آن علو شان بشر بود و بداغ حدوث و امکان متسم بشر از خالق بشر جل سلطانہ چہ دریابد و ممکن از واجب تعالیٰ شانہ چہ فرا گیرد و حادث قدیم را جلت عظمتہ چہ طور احاطہ نماید لا یحیطون بہ علماً نص قاطع است شیخ عطار فرماید ؎ نمی بینی کہ شاہی چون پیمبر ــ نیافت او فقر کل تو رنج کم بر آے عزیز این مقام تفصیل می طلبد

بگوش هوش باید شنید که کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله را دو مقام است نفی و اثبات و هر کدام نفی و اثبات
را دو اعتبار است اعتبار اول آنکه نفی استحقاق عبادت آلههٔ باطله کرده شود و اثبات استحقاق عبادت
معبود بحق نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی متعلق شود بمقصودات غیر مقصوده و متعلقات غیر مطلوبه و متعلق
اثبات بجز مطلوب حقیقی نباشد و ورای مقصود اصلی نبود و کمال اعتبار اول را ابتدا آنست که هیچ
معلوم و مشهود شده است همه در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات غیر از تکلم بکلمهٔ مستثنیٰ هیچ چیز
ملحوظ نبود بعد از چندگاه که بصیرت حدت پیدا کند و بکحل خاک راه مطلوب مکتحل گردد مستثنیٰ نیز
در رنگ مستثنیٰ منه مشهود شود معاذ الله که سالک خود را گرفتار ماورای آن مشهود می‌یابد و مطلوب
را در بیرون آن می‌طلبد چه در ابتدای این کمال هر چه در تحت لا داخل شده بود تمام از دائرهٔ ممکنات بود
که استحقاق عبادت نداشت و به برکت تکرار این کلمهٔ طیبه از معبود یکه مستحق عبادت است جدا شده بود
لیکن از ضعف بصیرت مرتبهٔ وجوب را که شایان عبادت است و بکلمهٔ الا مثبت گشته می‌دید و غیر از تکلم
بکلمهٔ مستثنیٰ از آن مقام نصیب نداشت اما بعد از قوت بصیرت مستثنیٰ نیز در رنگ مستثنیٰ منه مشهود
گشت و چون مرتبهٔ وجوب جامع اسما و صفات الهی است جل شانه و متعلق همت سالک آمده
مجهود است که استحقاق عبادت نیز در آن محل در رنگ عدم استحقاق عبادت در راه مانده است
لاجرم مقصود خود را ماورای اسما و صفات می‌طلبد و از گرفتاری بمادون آن تحاشی می‌نماید

مثنوی

چو دل با دلبرے آرام گیرد ٭ ز وصل دیگرے کے کام گیرد
نهی صد دسته ریحان پیش بلبل ٭ نخواهد خاطرش جز نکهت گل
ز مهر آتش چو نیلوفر افتد ٭ تماشای مهش کے در خور افتد
چو خواهد تشنه جامی شربت آب ٭ نیفتد سودمندش شکر ناب

و کمال اعتبار ثانی که مقصود
از آن نفی مقصودات غیر مقصوده است آنست که شهود مرتبهٔ وجوب نیز در رنگ شهود مراتب امکانی
در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات هیچ چیز ملحوظ نبود مگر تفوه بکلمهٔ مستثنیٰ ٭ چه گویم

باتو از مرغی نشانه * که با عنقا بود هم آشیانه * ز عنقا هست نامی پیش مردم * ز مرغ من بود آن نام هم گم * والحق که فطرت علیا و همت قصوی همین قسم مطلب را خواهان است که هیچ از ان در دست نیاید بلکه هیچ گردی بدامن ادراک آن نرسد رویت اخروی حق است اما قصور آن مرا از جا می برد مردم بوعده رویت اخروی مسرور و محظوظ اند و گرفتاری من بحجب الغیب همگی همت خواهان آنست که سر موی از مطلوب از غیب بشهادت نیاید و از گوش تا آغوش سحر ورحت از علم بعین نکشد چه توان کرد مرا چنین آفریده اند ع هر کسی را بهر کاری ساختند * هر چند درین مقام از دیوانگیها بسیار دارم اما از ادب لب نمیتوانم جنبانید ع جنونی قد جنیت ذی فنون ع عمر بگذشت و حدیث درد ما آخر نشد * شب بآخر شد کنون کوتاه کنم افسانه را * والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب صد و هفتاد و چهارم (۱۷۴)

بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه دیوانگان این راه باین معیت تسلی نمیگیرند و باین بعد قرب نما تسکین نمییابند قربی میخواهند بعد نما و وصلی میجویند هجر آسا و در بیان آنکه واقعه که نوشته بودند ظهور جن بود و تصرف باطل او و مکتوب مرغب اخوی اعزی وصول یافت چون متبنی از محبت فقرا و التجا باین طائفه علیه بود موجب فرحت گشت المرء مع من احب نقد وقت دانند اما باید دانست که دیوانگان این راه باین معیت تسلی نمیگیرند و باین بعد قرب نما تسکین نمییابند قربی میخواهند که بعد نما باشد و وصلی میجویند که هجر آسا بود و تسویف و تاخیر را تجویز نمینمایند تعطیل و تاجیل را مستهجن می انگارند نقد وقت را بخرفات بیهوده صرف نمیکنند و سرمایه عمر را بمموهات لاطائل تلف نمی فرمایند از شلغم تحسین نمیگرایند و از مرغی مغصوب التفات

نمی‌نمایند بلقمهای چرب و شیرین خود را می‌فروشند و بجامهای رقیق و زریب خواجه بندگی
نمی‌شوند عار و ننگ دارند ازآنکه تخت شاهی را بقاذورات تعلقات ملوث دارند و ننگ دارند ازآنکه در
مُلکِ خداوندی جل سلطانه لات و عزّی را شرکت دهند آری برادر اینجا همه دینِ خالص
مطلبند اَلَا لِلّٰهِ الدِّيْنُ الْخَالِصُ و غباری از شرکت تجویز نه فرمایند لَئِنْ اَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ
ساعتی بحال خود درروید اگر دینِ خالص میسر شده است بُشریٰ لکم و الا علاج واقعه پیش از
وقوع باید کرد واقعه که نوشته بودند ظهور جن بود و تصرفِ باطل او و این قسم ظهور و تصرفِ او
بر طالبان بسیار واقع میشود غم نیست اِنَّ كَيْدَ الشَّيْطٰنِ كَانَ ضَعِيْفًا و اگر باز ظهور کند
بتکرار کلمۀ تمجید لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ دفعِ آن مفسد نمایند والسلام علی
مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوٰةُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ اَتَمُّهَا وَاَكْمَلُهَا

مکتوب صد و هفتاد و پنجم (۱۷۵)

بحافظ محمود صدور یافته در بیانِ تلوینات احوال و حصولِ تمکین و معنی حدیث لِی مَعَ اللّٰهِ وَقْتٌ
مفاوضۀ شریفۀ برادری وصول یافت شمه از تلوینات احوال خود نوشته بودند بدانند که سالکان
را چه در بدایت و چه در نهایت از تلوینات احوال چاره نبود و غایت ما فی الباب اگر آن تلوین
بر قلب است سالک از ارباب قلوب است و مسمّی بابن الوقت و اگر قلب از تلوین بجهت
و از رقیت احوال آزاد گشت و بمقامِ تمکین پیوست این زمان ورودِ احوالِ متلونه بر نفس است
که بمقامِ قلب بخلافتِ آن نشسته است این تلوین بعد از حصولِ تمکین است و صاحبِ این تلوین
را اگر ابو الوقت گویند گنجایش دارد و اگر بمحض فضلِ ایزدی جل سلطانه نفس نیز از این تلوینات
برگذشت و بمقامِ تمکین و اطمینان پیوست این زمان ورود تلوینات بر قالب است که از امور مختلفه

له قوله ابو الوقت یعنی مالک الوقت والاحوال یعنی مالک است بر احوال و اوقات خود ۱۲

ترکیب یافته است این تلوین دائمی است چه تمکین در حق قالب متصور نیست اگرچه منصبغ شده باشد برنگ الطف لطائف زیرا که تمکینے که از راه این انصباغ می آید بطریق تبعیت است و وجود و حلول متلونه بطریق اصالة والتبعیة للاصل لا للتبع و صاحب این مقام از اخص خواص است وفی الحقیقت ابوالوقت هم او تواند بود که معنی حدیث لی مع الله وقت که از ان سرور علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات نقل کرده اند و جمعی آن وقت مستمر مراد داشته اند و جمعی دیگر وقت نادر راجع باین بیان باشد چه نسبت ببعضی لطائف استمرار است و نسبت ببعضی دیگر ندرة فلا خلاف بالجمله ظاهر را بشریعت غرا متحلی داشته بتکرار سبق باطن مداومت نمایند ع اندرین بحر بے کرانه چو غوک ✿ دست و پائے بزن چه دانی بوک ✿ اخوی اعزی مولانا محمد صدیق در آگره اند ملاقات ایشان را غنیمت دانند ✿

مکتوب صد و هفتاد و ششم (۱۷۶)

بملا محمد صدیق صدور یافته در بیان آنکه محافظت اوقات از ضروریات این راه است تا بامور لاطائل تلف نشود الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی من حسن اسلام المرء اشتغاله بما یعنیه واعراضه عما لا یعنیه پس از محافظت اوقات خود چاره نبود تا بامور لاطائل تلف نشود و شعرخوانی و قصه پردازی را نصیب اعدا دانسته بسکوت و ضبط نسبت باطن باید پرداخت اجتماع یاران درین طریق از برائے جمعیت باطن است نه از برائے تشتت خاطر لهذا انجمن را بر خلوت اختیار کرده اند و جمعیت را از اجتماع جسته اجتماعی که سبب تفرقه باشد تحاشی از ان لازم است با جمعیت باطن هرچه جمع شود مبارک است و هرچه جمع نشود نامبارک تو سے باید زندگانی نمود که جمعی را از صحبت آنکس جمعیتی حاصل شود نه آنکه در تفرقه

ندانند ودر رقعِ خود را باید گردانید وا ز گفت ببکوت آمد وقت نشاعر نیست هنگام محاوره نه

ع چه وقت مدرسه وبحث ف وکشاف است والسلام

مکتوب صد وهفتاد وهفتم

بجمال الدین حسین بدخشی صدور یافته در ترغیب بر تصحیح عقائد بمقتضائی آراء صائبه اهل سنت وجماعت شکر الله تعالی سعیهم خواجه جمال الدین حسین عنفوان شباب را غنیمت شمرند وهمه را مکن صرف مرضیات حق نمایند جل علا یعنی اولا تصحیح عقائد بمقتضائے آراء صائبہ اہلسنت وجماعت شکر الله تعالی سعیهم لازم دانند وثانیا عمل بموجب احکام شرعیه فقهیه وثالثا سلوک طریقه علیه صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم ومن وفق لهذا فقد فاز فوزا عظیما ومن تخلف عن هذا فقد خسر خسرانا مبینا خدمتگاری فرزندان خواجه محمد صالح را از سعادت عظمی دانند چه آن خدمت فی الحقیقت امداد واعانت بخواجه مشار الیه است که از مقبلان است مصراع

دادیم ترا ز گنج مقصود نشان والسلام

مکتوب صد وهفتاد وهشتم

بمیرزا مظفر صدور یافته در سفارش شخصی ودر ترغیب بر متابعت سید عالمیان وخلاصه آدمیان علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات عظم الله تعالی اجرکم ورفع قدرکم وشرح صدرکم ویسر امرکم بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم الصلوة والسلام متحلقان باخلاق نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام چه احتیاج بآنکه کسے باحسان وحسن معاشرت دلالت نماید بلکه نزدیک است که آن دلالت داخل سوء ادب شود وغایت ما فی الباب

آدمی در وقت احتیاج بهر حقیر و نقیر تشبث مینماید و از هر ضعیف و نحیف تسلی خود میجوید بنابر ان التصدیع دیگر تسلی از باب مسئله نموده آمد مخدوما مکرما احسان در همه جا محمود است علی الخصوص نسبت بجماعه که قرب جوار دارند حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات در رعایت حقوق جوار آن قدر مبالغه میفرمودند که اصحاب کرام از ان مبالغه گمان می بردند که شاید اهل جوار ارث هم برند. مثنوی. چون چنین باید که همسایه ایم ٭ تو چو خورشیدی و ما چون سایه ایم ٭ چه بود ای سایهٔ بی مایگان ٭ گر نگه داری حق همسایگان ٭ والسلام ٭

مکتوب (۱۷۹) صد و هفتاد و نهم

بمیر عبد الله ابن میر محمد نعمان صدور یافته در نصیحت فرزندی اعزی لا زال کاشمه موفق باشند موسم جوانی را غنیمت دانسته بتحصیل علوم شرعیه و عمل بمقتضای آن علوم اشتغال دارند و اهتمام نمایند که این عمر گرامی در مالا یعنی صرف نشود و بلهو و لعب تلف نگردد و دیگر والد بزرگوار شما بعد از چند روز بشما ملحق خواهند شد ان شاء الله تعالی برسیدن ایشان از متعلقان بواقعی خبر دار خواهند شد

بود مصحح پدر خویش باش اگر مردی ٭ ٭

مکتوب (۱۸۰) صد و هشتادم

بمخدوم‌زاده امکنگی یعنی خواجه ابو القاسم صدور یافته در استفسار بعضی از اسامی پیران که دران تردد پیدا شده بود مخدوما مکرما آنچه از حضرت خواجهٔ ما یعنی حضرت خواجه محمد باقی علیه الرحمة بما رسیده است در تحقیق اسامی پیران آنکه ما بین حضرت مولانا خواجگی امکنگی و حضرت خواجه احرار گذشته اند آنست که دو بزرگ اند یکی ازین دو بزرگ والد بزرگوار حضرت مولانا است که

مولانا درویش محمد و دیگر از ایشان مولانا محمد زاهد است که خال مولانا درویش محمد است درین
نزدیکی شیخیت پناهی خواجه خاوند محمود باین حدود تشریف آورده بودند باول ملاقات سخن آنحضرت
مولانا مذکور ساختند و گفتند که ایشان از کسے مجازنه بودند لهذا در اوائل مرید نمیگرفتند و در اواخر شروع
در شیخی کردند گفته شد که ایشان بزرگ بودند و تمام ماوراء النهر به بزرگی ایشان قائل هرگز تجویز نمیتوان
کرد که بے اجازت ایشان مرید گرفته باشند در اوائل یا در اواخر که این قسم عمل داخل خیانت است
با فرباے سلیم این ظن نمیتوان کرد چه جاے باکابر دین بعد ازان خواجه خاوند محمود گفتند که یکروز مولانا
پیش خواجه کلان ده بیدی رفته بودند و ایشان خربوزه میخوردند مولانا اظهار طلب نمودند ایشان
گفتند که خربوزه شما تمام است مولانا فرمودند که شما گواهی میدهید که خربوزه ما تمام است فرمودند که
گواهی میدهم که خربوزه شما تمام است ازان وقت مولانا مرید گرفتن شروع نمودند این نقل هم بسیار
مستبعد نمود که بمجرد این قول مولانا خود را شیخ بگیرند و درپے مرید گرفتن شوند بعد ازان خدمت
خواجه خاوند محمود گفتند که این دو اسامی بزرگان که بین حضرت مولانا و حضرت خواجه احرار نقل میکنند
و مسمی باین دو اسم میدانند خلاف است باسامی دیگر یاد کردند و نیز گفتند که مولانا درویش محمد را از خال خود
نسبتے نیست از شخصی دیگر است ازین سخنان ایشان تعجب بسیار حاصل شد بضرورت تصدیع
گشت که اسامی آن دو بزرگ را از روے تحقیق نویسند که مجال سخن آمده نماند و حدیث اجازت را
چه احتیاج است که نوشته شود بزرگی ایشان گواه عدل است مع ذلک اگر نویسند قطع لسان طاعنان
شود و دیگر معلوم نشد که مقصود خدمت خواجه خاوند محمود ازین سخنان پریشان چه بود اگر مقصود
نفی این فقراے بے بضاعت بود بابلغ وجه چه نفی پیر مستلزم نفی مریدیت باید بوجوه پس نفی
این بے بضاعتان از طرق بسیار بود چه احتیاج بآنکه از براے این غرض نفی بزرگان نموده آید
و اگر مقصود دیگر داشته باشند و نفی بزرگان بالاصالة خواسته نیز مستحسن نیست گمان دیگر

علی من له ادنی درایة ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک
رحمة انک انت الوهاب بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی آله الصلوات والتسلیمات والسلام
علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و هشتاد و یکم (۱۸۱)

بحضرت مخدوم زاده اعنی میان خواجه محمد صادق سلمه الله تعالی وابقاه علی مفارق المحبین صدور
یافته در جواب استفسار آنکه سبب چیست که جمعی از مشایخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی
جل شانه درجه اولی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و غیرهما ایشان را درجات علیا نیست
و جمعی دیگر را از مشایخ می بینیم که در مراتب قرب تفوق ندارند و در مقامات مذکوره منزل رفیع یافته اند
ذلک فرزندی ارشدی محمد صادق پرسیده که سبب چیست که جمعی از مشایخ را می بینیم
که در مراتب قرب الهی جل سلطانه درجه اولی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و صبر
و رضا ایشان را درجات علیا مفهوم نمیشود و جمعی دیگر را از مشایخ می بینیم که در مراتب قرب درجه
علیا دارند و در مقامات زهد و توکل و غیرهما اقدام سفلی و مقرر است که اکملیت این مقامات
باعتبار اتمیت یقین است و اتمیت یقین بسبب اقربیت است بجناب قدس خداوندی جل شانه
پس این چه امر خالی نیست یا نظر کشفی را خطا میکند که قریب را بعید میداند و بعید را قریب یا سبب
اکملیت این مقامات امر دیگر است ورای یقین یا ترتب یقین بر قرب نیست در جواب گفتیم
که ترتب یقین بر قرب درست است هر چند قرب بیشتر یقین زیاده تر و سبب اکملیت آن مقامات
نیز اتمیت یقین است نه امر دیگر و نظر کشفی هم صحیح است غایة ما فی الباب حصول قرب
مر الطف لطائف راست پس یقین نیز نصیب همینها باشد و اکملیت آن مقامات چون
مترتب بر اتمیت یقین است نیز ایشان را حاصل بود پس تواند بود که بزرگی با وجود قلت

قرب در مقامی از مقامات الطف لطائف اقامت ورزیده باشد و باکشف لطائف رجوع
ناکرده بود و در مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگی دیگر که قرب بیشتر دارد و باکشف لطائف که لطیفهٔ
قالب است رجوع کرده چه لطیفهٔ قالب چون از ان قرب محروم است پس یقین نیز نصیب او
نباشد پس اکملیت آن مقامات از کجا پیدا کند و بزرگی که رجوع او باین لطیفه افتاده است حکم
این لطیفه پیدا کرده است و یقینیات لطائف دیگر که سابقاً حاصل شده بود مستور گشته بخلاف
بزرگی که بقالب رجوع او نیفتاده است حکم او حکم الطف لطائف است قرب و یقین در حق او
استقامت دارد و استتار پیدا نکرده پس ناچار در مقامات مذکوره اتم و اکمل بود اما باید دانست
که صاحب رجوع هر چند که در قرب و یقین اکمل است در مقامات نیز اکمل است لیکن این کمالات او را
مستور ساخته اند و برائے دعوت خلق و حصول مناسبت بخلائق که سبب افاده و استفاده است
ظاهر او را همچو ظاهر عوام الناس گردانیده و این مقام بالاصالة مقام انبیاء مرسل است علیهم
الصلوات والتسلیمات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
طلب اطمینان قلب نموده و در حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج برویهٔ بصری گشت
و حضرت عزیر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام گفت أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا و آنکه
رجوع نکرده است از یقین خود گفته لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً این کلام اگر ثابت شود
که از حضرت امیر است کرم الله تعالی وجهه پس محل آن باید کرد که پیش از حصول رجوع فرموده
باشد چه بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس در حصول یقین محتاج بدلائل و براهین است
این درویش را پیش از رجوع جمیع معتقدات کالمشهودی شده بود و یقین آن معتقدات را زیاده از
یقین محسوسات مے یافت اما بعد از رجوع آن یقین مستور شد و در رنگ عوام الناس محتاج بدلائل و براهین
گشت ع چنانکه پرورشم میدهند میرویم

مکتوب صد و هشتاد و دوم ۱۸۲

بملا صالح کولابی صدور یافته در بیانِ حدیثِ نبوی علیه و علیٰ آلهِ الصلوٰةُ والسلامُ که فرموده ست مر بعضے از اصحابِ خود را که شکایت از خواطرِ سوءِ خود نموده اند ذٰلِكَ مِنْ كَمَالِ الْاِيْمَانِ و ما یناسب ذٰلِكَ

جمعے از درویشان نشسته بودند سخنے از خطرات و وساوسِ طالبان در میان آوردند در ضمن حدیثے مذکور شد که روزے بعضے از اصحابِ خیر البشر علیه و علیهم الصلوٰتُ والتسلیمات پیشِ آنسرور از خطراتِ سوءِ خود شکایت کردند آن سرور فرمود علیه الصلوٰةُ والسلامُ ذٰلِكَ مِنْ كَمَالِ الْاِيْمَانِ این فقیر را در آن وقت معنیِ این حدیث چنین بخاطر گذشت وَاللهُ سُبْحَانَهٗ اَعْلَمُ بِحَقِيْقَةِ الْحَالِ که کمالِ ایمان عبارت از کمالِ یقین است و کمالِ یقین مترتب بر کمالِ قرب و هرچند قلب و ما فوق او را از لطائف قربِ الٰہی جلّ شانه بیشتر پیدا شود ایمان و یقین زیاده تر خواهد بود و بے تعلقی او بقالب افزون تر خواهد گشت این زمان خطرات در قالب بیشتر ظهور خواهد یافت و وساوسِ نامناسب تر لائح خواهد گردید پس ناچار سببِ خطراتِ سوء کمالِ ایمان بود پس منتهی نهایت النهایت را هرچند خطرات بیشتر و نامناسب تر اکملیتِ ایمان زیاده تر چه کمالِ ایمان تقاضائے بیمناسبتی تام وارد اَلطف لطائف را بالطیفه قالب این بیمناسبتی هرچند افزون تر قالب خالی تر و بظلمت و کدورت نزدیک تر و ورودِ خواطر و وساوس ان بیشتر بخلافِ مبتدی و متوسط که این قسم خواطر ایشان را تمام قائل است و زیادتی بخش مرضِ باطن فَلَا تَكُنْ مِّنَ الْقَاصِرِيْنَ این معرفت از معارفِ غامضهٔ این درویش است

وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

لـه پس باش از قصور کنندگان در فهم کلام یا معرف لکل ذی حق حقه قال تعالیٰ واتوا البیوت من ابوابها ۱۲

مکتوب صد و ہشتاد و سوم (۱۸۳)

بملا معصوم کابلی صدور یافتہ در نصیحت حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بر جادۂ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ استقامت کرامت فرمودہ بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداند امید است کہ تعلقات شتّٰی و توجہات پراگندہ کہ بر ظاہر استیلا یافتہ اند مانع نسبت باطن نباشند مع ذٰلک سعی نمایند کہ تخفیفے کرد و تفرقۂ ظاہر میسر آید مبادا کہ در باطن سرایت کند و از وصول بمطلب باز دارد و عیاذاً باللہ سبحانہ من ذٰلک دنیا و ما فیہا کرائے آن نمیکند کہ کسے از الصرف عمر گرامی حاصل کند خبر شرط است خواب خرگوش تا کے خواہد بود ای سرائے و باغ تو زندانِ تو وہ خان و مانِ تو بلائے جانِ تو پیش از مرگ اگر کارے کرد فہا والا خرابی در خرابی است تعلق باطن را لعزیز باید دانست و ہر چہ منافی آن باشد از دشمن باید داشت

ہر چہ جز عشق خدائے احسن است * گر شکر خوردن بود جان کندن است * و ما علی الرسول الا البلاغ والسلام

مکتوب صد و ہشتاد و چہارم (۱۸۴)

بملا عبد الصمد صدور یافتہ در ترغیب بمتابعت سید المرسلین علیہ و علی آلہ و علیہم الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ مکتوب مرغوب فرزندے اعزّے کہ از روئے محبت و اخلاص نوشتہ بودند میر سید خواجہ رسانیدند موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ توفیق مرضیات خود رفیق گرداناد بحرمۃ النبی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات اتمہا اے عزیز آنچہ فردا بکار خواہد آمد متابعت صاحب شریعت است علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ احوال و مواجید و علوم و معارف و اشارات و رموز اگر بآن متابعت جمع شوند فبہا و نعمت و الا

ص مہیں فلتنبہ بالحصلۃ الحمقی ۃ و نعمت ھذہ الفعلۃ الحسنۃ یعنی پس چہ خوش چیز است این ۱۲

جز خرافی استدراج هیچ نیست سید الطائفه جنید را بعد از فوت شخصی بخواب دید و از حالش پرسید جنید در جواب او گفت طاحت العبارات وفنيت الاشارات وما نفعنا الا ركيعات ركعناها في جوف الليل عليكم بمتابعته ومتابعة خلفائه الراشدين عليه وعليهم الصلوة والسلام واياكم ومخالفة شريعته قولاً وعملاً واعتقاداً فان الاولى يمنٌ وبركة والثانية شؤمٌ وهلكة. هذا، دیگر رساله که فرستاده بودند رسید بعضی جاها که خوانده شد در نظر خوب در آمد اما کار دیگر از تصنیف اهم تر است با وی پرداختن انسب و اولی است والسلام

مکتوب صد و هشتاد و پنجم (۱۸۵)

بمنصور عرب صدور یافته در سفارش شخصی. حضرت حق سبحانه وتعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی داشته بکلی همت متوجه جناب قدس خود گرداناد آنچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری ما دون حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیری میسر گردد که غیر او سبحانه بر دل خطور نکند اگر فرضاً هزار سال حیات وفا کند غیر بر دل نگذرد بواسطهٔ نسیانی که دل را از ما سوای او تعالی حاصل شده است

ع کار اینست و غیر این همه هیچ

بقیة المرام آنکه مولانا فاضل سرهندی که بخدمت علیه قیام دارد پدر او در سرهند است آرزوی آن دارد که در پیری و ضعف خود بملاقات پسر خود مبتهج و مسرور گردد و بناءً علی ذلک فقیر بتصریح این معنی متوسل ساخت والامر عند الکبراء كلّ شيء بقدره والسلام

مکتوب صد و هشتاد و ششم (۱۸۶)

المنتخبات ۳۸

بخواجه عبد الرحمن مفتی کابلی صدور یافته در تحریض بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت و بیان

آنکه هر بدعت ضلالت است ۞ از حضرت حق سبحانه و تعالی بتضرع و زاری و التجا و افتقار و ذل و انکسار در سر و جهار مسألت مینماید که هرچه در دین محدث شده است و مبتدع گشته که در زمان خیر البشر و خلفای راشدین او نبوده علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اگرچه آن چیز در روشنی مثل فلق صبح بود این ضعیف را با جمعی که باو منسوب اند گرفتار عمل آن محدث نگرداناد و مفتون حسن آن مبتدع نکناد بحرمت سید المختار و آله الابرار علیه و علیهم الصلوة و السلام گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنه و سیئه حسنه آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنسرور و خلفای راشدین علیه و علیهم من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها پیدا شده باشد و رفع سنت ننماید و سیئه آنکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانیه مشاهده نمیکند و جز ظلمت و کدورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل مبتدع را امروز بواسطه ضعف بصارت بطراوت بینند فردا که حدید البصر گردند دانند که جز خسارت و ندامت نتیجه نداشت بیت

بوقت صبح شود همچو روز معلومت ۞ که با که باخته عشق در شب دیجور ۞

سید البشر میفرماید علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد چیزیکه مردود باشد حسن از کجا پیدا کند قال علیه الصلوة و السلام اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و قال علیه الصلوة و السلام اوصیکم بتقوی الله و السمع و الطاعة و ان کان عبدا حبشیا فانه من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین

تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور فان کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة هرگاه هر محدث بدعت باشد وهر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود وایضا آنچه از احادیث مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت است تخصیص به بعض ندارد پس هر بدعت سیئه بود قال علیه الصلوٰة والسلام ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة وعن حسان قال ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیامة باید دانست که بعضے از بدعتها که علما و مشایخ آنرا حسنه دانسته اند چون نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که رافع سنت اند مثلا در تکفین میت عمامه را بدعت حسنه گفته اند با آنکه همین بدعت رافع سنت است چه زیادتی بر عدد مسنون که سه ثوب باشد نسخ است و نسخ عین رفع و همچنین مشایخ ارسال ذنب شمله را بجانب چپ مستحسن داشته اند و سنت در ارسال آن بین الکتفین است پر ظاهر است که این بدعت رافع سنت است و همچنین است آنچه علما در نیت نماز مستحسن داشته اند که با وجود اراده قلب بزبان نیز باید گفت و حال آنکه از آن سرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام ثابت نشده است نه بروایت صحیح و نه بروایت ضعیف و نه از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده باشند بلکه چون اقامت می گفتند تکبیر تحریمه میفرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت را حسنه گفته اند و این فقیر میداند که این بدعت چه جائے رفع سنت که رفع فرض مینماید چه در تجویز آن اکثر مردم بزبان اکتفا مینمایند و از غفلت قلبی باک ندارند پس در ضمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد متروک میگردد و بفساد نماز میرساند علی هذا القیاس سائر المبتدعات والمحدثات فانها زیادات علی السنة ولو بوجه من الوجوه والزیادة نسخ والنسخ رفع فعلیکم بالاقتصار علی متابعة سنة رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم والاکتفاء علی اقتداء اصحابه

صلی الله تعالی علیه وعلیهم من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها۔

الْکِرَامِ فَاِنَّهُمْ کَالنُّجُوْمِ بِاَیِّهِمُ اقْتَدَیْتُمُ اهْتَدَیْتُمْ وَاَمَّا الْقِیَاسُ وَالْاِجْتِهَادُ فَلَیْسَ مِنَ الْبِدْعَةِ فِیْ شَیْءٍ فَاِنَّهٗ مُظْهِرٌ لِمَعْنَی النُّصُوْصِ لَامُثْبِتُ اَمْرٍ زَائِدٍ فَاعْتَبِرُوْا یَا اُولِی الْاَبْصَارِ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰی عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ

مکتوب صد و ہشتاد و ہفتم (۱۸۷)

بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه طریق رابطه اقرب طرق موصله است و در بیان آنکه رابطه نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او کتابتے که یاران نوشته بودند بنظر در آمد و بر احوال سطور مطلع گشت بدانند که حصول رابطهٔ شیخ مر مرید را بے تکلف و بے تعمل علامت مناسبت تام است در میان پیر و مرید که سبب افاده و استفاده است و هیچ طریقے اقرب بوصول از طریق رابطه نیست تا کدام دولت مند را آن سعادت مستسعد سازد حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره العزیز در فقرات می آرند که ع سایهٔ رهبر به است از ذکر حق به یعنی بهتر است از ذکر گفتن باعتبار نفع است یعنی سایهٔ رهبر نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او چه مرید او درین وقت بمذکور جل و علا مناسبت کامل حاصل نیست تا براه ذکر نفع تام تواند گرفت والسلام اولا و آخرا

مکتوب صد و ہشتاد و ہشتم (۱۸۸)

بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیان حل سوال که پرسیده بودند مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت از امور سه گانه پرسیده بودند تحقیق آثار اختفائی بعضے از لطائف در مرتبهٔ قلب مقصود بران لطائف است که قلب متضمن آنها است نه آن لطائف که در ماورائے قلب تحقق دارند که اختفائے آنها در مرتبهٔ قلب معنی ندارد دیگر شخصے را که استعدادش تا مرتبهٔ قلب

یا روح است پیر صاحبِ تصرّف تواند آن را بمراتبِ فوق رساند امّا اینجا دقیقه ایست که بحضور تعلّق دارد و تحریرِ بیانِ آن متعسّر است دیگر چون ظاهر برنگِ باطن متلوّن شود و باطن بلونِ ظاهر منصبغ گردد چه دشوار است که احکامِ ظاهر در باطن و احوالِ باطن در ظاهر پیدا آید والسلام

مکتوب (۱۸۹) صد و هشتاد و نهم

بشرف الدین حسین بدخشی صدور یافته در بیانِ آنکه یادِ فقرا با وجودِ گرفتاریهای لاطائل اشدّ مناسبت است با فقرا و تطاولاتِ دنیای دنی فریفته نباید شد و سبقِ باطن را عزیز باید داشت و در بیانِ آنکه از احکامِ شریعت سر نباید پیچید و رشت و زاریِ تمام قبول باید نمود و ما یناسب ذلک

الحمد لله ربّ العالمین والصلوٰة والسلام علیٰ سیّد المرسلین وآله الطاهرین اجمعین

مکتوبِ شریف فرزندی ارجمندی اعزّی ارشدی شرف الدین حسین وصول یافت موجبِ فرحت و باعثِ بهجت گردید چه نعمتی است که با وجودِ گرفتاریهای لاطائل فقرا را دور از کار از یاد نرفته اند این معنی یادداشت مناسبت میدهد که سببِ افاده و استفاده است بعضی از وقائع که اندراج یافته بود نیک و جمیل است و بر ارتباطِ معنوی اوّل دلیل است ای فرزند بتطاولاتِ دنیای دنی فریفته نشوی و بمکر و فریبِ بی معنیِ او مفتون نگردی که بسیار دون و بی اعتبار است امروز اگر این معنی معقولِ شما نشود فردا البتّه معقول خواهد شد و فائده نخواهد داشت ؎ گوشش از بارِ دیگران شده است نشنود نالهٔ و فغانِ مرا ٭ باید که سبقِ باطن را از اجلّ نعمِ خداوندی جلّ شأنه دانسته بتکرارِ آن مولع و حریص باشند و پنج وقت نماز را بجماعت بی کسل و فتور ادا نمایند و از جمله یکی زکوٰة را بمنّت بفقرا و مساکین رسانند و از محرّمات و مشتبهات اجتناب دارند و بر خلائق مشفق و مهربان باشند طریقِ نجات و رستگاری این است والسلام

؎ قال تعالیٰ انما الصدقات للفقراء والمساکین الآیة سورۂ توبہ پارہ دہم

مکتوب (۱۹۰) صد و نود و دوم

بیکی از فرزندان میر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در تحریض بر دوام ذکر الٰہی جل سلطانہٗ و در ترغیب

بر اختیار نمودن طریقہ علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم با بیان طرز ذکر و ما یناسب ذلک

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین

وآلہ الطاہرین اجمعین و آماد آگاہ باش کہ سعادت تو بلکہ سعادت جمیع بنی آدم و فلاح

و رستگاری ہمہ در ذکر مولا خود است جل سلطانہٗ تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر

الٰہی جل شانہٗ باید ساخت و یک لحظہ تجویز غفلت نباید کرد وللہ سبحانہٗ الحمد والمنۃ کہ دوام ذکر در

طریقہ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم در ابتدا میسر گردد و بطریق اندراج النہایۃ فی البدایۃ

حاصل میشود پس اختیار این طریقہ علیہ مر طالب را اولیٰ و انسب باشد بلکہ واجب و لازم پس بر تو باد

کہ قبلہ توجہ را از ہمہ سو گردانیدہ بکلیت بجناب عالی اکابر این طریقہ علیہ اقبال نمائی و ہمتی از

باطن شریف ایشان خواہی و ابتدا از ذکر گفتن چارہ نبود باید کہ متوجہ قلب صنوبری گردی کہ

آن مضغہ ایست مجوف در جانب چپ قلب حقیقی را دو اسم مبارک اللہ را بران قلب بگذرانی و درین وقت بتصنع ہیچ

عضوی را حرکت ندہی و بکلیت متوجہ قلب نشینی و در متخیلہ صورت قلب را جا ندہی و بآن ملتفت

نباشی چہ مقصود توجہ بقلب است نہ تصور صورت آن و معنی لفظ مبارک اللہ را بیچون و بیچگونگی

ملاحظہ نمائی و ہیچ صفت را بآن منضم نسازی و بحاضر و ناظر نیز ملحوظ نکنی تا از ذروۂ حضرت ذات

تعالیٰ و تقدس بحضیض صفات فرود نیائی و از انجا بشہود وحدت در کثرت نیفتی و از گرفتاری بیچون

بشہود چون آرام نگیری چہ ہر چہ در مرآت چون ظاہر شود بیچون نبود و ہر چہ در کثرت نمودار گردد

واحد حقیقی نباشد و بیچون را وراء دائرۂ چون باید جست بسیط حقیقی را بیرون محاوطۂ کثرت باید

طلبید اگر در وقتِ ذکر گفتن صورتِ پیر بے تکلف ظاہر شود آن را نیز بقلب باید برد و در قلب نگاہ داشتہ ذکر باید گفت میدانی کہ پیر کیست پیر آنکس است کہ از و طریقِ وصول بجنابِ قدس خداوندی جل شانہ استفادہ نمائی و مدد ہا و اعانت ہا درین طریق یابی تحجر و کلاہ و دوامی و شجرہ کہ عرف شدہ است از حقیقتِ پیری و مریدی خارج است و داخلِ رسوم و عادات مگر آنکہ جامہ تبرک از شیخِ کامل و مکمل بدست آری و باعتقاد و اخلاص با دزندگانی نمائی احتمالِ ثمرات و نتائج درین صورت نیز قوی است و بدانی کہ منامات و واقعات شایانِ اعتماد و اعتبار نیست اگر کسے خود را در خواب یا در واقعہ بادشاہ دید یا قطبِ وقت یافت فی الحقیقت نہ چنین است بیرونِ خواب و واقعہ اگر بادشاہ شود یا قطب گردد مسلم است پس از احوال و مواجید ہر چہ در بیداری و افاقت ظاہر شود گنجایش اعتماد دارد و الا فلا و بدانی کہ نفع ذکر و ترتبِ آثار بران مربوط باتیانِ شریعت است پس در اداے فرائض و سنن و اجتناب از محرم و مشتبہ نیک احتیاط باید کرد و در قلیل و کثیر بعلما رجوع باید نمود و بمقتضاے فتوے ایشان زندگانی باید نمود و السلام

المنتخبات ۳۹	مکتوب صد و نود و یکم (۱۹۱)	

بخان خانان صدور یافتہ در ترغیب بر متابعتِ انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام و در بیانِ آنکہ در تکلیفاتِ شرعیہ مراعاتِ یسر تمام نمودہ اند و تخفیفِ تام فرمودہ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ ھَدٰنَا لِھٰذَا وَمَا کُنَّا لِنَھْتَدِیَ لَوْلَا اَنْ ھَدٰنَا اللّٰہُ لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ سعادتِ ابدی و نجاتِ سرمدی مربوط بمتابعتِ انبیا است صلوات اللہ تعالیٰ و تسلیماتہ سبحانہ علی جمیعہم عموما و علی افضلہم خصوصا اگر فرضا ہزار سال عبادت کردہ شود و ریاضاتِ شاقہ و مجاہداتِ شدیدہ بجا آوردہ اگر بنورِ متابعتِ این بزرگواران منور نگردد بجوے نمیخرند و بخواب نیم روزے

یا بسیم سلوک با تجر یا زیور یا ظروف طلا و نقره باشد یا مال تجارت که بنیت تجارت خریده شود ۱۲ مسئلہ چهار پایگان چرنده که اکثر سال بر چریدن در صحرا کفایت کنند ۱۲

که سراسر غفلت و تعطیل است که بامر این برگزیدگان واقع شود برابری انداختند و مثل سراب بقیعة می شمرند کمال عنایت خداوندی جل سلطانه آن است که در جمیع تکلیفات شرعیه و مامورات دینیه نهایت تیسیر و غایت سهولت را مراعات فرموده است مثلاً در هشت پهر شبانروزی هفده رکعت نماز تکلیف فرموده که وقت اداے آن مجموع بیک ساعت نمی کشد معذلک در قراءة آن بهر چه میسر شود کفایت نموده و اگر قیام متعذر شود بقعود تجویز فرموده و در وقت تعذر قعود با ضطجاع اشارت فرموده و چون رکوع و سجود متعسر شود با یما و اشارت دلالت نموده و در طهارت اگر قدرت بر استعمال آب متحقق نشود تیمم را خلیفه آن ساخته و در زکوة از چهل یک حصه را بفقرا و مساکین تعین فرموده و آن را نیز مقید باموال نامیه و انعام سائمه داشته و در تمام عمر یک حج را فرض ساخته معذلک مشروط بزاد و راحله و امن طریق گردانیده و دائره مباح را وسیع ساخته چهار زن بنکاح و از سراری هر قدر که بخواهد مباح فرموده و طلاق را وسیله تبدیل نسا گردانیده و از اطعمه و اشربه و البسه اکثر را مباح ساخته و اندک را محرم و آنهم بواسطه مصالح عباد اگر چه یک شراب بیمزه پر ضرر را حرام گردانیده اما چندین اشربه خوشخور پر نفع را در عوض آن مباح ساخته عرق قرنفل و عرق دارچینی بآن خوشخوری و خوشبوی چندان منافع و فوائد دارد که چه نویسد چیز تلخ و بدمزه تند و بدبوے هوش برے پر خطرے را بآن عرق خوشبوے خوشخورے چه مناسبت شتان ما بینهما معذلک فرقے که از راه حل و حرمت میخیزد جدا است و تمیزے که از رهگذر رضائے پروردگار جل سلطانه و عدم رضاے او تعالی پیدا میشود علاحده و بعضے از لباسهای ابریشم را که محرم فرموده چه باک که چندین انواع جامهای مزیب و قماشهای مزین در عوض آن حلال گردانیده است و لباسهای پشمین که مطلقاً مباح ساخته است بمراتب از لباسهای ابریشم بهتر است معذلک لباس ابریشم بر زنان مباح فرموده که منافع آن نیز عائد بمردان است و همچنین است

حق جل و علا دیگرے باعث خشنود و غضب آن تعالے دانند بس ۱۲ مسئلہ که مقصود اصل از زیب و زینت زنان تمتع و انتفاع مردان است یا آنچه ۱۲

حال تو ہیب وضعہ کرحلی زنان از برائے تمتع مردان است اگر بے انصافے باین تیسیر وباین سہولت متعسر ومتعذر دواند مرض قلبی مبتلا است وبعلت باطنی گرفتار بسیارے از کار ہاست که استحیان فعل آن تیسیر تمام دارند ور ضعفا متعسر ست بعسر تمام مرض قلبی عبارت از عدم یقین قلب است باحکام شرعیہ بمنزلہ تساوی تصدیقی که دارند صورت تصدیق است نہ حقیقت تصدیق علامت حصول حقیقت تصدیق ثبوت تیسیر ست در اتیان احکام شرعیہ وبدونہا خرط القتاد قال الله تبارك وتعالى كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِيْنَ مَا تَدْعُوْهُمْ اِلَيْهِ اَللّٰهُ يَجْتَبِيْٓ اِلَيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَيَهْدِيْٓ اِلَيْهِ مَنْ يُّنِيْبُ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ اَتَمُّهَا وَاَكْمَلُهَا

(۱۹۲) مکتوب صد ونود ودوم

شیخ بدیع الدین سہارنپوری صدور یافته در جواب استفسار که نموده بودند اخوی اعزی ارشدی شیخ بدیع الدین استفسار نموده بودند که در عرضداشت یازدهم که بحضرت خواجہ قدس سرہ نوشته واقع شده است که بمقامی رنگین گشت که بلند تر از مقام حضرت صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنہ معنی این کلام چه باشد بدان ارشدك الله تعالى لا نسلم که این عبارت مستلزم تفضیل ست با آنکه لفظ ہم نیز واقع شده است و لو نسلم گوئیم که این سخن وسخنان دیگر که در ان عرضداشت واقع شده است از جملہ واقعات است که به پیر خود نوشته ومقرر این طائفه است که ہر چه از وقائع رو مید ہد صحیح باشد یا سقیم بے تحاشی به پیر خود اظہار مینماید چه در غیر صحیح نیز احتمال تاویل وتعبیر ست پس از اظہار آن چاره نبود و در ما نحن فیه بملاحظه این معنی ہیچ محظور لازم نمی آید وحل دیگر آنکه تجویز نموده اند که اگر در جزئی از جزئیات غیر نبی را بر نبی فضل متحقق شود

ریزہ ور ادر ارشاد طریق ۱۲

باکے نیست بلکہ واقع است چنانکہ در مادۂ شہدا زیادتیہا واقع شدہ است کہ در انبیا نیست علیہم الصلوات والتسلیمات با آنکہ فضل کلی مر نبی راست علیہ وعلی آلہ الصلوات والتحیات برین تقدیر اگر سیر غیر نبی در کمالات آن جزئی واقع شود و خود را در ان مقام بلندتر یابد ہم مجوز باشد ہر چند حصول آن مقام او را بواسطہ متابعت نبی است و نبی را نیز از ان مقام بحکم حدیث مَن سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا نصیب تام است پس ہرگاہ فضل جزئی غیر نبی را بر نبی مجوز گشت بر غیر نبی بطریق اولی مجوز خواہد بود فلا اشکال والصلوٰۃ والسلام۔

مکتوب صد و نود و سیوم (۱۹۳)

المنتخبات ۴

بسیادت پناہی شیخ فرید صدور یافتہ در ترغیب بر تصحیح عقائد بر وفق آراء اہل سنت وجماعت و تحریض تعلیم احکام فقہیہ از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و در بیان غربت اسلام و اغرا بر ترویج و تائید آن بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہ تعالی ناصرکم و معینکم علی کل ما یعیبکم و یشینکم تحتین ضروریات ارباب تکلیف تصحیح عقائد است بر وفق آراء علماء اہل سنت و جماعت شکر اللہ سعیہم کہ نجات اخروی وابستہ باتباع آراء صواب نمای این بزرگواران است و فرقۂ ناجیہ ہم ایشان و اتباع ایشان اند و ایشانند کہ بر طریق آن سرور و اصحاب آن سرور اند صلوات اللہ و تسلیماتہ علیہ و علیہم اجمعین و از علومیکہ از کتاب و سنت مستفاد اند ہمان معتبر اند کہ این بزرگواران از کتاب و سنت اخذ کردہ اند و فہمیدہ زیرا کہ ہر مبتدع و ضال عقائد فاسدۂ خود را بزعم فاسد خود از کتاب و سنت اخذ میکند پس ہر معنی از معانی مفہومہ ازینہا معتبر نباشد و از برائے تصحیح این عقائد رسالۂ امام اجل تورپشتی بسیار مناسب است و قریب لفہم مذکور مجلس شریف بودہ باشد اما رسالۂ مذکورہ چونکہ مشتمل بر استدلالات است و طول و بسط

بسیار دارد و اگر رساله که متضمن مسائل صرف بوده باشد اولی و انسب خواهد بود درین اثنا بخاطرِ فقیر
نیز خطور کرده که در بیان رساله بنویسد که متضمن عقائد اہل سنت و جماعت باشد و سہل المأخذ
اگر میسر شد نوشته متعاقب بخدمت خواهد فرستاد و بعد از تصحیح این عقائد علم حلال و حرام و فرض
و واجب و سنت و مندوب و مکروه که علم فقه متکفل آنست و عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست
بعضی از طلبه فرمایند که از کتاب فقه که بعبارت فارسی بوده باشد در مجلس میخوانده باشند مثل
مجموعهٔ خانی و عمدة الاسلام و اگر عیاذاً بالله سبحانه در مسئله از مسائل اعتقادیه ضروریه خلل راه یافت از
دولتِ نجاتِ اخروی محروم است و اگر در عملیات مساهله رود تحمل که بی توبه هم درگذرانند و اگر مؤاخذه
هم کنند آخر کار نجات است پس عمده کار تصحیح عقائد است از حضرتِ خواجه احرار قدس الله تعالی
سره منقول است که میفرمودند که اگر تمام احوال و مواجید را بما دهند و حقیقتِ ما را بعقائد اہل سنت
و جماعت متحلی نسازند جز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر تمام خرابیها را با ما جمع کنند و حقیقتِ ما را بعقائد
اہلِ سنت و جماعت بنوازند هیچ باکی نداریم ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی طریقتهم المرضیة
بحرمة سید البشر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
درویشی از جانبِ لاهور آمده بود گفت که شیخ جیو در مسجد جامع نخاس کهنه از برای نماز جمعه حاضر
شده بودند و میان رفیع الدین بعد از اظهارِ التفاتِ ایشان گفتند که نواب شیخ جیو در حویلی خود مسجد
جامع بنا کرده اند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی مزید توفیق ارزانی فرماید
این قسم اخبار که مخلصان می شنوند غایة الغایت مسرور و مبتهج میگردند سیادت پناها امروز اسلام
بسیار غریب است جیفه که امروز در تقویت آن صرف میکنند بکرورها میخرند تا کدام شاهباز را
باین دولتِ عظمی مشرف سازند ترویج دین و تقویتِ ملت در همه وقت از هر کس که بوقوع می آید زیباست
و رعنا اما درین وقت که غربتِ اسلام است از امثالِ شما جوان مردان اهلبیت زیباتر و رعناترست

کاین دولت خانه‌زاد خاندان بزرگ شماست از شما ذاتی است و از دیگران عرضی حقیقت وراثت
نبوی علیه و علیٰ آله من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها در تحصیل این امر
عظیم القدر است حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم اصحاب را مخاطب ساخته فرموده‌اند که شما در
زمانے موجود شده‌اید که اگر از اوامر و نواهی ده حصه ترک کنید هلاک شوید و بعد از شما گروهے خواهند
آمد که اگر ده حصه را از اوامر و نواهی بوقوع آرند خلاص شوند این آن وقت است و این گروه آن
گروه گوئے توفیق و سعادت در میان افگنده‌اند کس بمیدان در نمی‌آید سواران را چه شد
درین وقت کشتن کافر لعین گوبندوال بسیار خوب واقع شد و باعث شکست عظیم بر هنود مردود گشت
بهر نیتے که کشته باشند و بهر غرض که هلاک کرده خوارے کفار خود نقد وقت اهل اسلام است این
فقیر پیش از آنکه این کافر را بکشند در خواب دیده بود که پادشاه وقت کله سر شرک را شکسته است
والحق که آن گبر رئیس اهل شرک بود و امام اهل کفر خذلهم الله سبحانه و آن سرور دین
و دنیا علیه الصلوٰة و السلام در بعضی ادعیه خود اهل شرک را باین عبارت نفرین فرموده‌اند
اَللّٰهُمَّ شَتِّتْ شَمْلَهُمْ وَ فَرِّقْ جَمْعَهُمْ وَ خَرِّبْ بُنْیَانَهُمْ وَ خُذْهُمْ اَخْذَ عَزِیْزٍ مُّقْتَدِرٍ
عزت اسلام و اهل آن در خواری کفر و اهل کفر است مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است
و اهانت ایشان هر قدر که اهل کفر را عزت باشد ذلت در اسلام همان قدر است این سررشته را
نیک باید نگاه داشت و اکثر مردم این سررشته را گم کرده‌اند و از شومی آن دین را برباد داده
قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالیٰ یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنٰفِقِیْنَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ
جهاد با کفار و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است بقایائے رسوم کفر که در قرن سابق
پیدا شده بود درین وقت که پادشاه اسلام را آن توجه باهل کفر نمانده است بر دلهائے مسلمانان
بسیار گران است بر مسلمانان لازم است که پادشاه اسلام را از زشتی رسوم آن بدکیشان اعلام بخشند

و در رفع آن کوشند شاید بقایای این ابهام منتهی باشد بر عدم علم پادشاه بر شنیعی آنها اگر فی الجمله گنجایش
وقت یابند بعضی از علمای اهل اسلام را اعلام بخشند که آمده بر شناعت رسوم اهل کفر اعلام نمایند که
از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار خوارق و کرامات هیچ در کار نیست در قیامت عذر نخواهند شنید
که بی تصرف تبلیغ احکام شرعی نکردند انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که بهترین موجودات
اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر امتان معجزات میطلبیدند میفرمودند که معجزات از نزد خداست عز
وجل بر ما تبلیغ احکام است و تواند بود که دران اثنا شاید حق سبحانه وتعالی بروی کار امری ظاهر
سازد که باعث اعتقاد حقیت این جماعه باشد بهرحال از حقیقت مسائل شرعیه اطلاع دادن ضرور است
تا این واقع نشود عهده بر ذمهٔ علما و مقربان حضرت پادشاه است چه سعادت که درین گفتگو جمعی
بآزار رسند انبیا علیهم الصلوات والتحیات در تبلیغ احکام شرعیه چه آزارها که نکشیده اند و چه
محنتها که ندیده بهترین ایشان علیه وعلیهم من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها فرموده ما اوذی
نبی مثل ما اوذیت سخن عمر بگذشت و حدیث درد ما آخر نشد * شب بآخر شد کنون کوته کنم افسانه را
والسلام والاکرام

مکتوب صد و نود و چهارم (۱۹۴)

بصدارت‌پناه میر صدر جهان

بصدر جهان صدور یافته در بیان تحریض بر ترویج ملت و تائید دین و ما یتعلق بذلک سلمکم
الله سبحانه وتعالی چون استماع سخنان ترویج احکام شرعیه و تذلیل اعدای ملت مصطفویه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة مسلمانان ماتم زدگان را فرح بخش و روح افزا است الحمد لله
سبحانه والمنة علی ذلک والمسئول من الله سبحانه الملک القدیر ازدیاد هذا الامر الخطیر
بحرمة النبی البشیر النذیر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها
یقین هست که مقتدایان اسلام از سادات عظام و علمای کرام در خلا و ملا متصدی ازدیاد این

دین متین و تکمیل این صراط مستقیم خواهند بود بیشتر وبیشتر گے درینباب چه در انفسی تمام بدید شنیده شد که بادشاه اسلام از حسن استعداد اسلامی خواهان علما اند الحمد للّٰه سبحانه علی ذلک معلوم شریف آنست که در قرن سابق هر فساد که پیدا شد از شومی علماء سوء بظهور آمد درین باب تتبع تمام مرعی داشته از علماء دیندار انتخاب نموده اقدام خواهند فرمود علماء سوء لصوص دین اند مطلب ایشان حب جاه و ریاست و منزلت نزد خلق است والعیاذ باللّٰه سبحانه من فتنتهم آرے بهترین ایشان بهترین خلائق است ایشانند که فردائے قیامت سیاهی ایشان را با خون شهدائے فی سبیل اللّٰه وزن خواهند کرد و پلۂ این سیاهی خواهد چربید شر الناس شرار العلماء و خیر الناس خیار العلماء ثانیاً ملتمس آنکه بعضی نبات برادر آورده که خود را بعسکر رساند بتقریب ماه مبارک رمضان در حضرت دهلی توقف واقع شد ان شاء اللّٰه تعالیٰ بعد از مضی این ماه مبارک بخدمت آن عزیز خواهد رسید والسلام

مکتوب صد و نود و پنجم

بصدر جهان صدر در تحریض بر ترویج شریعت و اظهار تاسف بر ضعف اهل اسلام

نیز بصدر جهان صدور یافته در اغراء و تحریض بر ترویج شریعت غراء و اظهار تاسف بر ضعف اسلام و اهل آن سلمکم اللّٰه سبحانه و ابقاکم احسان سلاطین چونکه نسبت بکافۂ خلائق حاصل است بضرورت دلهائے خلائق بحکم جبلت القلوب علی حب من احسن الیها بجانب محسنان مائل است پس ناچار بواسطۂ این ارتباط حسنی اخلاق و اوضاع بادشاهان بعموم خلائق علی تفاوت درجات الاحسان سرایت است از خیر و شر و صلاح و فساد ما ماکه از ینجا گفته اند الناس علی دین ملوکهم کار و بار قرن سابق مصداق این سخن است اکنون که انقلاب دولت بظهور پیوسته و شورت عناد اهل ملل هم شکسته بر ائمۂ اسلام از صدور عظام و علماء کرام لازم است که تمام همت خود را مصروف رواج شریعت غرا ساخته در بعایت امر ارکان اسلام منهدمه را برپا سازند که در تسویف

غیرتے ظاہر نمی شود دلہاے غریبان ازین تاخیر در اضطراب است شدتہاے قرنِ سابق
در دلہاے مسلمانان متمکن است مبادا تلافی آن نشود و غربتِ اسلام بتطویل انجامد ہرگاہ بادشاہ
را گری بترویجِ سنتِ سنیہ مصطفویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ نباشد و مقربان ایشان
نیز درین باب خود را معاف دارند و حیاتِ چند روزہ را عزیز شمرند کار بر فقراے اہلِ اسلام بسیار تنگ و تیرہ
خواہد بود اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْن عزیزے میفرماید بیت آنچہ ازین گم شدہ گر از سلیمان گم شدے
ہم سلیمان ہم پری ہم اہرمن بگریستے ۔ شعر صُبَّتْ عَلَیَّ مَصَائِبٌ لَوْ اَنَّہَا ۔ صُبَّتْ عَلَی الْاَیَّامِ
صِرْنَ لَیَالِیَا ۔ از جملہ شعائرِ اسلام تعیینِ قضاۃ است در بلادِ اسلام کہ در قرنِ سابق محو شدہ بود و سرہند
کہ اعظمِ بلادِ اسلام است چند سال است کہ قاضی ندارد و حالِ رقیمہ دعا قاضی یوسف آبائی او تا بنای
سرہند است قاضی شدہ آمدہ اند چنانکہ اسنادِ سلاطین بدست دارد و مشار الیہ بصلاح و تقوی متحلی
است اگر صلاح دانند این امرِ عظیم القدر را بو تفویض فرمایند ثَبَّتَنَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَتَعَالٰی وَاِیَّاکُمْ عَلٰی
جَادَّۃِ الشَّرِیْعَۃِ الْحَقَّۃِ عَلٰی مَصْدَرِہَا الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّۃُ ۔

مکتوب صد و نود و ششم (۱۹۶)

بمنصور عرب صدور یافتہ در بیانِ آنکہ راہے کہ ما در صددِ قطعِ آنیم ہمگی ہفت گام است و ہر گامی
ازین گامہا سالک از خود دوری یابد و بحق سبحانہ نزدیک صحیفۂ مرحمت در رقیمۂ مکرمت در اعز
ازمنہ ورود یافت لِلّٰہِ سُبْحَانَہُ الْحَمْدُ وَالْمِنَّۃُ کہ خواص باز یادِ عوام فارغ نیستند و مہتران از مخوارگی
کہتران خالی نیند جزاکم اللّٰہ سبحانہ عنا خیر الجزاء بمحمد و ملع از ہر چہ میرود سخن دوست خوشتر است ۔ سخن
این راہ کہ ما در صددِ قطعِ آنیم ہمگی ہفت گام است دو گام بعالمِ خلق تعلق دارد و پنج گام بعالمِ امر بگامِ
اول کہ سالک در عالمِ امر مینہد تجلی افعال را میبیند و بگامِ دوم تجلی صفات و بگامِ سیوم شروع در

۔ یعنی راہ وصول بحق تعالی حضرات صوفیہ کرام علیہم الرضوان ۔

تجلیات ذاتیه می افتد ثم وثم علی تفاوت درجاتها کما لا یخفی علی اربابها کل ذلک منوط بمتابعة سید الاولین والآخرین علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها. آنکه گفته اند که این راه دو خطوه است مراد ازان عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجمال وتبیین الامر علی نظر الطالب بهر گامی ازین گامهای هفتگانه از خود دور می افتد و بحق سبحانه نزدیک و بعد از طی این گامها فنائی اتم است که بقای اکمل ازان مترتب است و باین فنا و بقا حصول ولایت خاصه محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة. مصرع: این کار دولت است کنون تا کرا رسد. ما فقیران نامراد را بامثال این سخنان چه مناسبت است غیر ازانکه کام و دهان خود را بزلال اهل کمال سیراب و شیرین داریم. رباعی

گر زانکه نیم ز شکر جز نام بهره ❊ این بس که خوشتر که اندر کام بهره ❊ آسمان نسبت بعرش آمد فرود ❊ ورنه بس عالیست پیش خاک تود ❊ والسلام اولاً وآخراً ❊ ❊ ❊ ❊ ❊

مکتوب صد و نود و هفتم (١٩٧)

به پهلوان محمود صدور یافت در بیان آنکه سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد و بحرارت محبت حق سبحانه و تعالی گرم. وصلنا سبب ذلك ثبتکم الله سبحانه علی جادة الشریعة. سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد و بحرارت محبت حق سبحانه و تعالی گرم. محبت دنیا سر گناهان است و ترک آن سر جمیع عبادات چه دنیا مغضوبه حق است سبحانه و تعالی تا آنرا آفریده است بسوی آن نظر نفرموده او و اهل او بداغ طرد و لعن موسوم اند. خبر است که الدنیا ملعونة وملعون ما فیها الا ذکر الله. چون ذاکران بلکه هر ذره از ذرات وجود ایشان بذکر الله سبحانه مملو است پس ذاکران حق سبحانه ازین وعید خارج باشند و در شمار اهل دنیا نیایند زیرا که

دنیا چیزیست کہ دل را از حق سبحانہ باز دارد و بغیر او مشغول سازد خواہ اموال و اسباب باشد آن چیز و خواہ جاہ و ریاست و خواہ ننگ و ناموس فَاَعْرِضْ عَنْ مَّنْ تَوَلّٰى عَنْ ذِكْرِنَا نص قاطع است ہر چہ از دنیاست بلائے جان ست اہل آن در دنیا ہمیشہ در تفرقہ اند و در آخرت از اہل ندامت و حسرت حقیقتِ ترکِ آن عبارت از ترکِ رغبت و ران است و ترکِ رغبت وقتی متحقق شود کہ وجود و عدم آن مساوی شدہ باشد و حصولِ این معنی بے صحبتِ اربابِ جمعیت متعسر است صحبتِ این بزرگان اگر میسر شود مغتنم میباید شمرد و خود را با ایشان باید سپرد و صحبتِ میان شیخ مزمل ہر چند شما را مغتنم است و امثالِ این عزیز عزیز الوجود اَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيْتِ الْاَحْمَرِ اما شیوۂ اہل کرم ایثار است یعنی تقدیم حاجتِ غیر بر حاجتِ خود چند روز اگر میان شیخ مزمل را رخصت فرمایند بر محل است بعد از فراغ کار ان شاء اللہ العزیز باز خواہند رفت و اخلاصِ غائبانہ شما را کہ حضور میکند زیادہ تصدیع است رَزَقَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمُ الْاِسْتِقَامَةَ عَلٰى مُتَابَعَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَتَمُّهَا وَمِنَ التَّحِيَّاتِ اَكْمَلُهَا وَالسَّلَامُ وَالْاِكْرَامُ

مکتوب صد و نود و ہشتم (۱۹۸)

بخانخانان صدور یافتہ در بیان آنکہ آشنائیِ فقرا با اغنیا درین زمان بسیار متعسر است وَمَا يُنَاسِبُ ذٰلِكَ فتوحاتِ مکیہ مفتاح فتوحات مدنیہ باد بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ وَاٰلِهِ الْاَمْجَادِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ التفات نامۂ گرامی کہ بنام فقرا فرمودہ بودند وصول یافت باعثِ ازدیادِ محبت گشت بُشْرٰى لَكُمْ ثُمَّ بُشْرٰى لَكُمْ مخدوما فقرا را با اغنیا آشنائی کردن درین زمان بسیار متعسر است اگر فقرا بگفتن یا نوشتن راہِ تواضع و حسنِ خلق کہ از لوازم فقراست پیش گیرند کوتہ اندیشان از سوءِ ظن خود می انگارند کہ طامع و محتاج اند لاجرم درین ظن

خیر الدنیا والآخرة میگردند و از کمالات این بزرگواران محروم میمانند و اگر فقرا باستغنا حرف میزنند قاصر نظران از بدخلقی خود حیاشی میکنند که متکبر و بدخلق اند نمیدانند که استغنا نیز از لوازم فقر است که جمع ضدین اینجا از استحاله برآمده است ابو سعید خراز [illegible] فرماید عَرَفْتُ رَبِّی بِجَمْعِ الْاَضْدَادِ چه ارباب نظر این مقدمه را قبول نمیکنند محال انگارند لیکن غم نیست چه طور ولایت وراء طور نظر عقل است باقی احوال امیر مولانا بتفصیل معروض خواهند داشت وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی

مکتوب صد و نود و نهم (۱۹۹)

بملا محمد امین کابلی صدور یافته در بیان قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود از ذکر و شغل

صحیفهٔ گرامی که مُنبی بود از فرط محبت و اخلاص و مُشعر از مودت و اختصاص و رسید و باعث فرحت گشت عَافَاکَ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ اظهار طلب ورزیده انابت و اراده نموده بود بنابر آن اخوی ارشدی مولانا محمد صدیق را فرستاده شد تا بذکر این طریقهٔ علیه مشغول سازد و بانجام فرماید در امتثال آن سعی بلیغ خواهند نمود امید است که ثمره نتائج گردد چون مجرد نوشتن کفایت نمیکرد و تعلق بحضور صحبت داشت بنابر آن تصدیع اخوی مشار الیه داده شد والسلام

مکتوب دو صدم (۲۰۰)

بملا شکیبی اصفهانی صدور یافته در حل عبارت نفحات که اغلاق داشت و طلب شرح او نموده بود

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ وَعَلٰی اٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ اَجْمَعِیْنَ عبارت نفحات که فی الجمله اغلاقی داشت فرموده بودند که آنرا شرح باید کرد بنابر آن چند کلمه جرأت نموده تحریر نمود [illegible] عین القضاة همدانی میگوید در بیان حال جماعه که بی راهبری راه سلوک

رفتند بعضے از ایشان را مغلوبی در پناه خود نگاهداشت و مستی سائبان سر ایشان شد و هر که با تمیز
بود سر خویش برو رفتند مراد از راه سلوک والله سبحانه اعلم طریق سلوک است و طی مقامات عشره
مشهوره بترتیب و تفصیل و درین طریق تزکیه نفس مقدم است بر تصفیه قلب و انابت شرط هدایت
است و راه ناسلوک عبارت از طریق جذبه و محبت است و تقدم تصفیه است بر تزکیه و راه اجتبا است
که مشروط بانابت نیست و این طریق طریق محبوبان و مرادان است بخلاف طریق اول که
طریق محبین است و راه مریدین بعضی از ایشان که قوت جذبه داشتند و استیلاء محبت که مغلوبی
و مستی عبارت از ان است از شر شیاطین آفاقی و انفسی محفوظ ماندند و از اغوا و اضلال ایشان
مصون هر چند راهبر نداشتند اما فضل ایزدی جل سلطانه رهنمونی فرموده ایشان را بمطلوب حقیقی
رسانید و هر که از ایشان با تمیز بود یعنی قوت جذب نداشت و استیلاء محبت در حق وے مفقود
بود چون راه بر نداشت اعداء دین او را از راه بردند و هلاکش ساختند و بموت ابدی گرفتارش کردند
و از جمله مغلوبان آن دو ترکمان بودند که حسین قصاب برمز و اشارت از ایشان حکایت کرد
که با کاروان عظیم در راهے میرفتیم ناگاه دو ترکمان از میان آن کاروان بیرون شدند
و راه ناسلوک را در پیش گرفتند الی آخر القصه راهیکه کاروان عظیم بآن راه میرفتند راه سلوک
است که بقطع مقامات عشره مشهوره بترتیب و تفصیل صورت بندد چه اکثر مشائخ علی الخصوص
از متقدمین بهمین طریق بمقاصد خود رسیده اند و راه ناسلوک که آن دو ترکمان اختیار کردند
و حسین قصاب بایشان دران راه متابعت نمود طریق جذبه و محبت است که نزدیکتر است
بوصول از ان راه سلوک معهود و مقدمه این طریق التذاذ و آرام است که سبب غیبت است
از حس و باعث ذهول است از شعور و کنایت از ان حالت بشب نموده است و چون این غیبت
و ذهول از خلق متضمن حضور و شعور بخالق است تعالی و تقدس آن حضور و شعور را بماه اشارت

فرموده این مقام بیان مطلبیه بگوش هوش باید شنید که مدبر جسد روح است و مربی قالب قلب
قوای جسدی مکتسب از قوت روحانی است و حواس قالبی مستفاد از نورانیت قلبی پس ناچار در
وقت توجه قلب و روح بجناب قدس خداوندی جل شانه که لازم طریق جذبه است در ابتداء
حال که اوان نقص است فتورے در تدبیر جسد و تربیت قالب راه می یابد که بسبب تعطیل حس و ذهول
از شعور میگردد و سستی قوی و جوارح میرساند و بے اختیار بر زمین میخواباند و این حالت را شیخ
اجل شیخ محی الدین بن العربی قدس سره در فتوحات مکیه تعبیر بسماع روحی فرموده است و سماعی
که در رقص و حرکت دوری است آنرا سماع طبیعی گفته و مبالغه منع آن نموده پس محقق شد که این غیبت صوری
متضمن حضور معنوی است و این ذهول جسدی مشتمل بر شعور روحی که تعبیر از آن بماه مناسب است
بر سر اصل سخن رویم باید دانست که پوشیدن روے ماه بابر سیاه کنایه از ظهور صفات بشریه است که
بلند یانرا باستتار آن حضور و آگاهی میرساند و این استتار تا توسط احوال است چه متوسطان را این استتار هست
بر حسب استتار نیست تواند بود که بهمین معنی گفته باشد که چون نیم شبے شد دیگر باره ماه از ابر بیرون آمد از
قدم آن دو جوانمرد باز یافتم چه حالت بسط که اوان حضور و آگاهی است راه روشن میگردد و قطع مسافت
بیشتر نموده می آید چون صبح رسید یعنی آن غیبت و ذهول زائل شد و آن حضور و آگاهی قوت
گرفت با توجه خلق جمع گشت و کنایه از آن حضور بطلوع آفتاب کرده است کوه عبارت از وجود
بشریت است که درین وقت بروے ظاهر ساخته اند چه درین طریق تزکیه نفس بعد از تصفیه قلب
است و چون آن دو ترکمان قوت جذب داشتند و استیلاء محبت لاجرم مردوار پاے بر بالاے
کوه بشریت نهادند و بیک ساعت بر آن بالا شدند بنحوے از فنا مشرف گشتند حسین قصاب
چون آن قوت جذب نداشت بمحنت تمام بالاے آن کوه بر آمد آنهم ببرکت متابعت آن
دو ترکمان میسر شد و الا سر شن بج میداشتند لشکرگاه عبارت از مرتبه اعیان ثابته است که

جامع تعینات حقائق امکانی است و تعین علمی وجوبی کہ خیمہاے نُہ نہایت کنایت
ازان تعینات است و دران میان خیمہ عظیم اشارت بتعین علمی وجوبی است تعالی و تقدس
کہ آنرا خیمہ سلطانی گفتند و چون حسین قصاب شنیدہ کہ آن خیمہ خیمہ سلطانی است خیال کردہ
کہ بمطلب رسیدہ خواست کہ از مرکب سکر و مستی کہ قطع این راہ بے مددِ آن مرکب متعسر است
فرود آید و وصلِ مطلوب بپا باید پاے راست کہ عبارت از روح است چہ درین راہ تا مسلوک
بپاے قلب و روح سیر وند نہ بپاے علم و عمل کہ آن براہِ مسلوک مناسبت وارد و اول از مستی
کہ فرود می آید ہمان روح است و ثانیا قلب کہ پاے چپ عبارت ازانست از رکاب بیرون آوردہ
بود کہ الہام بگوشش رسید کہ سلطان در خیمہ نیست والحق کہ چنین است و حسین قصاب چون
قوت جذب نداشت باندک بشارت از مستی فرود آمد و آن دو ترکمان چون جذب قوی داشتند
و غلبۂ محبت بامثالِ این مبشرات گوش نہ شدند و مرحوار بالا گذشتند حسین قصاب اگر ہزار سال
انتظار بکشد سلطان را ہرگز در خیمہ نخواہد یافت کہ او تعالی وراء الوراست قولہ نشستہ است
و بشکار شدہ یعنی بر مجالی و مظاہر جمیلہ نشستہ است و بصید دلہاے عشاق شدہ این آواز
و این معنی باندازہ فہم و درایت حسین قصاب بود کہ بطریق تنزل با وے سخن کردہ اند والا آنجا
کہ اوست تعالی و تقدس نشستن و بشکار شدن معنی ندارد بیت لاہو زان سرلے روز بہی
بازگشتند و جیب و کیسہ تہی • و آن عبارت را معنی دیگر نیز بخاطر فاتر میرسد کہ مناسب مقام تفرد
و کبریائی است ہرچند این معنی نیز شایانِ جناب قدس آنحضرت نیست جل سلطانہ اما از معانی
دیگر اولی و انسب و آن معنی اینست کہ بر احدیت کہ تعین اول است و فوق مرتبۂ واحدیت
نشستہ است و چون در مرتبۂ وحدت اضمحلال و استہلاک تعیناتِ علمی و عینی است بشکار
کہ سبب ہلاک وحوش و طیور است مناسب آن مقام دانستہ بشکار شدہ خرد و شیخ محمد معشوق

التعریب • وکم من سائر سار حار طار وا • فما دوا صفر جیب والیدین •

طوسی و امیر علی عبوشکارگاہِ سلطان رسیدند و صید او گشتند اما معشوق طوسی اقدم و اقرب است و حسین قصاب بامید گرفتن سلطان در خیمہ ہاے واحدیت ماند واللہ سبحانہ اعلم بالحقیقۃ المرادِ وما فیہ من الصواب والسداد ❊ مخدوما اکابر طریقۂ نقشبندیہ قدس اللہ تعالی اسرارہم ہمین راہ نامسلوک را اختیار کردہ اند وآن راہ نامعہود در طریقۂ این بزرگواران راہِ معہود گشتہ است و عالم عالم را ازین راہ متوجہ و تصرف بمطلب میرسانند این طریق را وصول لازم است اگر مراعات آداب پیرِ مقتدا نمودہ آید چہ درین طریق پیر و جوان در وصول برابر اند و نساء و صبیان متساوی بلکہ موتے نیز ازین دولت امیدوار اند حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند کہ از حق سبحانہ وتعالی طریقے خواستہ ام کہ البتہ موصل باشد و حضرت خواجہ علاء الدین عطار قدس سرہ کہ خلیفہ نخستین ایشان است درین معنی این بیت میخوانند ؎ گر شکستے دل در بان راز قفل جہان اہمہ بکشادمے ❊ ثبتنا اللہ سبحانہ علی طریقۃ ہؤلاء الاکابر والسلام

مکتوب دوصد و یکم (۲۰۱)

بکوچک بیگ حصاری صدور یافتہ در جواب استفسار او ❊ الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی جناب کوچک بیگ حصاری پرسیدند کہ شخصے میگوید کہ علوم تمام در دو و سہ حرف مندرج است این سخن را باو میتوان کرد یا نہ در جواب گفتہ شد کہ ظاہرا آن شخص از روے علم و سماع و مطالعہ کتب گفتہ باشد کہ از کبار متقدمین امثال این سخنان سر بر زدہ اند حضرت امیر کرم اللہ تعالی وجہہ فرمودہ اند کہ جمیع علوم در باء بسملہ مندرج است بلکہ در نقطۂ آن با و اگر آن شخص درین سخن دعوے کشف میکند پس از مراد او دو حال خالی نیست اگر گوید بر من کشف ساختہ اند کہ تمام علوم در دو سہ حرف مندرج است عام از آنکہ آن دو سہ حرف را بخصوص

معلوم او گردیده باشد یا نه احتمال صدق دارد و اگر گوید که تمام علوم را در ضمن دو سه حرف بر من منکشف گردانیده اند و در صفحهٔ آن دو سه حرف تمام علوم را مطالعه میکنم پس مدعی کذب است از و باور نباید کرد والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها.

مکتوب دوصد و دوم (۲۰۲)

بمیرزا فتح الله حکیم صدور یافته در تأسف از حال جماعهٔ که خود را در سلک ارادهٔ این اکابر داخل ساخته اند و بموجب قطع این بزرگواران نموده ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی الطریقة المستقیمة المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة روزی سخنی از عبارت مشایخ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم مذکور می شد در آن اثنا مذکور شد که حال آن جماعه چه خواهد شد که خود را در سلک ارادهٔ این اکابر داخل ساخته اند و یا در ضمن ایشان خود را در آورده اند و ایشان را قبول فرموده و در ثانی الحال بی جهت بموجب قطع این بزرگواران نموده اند و بطعن و تخمین متشبث اذیال دیگران گشته و درین ضمن نام شما و نام قاضی سنام مذکور شده بود و آن مذاکره معلوم نیست که یک لمحه کشیده باشد و آنهم مبنی بر تقریب بوده بعد از آن خدا گواه جل شانه که فقیری از آن مسلمانی را خواسته باشد یا در دل کینه نگاهداشته خاطر شریف ازین رهگذر جمع باشد معلوم شما شده باشد که طریق ما طریق دعوت اسمائیست اکابر این طریقت استهلاک در مسمای این اسما اختیار فرموده اند از ابتدا توجه ایشان باحدیت صرف است از اسم و صفت جز ذات نمیخواهند تعالی و تقدس لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا. الحال چون آن مذاکره متوسط نقلهای متعدده هیئت دیگر

پیدا کردہ و شایانِ آن گشتہ کہ از آنجا تو ہمات و تخیلات ناشی گردد از برائے دفع آن باین چند کلمہ اقدام نمود از آشنائی شما ہیچ نمی افزاید و از عدم آشنائی ہیچ نقصے راہ نمیابد ملحوظ و منظور خیر اندیشی شما بود لِمَا الرَّاضِیْ بِالضَّرَرِ یَسْتَحِقُّ النَّظَرَ مَثَلِ مشہور است یقین دانند کہ این فقیر ضرر شما نخواستہ و نخواہد خواست اِنْشَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی سخنے بود از روئے غیرت کہ در ویشان را می باشد بتقریبے گفتہ بود بخاطر بار ندہند دیگر شخصے کہ خود را از حضرت صدیق رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ افضل داند امر او از دو حال خالی نیست زندیق محض است یا جاہل صرف این فقیر پیش ازین بچند سال مکتوبیکہ بجناب شما نوشتہ بود در بیانِ فرقہ ناجیہ کہ اہل سنت و جماعت اند عجب است کہ بعد از مطالعہ آن این قسم سخنان را تجویز مینمایند کسیکہ حضرت امیر را افضل از حضرت صدیق گوید از جرگہ اہلسنت می برآید چہ جائے کہ خود را افضل داند و متبرا زین طائفہ است اگر سالکے خود را از سگ گرگین بہتر داند از کمالات این بزرگواران محروم است اجماع سلف بر افضلیت حضرت صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیاء عَلَیْهِمُ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ منعقد گشتہ است احمقے باشد کہ توہم خرق این اجماع نماید این فقیر در کتب و رسائل خود نوشتہ است کہ وحشی قاتل حضرت حمزہ کہ یکمرتبہ بصحبت خیر البشر عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ رسیدہ است از اویس قرنی کہ خیر التابعین است بہتر است پس در حق این طور شخصے آن قسم سخنان تخیل نمودن از عقل دور اندیش دور است عباراتیکہ مردم این توہم را از آنجا پیدا کردہ اند باید دید و بحقیقت معاملہ وا رسید مجرد تقلید ارباب حسد نمودن چہ مناسبت با آن کہ مشایخ در غلبہ سکر چیز ہائے نامناسب گفتہ اند شیخ بسطام میگوید لوائی ارفع من لواء محمد از آنجا پئے فضیلت نتوان برد کہ عین زندقہ است و در عبارات فقیر حاشا و کلا کہ این قسم چیزے مذکور شدہ باشد وَالسَّلَامُ

عہ یعنی علم و نشان من رفیع و بلند تر است از نشان محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مبارک

مکتوب دو صد و سوم (۲۰۳)

بملا حسینی صدور یافته در تحریض بر محبت این طائفه علیه و در بیان آنکه جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است ثَبَّتَنَا عَلٰی ذٰلِکَ وَاَحْسَنَ اللّٰہُ تَعَالٰی اَحْوَالَکُمْ وَاَصْلَحَ سُبْحَانَہٗ اَعْمَالَکُمْ وَاٰمَالَکُمْ مکتوب شریف چون منبی از محبت فقرا بود برسیدن آن فرحت فراوان روی داد حق سبحانه و تعالی محبت این طائفه علیه را روز بروز زیاده گرداند و غبار معد نسبت بایشان سرمایه روزگار سازد و بحکم اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ محبان ایشان با ایشانند و ایشانند که جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است در حدیث نبوی است عَلَیْہِ مِنَ الصَّلَوٰتِ اَتَمُّہَا وَمِنَ التَّحِیَّاتِ اَکْمَلُہَا که خدای تعالی را فرشتگانند ورای کتبه اعمال در راهها و گذرها میگردند و طلب اهل ذکر میکنند تا آنکه یابند این طائفه را که در ذکر اند و بیکدیگر ندا کنند که بشتابید بسوی حاجت خویش پس گرد گیرند ایشان را با جنحه خویش و از بسیاری تا آسمان رسند پس خداوند تعالی که داناتر است بحال بندگان از ملائکه پرسد چون دیدید بندگان مرا فرشتگان گویند الهی حمد و ثنای تو میگفتند و ترا به بزرگی یاد میکردند و ترا از جمله عیب و نقصان تبری مینمودند خداوند تعالی فرماید ایشان مرا دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر تحمید و بیشتر تمجید و تکبیر گویند پس خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه میطلبیدند گویند بهشت میطلبیدند خداوند تعالی فرماید ایشان بهشت را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند ملائکه گویند یارب آن طائفه از دوزخ تو میترسیدند و بتو پناه میجستند حق سبحانه و تعالی فرماید ایشان دوزخ را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند گویند اگر ببینند بیشتر تعوذ نمایند و راه فرار از آن بیشتر اختیار کنند خداوند تعالی فرشتگان را فرماید شما را

گواه

عه لفظ الحدیث هم القوم لا یشقی جلیسهم ۱۲

گاه گاه فرستم ایشان را همه بیامرزیدم ملائکه گویند یارب در ان مجلس ذاکران فلان از برائے ذکر نیامده بود
حاجت دنیاوی داشت برائے آن آمده بود حق سبحانه فرماید ایشان جلیسانند یعنی جلیسان منند
بحکم انا جلیس من ذکرنی همنشین ایشان بدبخت نباشد پس ازین حدیث و از حدیث سابق که
المرء مع من احب لازم مے آید که محبان این طائفه با ایشانند و هر که با ایشان است بدبخت نباشد
ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی محبة هؤلاء الکرام بحرمة النبی الامی الهاشمی علیه و علی
اله الصلوات والتسلیمات والتحیات کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون
وآنچه از احوال خویش در مکتوب میان شیخ اله داد قلمی نموده بودند از قسم عدمیات و گم شدنها طالبان
را بسیار رو مید هد همت بلند دارند و بهر چه بدست آید قناعت نکنند شعر بس بے رنگ است
یار دلخواه اے دل قانع نشوی برنگ ناگاه اے دل + صحبت این طائفه از جمله ضروریات
حق سبحانه و تعالی صحبت ایشان انداز دست گردستان گرو اگر مے کم رسد بوئے رسد +
گر چه بوئے هم نباشد رویت ایشان بس است + بهمان طریقه که از حضرت قبله گاهی یعنی خواجه
عبد الباقی قدس سره اخذ کرده اند باشند اسم مبارک الله را بمعنی بیچونی و بیچگونگی بعد از توجه
بالکلیه بقلب در دل گزرانند و بمعنی حاضر و ناظر تصور نکنند هیچ صفت ملحوظ ندارند همین اسم
مبارک را بعد از توجه بدل کو همواره در دل حاضر دارند بعضے امور ضروریه منوط بحضور و صحبت اند اگر ملاقات
میسر شود خواهد شد تا زمان ملاقات احوال متجدده نویسان باشند که مطالعه آنها باعث توجه نها سپرده
والسلام.

مکتوب دو صد و چهارم

بمیر محمد نعمان بخشی صدور یافت در بیان آنکه از تعرضات اهل خسران محنت نکشند و بکاریکه در پیش
دارند مشغول باشند و در جمعیت دوستان و حصول ترقیات ایشان کوشند باشند و ذالک خدمت میر نعمان

از سخنانِ پریشانِ اربابِ خسران محنت نکشند کُلٌّ یَّعْمَلُ عَلٰی شَاکِلَتِهٖ لائق آن که بمکافات و مجازات متعرض نشوند و روغنی را فروغی نیست باعثِ کسادتِ بازارِ آنها کلماتِ متناقضهٔ آنها خواهد بود وَمَنْ لَّمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهٗ نُوْرًا فَمَا لَهٗ مِنْ نُّوْرٍ شغلیکه در پیش دارند در بهان کوشند و از غیرِ آن چشم پوشند قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِیْ خَوْضِهِمْ یَلْعَبُوْنَ اخوی خواجه محمد صادق بوقت رسیدن عشرهٔ اعتکاف باتفاق بجا آوردند و بفتوحات و واردات مجدده مشرف گشتند وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ سُبْحَانَهٗ که اوقاتِ سائرِ دوستان نیز مقرون بجمعیت است و ترقیات پی در پی است ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ وَصَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهٖ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ وَسَلَّمَ وَبَارَكَ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ

مکتوب دو صد و پنجم (۲۰۵)

بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیانِ اَنَّ مُتَابَعَةَ صَاحِبِ الشَّرِیْعَةِ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ مِلَاكُ الْاَمْرِ شَرَّفَكُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ بِكَمَالِ الْمُتَابَعَةِ الْمُصْطَفَوِیَّةِ عَلٰی صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ فَاِنَّهٗ مِلَاكُ الْاَمْرِ وَمُنْیَةُ الصِّدِّیْقِیْنَ وَمَا سِوٰی ذٰلِكَ فَاِنَّهَا بَاطِلَةٌ وَخَیَالَاتٌ فَاسِدَةٌ نَجَّانَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِیَّاكُمْ عَنْهَا وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰی عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ دَائِمًا

مکتوب دو صد و ششم (۲۰۶)

بملا عبد الغفور سمرقندی صدور یافته در مذمتِ دنیا و نکوهشِ گرفتاری بتمتعاتِ آن اَللّٰهُمَّ نَبِّهْنَا قَبْلَ اَنْ یُّنَبِّهَنَا الْمَوْتُ بِحُرْمَةِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ

وَالتَّسْلِیْمَاتُ اَتَمُّهَا وَاَفْضَلُهَا مفاوضهٔ لطیفه وملاطفهٔ شریفه که نامزد این حقیر دو افتاده
نموده بودند بوصولِ آن مبتهج ومسرور گردید جَزَاکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ عَنَّا خَیْرَ الْجَزَاءِ آدمی را
در دنیا از برائے طعامہائے چرب ولذیذ ولباسہائے مزیّن ونفیس نیاوردہ اند واز برائے تنعّم وتنعّم ولہو
ولعب نیافریدہ مقصود از خلقتِ او ذل وانکسار وعجز وافتقار اوست که حقیقتِ بندگی است
اما آن انکسار وافتقار که شریعتِ مصطفویه عَلٰی صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ بآن اذن فرموده
چه ریاضات ومجاہدات اہلِ باطل که موافقتِ شریعتِ غرا ندارد جز خسارت وخذلان نمی آرد
وغیر از حسرت وندامت نمی گذارد باید که بعد از تحلّی وتزیّن بإتیانِ احکام شرعیه عملاً واعتقاداً بر وفق
آرائے علمائے اہلِ سنت وجماعت شَکَرَ اللّٰهُ تَعَالٰی سَعْیَهُمْ باطنِ خود را بذکر الٰہی جَلَّ سُلْطَانُهٗ معمور
دارند وسبقے که در طریقهٔ علیهٔ اکابر نقشبندیه قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَسْرَارَهُمْ اخذ کردہ اند تکرار فرمایند که
طریق این بزرگواران اندراجِ نہایت در بدایت است ونسبت ایشان فوقِ ہمه نسبتہا است
کوته اندیشان این سخن را باور ندارند ہانه مقصود ترغیب وتشویق دوستان است مخالفان خارج
از بحث اند شعر ہر کس افسانه بخواند افسانه است ٭ وانکه دیدش نقد خود مردانه است ٭ بالجمله فلاحِ
اخروی را مربوط بذکر کثیر داشته اند کریمهٔ وَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ شاہد این معنی است
پس بذکر کثیر باید قرار داد وہر چه منافیِ این دولت است آن را دشمن باید داشت علاج بیمار
نیست مَا عَلَی الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلَاغُ شعر ذکر گو ذکر تا ترا جان است ٭ پاکیِ دل ز ذکرِ رحمان است
اَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ نصِ قاطع است اَلْمَسْئُوْلُ مِنَ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ التَّوْفِیْقُ عَلٰی
ذٰلِكَ وَالثَّبَاتُ وَالْاِسْتِقَامَةُ عَلَیْهِ فَاِنَّهٗ مِلَاكُ الْاَمْرِ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی وَالْتَزَمَ
مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰی عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ اَتَمُّهَا وَاَكْمَلُهَا جائه فرجی که در
اوقاتِ نیک بکرّر پوشیده شده است مرسل داشته خواہند پوشید عواقب جمیع امور بخیر باد

یعنی ملاقات نسبت بمجمل ۱۲ ۔ ذکر بہت کرو جیسے یاد کرنے سے خدا را بسیار تا باشد کر رستگار شوید ۱۲ ۔ انجام ہر کار کا تمہارا سب بہتری ہو ۱۲

بالنبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوة والسلام ۔

مکتوب دو صد و هفتم (۲۰۷)

بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و در بیان آنکه وجد و حال را تا بمیزان شرع نسنجند به نیم حبه نمیخرند الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مدتی است که اخبار سلامتی جناب شما و حضرات مخدوم زادها و فرزندی میان جمال الدین حسین و سائر اعزه و خدمه عتبه علیه علی الخصوص میان شیخ الهداد و میان شیخ الهدیا نرسیده مانع آن غیر از نسیان دور افتاده نخواهد بود آری قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است لهذا هیچ ولی بمرتبه صحابی نرسد ویس قرنی با آن رفعت شان که بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات نرسیده بمرتبه ادنی صحابی نرسد شخصی از عبدالله بن المبارک رضی الله تعالی عنه پرسید ایهما افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز در جواب فرمود الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة احوال و اوضاع این حدود مع لواحق و توابع مقرون بعافیت است لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک بل علی جمیع النعماء والآلاء و علی الخصوص علی نعمة الاسلام و متابعة سید الانام علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات فانه ملاک الامر و مدار النجات و مناط الفوز بالسعادات الدنیویة والاخرویة ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی ذلک بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها کار اینست و غیر این همه هیچ از ترهات صوفیه چه میکشاید و از احوال ایشان چه می افزاید آنجا وجد و حال را تا بمیزان شرع

نسنجند بنیم جَیل نمیخرند و کشوف و الہامات را تا بر محکِ کتاب و سنت نزنند بنیم جوے
نمی پسندند مقصود از سلوکِ طریقِ صوفیہ حصولِ ازدیادِ یقین است بمعتقداتِ شرعیہ کہ حقیقت
ایمان است و نیز حصولِ تیسر است در اداءِ احکامِ فقہیہ نہ امرِ دیگر و رائے آن چہ رؤیت موعود
باخرت است در دنیا البتہ واقع نیست و مشاہدات و تجلیاتیکہ صوفیہ بآن خرسند اند آرام بظلال
است و تسلی بشبہ و مثالِ او تعالیٰ وراء الوراء است عجائب کاروبار است اگر حقیقت مشاہدات
و تجلیاتِ ایشان را کماہی گفتہ شود خوف آن دارد کہ فتورے در طلبِ مبتدیانِ این راہ پیدا
شود و قصورے در شوقِ ایشان افتد و آنان نیز می ترسد کہ اگر نگوید با وجودِ علم تجویزِ التباسِ
باطل بحق کردہ باشد یا دلیل المتحیرین دلنی بحرمۃ من جعلتہ رحمۃ للعالمین علیہ
وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات گاہ گاہ اگر از کیفیاتِ احوال اعلام فرمایند موجبِ ازدیادِ
محبت است والسلام علیٰ من اتبع الہدیٰ والتزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰ
والتحیات والتسلیمات افضلہا واکملہا

مکتوب دوصد و ہشتم (۲۰۸)

بحضرتِ مخدوم زادہ اعنی میان محمد صادق سلمہ اللہ سبحانہ علیٰ مفارقِ المحبین صدور یافتہ در جواب
سوالیکہ نمودہ بودند کہ سالکِ این طریق گاہ است کہ خود را در مقاماتِ انبیا می یابد علیہم الصلوات
والتسلیمات بلکہ در بعضے اوقات می بیند کہ ازان مقامات نیز بالا رفتہ است سرِ این معنی چیست
فرزندی پرسیدہ بود کہ سالک این طریق در مقاماتِ عروج گاہ است کہ خود را در مقاماتِ انبیا
علیہم الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا می یابد بلکہ در بعضی اوقات میداند کہ ازان مقامات
نیز بفوق رفتہ است سرِ این معنی چیست و حال آنکہ مقرر است و مجمع علیہ کہ فضل انبیاء است

علیہم الصلوات والتحیات اولیا ہر چہ مییابند بطفیل ایشان مییابند وکمالات ولایت بتبعیت
ایشان میرسند جوابش آنست کہ آن مقامات انبیا علیہم الصلوات والبرکات نہایات مقامات
عروج ایشان نیست بلکہ عروج این بزرگواران بمراتب ازان مقامات بالا رفتہ است چہ آن مقامات
عبارت از اسماء الٰہی است جل سلطانہ کہ مبادی تعینات ایشان است ووسائل فیوض از
حضرت ذات تعالی وتقدس چہ حضرت ذات را بے توسط اسما بعالم ہیچ مناسبتے نیست وغیر
از غنا ہیچ نسبتے حاصل نہ کریمہ اِنَّ اللّٰہَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِیْنَ شاہد این معنی است و چون این بزرگواران
از مراتب عروج نزول میفرمایند وانوار بالا را باخود گرفتہ فرود می آیند درین اسما علی تفاوت مراتبہا
کہ مشابہت باحیاز طبعیہ ایشان دارند اقامت میفرمایند و توطن مینمایند لہٰذا اگر کسے ایشان را
بعد از استقرار جوید درہمان اسما یابد پس بلند استعداد کہ متوجہ حضرت ذات است تعالی وتقدس
ناچار در وقت عروج بآن اسما خواہد رسید وازانجا بفوق خواہد گذشت الی ما شاء اللہ تعالی اما
آن سالک چون از بالا فرود آید و باسمیکہ مبدا تعین وجودی اوست نزول نماید آن اسم
البتہ پایان تر ازان اسما میکہ مقامات انبیاست علیہم الصلوات والتسلیمات خواہد بود و
تفاوت مقامات اینجا ظاہر خواہد شد کہ مناط فضیلت است ہر کہ مقام او بلند است افضل است
وتا سالک باز باسم خود نہ گردد واسم خود را پایان تر ازان اسامی نیابد فضیلت آن بزرگواران را
بطریق ذوق وحال نتواند دریافت بتقلید ایشان را افضل میگوید و بیقین سابق حکم باولویت آنہا
میکند اما وجدان او مکذب حکم اوست درینوقت التجا و تضرع وعجز و نیاز بحضرت حق سبحانہ درکار است
تا آنچہ حقیقت کار است ظاہر گردد واین مقام از مزلۃ اقدام سالکان است این جواب را بمثالے
واضح گردانیم ارباب معقول گفتہ اند کہ دخان مرکب از اجزاء ارضی و اجزاء ناریست و قتیکہ دخان صعود نماید
اجزاء ارضی بمصاحبت اجزاء ناری بالا خواہند رفت وبحصول قسر قاسر عروج خواہند نمود گفتہ اند

اگر وخان قوی باشد عروج او تا کرهٔ نار متحقق میشود درین صعود اجزاء ارضی بمقامات اجزاء آبی و اجزاء هوائی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از انجا عروج نموده بالا خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبهٔ اجزاء ارضی بلند تر است از مرتبهٔ اجزاء آبی و هوائی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات و بعد از وصول بکرهٔ نار چون آن اجزاء ارضی هبوط نمایند و بمرکز طبعی خود برسند هر آئینه مقام اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در ما نحن فیه عروج آن سالک از مقامات باعتبار قاسر است که آن قاسر افراط حرارت محبت است و قوت جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است اما در ابتدا اگر این توهم پیدا شود خود را در مقامات اکابر یابد جوابش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میرسند خیال میکنند که بحقیقت آن مقامات رسیده اند فرق در میان ظلال و حقائق نمیتوانند کرد و همچنین شبه و مثال اکابر را چون در ظلال مقامات ایشان می یابند خیال میکنند که شرکتے با اکابر در مقامات پیدا کرده اند چنین نیست بلکه اینجا اشتباه ظل شئے است بنفس شئے

اَللّٰهُمَّ اَرِنَا حَقَائِقَ الْاَشْيَاءِ كَمَا هِيَ وَجَنِّبْنَا عَنِ الْاِشْتِغَالِ بِالْمَلَاهِيْ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْاَوَّلِيْنَ وَالْآخِرِيْنَ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ اَتَمُّهَا وَاَكْمَلُهَا

مکتوب دوصد و نهم (۲۰۹)

بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در حل بعضے از عبارات متعلق بمسائل مبدأ و معاد که پرسیده بود و بعضی از عبارات دیگر که بتقریب مسطور گشته در جواب مکتوب او که مشتمل است بر بعضی ضروریات این راه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِيْنَ اَجْمَعِيْنَ سیادت پناهی اخوی اعزی میر محمد نعمان بجمعیت باشند احوال ایجا و دود

مستوجب حمد است در وقت وداع در سرای فرخ شاه اخوی خواجه محمد اشرف معنی آن عبارت
که در رساله مبدأ و معاد واقع شده پرسیده بودند چون وقت مساعدت نکرد موقوف مانده بود
الحال بخاطر رسید که در حل آن عبارت چیزی نوشته شود که موجب تشفی احباب گردد عبارت آن
رساله اینست که بعد از هزار و چند سال از زمان رحلت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام
زمانی می آید که حقیقت محمدی از مقام خود عروج فرماید و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد این زمان
حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد و مظهر ذات احد جل سلطانه گردد و هر دو اسم مبارک بمسمی
متحقق شود و مقام سابق از حقیقت محمدی خالی ماند تا زمانیکه حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام نزول فرماید و عمل بشریعت محمدی نماید علیهما الصلوات والتحیات در آنوقت حقیقت
عیسوی از مقام خود عروج فرموده بمقام حقیقت محمدی که خالی مانده بود استقرار کند باید دانست
که حقیقت شخصی عبارت از تعین وجوبی است که تعین امکانی آن شخص ظل آن تعین است و آن
تعین وجوبی اسمی است از اسمای الهی جل سلطانه کالعلیم والقدیر والمرید والمتکلم
وامثالها و آن اسم الهی جل سلطانه رب آن شخص است و مبدأ فیوض وجودی و توابع وجودی او
و این اسم را نسبت بحضرت ذات تعالت و تقدست مراتب شتی است در مرتبه صفت که وجود آن زائد
بر وجود ذات این اسم اطلاق میابد و در مرتبه شان که زیادتی آن بر ذات بمجرد اعتبار است
نیز این اسم صادق می آید و فرق در میان صفت و شان در مکتوبیکه در بیان سلوک و جذبه نوشته
شده بتفصیل ذکر یافته است اگر خفای باشد بآن مکتوب رجوع نمایند و شک نیست که حصول شان
اگرچه بمجرد اعتبار است نیز تقاضای آن میکند که فوق آن معنی زائد دیگر باشد مناسب آن شان که
مبدأ وجود اعتباری او گردد پس این اسم را از آن مرتبه نیز نصیبی حاصل شد و در فوق آن معنی زائد
نیز این احتمال جاری است اما قوت بشری از ضبط آن عاجز است این حقیر کم بضاعت یک مرتبه

دیگر راہم گذرانیدہ است اما در فوقِ آن مرتبہ غیر از استہلاک و اضمحلال نصیب ندارد وَفَوقَ كُلِّ ذِي

عِلمٍ عَلِيمٌ **شعر** هَنِيئًا لِاَربَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهَا ۞ وَلِلعَاشِقِ المِسكِينِ مَا يَتَجَرَّعُ ۞ **تفاضل اقدامِ**

اہلِ اللہ باعتبارِ طےِ این مراتب **شتّی است** عَلیٰ تَفَاوُتِ الاِستِعدَادَاتِ وَالقَابِلِيَّاتِ وَالوَاصِلُونَ

اِلَی الاِسمِ قَلِيلُونَ مِنَ الاَولِيَاءِ فَاِنَّ اَكثَرَهُم وَاصِلُونَ اِلَی ظِلٍّ مِن ظِلَالِ ذٰلِكَ الاِسمِ

بَعدَ اَن عَرَجُوا مِنَ المَرَاتِبِ الاِمكَانِيَّةِ بِاَسرِهَا بِطَرِيقِ السُّلُوكِ وَالسَّيرِ التَّفصِيلِي وَقَد يُتَوَهَّمُ

الوُصُولُ اِلٰى ذٰلِكَ الاِسمِ فِي طَرِيقِ الجَذبَةِ الصِّرفَةِ اَيضًا لٰكِنَّهُ غَيرُ مُعتَبَرٍ وَلَا يُعتَدُّ بِهِ وَالَّذِي

عَرَجُوا مِن ذٰلِكَ الاِسمِ وَقَطَعُوا مَرَاتِبَهُ المُتَفَاوِتَةَ قَلَّت اَو كَثُرَت فَهٰؤُلَاءِ اَقَلُّ قَلِيلٍ مِنهُم

بر سرِ اصلِ سخن رویم و گوئیم کہ حقیقتِ شخص چنانکہ تعینِ وجوبی اوراگویند تعینِ امکانی او را نیز گویند

چون این مقدمات معلوم شد گوئیم کہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتحیات

در رنگِ کافۂ انام مرکب از عالمِ خلق و عالمِ امر است و اسمِ الٰہی جل شانہ کہ رب عالمِ خلقِ اوست

شان العلیم است و آنکہ تربیتِ عالمِ امرِ او میفرماید آن معنی است کہ مبدأِ وجودِ اعتباری آن

شان است بحکم حقیقتِ محمدی عبارت از شان العلیم است و حقیقتِ احمدی کنایہ از ان معنی است

کہ مبدأِ آن شان است و حقیقتِ کعبۂ ربانی نیز ہمان معنی است و نبوتے کہ پیش از خلقِ حضرتِ آدم

علیٰ نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام آن سرور را حاصل بودہ و ازان مرتبہ خبر دادہ و گفتہ كُنتُ نَبِيًّا وَاٰدَمُ

بَينَ المَاءِ وَالطِّينِ باعتبارِ حقیقتِ احمدی بودہ است کہ بعالمِ امر تعلق دارد و بہمین اعتبار

حضرتِ عیسیٰ علیٰ نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ کلمۃ اللہ بودہ اند و بعالمِ امر بیشتر مناسبت داشتہ بشارت

قدومِ آن سرور علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات باسمِ احمد دادہ و فرمودہ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأتِي

مِن بَعدِي اسمُهُ اَحمَدُ و نبوتے کہ بنشأۂ عنصری تعلق دارد نہ باعتبارِ حقیقتِ محمدی است بلکہ

باعتبارِ حقیقتین است و رب او درین مرتبہ آن شان است و مبدأِ آن شان لہٰذا دعوتِ این مرتبہ

اتم است از دعوت ثمرهٔ سابق چه آن مرتبه دعوت او مخصوص بعالم امر بود و تربیت او مقصور بر روحانیان و جنیان این
مرتبهٔ دعوت او شامل خلق و امر است و تربیت او مشتمل بر اجساد و ارواح غایت ما فی الباب
درین نشاه نشاهٔ عنصری او را علیه و علی آله الصلوة والسلام غالب ساخته بودند بر نشاه ملکی او
تا مناسبت که بسبب افاده و استفاده است بیشتر پیدا شود بخلائق که جانب بشریت در ایشان
غالب است حضرت حق سبحانه و تعالی حبیب خود را صلی الله علیه و علی آله وسلم بآن وجه
امر میفرماید باظهار بشریت خود کما قال سبحانه و تعالی قل انما انا بشر مثلکم یوحی
الی آتیان لفظ مثلکم از برای تاکید بشریت است و بعد از ارتحال او ازین نشاه
عنصری جانب روحانیت او علیه الصلوة والسلام غالب آمد و مناسبت بشریه رو
بنقص آورد و نورانیت دعوت تفاوت پیدا کرد بعضی اصحاب کرام فرموده اند که هنوز
از دفن آن سرور علیه و علیهم الصلوة والسلام فارغ نشده بودیم که در دلهای خود تفاوت
یافتیم سبب ایمان شهودی بایمان غیبی مبدل گشت و معامله از آغوش بگوش کشید و از دیدن
بشنیدن آمد و از زمان رحلت او علیه و علی آله الصلوة والسلام چون هزار سال گذشت
که مدت مدید است و ازمنهٔ متطاوله جانب روحانیت بر نهجی غالب آمد که جانب بشریت را
بتمام بلون خود ساخت و عالم خلق را منصبغ بصبغ عالم امر گردانید پس ناچار آنچه از عالم
خلق او علیه و علی آله الصلوة والسلام رجوع بحقیقت خود نموده بود یعنی حقیقت محمدی
عروج فرموده ملحق بحقیقت احمدی گشت و حقیقت محمدی با حقیقت احمدی متحد شد مر او را حقیقت
احمدی و حقیقت محمدی درینجا تعین امکانی خلق و امر اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام
تعین وجوبی که تعین امکانی او ظل آنست چه عروج تعین وجوبی را معنی نیست و متحد گشتن
بآن تعین معقول نه و چون حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نزول خواهد فرمود متابعت

شریعت خاتم الرسل علیهما الصلوٰة والسلام خواهد نمود از مقام خود عروج فرموده بتبعیت بمقام
حقیقت محمدی خواهد رسید و تقویت دین او علیهما الصلوات والتحیات خواهد نمود از نجاست
که نقل میکنند از شرائع ما تقدم که بعد از هزار سال از ارتحال پیغمبر اولی العزم از انبیاء کرام و رسل عظام
مبعوث می شدند که تقویت شریعت آن پیغمبر فرمایند و اعلاء کلمه او نمایند و چون دوره دعوت شریعت
او تمام میشد پیغمبر اولی العزم دیگر مبعوث میگشت و تجدید شریعت خود میفرمود و چون شریعت
خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات از نسخ و تبدیل محفوظ است علماء امت او را
حکم انبیا داده کار تقویت شریعت و تائید ملت را بایشان تفویض فرمود مع ذلک یک پیغمبر
اولی العزم را تابع او ساخته ترویج شریعت او نموده است قال الله سبحانه و تعالیٰ اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا
الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهٗ لَحٰفِظُوْنَ باشند که بعد از هزار سال از ارتحال خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوٰة
والسلام اولیاء امت او که بظهور آیند هر چند اقل باشند اکمل بوند تا تقویت این شریعت بوجه
اتم نمایند حضرت مهدی که خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتحیات از قدوم مبارک او
بشارت فرموده اند بعد از هزار سال بوجود خواهد آمد و حضرت عیسیٰ علیٰ نبینا و علیه الصلوٰة والسلام
خود نیز بعد از هزار سال نزول خواهد فرمود بالجمله کمالات اولیاء این طبقه شبیه بکمالات اصحاب کرام است
هر چند بعد از انبیاء فضل اصحاب کرام است علیهم الصلوٰة والسلام اما جائے آن دارد که از
کمال تشابه یکے را بر دیگرے فضل نتوان داد از نجا تواند بود که آنسرور فرموده علیه و علی آله الصلوٰة
والسلام لَا يُدْرٰى اَوَّلُهُمْ خَيْرٌ اَمْ اٰخِرُهُمْ نفرموده لا ادری اولهم خیر ام آخرهم لعلمه
بحال کل من الفریقین هذا و قال خیر القرون قرنی اما چون از کمال مشابهت جائے
تردد بوده فرمود لا يدرى اگر پرسند که آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بعد از
قرن اصحاب قرن تابعین را خیر ساخته است و بعد از قرن تابعین قرن تبع تابعین را پس خیریت

کما قال علیه الصلاة والسلام خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم الحدیث

این دو قرن نیز برین طبقه متیقن باشد پس نسبت این طبقه در کمالات باصحاب کرام چه خواهد
بود در جواب گوئیم تواند بود که خیریت آن دو قرن برین طبقه باعتبار کثرت ظهور اولیاء الله باشد
وقلت وجود اہل بدعت وندرت ارباب فسق ومعصیت وهو لا ینافی کون بعض الافراد
من اولیاء الله فی هذه الطبقة خیرا من اولیاء ذینک القرنین بحضرة المهدی
شعر فیض روح القدس ار باز مدد فرماید * دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد * اما از
اصحاب او بجمیع وجوه خیریت آنجا سخن کردن از فضولی است سابقان سابقانند ودر جنت
نعیم مقربان ایشانند که انفاق کوه ذهب دیگران بمد شعیر ایشان نرسد والله یختص برحمته
من یشاء * باید دانست که دربیان سابق واضح گشت معنی آن عبارت که در رساله مبدأ معاد
فوق این عبارت مذکوره مسطور گشته است که حقیقت کعبه ربانی مسجود حقیقت محمدی گشت
چه حقیقت کعبه ربانی بعینها حقیقت احمدی است که حقیقت محمدی فی الحقیقة ظل اوست پس ناچار
مسجود حقیقت محمدی باشد اگر سوال کنند که کعبه بطواف اولیاء امت او می آید واز ایشان برکات
میجوید وچون حقیقت او را تقدم باشد بر حقیقت محمدی یعنی چگونه جائز باشد در جواب گوئیم که حقیقت
محمدی نهایت مقامات نزول محمد است از اوج تنزیه وتقدیس وحقیقت کعبه نهایت مقامات
عروج کعبه است زینه اول مر عروج حقیقت محمدی را از مرتبه تنزیه حقیقت کعبه است ونهایت
عروجات او را غیر از حق سبحانه اطلاع ندارد وچون اولیاء کمل امت او را از عروجات آن سرور
علیه وعلی آله الصلوة والسلام نصیب تام است اگر کعبه از برکات این بزرگواران
دریوزه نماید چه عجب بیت زمین بنا وده بر آسمان تاخته * زمین وزمان را پس انداخته *
درعبارت دیگر از ان رساله که درین مقام واقع شده بود نیز حل شد وآن عبارت اینست که صورت
کعبه همچنانکه مسجود صور اشیاست حقیقت کعبه نیز مسجود حقائق آن اشیاست چه از مقدمات

سابق معلوم شده است که حقائق اشیا عبارت از اسماءِ الٰهی است جل سلطانه که مبادی فیوضِ جودی و توابعِ وجودیِ ایشانست و حقیقتِ کعبه فوقِ آن اسماست پس ناچار حقیقتِ کعبه متبوعِ حقائقِ اشیا باشد آری اگر کُمّلِ اولیا را سیر بالاتر از حقیقتِ کعبه واقع شود و انوارِ بالا گرفته بمراتبِ حقائقِ خود که شبیه باحیازِ طبعیِ اشیاست در مراتبِ عروج فرود آیند کعبه از برکاتِ ایشان توقع خواهد نمود چنانکه سابقاً و ایضاً در رسالهٔ مبدأ و معاد چند فقره نوشته است در بیانِ افضلیتِ انبیاءِ اولوا العزم صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم یعنی افضلیتِ بعضی ایشان از بعضِ دیگر و چون مبنای آن بر کشف و الهام است که ظنی است از آن تشتت و تفرقه نمودن در فضل نادم و مستغفر است چه در آن باب سخن کردن جز بدلیلِ قطعی جائز نیست استغفر الله و اتوب الی الله من جمیعِ ما کره الله قولاً و فعلاً در مکتوبِ خود نوشته بودید که در سرای فرخ رسیده بودم که تعلیمِ طریقت مر طالبان را نسبت بمن مرضی است یا نه تو در جواب گفته بودی که نه بخاطرِ فقیر نمانده است که نفیِ مطلق کرده باشد بلکه گفته بود که مشروط بشرائط است مطلقاً مرضی نیست و حالا هم همین طور میدانند باید که در رعایتِ شرائط نیک احتیاط نمایند مبادا مساهله کنند تا باستخاره یقین نشود کار باید گفت نگویند و اخوی مولانا یار محمد قدیم را نیز همین معنی دلالت نمایند و تاکید بگویند که در تعلیمِ طریقت شریعت نماید مقصود و گمان نیک کردن نیست مرضیِ حق سبحانه باید ملاحظه نمود خبر شرط است و دیگر از مسترشدانِ خود گله نموده بودند گله از وضعِ خود باید کرد که آن جماعت بر تجهیز زندگانی میکنند که البته عاقبتِ آن آزار است گفته اند که پیر باید که در نظرِ مرید خود را متجمل نماید اگر در اختلاطِ ایشان گشاید و مصاحبانه سلوک کند و بحرف و حکایت هنگامه گرم دارد والسلام

مکتوب دو صد و دهم (۲۱۰)

بملا شکیبی اصفهانی سمت ... یافته و چون عبارت نفحات که رسیده بود و در ذکر بعضی از نصایح منبریه کرم
مسالت نموده بود در اسئله شرعیه و ملاطفه لطیفه که از روی شفقت و مهربانی نامزد این حقیر قلیل البضاعت
فرموده بودند بمطالعه آن مشرف گشته مبتهج و مسرور گردید سلامت باشند و بسلامت بروند و باز باشند
بمحبت فقرا باشند چون بروند محبت ایشان را سرمایه ببرند چون خیزند بمحبت ایشان خیزند بحرمة
من افتخر بالفقر و اتر عن الغناء علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات آنچه از کمال
از روی کرم مرقوم فرموده بودند که حقیقت معامله آن حکایت چیست که در نفحات مذکور است
از مرید شیخ ابن السکینه قدس سره که روزی در آب دجله بتقریب غسل غوطه زده بود و سر از آب نیل
برآورده بمصر درآمده آنجا کدخدا شد و فرزندان بهم رسانید تا هفت سال در مصر اقامت ورزید اتفاقا
روزی بتقریب غسل در آب نیل غوطه زده بود سر از آب دجله برآورد و دید که در کنار دجله همه جامهای
او که اول در کنار دجله گذاشته بود بحال خود هست جامها را پوشیده بخانه درآمد اهلیه او گفت طعامی که
از برای مهمانان فرموده بودی طیار شده است الی آخر القصه مخدوما کمر اشکال این حکایت
نه از آن رهگذر است که در یک ساعت کار چنین چگونه میسر شود چه این قسم معامله بسیار بوقوع آمده
حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیة در شب معراج بعد از طی
معارج عروج و قطع منازل وصول که با آن شب چنین میسر شود چون بوثاق خود رجوع فرمودند دیدند که هنوز
حرارت بستر خواب زائل نشده است و حرکت آب که در ابریق برای طهارت جدا کرده بودند تسکین
نیافته و جوش همان است که در نفحات بعد از نقل این حکایت مذکور است که از قبیل بسط زمان است

بلکه اشکالِ آن حکایت ازین سهل‌تر است که در بغداد یک آن باشد و در مصر همان آن امتداد هفت
سال پیدا کند مثلاً اهلِ بغداد دوران زمان در سال سه صد و شصت باشند از تاریخ هجری و اهلِ
مصر را در وقت در سال سه صد و شصت و هفت عقل و نقل تجویز این معنی نمی نمایند این معامله نسبت
بیک شخص یا دو شخص مجوز است اما نسبت به بلادِ مختلفه و امکنهٔ متعدده محال است آنچه بخاطرِ کلیل این حقیر
میگذرد آن است که این حکایت نه از عالمِ یقظه است بلکه از قبیلِ رؤیا و واقعات است که مستمع از راه قصور
بر رویه پیشتر گشته است و نوم به یقظه التباس یافته این قسم اشتباه بسیار واقع میشود بلکه از مبادی
اشتباه است در خواب دیده است و در خواب به پیر خود گفته و فرزندان را آورده و حکایتیکه بعد ازین
حکایت از شیخ محی الدین بن العربی قدس سره نقل میکنند نیز ازین قبیل است والله سبحانه اعلم
بحقائقِ الامورِ کلها نوشته بودند که شرح این عبارت باید نوشت که مربّیِ جسد روح است و مربّی
قالب قلب مخدوما مؤدای این هر دو عبارت واحد است و آن تربیت عالمِ خلق انسان است
از عالمِ امرِ او و چون لفظ جسد مقرون بلفظِ روح در اطلاقات بسیار واقع میشود و مناسبت لفظی
در میان قالب و قلب بوده هر کدام را بمناسبِ خود جمع کرده تفننِ عبارت اختیار افتاده است
طلب لفضائح رفته بود مخدوما عطوفت آثار اشرم می آید که با وجود این همه خرابی و گرفتاری کم بضاعتی
و بیحاصلی ازان باب چیزی نویسد و بتصریح یا باشارت ازان مقوله حرفی زند لیکن ازان نیز میترسد
که اگر از قولِ معروف هم خود را معاف دارد مبادا کار سخت و زیادت بکشد و بعضیه و بخل انجامد
بنا علی ذلک چند کلمه جرأت مینماید مخدوما مدتِ بقای دنیا بسیار قلیل است و ازان قلیل هم اکثر
تلف شده است و اقل مانده و مدتِ بقای آخرت خلود و دوام است معاملهٔ خلود را بعمل چند روزه
مربوط ساخته اند بعد ازان یا تنعّم دائمی است یا عذاب سرمدی مخبرِ صادق ازان خبر داده است احتمالِ تخلّف
ندارد و عقل در اندیشِ این کار باید فرمود مخدوما اشرفِ عمر در هوا و هوس گذشت و برضی اعدای خدا جلّ شأنه

بسر آمد و از ذلِ عمر مانده اگر امروز آن را هم بمرضیاتِ حق جل سلطانه صرف نکنیم و تلافی اشرف
بارذل هم ننمائیم و محنتِ اقل را وسیلهٔ راحتِ مخلد نسازیم و کفاراتِ سیئاتِ کثیره را بحسناتِ قلیله
هم نه فرمائیم فردا بکدام روی پیشِ او تعالی خواهیم رفت و کدام حیله را پیش خواهیم برد خوابِ خرگوش
تا کے خواهد بود و پنبهٔ غفلت در گوش تا چند آخر غشاوه از بصارت خواهند برداشت و پنبهٔ غفلت
از سامعه ازاله خواهند نمود اما سود نخواهد داشت و جز حسرت و ندامت نقدِ وقت نخواهد بود
پیش از ورودِ موت کارِ خود باید ساخت و واشوقا گویان باید مرد اولًا از درستیِ اعتقاد چاره نبود
و از تصدیق بآنچه از دین معلوم شده است بطریقِ ضرورت و تواتر گذرنه و ثانیًا از علم و عمل بآنچه علمِ
فقه متکفلِ آنست نیز ضروریست و ثالثًا سلوکِ طریقِ صوفیه هم در کار است نه ازبرای آن غرض
که صور و اشکالِ غیبی را مشاهده نمایند و انوار و الوان را معاینه فرمایند این خود داخلِ لهو و لعب است
صور و انوارِ حسی چه نقصان دارد که کسے ایشان را گذاشته بریاضات و مجاهدات هوسِ صور
و انوارِ غیبی نماید این صور و انوار و آن صور و انوار هر دو مخلوقِ حق اند سبحانه و آیاتِ دالّه بر
صانعیتِ او تعالی۔ نورِ آفتاب و ماهتاب که از عالمِ شهادت است بوجوه مزیت دارد بر آن انوار
که در عالمِ مثال بینند اما چون این دید دائمی است و خواص و عوام در ان شرکت دارند از نظرِ اعتبار
ساقط ساخته هوسِ انوارِ غیبی می نمایند بلے ع آنکه بود پیشِ دست تیره نماید ۔ بلکه مقصود از
سلوکِ طریقِ صوفیه تحصیلِ ازدیادِ یقین است در معتقداتِ شرعیه تا از مضیقِ استدلال بفضای
کشف آیند و از اجمال بتفصیل گرایند مثلًا وجودِ واجب الوجود تعالی و تقدس و وحدتِ او سبحانه
اول بطریقِ استدلال یا بتقلید معلوم شده بود و باندازهٔ او یقین هم رسیده و چون سلوکِ
طریقِ صوفیه میسر شود آن استدلال و تقلید بکشف و شهود مبدل گردد و یقین اکمل حاصل می شود
علی هذا القیاس سائر الاعتقادیات و ایضًا مقصود تحصیلِ یسرت در ادای احکامِ فقهیه و ازالهٔ عسر

کہ از آثارِ نفس میخیزد و یقینِ این فقیر آنست کہ طریقِ صوفیہ فی الحقیقت خادمِ علومِ شرعیہ است
و امرے مباین از شریعت نیست و این معنی را در کتب و رسائلِ خود تحقیق نمودہ است و از برای حصول
این غرض اختیارِ طریقۂ علیۂ نقشبندیہ درمیانِ سائرِ طرقِ صوفیہ اولیٰ و انسب است چہ این بزرگواران
التزامِ متابعتِ سنت نمودہ اند و اجتناب از بدعت فرمودہ لہٰذا اگر دولتِ متابعت دارند و از
احوال ہیچ ندارند خرسند اند و اگر با وجودِ احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را نمی پسندند حضرت
خواجۂ احرار قدس اللہ تعالیٰ سرہ فرمودہ اند کہ اگر احوال و مواجید را بما دہند و حقیقتِ ما را باعتقادِ
اہلسنت و جماعت نیارایند جز خرابی ہیچ نمیدانیم و اگر اعتقادِ اہلسنت و جماعت را بدہند و از احوال
ہیچ ندہند غم نداریم و ایضاً درین طریق اندراجِ نہایت در بدایت است پس در اولِ قدم آن بینند
کہ دیگران در نہایت یابند اگر فرق ہست باجمال و تفصیل است و شمول و عدمِ شمول ہمین نسبت بعینہا
نسبتِ اصحابِ کرام است علیہم الرضوان چہ در اولِ صحبتِ خیر البشر علیہ و علیٰ آلہ الصلوات
والتسلیمات آن یافتہ اند کہ اولیاءِ امت را معلوم نیست کہ در نہایت میسر شود ازینجاست کہ ویس
قرنی با وجودِ آنکہ خیر التابعین است بمرتبۂ وحشی قاتلِ حضرت حمزہ علیہ الرضوان کہ یکبار بصحبتِ خیر البشر
علیہ و علیٰ آلہ الصلوۃ والسلام رسیدہ نرسید زیرا کہ فضلِ صحبت فوقِ جمیعِ فضائل و کمالات است
چہ ایمانِ ایشان شہودی ست و دیگران را ہرگز این دولت میسر نشدہ است مصرع شنیدہ
کے بود مانند دیدہ ◆ لہٰذا انفاقِ مُدِ شعیرِ ایشان بہتر از انفاقِ کوہ ذہب دیگران آمد و جمیع
اصحاب درین فضیلت برابر اند پس ہمہ را بزرگ باید داشت و بنیکی یاد باید کرد زیرا کہ صحابہ ہمہ عدل
اند و در روایت و تبلیغِ احکام ہمہ برابر روایتِ یکے با روایتِ دیگرے فرقے نیست جامعانِ
قرآن مجید ایشان بودہ اند و آیاتِ متفرقہ را باعتمادِ عدالتِ ایشان از ہر کدام دو آیتہ سہ آیتہ
کم و بیش اخذ نمودہ جمع ساختہ اند اگر در یکے از اصحاب کسے جرح نماید آن جرح منجر بقرآن مجید میگردد

چه جای بعضے آیات تواند بود کہ او باشد و مخالفات و منازعات کہ درمیانِ این بزرگواران گذشته است بر محامل نیک صرف باید نمود و از ہوا و تعصب دور باید ساخت قال الشافعی رحمه الله سبحانه وهو اعلم بحال الصحابة علیهم الرضوان تلک دماءٌ طهّر الله تعالی عنها ایدینا فلنطهّر عنها السنتنا و مثلِ این مقوله از امام اجل جعفر صادق نیز منقول است والسلام اولاً و آخراً

مکتوب دو صد و یازدهم (۲۱۱)

بمولانا یار محمد قدیم بدخشی صدور یافته در جوابِ سؤالِ او کہ کرده بود از مقولهٔ مولوی علیه الرحمة و در بیانِ شرائط ضروریه مقامِ تکمیل و ارشاد مکتوب مرغوب اخوی اعزی مولانا یار محمد قدیم وصول موجبِ فرحت گشت حضرتِ حق سبحانه و تعالی بذروهٔ کمال و تکمیل رساناد بحرمة النبی المختار وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات از مقولهٔ مولوی علیه الرحمة پرسیده بودند گفته آن تازیئے کہ در کنارِ من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز است یا نه بدانند کہ این قسم امور درین راه بسیار واقع میشود و بزبان می آید این نوعِ معامله تجلی صوریست کہ صاحبِ معامله آن صورتِ تجلی را حق می انگارد و قائل شانه سخن ہمان است کہ شیخ اجل امام ربانی حضرتِ خواجه یوسف ہمدانی فرموده اند تلک خیالات تربّی بها اطفال الطریقة و دیگر چون نوشته اید اجازتِ تعلیم طریقت بشاگردی شده است درین باب بعضے فوائد نوشته میشود بگوشِ ہوش استماع نموده بعمل خواہند درآورد و بدانند کہ چون طالبے بارادت پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تأمل بسیار باید کرد مبادا درین امر استدراجِ شما خواسته باشند و خرابی منظور باشد علی الخصوص کہ در آمدنِ مرید فرحے و سرورے پیدا شود باید کہ درینباب بالتجاء و تضرع اختیار نموده استخارہاے متعدد نمایند تا آنکه بیقین بپیوندد کہ طریقه را باو باید گفت و استدراج و خرابی منظور نیست زیراکه دربند لے

حق سبحانہ تصرف کردن و وقتِ خود را در عقبِ ایشان غارت نمودن بے اذن او سبحانہ تجویز نیست کریمۂ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ بِاِذْنِ رَبِّهِمْ دلالت برین معنی دارد بعد از آنکہ فوت کرد خطاب آمد کہ توئی کہ عزیمت پوشیدہ بودی در دین من بربند ہاے من گفت بلے فرمود ہَلَّا وَكَلْتَ خَلْقِیْ اِلَیَّ وَاَقْبَلْتَ بِقَلْبِكَ عَلَیَّ و اجازتیکہ بشما و دیگران کردہ شدہ است مشروط بشرائط است و منوط است بحصولِ علم بمرضی او تعالی ہنوز آن وقت نیامدہ است کہ اجازتِ مطلق کردہ شود تا ورود آن وقت شرائط رانیک مرعی دارند خیر شرط است و میر نعمان ہم این معنی را نوشتہ است از اینجا نیز معلوم خواہند نمود بالجملہ سعی نمایند کہ آن وقت برسد و از تنگی بر آیند والسلام

مکتوب دو صد و دوازدہم (۲۱۲)

بمولانا محمد صدیق بدخشی صدور یافتہ در جوابِ بعضے اسولہ کہ پرسیدہ بود و حلِ واقعہ کہ دیدہ بود و نوشتہ

دو مکتوب مرغوب پے در پے رسید فرحت بر فرحت افزود حضرتِ حق سبحانہ و تعالی ترقیاتِ بے نہایت کرامت فرماید بحرمۃ سیّد المرسلین علیہ و علی آلہ و علیہم الصلوات والتسلیمات اَتَمُّہَا وَاَکْمَلُہَا پرسیدہ بودند کہ پیرِ صاحبِ تصرف مریدِ مستعد را بتصرفِ خود بمراتبے کہ فوق از استعدادِ اوست تواند رسانید یا نہ بلے تواند رسانید اما آن مراتبِ فوق کہ مناسبِ استعدادِ اوست نہ بمراتبے کہ مباینِ استعدادِ او باشد مثلاً مریدیکہ استعدادِ ولایتِ موسوی دارد و نہایتِ قوتِ استعدادِ او تا وصول بنصف راہ آن ولایت است پیرِ صاحبِ تصرف او را بتصرفِ خود تواند باقصاے درجاتِ آن ولایت رسانید اما آنکہ او را از ولایتِ موسوی بولایتِ محمدی آرد و درین ولایت او را ترقیات بخشد معلوم الوقوع نیست و ایضاً پرسیدہ بودند کہ آن کدام مرتبہ است کہ اخفیٰ کہ الطفِ لطائفِ انسانی است در ان مرتبہ حکمِ نفسِ امارہ دارد و در

ودناءت وخساست شبه او پیدا میکند معلوم اخوی باد که اخفی هرچند الطف لطائف است اما داخل دائرهٔ امکان است وبداغِ حدوث متّسم چون سالک پا از دائرهٔ امکان بیرون نهد ودر مراتب وجوب سیر فرماید واز ظلال وجوبی باصول آن برسد واز تقیّدِ صفت وشان وا رهد ناچار ممکن در نظرِ او حقیر وبی اعتبار در آید واحسن والطفِ او را در دناءت وخساست برابر بیند ونفس واخفی را درین مقام توأمین انگارد نوشته بودند که بواسطه یا بی‌واسطه از تو شنیده ایم که در وقت عبادت حق را سبحانه حاضر دیده عبادت کردن موجبِ تنزّلِ اوست سبحانه بنده وار عبادت باید کرد یعنی این که او را سبحانه حاضر داشته عبادت کند سوءِ ادب است محبت آثارا این قسم مقوله معلوم نیست که ازین فقیر سر بر زده باشد جائی دیگر دیده باشند وواقعه که نوشته بودند حضرت آدم را علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام دران واقعه دیده بسیار نیک است اصالت داود آب که کنایت از علم است دست دران کردن حصولِ قدرت است در علم ومشارکتِ حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام درین معنی موکّدِ آن حصول است چه آنحضرت تلمیذِ حضرت رحمن است وعلّم آدم الاسماء کلها غایة ما فی الباب مراد از علم درین واقعه علمِ باطن است بلکه نوعی از علمِ باطن که مناسبت بنسبتِ اهل بیت دارد علیهم الرضوان

والباقی عند التلاقی والسلام

مکتوب دوصد وسیزدهم (۲۱۳)

المنتخبات ۴۷

بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیانِ مواعظ ونصائح ودر ترغیب بمتابعتِ علماءِ اهلِ سنت وجماعت که فرقهٔ ناجیه اند واجتناب از صحبتِ علماءِ سوء که علم را وسیلهٔ حطامِ دنیوی ساخته اند عصمکم الله سبحانه عمّا لا یلیق بجنابکم بحرمة جدّکم الامجد علیه وعلی آله

الصلوات والتسلیمات قال الله سبحانه وتعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان فهمیده اند که احسان شما را بکدام احسان مکافات نماید غیر از آنکه در اوقات نیک بدعای سلامتی دارین رطب اللسان باشد الحمد لله سبحانه والمنة که این معنی بخواست میسر است و احسان دیگر که لائق مکافات است موعظه و تذکیر است اگر در معرض قبول افتد چه نعمتی است نهایت نجات و رستگاری خلاصه مواعظ و زبده نصائح اختلاط و انبساط با اهل تدین و ارباب تشرع است و تدین و تشرع مربوط بسلوک طریقه حقه اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند در میان سائر فرق اسلامیه نجات بی متابعت این بزرگواران محال است و فلاح بی اتباع آرای اینها ممتنع و دلائل عقلی و نقلی و کشفی برین معنی شاهد است که احتمال تخلف ندارد اگر معلوم شود که شخصی برابر ذره خردلی از صراط مستقیم این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را سم قاتل باید دانست و مجالست او را زهر افعی باید انگاشت طالب علمان بیباک از هر فرقه که باشند لصوص دین اند اجتناب از صحبت اینها نیز از ضروریات است این همه فتنه و فساد که در دین پیدا شده است از شومی این جماعت است که بواسطه حطام دنیوی آخرت خود را برباد داده اند اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین ابلیس لعین را شخصی دید که آسوده و فارغ البال نشسته است و دست از اغوا و اضلال کوتاه کرده سر آن را پرسید لعین گفت که علمای سوء این وقت کار مرا کفایت کرده اند و متکفل اغوا و اضلال گشته از طلبه آنجاے مولانا عمر نیک نهاد است بشرطی که او را دل دهند و در اظهار حق دلیر سازند و حافظ امام نیز مجنون اسلام است و در اسلام از آن مجنون چاره نبود لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون معلوم شریف است که این فقیر بگفتن و نوشتن در تحریص بر صحبت نیک تقصیر نکرده است و در مبالغه نمودن از اجتناب از مصاحب سوء خود را معاف نداشته که آن را اصل عظیم میداند والقبول عندکم بل کل من عند الله فلو بلغ جعله الله

مظہر الکنیۃ: گر احسانہائے شما برین گفتگوئے می آرد وملاحظہ تصدیع وملال را از میان برمی اندازد ان شاء اللہ.

مکتوب (۲۱۴) دوصد وچہاردہم

المنتخبات ۴۳

بخانخانان صدور یافتہ در بیان آنکہ دنیا مزرعہ آخرت است ودر جواب آن سؤال مشہور کہ کفار را بواسطہ کفر موقت عذاب مخلد چون باشد وسفارش حاجتمندے طوبی لمن جعلہ اللہ سبحانہ مفتاح الخیر حضرت حق سبحانہ دنیا را مزرعہ آخرت گردانیدہ بیدولت باشد کسیکہ تخم را بخورد وبزمین استعداد نمی اندازد واز یکدانہ صد دانہ نسازد واز برائے روزیکہ برادر از برادر گریزد ومادر از فرزند نیز دور شود نخند خسارت دنیا وآخرت نقد وقت اوست وحسرت وندامت این بر کف دست او صاحب دولتان فرصت دنیا را غنیمت میشمرند از برائے آن غرض کہ دران فرصت تنعمات وتلذذات فرمایند کہ بمدار و شبات است مع ذلک معدات محن وغصات بلکہ تا دران فرصت کشت وکار فرمایند واز یک دانہ عمل خیر بحکم کریمہ واللہ یضاعف لمن یشاء ثمرات بے نہایت حاصل کنند از نجاست کہ اعمال صالحہ چند روزہ را تنعمات مخلد جزا فرمودہ اند واللہ ذو الفضل العظیم اگر رسند کہ تضاعف اجر در حسنات است ودر سیئات جزاء بمثل است پس کفار را بواسطہ سیئات معدودہ عذاب مخلد چون باشد گوئیم کہ مماثلت جزاء عمل را مفوض بعلم واجب است تعالی وتقدس علم ممکن از ادراک آن قاصر است مثلا در قذف محصنات جزاء مماثل آن عمل ہشتاد تازیانہ فرمود ودر حد سرقہ قطع یمین سارق جزاء آن نمود ودر حد زنا در صورت بکر یکصد تازیانہ باتغریب یک عام تقدیر نمود ودر صورت شیخ وشیخہ حکم برجم فرمود علم سر این حدود وتقدیرات از طوق بشر خارج است

ذٰلِکَ تَقْدِیْرُ الْعَزِیْزِ الْحَکِیْمِ پس در مادهٔ کفار حق سبحانه وتعالیٰ کفر موقت را عذاب مخلد جزا وفاق فرمود معلوم شد که جزاء مماثل مر کفر موقت را همین عذاب مخلد است وکسیکه خواهد که جمیع احکام شرعیه را معقول خود سازد وبا دلهٔ عقل ابر نماید آن کس منکر طور نبوت است علیه ما یستحق با او سخن کردن از بیخردی است بیت زانکس که بقرآن وخبر زنی رهی آنست جوابش که جوابش ندهی بقیة المرام رافع رقیمهٔ فقرا میان شیخ احمد ولد لغو مغفرت پناهی شیخ سلطان تهانیسری است ملاحظهٔ الطاف واحسانهاے بے شمار که نسبت به پدر بزرگوار او بوده نموده بخدمت علیه نوبل این فقیر خود را رسانیده است واز جملهٔ الطاف ایشان موضعی بود که در پرگنه اندرور کرم فرموده بودند ولا ماندکم بل کل من عند الله والسلام علیکم وعلیٰ سائر من اتبع الهدیٰ والتزم متابعة المصطفیٰ علیه وعلیٰ آله الصلوات والتسلیمات ؁

مکتوب (۲۱۵) دوصد و پانزدهم

بمیرزا داراب صدور یافته در مذمت دنیا مکتوب شریف که از حسن نشأ استعداد فطری بے نیاز تام بفقرا وصنایت ارسال داشته بودند رسید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء بصدقهٔ حبیبه علیه وعلیٰ آله الصلوات والتسلیمات اے فرزند ارباب دنیا واصحاب غنا ببلاے عظیم گرفتار اند وبابتلا عظیم مبتلا زیرا که دنیا مبغوضهٔ حق است سبحانه ومردار ترین جمیع نجاسات در نظر ایشان مزین ساخته وخوب گردانیده در رنگ آنکه نجاستے را زر اندوده سازند وزهرے را بشکر آلوده مع ذٰلک عقل ودانش را بر شناعت این دنیه متنبه ساخت ودر قباحت این نظر صنیه دلالت فرمود لهٰذا علما فرموده اند که اگر شخصے وصیت کرد که مال مرا با عقل زمانه بدهند بزاهدی باید داد که از دنیا بے رغبت است وآن بے رغبتی از کمال عقل اوست متهذ از کمال رحمت بیک شاهد عقل کفایت ننمود شاهد دیگرانه

[Margin notes:]

یعنی تا نیست انداز و خدائے غالب و دانا ۱۲

بے مقابل ۔ حاصل ۔ مذکور ۔ جانب بالا ۔

لہ قولہ تعالیٰ ان الکافرین فی نار جہنم ... بزرگوار ... ؎ جواب جاہلان باشد خموشی ...

مکتوب دوصد و پانزدہم

یعنی باوجود کفایت شاہد عقل سلیم ۱۲

نقل نیز آن ضم فرموده بزبان رسل علیهم الصلوات والتحیات که رحمت عالمیانند بحقیقت آن
متاع کاسد اطلاع بخشید و از محبت و گرفتاری بآن قحبهٔ مکاره منع بلیغ فرموده با وجود این دو شاهد عدل
هم اگر کسی بطمع شکر موهوم زهر بخورد و بامید زر متخیل نجاست اختیار کند سفیه محض است و بلید بالطبع بلکه
فی الحقیقت منکر اخبار رسل است علیهم الصلوات والتسلیمات حکم منافق دارد که صورت ایمان
در آخرت سود مندش نخواهد گشت و نتیجهٔ آن غیر از عصمت دِما و اموال دنیوی چیزی دیگر نخواهد
بود امروز که پنبهٔ غفلت از گوش هوش باید برداشت که فردا غیر از حسرت و ندامت سرمایه نخواهد ماند
خبر شرط است **بیت** همه اندرز من بتو اینست ٭ که تو طفلی و خانه رنگین است. والسلام

عه قوله اندرز بفتح اول و سوم نصیحت و پند و وصیت ۱۲ غ

مکتوب دوصد و شانزدهم (۲۱۶)

عه عصمت بالکسر باز داشتن و در اصطلاح قوم بستن خون یعنی حفاظت جان و مال از دست عساکر اسلام ۱۲

بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان سر کثرت ظهور خوارق از بعض اولیا و قلت ظهور
آن از بعضی دیگر و در بیان اتمیت مقام تکمیل و ارشاد و ما یناسب ذلک. الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلیهم وآله الطاهرین اجمعین بخاطر فاتر میرسد
که چون در میان احبه بعد صوری حائل گشته است و ملاقات ظاهری متعذر شده اگر احیانا
بعضی از علوم و معارف بآنشان نوشته شود مناسب مینماید بناء علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزی
مینویسد امید است که بملال نکشد مخدوما چون بحث ولایت در میان است و نظر عوام بر ظهور خوارق
ازین مقوله سخنی چند که مینویسد استماع خواهند فرمود ولایت عبارت از فنا و بقاست که خوارق
و کشوف از لوازم آنست قلت او کثرت لیکن هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم و اکمل نبود
بلکه بسا است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود و مدار کثرت ظهور خوارق بر دو چیز است
در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق

وقلت نزول است جانب عروج بهر کیف که باشد زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و وجود
اشیا را مربوط باسباب می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پردهٔ اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده است یا
نزول کرده و باسباب نرسیده نظر او بر فعل مسبب الاسباب است و بس زیرا که اسباب تمام از نظر او مرتفع
گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضاے ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله می فرماید
و کار اسباب بین را باسباب می اندازد و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بے توسط اسباب مهیا می سازد
و حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی شاهد این معنی است تا نه پنداری بخاطر می خلید که وجه چیست که اولیا
اکمل این امت بسیار گذشته اند اما آن قدر خوارق که از حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره ظاهر
گشته است از هیچ کدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه سر این معما را ظاهر ساخت و معلوم
فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع شده است و در جانب نزول تا مقام روح فرود آمده اند
که از عالم اسباب بلند تر است مناسب این مقام حکایت خواجه حسن بصری و حبیب عجمی است قدس سرهما
منقول است که روزے خواجه حسن بصری بر لب دریا ایستاده بود و انتظار کشتی می برد که از آب بگذرد در این
اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی می برم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است
شما یقین ندارید خواجه حسن بصری گفت تو علم نداری حبیب بے اعانت کشتی از آب گذشته رفت و خواجه
در انتظار کشتی ایستاده ماند حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او بتوسط اسباب معامله می فرمودند
و حبیب عجمی چون اسباب را [illegible] نظر انداخته بود بے توسط اسباب با او زندگانی میکردند اما فضل حسن
راست که صاحب علم است و عین الیقین را بعلم الیقین جمع ساخته است و اشیا را چنانکه هست دانسته
و نفس الامر قدرت داده پس حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی صاحب سکر است یقینی بفاعل حقیقی دارد
بے تمکین اسباب را از خلق بر دارد این دید مطابق نفس الامر نیست زیرا که توسط اسباب بحسب واقع کائن است
اما معامله تکمیل و ارشاد بعکس معامله ظهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد هر چند نزول بیشتر کامل تر در ارشاد

حصولِ مناسبت درمیان مرشد و مسترشد درکار است که منوط به نزول است و بدانند که اعلیٰ نسبت
که هر چند بالاتر رود پایان‌تر فرود آید لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علیٰ آله الصلوة والسلام
والتحیة از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان‌تر فرود آمد از اینجاست که دعوت او اتم گشت
و اکمل او امام رسل شد چه بواسطهٔ نهایت نزول مناسبت بهم پیدا کرده و راه افاده تامتر گشته و در بیان آن
که از متوسطان این امر آن قدر افادهٔ طالبان بوقوع نیاید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که متوسطان
بیشتر مناسبت دارند به مبتدیان از منتهیان غیر مرجوع از اینجاست که شیخ الاسلام هروی قدس سرہٗ
گفته که اگر خرقانی و محمد قصاب بجای یک‌دیگر بودندی من شما را به محمد قصاب فرستادمی نه بخرقانی که وی شما را
سودمندتر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود مریدان از وی بهره کمتر یافتندی یعنی منتهی غیر مرجوع و منتهی
مطلق که عدم افادهٔ تام در حق او غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه و آله
وسلم منتهی تر بود از همه حال آنکه افادهٔ او از همه زیاده تر بود پس مدار زیادتی افاده و کمتر آن بر
رجوع و هبوط آمد نه بر انتها و عدم انتها اینجا دقیقه‌ایست باید دانست که همچنانکه در حصول نفس ولایت
مر ولی را علم بولایت خود شرط نیست چنانکه مشهور است علم بوجود خوارق خود هم شرط نیست بلکه بسا است
که مردم از وی خوارق نقل کنند و او از آن خوارق اصلا اطلاع ندارد و اولیائی که صاحب علم و کشف
اند جائز است که از بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مثالیهٔ ایشان را دیگران متعدد و متکاثر
سازند و در مسافات بعیده کارهای عجیبه و غریبه از آن صور بظهور آرند که صاحب آن صور را از آنها
اصلا اطلاعی نیست ع از ما و شما بهانه بر ساخته اند حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سرہٗ
میفرمودند که عزیزی میگفت عجائب کار است بارها مردم از اطراف و جوانب می‌آیند بعضی میگویند که
ترا در مکه معظمه دیده‌ایم و در موسم حج حاضر بوده‌اید با اتفاق حج کرده‌ایم بعضی دیگر میگویند که ترا در بغداد
دیده بودیم و اظهار آشنائی مینمایند و من هرگز از خانهٔ خود بر نیامده‌ام و هرگز این قسم مردم را ندیده‌ام

چه تهمت است که بر من میکنند وَاللهُ سُبْحَانَهٗ اَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْاُمُوْرِ کُلِّهَا زیاده برین اطناب است اگر تعطش ایشان را معلوم ساخت بزودتر و بیشتر خواهد نوشت اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالٰی

مکتوب دوصد و هفدهم (۲۱۷)

بملا طاهر بدخشی صدور یافت در بیان آنکه نسبت باطن هر چند بجهالت و حیرت کشد زیباتر است و در بیان آنکه سبب چیست که در بعضے از کشوف اولیاء الله غلط واقع میشود و خلاف آن ظاهر میگردد و فرق در میان قضاء معلق و قضاء مبرم و حکم هر کدام ازینها و در بیان آنکه آنچه قطعی است و شایان اعتماد کتاب و سنت است و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقت بعضی مخلصان علامت کمال و تکمیل نیست و مَا یَتَعَلَّقُ بِذٰلِكَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ عَلَيْهِمْ وَعَلٰى اٰلِهِ الطَّاهِرِيْنَ وَعَلَيْهِمْ اَجْمَعِيْنَ مدتیست که از احوال و اوضاع خود اطلاع نداده اند بهر حال استقامت مطلوب است سعی نمایند که سر موئے خلاف شریعت اعتقاداً و عملاً بوقوع نیاید و محافظت نسبت باطن خود از اهم مهام است و هر چند بجانب جهالت کشد زیباتر بود و چند آنکه بجانب حیرت انجامد بهتر باشد کشوف الٰهی و ظهورات اسمای و صفاتی در راه است بعد از وصول اینها همه کوتهی میکنند و غیر از جهالت و عدم یافت مطلوب آنجے دیگر نمیماند از کشوف کونی چه نویسد که آنجا مجال خطا بسیار است و مظنهٔ غلط غالب وجود و عدم آن مساوی باید دانست اگر پرسند که سبب چیست که در بعضے از کشوف کونی که از اولیاء الله صادر میگردد غلط واقع میشود و خلاف آن بظهور می آید مثلاً خبر کردند که فلانے بعد از یکماه خواهد مرد یا از سفر بوطن مراجعت خواهد نمود اتفاقاً بعد از یکماه ازین دو چیز هیچ کدام بوقوع نیامد در جواب گوئیم که حصول آن کشوف و مخبر عنه مشروط بشرائط بوده است که صاحب کشف در آن وقت به تفصیل آن شرائط اطلاع نیافته و حکم کرده بحصول آن

سوال

جواب اول

مطلقا یا آنکه گوئیم حکمے از احکام لوح محفوظ بر عارفے ظاہر شدہ کہ آن حکم فی نفسہ قابل محو و اثبات
و از قبیل قضاءِ معلق اما آن عارف را از تعلیق و قابلیتِ محو وے خبر نہ درین صورت اگر بمقتضاے علم خود
حکم کند ناچار احتمالِ تخلف خواہد داشت منقولست کہ روزے حضرتِ جبریل علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ
والسلام پیش حضرتِ پیغمبر ما علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام آمدہ اخبار کرد در حق شخصے کہ این جوان فردا
علی الصباح خواہد مرد حضرتِ پیغمبر ما علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام بر حالِ آن جوان رحم آمد پرسید
کہ از دنیا چہ آرزو داری گفت دو چیز آرزو دارم منکوحہ بکر و حلوا فرمودند تا ہر دو مہیا ساختند آن جوان
شب با اہلیہ خود در خلوتخانہ نشستہ بود و طبقِ حلوا در پیش اتفاقاً سائلِ محتاج بر در آمدہ اظہارِ احتیاج
نمود این جوان آن طبقِ حلوا را درست برداشتہ بآن فقیر داد چون صباح شد حضرتِ پیغمبر علیہ و علی
آلہ الصلوٰۃ والسلام انتظارِ خبرِ فوتِ آن جوان بردند چون دیر شد فرمودند کہ خبر بیارید کہ آن
جوان چہ حال دارد خبر آوردند کہ خوش و خرم است متحیر ماندند درین اثنا حضرتِ جبریل علی نبینا و علیہ
الصلوٰۃ والسلام آمدہ گفت کہ تصدقِ حلوا دفع بلائے آن جوان نمود زیر بستر او مار کلانے یافتند
کہ مردہ بود و در درونِ آن مار آن قدر حلوا فرو گرفتہ اند کہ از بسیاری حلوا جان دادہ است و این
فقیر این نقل را نمے پسندد و تجویزِ خطاءِ جبریل امین نمے نماید کہ حاملِ وحیِ قطعی اوست و احتمالِ خطا در حاملِ
وحی تجویز نمودن مستبعد میداند مگر آنکہ گوئیم کہ عصمت و امانت و عدمِ احتمالِ خطائے او مخصوص بوحی است
کہ تبلیغ است از قبلِ حق سبحانہ و این خبر از قسمِ وحی نیست بلکہ اخبار است از علمے کہ مستفاد از لوح محفوظ است
کہ محلِ محو و اثبات است پس خطا درین خبر مجال پیدا شد بخلاف وحی کہ مجرد تبلیغ است فافترقا کالفرق
بَیْنَ الشَّہَادَۃِ وَالْاِخْبَارِ فَاِنَّ الْاَوَّلَ مُعْتَبَرٌ فِی الشَّرْعِ لَا الثَّانِیْ بدان ارشدک اللہ
تعالیٰ سبحانہ کہ قضا بر دو قسم است قضاءِ معلق و قضاءِ مبرم در قضاءِ معلق احتمالِ تغییر و تبدیل است
و در قضاءِ مبرم تغییر و تبدیل را مجال نیست قَالَ اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَتَعَالٰی مَا یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ این

در قضاء مبرم است و در قضاء معلق میفرماید یَمْحُو اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ حضرت قبله
گاهی ام قدس سره میفرمودند که حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره در بعضی از رسائل خود نوشته
اند که در قضاء مبرم هیچکس را مجال نیست که تبدیل بدهد مگر مرا که اگر خواهم آنجا هم تصرف بکنم و ازین سخن تعجب
بسیار میکردند و استبعاد میفرمودند و این نقل مدتها در خزینهٔ ذهن این فقیر بود تا آنکه حضرت حق سبحانه
وتعالی باین دولت عظمی مشرف ساخت روزی در صدد دفع بلیه بودم که به بعضی از دوستان نامزد
شده بود و در آن وقت التجا و تضرع و نیاز و خشوع تمام داشتم ظاهر شد که در لوح محفوظ قضاء این امر معلق بامر
نیست و مشروط بشرطی نیست گویا یأس و ناامیدی دست داد و سخن حضرت سید محی الدین قدس سره
بیاد آمد مرة ثانیة بالتجی و متضرع گشت و راه عجز و نیاز پیش گرفته متوجه شد بمحض فضل و کرم ظاهر ساختند
که قضاء معلق بر دو گونه است قضائی است که تعلیق او را در لوح محفوظ ظاهر ساخته اند و ملائکه را بران
اطلاع داده و قضائیکه تعلیق او نزد خداست جل شانه و بس و در لوح محفوظ صورت قضاء مبرم دارد و این
قسم اخیر از قضاء معلق نیز احتمال تبدیل دارد و در رنگ قسم اول از آنجا معلوم شد که سخن سید محمول بر قسم
اخیر است که صورت قضاء مبرم دارد نه بقضائی که بحقیقت مبرم است که تصرف و تبدیل در آن محالست عقلاً و شرعاً
کما لایخفی والحق که کم کسی را بر حقیقت آن قضاء اطلاع است فکیف که در آنجا تصرف نماید
و بلیه متوجه آن دوست شده بود در آن قسم اخیر یافت و معلوم شد که حضرت حق سبحانه و تعالی
دفع آن بلیه فرمود و الحمد لله سبحانه علی ذلک حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه
مبارکاً علیه کما یحب ربنا ویرضی والصلوة والسلام والتحیة علی سید الاولین
والآخرین خاتم الانبیاء والمرسلین الذی ارسله رحمة للعالمین وعلی آله واصحابه
وعلی جمیع اخوانه من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین والملائکة
المقربین اجمعین اللهم اجعلنا من محبیهم ومتابعی آثارهم ببرکة هؤلاء الکرام

و نعمت الله عنده اقال لینا بمحل سخن دیگر میگوئیم که در بعضی اوقات خطائی که در بعضی علوم الهامی
واقع میشود بسبب آنست که بعضی از مقدمات مسلّمه که نزد صاحب الهام ثابت است و در نفس الامر کاذب با علوم
الهامی خلط میشود بحیثیتی که صاحب الهام نمیتواند تمیز نمود بلکه مجموع را علوم الهامی می انگارد و پیش او
مجموع خطا واقع میشود بسبب خطای بعضی اجزای آن و ایضاً گاه است که در کشوف و واقعات امور غیبی را می بینند
و خیال میکنند که محمول بر ظاهر است و مقصور بر صورت و باندازهٔ آن خیال حکم میکنند و خطا واقع میشود و نمیدانند
که آن امور مصروف از ظاهر است و محمول بتاویل و تعبیر این مقام نیز از جملهٔ اغلاط کشفیه است بالجمله آنچه
قطعی است و شایان اعتماد کتاب و سنت است که بوحی قطعی ثابت شده است و بنزول ملک مقرر گشته
و اجماع علما و اجتهاد مجتهدین نیز راجع باین دو اصل است و ماورای این چهار اصل شرعی هرچه باشد اگر موافق
است باین اصول مقبول و الا فلا اگرچه از علوم و معارف صوفیه باشد و از الهام و کشوف ایشان
بود آنجا وجد و حال را بمیزان شرع نسنجند به نیم جو نخرند و کشوف و الهام را تا بمحک کتاب و سنت
نزنند به نیم جیتل نمی پسندند مقصود از سلوک طریق صوفیه حصول ازدیاد یقین است بحقیقت معتقدات
شرعیه که حقیقت ایمان است و حصول تیسر است در ادای احکام شرعیه نه امری دیگر ورای آن چه رؤیت
موعود بآخرت است و در دنیا واقع نیست و مشاهدات و تجلیات که صوفیه بآن خرسندند از امر بطلان است
تسلی بشبه و مثال او تعالی و رای الوری است سبحانه میترسم که اگر حقیقت این مشاهدات و تجلیات را کماهی بگویم
فتورے در طلب مبتدیان این راه افتد و قصورے در شوق ایشان پیدا آید و از آن نیز میترسم که اگر نگویم
با وجود علم تجویز التباس حق بباطل کرده باشم بضرورت این قدر اظهار می نمایم که مشاهدات و تجلیات این راه
را بمحک تجلی و شهود کوه موسی کلیم الله علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام باید زد اگر درست نیاید
تا چار ابطال او شبه و مثال باید برد البته درست نخواهد آمد چه دک و دکّ مفقود است و در دنیا این چاره
نیست اگر بر باطن متجلی شود و اگر بر ظاهر دک و دکّ البته باید خاتم الانبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات

ازین وضع مبرّاست او را در دنیا رویتہ میسّر شد و سرمُوئے از جانہ رفت و کمّل تابعان او را کہ ازین مقام نصیب گرفتہ اند بے پردہ ظلّے از ظلال نخواہد بود صاحب تجلّی مہدیانہ ہرگاہ کلیم اللہ را از مشاہدہ این حال بے آنکہ تجلّی شود صعقہ در گرفت دیگران چہ باشند و تجدید انند کہ مقصود از اجازت بعضے از مخلصان آن بود کہ درین طور گرداب ضلالت جمعے را براہ حق جلّ و علا رہنمونی نمایند و خود ہم باتفاق آن طالبان مشغولی کنند و ترقیات نمایند این سررشتہ را نیک نگاہ داشتہ سعی نمایند کہ بقاپائے خود را برباد دادہ کوشش کنند کہ مسترشدان نیز باین دولت مشرّف شوند نہ آنکہ این اجازت در توہّم کمال و تکمیل اندازد و از مقصود باز دارد وَمَا عَلَى الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ وَالسَّلَامُ

مکتوب دو صد و ہژدہم (۲۱۸)

بملا داؤد صدور یافتہ در بیان رعایت آداب پیر طریقت مکتوب شریف اخوی اعزّی مولانا داؤد رسید موجب بہجت گشت حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ ظاہر و باطن را بمرضیات خود متحلّی و متزیّن دارد بحرمۃ النبی وآلہ الامجاد علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات و تکرار سبق باطن و استقامت بر طریقت اکابر قدّس اللہ تعالیٰ اسرارہم باید کہ از توجہات شتّٰی فتورے واقع نشود و اگر فرضا ظلمتے و کدورتے طاری شود علاج آن التجا و تضرّع و نیاز و شکستگی است بجناب قدس خداوندی جلّ سلطانہ و توجہ تام است بمربی خود کہ وسیلہ حصول این دولت اوست و در حضور و غیبت رعایت آداب و سائل این دولت عظمیٰ را نیک نمایند و رضائے این بزرگواران را وسیلہ رضائے حق سازند سبحانہ طریق نجات و فلاح این است والسلام

مکتوب دو صد و نوزدہم (۲۱۹)

المنتخبات ۴۵

بمنزله هیچ صد و ریافته در بیان آنکه آدمی از نادانی خود و بی‌فکر از اله مرض ظاهر خود است و از مرض
باطنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل و ما بینا ذلک عصمکم الله
سبحانه عما یصمکم و صانکم عما شانکم بحرمة سید الاولین و الآخرین علیه و علی آله
اجمعین من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها سعادت و نجات آثار آدمی اگر چون مرض
از امراض ظاهر طاری میگردد و عضوی از اعضای او را آفتی میرسد آن قدر سعی و مبالغه مینماید که
آن مرض دفع شود و آن آفت زائل گردد و مرض قلبی که عبارت از گرفتاریست بما دون حق جل و علا
بر نهجی پرتو استیلا یافته است که نزدیک است که او را بموت ابدی رساند و بعذاب سرمدی گرفتار گرداند
هیچ فکر از اله آن نمینماید و سعی در دفع آن نمیفرماید اگر این گرفتاری را مرض نمیدانند سفیه محض است و اگر میدانند
و باک ندارد و پلید صرف است تا کار برای ادراک این مرض عقل معاد در کار است عقل معاش از کوته اندیشی
خود مقصور بر ظاهر بینی است عقل معاش چنانچه آفات معنویه بواسطه لذات فانیه مرض نمی انگارد و عقل
معاد نیز امراض صوریه را بواسطه مشمولات اخرویه مرض نمیداند عقل معاش قصیر النظر است و عقل معاد حدید البصر
عقل معاد نصیب انبیا و اولیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و عقل معاش مرغوب اغنیا
و ارباب دنیا شتان ما بینهما و اسبابی که بحصل عقل معاد است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و مجالست
با جماعه که بدولت توجه آخرت مشرف شده اند دایم ترا از انچ مقصود نشان گر بازسیدیم تو شاید
برسی باید دانست که مرض ظاهر چنانچه سبب تعسر اداء احکام شرعیه است مرض باطن نیز مستلزم آن
تعسر است قال الله تبارک و تعالی کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه و قال سبحانه
و انها لکبیرة الا علی الخاشعین در ظاهر ضعف قوی و جوارح مستلزم آن تعسر است و در باطن
ضعف یقین و نقص ایمان موجب عدم تیسر است و الا همه تکالیف شرعیه تخفیف است و تمام یسر و سهولت
کریمه یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و کریمه یرید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا

هر دو شاید این معنی است مصرع خورشید نه مجرم ار کسے بینا نیست * پس فکر ازالۂ این مرض لازم آمد و با طبائ حاذق التجا آوردن فرض عین گشت ما علی الرسول الا البلاغ والسلام

مکتوب دوصد و بستم (۲۲۰)

بشیخ حمید بنگالی صدور یافته در بیان بعضے از اغلاط صوفیه و منشأ غلط آنها الحمد لله رب العٰلمین والصلوٰة والسلام علیٰ سید المرسلین وعلیٰ اٰله واصحابه وعلیهم اجمعین احوال و اوضاع فقرای اینجانبی روز بروز موجب ازدیاد شکر است همین توقع از دوستان دور افتاده دارد اے عزیز درین ایام غیبت مزلهٔ اقدام سالکان بسیار است سر رشتهٔ شریعت را در اعتقادیات و عملیات نیک نگاه داشته زندگانی فرمایند در حضور و غیبت همین نصیحت است مبادا غفلت واقع شود بعضے از اغلاط این راه را مے نویسد منشأ غلط در تعیین مینماید بنظر اعتبار خواهند ملاحظه نمود و در ماورای جزئیات مذکوره باندازهٔ آن کار خواهند فرمود باید دانست که بعضے از اغلاط صوفیه آن است که گاه سالک مقام عروج خود را فوق دیگران می یابد که فی الحقیقت افضلیت آنها باجماع علما ثابت شده است و یقین معلوم این سالک دون مقامات آن بزرگواران است بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت بانبیا که بهترین خلائق اند قطعاً علیهم الصلوات والتسلیمات واقع شود عیاذاً بالله سبحانه من ذٰلک منشأ غلط جمعے را آن است که هر یکے از انبیاء و اولیاء را اولاً عروج تا باسما است که مبادی تعینات وجود ایشان است و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود ثانیاً عروج مافوق آن اسما است که آن اسما الٰهی ماشاء الله تعالیٰ آنها باوجود این عروج علوی در منزل هر کدام ایشان تا آن اسم است که مبدأ تعین وجود ایشان است و مقامات عروج هر کدام ایشان را جمیع اکثر در همان اسما باید جست که آن کمالی این بزرگواران در مراتب عروج همان اسما است در عروج در ظهورات آن اسما بواسطهٔ عروض عوارض است

پس سالکِ بلند فطرت چون سیرِ او در آسمانها بلندتر واقع شود لاجرم از آن آسمانها نیز بالاتر خواهد رفت و آن توهّم پیدا خواهد کرد و العیاذ باللّٰه سبحانه از آنکه آن توهّم یقینِ سابق را زائل گرداند و در افضلیتِ انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و اولویّتِ اولیائے که باجماع افضل اند اشتباه پیدا آرد و این مقام از مزالِ اقدامِ سالکان است و در آن وقت سالک نمیداند که آن اکابر از آن اسماء درجاتِ بے نهایت فوق بوده اند و بفوقِ فوق رسیده و نیز نمیداند که آن اسما مکانهٔ طبعیهٔ عروجے ایشان است و او نیز در انجا مکانے طبعی هست که ادونِ آن اسما است و از قبیلِ آنها چه افضلیتِ هر شخصے باعتبار قدمیّتِ اسمِ اوست که مبدأِ تعیّنِ او گشته است ازین قبیل است آنچه بعضے از مشائخ گفته اند که گاهست که عارف در مقاماتِ عروج برزخیتِ کبرائے را حائل نیابد و بے توسّطِ او ترقی فرماید حضرت خواجهٔ ما میفرمودند که رابعه نیز ازین جماعه است این جماعه در وقتِ عروج چونکه از اسمے که مبدأِ تعیّنِ برزخیتِ کبرے است بفوق گذشته اند توهّم کرده که برزخیتِ کبرائے درمیان حائل نمانده است و از برزخیتِ کبرائے حقیقتِ حضرتِ رسالتِ خاتمیت علیه و علی آله الصلوة و السلام مراد داشته اند و حقیقتِ معامله آنست که بالا گذشت و منشأ آن غلط جمعے دیگر را آنکه چون سیرِ سالک در اسمی واقع شود که مبدأ تعیّنِ اوست و آن اسم جامعِ جمیعِ اسماست بر سبیلِ اجمال چه جامعیتِ انسان بواسطهٔ جامعیتِ همان اسم است پس ناچار در ضمنِ اسمائے که مبادی تعیّناتِ مشائخِ دیگر است بطریقِ اجمال نیز آن سیر قطع خواهد کرد و از هر یکے گذشته بمنتهائے آن اسم خواهد رسید و توهّمِ فوقیتِ خود پیدا خواهد کرد و نمیداند که آنچه او دیده است از مقاماتِ مشائخ و از انها گذشته انموذجے است از مقاماتِ ایشان نه حقیقتِ آن مقامات و چون درین مقام خود را جامع می یابد و مکارم اجزاءِ خودی انگارد لاجرم توهّمِ اولویّتِ خود پیدا مے آرد و درین مقام شیخ بسطام میگوید لوائی ارفع من لواءِ محمّد از غلبهٔ سُکر نمیداند که ارفعیّتِ لوائِ او نه از لوائِ محمد است علیه و علی آله الصلوة و السلام بلکه از انموذجِ لوائے اوست که در ضمنِ حقیقتِ اسمِ او مشهود گشته است ازین قبیل است آنچه او گفته از وسعت

قلبِ خود که اگر عرش و مافیه در زاویهٔ قلبِ عارف بنهند هیچ محسوس نشود اینجا نیز اشتباهِ انموذج بحقیقت
والا عرش که حضرت حق سبحانه اوراعظیم شمرده بقلبِ عارف او را چه نسبت او چه اعتبار و چه مقدار ظهور بلکه
و عرش آیت است عظیم عظیم الشان و قلب نیست اگرچه قلبِ عارف باشد رویتِ اخروی بظهورِ عرشی متحقق خواهد
شد این سخن امروز هرچند بر بعضے از صوفیه گران خواهد آمد اما آخر معقولِ ایشان خواهد شد این سخن را بمثالے
واضح گردانیم انسان را که جامعِ عناصر و افلاک است هرگاه نظر بر جامعیتِ خود افتد و عناصر و افلاک را اجزاء
خود بیند و چون این دید غالب آید دور نباشد که بگوید که من از کرهٔ زمین کلان ترم و از سموات
عظیم تر در این وقت عاقلان مے فهمند که عظمت و کلانی او از اجزاءِ خود است و کرهٔ زمین
و سموات فی الحقیقت اجزاءِ او نیستند انموذجات اینها را اجزاءِ او ساخته اند کلانی او از آن انموذجات
است که اجزاءِ وے اند نه از حقیقتِ کرهٔ ارضی و سماوی و همین اشتباهِ انموذج شے بحقیقتِ شے
صاحبِ فتوحاتِ مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع است از جمع الٰهی چه جمع محمدی مشتمل است
بر حقائقِ کونی و الٰهی پس اجمع باشد نمیداند که آن اشتمال بر ظلے از ظلال مرتبهٔ الوهیت است
و انموذجے است از انموذجات آن نه بر حقیقتِ آن مرتبهٔ مقدسه بلکه نسبت بآن مرتبهٔ مقدسه
که عظمت و کبریائی از لوازمِ آنست جمع محمدی را هیچ مقدارے نیست ما للتراب و رب
الارباب و همچنین در این مقام که سیرِ سالک در اسمے که ربِ او است واقع شود گاه هست که پندارد
که بعضے از اکابر که یقین از وے افضل اند بتوسطِ او بعضے از درجاتِ فوق رسیده اند و بتوسلِ
او ترقی فرموده اینجا نیز مزلِ اقدامِ سالکان است عیاذاً بالله سبحانه که باین گمان خود را
افضل داند و بخسارتِ ابدی پیوندد و چه عجب و کدام فضیلت اگر پادشاهِ عظیم الشان و تمام
السلطان در تصرفِ زمین داری که داخلِ مملکتِ او ست برود و بتوسطِ آن زمین دار بعضے
از مقامات برسد و بتوسلِ آن فتحِ بعضے مواضع نماید نهایت ما فی الباب اینجا احتمالِ فضلِ جزئی

ہست کہ خارج از بحث است چہ حجام و حائک بعضے از وجوہِ مخصوصۂ خود بعالمِ ذو فنون و حکیم و ملون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج است آنچہ معتبر ست فضلِ کلی است کہ عالم و حکیم را ثابت است این درویش را نیز ازین اشتباہات بسیار واقع شدہ بود و ازین تخیلات بسیار ناشی گشتہ و تا مدتہا اینحالت داشت مع ذالک حفظِ خداوندی جل شانہٗ شاملِ حال او بود کہ در یقینِ سابق سر موئے تذبذب نرفت و در اعتقادِ مجمع علیہ فتورے راہ نیافت للہ سبحانہٗ الحمد والمنۃ علی ذالک وعلی جمیع نعمائہٖ و آنچہ خلافِ مجمع علیہ ظاہر میشد در حیز اعتبار نمی آورد و بر محامل نیک صرف میکرد و مجملاً اینقدر میدانست کہ بر تقدیرِ صحتِ این کشف این زیادتی راجع بفضلِ جزئی خواہد بود ہر چند این وسوسہ معارض میشد کہ مدارِ فضل بر قربِ الٰہی است جل سلطانہٗ و این زیادتی در آن قرب ہست پس جزئی چون باشد اما در جنبِ یقینِ سابق این وسوسہ ہباءً منثورا میگشت و ہیچ اعتبار نداشت بلکہ بتوبہ و استغفار و انابت و التجا مے آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد کہ ازین قسم کشوف ظاہر نشود و خلافِ معتقداتِ اہلسنت و جماعت سر مویے منکشف نگردد روزے این خوف غلبہ کرد کہ مبادا برین کشوف مواخذہ نمایند و ازین توہمات مسئلہ فرمایند و غلبۂ این خوف بیقرار بود بے آرام ساخت و التجا و تضرع را بجنابِ قدس خداوندی جل سلطانہٗ مضاعف گردانید و این حالت تا مدتے کشید اتفاقاً درین وقت گذر بر مزار عزیزے افتاد و درین معاملہ آن عزیز را ممد و معاونِ خود کرد درین اثنا عنایتِ خداوندی جل شانہٗ در رسید و حقیقتِ معاملہ را کما ینبغی وانمود و نورِ روحانیتِ حضرتِ رسالت خاتمیت علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام کہ رحمتِ عالمیان است درینوقت حضور ارزانی فرمود و تسلی خاطرِ حزین نمود و معلوم گشت کہ آرے قربِ الٰہی موجبِ فضلِ کلی است اما این قرب کہ ترا حاصل شدہ است قربِ ظلالِ مرتبۂ الوہیت کہ مخصوص باسمی است کہ رب تست پس موجبِ فضلِ کلی نباشد و صورتِ

مثالی این مقام را بر نہجے منکشف گردانید ند کہ جائے ریب نماند و محل ریب بالکلیہ زائل گشت و این درویش بعضے ازین علوم کہ محل اشتباہ دارند و گنجائش تاویل و توجیہ در کتب و رسائل خود نوشتہ بود و منتشر گشتہ خواست کہ منشأ اغلاط آن علوم را کہ بمحض فضل خداوندی جل سلطانہ لائح گشتہ است بنویسد و انتشار دہد کہ گناہ مشتہر را تشہیر توبہ درکار است تا مردم از ان علوم خلاف شریعت فہم نہ کنند و بہ تقلید در ضلالت نیفتند یا بہ تعصب و تکلف تضلیل و تجہیل نورزند کہ درین راہ غیب الغیب این گلہا بسیار مے شگفد جمعے را بہ ہدایت میبرد و جمعے دیگر را بضلالت رہنمونی میفرماید از والد بزرگوار خود شنیدہ ام قدس سرہ کہ میفرمودند کہ اکثر از گروہ ہائے ہفتاد و دو ملت کہ بضلالت رفتہ اند و راہ راست را گم کردہ منشأ آن دخول در طریق صوفیہ است کہ کار را بانجام نارسانیدہ غلطہا کردہ اند و بضلالت رفتہ

مکتوب دو صد و بست و یکم (۲۲۱)

بسید حسین مانکپوری صدور یافتہ در بیان خصائص و کمالات طریقہ علیہ نقشبندیہ مثل فضیلت این طریق و اندراج نہایت در بدایت آن با بیان نہایت این طریق و مثل سفر در وطن و خلوت در انجمن و تقدم جذبہ بر سلوک و ابتدائے سیر از عالم امر و بودن این طریق اقرب طرق کہ البتہ موصل است و بودن این طریق بر نہجیکہ در ابتدا آن حلاوت و وجدان است و در انتہا بے مزگی و فقدان کہ از لوازم یاس است و ہمچنین در ابتدا این طریق قرب و شہود است و در انتہا بعد و حرمان و اکابر این طریقہ علیہ احوال و مواجید را تابع احکام شرعیہ ساختہ اند و اذواق و معارف را خادم علوم دینیہ داشتہ و درین طریق پیری و مریدی بتعلیم و تعلم طریقت است نہ بکلاہ و شجرہ و درین طریق ریاضات و مجاہدات بالنفس امارہ باتیان احکام شرعیہ است و التزام متابعت سنت سنیہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ و درین طریق تسلیک طالب مربوط بتصرف شیخ مقتدا است و این بزرگواران ہمچنانکہ قدرت کاملہ بر اعطائے نسبت دارند بر سلب آن نسبت نیز قدرت تامہ دارند و درین طریق بیشتر افادہ و استفادہ بسکوت است و آن سکوت از لوازم طریق ایشان است و مایناسب ذلک الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی سید المرسلین وآلہ

الطَّاهِرِيْنَ وَعَلَيْهِمْ اَجْمَعِيْنَ اخوی اعزی سیادت پناہی میر سید حسین دورافتادگان فراموش کردہ باشند و رعایتِ آداب این طریقہ علیہ را کہ از سائرِ طرق مشائخ کرام بوجوہ امتیاز دارد از دست نداده باشند کہ فرصت ملاقاتِ شما بسیار اندک بود بنا بر ملاحظۂ این معنی بعضے از خصائص و کمالات این طریقہ علیہ را در ضمن علوم بلند و معارفِ ارجمند در معرض تحریر مے آرد ہر چند میداند کہ ادراکِ این قسم علوم و معارف بالفعل از اذہان مستمعان بعید است اما اظہار چنین معارف بد و ملاحظہ است یکے آنکہ مستمع را استعداد این علوم ہست اگرچہ بالفعل در ادراک آن ہا را و مینماید دوم آنکہ اگرچہ در ظاہر مخاطب معین است اما فی الحقیقت مخاطب کسے است کہ محرم این معاملہ است اَلشَّيْءُ لِلصَّابِرِ مثل مشہور است ای برادر سر حلقۂ این طریقۂ سنیہ حضرت صدیق اکبر است رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ کہ بتحقیق افضل جمیع بنی آدم است بعد از انبیاء علیہم الصلوات و التسلیمات و بہمین اعتبار در عبارات اکابر این طریقہ واقع شدہ است کہ نسبتِ ما فوقِ ہمہ نسبتہا است چہ نسبتِ ایشان کہ عبارت از حضور و آگاہی خاص است ہمان نسبت و حضورِ حضرتِ صدیق است کہ فوقِ سائر آگاہی ہا است و درین طریق اندراج نہایت در بدایت است حضرتِ خواجہ نقشبند قَدَّسَ سِرَّهٗ فرمودہ اند کہ ما نہایت را در بدایت درج میکنیم

مصرع قیاس کن ز گلستانِ من بہار مرا

اگر پرسند کہ چون نہایت دیگران در بدایتِ ایشان مندرج شد پس نہایتِ ایشان چہ خواہد بود و ایضاً نہایتِ دیگران ہرگاہ وصول بحق باشد سبحانہ پس ایشان از حق بکجا خواہد شد لَيْسَ وَرَاءَ عَبَّادَانَ قَرْيَةٌ مثلِ مشہور است جواب گوئیم کہ نہایت این طریقہ علیہ اکثر میسر شود وصلِ عریان است کہ علامت حصولِ آن حصول یاس است از حصولِ مطلوب فَافْهَمْ فَاِنَّ کَلَامَنَا اِشَارَةٌ لَا يُدْرِکُهَا اِلَّا الْاَقَلُّ مِنَ الْخَوَاصِّ بَلْ مِنْ اَخَصِّ الْخَوَاصِّ علامت حصولِ آن دولت عظمیٰ برائے آن مذکور ساخت کہ جمعے ازین طائفہ دم از وصلِ عریان زدہ اند و طائفۂ دیگر بیاس از حصولِ مطلوب قائل گشتہ اما جمع این دو دولت اگر بایشان عرض کردہ شود نزدیک است کہ آن را جمع ضدین انگارند و از جملہ محالات شمارند جمعے کہ ادعاء وصل مینمایند یاس را حرمان میدانند و جماعت کہ

مدعی یاس اند وصل را عین فصل می انگارند این همه علامت نارسائی است بآن منزلت علیا غایة مانی الباب پرتوی
ازان مقام عالی بر باطن الشان تافته است جمعی آنرا وصل انگاشته اند و جمعی دیگر یاس این تفاوت از راه استعداد
هر کدام میخیزد و مناسب استعداد طائفه وصل است و موافق استعداد طائفه دیگر یاس نزد این حقیر استعداد یاس نیکوتر
است از استعداد وصل هرچند آنجا وصل و یاس ملازم یکدیگر اند و جواب اعتراض دویم نیز ازین جواب لائح گشت
چه وصل مطلق دیگر است و وصل عریان دیگر شتان ما بینهما و نعنی بالوصل العریانی رفع الحجب کلها
وزوال الموانع باسرها لما کان اعظم الحجب واقواها هی التجلیات المتنوعة والظهورات
المختلفة لابد ان تنقضی وتتم تلک التجلیات والظهورات بتمامها سواء کان التجلی والظهور فی
المرایا الامکانیة او المجالی الوجوبیة فانهما فی حصول نفس الحجب سواء وان کان التفاوت
بینهما فی الشرف والرتبة وهو خارج عن نظر الطالب اگر پرسند که ازین بیان لازم می آید که تجلیات را
نهایت باشد و حال آنکه مشائخ طریقت تصریح کرده اند که تجلیات را نهایت نیست جواب گوئیم که بی نهایتی
تجلیات بر تقدیری است که سیر در اسما و صفات بتفصیل واقع شود و برین تقدیر وصول بحضرت ذات تعالی
و تقدس میسر نیست و وصل عریان حاصل ش وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس منوط بطی اسما و صفات
است بسبیل اجمال پس تجلیات را نهایت باشد اگر گفته شود که تجلیات ذات را نیز بی نهایت گفته اند چنانچه
حضرت مولوی جامی قدس سره در شرح لمعات بآن تصریح نموده است پس تجلیات را نهایت گفتن بکدام
وجه است آید جواب گوئیم که آن تجلیات ذاتیه نیز بی ملاحظه شیون و اعتبارات نیست که تجلی بی آن ملاحظه
ممکن نیست و آنچه ما در صدد بیان آنیم امری است ماورای تجلیات صفاتی باشد آن تجلیات یا ذاتی
چه اطلاق تجلی دران موطن جائز نیست هر تجلی که باشد زیرا که تجلی عبارت از ظهور شیء است در مرتبه ثانی
یا ثالث یا رابع الی ما شاء الله تبارک و تعالی و اینجا مراتب همه ساقط گشته است و مسافت بتمام طی شده
اگر پرسند که آن تجلیات ذاتی بکدام اعتبار گفته شود گوئیم که تجلیات اگر بملاحظه معانی زائده است تجلیات
صفات است و اگر بملاحظه معانی غیر زائده تجلیات ذات لهذا ظهور وحدت را که تعین اول است

زائد بر ذات نیست تعالی تجلّی ذات گفته اند و مطلب ما حضرتِ ذات است تعالی و تقدس که ملاحظهٔ معانی را دران موطن اصلا گنجایش نیست زائد باشند آن معانی یا غیر زائد زیرا که معانی بتمام بطریق اجمال طے شده بحضرت ذات تعالی و تقدس وصول میسر شده است باید دانست که وصل دران موطن در رنگِ مطلب بیچون و بیچگونه است اتصالے که عقل آن را فهم کند از بحث خارج است و شایان آن جنابِ قدس نیست زیرا که چون را به بیچون راه نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه

بیت
اتصالے بے تکیف بے قیاس ٭ هست رب الناس را با جان ناس ٭

هیچ کس از مشائخ این طریقهٔ علیه از نهایت طریق خود خبر نداده است از ابتداء طریقت خود خبر گفته اند که نهایت را دران اندراج است هرگاه بدایتِ ایشان نهایت آمیز باشد نهایت هم باید که مناسب آن بدایت باشد و آن همان است که این فقیر با ظهارِ آن امتیاز یافت

بیت
اگر بادشه بر درِ پیر زن ٭ بیاید تو اے خواجه سبلت مکن ٭

ولله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک اے برادر وصلانِ این نهایت از طریق و از طرق دیگر اقل قلیل اند اگر تعدادِ افرادِ آن نماید نزدیک است که نزدیکان دوری جویند و از انکار بعیدان خود چه استبعاد نماید کل ذلک بکمال الوصول الی نهایة النهایة بصدقة حبیبه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها و از جملهٔ خصائصِ این طریقهٔ علیه سفر در وطن است که عبارت از سیر انفسی است هرچند سیر انفسی در جمیع طرقِ مشائخ ثابت است اما آن سیر در نهایت میسر میشود بعد از قطع سیر آفاقی و درین طریق ابتداء ازین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این سیر قطع مییابد پس منشا این سیر که در ابتدا حاصل میگردد اندراج النهایت فی البدایت گشت و خاصهٔ دیگر خلوت در انجمن است که متفرع است بر سفر در وطن هرگاه که سفر در وطن میسر شد پس در انجمن تفرقه نیز در خلوت خانهٔ وطن سفر نماید و تفرقهٔ آفاق مجرد انفس را نیابد این خلوت هرچند منتهیانِ طرق دیگران نیز میسر است اما درین طریق چون در ابتداء است لهذا از خواص این طریق گشت باید دانست که خلوت در انجمن بر تقدیرے است که درهاے خلوتخانهٔ وطن را بسته باشد و روزنها را مسدود ساخته یعنی در انجمن تفرقه ملتفتِ احدے نگردد

وتکلم و مخاطب نباشد نه آنکه چشم را بپوشد و حواس را بتکلف معطل سازد که آن منافی این طریق است
آرے براو این ہمہ تحمل و تکلف در ابتدا، و در وسط است و در انتہا ازین تحملات ہیچ درکار نیست و عین
تفرقه جمعیت است و در نفسِ غفلت حاضر ازینجا کسے گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه در حق منتہی مطلقا
مساوی است لا بلکه مراد آنست که تفرقه و عدم تفرقه در نفسِ جمعیتِ باطنِ او برابر اند معذالک اگر ظاہر را
با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاہر نیز دفع نماید اولیٰ و انسب خواہد بود قال اللّٰه سبحانه و تعالیٰ آمرًا
لنبیه علیه و علیٰ آله الصلوٰة والسلام وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبْتِيلًا باید دانست که در بعضی اوقات
از تفرقه ظاہر چاره نبود که حقوقِ خلق ادا باید پس تفرقه ظاہر نیز در بعضی اوقات مستحسن گشت اما تفرقه
باطن در ہیچ وقتے از اوقات جائز نیست که آن خالص از برائے حق است سبحانه پس سه حصه از عباد
مسلّم از برائے حق شد تعالیٰ باطن تمام و نصفے از ظاہر و نصف دیگر از ظاہر از برائے ادائے حقوقِ خلق
باقی ماند اما و ادائے آن حقوق ہرگاه امتثالِ اوامرِ حق است سبحانه آن نصف دیگر نیز راجع بحق گشت
سبحانه اِلَيْهِ يُرْجَعُ الْاَمْرُ كُلُّهٗ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ و درین طریق
تقدمِ جذبه است بر سلوک و ابتدا و سیر از عالمِ امر است نه از عالمِ خلق بخلافِ اکثرِ طرقِ دیگر و قطعِ منازلِ
سلوک در ضمنِ طے معارجِ جذبه مندرج است و سیرِ عالمِ خلق در تحتِ سیرِ عالمِ امر میسر پس اگر باین اعتبار
درین طریق اندراج النہایت فی البدایت ہم بگویند گنجایش دارد پس معلوم شد که سیرِ ابتدا درین طریق در
سیرِ انتہا مندرج است نه آنکه از انتہا برائے سیرِ ابتدا فرود آیند و بعد از تمامی سیرِ نہایت در بدایت سیر کنند ازینجا
باطل شد زعمِ کسے که میگوید که نہایتِ این طریق بدایتِ طرقِ سائر مشائخ است اگر کسے گوید که در عبارت
بعضے از مشائخ این طریقه واقع شده است که ایشان را سیر در اسما و صفات بعد از تمامی نسبتِ ایشان واقع
میشود پس درست آمد که نہایتِ ایشان بدایتِ دیگران شد چه سیر در اسما و صفات در ابتدا است نسبت بسیر
در تجلیاتِ ذاتیه در جواب گوئیم که ایشان را سیر در اسما و صفات بعد از سیر در تجلیاتِ ذاتیه نیست بلکه درین
ہمین سیر آن سیر ہم واقع میشود غایت ما فی الباب چون سیرِ اسمائے و صفاتی بسبب و ضمن بعضی از

عوارض ظهور میکند و سیر تجلیات ذاتی مستور میگردد و متخیل میشود که آن سیر را تمام کرده داخل تجلیات اسمائی
و صفاتی گشته است و چنین است آرے بعد از تمامی سیر و عروج ولایت رجوعے بعالم واقع میشود
از برائے دعوت خلق بحق جل و علا اگر آن رجوع را نهایت ایشان دانسته بدایت خود تصور کرده باشند
بعید نیست اما چه میگوید مشائخ او نیز در نهایت همین رجوع دارند و ایضاً مراد از نهایت و بدایت بدایت
و نهایت ولایت است و این سیر رجوع بولایت تعلق ندارد و نصیبے است از مرتبه دعوت و تبلیغ و این
طریق اقرب طرق است و البته موصل حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند طریقے یافته ام اقرب طرق ا
فرموده اند از حق سبحانه و تعالی طریقے خواسته ام که البته موصل باشد و این خواست ایشان باجابت
مقرون گشته است چنانچه در رشحات از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده است چرا اقرب نباشد
و موصل نبود که نهایت در ابتدای آن اندراج یافته است بدبختے باشد که درین طریق داخل شود و استقامت
نورزد و بے نصیب برود مصرع خورشید نه مجرم ار کسے بینا نیست آرے اگر طالبے بہمت ناقصے
افتد گناه طریق چیست و تقصیر طالب کدام زیرا که فی الحقیقت راهبران این طریق موصل است نه نفس این طریق
و درین طریق در ابتدا حلاوت و وجدان است و در انتہا بے مزگی و فقدان که از لوازم یاس است بخلاف
طرق دیگر که در ابتدا بے مزگی و فقدان دارند و در انتہا حلاوت و وجدان و همچنین درین طریق در ابتدا
قرب و شهود است و در انتہا بعد و حرمان بخلاف طرق سائر مشائخ کرام تفاوت طرق ازینجا قیاس باید کرد
و بزرگی این طریق عالی را باید دریافت چه قرب و شهود و حلاوت و وجدان از دوری و مهجوری خبر میدهد
و بعد و حرمان و بے حلاوتی و فقدان از نهایت قرب فهم من فهم و در شرح این سر این قدر وا مینماید
که هیچکس از نفس خود بخود نزدیکترے ندارد و نسبت قرب و شهود و حلاوت و وجدان در حق نفس خود او را
مفقود است و نسبت بغیر خود که باو مباینت دارد این نسبت ها موجود فالعاقل تکفیه الاشارة و اکابر
این طریقه علیه احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم علوم دینیه داشته
جواهر نفیسه شرعیه را در رنگ طفلان بجوز و مویز وجد و حال عوض نمیکنند و بترهات صوفیه مغرور و مفتون

نمیکروند آری الیکہ بارتکاب محظوراتِ شرعیہ وخلافِ سنتِ سنیہ حاصل شود قبول ندارند ونخواهند آری سماع
کہ سماع ورقص راتجویز نمے نمایند وند بکر جہر اقبال نیفرمایند حالِ ایشان بر دوام است ووقتِ ایشان
باستمرار آن تجلی ذاتی کہ دیگران راکالبرق است ایشان را دائمی است حضورے کہ غیبت در قفاے
آن باشد نزد این بزرگواران از حیزِ اعتبار ساقط است بلکہ کارخانہ ایشان از حضور وتجلی بلند تراست
چنانکہ اشارتے بآن رفتہ حضرت خواجہ احرار قدس سرہ فرمودہ اند کہ خواجگانِ این سلسلہ علیہ قدس
اللہ تعالیٰ اسرارہم بہر زراقی ورقاصی نسبت ندارند کارخانہ ایشان بلند است ودرین طریق پیری
ومریدی بتعلیم وتعلم طریقہ است نہ بکلاہ وشجرہ کہ در اکثر طرق مشایخ رسم شدہ است حتی کہ متاخران ایشان
پیری ومریدی را منحصر بکلاہ وشجرہ ساختہ اند ازینجا است کہ تعدد پیر تجویز نمے نمایند ومعلم طریقت را مرشد
نباشند وپیر نمیدانند ورعایتِ آدابِ پیری را در حق او بجا نمے آرند این از کمال جہالت وناد رسائی ایشان
است نمیدانند کہ مشایخ ایشان پیرِ تعلیم وپیرِ صحبت را نیز پیر گفتہ اند وتعدد پیر تجویز فرمودہ اند بلکہ در حینِ حیات
پیرِ اول اگر طالبے رشد خود را در جائے دیگر بیند بے انکارِ پیرِ اول جائز است کہ پیرِ ثانی اختیار کند حضرت
خواجہ نقشبند قدس سرہ در باب تجویز این معنی از علمائے بخارا فتوے درست فرمودہ بود ند آرے اگر
از پیرے خرقہ ارادت گرفتہ باشد از دیگرے خرقہ ارادت نگیرد واگر گیرد خرقہ تبرک گیرد ازینجا لازم نمی آید
کہ پیر دیگر اصلا نگیرد بلکہ رواست کہ خرقہ ارادت از یکے گیرد وتعلیم طریقت از دیگرے وصحبت با ثالث
دارد واگر این ہر سہ دولت از یکے میسر گردد چہ نعمتے است وجائز است کہ تعلیم وصحبت از مشایخ متعدد
استفادہ نماید وباید دانست کہ پیر آنست کہ مرید را بجناب حق سبحانہ رہنمائی فرماید این معنی در تعلیم طریقت بیشتر
ملحوظ است وواضح تر است پیرِ تعلیم ہم استادِ شریعت است وہم رہنمائے طریقت بخلاف پیرِ خرقہ پس
رعایت آدابِ پیرِ تعلیم بیشتر بجا باید آورد وباسم پیری او احق باشد ودرین طریق ریاضات ومجاہدات
بالنفس اتیانِ احکام شرعیہ است والتزام متابعتِ سنتِ سنیہ علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام
والتحیۃ زیرا کہ مقصود از ارسال رسل وانزال کتب رفع ہواہائے نفس امارہ است کہ معادات مولاہ

فرستادن پیغمبران وفرود آوردن کتابہا سے از جانب حق تعالیٰ ۱۲ نفوس

خود جل سلطانه منصب گشته است پس منع هوای نفس مربوط باتیان احکام شرعیه گشت هر قدر که در
شریعت راسخ تر باشد از هواهای نفس بعید تر بود پس هیچ چیز بر نفس اماره شاق تر از امتثال اوامر و نواهی
شریعت نبود و خرابی او جز در تقلید صاحب شریعت متصور نباشد ریاضات و مجاهدات که با ورای تقلید
سنت اختیار کنند معتبر نیست که جوگیه و براهمهٔ هند و فلاسفهٔ یونان درین امر شرکت دارند و آن ریاضات
در حق ایشان جز ضلالت نمی افزاید و غیر خسارت راه نمی نماید و درین طریق تسلیک طالب مربوط
بتصرف شیخ مقتدا است بی تصرف او کار نکشاید چه اندراج نهایت در بدایت اثر توجه شریف اوست
و حصول معنی بیچونی و بیچگونگی نتیجهٔ کمال تصرف او کیفیت بیخودی که آنرا ازراه تخفی اعتبار کرده اند حصول
آن در اختیار مبتدی نیست و توجهی که معرا از شش جهت است وجود آن در خور حوصلهٔ طالب نه
نقشبندیه عجب قافله سالار اند که برند از ره پنهان بحرم قافله را. این بزرگواران همچنانکه قدرت کامله بر
اعطای نسبت دارند و حضور و آگاهی را در اندک وقت بطالب صادق عطا میفرمایند در سلب آن نسبت
نیز قدرت تامه دارند و بیک بی التفاتی صاحب نسبت را مفلس میسازند بلی آنها که میدهند میستانند
هم اعاذنا الله سبحانه من غضبه و غضب اولیائه الکرام و درین طریقه علیه بیشتر افاده و استفاده
بسکوت فرموده اند هر که از سکوت ما منتفع نشد از کلام ما چه نفع خواهد گرفت و این سکوت را به تکلف
اختیار نکرده اند بلکه از لوازم طریق ایشانست چه از ابتدا توجه این بزرگواران باحدیت مجرده است از
اسم و صفت جز ذات نمیخواهند و معلوم است که مناسب آن توجه و ملائم آن مقام سکوت و خرس است
من عرف الله کل لسانه مصداق این سخن است و نختم هذه المقالة بحمد الله سبحانه و بصلوة
حبیبه الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین و علیهم
اجمعین والسلام

مکتوب دو صد و بیست و دوم (۲۲۲)

بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان خرابی احوال و دید قصور و متهم داشتن حسنات خود را جمع

ے ولہذا این در مکتوب دو صد و سی و چہارم از جلد اول بیان فرموده ۱۲

شدن این دید قصور با کمالات ولایت بلکه این دید اثر آن کمالات است وما یناسب ذلک اللهم
وفقنا لمرضاتک وثبتنا علی طاعتک بحرمة سید الاولین والآخرین علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات بزرگی فرموده است که مرید صادق آنست که مدت بست سال کاتب شمال او چیزی
نیابد که بروی نویسد واین فقیر بتقصیر بذوق ووجدان در حق خود می یابد که کاتب یمین معلوم
که مدت بست سال حسنه یابد که در صحیفه اعمال او درج نماید خداوند است جل سلطانه که این سخن را
بتصنع وتکلف نمیگوید وایضا بذوق می یابد که کافر فرنگ از وی بمراتب بهتر است واگر الهام از پیش
از جواب عاجز نباید وایضا الطریق ذوق خود را بمحاط خطیئات می یابد وشمول سیئات می انگارد وحسنات بلکه
بوجود می آید کاتب شمال خود را بجنایت آن آنحق سے می بیند ومی یابد که کاتب شمال او همیشه در کار
است وکاتب یمین او معطل وبیکار وصحف یمین را خالی وسفید می یابد وصحف شمال را مملو وسیاه امیدی
جز رحمت ندارد ودست آویزی جز مغفرت نه دعاء اللهم مغفرتک اوسع من ذنوبی
ورحمتک ارجی عندی من عملی موافق حال اوست عجائب کاروبار است فیوض و
واردات الهی جل سلطانه که علی الدوام در مدارج کمال وتکمیل فائض ووارد است تائید این دید قصور
مینماید وتقویت این عیب بینی میفرماید بجای عجب منقصت می افزاید ودر محل ترفع راه تواضع
وفروتنی میکشاید ودر آن واحد هم بکمالات ولایت مشرف است وهم بدید قصور متصف هر چند بالاتر
میرود پایان تر خود را می بیند بلکه همان بالاتر رفتن سبب پایان تر دیدن شده است ظرفا آن را
باور دارند یانه واگر سر آن را معلوم کنند شاید باور دارند سوال سر این جمع متنافیین چیست ودر وجود
احد المتنافیین سبب وجود متنافی دیگر چرا باشد جواب استحاله جمع متنافیین مشروط باتحاد محل است
ودر ما نحن فیه محل متعدد است بالا روندها لطائف عالم امر است از انسان کامل وفرود آیندها از
عالم خلق اند لطائف عالم امر هر چند بالاتر روند بسبب مناسبت ترمیگردند بعالم خلق وهمان بمناسبت
سبب پایان تر آمدن عالم خلق است وعالم خلق هر چند پایان تر می آید سالک را بجلالت

ے یعنی محال است که دو امر متنافی در یک محل یافته شود [illegible] بالا روندها الخ ۱۲

ترمیباز و وید عیوب و نقائص را زیاده ترمیگردانند از ینجاست که منتهیان مرجوع آرزوے آن ابتداء و حلاوت دارند که در ابتداء ایشان را میسّر شده بود و در انتها از دست رفته و بیمزگی بجاے آن نشسته و هم ازینجاست که کافر فرنگ را عارف از خود بهتر میداند زیراکه در کافر نورانیتے هست بواسطه امتزاج عالم امر او بعالم خلق او و در عارف این امتزاج زائل شده است عالم خلق تنها که اناء از عارف بروے افتد جدا مانده است که سراسر ظلمت و کدورت است و هرچند لطائف عالم امر فرود می آیند با عالم خلق اختلاطے ندارند و امتزاجے حاصل نمیکنند چنانچه در ابتداء داشتند مکتوبیکه بدست اخوی خواجه محمد طاهر ارسال داشته بودند رسید حصول الطه که مبنی بر مناسبت تامه است در زمان غیبت از نعمتهاے عظیم شمرند تا موانع مرتفع شود اکتفا بقرب قلوب نمایند و باوجود این قرب خواهش قرب ابدان را از دست ندهند که تمامی نعمت مربوط باین قرب است و یس قرنی باوجود قرب قلوب چون قرب ابدان نداشت بانہائے آن جماعه که قرب ابدان داشتند نرسد لهذا اتفاق کرده اند که اویس بشعیر ایشان که اتفاق کنند برابری نکند فلا تعدل بالصحبة شيئا كائنا ما كان والسلام

مکتوب (۲۲۳) دوصد و بست و سوم

بخواجه جمال الدین حسین کولابی صدور یافته در تحریض بر اظهار احوال و واقعات نمودن بشیخ بزرگوار خود

اخوی خواجه جمال الدین حسین مدتیست که از کیفیات احوال خود اعلام ندادہ اند شنیده اند که مشائخ کبرویه مریدے را که تا سه روز از احوال و واقعات خود بعرض شیخ خود نرساند کف پا میفرمایند مقتضی مامضی دیگر چنین نکنند و هرچه رو دهد نویسان باشند قدوم مبارک اخوی اعزی را مغتنم دانسته در خدمت و دلجوی کوشند و صحبت گرامی ایشان را عزیز دانند غ و ادیم تراز گنج مقصود نشان

والسلام

مکتوب (۲۲۴) دوصد و بست و چهارم

بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در بیان رعایت آداب و دفع مظنهٔ آزار که توهم نموده بود و امر
باحتیاط و تاکید در تعلیم طریقت و تحمل نمودن بجفای فقر و نامرادی و به بعضی نصائح و تنبیهات که
بملا یار محمد قدیم بر پشت این مکتوب نوشته شد مکتوب شریف اخوی ارشدی سیادت پناهی
میر محمد نعمان وصول یافت مضمون مقدماتیکه ترتیب داده بودند و فحوای تشکیکاتی که نموده بودند
انجامید بعضی مردم شما را از قفل زبان میگویند این قسم سخنان در میان آوردن با کسیکه از وی گذرا
و چاره نباشد چه مناسب است قطع نمیتوان کرد و مفارقت نمیتوان جست معاذ الله خیال
نکنند که ازین نوع سخنان غباری بخاطر اینجانب راه یافته باشد که به آزار انجامد چه جای آنکه
به بیزاری بکشد خوبیهای شما در نظر است و زلات شما از اعتبار ساقط هیچگونه خاطر خود را مشوش ندارند
و هیچ وجه آزار اینجانب را تصور ننمایند که بوجه من الوجوه آزار واقع نیست چرا آزار متصور شود که موجب
آزار منتفی است اموریکه بسهو و نسیان بمقتضای بشریت سر بزند شایان مواخذه نیست توهم
آزار را از خاطر سوا آورده به تعلیم طریقه و افاده طلبه سرگرم باشند امر باستخاره از برای تاکید این امر است
نه از برای نفی این امر هرگاه دشمن لعین و نفس بد قرین در کمین این مسکین باشند از احتیاط و تاکید
چاره نبود مبادا بمکر و حیله از جا ببرند و به تسویل و تمویه سیئات را بصورت حسنات وانمایند فرموده اند که
دشمن لعین چون از راه طاعت و نصیحت در آید دفع کردن آن متعسر است پس همیشه ملتجی و متضرع باید بود
و از حق سبحانه و تعالی بشکستگی و زاری باید طلبید که ازین راه خرابی او نخواهند و استدراج او نطلبند
طریق استقامت اینست که سعادت ابدی رهنمائی فرماید و دیگر فقر و نامرادی جمال طائفه است
و اقتدا است بسید کونین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات حضرت حق سبحانه و تعالی
از کمال کرم کفیل رزق عباد خود شده است ما و شما را ازین تردد فارغ ساخته هرچند اشخاص بیشتر
رزق زیاده تر تجمع همت متوجه مرضیات حق باشند تعالی و تقدس و غم متعلقان را بکرم او
سبحانه حواله نمایند و الباقی عند التلاقی بعضی از یاران که ازان طرف آمدند اظهار نمودند که

هنوز توهم آزار در خاطر شریف متمکن است بناءً علی ذلک بتاکید و مبالغه نوشته شد که رفع توهم آزار
نمایند دیگر کتابی بملا یار محمد قدیم نوشته بود که متضمن بعض نصائح و مواعظ بالشافه ظاهراً مضمون آن کتاب
مقبول طبیعت شریف نیفتاد که جواب کتابت نفرستاد بلکه در فرستادن دعا نیز خود را معاف داشت گو مقبول
طبیعت شریف نیفتد چه جای که باین حقیر بنویسد اگر مظان غلط و مواد خطای ایشان را اعلام نکنند و حق را از
باطل جدا نسازد از عهده چگونه برآید و در آخرت چه رو نماید و بگویند ؎ من آنچه شرط بلاغ است با تو
میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ٭ بدانند که مقام شیخی و دعوت خلق بحق جل و علا بس مقام عالی
است (الشیخ فی قومه کالنبی فی امته) شنیده باشند هر بی سر و برگ را باین منزلت چه
مناسبت ؎ هر گدای مرد میدان کی شود ٭ پشه آخر سلیمان کی شود ٭ علم بتفصیل احوال
و مقامات و معرفت بحقیقت مشاهدات و تجلیات و حصول کشوف و الهامات و ظهور تعبیرات واقعات
از لوازم این مقام عالی است (دونه خرط القتاد) غایة ما فی الباب اکابر طریقت قدس الله
تعالی اسرارهم بعضی از مریدان خود را بملاحظه بعض مصالح پیش از آنکه بمقام شیخی برسند نوعی اجازت
میدهند و بنحوی از تجویز میفرمایند که بطالبان تعلیم طریقت نمایند و باحوال و واقعات مطلع گردند در این
تجویز پیش شیخ مقتدا لازم است که آن مریدان مجاز را امر باحتیاط در این کار فرماید و بتاکید تمام غلط او را
و تکرار بر نقص آنها اطلاع بخشد و بمبالغه تا تمامی آنها را ظاهر سازد و در این صورت اگر شیخ در اظهار حق مسامحه
نماید خائن باشد و اگر مرید از آن بد آید بیدولت بود مگر نمیدانند که رضای حق جل و علا منوط برضای شیخ
و سخط او تعالی مربوط بسخط او چه بلا شد شنیده که قطع کردن ما تا منجر بجا نشود اگر از ما قطع کنند که خواهد پیوست
و اگر عیاذاً بالله سبحانه این قسم چیزی بخاطر او جا یافته باشد بی توقف گویند که توبه کنند و استغفار نماید
و بحضرت حق سبحانه ملتجی و متضرع باشد که باین ابتلای عظیم مبتلا نسازد و باین بلای خطرناک گرفتار
نگرداند لله سبحانه الحمد و المنة که از این همه ناپروائی و اضطراب یاران هیچ غباری و آزاری
بر خاطر اینجانب جا نداده است از اینجا امیدوار است که عواقب امور بخیر بگذرد و دقائق احوال

واز مناع راہوی ارشدی مولانا محمد صالح بتفصیل مذکور خواہند ساخت ومحل بعضی اشتباہات از ایشان استفسار خواہند نمود والسلام علی من اتبع الہدیٰ والتزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا

مکتوب دو صد وبست وپنجم

بملا طاہر لاہوری صدور یافتہ در بیان آنکہ در بدایت این طریقہ علیہ احوالیکہ دیگران را در نہایت میسر گردد میسر میشود لیکن بطریق اندراج نہایت در بدایت کہ از لوازم این طریق عالی است وظہور این چنین احوال در بدایت مستلزم آن نیست کہ صاحب آن احوال را کامل ومکمل گویند واجازت تعلیم طریقہ نمایند وما یناسب ذلک نحمدہ ونصلی علیٰ نبیہ ونسلم علیہ وعلیٰ آلہ الکرام مراسلات شریفہ پے در پے وصول یافت از گرمی ہنگامہ طالبان واشتغال وجمعیت ایشان اندراج یافتہ بود فرحت بر فرحت افزود وغایۃ ما فی الباب چون درین طریق اندراج نہایت در بدایت است مبتدیان این طریق عالی را در ابتدا احوال رو میدہد کہ شبیہ باحوال منتہیان است بحیثیتے کہ فرق درمیان این دو نوع احوال نتواند کرد مگر عارفیکہ حدت نظر داشتہ باشد پس برین تقدیر اعتماد بر حصول احوال نمودہ آن صاحب احوال را اجازت تعلیم طریقت نباید فرمود کہ درین صورت ضرر آن صاحب احوال فوق ضرر مسترشدان اوست تحمل کہ تکمیل کمال او را از ترقیات باز دارد وتواند بود کہ حصول جاہ وریاست کہ از لوازم مقام ارشاد است او را در بلا اندازد کہ آنچہ او ہنوز زیر کفر خود است تزکیہ باو راہ نیافتہ بعضے سالکے جمعے را کہ اجازت دادہ اند بلاحیثیت معقول تنہا سازند کہ این نوع اجازت مبنی بر کمال نیست کار بسیار ہنوز در پیش است این احوال کہ در ابتدا رو دادہ است از قبیل اندراج نہایت در بدایت است ونصائحے کہ مناسب وقت باشند در کار روا رند ودر منقصت آنہا اطلاع بخشند وچون اجازت دادہ اند از تعلیم طریقت منع شان نکنند کہ شاید ببرکت نفس شما بحقیقت مقام ارشاد برسند دیگر چون شروع درین امر

عظیم القدر نموده اند مبارک است سعی واهتمام را در کار دارند و سرگرم باشند که باعث ازدیاد گرمی
هنگامهٔ طالبان گردد والسلام ؛

مکتوب دو صد و بست و ششم (۲۲۶)

به برادر حقیقی خود میان شیخ محمد مودود الملا نموده اند در بیان آنکه فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی
متفرع بر آن و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت موجب فرحت گشت
اے برادر (وفقنا الله سبحانه وایاک) فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران
حیف باشد که کسے این فرصت را در تحصیل امور لاطائل صرف نماید و ملتزم آلام مخلد گردد اے برادر
مردم از اطراف و جوانب ترک اسباب دنیوی نموده در رنگ مور و ملخ میریزند و شما قدر دولت
خانگی را ناشناخته در طلب دنیاء دنیه بذوق میدوید و بشوق خواهان حصول آنید (الحیاء
شعبة من الایمان) حدیث نبوی است علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها
اے برادر این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت لله فی الله که امروز در سرهند میسر است اگر در
عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آید و شمه ازین ماجرا حاصل کنید و شما این چنین
دولت را مفت از دست داده اید و از جواهر نفیس بجوز و مویز در رنگ طفلان اکتفا نموده اید مصرعه
شرمت باد از هزار شرمت باد ۔ اے برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر بدهند این اجتماع
برانگیزد از ان زمان علاج چیست و تدارک چه بود و تلافی به چه چیز حاصل آید غلط کرده اید خطا نموده اید
بلقمهاے چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهاے نفیس و مزیب فریب نخورید که نتائج آنها غیر از حسرت
و ندامت چه در دنیا و چه در آخرت هیچ نیست بواسطهٔ رضا طلبی اهل و عیال خود را در بلا انداختن و اختیار
عذاب اخروی نمودن از عقل دور و از اندیش بسیار دور است حق سبحانه و تعالی عقل دهاد و تنبیه کناد
اے برادر دنیا که در بیوفائی مثل است و اهل دنیا که در دنائت و خست مشهور حیف باشد که عمر گرامی خود

را ادبے بوفا و خسیس صرف نماید ما علی الرسول الا البلاغ والسلام

مکتوب دو صد و بست و ہفتم (۲۲۷)

بملا طاہر لاہوری صدور یافتہ در بیان بعضے از نصائح و مواعظ کہ بمقام شیخی و تکمیل تعلق دارد

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب فرحت گشت از حالات و التماس یاران نوشتہ بودند فرحت بر فرحت افزود اے برادر حق سبحانہ وتعالی شما را این منصب کرامت فرمودہ است شکر این نعمت عظمی را بر وجہ اتم ادا نمایند و محافظت کنند کہ امرے صادر نشود کہ باعث نفرت خلائق گردد کہ وبال عظیم است نفرت خلق مناسب حال کاملیہ است کہ بشیخی و دعوت کار ندارند بلکہ مقام ملامت نقیض مقام شیخی است مبادا این دو مقام را خلط نمایند و در عین شیخی آرزوے ملامت کنند کہ ظلم عظیم است و در نظر مریدان خود را متحمل دارند و در اختلاط و مؤانست با مسترشدان افراط ننمایند کہ باعث استخفاف است کہ منافی افادہ و استفادہ است و در محافظت حدود شرعیہ نیک رعایت نمایند مہما امکن عمل برخصت تجویز نکنند کہ ہم منافی این طریقہ علیہ است و ہم مناقض دعوی متابعت سنت سنیہ عزیزے فرمودہ است ریاء العارفین خیر من اخلاص المریدین چہ ریاے عارفان از برائے انجذاب قلوب طلاب است بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ پس ناچار از اخلاص مریدان بہتر باشد و ایضاً اعمال عارفان باب تقلید است مر طالبان را در اتیان اعمال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم باشند پس عارفان برائے آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این ریا عین اخلاص است بلکہ بہتر از اخلاص کہ از برائے نفع خود باشد از اینجا کسے گمان نکند کہ عمل عارفان محض از برائے تقلید طالبان است و عارفان را بعمل احتیاج نیست معاذ اللہ سبحانہ این سخن الحاد و زندقہ است بلکہ عارفان در اتیان اعمال با سالکان طالبان برابر اند و از اتیان اعمال ہیچکس را استغنا نیست غایۃ ما فی الباب در اعمال عارفان گاہ بہت

کہ نفع طالبان کہ مربوط بتقلید است نیز ملحوظ است و بآن اعتبار آنرا میامیناسند بالجملہ در قول و فعل نیک محافظت نمایند کہ اکثر خلائق درین اوان ہنگامہ طلب اذکار یے بوقوع بیاید کہ منافی این مقام باشد وجہال الطعن اکابر رسانند از حضرت حق سبحانہ تعالی استقامت طلبند وغیرہ از حصول نسبتہائے مشایخ نوشتہ بودند وجہ آنرا اگر بشما بالمشافہۃ گفتہ شدہ است ماورائے آن چیزے نہ فہمند کہ دران خیریت نیست زیادہ چہ نویسد والسلام

مکتوب (۲۲۸) دو صد و بست و ہشتم

بمیر محمد نعمان صدور یافتہ در بیان بعضے از نصائح کہ بمقام تکمیل و تعلیم طریقت تعلق دارد و مایناسب ذالک مکتوب مرغوب اخوی سیادت پناہے رسید موجب فرحت گشت اے برادر مکرر بشما گفتہ شدہ است کہ مدار این طریق بر دو اصل است استقامت بر شریعت بحدیکہ بر ترک ادنائے آداب آن رخصی نباید شد و رسوخ و ثبات است بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بہ نہجیکہ اصلا بروے مجال اعتراض نماند بلکہ جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید در آید عیاذاً باللہ سبحانہ در امرے از امور کہ باین دو اصل متعلق ست خللے واقع شود و اگر بعنایت اللہ سبحانہ این دو اصل مستقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است و نصائح و وصایا دیگر نیز گوش زد شما شدہ است در مراعات آن احتیاط فرمایند و تضرع و زاری تلافی تقصیرات نمایند و در عشرہ این ذی الحجہ اعتکاف بنشینید بہ نیت قضائے اعتکاف عشرہ اخیرہ ماہ رمضان کہ وقتاً تا ترک شدہ باشد تا باین نیت مرتکب سنت باشند و دران عشرہ اعتکاف بتضرع و زاری و التجا و نیاز عذر تقصیرات جویند فقیر نیز دران عشرہ مدد شما خواہد نمود انشاء اللہ تعالے و در تحریر اجازت نامہ کہ این ہمہ مبالغہ و ابرام دارند مقصود چیست اجازت تعلیم طریقت بشما دادہ است اگر او کفایت نکند اجازت نامہ چہ کار خواہد کرد لازم نیست کہ ہر چہ در خاطر گذرد آن را البتہ سعی باید کرد چیزے بہ خاطر میگذرد کہ ترک آن اولے و انسب است نفس لجوج است امرے را کہ پیش گرفت میخواہد کہ آن را

هكذا في النسخ الموجودة عندنا والظاهر هكذا (بعقبت)

بانصرام رساند وتحقیقت وبطلان آن ملاحظه نمیکند بخاطر شما چند کلمه نوشته شد حضرت حق سبحانه
تلمع آرد فکر کار خود باید کرد تا ایمان بسلامت ببرد اجازت نامه ومریدان بکار نخواهند آمد در ضمن
کار خود اگر شخصی بطلب صادق بیاید آن را تعلیم طریقت بکنند آنکه تعلیم طریقت را اصل کار گیرند
ومعامله خود را تابع آن سازند آن خود سراسر ضرر وخسران است

مکتوب دوصد وبست ونهم (٢٢٩)

بمیر حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه طریق ما همان طریق حضرت ایشان ست ونسبت
همان نسبت لیکن تکمیل صناعت وتتمیم نسبت بتلاحق افکار وتعاقب انظار است الحمد لله وسلام
علی عباده الذین اصطفی مراسلات شریفه که نام مخلص مشتاق خود ساخته بودند پی در پی رسید موجب
ازدیاد فرحت وباعث افراط محبت گشت جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء مجملا حل بعضی از
شبهات وتردیدات که اندراج یافته بود آنکه طریق ما همان طریق حضرت ایشان است قدس الله تعالی
سره الاقدس ونسبت همان نسبت شریفه آنحضرت کدام طریق ازان طریق عالی وکدام نسبت
ازان نسبت علیه اولی وانسب است که کسی آن را اختیار نماید غایة ما فی الباب تکمیل صناعت
وتتمیم هر نسبت بتلاحق افکار وتعاقب انظار است مثلا نحوی که در زمان سیبویه بوده بتلاحق افکار
متاخران دوصد زیاده گشته است ومحرر ومنقح شده معذلک همان نحو سیبویه است که افکار متاخران
بیش از شائستگی وتزئین آن نموده است مقوله شیخ علاء الدوله قدس سره بسمع شریف رسیده باشد
که فرموده هر چند وسائط بیشتر بود راه نزدیکتر وروشن تر گردد این قسم زیادتی بران نسبت علیه که بطریق
شائستگی وتزئین پیدا شده باشد ودر گفت آمده جمعی را در تخیلات انداخته است حقیقت معامله نیست
که بی تکلف وتصنع نموده آمد مکتوبات ورسائل این فقیر را ببینند که این طریق را طریق اصحاب کرام
علیهم الرضوان ثابت کرده است واین نسبت را فوق همه نسبتها ساخته وتداخل این طریق عالی

(١) ساخته است

و اکابر این طریق را بر نہجے نمودہ است کہ ہیچکس از خلفاے این خانوادۂ بزرگ بار او عشر عشیر آن سبق نگشتہ و ایضاً این فقیر در روزمرہ و در نشست و برخاست رعایت آداب و لوازم این طریق بر وجہ اتم مینماید و سر موئے مخالفت و احداث تجویز نمیکند عجب است کہ این ہمہ ہنر ہا از نظر مستور ماندہ اند و اگر بالفرض در ایام آزار نسبت ببعضے یاران در کلمہ و کلام سخن نا ملائم واقع شدہ باشد و در نظر در آمدہ عجب تر آنکہ شما امثال این سخنان را باور میدارید و بمجرد شنیدن از جا میروید اگر حسن ظن است چرا مخصوص بآن جماعت است تا مگر قابل حسن ظن نیستیم بالجملہ اگر مدار بر گفت و شنود است از دست سخن چینان خلاصی متصور نیست و اخلاص متوقع نہ از گفت و شنود بگذرند و از امور گذشتہ یاد نکنند تا اخلاص متصور شود و رفع کلفت و دیرینہ گردد نوشتہ بودند کہ وقت تربیت حضرات پیرزادگان رسیدہ و میگذرد و وصیت حضرت ایشان را قدس سرہٗ یاد دادہ بودند مخدوما مگر ما سعادت خادمی کہ بخدمت مخدوم زادہ ہاے خود فائز گردند لیکن درین مدت از خدمت ظاہری بواسطہ موانع معلومہ خود را معاف میداشت و انتظار ظہور زمان وصیت علیہ میکرد و حالا اگر میدانند کہ مانعے نیست و راہ گفت و شنود مسدود گشتہ است اشارت فرمایند کہ چند روز آمدہ باین خدمت اشتغال نماید و اگر نیک ملاحظہ مینما یند میدانند کہ درین کار بجز امتثال امر وصیت باید نمود و الا تربیت ظاہر و باطن شما ایشان را کافیست احتیاج دیگرے نیست و دیگر اخوی مولانا عبد اللطیف میفرمودند کہ میان محمد قلیج مخدوم زادہ کلان را در حق تعلیم و تربیت ظاہری بخود گرفتہ است و ایشان نیز تجویز این معنی نمودہ اند استماع این خبر در تعجب آورد و اگر او از نارسائی خود چیزے تخیل کند ایشان چون تجویز نمایند ازین می ترسد کہ مبادا آزار محمد قلیج جائے دیگر سرایت کند والسلام

مکتوب دو صد و سی ام

بشیخ یوسف برکی صدور یافتہ در علو ہمت و عدم اکتفا بآنچہ حاصل شود بلکہ نفی آنچہ مشہود و معلوم

گردد و اثباتِ معبودِ بیچون و بیچگون که ماورائے دید و دانش است اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی شمہ از احوالِ گرامیِ شما میان با بو بامرِ شما اظہار نمودند و استفسارِ حقیقت آن فرمودند بناءً عَلٰی ذٰلِكَ چند کلمہ نوشتہ آمد مخدوما این قسمِ احوال و اوائلِ اقدامِ مبتدیان این راہ را بسیار دست میدہد ہیچ و را اعتبار نمی آید بلکہ نفی آن بباید وصل کو و نہایت کدام

شعر کَیْفَ الْوُصُوْلُ اِلٰی سُعَادَ وَدُوْنَهَا ﴿ قُلَلُ الْجِبَالِ وَدُوْنَهُنَّ حُیُوْفُ ﴾ اللّٰه تعالٰی بیچون و بیچگونہ است ہرچہ در دید و دانش و شہود و مکاشفہ در آید غیر اوست سبحانہ و تعالٰی وراء الوراء است زنہار بجوز و مویز این راہ در رنگِ طفلان گول نشوند و بوصول بنہایت معتقد نگردند و واقعات و احوال این شیخانِ ناقص ظاہر نسازند کہ ایشان باندازۂ یافتِ خود قلیل را کثیر مے انگارند و بدایت را نہایت میشمرند لاجرم طالبِ مستعد در زعمِ کمال می افتد و فتور در طلبِ او راہ می یابد شیخِ کامل باید طلبید و معالجۂ امراضِ باطنیہ را از و باید خواست تا زمانیکہ بشیخِ کامل نرسید باید کہ این احوال را در تحتِ لا در آوردہ نفی بکنید و اثباتِ معبود برحق کہ بیچون و بیچگونہ است نمایید حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند ہرچہ دیدہ شد و شنیدہ شد و دانستہ شد آنہمہ غیر است بحقیقتِ کلمہ لا نفی آن باید کرد و بشیر نیز ہرچہ رو دہد نفی بکنید کہ او تعالٰی وراء الوراء است تو در جانبِ اثبات غیر از تکلم بکلمہ مستثنٰی ہیچ درست نباشد طریقِ اکابرِ این طریقت این ست وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰی عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ اَتَمُّهَا وَاَکْمَلُهَا

مکتوب دوصد و سی و یکم (۲۳۱)

بمیر محمد نعمان صدور یافتہ در جوابِ اسولہ کہ نمودہ و پرسیدہ کہ فرق درمیان حصول و وصول چیست و اسمائے کہ مبادیِ تعینات انبیاست علیہم الصلوات والتسلیمات ہمان اسما مبادیِ

تعیّنات اولیاست یا نه واگر ہست فرق چیست و پرسیده بود که منع از ذکرِ جہر میکنند که بدعت
و حال آنکه ذوق و شوق می بخشد چرا از چیزہائے دیگر که در زمانِ آنسرور نبوده علیه الصلوٰة و
السلام منع نمی نمایند مثل لباسِ فرجی و شال و سراویلِ بخاری نصلّی علیٰ نبیّه و نسلّم علیه
وعلیٰ آلہ الکرام دو مکتوب شریف متعاقب رسید مکتوب اول ہر چند منبی از سوزش
و اضطراب بوده اما مکتوب ثانی ملائم و ہموار بوده است و مشعر از شوق و سرگرمی محبت آثار
از زمانیکه میر سعد الدین راہی می شدند طلب کتابت نمودند دران وقت بیدماغ و مقبوض بود
بحدیکه بخطِ خود میخواست نوشت بمولانا یار محمد جدید گفته که بنویسد در وقتِ بیدماغی اگر کلمۂ ناملائم
مندرج شده باشد معذور خواہند داشت با آنکه باید که باندک چیزے بیگانه گردند معاملہ را ہم بحضرت
حق سبحانه و تعالیٰ بکنند که آزارے درمیان باشد و یا از روئے رنجش و اعتراض چیزے نوشته
ابدا از روئے نصیحت اگر چیزے نوشته شود خوشحال باید بود مکتوب ثانی شما بسیار محظوظ ساخت
حرارت در ہر امر بکار است پژمردگی و افسردگی نصیب اعدا باد نوشته بودند که فرق در میان
حصول و وصول نمیتوانند فہمید اے برادر حصول با وجود بُعد متصور است و وصول متعذر غفار اگر تصور
مخصوصه تصور میکنیم میتوان گفت که اعتقاد مریدی که ما حاصل است اما وصول بعنقا متحقق نیست زیرا
که ظلیت که عبارت از ظہور شئے است در مرتبۂ ثانیه منافی حصول آن شئے نیست اما وصول
شئے ظلیت ابر نماید فافترقا و ایضاً پرسیده بودند که اسمائے که مبادی تعیّنات انبیاست علیہم
الصلوات والتسلیمات ہمان اسمائے مبادی تعیّنات اولیاست یا نه واگر ہست فرق چیست
اے عزیز مبادی تعیّنات انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات کلیاتِ اسمائست و مبادی
تعیّنات اولیا جزئیاتِ آن اسما که در تحتِ آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسما
ہمان اسمائست که بقیدے از قیود ماخوذ گشته است کالارادة المطلقة والارادة المقیدة
بشئے و چون اولیا را بواسطۂ متابعتِ انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات ترقی واقع میشود

رفع آن قید نموده ملحق بمطلق خواهد بود این فرق را در بعضے مکاتیب تفصیل مذکور ساخته است ملاحظه
خواهند نمود و ایضا پرسیده بودند که منع از ذکر جهر میکنند که بدعت است با آنکه ذوق و شوق می بخشند
چرا از چیزهائے دیگر که در زمان آن سرور نبوده علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات منع
نمیکنند مثل لباس فرجی و شال و سراویل مخدوما عمل آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام
بر دو نوع است بر سبیل عبادت است یا بر طریق عرف و عادت عملیکه بر سبیل عبادت بوده خلاف
آن را از بدعتهائے منکر میدانیم و در منع آن مبالغه مینمائیم که احداث در دین است و آن مردود
است و عملیکه بنا بر عرف و عادت است خلاف آن را از بدعت منکر نمیدانیم و در منع آن مبالغه نمی
نمائیم که بدین تعلق ندارد وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادت است نه بر دین و ملت چه عرف
بعضے بلاد خلاف عرف بعضے از بلاد دیگر است و همچنین در یک بلده باعتبار تفاوت ازمنه تفاوت
عرف واقع است مع ذلک رعایت سنت عادی نیز مثمر نتائج است و منتج سعادات ثبتنا الله سبحانه
وایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی تابعی کل من الصلوات افضلها
ومن التسلیمات اکملها والسلام

مکتوب دو صد و سی و دوم (۲۳۲)

بخانخانان صدور یافت در بیان حقیقت دنیائے دنیه و قبح مزخرفات ردیه آن و علاج ازاله
محبت این دنیه و ما یناسب ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی حقیقت دنیائے دنیه
نامرضیه را و قبح مزخرفات و مموهات ردیه را در نظر بصیرت منکشف گرداینده حسن و جمال آخرت باطراوت
جنات و انهار آن با زیادتی لقائے پروردگار در آن جل سلطانه جلوه گر گرداناد بحرمة سید
المرسلین علیه و علیهم و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها تا ازین قبیح
سریع الزوال بے رغبتی حاصل گشته بکلیت توجه بعالم بقا که محل رضا مولے است جل سلطانه
میسر آید و تا قبح این دنیه ظاهر نشود خلاصی از گرفتاری آن محالست و تا خلاصی از گرفتاری آن

ـه یعنی محبت دنیا سر همہ گناہان است، رواہ رزین والبیہقی فی شعب الایمان، مشکوٰۃ

میسر نشود فلاح و نجاتِ اخروی متعسر، حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ کُلِّ خَطِیْئَةٍ قضیۂ مقررہ است و چون معالجہ باضداد است علاج ازالۂ محبت این دنیۂ منوط باشد برغبت نمودن در امورِ آخرت و آتیانِ اعمالِ صالحہ بر وفقِ احکامِ شریعتِ غرا حضرتِ حق سبحانہ و تعالیٰ حیوٰۃِ دنیا را منحصر در پنج چیز بلکہ در چہار چیز گردانیدہ حیث قال اللہ تعالیٰ اِنَّمَا الْحَیٰوۃُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَّلَهْوٌ وَّزِیْنَةٌ وَّتَفَاخُرٌۢ بَیْنَکُمْ وَتَکَاثُرٌ فِی الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ، پس ناچار و تنیکہ اشتغال باتیان اعمالِ صالحہ نماید جزوِ اعظم آن کہ لعب و لہو است رو بنقصان آرد و اجتناب از لبسِ حریر و ملتبس مذہب و فضہ کہ عمدہ در تحصیل زینت اند فرمایم جزو دیگر کہ زینت است رو بزوال آرد و چون یقین نماید کہ فضیلت و کرامت نزد خدائے عزوجل بورع و تقویٰ است نہ بحسب و نسب ہر آئینہ از تفاخر باز ماند و چون داند کہ اموال و اولاد مانع ذکر حق سبحانہ و معرض از جنابِ قدسِ او تعالیٰ ناچار از تکاثر دران تقاعد فرماید و تزایدِ آن را از معایب شمرد بالجملہ مَآ اٰتٰکُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ وَمَا نَهٰکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوْا، کیلا یضرکم شیء بیت

داد یم ترا ز گنجِ مقصود نشان
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی

بقیۃ المرام میان شیخ عبد المومن بزرگ زادہ اند تحصیل علوم بانجام رسانیدہ سلوکِ طریقہ صوفیہ میفرمایند و در ضمن این سلوک احوالِ غریبہ مشاہدہ مینمایند ضرورت بشری کہ از قبیلِ اہل و عیال میخیزد و بے اختیار مضطر میسازد این فقیر از برائے رفع این اضطرار دلالت بجنابِ شما نمودہ، مَنْ دَقَّ بَابَ الْکَرِیْمِ انْفَتَحَ والسلام

مکتوب (۲۳۳) دو صد و سی و سیوم

بعالیجناب شیخ فرید در بعضے نصائح بحسن ادا صدور یافتہ ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم علیٰ جادۃ جدکم الامجد علیہ وعلیٰ آلہ واصحابہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا در ایامِ عرس حضرت خواجہ جیو قدس سرہ بحضرتِ دہلی رسیدہ بخاطر داشت کہ در ملازمت علیہ نیز برسد درین اثنا خبر کوچ منتشر گشت بضرورت توقف نمودہ بچند کلمۂ نامربوط تصدیع دہ

ـه از رسیدن در ملازمت علیہ

اگر در حضور ست واگر در غیبت ہمگی ہمت خواہان سلامتی ایشان است از انچہ نباید و نشاید دور بعضے
اوقات غلبۂ خیر اندیشی بران مے آرد کہ بلیکہ ایشان را اختیار کردہ از آنچہ شایان عتبۂ علیہ ایشان
نباشد بتاکید و مبالغہ مانع آید و در مجلس شریف نااہلان را نگذارد اما میداند کہ جمیع آرزو امنیت ست
بضرورت مدعا سے ظہر الغیب رطب اللسان است شاید کہ در معرض قبول افتد حضرت خواجہ احرار
قدس سرہ از بزرگی و کلانی خود میفرمودند کہ ہر چند کفر ست کہ کسے چنان کلان شود کہ اگر در ہم
شود ہمہ عالم بر ہم شود اما چہ توان کرد کہ ما را بے ما کلان ساختہ اند امروز آن قسم بزرگے و کلانی نزدیک
است کہ در مادۂ جناب شما صادق آید چہ رفاہیت شما رفاہیت خلائق ہست و بالعکس از ینجاست
کہ نزد مردم دعاء خیر شما در رنگ دعا نزول مطر است کہ بعامۂ خلائق نافع ہست پس حیف باشد
کہ بآن کلانی و بزرگی برابر دانہ خشخاش جائے انگشت بماند و این دانہ خشخاش بر دل دوستان
و خیر اندیشان بار عظیم ست کرم نمودہ ایشان را سبکسار سازند چند گاہ ست کہ این خیر اندیش این
مقولہ حرفے ننوشتہ است کہ مبادا تکرار و مبالغہ گران آید ع بار نازک بدن از بادۂ صہوامی رنجد
ہیچو گلبرگ کہ از آسیب صبا می رنجد * اما آرزو دوستی دور نمود کہ بملاحظۂ گرانی خاطر در مقام سکوت آید
شعر حافظ وظیفۂ تو دعا گفتن ہست و بس * در بند آن مباش کہ نشنید یا شنید * چند گاہ است
کہ داعیۂ زیارت حرمین محترمین شریفین زادہما اللہ سبحانہ عزا و اشرافاً پیدا شدہ است و باعث این
سفر ہمان داعیہ ست و چون این معنی منوط باستمزاج و استرضائے ایشان بودہ خبر کوچ آن داعیہ را
در تسویف انداخت الخیر فیما صنع اللہ سبحانہ والسلام

مثنوی
خدمتے سکین برائے کردگار
باقبول درد خلقانت چہ کار

مکتوب دو صد و سی و چہارم (۲۳۴)

بحقائق آگاہ معارف دستگاہ عالم ربانی عارف سبحانی مخدوم زادۂ کلان اعنی الشیخ محمد الصادق
سلمہ اللہ سبحانہ و ابقاہ و اوصلہ الی غایۃ ما یتمناہ صدور یافتہ در بیان آنکہ حقیقت واجب الوجود

تعالی وجودِ محض است که منشأ هر خیر و کمال است و حقائق ممکنات عدمات اند که مبادی هر شر و نقص اند و معنی مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ و بیانِ تجلّی ذاتی که فوق جمیع نسب و اعتبارات است و معنی تأویلی کریمهٔ اللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا یُنَاسِبُ ذٰلِکَ مَعَ اَسْئِلَةٍ وَاَجْوِبَةٍ تَتَعَلَّقُ بِتَوْضِیْحِ هٰذَا الْمَقَامِ وَتَنْبِیْهَاتٍ تَلِیْقُ بِالتَّلْخِیْصِ هٰذَا الْمَرَامِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اما بعد حمد خدای بیچون و درود پیغمبر میمون معلوم فرزندی اعزی باد که حقیقتِ حق سبحانه وجود صرف است که امرے دیگر بآن انضمام نیافته است و آن وجودِ تعالی منشأ هر خیر و کمال است و مبدأ هر حسن و جمال و جزئی حقیقی و بسیطے است که ترکیب اصلا بآن راه نیافته است لا ذهنا و لا خارجا و بحقیقت ممتنع التصور است و محمول است بر ذاتِ تعالی مواطاةً لا اشتقاقا و چند نسبت حمل از این وجود را سوطن فی التحقیق گنجایش نیست زیرا که جمیع نسب در آنجا ساقط گشته اند و وجودی که عام و مشترک است از ظلال آن وجودِ خاص است تعالی و تقدس و این ظل محمول است بر ذات تعالی و تقدس در اشیاء بر سبیل تشکیک است اشتقاقا لا مواطاةً و مراد از آن ظل ظهور حضرت وجود است تعالی در مراتب تنزلات و آن افرادِ آن ظل اولے و اقدم و اشرف فردیست که محمول بر ذات است تعالی اشتقاقا پس در مرتبهٔ اصالت اللّٰه تعالی وجود نتوان گفت نه اللّٰه تعالی موجود و در مرتبهٔ آن ظل اللّٰه تعالی موجود صادق است نه اللّٰه تعالی وجود و چون حکما و طائفهٔ صوفیه بعینیت وجود قائل گشته اند و بحقیقت این فرق اطلاع نیافته اند ظل را از اصل جدا نساخته حمل اشتقاق و حمل مواطاة هر دو در یک مرتبه اثبات نموده اند و در تصحیح حمل اشتقاق محتاج بتمحل و تکلف گشته و الحق ما حققت بالهام اللّٰه سبحانه و این اصالت و ظلیت در رنگ اصالت و ظلیت سائر صفات حقیقیه است زیرا که در مرتبهٔ اصالت که موطن اجمال است و غیب الغیب حمل این صفات بطریق مواطاة است نه بطریق اشتقاق توان گفت که اللّٰه تعالی علم و نتوان گفت که اللّٰه تعالی عالم زیرا که در حمل اشتقاق از حصول مغایرة چاره نبود ولو بالاعتبار و هو مفقود فی ذٰلِکَ الْمَوْطِنِ رأسا

عسه یعنی مرتبهٔ اجمال حضرت ذات تعالت وتقدست ۱۲

إِذِ التَّغَايُرُ لَا يَكُونُ إِلَّا فِي الْمَرَاتِبِ الظِّلِّيَّةِ وَلَا ظِلِّيَّةَ ثَمَّهْ لِأَنَّهُ فَوْقَ التَّعَيُّنِ الْأَوَّلِ إِلَّا مِرْحِلَا لِأَنَّ النِّسَبَ مَلْحُوظَةٌ بِطَرِيقِ الْإِجْمَالِ فِي ذٰلِكَ التَّعَيُّنِ وَلَا مُلَاحَظَةَ لِشَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ فِي ذٰلِكَ الْمَوْطِنِ ودر مرتبهٔ ظلی که تفصیل آن اجمال است حمل اشتقاق صادق است نه حمل مواطاة لیکن عینیت این صفات دران مرتبه فرع عینیت وجود است تعالی که مبدأ هر خیر وکمال است ومنشأ هر حسن وجمال وآنچه این فقیر در کتب ورسائل خود هر جا نفی عینیت وجود کرده مراد ازان وجود ظلی باید داشت که مصحح حمل اشتقاق است واین وجود ظلی نیز مبدأ آثار خارجیه است پس ما بناست که بآن وجود متصف گردند در هر مرتبه از مراتب موجودات خارجیه خواهند بود فافهم فانه ینفعک فی کثیر من المواقع پس صفات حقیقیه نیز موجودات خارجیه باشند وممکنات نیز در خارج موجود بوند هذا ای فرزند سرغامض بشنو که کمالات ثانیه در مرتبهٔ حضرت ذات تعالی وتقدس عین حضرت ذات است مثلا صفت علم دران موطن عین حضرت ذات است تعالی وهمچنین قدرت وارادت وسائر صفات وایضا دران موطن حضرت ذات تمام علم است وهمچنان تمامه قدرت است نه آنکه بعض حضرت ذات علم است وبعض دیگر قدرت که تبعض وتجزی آنجا محال است واین کمالات که گویا منتزع از حضرت ذات است تعالی در مرتبهٔ حضرت علم تفصیل یافته است وتمیز پیدا کرده مع بقاء حضرة الذات تعالت وتقدست علی ذلک الصرافة الاجمالیة الوحدانیة بعد ازان هیچ چیز دران موطن نمانده که درین تفصیل داخل گشته وتمیز نگشته بلکه جمیع کمالات که هر کدام ایشان عین حضرت ذات بوده تعالی در مرتبهٔ علم آمده است واین کمالات مفصله در مرتبهٔ ثانی وجود ظلی پیدا کرده صفات نام یافته اند وقیام بحضرت ذات که اصل اینها است پیدا کرده اند واعیان ثابته نزد صاحب فصوص علیه الرحمة عبارت ازین کمالات مفصله است که در خانهٔ علم وجود علمی حاصل کرده اند ونزد فقیر حقائق ممکنات عدمات اند که ماوای هر شر ونقص اند با آن کمالات که در آنها منعکس گشته اند این سخن تفصیلی میطلبد بگوش هوش باید شنید

عسه نزد حضرت امام ربانی صاحب این مکاتیب ومیان فرق میان قول هر دو قدس سرهما ۱۲

بدان ارشدک الله تعالی که عدم مقابل وجود است و نقیض او است پس بالذات منشا هر شر و
نقص باشد بلکه عین هر شر و فساد بود چنانچه وجود در مرتبهٔ اجمال عین هر خیر و کمال است و چنانچه
حضرت وجود در موطن اصل الاصل محمول بر ذات تعالی بطریق اشتقاق نیست عدم نیز که در مقابل
آن وجود است محمول بر ماهیت عدمیه بطریق اشتقاق نیست دران مرتبه آن ماهیت معدوم
نمیتوان گفت بل هو عدم محض و در مراتب تفصیل علمی که بآن ماهیت عدمیه تعلق یافته است
جزئیات آن ماهیت متصف بعدم میگردند و حمل اشتقاق درانها راست می آید و مفهوم عدم
که گویا منتزع از آن ماهیت اجمالیه عدمیه است و کالظل است مر آن ماهیت را بر جمیع افراد مفصله
آن بطریق اشتقاق حمل مییابد کما لا یخفی و چون آن عدم در مرتبهٔ اجمال عین هر شر و فساد بوده
و در علم الله سبحانه هر شری از شری دیگر جدا گشته بود و هر فسادی از فسادی دیگر امتیاز داشته
چنانکه در جانب وجود در مرتبهٔ اجمال حضرت وجود عین هر خیر و کمال بوده و در مرتبهٔ تفصیل علمی هر کمالی
از کمالی دیگر امتیاز یافته و هر خیری از خیری دیگر جدا گشته پس هر کمالی ازین کمالات وجودیه
در هر نقصی ازین نقائص عدمیه که مقابل اوست در خانهٔ علم منعکس گشته است و صور علمیه یک دیگر
را با همدیگر مزجی پیدا کرده است و آن عدمات که عبارت از شرور و نقائص اند با آن کمالات منعکسه
که در مرتبهٔ حضرت علم تفصیل علمی یافته اند ماهیات ممکنات اند غایة ما فی الباب آن عدمات در رنگ
اصول و مواد آن ماهیات اند و آن کمالات مثل صور حاله در آن پس اعیان ثابته نزد این حقیر عبارت
ازین عدمات و ازان کمالات است که با یکدیگر ممتزج گشته اند و در حضرت علم سبحانه این ماهیات
عدمیه را با لوازم آنها با کمالات ظلال وجودیه که در آنها در حضرت علم منعکس گشته اند و ماهیات ممکنات
نام یافته هرگاه خواست بآن وجود ظلی منصبغ گرداند موجودات خارجیه ساخت و مبدأ آثار خارجیه
گردانید باید دانست که منصبغ ساختن صور علمیه که عبارت از اعیان ثابتهٔ ممکنات اند و ماهیات
ایشان نه بآن معنی است که صور علمیه از خانهٔ علم برآمده وجود خارجی پیدا میکنند که آن محال است

وسلم مجمل تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً بلکه بآن معنی است که ممکنات در خارج بر طبق آن صور علمیه وجودے پیدا کرده اند و در ذاتے وجود علمی وجود خارجی موافق آن وجود علمی حاصل نموده در رنگ آنکه استاد نجار در ذهن صورت سریر تصور نموده در خارج اختراع آن نماید درین صورت آن صورت ذهنیه سریر که در معنی ماهیت آن سریر است از خانهٔ علم آن نجار نه برآمده است بلکه در خارج آن سریر وجودے بر طبق آن صورت ذهنیه پیدا کرده است فافهم بدانکه هر عدمے بطلے از ظلال کمالات وجودیه که در مقابل اوست منعکس و منصبغ گشته در خارج ثبوتے پیدا کرده است بخلاف عدم صرف که باین ظلال متاثر نه گشته است و رنگے نگرفته چگونه رنگے بگیرد که مقابل این ظلال نیست اگر مقابل وار در حضرت وجود صرف وار و تعالی و تقدس پس عارف تام المعرفة چون بحضرت وجود ترقی نموده در مقام عدم صرف نزول نماید بتوسل او این عدم نیز بآن حضرت انصباغے پیدا کرده مزین میگردد و مستحسن میشود این زمان جمیع مراتب عدم آن عارف که فی الحقیقت جمیع مراتب ذاتیه اوست اجمالی و تفصیلی حسن و خیریت پیدا کرده است و کمال و جمال حاصل نموده است و این خیریت که در جمیع مراتب ذاتیه سرایت نماید مخصوص بانچنین عارفست دیگر اورا اگر خیریت سرایت نموده است یا مقصور است بر بعضے مراتب تفصیلیه عدم ذاتیه او و یا در جمیع مراتب تفصیلی او دویده است علی تفاوت الدرجات و این قسم اخیر نیز نادر الوجود است اما مرتبه اجمال عدم که نفس اماره است و نقص است هیچ یکے را از غیر آن عارف بوئے از خیریت نیافته است و رنگے از حسن پیدا نکرده پس ناچار شیطان آن عارف که بخیریت او متصف گشته نیز بحسن اسلام پیدا کند و نفس اماره او مطمئنه گشته از مولائے خود راضی گردد و از اینجاست که سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات فرموده اسلم شیطانی پس هیچ خادمی دیگر از وے سبقت نکند و مثل شیطان او را دلالت بخیر نماید سبحان الله معارفے که ازین حقیر بجا بظهور مے آید اگر اکثرے جمع شده و تصویرکرده شد معلوم نیست که میسر شود تا که خطه و افسر ازین معارف نصیب حضرت مهدی موعود علیه الرضوان خواهد بود ع اگر بادشه بر در پیرزن

بیایید تواے خواجہ تبکت کن ❊ فَتَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ
پس ذواتِ ممکنات عدمات باشند کہ ظلالِ کمالاتِ وجودی در آنہا منعکس گشتہ مزین ساختہ است
پس ناچار ممکنات بالذات تا ماے ہر شر و فساد باشند و ملاذ ہر سوء و نقص ہر خیر و کمال کہ در آنہا تعبیہ
فرمودہ اند عاریتے است کہ از حضرت وجود کہ خیر محض است فائض شدہ است کریمہ مَا اَصَابَكَ
مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَمَا اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ شاہد این معنی است و چون
از فضلِ خداوندی جل سلطانہ این دید عاریت استیلا یابد کمالاتِ خود را ودیعت ازان طرف
بیند خود را شر محض یابد و نقص خالص و اندر ہیچ کمالے در خود مشاہدہ نکند اگرچہ بطریقِ انعکاس
باشد در رنگِ آن شخص کہ برہنہ بود و جامہ عاریت در بر کردہ باشد و این دید عاریت بروے بکمال
استیلا یابد بنہجیکہ در ہیبت جامہا او تخیل بصاحبش بدہد ہر آئینہ خود را بذوق برہنہ یابد اگرچہ جامۂ عاریت
داشتہ باشد صاحبِ این دید مشرف بمقامِ عبدیت میگردد کہ فوقِ جمیعِ کمالاتِ ولایت است
تنبیہ ❊ این اجتماع شر و خیر و نقص و کمال کہ فی الحقیقت اجتماع وجود و عدم است از قبیلِ جمع نقیضین
نیست کہ تو آنرا محال دانی زیرا کہ نقیضِ وجودِ صرف عدمِ صرف است و این مراتبِ ظلیہ چنانکہ در جانب
وجود از ذروہ اصل بحضیض تنزلات نزول فرمودہ اند در جانب عدم نیز آن مراتبِ ظلیہ از حضیض
صرافتِ عدم ارتفاع نمودہ اند اجتماع اینہا در رنگِ اجتماع عناصر متضادہ است کہ صورت متحدہ ہر یکرا
منکسر ساختہ جمع فرمودہ اند فسبحان من جمع بین الظلمۃ والنور اگر گفتہ شود کہ تو در بالا عدم
صرف را نیز حکم بانصباغ کردہ بوجودِ صرف کہ نقیض است پس اجتماع نقیضین پیدا شد گوئیم کہ اجتماع
نقیضین در یک محل محال است اما قیام یک نقیض بنقیضِ دیگر و اتصاف یکے بدیگرے محال نیست چنانکہ
اربابِ معقول گفتہ اند کہ وجود معدوم است و اتصاف وجود بعدم محال نیست پس اگر عدم موجود شود
و متصف بوجود گردد چرا محال باشد اگر گویند کہ عدم از معقولاتِ ثانیہ است کہ منافی وجود خارجی است
پس بوجود خارجی چگونہ متصف گردد در جواب گوئیم کہ مفہوم عدم را از معقولاتِ ثانیہ گفتہ اند اما کہ فرد

عہ قالوا المعقول الثانی عبارۃ عما یعرض الشئ فی الذہن ... المعقول الثانی

ازافراد عدم شعیف گردد بوجود چه فساد است چنانچه ارباب معقول در وجود گفته اند بطریق اشکال که
وجود باید که عین ذات واجب الوجود تعالی و تقدس نباشد زیرا که وجود از معقولات ثانویه است که وجود خارجی
ندارد و ذاتِ واجب الوجود تعالی و تقدس در خارج موجود است پس عین نباشد و در جواب این گفته اند که
مفهوم وجود از معقولاتِ ثانویه است نه جزئیاتِ او پس جزئی از جزئیاتِ او منافی وجودِ خارجی نباشد
و تواند بود که در خارج موجود بود سوال از تحقیقِ سابق معلوم شد که وجود صفات حقیقیه در مراتبِ ظلال
است و در مرتبهٔ اصل ایشان را وجودے حاصل نیست این سخن مخالفِ رائے اہل حق است شکر الله
تعالی سعیهم چه صفات را هیچ وقت از ذاتِ تعالی و تقدس جدا نمیدانند و ممتنع الانفکاک تصور میفرمایند
جواب آنکه ازین بیان جواز انفکاک لازم نمی آید زیرا که این ظل لازمِ آن اصل است فلا انفکاک
غایة ما فی الباب عارف که قبله توجه او احدیتِ ذات است تعالی و تقدس و از اسماء و صفات هیچ ملحوظ
او نیست در آن موطن هر آئینه ذات را میباید تعالی و از صفات هیچ ملحوظِ او نمیشود نه آنکه صفات در آن
وقت حاصل نیستند پس انفکاکِ صفات از حضرتِ ذات تعالی و تقدس باعتبار ملاحظه عارف باشد
نه باعتبار نفس الامر تا با اهل سنت مخالف باشد فافهم ازین بیان لائح گشت معنی قول من عرف نفسه
فقد عرف ربه زیرا که کسیکه شناخت حقیقتِ خود را بشرارت و نقص و دانست که هر خیر و کمال که در وے تصور
کرده اند مستعار از حضرتِ واجب الوجود است تعالی و تقدس پس ناچار حق را شناخته باشد بخیر و کمال و حسن
و جمال خواه شناخت ازین تحقیقات واضح گشت معنی تاویل کریمهٔ الله نور السموات والارض زیرا که چون ثابت شد
که ممکنات باسرها عدمات اند که سراسر ظلمت و شرارت است و خیر و کمال و حسن و جمال در ینها از حضرتِ وجود است
که نفس ذات است تعالی و تقدس و عینِ خیر و کمال است و حسن و جمال پس ناچار نورِ آسمان ها و زمین حضرت
وجود باشد که حقیقتِ واجب است تعالی و تقدس و چون این نور در آسمانها و زمین بتوسطِ ظلال بوده است
از برائے رفعِ وہم واہمان که بے توسط فهمند تمثیلے از برائے آن نور آورده حیث قال تعالی مثل
نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الی آخر الآیة الکریمة تا ثبوتِ وسائط

ے نعم تشاد بصیغہ اسم مفعول این تعامنا کردہ شدہ یعنی عدمات مقتضی اند بکسر و صفات مقتضی اند بفتح ۱۲

فرماید و تفصیل تاویل این کریمہ ان شاء اللہ تعالیٰ در جای دیگر ثبت خواہد یافت کہ مجال سخن درینجا بسیار
است و این مکتوب گنجایش تفصیل آن ندارد و آنکہ گفتیم کہ معنی تاویلی کریمہ ہست زیرا کہ معنی تفسیری
مشروط بنقل و سماعت من فسر القرآن برایہ فقد کفر شنیدہ باشند و در تاویل مجرد احتمال کافی
است بشرط آنکہ مخالف کتاب و سنت نباشد پس مقرر شد کہ ذوات و اصول ممکنات عدمات است
و صفات نقائص و رذائل ایشان مقتضیات آن عدمات کہ بایجاد واجب جل سلطانہ بوجود آمدہ اند
و صفات کاملہ در ایشان مستعار از ظلال کمالات حضرت وجود است تعالیٰ و تقدس کہ بطریق انعکاس
ظہور یافتہ بایجاد واجب جل سلطانہ نیز موجود شدہ اند و مصداق حسن و قبح اشیا آنست کہ ہر چہ رو
بآخرت دارد و برای آخرت ممد ہست حسن است اگرچہ بظاہر مستقبح نماید و ہر چہ رو بدنیا دارد و برای دنیا
ممد است قبیح است اگرچہ بظاہر حسن نماید و بحلاوت و طراوت ظاہر شود کالمزخرفات الدنیویۃ ازینجاست
کہ در شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ منع فرمودہ اند از نظر کردن بمیل و خواہش
بحسن امارد و نسای اجنبیہ و مزخرفات دنیویہ کہ این حسن و طراوت از مقتضیات عدم ہست کہ باعث
ہر شر و فساد است اگر منشأ این حسن و جمال کمالات وجودیہ میبود منع نمیفرمودند مگر ازین راہ کہ توجہ نمودن
بظل با وجود اصل مستہجن است و این منع منع استحسانی است نہ وجوبی بخلاف منع سابق پس حسنے
کہ در مظاہر جمیلہ دنیوی ظاہر و ہویداست نہ از ظلال حسن اوست تعالیٰ و تقدس بلکہ از لوازم عدم است
کہ بواسطۂ مجاورۃ حسن مختفے در مظاہر پیدا کردہ است و فی الحقیقت قبیح و ناقص است و در رنگ آنکہ زہر را
بشکر غلاف سازند و نجاست را زر اندود نمایند و آنکہ تجویز تمتعات نسای جمیلہ نکاحیہ و اماء جمیلہ فرمودہ است
بواسطۂ تحصیل اولاد و بقای نسل است کہ مطلوبست در بقای نظام عالم پس بعضی از صوفیہ کہ بمظاہر جمیلہ
و نغمات مستحسنہ گرفتار اند بتخیل آنکہ این جمال و حسن مستعار از کمالات حضرت واجب الوجود است
تعالیٰ و تقدس کہ درین مظاہر ظہور فرمودہ است و این گرفتاری را نیک مستحسن مے انگارند بلکہ او
وصول تصور مینمایند نزد این حقیر خلاف آن ثابت شدہ است چنانچہ شمہ از ان بالا مذکور شدہ

عجب کاریست بعضے از ینها وران مطلب خود این قول را سند می آرند که گفته اند اناکنا ولم نکن فنحن لوننا کلون الله کلمه کلون الله ایشان را در اشتباه مے اندازد و نمیدانند که این قول منافی مطلب ایشان است و مؤید معرفت این درویش است زیرا که کلمه تحذیر آورده منع توجه بایشان نموده است و منشأ غلط را بیان فرموده که حسن ایشان مشابه حسن و جمال حق است سبحانه حسن او تا در غلط نیفتند قال علیه الصلوة والسلام ان الدنیا والآخرة ضرتان ان رضیت احدهما سخطت الاخری و درین حدیث نیز تصریح است بآنکه درمیان حسن و جمال دنیوی و درمیان حسن و جمال اخروی تناقض و منافات است و مقرر است که حسن دنیوی نامرضی است و حسن اخروی مرضی پس شر لازم حسن دنیوی باشد و خیر لازم حسن اخروی پس ناچار منشأ اول عدم بود و منشأ ثانی وجود آرے بعضے از اشیا هستند که یک وجه بدنیا دارند و وجه دیگر بآخرت این اشیا از وجه اول قبیح اند و از وجه ثانیه حسن و امتیاز درمیان این دو وجه و درمیان حسن و قبح هر کدام اینها مفوض بعلم شریعت است قال الله سبحانه و تعالی ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا و در خبر آمده است که از آن وقت که دنیا آفریده شده است حضرت حق سبحانه و تعالی بروے نظر نکرده است و مبغوضه حق است سبحانه این همه بواسطه قبح و شرارت و فساد او ست که از مقتضیات عدم است که مادۂ هر شر و فساد است حسن و جمال دنیوی و حلاوت و طراوت آن کالحظ فی الطریق اند منظور نظر نیستند جمال آخرت است که شایان نظر است و مرضی حق است سبحانه قال الله سبحانه و تعالی شکایة عن حالهم تریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة اللهم صغر الدنیا باعیننا وکبر الآخرة فی قلوبنا بحرمة من افتخر بالفقر و تجنب عن الغنا علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها چون شیخ اجل شیخ محی الدین بن العربی نظر بحقیقت شرارت و نقص و فساد اینها نینداخته است حقائق ممکنات را صور علمیه حق جل و علا داشته است که آن صور در مرآت حضرت ذات تعالی و تقدس که در خارج جز او موجود نمی اند انعکاس پیدا کرده نمود خارجی حاصل کرده است و آن صور علمیه را غیر از صور شیون و صفات واجبی ندانسته است جل سلطانه لاجرم حکم بوحدت وجود

له ۵ مقرر شده و تصریح کرده ۱۲

کرده است و وجودِ ممکنات را عینِ وجودِ واجب گفته تعالیٰ و تقدّس و شر و نقص را نیز بحقٖ گفته نفیِ شرّ از
مطلق و نقصِ محض کرده است از ینجاست که هیچ چیز را قبیح بالذّات نمیدانند حتیٰ که کفر و ضلالت را نسبت
بایمان و هدایت بد نمیدانند نه نسبت بذواتِ خود که آن را عینِ خیر و صلاح مے انگارند و نسبت بآن باخود
اینهارا باستقامت حکم مینمایند و کریمۂ مَا مِنْ دَآبَّةٍ اِلَّا هُوَ اٰخِذٌۢ بِنَاصِیَتِهَا اِنَّ رَبِّیْ عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ شاهد
این معنی بیسازند و آرے هر که حکم بوحدتِ وجود نماید از امثالِ این سخنان چرا تحاشی فرماید و آنچه برین حقیر
ظاهر ساخته اند آنست که ماهیاتِ ممکنات عدمات اند با کمالاتِ وجودیه که در آنها منعکس گشته است و ممتزج
شده کما مرّ مفصّلًا، وَاللّٰهُ سُبْحَانَهٗ یُحِقُّ الْحَقَّ وَهُوَ یَهْدِی السَّبِیْلَ آے فرزند این علوم و معارف
که هیچ یک از اہلِ اللہ بدان تکلّم نه فرموده است نه بتصریح و نه باشارت از اشرفِ معارف اند و اکملِ علوم
که بعد از هزار سال بر منصّۂ ظهور آمده اند و حقیقتِ واجب تعالیٰ و تقدّس و حقائقِ ممکنات آنچنانکه هست و می باید
بیان فرموده اند نه مخالفت بکتاب و سنّت دارند و نه مباینت باقوالِ اہلِ حق تا آنکه مراد از دعاءِ نبوی
علیه و علیٰ آله الصّلوٰة والسّلام که گوئیا از برائے تعلیمِ امت فرموده اند اَللّٰهُمَّ اَرِنَا حَقَائِقَ
الْاَشْیَاءِ کَمَا هِیَ، این حقائق اند که در ضمنِ این علوم مبیّن گشته اند و مناسبِ مقامِ عبودیت اند
و بر نقص و ذلّ و انکسار که ملائمِ حالِ بندگی است دلالت دارند بندۂ عاجز که خود را عینِ مولائے
قادرِ خود داند چه لطافت دارد و از کمالِ بے ادبی خبر میدهد آے فرزند این آن وقت است که در
اُممِ سابقه درین طور وقتیکه مثلِ این ظلمت است پیغمبرِ اولو العزم مبعوث میگشت و احیاءِ شریعتِ جدیده
میکرد و درین امت که خیر الامم است و پیغمبرِ ایشان خاتم الرسل علیه و علیٰ آله الصّلوٰات والتّسلیمات
علماء را مرتبۂ انبیاءِ بنی اسرائیل داده اند و بوجودِ علماء از وجودِ انبیاء کفایت فرموده اند لهٰذا بر سرِ هر مائة از
علماءِ این امت مجدّدے تعیّن مینمایند که احیاءِ شریعت فرماید علی الخصوص بعد از مضیِ الف که در اُمم
سابقه وقتِ بعثتِ پیغمبرِ اولی العزم است و به هر پیغمبرے در آن وقت اکتفا ننموده اند در مثلِ این وقت عالمے
عارفے تام المعرفت درکار است که قائم مقامِ اولی العزمِ اُممِ سابقه باشد شعر فیضِ روح القدس ار باز

ــه عن ابی هریرة عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اللہ عزّ وجلّ یبعث لهٰذه الامة علیٰ رأس کل مائة سنة من یجدّد لها دینها

مدد فرماید ❊ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ❊ ای فرزند وجودِ صرف مقابلِ عدمِ صرف است و بالا
گذشت که وجودِ صرف حقیقتِ واجب الوجود است تعالی وتقدس و عینِ هر خیر و کمال هر چند ملاحظهٔ این عینیت
هم اگرچه بر سبیلِ اجمال باشد دران موطن گنجایش ندارد که شائبهٔ ظلیت وارد و عدمِ صرف که مقابلِ آن
وجود است آن عدم است که هیچ نسبتی و اضافتی باو راه نیافته است و عینِ هر شر و نقص است هر چند
این عینیت نیز درانجا نمی‌گنجد که بوئی از اضافت وارد و معلوم است که ظهورِ شئ بر وجهِ اتم در مقابلِ حقیقی
آن شئ صورت بندد و بضدها تتبین الاشیاء پس ناچار ظهورِ وجودِ صرف بر وجهِ اتم در مرآتِ
عدمِ صرف حاصل گردد و مقرر است که نزول باندازهٔ عروج است پس کسیکه عروجِ او بعنایة الله سبحانه
بحضرتِ وجودِ صرف متحقق شود نزولِ او ناچار بعدمِ صرف که مقابلِ اوست خواهد بود لیکن در وقتِ عروج
انجا استهلاکِ عارف است که جهل آنرا لازم است و در وقتِ نزول الصحو متحقق است که مقامِ علم و معرفت است درین
مقامِ صحو اورا بتجلی ذاتی که مبرا است از شائبهٔ ظلیت و منزه است از ملاحظهٔ شیون و اعتباراتِ
ذاتیه مشرف میسازند و می‌دانند که پیش ازین هر تجلی که حاصل شده بود در پردهٔ ظلی از ظلال اسما
و صفات و شیون و اعتبارات بوده هر چند عارف آن تجلی را بی ملاحظهٔ اسما و صفات و شیون
داند و تجلی حضرتِ وجودِ صرف شمرد و سبحان الله این عدم که ماوای هر شر و نقص است بواسطهٔ ظهورِ تام
حضرتِ وجود تعالی معنی حسن پیدا کرد و آن یافت که هیچکس نیافت قبیح لذاته بواسطهٔ حسنِ عارضی مستحسن
گشت نفسِ امارهٔ انسانی که بالذات بشرارت مائل است از همه مناسبتِ تمام بآن عدم دارد لهذا او در تجلی
خاص از همه فائق آمده و بر همه ترقی گزیده ع که مستحق کرامت گناهگارانند ❊ باید دانست که عارف
تام المعرفة بعد از طیِ مقاماتِ عروج و مراتبِ نزول تفصیلاً چون بعدمِ صرف نزول فرماید و آئینه
داری حضرتِ وجود نماید هر آئینه جمیع کمالاتِ اسمائی و صفاتی در وی ظهور خواهد یافت و تفصیلاً همه را
خواهد نمود و بالعطایا کفیله مقامِ اجمال متضمنِ آنست و این دولت غیر او را میسر نیست و این آئینه داری تجلیی
است خاص که برقدِ او دوخته اند و در خزینهٔ حضرتِ علم هر چند این تفصیل صورت یافته است اما آن آئینه داری

نیز دا خواهد نمود ۱۲

له یعنی بعد ازین آئینه داری مختص بالاست هر دیگری یافته نمیشود ۱۲

در مرتبهٔ علم است و آئینهٔ آن عارف در مرتبهٔ خارج که در خارج جمیع کمالات را وانموده است **سؤال** معنی مرآتیت عدم چیست و عدم را که لاشیء محض است بکدام اعتبار مرآت وجود گفته اند **جواب** عدم باعتبار خارج لاشیء محض است اما در علم امتیازی پیدا کرده است بلکه وجود علمی نیز حاصل نموده نزد مثبتان وجود ذهنی و او را مرآت وجود بآن اعتبار گفته اند که در مرتبهٔ عدم هرچه از نقص و شرارت که ثابت شود از وجود که نقیض اوست لاجرم مسلوب خواهد بود و هر کمالیکه در مرتبهٔ عدم مسلوب گردد در حضرت وجود مثبت خواهد بود پس ناچار عدم سبب ظهور کمالات وجودی گشت که معنی المرآتیة اینست فافهم فانه ینفعک والله سبحانه الملهم ای فرزند این معارف که مسوده یافته است امید است که از الهامات رحمانی باشند که اصلا شائبهٔ وساوس شیطانی را درانجا مجال نبود دلیل برین معنی آن دارد که چون در صدد تحریر این علوم شد ملتجی بجناب قدس خداوندی جل سلطانه گشت دید که گویا ملائکهٔ کرام علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام از نواحی آن مقام دفع شیطان میکردند و نمیگذاشتند که در حوالی آن مکان بگردد والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال و چون اظهار نعم جلیله از اعاظم محامد است باظهار این نعم عظمی جرأت نموده آمد امید است که از شائبهٔ تعجب مبرا باشد چگونه عجب را گنجایش باشد که بعنایت الله سبحانه نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصب عین است و کمالات همه منسوب باو تعالی الحمد لله رب العالمین اولا و آخرا والصلوة والسلام علی رسوله دائما وسرمدا وعلی آله الکرام واصحابه العظام والسلام علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب دوصد و سی و پنجم

بملا عبد الغفور سمرقندی و حاجی بیگ فرکتی و خواجه محمد اشرف کابلی صدور یافت در بیان آنکه محبت این طائفه سرمایهٔ سعادات دنیویه و اخرویه است و توفیق اتیان احکام شرعیه و تحصیل جمعیت معنویه ثمرات آن

آن محبت است ما بنا شأنک بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات معلوم شریف دوستان حقیقی و مشتاقان تحقیقی باد که مکتوبات شریفه که منبئی از فرط محبت و اشتیاق بوده بوصول آن مبتهج و مسرور گردید ثبتکم الله سبحانه علی هذه المحبة این محبت را سرمایه سعادات دنیویه و اخرویه دانسته از حضرت حق سبحانه و تعالی ثبات و استقامت بران مسألت باید نمود توفیق اتیان احکام شرعیه نتیجه این محبت است و تحصیل جمعیت باطن ثمره این مودت اگر عالم ظلمات و کدورات ادر باطن بریزند و این محبت را بر پا دارند غم نباید خورد بلکه امیدوار باید بود و اگر کوه کوه انوار و احوال در باطن افاضه کنند و سر موئے ازین محبت بردارند جز خرابی هیچ نباید دانست و استدراج باید شمرد و این شرشته رانیک محکم داشته متوجه کار خود باشند و با مور لاطائل عمر گرانمایه را تلف نسازند ع همه اندر زمن بتو این است که تو طفلی و خانه رنگین است ٭ والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها

مکتوب (۲۳۶) دوصد و سی و ششم

بمخدوم زادگے میان شیخ محمد صادق سلمه الله تعالی در بیان بعضے از اسرار صدور یافت بعد الحمد والصلوة معلوم فرزندے ارشدے باد که از مکتوب شما که در شرح احوال نوشته بودند چنان مفهوم گشته بود که شما را مناسبتے بولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة پیدا شده است ازین معنی شکر خداوندی جل سلطانه بجا آورده که از مدتها آرزوے این دولت داشته که در حق شما بحصول پیوندد و این زمان امیدوار گشته متوجه آن شد که شما را باین دولت جذب نماید اتفاقاً درین جهت وجود شما را داخل ولایت موسوی یافت علی نبینا و علیه الصلوات والتسلیمات و از انجا کشیده داخل دائره ولایت خاصه ساخت فلله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک و چون شما را به تیسیر درین ولایت در آورده اند زیاده از بست روز است که در کنار خود نگاهداشته پرورش می نماید معلوم

نیست کہ از ضعف این نسبت معلوم شما شدہ باشد و حالا چون رو بقوت آوردہ است امید است کہ معلوم شما نیز گردد و آنرا انعامات حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ چہ نویسد کہ در باب این عاصی علی التواتر و التوالی فائض است ؎ من آن خاکم کہ ابر نوبہاری ٭ کند از لطف برمن قطرہ باری ٭ اگر بر رویداز تن صد زبانم ٭ چو سوسن شکر لطفش کے توانم ٭ دیگر فرزندے اعزی محمد سعید کہ در مکتوب خود اظہار احوال خود نمودہ بود بسیار اصیل ست بآن خصوصیت از یاران کم کسے را رو دادہ است امید است کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ او را نیز بولایت خاصہ مشرف گرداند و فرزندے محمد معصوم خود بفضل خداوندی جل سلطانہ بالذات قابل آن دولت است حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ از قوۃ بفعل آرد بصدقۃ حبیبہ علیہ و علیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات ٭ ٭ ٭ ٭

مکتوب (۲۳۷) دوصد و سی و ہفتم

المستحب ۲۶

بملا محمد طالب بیانکی صدور یافتہ در ترغیب بر متابعت سنت سنیہ علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ و در مدح طریقۂ علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم ثبتنا اللہ سبحانہ و ایاکم علیٰ جادۃ الشریعۃ الحقۃ المصطفویۃ علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ وعلیٰ آلہ الکرام واصحابہ العظام اخوی ارشدی اکابر طریقۂ علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم التزام متابعت سنت سنیہ نمودہ اند و اختیار عمل بعزیمت فرمودہ اگر باین التزام و اختیار ایشان را احوال و مواجید مشرف سازند نعمت عظیم میدانند و اگر احوال و مواجید با ایشان بدہند و درین التزام و اختیار فتورے یابند آن احوال را نمے پسندند و آن مواجید را نمیخواہند و دران فتور جز خرابی خود ہیچ نمیدانند زیرا کہ برہمنان و جوگیان ہند و فلاسفۂ یونان از قسم تجلیات صوری و مکاشفات مثالی و علوم توحیدی بسیار دارند اما غیر از خرابی و رسوائی نتیجہ آن ندارند و جز بُعد و حرمان نقد وقت شان نیست آن برادر چون بفضل الٰہی جل سلطانہ خود را در سلک ایشان دادہ این کار بر دخل ساختہ است ناچار است

که متابعتِ ایشان را التزام نماید و سرِ موئے مخالفت گنجایش ندہد از کمالاتِ ایشان سود مند و برخوردار گردد اولاً تصحیح عقائد بروفقِ معتقداتِ اہلِ سنت و جماعت کثرہم اللہ سبحانہ فرماید و ثانیاً علم فرض وواجب و سنت و مندوب و حلال و حرام و مکروہ و مشتبہ کہ در علم فقہ مذکور ست و عمل بمقتضائے این علم حاصل نماید تا ایشاں نوبت بعلوم صوفیہ برسد تا آن دو جناح درست نکند طیران عالمِ قدس محال ست اگر احوال و مواجید بحصول آن دو بازو میسر شد خرابی خود را در ان باید دانست و از ان احوال و مواجید استعاذہ باید نمود ع کار اینست غیر این ہمہ ہیچ ۔ ما علی الرسول الا البلاغ ۔ اخوی اعزی میان شیخ داؤد آنجا آمدہ اند صحبتِ ایشان را مغتنم شمرند بآنچہ نصیحت و دلالت نمایند انقیاد باید نمود کہ در صحبتِ مریدان این اکابر بسیار بودہ اند و راہ و روشِ ایشان معلوم نمودہ یار آنکہ آنجا اند و بتوسطِ خدمتِ میر نعمان داخلِ این طریقۂ علیہ گشتہ باید کہ صحبتِ شیخ مشار الیہ را غنیمت شمرند و در حلقہ یکجا بنشینند و در یک دیگر فانی باشند تا جمعیت حاصل شود و معاملہ بہ ترقی انجامد مطالعہ مکتوبات را لازم گیرند کہ سود مند ست ع ما و ہم ترا ز گنج مقصود نشان ۔ والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا و اکملہا

مکتوب دو صد و سی و ہشتم (۲۳۸)

بمیر محمد نعمان صدور یافتہ در بیان آنکہ در تکثیر اخوان امیدواریہا ست و در تنبیہ آنکہ مبادا احوال و معارفِ مریدان باعثِ توقفِ پیران شود و منجر بعجب گردد و در بیانِ آنکہ احوالِ مریدان باید کہ موجبِ حیا باشد کہ ترغیب بر ترقیات نماید الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ علی سید المرسلین و علی آلہ و اصحابہ الطیبین الطاہرین و علیہم اجمعین مکتوب شریف کہ بمصحوب کس خواجہ رحمی ارسال داشتہ بودند وصول یافت موجبِ فرحتِ فراوان گشت و چون احوالِ مسترشدان و مریدانِ ایشان در انجا بتفصیل اندراج یافتہ بود فرحت بر فرحت افزود زیراکہ

در تکثیر اخوان بموجب أَكْثِرُوا إِخْوَانَكُمْ فِي الدِّينِ امیدواریهاست و کریمۀ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ نیز مؤید این معنی است لیکن باید که منظور نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکت خود بود مبادا که ترقیات مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانۀ مرشدان برودت انداز و آرین معنی ترسان و لرزان باید بود و احوال و مقامات مریدان را در رنگ شیر بر بادیها چه جائے آنکه بآنها مفاخرت و مباهات باید کرد که مبادا ازین راه دروازۀ عجب کشاده گردد بلکه باید که بحکم أَلْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِّنَ الْإِيمَانِ ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد حرارت طلب طالبان موجب غیرت و عبرت بود باید که قصور اعمال و متهم داشتن نیات لازم وقت بود و بلسان حال و قال بِكُلِّهِ هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ مطلوب باشد هر چند مشوع انا و صناع پسندیده شما همین قسم معاملات است اما الحذر اعداے دین که امارۀ و لعین بود نموده بطریق تاکید مبالغه کرده آمد ازین راه مبادا ابرودتے در سرگرمی توجه طالبان افتد که مقصود جمع کردن این دو دولت است اقتصار بر یکے از ضرورت خواجه رحمی و سید احمد باید که در خدمت شما حاضر باشند و توجه شما بحال ایشان بر وجه اتم مرعی باشد میر عبد اللطیف هم اگر توفیق توبه یافته باشد مدد نمایند که استقامت پیدا کنند نوشته بودند که بعضے از طالبان طریقۀ قادریه را التماس مینمایند باید که غیر از طریقۀ نقشبندیه بهیچکس بهیچ طریقه تعلیم نکنند که خلط دو طریقه نشود اما اگر کلاه و شجره طلبند و استخاره راه دهد مرید بگیرند و نصیحت فرمایند وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرِ أَصْحَابِكُمْ وَأَحْبَابِكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرِ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ أَتَمُّهَا وَأَكْمَلُهَا۔

مکتوب دوصد و سی و نهم (٢٣٩)

بملا احمد برکی صدور یافت در جواب کتابت او که نوشته بود و استفسارها نموده اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ الطَّاهِرِينَ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ صحیفۀ گرامی که از روے شفقت و مهربانی مرسل داشته بودند بمطالعۀ مضامین آن مبتهج و مسرور گردید نوشته بودند که عرض

اول بر تقدیر احوال است الخ مخدوما مقصود از حصول احوال گرفتاری محوّل احوال است و چون این
گرفتاری حاصل است حصول احوال گو نباشد نوشته بودند که در حضور مذکور شده بود که در حق شما تخم ریزی
بسیار کرده‌ام الخ مخدوما اَلْوَاقِعُ كَذٰلِكَ لٰكِنْ حُصُوْلُ الثَّمَرَاتِ مَنُوْطٌ بِوُجُوْدِ هٰؤُلَاءِ الْاَعْيَانِ حَالَ الْحَيٰوةِ
وَبَعْدَ الْمَمَاتِ اَكْثَرُ وَلَا تَعْجَلْ بِهٖ از مقوله مولانا محمد صالح نوشته بودند چون مولانا مذکور حاضر نبود
که مراد او فهمیده شود از آن مقوله متعرض نشده اما خیر است بخاطر هیچ نرسانند از سوء ادب که رفته بود
نوشته بودند از مخلصان زلات معفو است بخاطر هیچ نرسانند از احوال خود تفتیش نموده بودند لله سبحانه
الحمد والمنة که شما را از مقبولان ساختند قَبِلَ مَنْ قَبِلَ بِلَا عِلَّةٍ نوشته بودند که بعض شیخ زاده آمده بودند که
تلقین ذکر بگیرند الخ مخدوما استخاره در همه امر مسنون است و مبارک لیکن در کار نیست که بعد از استخاره
امرے ظاهر شود در خواب یا در واقعه یا در بیداری که دلالت بر فعل یا ترک نماید بلکه بعد از استخاره رجوع بقلب
باید نمود اگر اقبال بآن امر زیاده از پیش است دلالت بر فعل دارد و اگر اقبال همان قدر است که سابق
داشت و نقصان پیدا نکرده هم منع نیست درین صورت استخاره را مکرر سازند تا زیادتی اقبال مفهوم
شود و نهایت تکرار استخاره‌ها تا هفت مرتبه است و اگر بعد از ادای استخاره نقصانی در اقبال سابق مفهوم شد
دلالت بر منع است درین صورت نیز اگر استخاره‌ها مکرر سازند گنجائش دارد بلکه بر هر تقدیر استخاره‌ها مکرر
ساختن اولیٰ و انسب است و احتیاط است در اقدام و عدم اقدام و دران امر یعنی عبارت رساله مبدأ و معاد
که در بیان جسد مکتسب روح تحریر یافته است پرسیده بودند مخدوما مباشرت روح مر افعالے را که مناسب
افعال اجسام است بواسطه همان جسد مکتسب است درین قبیل است مددهائے که از روحانیت اکابر
قدس الله تعالیٰ اسرارهم که مناسب افعال اجسام است کاهلاک الاعداء ونصرة الاحباء
بوجوه مختلفة واغاثتے طلب امان از فتنه ظلمه رفته بود حضرت حق سبحانه وتعالیٰ شما را جمعیت
شما را بلکه جمعیت شما را از شر آن ظلمه محفوظ ساخته است بفراغ خاطر متوجه جناب قدس او باشند تعالیٰ وتقدس
وامیدوار است که این حضار را موفق بتوفیق نسازند الّا رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ اما اهل آن بقدر نصیحت

فرمایند کہ تغیر نعمت صلاح و خیر اندیشی مسلمانان نہ کنند قال اللہ سبحانہ و تعالیٰ اِنَّ اللّٰہَ لَا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِہِمْ والسلام

مکتوب دو صد و چہلم (۲۴۰)

بشیخ یوسف برکی صدور یافت در بیان بے نہایتی این راہ و بعضے از فوائد کلمہ طیبہ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ

اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی رسالہ کہ متضمن اجمال خیر مآل شما بودہ رسید مطالعہ آن باعث مسرت گشت ع در عشق چنین بوالعجبیہا باشد ٭ اما باید از احوال گذشتہ مجمل احوال ایں رسید کہ آنجا ہمہ جہالت و نادانیست بعد ازان اگر معرفت مشرف سازند زہے دولت با لجملہ ہر چہ در دید و دانش در آید قابل نفی است اگرچہ شہود وحدت در کثرت باشد چہ آن وحدت را در کثرت اصلا گنجائش نیست آنچہ پیدا شیخ و مثال آن وحدت است نہ او پس مناسب حال شما درین وقت ذکر کلمہ طیبہ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ است و تکرار این کلمہ تا بحدیکہ در دید و دانش ہیچ نگذارد و رخت را بحیرت جہالت بیرد و معاملہ را بفنا انداز د تا بحیرت و جہل نرود از فنا نصیبے نیست آنچہ شما فنا دانستہ اید معبر بعدم اند نہ فنا و چون بعد از وصول بجمل فنا دست دہد اول قدم درین راہ زدہ باشند وصل کجا و اتصال کرا کہ کَیْفَ الْوُصُوْلُ اِلٰی سُعَادَ وَدُوْنَہَا ٭ قُلَلُ الْجِبَالِ وَدُوْنَہُنَّ حُتُوْفٌ ٭ احوال شما درست است اما گذشتن ازان لازم است وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْہُدٰی وَالْتَزَمَ مُتَابَعَۃَ الْمُصْطَفٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ اَتَمُّہَا وَاَکْمَلُہَا نصیحت دیگر استقامت بر شریعت است و تطبیق احوال است باصول شریعت اگر عیاذاً باللہ سبحانہ در قول و فعل خلاف با شریعت پیدا آید خرابی خود دران باید دانست طریق ارباب استقامت ہمین است والسلام

مکتوب دو صد و چہل و یکم (۲۴۱)

خواهر - بدانکه این کریمه اقرب است به پاره الم و در آخر ربع سوم ۱۲

بجانب مولانا محمد صالح صدور یافته در بیان ترقی بعضی یاران بعد الحمد و الصلوة معلوم اخوی ارشدی باد که احوال اینجا و دوستان موجب حمد است یاران اینجا خرم و خوش وقت اند علی الخصوص مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایة الله سبحانه بولایت خاصه مشرف گشته و از اسم جزئی باسم کلی ملحق شدند مع ذلک نظر بفوق دارند از انجا نصیب وافر حاصل کرده شاید میل برجوع نمایند و الله یختص برحمته من یشاء گاه گاه از احوال خود و یاران اینکه داخل طریقه شده اند و میشوند می نوشته باشند چند روز در انجا استقامت کنند والسلام

مکتوب دویست و دوم (۲۰۲)

بجانب ملا بدیع الدین صدور یافته در جواب بعضی سؤالها که نموده بودند بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی باد که درویش کمال صحیفه شریفه رسانید موجب فرحت گشت از دید قصور و تهمت داشتن نیات و اعمال خود نوشته بودند بوضوح انجامید از حضرت حق سبحانه و تعالی مزید این دید مسئول است و اتمام این اهتمام مطلوب که درین راه این هر دو دولت از ملاک امور است نوشته بودند و استفسار نموده بودند که شغل اسم ذات تعالی و تقدس تا کجاست و چه مقدار حجب از دولت این اسم مبارک برطرف میگردند و نهایت نفی و اثبات تا بچه حد است و ازین کلمه متبرکه چه کشایش ها پیش می آید و چه مقدار حجب مرتفع میشوند باید دانست که ذکر عبارت از طرد غفلت است و چون ظاهر را از غفلت چاره نیست چه در ابتدا و چه در انتها پس ظاهر همه وقت محتاج بذکر گشت غایة ما فی الباب بعضی اوقات ذکر اسم ذات عز و جل انفع است و در بعضی دیگر از اوقات ذکر نفی و اثبات انسب باقی ماند معامله باطن در انجا نیز تا زمان ارتفاع غفلت بالکلیه از ذکر گفتن چاره نبود آری قدر هست که در ابتدا این دو ذکر متعین است و در توسط و انتها این دو ذکر متعین نیست اگر تلاوت قرآن و اداء صلوة نیز طرد غفلت نموده آید هم گنجایش دارد و لیکن تلاوت قرآن بحال متوسط مناسبت دارد و اداء نماز نوافل مناسب حال منتهی است باید دانست که حضور حضرت ذات تعالی و تقدس که بملاحظه اسما و صفات باشد اگرچه دائمی بود نزد متوجهان

احدیت مجرده داخل غفلت است این غفلت را نیز ملاحظه باید نمود و بوراء الورا باید رفت. شعر فراق دوست
اگر اندک است اندک نیست * درون دیده اگر نیم موست بسیار است * آخر قطعه که سید میر نوشته
بودند پیش ازین نیز در جواب نوشته بود که اینها مبشرات اند هنوز وقت ظهور اینها نرسیده است منتظر باشند و کار کنند
شعر کیف الوصول الی سعاد ودونها * قلل الجبال ودونهن حتوف * والسلام

مکتوب دوصد و چهل و سیوم

بجانب ملا ایوب محتسب صدور یافت در ترغیب بر طریقه علیه نقشبندیه قدس الله اسرارهم. بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی باد که چند دفعه در کتابتهای متعدده طلب نصائح نموده بودند اما این حقیر نظر بر خرابیهای خود انداخته اقدام در اجابت آن مسئول نمی نمود چون طلب مکرر گشت بالضرورت چند فقره نامربوط نوشته آمد استماع نمایند و بدانند که آنچه بر انسان است و لابدیت و بان مکلف امتثال اوامر است و انتهاء از نواهی کریمه ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا شاهد این معنی است و چون مامور باخلاص است الا لله الدین الخالص و آن بی فنا صورت نمی بندد و بی محبت ذاتیه متصور نمیشود لاجرم سلوک طریق صوفیه که تحصیل فنا و محبت ذاتیه است نیز ضروری آمد تا حقیقت اخلاص صورت بندد و طرق صوفیه در مراتب کمال و تکمیل چونکه متفاوت افتاده است پس هر طریقی که التزام متابعت سنت سنیه باشد و اوفق باشد با احکام شرعیه برای اختیار اولی و انسب بود و آن طریق طریق اکابر نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم العلیه چه این بزرگواران درین طریق التزام سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده مهما امکن عمل برخصت تجویز نمیکنند اگرچه بظاهر در باطن نافع یابند عمل بعزیمت از دست نمیدهند اگرچه بصورت در نسبت مضر دانند احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم علوم دینیه دانسته جواهر نفیسه شرعیه را در رنگ طفلان بجوز و مویز وجد و حال عوض نمیکنند و بترهات صوفیه مغرور و مفتون نمیگردند نص را بفص نمیگذارند و از فتوحات مکیه بفتوحات

لکنہ التفات نمی نمایند از ینجاست کہ حالِ ایشان بر دوام است و وقتِ ایشان مستمر از نقوشِ ماسوا و باطنِ ایشان بہ ہیچ متلاشی میگردد کہ اگر بزار سال تکلف در احضار ماسوا نمایند میسر نشود و آن تجلی ذاتی کہ دیگران را کالبرق است این بزرگواران را دائمی است حضوریکہ غیبت در عقبِ آن باشد نزد این عزیزان از حیز اعتبار ساقط است رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ بیانِ حالِ شانست مع ذالک طریقِ ایشان اقرب طرق است والبتہ موصل است و نہایتِ دیگران در بدایتِ این بزرگواران مندرج و نسبتِ ایشان کہ بحضرت صدیق منسوب است رضی اللہ تعالیٰ عنہ فوقِ ہمہ نسبتہای مشائخ است اما فہم ہر کس بمذاق این اکابر رسد نزدیک است کہ قاصران این طریقہ علیہ نیز از بعضے کمالاتِ ایشان انکار نمایند؎ قاصرے گر کند این طائفہ را طعن قصور ٭ حاش للہ کہ برآرم بزبان این گلہ را ٭ شاعر عرب فرماید؎ أُولٰئِكَ آبَائِي فَجِئْنِي بِمِثْلِهِمْ ٭ إِذَا جَمَعَتْنَا يَا جَرِيرُ الْمَجَامِعُ ٭ حضرت خواجہ احرار قدس سرہ فرمودہ اند کہ خواجگانِ این سلسلہ علیہ قدس اللہ تعالیٰ أسرارہم بہر زرّاق و رقاصے نسبت ندارند کارخانہ ایشان بلند است؎ حیف باشد شرح او اندر جہان ٭ ہمچو رازِ عشق باید در نہان ٭ لیک گفتم وصف او تا رہ برند ٭ پیش زان کز فوت آن حسرت خورند ٭ اگر دفاتر در بیانِ خصائص و کمالاتِ این برگزیدگان ثبت نمودہ آید حکم قطرہ باشد از دریائے بے نہایت ع وادیم ترا ز گنج مقصود نشان ٭ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى آلِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا

مکتوب دو صد و چہل و چہارم (۲۴۴)

بملا محمد صالح کولابی صدور یافتہ در جواب کتابتیکہ نوشتہ بودند در بیان خرابیِ احوالِ خود مکتوب شریف اخوی ارشدی خواجہ محمد صالح وصول یافت از خرابیِ احوال خود نوشتہ بودند امیدست کہ از ان ہم خراب تر گردند نہایتِ این خرابی در مکتوبے کہ باسم فرزندی ارشدی کہ درین ایام نوشتہ است اندراج

ـه سکت بالفتح وسکون کاف تا اے فوقانی شده و رنگ کردن و استفاده نمودن بالضم و بالکسر صیغه در رنگ

یافته است از اینجا معلوم خواهند فرمود اگر رسیده اند که بودنِ شما آنجا چند روز بسبب جمعیتِ یاران است اگر صلاح دانند چند روز دیگر هم سکت نمایند فقیر نیز درین نزدیکی ارادهٔ سفرِ حضرتِ دهلی دارد که آنجا ها توجهات بواعثِ آن سفر اند و آین مقام را بفرزندی ارشدی عنایت فرموده اند و داخلِ ولایتِ ایشان ساخته اند فقیر اینجا در رنگِ مسافران در ولایتِ ایشان نشسته است و یارانیکه داخلِ طریقهٔ علیه شده اند علی الخصوص میر محب الله و مولانا شکر الله و میر سید نظام بدعواتِ فراوان مخصوص اند فرزندی خواجه محمد صادق و سائر برادرانِ شما را و جمیعِ یاران را دعا مے رسانند ❊

مکتوب دو صد و چهل و پنجم (۲۴۵)

بملا صالح بیگ بدخشی در بیان

السید امیر با صدور یافت در جوابِ استفسار که نموده بود بعد الحمد والصلوٰة وتبلیغ الدعوات مینماید که مکتوب شریف که بمصحوبِ قاصد ارسال داشته بودند رسید موجبِ فرحت گشت نوشته بودند که ذکرِ نفی و اثبات تا بیست و یک عدد رسانیده است اما مداومت نمیشود و صحبت هم گاه گاه رو میدهد محبت آثارا در ذکر گفتن ظاهرا شرطے از شرائط مفقود است که نتیجه بر آن عدد مترتب نگشته بالمشافه ان شاء الله تعالی استفسار خواهد نمود و دیگر استفسار نموده بودند معنی این قول را نوشته بودند که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه کار خود را تمام کرده فرموده اند که ذِکْرُ اللِّسَانِ لَقْلَقَةٌ وَذِکْرُ الْقَلْبِ وَسْوَسَةٌ وَذِکْرُ الرُّوحِ شِرْکٌ وَذِکْرُ السِّرِّ کُفْرٌ بدانند که چون ذکر مبنی از ذاکر و مذکور است هر ذکرے که باشد و مقصود فناے ذاکر و ذکر است و مذکور لاجرم ذکر را لقلقه و وسوسه و شرک و کفر فرموده اند ❊ هر چه از دوست وا مانی چه کفر آن حرف و چه ایمان ❊ هر چه از راه دور افتی چه زشت آن حرف و چه زیبا ❊ اما ذکر را بعرض این آفات پیش از حصولِ فنا و بقا باید دانست زیرا که بعد از حصولِ بقا وجودِ ذاکر و ثبوتِ ذکر از وے مذموم نیست و اگر درین معنی خفائے مانده باشد در حضور استفسار خواهد نمود که حوصلهٔ کتابت تنگ است پس این قول را نسبت بحضرتِ صدیق نمودن خصوصا بعد از تمامی کار مستحسن نیست استفسار دویم آن بوده

که نوشته بودند که شیخ ابوسعید ابوالخیر طلب دلیل مقصود از ابوعلی سینا نموده بودند او در جواب نوشته که درآئی
در کفر حقیقی و برآئی از اسلام مجازی و شیخ ابوسعید بعین القضاة نوشته که اگر لکه سال عبادت میکردم
آنچه ازین کلمهٔ ابی علی سینا حاصل شد از و نمیشد و عین القضاة نوشته که اگر سعید مثل آن بیچاره مطعون
و ملامت گر میشد باید دانست که کفر حقیقی عبارت از رفع اثنینیت است بالکل و استتار کثرت است بتمام
که مقام فناست و فوق آن کفر حقیقی مقام اسلام حقیقی است که موطن بقاست کفر حقیقی نسبت باسلام
حقیقی منقصت تمام دارد و از کوته نظری ابن سینا است که باسلام حقیقی دلالت نموده و فی الحقیقت او را
از کفر حقیقی هم نصیبے نبوده از روئے علم و تقلید گفته و نوشته بلکه او از اسلام مجازی هم حظ وافر نگرفته
و در خرخشهاے فلسفی مانده امام غزالی بتکفیر او مینماید و الحق که اصول فلسفی او منافی اصول اسلام است
دیگر شیخ ابوسعید از عین القضاة بسیار مقدم بوده است باوچه نویسد اگر شائبهٔ از اشتباه باقی مانده
باشد در حضور استفسار خواهند نمود والسلام

مکتوب دو صد و چهل و ششم (۲۴۶)

بمیر محمد نعمان صدور یافت در بیان حصول مقامے که متوقع و مترصد بوده است در مراتب کمال و تکمیل و
بیان حجب تحقیقی که در بعضے اوقات طاری میگردد بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب
العٰلمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین و اٰله و اصحابه الطاهرین و علیهم اجمعین
صحائف شریفه که بتواتر و توالی رسید فرحتهاے فراوان رسانید قاصدے متوجه آن حدود نبوده تا جواب
هریک را علیحده مینوشت معذور خواهند داشت بعد از وصول مکتوب که مصحوب میرزاده ارسال داشته بودند
روزے بعد از نماز بامداد در حلقهٔ یاران نشسته بود بخواست یا بے خواست توجهے بجانب شما پیدا شد و در
صدد رفع نقایصے آثار که بنظری در آمد گشت و اهتمام در رفع ظلمات و کدورات که محسوس میگشت نمود
تا آنکه هلال کمال شما بدر کامل گشت و آنچه در آفتاب هدایت ودیعت نهاده بودند همه در آن بدر منعکس شد

حتے کہ در جانب کمال ہیچ منتوقعے و منتظرے نماند الا ان یتسع الظرف بعد ذلک و یاخذ بقدر وسعتہ شیئاً فشیئاً و تا زمان طویل صورت مثالیہ این معنی را در نظر داشت تا یقینے کہ مصداق صدق است حاصل آمد الحمد للہ سبحانہ علی ذلک حصول این دولت تاویل آن واقعہ است کہ شما دیدہ بودید و حصول آنرا مبالغہ و تاکید بسیار میفرمودید للہ الحمد سبحانہ و المنۃ کہ وام شما بتمام ادا یافت و موعود منجز شد و معہود موفے گشت امیدوار است کہ تکمیل باندازہ این کمال حاصل آید و دشت و صحرا ان حدود بوجود شریف شما منور گردد از بے توفیقی خود نوشتہ بودند ظاہراً سبب آن قبض مفرطاست و چون قبضہائے شما مفرط و طویل الذیل است مسبب آن نیز باندازہ سبب طویل خواہد بود و مع ذلک خود را بتکلف بر اتیان اعمال و اداء عبادات وارند و محمل بر این معنے باشد و دیگر درین سال علوم بلند و معارف ارجمند بظہور آمدہ است از آنجملہ دو مسودہ را اخوند مولانا محمد امین ہمراہ آوردہ اند یکے در حل شرح بعضے از رباعیات حضرت خواجہ ماست قدس سرہ کہ در وقت قرات یاران فیروزآبادی نوشتہ شدہ است دران رسالہ علوم توحید آمیز بتقریب آن رباعیات اندراج یافتہ است و تطبیقے دادہ است در میان علما و صوفیہ کہ بوحدت وجود قائلند و برنہجے تحریر یافتہ است کہ نزاع فریقین بلفظ راجع گشتہ و دویم ازان دو مسودہ مکتوبے است کہ باسم فرزندی ارشدی بالمطلب و لبسط تحریر یافتہ است علو درجہ آن علوم وقت مطالعہ خواہند دریافت اگر امرے ازان در اشتباہ ماندہ استفسار نمایند ؞

مکتوب دوصد و چہل و ہفتم (۲۴۷)

بعرفان پناہی میرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکہ دلیل بر وجود حق تعالی و تقدس ہمان وجود حق است جل سلطانہ نہ ماسوائے او تعالی و ما یناسب ذلک

شناختم پروردگار خود را بر گردانیدن ارادہائے مستحکم	عرفت ربی بفسخ العزائم
نہ بلکہ شناختم بگردانیدن ارادہائے مستحکم پروردگار خود	لا بل عرفت فسخ العزائم بربی

جَلَّ وَعَلَا فَإِنَّهُ سُبْحَانَهُ الدَّلِيلُ
عَلَى مَاسِوَاهُ لَا الْعَكْسُ فَإِنَّ
الدَّلِيلَ أَظْهَرُ مِنَ الْمَدْلُولِ وَأَيُّ
شَيْءٍ أَظْهَرُ مِنْهُ سُبْحَانَهُ لِأَنَّ
الْأَشْيَاءَ إِنَّمَا ظَهَرَتْ بِهِ وَمِنْهُ
سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى فَهُوَ الدَّلِيلُ عَلَى
نَفْسِهِ وَعَلَى مَاسِوَاهُ فَلَا جَرَمَ
عَرَفْتُ رَبِّي بِرَبِّي وَعَرَفْتُ
الْأَشْيَاءَ بِهِ تَعَالَى فَالْبُرْهَانُ
هٰهُنَا لِمِّيٌّ -
وَزَعَمَ الْأَكْثَرُ أَنَّهُ إِنِّيٌّ وَالتَّفَاوُتُ
بِتَفَاوُتِ النَّظَرِ بِاخْتِلَافِهِمْ
بِاخْتِلَافِ الْمَنْظَرِ بَلْ لَا مَجَالَ
لِلْاسْتِدْلَالِ وَالْبُرْهَانِ ثَمَّهْ
إِذْ لَا خَفَاءَ فِي وُجُودِهِ سُبْحَانَهُ
وَلَا رَيْبَ فِي ظُهُورِهِ تَعَالَى فَهُوَ أَجْلَى
الْبَدِيهِيَّاتِ وَمَا خَفِيَ ذٰلِكَ عَلَى
أَحَدٍ إِلَّا لِمَرَضٍ فِي قَلْبِهِ وَغِشَاوَةٍ
عَلَى بَصَرِهِ وَالْأَشْيَاءُ مَحْسُوسَةٌ بِالْحَوَاسِّ
الظَّاهِرَةِ وَمَعْلُومَةٌ بِالضَّرُورَةِ إِنَّ

جل وعلا زیرا که اوست خدائے پاک دلیل بر غیر خود
نه آنکه غیر او سبحانه دلیل است بر وے عز اسمه
چه می باید که دلیل روشن تر باشد نسبت بمدلول و کدام
چیز ظاهر تر است از و سبحانه زیرا که بتحقیق اشیاء
تماما بوے وازوے سبحانه وتعالی ظهور یافته
نه از غیر او جل سلطانه پس اوست تعالے
دلیل بر ذات خود و بر غیر خود پس ناچار است آنکه
گر شناختم پروردگار خود را به پروردگار خود و شناختم
جمله اشیاء را باو سبحانه وتعالی پس اینجا استدلال
بموثر است باثر و بعلت است بر معلول
واکثرے گمان برده که بتحقیق این استدلال استدلال
باثر است بر موثر و بمعلول بر علت و تفاوت بتفاوت
نظر است و نظر باختلاف باختلاف محل نظر و فکر
بلکه استدلال و برهان را اندرین جا محلے نه
زیرا که در وجود او سبحانه بوجهے خفائے نیست
و در ظهور او تعالی شکے نزد وے نه پس او تعالے
ظاهر ترین جمله بدیهیات است و مخفی نماند این بر هیچ
یکے مگر بسبب علت قلبی و غشاوه بصری و حال آنکه
اشیاء تماما محسوس اند بحواس ظاهره و معلوم اند بدیهة
یعنی اینکه

وجود شان بایجاد حق است تعالی وتقدس وعدم حصول این علم مر بعضے را بسبب لحوق مرض قلبی مخل مقصودنیست	وُجُودَهَا مِنْهُ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ وَفُقْدَانُ هٰذَا الْعِلْمِ لِلْبَعْضِ بِوَاسِطَةِ عُرُوْضِ الْمَرَضِ لَا يَضُرُّ فِي الْمَطْلُوْبِ

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلٰى سَائِرِ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ اَتَمُّهَا وَاَكْمَلُهَا

مکتوب دویست وچهل وهشتم (۲۴۸)

نیز بعالیجناب میرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه کمّل تابعان انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات از جمیع کمالات ایشان نصیب است بطریق تبعیت و بیان آنکه هیچ ولی بمرتبهٔ هیچ نبی نرسد و تحقیق آنکه تجلی ذاتی که مخصوص بآن سرور علیه الصلوٰة والسلام گفته اند چه معنی است وما یناسب ذلک اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ هَدٰنَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدٰنَا اللّٰهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ تَعَالٰى وَتَسْلِيْمَاتُهُ سُبْحَانَهُ عَلَيْهِمْ وَعَلٰى اَتْبَاعِهِمْ وَاَنْصَارِهِمْ وَاَعْوَانِهِمْ وَخَزَنَةِ اَسْرَارِهِمْ کمّل تابعان انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات بجهت کمال متابعت و فرط محبت بلکه بمحض عنایت و موهبت جمیع کمالات انبیاء متبوعهٔ خود را جذب مینمایند و بکلیت برنگ ایشان منصبغ میگردند حتی که فرق نمیماند در میان متبوعان و تابعان اِلَّا بِالْاَصَالَةِ وَالتَّبَعِيَّةِ وَالْاَوَّلِيَّةِ وَالْاٰخِرِيَّةِ مع ذلک هیچ تابعی اگرچه از متابعان افضل الرسل باشد بمرتبهٔ هیچ نبی اگرچه ادون انبیاء باشد نرسد لهٰذا حضرت صدیق که افضل بشر است بعد از انبیاء سر او همیشه زیر قدم پیغمبری باشد که او پایان ترِ جمیع پیغمبران است از ینجاست که مبادی تعینات جمیع انبیاء وارباب ایشان از مقام اصل است و مبادی تعینات آتباع ایشان از اعالی و اسافل و ارباب ایشان از مقامات ظلال آن اصل علی تفاوت الدرجات فکیف یتصور المساوات بین الاصل والظل قال الله تبارک وتعالی وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِيْنَ اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُوْرُوْنَ وَاِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُوْنَ

وآنکه گفته اند که تجلی ذاتِ تعالیٰ و تقدس در میان انبیا مخصوص بخاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات
والتحیات و کُمّل تابعانِ آن سرور را ازان تجلی نصیبے است به آن معنی است که تجلی ذات نصیب
انبیاست و بتبعیت نصیب کُمّل است حاشا و کلا من ان یتصور هذا المعنی فان فیه مزیة
الاولیاء علی الانبیاء بلکه مخصوص بودن آن تجلی بآن سرور بآن معنی است که دیگران را حصولِ
آن تجلی بطفیل و تبعیت اوست علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات انبیارا علیهم الصلوات والتحیات
حصولِ آن تجلی بطفیل اوست علیه الصلوة والسلام و کمّل اولیا را بامت را بتبعیت او علیه الصلوة
والسلام انبیا بر خوانِ این نعمتِ عظمی جلیس طفیلی اویند علیه و علیهم الصلوات والتحیات و اولیا
خادم آش خور اواز جلیس طفیلی تا خادمِ آش خور فرق بسیار است این مقام از مزلات اقدام است
در تحقیق آن و در رفع شبه ازان این فقیر در مکتوبات و رسائل خود وجوه شتی ذکر کرده والحق ما حققت
فی هذه المسودة بفضل الله سبحانه و کرمه تعالی معلوم شریف بوده باشد که هر چند جمیع انبیا را
علیهم الصلوات والتسلیمات بطفیل آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات ازان تجلی نصیب
وافر است اما معلوم میشود که این ولایتِ خاصه در اولیاءِ امتانِ ایشان سرایت نکرده است وازین
تجلی نصیبے فرا نگرفته اند چه هرگاه در اصول اینها این دولت طفیلی و انعکاسی باشد بفروع بطریق عکس
العکس چه رسد مصداق این معنی کشف صریح است نه استدلال عقلی و آنچه سابقا مذکور شده که کمّل تابعان
بتمام کمالات متبوعان را جذب مینمایند مراد ازان کمالات بصدیقه متبوعان است نه مطلقا تا نقض
پیدا شود بلکه ایشان از ولایت مخصوصه هر کدام انبیا خود بتبعیت بهره ور گشته اند درمیانِ امتانِ
همین امت بتبعیت باین تجلی مخصوص اند و باین دولت عظمی مشرف اند اخیر الامم گشته و علماء اینها در رنگ
انبیاءِ بنی اسرائیل شده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم خواست که از فضائل
و خصائص این ولایت خاصه شمّه بنویسد تنگی وقت مساعدت نکرد و کاغذ کوتاهی آورد و بعنایت الله سبحانه
علوم و معارف در رنگ باران نیسان میریزد و بر عجائب و غرائب اسرار اطلاع می بخشند محرمان این راز

مراد محمد و فرزندگان کبار اند یعنی خواجه محمد صادق و خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم قدس الله تعالیٰ اسرارهم ۱۲

فرزندان گرامی اند علیٰ قدر الاستعداد یاران دیگر چند روز در حضور اند و چند روز دیگر در غیبت از اینجا
گفته اند که هر چند ولی وَلی باشد اما بمرتبهٔ صحابی نرسد شوق دریافت ملازمت فوق الحد است صحیفهٔ گرامی
که نامزد این حقیر فرموده بودند بوروداًن مشرف گشت و بتصور اعمال از اجل نعم است اما توسط احوال در
جمیع امور محمود است افراط در رنگ تفریط از حد اعتدال بیرون است والسلام علیکم وعلیٰ سائر
من اتبع الهدیٰ والتزم متابعة المصطفیٰ علیه وعلیٰ آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب دویست و چهل و نهم (۲۴۹)

در بیان فضائل متابعت سید الاولین والآخرین و کمالات مترتبه بر آن و مراتب مخصوصهٔ آن
بمیرزا داراب صدور یافت الحمد لله وسلام علیٰ عباده الذین اصطفیٰ نجات اخروی و فلاح سرمدی
منوط بمتابعت سید الاولین والآخرین است علیه وعلیٰ آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها لهذا بمتابعت
او بمقام محبوبیت حق جل سلطانه میرسند و بمتابعت او بتجلی ذات تعالیٰ و تقدس مشرف میگردند و بمتابعت او
بمرتبهٔ عبدیت که فوق جمیع مراتب کمالات است و بعد از حصول مقام محبوبیت است سرفراز میابند و بمتابعت آن
محمل او را مثل انبیاء بنی اسرائیل میفرمایند و پیغمبران اولوالعزم آرزوی متابعت او مینمایند و لو کان
موسیٰ حیا فی زمنه ما وسعه الا اتباعه قصهٔ نزول روح الله و متابعت حبیب الله معلومهٔ
مشهور و امت او بواسطهٔ متابعت او خیر الامم گشته است و اکثر اهل جنت شده فردا بدولت متابعت
ایشان پیش از جمیع امم به بهشت خواهند در آمد و نعمات خواهند فرمود لذا او کذا اتم کذا و کذا
فعلیکم بمتابعته والتزام سنته واتیان شریعته علیه وعلیٰ جمیع اخوانه من الصلوات
افضلها ومن التسلیمات اکملها ثانیاً سفارش شیخ اسمٰعیل مینماید که از آشنایان معارف آگاهی
حاجی عبد الحق است والسلام

مکتوب دویست و پنجاهم (۲۵۰)

بملا احمد برکی صدور یافت در حلِ بعضے استفسار ها کہ نموده بود بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیۡمِ بعد الحمد و الصلوٰة و تبلیغ الدعوات میرساند کہ احوال و اوضاع فقراءِ این حدود مستوجب حمد است و المسئول من اللّٰه سبحانه عافیتکم صحیفه شریفه وصول یافت نوشته بودند که ذوقے و فرحے کہ اول داشت حالا در خود نمی یابد و این را تنزل خود میدانند معلوم اخوی باد کہ حالتِ اولیٰ در رنگ حالت اہلِ وجد و سماع بوده است که جسد را در انجا دخل تمام بوده و حالتیکه الحال میسر شده است جسد از انجا قلیل النصیب بقلب و روح تعلق بیشتر دارد و بیانِ این معامله تفصیلے میطلبد بالجمله حالت ثانیه فوق حالتِ اولیٰ است بمراتب و عدم وجدانِ ذوق و فقدانِ فرح فوق فوقِ وجدانِ ذوق و فرح است چه نسبت هر چند بجهالت بکشد و بحیرت انجامد و جسد دور تر رود و اصیل تر است و بحصول مطلوب نزدیک تر زیراکه دران موطن جز عجز و جهل گنجایش نیست جهل را بالتعبیر بمعرفت میکنند و عجز را ادراک می نامند نوشته بودند که آن نسبت را تاثیرے کہ در اول بوده است حالا نمانده بلے تاثیر جسدی نمانده اما تاثیر روحی بیشتر پیدا کرده هر چند هر کس آنرا درک نکند چه توان کرد مدتِ صحبتِ شما با این فقیر بسیار کم بوده است و علوم و معارف خاصه کم مذکور شده مگر آنکه حضرت حق سبحانه و تعالیٰ خواسته باشد که صحبت متیسر شود و چندروز بهم باشیم و ایضاً استفسار نموده بودند که آیا با وجود زنا دو احمال درین زمانه مکه رفتن فرض است یا نه مختار روایاتِ فقه درین باب اختلاف بسیار دارند و مختار درین مسئله فتوی فقیه ابو اللیث است که گفته اگر غالب ظن آن بود عدم هلاک است در راه پس فرضیتش ثابت است و الا لا لیکن این شرط شرطِ وجوب ادا است نه شرطِ نفس وجوب بحلول الصحیح پس وصیت بحج درین صورت واجب باشد چون وقت مساعدت نکرد جواب استفسار های دیگر شما را بر کتابت دیگر موقوف داشته والسلام

المنتخبات ۴۷	مکتوب (۲۵۱) دوصد و پنجاه و یکم	

بمولانا محمد اشرف صدور یافت در بیانِ فضائلِ خلفاء راشدین و فضلِ حضرات شیخین و بعضی از خصائص

حضرتِ امیر و در بیان تعظیم و توقیر اصحاب کرام علیہم الرضوان و در بیان محامل صحیحہ از برائے مشاجرات ایشان و ما یتعلق بذلک بعد الحمد و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی ارشدی خواجہ محمد اشرف باد بعضے از علوم غریبہ اسرار عجیبہ و مواہب لطیفہ و معارف شریفہ کہ اکثر آنہا تعلق بفضائل و کمالات حضرات شیخین و ذی النورین و حیدر کرار رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین داشتہ بحسب فہم قاصر خود می نویسید بگوش ہوش استماع فرمایند کہ حضرتِ صدیق و حضرتِ فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہما باوجود حصول کمالات محمدی و وصول بدرجات ولایت مصطفوی علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام درمیان انبیاء بالقدم در طرف ولایت مناسبت بحضرت ابراہیم صلوات اللہ تعالیٰ و تسلیماتہ علی نبینا و علیہ دارند و در طرف نبوت مناسبت بحضرت موسیٰ دارند صلوات اللہ سبحانہ و تعالیٰ و تسلیماتہ علی نبینا و علیہ و حضرت ذی النورین در ہر دو طرف مناسبت بحضرت نوح دارند صلوات اللہ سبحانہ و تعالیٰ و تسلیماتہ علی نبینا و علیہ و حضرت امیر در ہر دو طرف مناسبت بحضرت عیسیٰ دارند صلوات اللہ سبحانہ و تعالیٰ و تسلیماتہ علی نبینا و علیہ و چون حضرت عیسیٰ روح اللہ است و کلمۃ اللہ لاجرم طرف ولایت در ایشان غالب است از جانب نبوت و حضرت امیر نیز بواسطۂ آن مناسبت طرف ولایت غالب است و مبادی تعینات خلفاء اربع صفۃ العلم است علی اختلاف الجہات اجمالاً و تفصیلاً و آن صفت باعتبار اجمال رب محمد است و باعتبار تفصیل رب حضرت خلیل و باعتبار حیثیت اجمال و تفصیل رب حضرت نوح است چنانکہ رب حضرت موسیٰ صفۃ الکلام است و رب حضرت عیسیٰ صفۃ القدرت و رب حضرت آدم صفت التکوین پس سر اصل سخن بگویم حضرت صدیق و حضرت فاروق حامل بار نبوت محمدی اند علی اختلاف المراتب و حضرت امیر بواسطۂ مناسبت حضرت عیسیٰ و غلبۂ جانب ولایت حامل بار ولایت محمدی اند و حضرت ذی النورین باعتبار حیثیت حمل بار ہر دو طرف فرمودہ اند و تواند بود کہ باین اعتبار نیز ایشان را ذوالنورین گویند و چون حضرات شیخین حمل بار نبوت فرمودہ اند مناسبت بحضرت موسیٰ بیشتر دارند چہ مقام دعوت کہ ناشی از مرتبۂ نبوت است درمیان سائر انبیاء بعد از پیغمبر ما در ایشان اتم و اکمل

وکتابِ ایشان بعد از قرآن مجید بهترین کتبِ منزله لهذا امتِ ایشان در امم ما تقدم پیشتر در بهشت
خواهند رفت هرچند شریعتِ حضرت ابراهیم و ملت او از جمیعِ شرائع و ملل افضل و اکمل است از ینجاست
که پیغمبر افضل الرسل را امر بمتابعتِ ملت او فرموده کریمهٔ ثُمَّ اَوْحَیْنَا اِلَیْکَ اَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِیْمَ
حَنِیْفًا شاهد این معنی است و حضرتِ مهدی موعود که رب او نیز صفت العلم است در رنگ حضرت امیر
مناسبت بحضرت عیسیٰ دارند گویا یک قدم حضرت عیسیٰ بر سر حضرت امیر است و قدم دیگر بر سر حضرت مهدی
بدانند که ولایت موسوی جانب یمین ولایت محمدی واقع شده است و ولایتِ عیسوی جانب یسار
آن ولایت و چون حضرت امیر حامل بارِ ولایت محمدی بوده اند اکثر سلاسل اولیا بایشان منتسب گشت
و کمالاتِ حضرت امیر پیش از کمالات حضرات شیخین بر اکثر اولیا بر غلبت که کمالات ولایت مخصوص اند ظاهر
شد اگر نه اجماع اهل سنت بر افضلیت شیخین بودے کشفِ اکثر اولیا در غلبت بافضلیت حضرت امیر حکم کردے
زیرا که کمالات حضرات شیخین شبیه بکمالات انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات دستِ ارباب
ولایت از دامانِ آن کمالات کوتاه است و کشفِ ارباب کشوف بواسطهٔ علو درجاتِ آنها در راه
کمالات ولایت در جنبِ آن کمالات کالمطروح فی الطریق اند کمالات ولایت را چه انداز که پی
عروج بکمالات نبوت تا پس متقدمات را از مقاصد چه خبر بود و مبادی را از مطالب چه شعور امروز این سخن
بواسطهٔ بُعد عهد نبوت بر اکثرے گران است و از قبول دور لیکن چه توان کرد بیت در پس آئینه طوطی
صفتم داشته اند ٭ هرچه استاد ازل گفت همان میگویم ٭ اما الحمد لله سبحانه والمنة که درین گفتگو
بعلماء اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم موافقم و اجماع ایشان تحقیق استدلالی ایشان را برین کشفی
ساخته اند و اجمالی را تفصیلی این فقیر را از ما سوے که بکمالات مقام نبوت بمتابعهٔ پیغمبر خود رسانیده اند
و از ان کمالات بهرهٔ تام داده اند بفضائل شیخین بطریق کشف اطلاع بخشیده و غیر از تقلید آنها نموده اند
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدٰنَا لِهٰذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَا اَنْ هَدٰنَا اللّٰهُ لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُ
رَبِّنَا بِالْحَقِّ روزے شخصے نقل کرد که نوشته اند که نام حضرت امیر بر در بهشت ثبت کرده اند بخاطر رسید

کہ حضرات شیخین را از خصائص آن موطن چہ باشد بعد از توجہ تام ظاہر شد کہ دخول این امت ببہشت باستصواب و تجویز این دو اکابر خواہد بود گویا حضرت صدیق بر در بہشت ایستادہ اند و تجویز دخول مردم میفرمایند و حضرت فاروق دست گرفتہ بدرون مے برند و مشہود میگردد کہ گویا تمام بہشت بنور حضرت صدیق مملو است و در نظر این حقیر حضرات شیخین را در میان جمیع صحابہ شان علیحدہ است و درجہ منفردہ گویا ہیچ احدے مشارکت ندارند حضرت صدیق با حضرت پیغمبر علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات گویا ہمخانہ است اگر تفاوت است بعلو و سفل است و حضرت فاروق بطفیل حضرت صدیق نیز باین دولت مشرف اند و سائر صحابہ کرام با آنسرور علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات نسبت ہمسرائی دارند یا ہم شہری با اولیاء امت خود چہ رسد اینجا کس کہ رسد زور بانگ جرسم و پس اینجا از کمالات شیخین چہ دریابند این ہر دو بزرگوار از بزرگی و کلانی در انبیاء معدود اند و بفضائل انبیاء محفوف قال النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم لو کان بعدی نبی لکان عمر امام غزالی نوشتہ کہ در ایام حضرت فاروق عبد اللہ بن عمر بحضور صحابہ گفت مات تسعة اعشار العلم چون از بعضے در فہم این معنی توقف دید گفت مراد من علم باللہ است نہ علم حیض و نفاس از حضرت صدیق چہ گوید کہ جمیع حسنات حضرت عمر یک حسنہ اوست چنانچہ مخبر صادق ازان خبر دادہ و محسوس میگردد و انحطاطی کہ حضرت فاروق را از حضرت صدیق است زیادہ ازان انحطاطست کہ حضرت صدیق را از حضرت پیغمبر علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات پس قیاس کن کہ انحطاط دیگران از حضرت صدیق چہ قدر خواہد بود و شیخین بعد از موت نیز از حضرت پیغمبر جدا نشدند و حشر نیز در میان ایشان خواہد بود چنانچہ فرمودہ پس افضلیت بواسطہ اقربیت ایشان را بود این حقیر قلیل البضاعت از کمالات ایشان چہ گوید از فضائل ایشان چہ بیان نماید ذرہ بیمقدار چہ یارا کہ سخن از آفتاب گوید قطرہ را چہ مجال کہ حدیث بحر عمان بر زبان آرد اولیا کہ برائے دعوت خلق برجوع اند و از ہر دو طرف ولایت و دعوت بہرہ تمام دارند و علماء مجتہدین از تابعین و تبع تابعین بنور کشف صحیح و فراست صادقہ و اخبار متشابعہ فی الجملہ کمالات شیخین ادریافتہ اند

وشمہ از فضائل ایشان شناختہ ناچار حکم بافضلیت شان نمودہ اند و برین معنی اجماع فرمودہ اند و
کشفے کہ برخلاف این اجماع ظاہر شدہ بر عدم صحت حمل نمودہ اعتبار نکردہ اند کیف وقد صح فی الصدر
الاول افضلیتہما کما روی البخاری عن ابن عمر رضی اللہ تعالی عنہما قال کنا فی زمن النبی صلی
اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب النبی صلی اللہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم لا نفاضل بینہم وفی روایۃ لابی داود قال کنا نقول ورسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم حی
افضل امۃ النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم بعدہ ابو بکر ثم عمر ثم عثمان رضی اللہ تعالی عنہم وآنکہ گفتہ اند کلیۃ
افضلیت کلی مراد نیست از ارباب سکر است و از اولیاء غیر مرجوع کہ نصیب وافر از کمالات مقام نبوت
ندارند و نظر شما در آمدہ باشد کہ فقیر در بعضی از رسائل خود تحقیق نمودہ است کہ نبوت افضل از ولایت
است اگرچہ ولایت آن نبی باشد و حق ہمین است و آنکہ برخلاف آن گفتہ از جہالت کمالات مقام نبوت
است چنانچہ بالا گذشت و معلوم است کہ سلسلہ علیہ نقشبندیہ در میان سائر سلاسل اولیاء منتسب بحضرت
صدیق است پس نسبت صحو در ایشان غالب باشد و دعوت ایشان اتم بود و کمالات حضرت صدیق
در ایشان بیشتر ظاہر شود و ناچار نسبت ایشان فوق جمیع نسبتہائے سائر سلاسل باشد پس دیگران بکمالات
ایشان چہ پے برند و از حقیقت معاملہ ایشان چہ دریابند نمیگویم کہ جمیع مشائخ نقشبندیہ درین معاملہ
متساوی اند کیف بل لو وجد واحد من الالوف علی ہذہ الصفۃ لاغتنم و انگارم کہ حضرت
مہدی موعود کہ بکاملیت ولایت معہود است نیز برین نسبت خواہد بود و تتمیم و تکمیل این سلسلہ علیہ خواہد
فرمود چہ نسبت جمیع ولایات دون این نسبت علیہ است زیرا کہ سائر ولایات از کمالات مرتبہ نبوت
قلیل النصیب اند و این ولایت بواسطہ انتساب بحضرت صدیق از ان کمالات حظ وافر دارد و بکمال
انقطاع ببین تفاوت راہ از کجاست تا بکجا * آسے برادر حضرت امیر چونکہ حامل بار ولایت
محمدی اند علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ تربیت مقام اقطاب و ابدال و اوتاد کہ از اولیاء عزلت
اند بجانب کمالات ولایت در ایشان غالب است متعلق بامداد و اعانت آنحضرت است سر قطب الاقطاب

بامداد و اعانت حضرت می پیوست کرم اللہ تعالی وجہہ

که قطب مدار است زیر قدم اوست قطب مدار نجابت و رعایت او بهم خود را سر انجام مینماید و از عهدهٔ مدد آن
برمی آید حضرت فاطمه و امامین نیز درین مقام با حضرت امیر رضی الله تعالی عنهم شریک اند بدانند که اصحاب
پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات همه بزرگ اند و همه را به بزرگی یاد باید کرد خطیب از انس روایت
کند که رسول صلی الله تعالی علیه و آله وسلم فرموده إن الله اختارني واختار لي أصحابا واختار لي
منهم أصهارا وأنصارا فمن حفظني فيهم حفظه الله ومن آذاني فيهم آذاه الله و طبرانی از ابن عباس
روایت کند که رسول فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام من سب أصحابي فعليه لعنة الله والملائكة
والناس أجمعين و ابن عدی از عائشه روایت کند رضی الله تعالی عنها که رسول فرموده علیه و علی آله
الصلوة والسلام إن شرار أمتي أجرأهم على أصحابي و منازعات و محاربات که درمیان ایشان واقع
شده است بر محامل نیک صرف باید کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت زیرا که آن مخالفات مبنی بر
اجتهاد و تاویل بوده نه بر هوا و هوس چنانکه جمهور اهل سنت برآنند اما باید دانست که محاربان حضرت امیر کرم الله
تعالی وجهه بر خطا بوده اند و حق بجانب حضرت امیر بوده لیکن چون این خطا خطاء اجتهادی است
از ملامت دور است و از مواخذه مرفوع چنانکه شارح مواقف از آمدی نقل میکند که واقعات جمل و صفین
از روی اجتهاد بوده و شیخ ابو شکور سلمی در تمهید تصریح کرده که اهل سنت و جماعت برآنند که معاویه با جمعی از اصحاب
که همراه او بودند بر خطا بودند و خطای ایشان خطاء اجتهادی بوده و شیخ ابن حجر در صواعق گفته که منازعت
معاویه با امیر از روی اجتهاد بوده و این قول را از معتقدات اهل سنت فرموده و آنچه شارح مواقف گفته
که بسیاری از اصحاب ما برآنند که آن منازعت از روی اجتهاد نبوده مراد او از اصحاب کدام گروه را داشته باشد
اهل سنت بر خلاف آن حاکم اند چنانکه گذشت و کتب القوم مشحونة بالخطاء الاجتهادي كما صرح به
الإمام الغزالي والقاضي أبو بكر وغيرهما پس تفسیق و تضلیل در حق محاربان حضرت امیر جائز نباشد
قال القاضي في الشفا قال مالك رضي الله تعالى عنه من شتم أحدا من أصحاب النبي صلى الله تعالى
عليه وآله وسلم أبا بكر أو عمر أو عثمان أو معاوية أو عمرو بن العاص رضي الله تعالى عنهم فإن قال كانوا على

ضلال وكفر قيل وإن شتم غيرهم من مشاهير الناس يكن كالأشد تأديبا فلا يكون محاربوا علي كفرة كما زعمت الغلاة من الرفضة ولا فسقة كما زعم البعض ونسبه شارح المواقف إلى كثير من أصحابنا كيف وقد كانت الصديقة والطلحة والزبير وكثير من الأصحاب الكرام منهم وقد قتل الطلحة والزبير في قتال الجمل قبل خروج معاوية مع ثلثة عشر ألفا من القتلى وتضليلهم وتفسيقهم مما لا يجترئ عليه المسلم إلا أن يكون في قلبه مرض وفي باطنه خبث

وآنچه در عبارات بعضے از فقها لفظ جور در حق معاویه رض واقع شده است وگفته کان معاویة اماما جائرا مراد از جور عدم حقیت خلافت او در زمان خلافت حضرت امیر خواهد بود نه جوریکه مآلش فسق وضلالت است تا باقوال اهل سنت موافق باشد مع ذلك ارباب استقامت از اتیان الفاظ موهمه خلاف مقصود اجتناب مینمایند وزیاده برخطا تجویز نمیکنند کیف یکون جائرا وقد صح انه کان اماما عادلا فی حقوق الله سبحانه وفی حقوق المسلمین کما فی الصواعق وخدمت مولانا عبد الرحمن الجامی که خطاء منکر گفته است نیز زیادة کرده است بر خطا هرچه زیادت کنند خطاست وآنچه بعد ازان گفته است که اگر او مستحق لعنت است الخ نیز نامناسب گفته است چه جای تردید است وچه محل اشتباه اگر این سخن در باب یزید میگفت گنجایش داشت اما در ماده حضرت معاویه گفتن شناعت دارد ودر احادیث نبوی باسناد ثقات آمده که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حق معاویه دعا کرده اند وفرموده اند اللهم علمه الكتاب والحساب وقه العذاب وجای دیگر در دعا فرموده اند اللهم اجعله هاديا ومهديا ودعاء آنحضرت مقبول است ظاهرا این سخن از مولانا بر سبیل سهو ونسیان سر بر زده باشد وایضا مولانا در همان ابیات تصریح باسم نکرده گفته است آن صحابی ودیگر این عبارت نیز از ناخوشی خبر میدهد ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطانا وآنچه از امام شعبی در ذم معاویه نقل کرده اند وکوشش او را از فسق هم بالا گذرانیده اند بثبوت نپیوسته است امام اعظم که از تلامیذ اوست بر تقدیر صدق آن اولی بود بآن نقل وامام مالک که از تابعین است ومعاصر او واعلم علماء مدینه شاتم معاویه وعمرو بن العاص را

بقتل حاکم کرده است چنانچه بالا گذشت اگر او مستحق شتم مے بود چرا حکم بقتل شاتم او میکرد پس معلوم شد که
شتم او را از کبائر دانسته حکم بقتل شاتم او کرده و ایضاً شتم او را در رنگ شتم ابی بکر و عمر و عثمان ساخته است
چنانکه بالا گذشت پس معاویه مستحق ذم و نکوهش نباشد اے برادر معاویه تنها درین معامله نیست بلکه
نصفے از اصحاب کرام کم و بیش درین معامله با وے شریک اند پس محاربان امیر اگر کفره یا فسقه باشند
اعتماد از شطر دین بر خیزد که از راه تبلیغ ایشان بما رسیده است و تجویز نکند این معنی را مگر زندیقی که مقصودش
ابطال دین است اے برادر منشأ اثارهٔ این فتنه قتل حضرت عثمان است رضی الله تعالی عنه
و طلب قصاص نمودن از قتله او طلحه و زبیر اول از مدینه بر آمدند بواسطهٔ تاخیر قصاص بر آمدند و حضرت
صدیقه نیز با ایشان درین امر موافقت نموده و جنگ جمل که در انجا سیزده هزار آدم بقتل رسیدند و طلحه
و زبیر که از عشرهٔ مبشره اند نیز بقتل رسیدند بواسطهٔ تاخیر قصاص حضرت عثمان بوده بعد از ان معاویه
از شام بیرون آمده با ایشان شریک شده جنگ صفین نمودند امام غزالی تصریح کرده که آن منازعت
بر امر خلافت نبوده بلکه در استیفاء قصاص در بدء خلافت حضرت امیر بوده و شیخ ابن حجر نیز این معنی را
از معتقدات اهلسنت گفته است و شیخ ابو شکور سلمی که از اکابر علماء حنفیه است گفته است که منازعت معاویه
با امیر در امر خلافت بوده که پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات معاویه را فرموده بود اذا ملکت
الناس فارفق بهم از انجا معاویه را طمع در خلافت پیدا شده بود اما او مخطی بود درین اجتهاد و امیر
محق زیرا که وقت خلافت او بعد از زمان خلافت حضرت امیر بوده و توفیق درمیان این دو قول
آنست که منشأ منازعت تواند بود که تاخیر قصاص باشد بعد از ان طمع خلافت نیز پیدا کرده باشد
بهر تقدیر اجتهاد در محل خود واقع شده است اگر مخطی است یک درجه است و محق را دو درجه است بلکه ده درجه
اے برادر طریق اسلم درین موطن سکوت از ذکر مشاجرات اصحاب پیغمبر است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
و اعراض از تذکر منازعات ایشان پیغمبر فرموده علیه الصلوة و السلام ایاکم و ما شجر
بین اصحابی و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا و نیز فرموده علیه

الصلوة والسلام الله الله في اصحابي الله الله في اصحابي لا تتخذوهم غرضا يعني بترسيد

از خدای عزوجل در حق اصحاب من بترسید از خدا جل وعلا در حق ایشان ایشانرا نشانه تیر خود

نسازید قال الشافعي وهو منقول عن عمر بن عبد العزيز ايضا تلك دماء طهر الله عنها

ايدينا فلنطهر عنها السنتنا ازین عبارت مفهوم میشود که خطای ایشانرا هم بزبان نباید آورد

و غیر از ذکر خیر ایشان نباید کرد ٭ بدا ٭ یزید بیدولت از زمره فسقه است توقف در لعنت او

بنا بر اصل مقرر اهل سنت است که شخص معین را اگرچه کافر باشد تجویز لعنت نکرده اند مگر آنکه بیقین معلوم

کنند که ختم او بر کفر بوده کابي لهب الجهنمي وامرأته نه آنکه او شایان لعنت نیست ان الذين

يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة بدانند که درین زمان چون اکثر مردم بحث

امامت را پیش داشته همواره سخن از خلافت و مخالفت اصحاب کرام علیهم الرضوان نصب عین

ساخته اند و بتقلید جهله ارباب تاریخ و مردود اهل بدعت اکثر اصحاب کرام را بنیک یاد نمیکنند و امور نامناسب

بجناب ایشان نسبت میسازند بضرورت شمه از آنچه معلوم داشت در قید کتابت آورده بدوستان مرسل شد

قال عليه وعلى آله الصلوة والسلام اذا ظهرت الفتن او قال البدع وسبت اصحابي فليظهر العالم

علمه فمن لم يفعل ذلك فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل الله له صرفا

ولا عدلا الحمد لله سبحانه والمنة که سلطان وقت خود را حنفی مذهب میگیرد و از اهل سنت

میداند و الا کار بر مسلمانان بسیار تنگ میشد شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد و نیز باید که مدار اعتقاد

را بر آنچه معتقد اهل سنت است دارند و سخنان زید و عمرو را در گوش نیارند مدار کار را بر افسانهای

دروغ ساختن خود را ضائع کردن است تقلید فرقه ناجیه ضروریست تا امید نجات پیدا شود

ويدونه خرط القتاد والسلام عليكم وعلى سائر من اتبع الهدى والتزم

متابعة المصطفى عليه وعلى آله الصلوة والسلام ٭ ٭

مکتوب دوصد و پنجاه و دوم (۲۵۲)

بجناب شیخ بدیع الدین صدور یافته در جواب استفسار که کرده بود و مایناسب ذلک الحمد للّٰہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ مکتوب مرغوب اخوی ارشدی رسید فرحت فراوان رسانید استفسار ها رفته بود معلوم شریف بوده باشد که مبدأ تعین حضرت نوح و حضرت ابراہیم صلوات اللّٰہ تعالیٰ وتسلیماته سبحانه علی نبینا وعلیهما صفة العلم است چنانکه مبدأ تعین محمدی علیه الصلوٰۃ والسلام نیز ہمان صفت است تفاوت بجہات و اعتبارات است چہ آن صفت را وجه بعالم است و وجه دیگر بعلوم وجه اولی بوحدت ملائم است و وجه ثانیه بکثرت و آن صفت را نیز اجمالست و تفصیل ہر یک از اعتبار مبدأ تعین پیغمبری شده است و دیگر معارفیکه تعلق بجمل بارنبوت و ولایت داشته در مکتوبیکه بخواجه محمد اشرف نوشته بتفصیل اندراج یافته است تکرار نوشته از آنجا طلبند و دیگر خواسته که در جواب استفسار فرق میان قطب و غوث و خلیفه نویسد با زون گذشت بر وقت دیگر موقوف دارند والسلام

مکتوب دوصد و پنجاه و سیوم (۲۵۳)

بشیخنت مآب شیخ ادریس سامانی صدور یافت در جواب اسوله او و در بیان بے نہایتی این راه و تفصیل بعضے از مقامات و منازل طریق بسبیل رمز و اجمال بعد الحمد والصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمد است المسئول من اللّٰہ سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم علی الطریقة المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام والتحیة بیان احوال موجبه که بلسان مولانا عبد المؤمن حواله نموده بودند و استفسار جواب آن فرموده مولانا بتفصیل ہمه را وا نمود و گفت که فرموده اند که اگر بجانب زمین نظر میکنیم زمین را نمی یابیم و اگر بجانب آسمان نظر می اندازیم آنرا نیز نمی یابیم و ہمچنین عرش و کرسی و بہشت

و دوزخ را نیز وجودے نمے یابم و پیش کسے که میروم او را نیز وجودے نمے یابم و خود را نیز موجود نمیدانم و وجود
حق جل شانه بے پایان است نهایت او را هیچکس نیافته است و بزرگان نیز تا همین جا گفته اند
و تا اینجا آمده از سیر مانده شده اند و زیاده برین معنی اعتبار نموده اند اگر شما نیز همین را کمال میدانید و در
همین مقام میدیدیس باپیش شما برا سے چه بیائیم و تصدیع بکشیم و تصدیع دهیم و اگر امرے دیگر ورائے این
کمال است پس اعلام بخشند تا ما و یارِ دیگر که در طلب بسیار وار و آنجا برسیم چندین سال توقف در
آمدن بواسطهٔ حصولِ این تردد بوده مخدوما این احوال و امثال این احوال از تلوینات قلب است
مشهود میگردد که صاحبِ این احوال از مقاماتِ قلب زیاده از ربع سے طے نکرده است سه حصهٔ دیگر از
مقاماتِ قلب طے باید کرد تا معاملهٔ قلب را بتمام سے طے کرده باشد از گذشت قلب روح هست و از گذشت روح
سِر است و از گذشت سِر خفی هست بعد از ان اخفی هرکدام ازین چهار باقی مانده احوال و مواجید علاحده دارد
همه را جدا جدا طے باید کرد و به کمالات هرکدام متحلّی باید شد از گذشت این پنجگانه عالم امر و طے منازل
اصولِ آنها مرتبه بعد مرتبه و قطعِ مدارجِ ظلالِ اسما و صفات که اصولِ این اصول است درجه
بعد درجه تجلیاتِ اسما و صفات هست و ظهوراتِ شیون و اعتبارات از گذشت این تجلیات تجلیات
ذات است تعالی و تقدس درین زمان معامله باطمینانِ نفس مے افتد و حصولِ رضائے پروردگار جل سلطانه
میسر مے آید کمالاتیکه درین موطن حاصل میگردد جنب این کمالات کمالاتِ سابق حکم قطره دارد در جنب
دریائے محیطِ بیکران اینجا شرح صدر میسر گردد و باسلامِ حقیقی مشرف شود و کار افتد غیر اینهمه هیچ
تجلیاتِ اسما و صفات که پیش از قطعِ منازل این پنجگانهٔ عالم امر باصول و اصولِ اصول متوهم شود
ظهوراتِ بعضی از خواصِ عالم امر است که نصیبے از بیچونی و بهره از لا مکانیت دارد نه تجلیاتِ اسما و صفات
سالکے درین مقام گفته است که سی سال روح را بخدائی پرستیدم پس وصول کجا میسر گردد شعر

كَيْفَ الْوُصُوْلُ إِلَى سُعَادَ وَدُوْنَهَا ۔ قُلَلُ الْجِبَالِ وَدُوْنَهُنَّ حُتُوْفُ

چون التفات نموده
طلبِ کشفِ حقیقت این ها فرموده بودند شمهٔ ازان بطریقِ اجمال نوشته آمد و الامر عند الله سبحانه والسلام علیکم

معنی چگونه تو ان رسید بسعاد و حال آنکه در راه او سے کوه‌ها سے بلند و چند سیاه است که گذشتن از انها و عبور بر آنها بسیار دشوار و گران است ۱۲

مکتوب دو صد و پنجاه و چهارم

بملا احمد برکی صدور یافت در جواب بعضے اسئولہ کہ پرسیدہ بود الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی نوشتہ بودند کہ بعضے اکابر فرمودہ اند کہ آدمی ہرچہ کند بفرمان صاحب زمان کند تا نتیجہ بدہد اگرچہ کارہا مشروع باشد اگر این سخن صحیح است امیدوار فرمان است در کل مشروعات مخدوما سخن اکابر صحیح است و شمارا اذن حاصل کردہ ماذون ساختہ آمدہ اند کہ مراد از نتیجہ نتیجہ معتد بہا است نہ مطلقاً نوشتہ بودند کہ در رسالہ تحریر یافتہ است کہ حضرت خواجہ احرار قدس سرہ فرمودہ اند کہ قرآن بحقیقت از مرتبہ تعین جمع است یعنی از احدیت ذات تعالی و تقدس پس معنے آنچہ در رسالہ مبدأ و معاد تحریر یافتہ کہ حقیقت کعبہ ربانی فوق حقیقت قرآنی است چہ باشد مخدوما مراد از احدیت ذات احدیت مجردہ نیست کہ ہیچ صفتے و شانے در آنجا ملحوظ نباشد چہ حقیقت قرآن ناشی از صفت کلام است کہ یکے از صفات ثمانیہ است و حقیقت کعبہ ناشی از مرتبہ ایست کہ از تلوینات و صفات و شیونات برتر است پس تفوق آن را گنجایش شد نوشتہ بودند کہ در بعضے از تفاسیر نوشتہ اند کہ اگر کسے گوید کہ من کعبہ را سجدہ میکنم کافر میشود چہ سجدہ بطرف کعبہ باید نہ بکعبہ و در جائے دیگر نوشتہ اند کہ در اول اسلام در سجدہ لک سجدتی میگفتند مدلول ضمیر نفس ذات است تعالی و تقدس پس معنی آنچہ در رسالہ مبدأ و معاد تحریر یافتہ کہ صورت کعبہ ہمچنانکہ مسجود صور اشیا است حقیقت کعبہ نیز مسجود حقائق آن اشیا است چہ باشد مخدوما این از مسامحات عبارت است چنانچہ میگویند آدم مسجود ملائکہ است سجدہ مر خالق راست جل سلطانہ نہ مخلوق و مصنوع او را ہر مخلوقیکہ باشد والسلام علیکم و علی اصحابکم و احبابکم علی الخصوص ملا پایندہ و شیخ حسن۔

مکتوب دو صد و پنجاہ و پنجم ۲۵۵

بملا محمد طاہر لاہوری صدور یافت در تحریض بر احیاے سنت سنیہ و رفع بدعت نامرضیہ الحمد للہ و سلام علی

علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب شریف که مصحوب حافظ بهاء الدین ارسال داشته بودند رسید فرحت
فراوان رسانید چه نعمتی است که محبان و مخلصان همگی همت خود متوجه احیای سنتی از سنن مصطفویه علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة باشند و بالکلیه خود خواهان رفع بدعتی از بدع منکره نامرضیه بود سنت
و بدعت ضد یکدیگر اند وجود یکی مستلزم نفی دیگریست پس احیای یکی مستلزم اماتت دیگری بود احیای
سنت موجب اماتت بدعت است و بالعکس پس بدعت را خواه حسنه گویند یا سیئه مستلزم رفع سنت است
مگر حسن نسبی اعتبار کرده باشند که حسن مطلق آنجا گنجایش ندارد چه جمیع سنن مرضی حق اند جل سلطانه
و اضداد آنها مرضیات شیطان امروز این سخن بواسطه شیوع بدعت بر اکثری گران است اما فردا معلوم
خواهند کرد که ما بر هدایتیم یا ایشان منقولست که حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین
نماید و احیای سنت فرماید عالم مدینه که عادت بعمل بدعت گرفته بود و آنرا حسن پنداشته ملحق بدین ساخته
از تعجب گوید که این مرد رفع دین ما نموده و اماتت ملت ما فرموده حضرت مهدی امر بکشتن آن عالم
فرماید و حسنه او را سیئه انگارد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام
علیکم وعلی سائر من لدیکم نسیان بر فقیر غالب آمده است معلوم نشد که مکتوب شما را بکه
سپرده بود تا جواب استفسارها نویسد معذور خواهند داشت میان شیخ احمد فرملی از محبان است
چون در جوار شما واقع است التفات و توجه درباره مشار الیه مرعی خواهند داشت ✤ ✤

مکتوب دوصد و پنجاه و ششم (۲۵۶)

بمیان شیخ بدیع الدین صدور یافت در جواب اسوله که نموده بود و پرسیده بود که معنی قطب و قطب الاقطاب
و غوث و خلیفه چیست و ما یتعلق بذلک و پرسیده بود از تحقیق حدیث لو اتزن ایمان ابی بکر الخ
و ما یتعلق بذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مصحوب درویشی
ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید پرسیده بودند که معنی قطب و قطب الاقطاب

و غوث و خلیفه چیست و هر کدام بچه خدمت ماموراند و از خدمت خود اطلاع وارند یا نه و بشارت قطب الاقطاب
که از عالم غیب میرسد اصلے دارد یا اختراع وهم و خیالست باید دانست که کمّل تابعان نبی علیه و علیهم الصلوٰة
والتسلیمات چون بتبعیت کمالات مقام نبوت را تمام کنند بعضی ایشان را بمنصب امامت سرفرازی سازند
و بعضے را بمجرد حصول آن کمال اکتفا میفرمایند این هر دو بزرگ در نفس حصول آن کمال برابر اند تفاوت
در منصب و عدم منصب است و در اموریکه تعلق بآن منصب دارند و چون تابعان کمّل کمالات ولایت
نبوت را تمام کنند بعضی را بمنصب خلافت مشرف میسازند و بعضے را بمجرد حصول آن کمالات
اکتفا مینمایند چنانکه بالا گذشت این هر دو منصب تعلق بکمالات اصلیه دارند و در کمالات ظلیه مناسب
منصب امامت منصب قطب ارشاد است و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار گویا این دو
مقام که در تحت اند ظلال آن دو مقام اند که در فوق اند و غوث نزد شیخ محی الدین العربی همان قطب مدار
است نزد او غوثیت منصب علیحده نیست از منصب قطبیت و آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث غیر
قطب مدار است بلکه ممد و معاون روزگار اوست قطب مدار در بعضی امور مدد از وے میخواهد و در نصب
مناصب مقام ابدال نیز او را دخل است و قطب را باعتبار اعوان و انصار او قطب الاقطاب نیز
گویند چه اعوان و انصار قطب اقطاب حکمی اند از ینجاست که صاحب فتوحات مکیه میگوید ما من
قریة مؤمنة کانت او کافرة الا و فیها قطب باید دانست که صاحب منصب البته صاحب علم است
و آنکه کمال آن منصب را دارد و منصب ندارد لازم نیست که از ارباب علم بود و از خدمات خود مطلع باشد
و بشارتیکه از عالم غیب میرسد بشارت حصول کمالات آن مقام است نه بشارت منصب آن مقام
که منوط بالعلم است و ایضاً پرسیده بودند که مراد از ایمان که در حدیث لو وزن ایمان ابی بکر مع
ایمان امتی لرجح واقع شده است چیست و سبب رجحان آن کدام است باید دانست که رجحان ایمان
بواسطه رجحان مؤمن به است و چون متعلق ایمان حضرت صدیق فوق متعلقات ایمان امت است
هر آئینه راجح باشد مجدد و ما در عروجات معامله بجائے میرسد که اگر یک نقطه بالاتر رود کمالیکه بسبب

عروجِ آن نقطہ حاصل شدہ است از جمیع کمالاتِ ما تقدم افزون تر بود زیرا کہ آن نقطہ از جمیع آنچہ ما تحت
اوست افزون تر است و ہمچنین است حالِ آن نقطہ کہ فوقِ آن نقطۂ ما تقدم است چہ نقطۂ ما تقدم
با آنچہ در تحتِ اوست در جنبِ نقطۂ فوق حقیر و نقیر است علیٰ ہذا القیاس پس ہر کہ متعلقِ ایمانِ او کمالِ
فوق بود ہر آئینہ راجح خواہد بود از جمیع آنچہ ما تحت آن بود از اینجا گفتہ اند کہ معاملۂ عارف بجائے میرسد
کہ در طرفۃ العین کسبِ جمیع کمالاتِ ما تقدم مینماید و باندازۂ تحقیقِ فقیر در یک لمحہ تحصیلِ زیادہ از جمیع
کمالاتِ ما تقدم میفرماید ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ و ایضاً پرسیدہ
بودند کہ شیخ ابن العربی و تابعانِ ایشان نوشتہ اند کہ آن قدر اطفال کہ بسبب حضرت موسیٰ علیٰ نبینا
وعلیہ الصلوٰۃ والسلام کشتہ شدند استعداداتِ جمیع آن مقتولان بحضرتِ موسیٰ منتقل گشت علیٰ
نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام حقیقتِ این سخن را تفصیل نویسند باید دانند کہ این سخن اصیل است
زیرا کہ بتحقیق پیوستہ است کہ چنانچہ یک شخص را سبب حصولِ کمالاتِ جماعہ میگردانند ہمچنان جماعہ را نیز
سبب حصولِ کمالاتِ یک شخص میسازند پیر ہر چند سبب حصولِ کمالاتِ مرید انست لیکن مریدان نیز
اسبابِ کمالاتِ پیر اند این معنی را فقیر در ماکولات و مشروبات کہ اجزائے بدن خود میساخت نیز احساس
میکرد کہ ہر طعامے و شرابے کہ تناول میکرد بسبب جامعیت استعداد او میگشت و قابلیتِ دیگر پیدا میکرد و
در بعضی اوقات کہ قصد ترکِ ماکولاتِ لذیذہ مینمود و ممنوع میشد بواسطۂ تحصیلِ این جامعیت و بترکِ آن
طعامِ لذیذ با فزونی میگشت بسبب حصولِ آن قابلیت و بسا است کہ استعداد یکے بدیگرے انتقال
کردہ است کلاً او بعضاً محسوس شدہ است کہ آن یکے خالی ماندہ است و دیگرے جمعیت بہم رسانید
پرسیدہ بودند کہ شیخ نجم الدین کبریٰ مرید خود را پیش عزیزے فرستادہ بودند تا بتوسلِ او معلوم کنند کہ
ایشان زیرِ قدم کدام پیغمبر اند آن عزیز فرمود کہ جہود بود و در چہ کار است شیخ ازین عبارت فہمیدند
کہ زیرِ قدم حضرت موسیٰ اند صلوات اللہ تعالیٰ وتسلیماتہ علیٰ نبینا وعلیہ و ازین عبارت معنی چہ مفہوم گشت
بدانند کہ جہود و یہود را گویند کہ امتِ حضرت موسیٰ بودند علیٰ نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام پرسیدہ بودند

که در نفحات می‌نویسد که ولایت جمیع اولیا بعد از مردن سلب میشود مگر چهار کس را بدانند که مراد از ولایت
تصرفات و ظهور کرامات داشته باشد نه اصل ولایت که عبارت از قرب الٰهی است جل سلطانه و نیز مراد
از سلب سلب کثرت ظهور کرامات خواهد بود نه سلب اصل آن ظهور با آنکه این سخن کشفی است و در کشف مجال
خطا بسیار است تا چه دیده باشد و چه فهمیده طلب ظهور بعضی از کرامات اولیا شده بودند منتظر باشند
سَیَجْعَلُ اللّٰهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُّسْرًا پرسیده بودند که در نیشاپوری می‌نویسد اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ بالیا تحتین
چیست بهمزه است یا بیا بهمزه است و آنکه بیا نوشته قرار نے خواهد بود غیر مشهوره نوشته بودند که بعضی عورات
طلب مشغولی می‌نمایند اگر از محارم اند چه مانع است و الا در پرده بنشینند و طریقه را اخذ نمایند پرسیده بودند که
در بعض رسالہ ارباب حدیث ایام منهی قرار داده اند و حدیثے را در این باب نقل میفرمایند چه باید کرد و الدّ نصیرقد
بینی میفرمودند که شیخ عبداللّٰه شیخ رحمت اللّٰه که از اکابر محدثین بودند و در حرمین ایشان ملقب بشیخین
بودند بتقریبے به هندوستان آمده بودند میفرمودند که آن حدیث را کرمانی شارح بخاری نقل کرده است
اما ضعیف است حدیث صحیح در این باب اَلْاَیَّامُ اَیَّامُ اللّٰهِ وَالْعِبَادُ عِبَادُ اللّٰهِ است و نیز میفرمودند که نحوست
ایام بولادت رحمت عالمیان علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات زائل گشته است آیا م نحسات نسبت
بامم ماتقدم بوده و عمل فقیر نیز بر همین است و هیچ روزے را بر روز دیگر ترجیح نمیدهد تا آنکه ترجیح آنها از
شارع معلوم نکند کالجمعة و رمضان و نحوهما نوشته بودند که معارفے که تعلق بار نبوت تعلق وارد و در
مکتوب خواجه محمد اشرف نیافتم کجا باشد که آن مکتوب در این ایام نوشته شده است و نقل آن بشما رسیده
مکتوب دور و دراز است زیاده از یک جزو خواهد بود گفته ام که نقل آن را بشما فرستند والسلام

مکتوب (۲۵۷) دو صد و پنجاه و هفتم

بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان طریق بطریق اجمال بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوةِ وَتَبْلِیْغِ الدَّعَوَاتِ سیادت پناه
مکتوب شریف که مصحوب شیخ احمد فرملی ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید طلب بیان طریق

نموده بودند مسوده ها افتاده است اگر توفیق یافت به بیاض رسانیده خواهد فرستاد الحال چند فقره
در بیان طریق بطریق اجمال می نویسد بگوش هوش استماع فرمایند سیادت پناها طریقے که ما اختیار کرده ایم
ابتداء سیر آن از قلب است که از عالم امر است و از گذشت قلب سیر در مراتب روح است که فوق اوست و از
گذشت روح این معامله با سر است که فوق اوست و هکذا الحال فی الخفی و الاخفی و بعد از طی منازل
این لطائف پنجگانه و بعد از حصول علوم و معارف که تعلق بهر کدام اینها علاحده علاحده دارد و بعد
از تحقق احوال و مواجید که بهر یکے ازین پنجگانه جدا جدا مخصوص است سیر در اصول این پنجگانه است
که در عالم کبیر است چه هر چه در عالم صغیر است اصل آن در عالم کبیر است مراد از عالم صغیر انسان است و از
عالم کبیر مجموعه کائنات و شروع سیر در اصول این پنجگانه از عرش مجید است که اصل قلب انسانست
و فوق آن اصل روح انسانی است و فوق فوق آن اصل سر انسانی است و فوق اصل سر اصل خفی است
و فوق اصل خفی اصل اخفی است چون این پنجگانه عالم کبیر را بتفصیل طے کند و بنقطه آخر آن برسد دائره
امکان را تمام کرده باشد و قدم در منزل اول از منازل فنا نهاده بود و بعد ازان اگر ترقی واقع شود سیر
در ظلال اسماء و صفات واجبی جل سلطانه خواهد بود و این ظلال کالبرزخ اند بین الوجوب و الامکان و
اصول اند آن پنجگانه عالم کبیر را و سیر درین ظلال نیز بهمان ترتیب خواهد بود که در فروع آنها ذکر یافته است
و اگر بفضل ایزدی جل شانه منازل متکثره این ظلال را نیز طے کرده بنقطه آخر آن برسد شروع سیر در اسماء و صفات
واجبی جل سلطانه خواهد بود و تجلیات اسماء و صفات رو خواهد نمود و ظهورات شیون و اعتبارات جلوه خواهد
فرمود و این زمان معامله پنجگانه عالم امر را تمام کرده باشد و حق اینها را ادا کرده بود و بعد ازان اگر بفضل خداوندی
جل شانه ازان مقام نیز ترقی واقع شود معامله با اطمینان نفس خواهد افتاد و حصول مقام رضا که نهایت مقامات
سلوک است میسر خواهد شد درین موطن شرح صدر حاصل میگردد و بشرف اسلام حقیقی مشرف می شود کمالاتیکه
درین موطن حاصل میشود در جنب این کمالات کمالاتیکه بعالم امر تعلق بوده است حکم قطره دارد در جنب دریای محیط
این همه کمالات که ذکر یافته است تعلق باسم الظاهر دارد و کمالاتیکه تعلق باسم الباطن دارد دیگر است که

باستیفاء رتبۂ مناسبت و چون کمالات این دو اسم مبارک تمامها حاصل شود و دو بازوے طیران از برائے سالک میسر گردد که بقوت آن دو بازو طیران در عالم قدس فرماید و ترقیات بے اندازه نماید تفصیل این معامله در بعضی مسودات تحریر یافته است فرزندی ارشدی مجمع آن مسودات و دیگر اگر میسر شود شما خود را یک مرتبه این جا رسانند اما بشرطیکه آن مقام را خالی نگذارند و آن سر رشته را برهم نزنند خود تنها بیایند و از یاران هر کرا پیش قدم دانند پیشواے آن جماعه ساخته متوجه این حدود گردند والله سبحانه اعلم تا وقت دیگر فرصت دهند یا نه والسلام

مکتوب دو صد و پنجاه و هشتم (۲۵۸)

بشریف خان صدور یافت در بیان اقربیت حق تعالی الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفۂ شریفه که از روئے کرم نامزد فقراء این حدود ساخته بودند بورود آن مبتهج و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء مخدوما هر چند اقربیت او تعالی بما از ما بنص قطعی ثابت شده است اما چه توان کرد که او تعالی از عقول و افهام ما و از علوم و ادراکات ما وراء الوراء است با آنکه دانیم که این وراءیت بسبب قرب است نه در جانب بعد که او سبحانه از هر نزدیکے نزدیکتر است حتی که ذات احدیت او سبحانه نزدیکتر میبابیم از صفاتیکه ما افعال و آثار آن صفاتیم این معرفت وراء طور نظر عقل است زیرا که عقل از خود نزدیکتر نتواند تصور نمود و مثالے که توضیح این بحث نماید هر چند تتبع نموده آمد پیدا نشد مستند این معرفت نص قطعی است و کشف صحیح مشایخ طریقت از توحید و اتحاد سخن گفته اند و از قرب و معیت بیان فرموده اند اما از اقربیت او تعالی سکوت ورزیده اند و بیان شافی درین باب نه فرموده عجائب کاروبار است اقربیت او سبحانه سبب ابعدیت ما گشته است هذا الی ان یبلغ الکتاب اجله فافهم فان کلامنا اشارة و بشارة والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب دو صد و پنجاه و نهم (۲۵۹)

بمخدوم زادگی خواجه محمد سعید که جامعِ علومِ عقلیه و نقلیه اند و صاحبِ نسبتِ علیه صدور یافته در بیانِ فوائدِ ارسالِ رسل و عدمِ استقلالِ عقل در معرفتِ واجب الوجود تعالی و تقدس و حکمِ خاص که در مادهٔ شاهقِ جبل و مشرکانِ زمانِ فترهٔ رسل و اطفالِ مشرکان وارد است بیان فرموده اند و در بیانِ تحقیقِ بعثتِ انبیا در زمینِ هند از اهلِ هند و در اممِ سابقه و ما یناسب ذلک الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق شکرِ نعمتِ ارسالِ رسل علیهم الصلوات والتسلیمات بکدام زبان بجا آورده شود و بکدام دل اعتقادِ تتمیمِ آن نموده آید و جوارح کو که باعمالِ حسنه مکافاتِ این نعمتِ عظمی نمایند اگر وجودِ شریفِ این بزرگواران نمی بود ما قاصر فهمان را بوجودِ صانع تعالی و وحدتِ او جل سلطانه که دلالت نمود قدمای فلاسفهٔ یونان با وجودِ زیرکیها بوجودِ صانع جل شانه متنبه نگشتند و وجودِ کائنات را به دهر منتسب ساختند و چون روز بروز انوارِ دعوتِ انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات ساطع گشت متاخران فلاسفه ببرکتِ آن انوار ردِ مذهبِ قدمای خود نموده بوجودِ صانع جل شانه قائل گشتند و اثباتِ وحدتِ او تعالی نمودند پس عقولِ ما بی تائیدِ انوارِ نبوت ازین کار معزول است و افهامِ ما بی توسطِ وجودِ انبیا علیهم الصلوات والتحیات ازین معامله معطل لیت شعری ماذا اراد اصحابنا الماتریدیة من استقلال العقل فی بعض الامور کاثبات وجود الصانع تعالی و وحدته سبحانه فکلفوا الشاهق الجبل العابد للصنم بهما وان لم تبلغه دعوة الرسول وحکموا بترك النظر فيهما بكفره وخلوده في النار ونحن لا نفهم الحكم بالكفر والخلود في النار الا بعد البلاغ المبين والحجة البالغة المنوطة بارسال الرسل نعم العقل حجة من حجج الله تعالى لكنه ليس بحجة بالغة في الحجية ليترتب عليه اشد العذاب سوال اگر شاهقِ جبل که عابدِ صنم است در دوزخ مخلد نباشد در بهشت خواهد بود و این جائز نیست زیرا که دخولِ بهشت بر مشرکان حرام است و ماوای ایشان دوزخ است کما قال

الله تعالیٰ حاکیاً عن عیسیٰ علیٰ نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه
الجنة ومأواه النار و واسطه میان جنت ونار ثابت نشده است اصحاب اعراف بعد از چند روز به بهشت
خواهند رفت پس خلود و جنت است یا در نار این سوال بسیار متصعب است آن فرزندی ارشدی
سیداند که تا مدتها این فقیر تحرار این سوال میکرد و جواب شافی نمی یافت و آنچه صاحب فتوحات
مکیه در حل این سوال گفته است و بعثت پیغمبری در روز قیامت از برائے دعوت این قوم ثابت کرده
و باندازهٔ انکار و قبول ایشان آن دعوت را حکم بدوزخ و بهشت نموده نزد این فقیر مستحسن نیست چه
آخرت دار جزاست نه دار تکلیف تا بعثت پیغمبرے نموده آید بعد از مدت مدید عنایت خداوندی جل سلطانه
رهنمونی فرموده و حل این معما نموده و منکشف ساخت که این جماعت نه در بهشت مخلد خواهند بود و نه در
دوزخ بلکه بعد از بعث و احیائے اخروی ایشان را در مقام حساب داشته باندازهٔ جریمه معاتب و معذب
خواهند ساخت و استیفائے حقوق نموده در رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق
ولاشئ محض خواهند فرمود پس خلود کرا بود و مخلد کدام باشد این معرفت غریبه را چون در حضر انبیاء کرام علیهم
الصلوات والتسلیمات عرضه نموده شد همه تصدیق آن فرمودند و مقبول داشتند والعلم عند الله سبحانه
برین فقیر بسیار گران می آید که حکم کنند بآنکه حضرت حق سبحانه وتعالیٰ با کمال رأفت و رحمت خود بنده را
بمجرد عقل که مجال خطا و غلط در وے بسیار است بے آنکه ابلاغ مبین بتوسط انبیا علیهم الصلوات
والتحیات فرماید در آتش مخلد دارد و به عذاب ابدی گرفتار سازد چنانچه گران است حکم کردن او را
باوجود شرک بخلود جنت کما یلزم من مذهب الاشعری بعدم القول بالواسطة بین الجنة والنار
فالحق ما الهمت به من اعدامهم بعد استیفاء محاسبتهم یوم الحشر کما مر و همین حکم است نزد
فقیر در اطفال مشرکان دار الحرب چه دخول بهشت منوط بایمان است باصالت یا بتبعیت اگرچه
تبعیت دار الاسلام باشد چنانچه در اطفال اهل ذمه راست و ایمان در حق ایشان مطلق مفقود است پس
دخول بهشت ایشان متصور نباشد و دخول دوزخ و خلود در آن مربوط بشرک است بعد ثبوت تکلیف و آن

ـه قوله غریبه که علماء صوفیه ماتریدیه و اشعریه برخورد ایم است ۱۲

نیز در حق ایشان مفقود است نحکم لهم حکم البهائم من الانعام بعد البعث والنشر والحساب والاستیفاء
الحقوق و همین حکم است در مشرکان زمان فترت رسل که دعوت پیغمبرے بایشان نرسیده است اے فرزند
این فقیر هرچند ملاحظه مینماید و نظر را سیر میدهد هیچ جا نمییابد که دعوت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام
بآنجا نرسیده است بلکه محسوس میگردد که در رنگ آفتاب همه جا نور دعوت او علیه و علی آله الصلوة والسلام
رسیده است حتی که در یاجوج و ماجوج نیز که سد حائل اند و در امم سابقه که ملاحظه میکند کم بقعه مے یابد که در آنجا
بعثت پیغمبرے نشده باشد حتے که در زمین هند که دور ازین معامله مینماید نیز مے یابد که از اهل هند پیغمبران
مبعوث شده اند و دعوت بصانع جل شانه فرموده اند و در بعضے از بلاد هند محسوس میگردد که انوار انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات در ظلمات شرک در رنگ مشعلها افروخته اند و اگر خواهد تعیین آن بلاد هند
نماید و می بیند که پیغمبرے است که هیچکس او را نگرویده است و دعوت او را قبول نکرده و پیغمبریست دیگر که
یکس بوے ایمان آورده است و دیگریست که دو کس بوے گرویده اند و بعضے را سه کس ایمان آورده اند زیاده
از سه کس در نظر نیامده که در هند به پیغمبرے ایمان آورده باشد تا چهار کس امت یک پیغمبر بوند و آنچه رؤسای
کفرهٔ هند از وجود واجب تعالی و از صفات او سبحانه و از تنزیهات و تقدیسات او تعالی نوشته اند
همه مقتبس از انوار مشکوة نبوت است چه در هر یک عصرے در امم سابقه نبی از انبیا گذشته است و از وجود
واجب تعالی و از صفات ثبوتیه او جل شانه و از تنزیهات و تقدیسات او سبحانه و تعالی خبر کرده و اگر
نه وجود شریف این بزرگواران بودے عقل تنگ و کور این بیدولتان که ملوث بظلمات کفر و معاصی
است کے باین دولت مهتدی شدے عقول ناقصهٔ این بیدولتان فی حد ذاتها بالوهیت خود حاکم اند
و غیر از خودها الهے اثبات نمیکنند چنانکه فرعون مصر گفته ما علمت لکم من اله غیری و نیز گفته لئن
اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین و چون از اخبار انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات معلوم
کردند که عالم را صانعی است واجب الوجود تعالی و تقدس بعضے ازین بیدولتان بسبب استراق خود
اطلاع یافته بتقلید و تستر اثبات صانع نموده اند و او را در خود حال و ساری دانسته اند و باین حیله مردم

را پرستش خود خوانده اند تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً اینجا کوته اندیشے سوال نکند کہ اگر
در زمین ہند انبیا مبعوث می شدند ہر آئینہ خبر بعثت ایشان نیز بما میرسید بلکہ آن خبر از جہت توفر
دواعی بتواتر منقول میگشت و لیس کذلک زیرا کہ گوئیم کہ دعوت این پیغمبران مبعوث عام نبود بلکہ
دعوت بعضے مخصوص بیک قوم بودہ و بعضے را دعوت مخصوص بیک قریہ و یا بیک بلدہ بودہ و تواند
بود کہ حضرت حق سبحانہ و تعالی در قومے یا در قریہ شخصے را باین دولت مشرف ساختہ باشد و آن
شخص آن قوم یا اہل آن قریہ را دعوت بمعرفت صانع جل شانہ کردہ باشد و منع از عبادت غیر او تعالی
نمودہ و آن قوم یا اہل آن قریہ انکار او کردہ باشند و تضلیل و تجہیل او نمودہ و چون انکار و تکذیب ایشان
بنہایت رسیدہ باشد نصرت حق جل و علا آمدہ ایشان را ہلاک کردہ باشد و ہمچنین بعد از مدتے پیغمبر
دیگر بقومے یا بقریہ مبعوث شدہ باشد و عامل معہم کما عامل الاول بقومہ و فعل بہم ما فعل
بآبائہم و ہکذا الی ماشاء الله تعالی و آثار ہلاکت قرے و بلاد در زمین ہند بسیار است و این قوم
ہر چند ہلاک شدند اما آن کلمہ دعوت در میان اقران آنہا باقی ماندہ و جعلہا کلمۃ باقیۃ فی عقبہم
لعلہم یرجعون خبر نبوت انبیاء مبعوثہ وقتے بارسد کہ جمع کثیر با ایشان گرویدہ باشند و قومے پیدا کردہ
یک کس آمد و چندے دعوت کرد و گذشت و ہیچکس او را قبول نکرد و دیگرے آمد و ہمین کار را کرد و یک
کس او را گرویدہ و دیگرے را دو کس یا سہ کس گرویدند خبر از کجا منتشر شود و کفار ہمہ در مقام انکار بودند و مخالف
دین آبا خود را زمیکردند تاقل کہ بود و نقل کہ کند و دیگر الفاظ رسالت و نبوت و پیغمبری از لغات عرب
و فارس آمدہ بواسطہ انجا دعوت پیغمبر ما علیہ و علی آلہ و علی جمیع الانبیاء الصلوات و التسلیمات
و این الفاظ در لغت ہند نبودہ تا انبیاء مبعوثہ ہند را نبی یا رسول یا پیغمبر گویند و باین اسامی ایشان را
یاد کنند و ایضاً در جواب آن سوال بطریق معارضہ گوئیم کہ اگر انبیا در ہند مبعوث نشدہ باشند و ہم بزبان
ایشان با ایشان دعوت نکردہ باشند ہر آئینہ حکم ایشان حکم شاہق جبل بود و با وجود تمرد و دعوے الوہیت
بدوزخ نروند و آینده و عذاب مخلد ایشان را نشود ہذا ایضاً لا تحسنہ العقل السلیم و لا یساعدہ الکشف

النَّعِیْمِ فَاِنَّا نُشَاهِدُ بَعْضَ مَرَدَتِهِمْ فِیْ وَسَطِ الْجَحِیْمِ ۞ وَاللّٰهُ سُبْحَانَهٗ اَعْلَمُ بِحَقِیْقَةِ الْحَالِ ۞

مکتوب دو صد و شصتم (۲۶۰)

بحقائق آگاه معارف دستگاه مظهر فیضِ الٰہی منبع رحمتِ نامتناهی مخدوم زادگی میان شیخ محمد صادق سلّمه الله تعالیٰ صدور یافته در بیانِ طریقے که حضرتِ ایشان را بآن طریق ممتاز ساخته اند و متضمن ست آن بیان مر بیانِ ولایت سه گانه را که ولایتِ صغریٰ است و آن ولایت اولیا است و ولایتِ کبریٰ که ولایتِ انبیا است و ولایتِ علیا که ولایتِ ملأ اعلیٰ است و مشتمل ست بر بیانِ فضلیتِ نبوت بر ولایت هر ولایت که باشد و بیان لطائفِ عشرهٔ انسانی که پنج ازان از عالمِ امر ست و پنج دیگر از عالمِ خلق که نفس و عناصر اربعه باشد با کمالاتیکه مخصوص بهر کدام ازین لطائف است و بیان فضلیتِ عالمِ خلق بر عالمِ امر با بیانِ کمالاتیکه مخصوص به عنصرِ خاک است و بیان علوم و معارفِ غریبه مناسب هر مقام ست و امثالِ ذلک بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ وَعَلَیْهِمْ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ بدان ای فرزند اَسْعَدَكَ اللّٰهُ تَعَالیٰ سُبْحَانَهٗ که پنجگانهٔ عالمِ امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که اجزای عالمِ صغیر انسانی است اصول اینها در عالمِ کبیر ست در رنگ عناصر اربعه که اجزاء انسان است و اصولِ خود در عالمِ کبیر دارند و ظهور اصول آن پنجگانه فوق العرش است که بلامکانیت موصوف است ازینجاست که عالمِ امر را لامکانی گویند دائرهٔ امکان چه خلق و چه امر و چه صغیر و چه کبیر به نهایتِ این اصول تمام شود و امتزاجِ عدم بوجود که منشأ امکان است درین موطن منتهی گردد و چون سالکِ رشید محمدی المشرب پنجگانهٔ عالمِ امر را به ترتیب طے کرده سیر در اصول اینها که در عالمِ کبیر ست فرماید بلند فطرتی بلکه بمحضِ فضلِ ایزدی جل شانه آن همه را به ترتیب و تفصیل طے کرده به نقطهٔ آخر آن برسد گویا دائرهٔ امکان را بالسیر الی الله تمام کرده باشد و اطلاقِ اسم فنا بر خود حاصل کرده شروع در ولایتِ صغریٰ که ولایت

اولیا است نموده بود بعد ازان اگر سیر در ظلال اسماء وجوبی تعالت و تقدست که فی الحقیقت آن
ظلال اصول این نیچگانه عالم کبیر است و شائبهٔ عدم آنجا راه نیافته واقع شود و آن همه را الفضل خداوندی
جل سلطانه بطریق سیر فی الله طے کرده نهایت آن سیر دائرهٔ ظلال اسماء وجوبی را نیز تمام کرده باشد
و وصول مرتبهٔ اسماء و صفات وجوبی جل سلطانه حاصل نموده بود و نهایت عروج ولایت صغرے اینجا
در نمود و سیر شروع در حقیقت فنا متحقق میگردد و قدمے در بدایت ولایت کبرے که ولایت انبیا
است علیهم الصلوات والتسلیمات نهاده می آید باید دانست که این دائرهٔ ظل متضمن مبادی تعینات
خلائق است سوائے انبیاء کرام و ملائکهٔ عظام علیهم الصلوة والسلام و ظل هر اسم مبدأ تعین شخصے
از اشخاص است حتے که مبدأ تعین حضرت صدیق که افضل البشر است بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
نقطهٔ فوق این دائره است و آنکه گفته اند که چون سالک باسمے که مبدأ تعین اوست برسد سیر الی الله را
تمام کرده باشد مراد ازان اسم ظل اسم الهی جل شانه باید داشت و جزئی از جزئیات آن اسم نه
اصل آن اسم و این دائرهٔ ظل فی الحقیقت تفصیل مرتبهٔ اسماء و صفات است مثلا علم صفتے است حقیقی که
جزئیات دارد و تفصیل آن جزئیات ظلال آن صفت است که باجمال مناسبت دارد و هر جزئی آن صفت
حقیقت شخصے است از اشخاص غیر از انبیاء کرام و ملائکهٔ عظام علیهم الصلوة والسلام و مبادی
تعینات انبیا و ملائکه اصول این ظلال است یعنی کلیات این جزئیات مفصله مثلا صفة العلم و صفة
القدرة و صفة الارادة وغیرها و بسیارے از اشخاص در یک صفت که مبدأ تعین است شرکت دارند
باعتبارات مختلفه مثلا مبدأ تعین خاتم الرسل شان العلم است و همان صفة العلم باعتبارے مبدأ تعین حضرت
ابراهیم است علی نبینا و علیه الصلوات والتسلیمات و نیز آن صفت باعتبارے مبدأ تعین حضرت نوح است
علی نبینا و علیه الصلوات والتسلیمات و تعیین این اعتبارات در مکتوب خواجه محمد اشرف ذکر یافته است
و آنکه بعضے از مشائخ گفته اند که حقیقت محمدی تعین اول است که حضرت اجمال است و مسمی است بوحدت
مراد ایشان آنچه برین فقیر ظاهر ساخته اند و الله سبحانه اعلم مرکز همین دائرهٔ ظل است این دائرهٔ ظل را

تعین اول انگاشته اند و مرکز او را اجمال دانسته بوحدت نامیده اند و تفصیل آن مرکز را که محیط این دائره است واحدیت گمان برده اند و مقام فوق دائره ظلال که دائره اسما و صفات است ذات بیچون که مبرا است از تعین تصور نموده اند چه صفت را عین ذات گفته اند و زائد ندانسته اند به تحقیق است بلکه گویم که مرکز این دائره ظل ظل مرکز دائره فوق است که اصل اوست و مسمی است بدائره اسما و صفات شیون و اعتبارات فی الحقیقت حقیقت محمدی مرکز این دائره اصل است که اجمال اسما و شیونات است تفصیل اسما و صفات درین دائره مرتبه واحدیت است و اطلاق وحدت و واحدیت در مرتبه ظلال اسما مونی مبنی بر اشتباه ظل است باصل و ازین قبیل است اطلاق سیر فی الله در آن موطن چه فی الحقیقه آن سیر اصل سیر الی الله است چه ابتدا به بعد از آن اگر عروجے در دائره اسما و صفات که اصل این دائره ظلال است بطریق سیر فی الله واقع شود شروع در کمالات ولایت کبرے خواهد بود و این ولایت کبری مخصوص بانبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات بالاصالة و بتبعیت ایشان باصحاب کرام ایشان نیز این دولت رسیده نصف سافل این دائره متضمن اسما و صفات زائده است و نصف عالی آن مشتمل بر شیون و اعتبارات ذاتیه نهایت عروج پنجگانه عالم امر تا نهایت این دائره اسما و شیونات است بعد از آن اگر محض فضل ایزدی جل شانه از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر در دائره اصول اینها خواهد بود و از گذشت این دائره اصول دائره اصول آن اصول است بعد از طے آن دائره قوسے از دائره فوق ظاهر خواهد شد آن را نیز قطع باید نمود و چون از آن دائره فوق غیر از قوسے ظاهر نشد بهمان قوس اقتصار نموده آمد در بنجا سرے خواهد بود که بر آن سر اطلاع نه بخشیده اند و این اصول سه گانه اسما و صفات که مذکور شد مجرد اعتبارات اند در حضرت تعالی و تقدس که مبادی صفات و شیونات گشته حصول کمالات این اصول سه گانه مخصوص بنفس مطمئنه است و حصول اطمینان مر او را درین موطن میسر میگردد و درین مقام شرح صدر حاصل میشود و سالک باسلام حقیقی مشرف میگردد و همین موطن است که مطمئنه بر تخت صدر جلوس میفرماید و بمقام رضا ارتقا مینماید این موطن منتهاے ولایت کبرے است که ولایت انبیا است

علیهما الصلوات والتسلیمات وچون سیر را باینجا رسانید متوهم شد که مگر کار را اتمام کرده باشند ندا
در دادند که این همه تفصیل اسم الظاهر بود که یک بازوی طیران است اسم الباطن هنوز در پیش است
که بازوی دویم است از برای طیران عالم قدس چون آنرا نیز تفصیلا بانجام رسانی ذو جناح از برای
طیران حاصل کرده باشی وچون بعنایت الله سبحانه سیر اسم الباطن نیز بانجام رسید جناح طیران میسر شد
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق
ای فرزند از اسم الباطن چه نویسد که مناسب حال آن سیر استتار و تبطن است این قدر از ان مقام
وا می نماید که سیر در اسم الظاهر سیر در صفات است بی آنکه در ضمن آنها ذات ملحوظ گردد تعالی وتقدس
وسیر در اسم الباطن نیز هرچند سیر در اسما است اما در ضمن آنها ذات تعالی ملحوظ است وآن اسما در رنگ
سپرها اند که سرپوش حضرت ذات تعالی وتقدس گشته مثلا در صفت العلم ذات تعالی اصلا ملحوظ نیست
ودر اسم العلیم ملحوظ ذات است تعالی در پس پرده صفت زیرا که علیم ذاتیست که مر اورا علم است فالسیر
فی العلم سیر فی الاسم الظاهر والسیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن وقس علی هذا سائر
الصفات والاسماء واین اسما که باسم الباطن تعلق دارند مبادی تعینات ملائکه ملاء اعلی است
علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات وشروع سیر درین اسما نمودن قدم نهادن است در ولایت
علیا که ولایت ملاء اعلی است وفرقی که درمیان علم وعلیم ودرمیان اسم الظاهر واسم الباطن نموده آمد
آن فرق را اندک خیال نکنی ونگوئی که از علم تا علیم اندک راه است لا بلکه فرقی که درمیان مرکز خاک
ومحدب عرش است نیست بان فرق حکم قطره دارد نسبت به دریای محیط در لغت نزدیک است ودور
حصول بعد ازین قبیل است نزدیکیها تا بکجا سبیل اجمال در بیان سیر آید شمه گفته شده است که
پنجگانه عالم امر را طی کرده سیر اصول آنها نماید تا دائره امکان تمام شود درین عبارت سیر الی الله تمام
ذکر یافته است وحصول این سیر را تقدیر بیست پنجاه هزار ساله راه نموده اند که تعرج الملائکة والروح
الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة رمزیست ازین معنی ونهایة ما فی الباب

عنایتِ خداوندی جلّ سلطانُهٗ نزدیکیست که کار این مدّت مدیده را در طرفة العین میسّر آرد ع

بالکریمان کارها دشوار نیست و همچنین گفته شده است که دائرۂ اسما و صفات و شیون و اعتبارات را

طے کرده سیر در اصول اینها نماید طے کردن جمیع اسما و صفات و شیون و اعتبارات در گفتن آسان است

و در طے کردن مشکل از صعوبت این طے مشایخ فرموده اند مَسَائِلُ الْوُصُوْلِ لَا تَنْقَطِعُ اَبَدَ

الْاٰبِدِیْنَ منع نموده اند تمامی سیر این مراتب را ع نه جنبش غایتے دار و نه سعدی را سخن پایان

بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی ، بگمان فقیر کسانیکه عدم انقطاع مراتب وصول باعتبار تجلیات ذاتیه

گفته باشند نه باعتبار تجلیات صفاتیه و مراد از حسن حسن ذاتی داشته باشند نه حسن صفاتی زیراکه گوییم

که آن تجلیات ذاتیه بیملاحظه شیون و اعتبارات نیست و آن حسن ذاتی بے روپوش صفات جمالیه

نه چه گفت وگو راست این روپوش دران موطن مجال نیست مَنْ عَرَفَ اللّٰهَ كَلَّ لِسَانُهٗ و تجلی نحوے از

ظلیت می طلبد پس از ملاحظه شیون دران مقام چاره نبود پس آن منازل وصول و مراتب حسن داخل

همان دائره اسما و شیونات گشت که انقطاع آن نزد ایشان متعسّر است و امریکه برین درویش ظاهر

ساخته اند ماورای تجلیات و ظهورات است چه تجلی ذاتی و چه تجلی صفاتی و ورای حسن و جمالست چه حسن

ذاتی و چه صفاتی با جمله مطالب بلند و مقاصد ارجمند را در سلک عبارات محقّره بطریق اجمال انتظام

نموده است و دریاها سفتنے نهایت او در کوزه ها کردن چند ور آورده فلا تکن من القاصرین بر سر

اصل سخن رویم و گوییم که بعد از حصول دو جناح اسم الظاهر و اسم الباطن چون طیران میسّر شد عروجات

واقع گشت معلوم شد که این ترقیات بالاصالة نصیب عنصر ناری است و عنصر هوائی و عنصر آبی

که ملائکه کرام را علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات نیز ازین عناصر سه گانه نصیب است چنانکه وارد

شده است که بعضے از ملائکه از نار و ثلج مخلوق اند و تسبیح ایشان سُبْحَانَ مَنْ جَمَعَ بَیْنَ النَّارِ

وَالثَّلْجِ است و در اثنائے این سیر در واقعه نمودند که گویا بر اسپے سوارم و از بسیاری رفتن سخت درمانده

شده ام آرزوئے چوب و عصا دارم که بمدد آن شاید توانم ره رفت میسّر نمیشود و بغیر خس و خاشاک

(۱) چیزیکه وارد شود بر قلب بهر طریق که باشد خواه در بیداری خواه در منام [illegible] ضروری است [illegible]

دست می اندازم که تقویتِ راه رفتن نماید چاره ندارم غیر از راه رفتن و چون مدتے باین حال سیر نمودم
فناے شہرے ظاہر شد بعد از طے مسافتِ آن فنا و دخول بآن شہر واقع شد معلوم کردند کہ این
شہر عبارت از تعینِ اول است کہ جامع جمیع مراتبِ اسما و صفات و شیون و اعتبارات است و نیز جامع
است مر اصولِ این مراتب را و حصولِ اُصول انحصار او منتہائے اعتباراتِ ذاتیہ است کہ تمایزِ آنہا بعلم
حصولی مناسبت است بعد از آن اگر سیر واقع شود مناسب علم حضوری خواہد بود آرے فرق اطلاقِ علم
حصولی و علم حضوری دران حضرت جل سلطانہٗ باعتبارِ تمثیل و تنظیر ست زیرا کہ صفاتیکہ وجود
آنہا زائد است بر وجودِ ذاتِ تعالیٰ و تقدس علم آنہا مناسب علم حصولی است و اعتبارات ذاتیہ
کہ اصلا زیادتی آنہا بر ذات تعالیٰ و تقدس متصور نیست علم آنہا مناسب علم حضوری و الا فلیس
ثمہ الا تعلق العلم بالمعلوم من غیر ان یحصل من المعلوم فیہ شئی فافہم و این تعین
اول کہ آن شہر جامع کنایت از وست جامع جمیع ولایات انبیاء کرام و ملائکہ عظام ست علیہم الصلوات
و التسلیمات و منتہائے ولایتِ علیاست کہ مخصوص بملاء اعلیٰ است بالاصالۃ درین مقام ملاحظہ نمودہ
آمد کہ آیا این تعین اول حقیقتِ محمدی است یا نہ معلوم شد کہ حقیقتِ محمدی ہمان است کہ بالا ذکر یافتہ
است و آنرا تعین اول گفتن باعتبارِ آن است کہ آن مرکزِ ظل این تعین اول است باعتبارِ جامعیت
اسما و صفات و شیون و اعتبارات و سیرے کہ فوقِ آن شہر واقع شود شروع در کمالات نبوت خواہد
بود حصولِ این کمالات مخصوص بانبیاست علیہم الصلوات و التحیات و ناشی از مقام نبوت
کمل تابعانِ انبیا را نیز بتبعیت از آن کمالات نصیب ست و در میانِ لطائفِ انسانی حظ وافر
ازین کمالات بالاصالۃ عنصر خاک است و سائر اجزائے انسانی چہ از عالم امر و چہ از عالم خلق ہمدرین مقام
تابع آن عنصر پاک اند بطفیل او باین دولت مشرف اند و چون این عنصر مخصوص بنشر است ناچار
خواص بشر از خواص ملائکہ افضل گشتند چنانچہ این عنصر را میسر شدہ است ہیچکس را میسر نشدہ بعد از
و نو حقیقت تدلی درین موطن بظہور مے آید و سر قاب قوسین او ادنیٰ این جا انکشاف

مینماید و در این سیر معلوم میگردد که کمالات جمیع ولایات چه ولایت صغری و چه ولایت کبری
و چه ولایت علیا همه ظلال کمالات مقام نبوت اند و آن کمالات شبح و مثال اند حقیقت این کمالات را
و لائح میگردد که نقطه که و منتهی این سیر قطع مینماید زیاده از جمیع کمالات مقام ولایت است آن نیز چه
باید کرد که جمیع این کمالات را نسبت بجمیع کمالات ما تقدم دریائی محیط را نیز نسبتی است بقطره
در جنب آن نسبت هم مفقود است مگر آنکه گوئیم نسبت مقام نبوت بمقام ولایت همچون نسبت غیر متناهی
است بمتناهی سبحان الله جاهلی این سیر میگوید الولایة افضل من النبوة و دیگری از عدم
آگاهی این معامله در توجیه او میگوید که ولایة النبی افضل من نبوته کبرت کلمة تخرج من افواههم
و چون بعنایت الله سبحانه و صدقه حبیبه علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات این سیر را
نیز بانجام رسانید مشهود گشت که اگر بالفرض قدم دیگر و سیر افزاید در عدم محض خود اند افتاد اذ لیس وراءه
الا العدم المحض ای فرزند این ماجرا توهم منیتی که عنقا شکار آمد و سیمرغ در دام افتاد ه
عنقا شکار کس نشود دام باز چین ٭ کاینجا همیشه باد بدست است دام را ٭ فهو سبحانه بعد
وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء ه هنوز ایوان استغنا بلند است ٭ مرا فکر
رسیدن ناپسند است ٭ و آن وراءیت نه باعتبار وجود حجب است چه حجب تمام مرتفع گشته است بلکه
باعتبار ثبوت عظمت و کبریائی است که مانع ادراک است و منافی وجدان فهو سبحانه اقرب
فی البعد و ابعد من التجلیات آری بعضی از کمل مرادان باشند که درون سرادقات عظمت
و کبریائی بطفیل انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات ایشان را جا دهند و محرم بارگاه سازند
نعم مثل سعتهم ما هو مثل حصتهم ای فرزند این معامله مخصوص بهیئت وحدانی انسانی است که از مجموع عالم
خلق و عالم امر ناشی گشته است مع ذلک درین موطن نیز رئیس همه عنصر خاک است و آنکه گفته اند
لیس وراءه الا العدم المحض زیرا که بعد از تمامی مراتب وجود خارجی و وجود علمی حصول عدم
است که نقیض اوست و ذات الله سبحانه و تعالی ورای وجود و عدم است همچنانکه عدم را آنجا راه نیست

وجود را نیز گنجایش نه زیرا که وجود که عدم به نقاضت او پیدا باشد چه شایان آنحضرت است جل سلطانه
و اگر اطلاق وجود در آن مرتبه کنم از تنگی عبارت وجوبی خواهد بود که عدم را باو مجال نقاضت نباشد
و آنچه این فقیر در بعضی مکاتیب خود نوشته است که حقیقت حضرت حق سبحانه و تعالی وجود محض است
از نارسائی خود نوشته است بحقیقت این معامله و از ین قبیل است بعضی از معارف که در توحید
وجودی و غیر آن نوشته سرش عدم اطلاع بوده است بر حقیقت کار و چون از حقیقت کار آگاه ساختند
از آنچه در ابتدا و وسط نوشته است و گفته نادم و مستغفر گشت استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع
ما کره الله سبحانه و تعالی از ین بیان لائح گشت که کمالات نبوت در مراتب صعود است و ایضا
در عروجات نبوت رو بحق است سبحانه نه آنچنانکه اکثری گمان برده اند که در ولایت رو بحق است
سبحانه و تعالی و در نبوت رو بخلق و ولایت در مراتب عروج است و نبوت در مدارج نزول
و بخاطر تجویز کرده اند که ولایت افضل از نبوت بود آری هر کدام از ولایت و نبوت را عروجی است و هبوطی
و در عروج هر دو را رو بحق است سبحانه و تعالی و در هبوط رو بخلق غایة ما فی الباب در مرتبه هبوط نبوت
بکلیت رو بخلق است و در هبوط ولایت بکلیت رو بخلق نیست بلکه باطنش بحق است و ظاهرش
بخلق و سرش آنست که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکرده نزول نموده است لاجرم
نگرانی فوق همه وقت دامنگیر اوست و مانع توجه اوست بکلیت بخلق بخلاف صاحب نبوت که مقامات
عروج را تمام کرده هبوط فرموده است لهذا بکلیت خود متوجه دعوت خلق است بحق جل و علا
فافهم فان هذه المعرفة الشریفة و امثالها مما لا یتکلم بها احد باید دانست که در مراتب عروج
چنانچه عنصر خاک از همه بالا تر سیر دارد در منازل هبوط آن عنصر از همه پایان تر فرود می آید چرا پایان تر
فرو نیاید که مکان طبعی آن از همه پایان تر است و چون از همه پایان تر فرود آید ناچار دعوت او نیز
آن اتم بود و افاده آن اکمل باشد بدان ای فرزند چون در طریقه نقشبندیه ابتداء سیر از قلب بوده
که از عالم امر است ابتداء سخن از عالم امر نموده آمد بخلاف سائر طرق مشایخ کرام که شروع در تزکیه نفس می نمایند

ع۵ سیر این حضرات سیر انفسی و جذبه مقدم است بخلاف سائر مشایخ که سیر آفاقی و سلوک مقدم است ۱۲

وتطهیر قالب سیر بایند بعد ازان بعالم امری در آیند و الی ماشاء الله تعالی آنجا عروج مینمایند
ازینجا است که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است و این طریق اقرب
طرق گشته است چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان را بوجه احسن میسر شده است و مسافت
کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصداً ضائع دانسته اند و بیکار شمرده اند بلکه مضر
و مانع وصول بمطلب یقین نموده اند زیراکه سالکان طریق بقدم تزکیه و ریاضات شاقه و مجاهدات
شدیده قطع بادیهای صورت عالم خلق نموده چون شروع در سیر عالم امر فرمایند در انجذاب قلبی و
التذاذ روحی افتند بسا است که باین انجذاب قناعت کنند و باین التذاذ کفایت ورزند و مظنه
لامکانیت این عالم دامنگیر شان شود و شائبه بیچونی آن عالم از بیچون حقیقی باز دارد مگر درین مقام
سالکی گفته است که سی سال روح را بخدائی پرستیدم و دیگری گفته که سر استوا و ظهور تنزیه تخصیص
العرش با معارف خاصه است و از بیان سابق معلوم شده است که آن تنزیه نیز داخل دائره امکان
است تنزیه نما است فی الحقیقت تشبیه است بخلاف بزرگواران این طریقه علیا که شروع از
مقام جذبه مینمایند و بعد التذاذ و ترقیات سیر مایند این انجذاب و التذاذ در حق ایشان در رنگ
ریاضات و مجاهدات است در حق دیگران پس آنچه دیگران را مانع وصول است این بزرگواران را
ممد و معاون لامکانیت عالم امر را عین بیمکانیه تصور نموده بلامکانی حقیقی توجه سیر مایند و بیچونی
آن عالم را بیچون انسته به بیچون حقیقی ارتقا مینمایند لاجرم بغرور وجد و حال در رنگ
دیگران مفتون نمیگردند و بجوز و مویز این راه بر مثال طفلان گول نمیشوند و بترهات صوفیه بابات
نمیکنند و بشطحیات شائخ افتخار نمی نمایند متوجه احدیت صرفند و از اسم و صفت جز ذات مقدس
نمیخواهند باید دانست که این عروج که در ما تقدم ذکر یافته است مخصوص محمدی المشرب است که تام
الاستعداد است که از کمالات جواهر خمسه عالم امر نصیب کامل دارد چه از عالم صغیر چه از عالم کبیر و همچنین
از اصول آن پنجگانه که ظلال اسماء وجوبی است حظ وافر دارد و همچنین از اصول آن ظلال که تقدم

اسما و صفات است و آنکہ گفتیم کہ تام الاستعداد بود زیرا کہ بسا است کہ نظاہر محمدی المشرب بود کہ از
کمالاتِ اخفیٰ کہ نہایتِ مراتبِ امر است نیز نصیب داشتہ باشد اما سعاملہ اخفیٰ را بانجام نرساند و بنقطہ آخر
او منتہی نشود بلکہ در ابتدا و در وسطِ او ماند و چون در اخفیٰ کوتہی کند در اصول آن نیز باندازۂ آن کوتہی
خواہد کرد و کار را بانجام نخواہد رسانید و ہمین نسبت ہست در باقی چہارگانہ عالمِ امر کہ تمامی استعداد
ہر مرتبہ وابستہ بوصول ہست بنقطۂ آخرِ آن مرتبہ ابتدا و وسط از نقص خبر میدہد اگرچہ برابر بیتواز نہایت
کوتہی کند ؎ فراقِ دوست اگر اندک است اندک نیست ٭ درون دیدہ اگر نیم موست بسیار است
و این کوتہی را صولِ اصول نیز سرایت خواہد کرد و از وصولِ مطلب باز خواہد داشت و آنکہ گفتیم کہ این
بیان مخصوصِ محمدی المشرب است زیرا کہ غیر محمدی المشرب کسے باشد کہ کمالِ او مقصور بر درجۂ اولیٰ
باشد از درجاتِ ولایت و قمرا او از درجۂ اولیٰ مرتبۂ قلب است و دیگرے بود کہ کمالِ او مقصور بر درجۂ
ثانی باشد از درجاتِ ولایت کہ مقامِ روح ہست و شخص ثالث باشد کہ نہایتِ عروجِ کمالِ او تا درجۂ
ثالث بود کہ مقامِ سر ہست و شخصے رابع بود کہ نہایت عروجِ کمالِ او تا درجۂ رابع باشد کہ مقامِ خفی است و درجۂ
اولیٰ را مناسبت بتجلی صفاتِ افعال است و درجۂ ثانیہ را بتجلی صفاتِ ثبوتیۂ ذاتیہ و درجۂ ثالث را بشیون
و اعتباراتِ ذاتیہ مناسبت است و درجۂ رابع بصفاتِ سلبیہ کہ مقامِ تقدیس و تنزیہ است مناسبت دارد
و ہر درجہ از درجاتِ ولایت زیرِ قدمِ نبی است از انبیاء اولی العزم و درجۂ اولیٰ از ولایت زیرِ قدمِ حضرتِ
آدم است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام و ربِ او صفۃ التکوین است کہ منشأ صدورِ افعال است
و درجۂ ثانیہ زیرِ قدمِ حضرتِ ابراہیم است و حضرتِ نوح نیز درین مقام مشارکت دارند علی نبینا
و علیہم الصلوات والتسلیمات و ربِ ایشان صفت العلم است کہ اجمعِ صفاتِ ذاتیہ است و درجہ
ثالث زیرِ قدمِ حضرتِ موسیٰ است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام و ربِ او از مقامِ شیوناتِ شان
الکلام است و درجۂ رابعہ زیرِ قدمِ حضرتِ عیسیٰ است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام و ربِ او
از صفاتِ سلبیہ است نہ ثبوتیہ کہ موطنِ تقدیس و تنزیہ است و اکثر ملائکہ کرام علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ

والسلام درین موطن شرکت بحضرت عیسی دارند و شان علیم الشان را درین مقام حاصل است و درجهٔ خاص
زیر قدم خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و رب او علیه الصلوة والسلام رب الارباب
که جامع صفات و شیونات و تقدیسات و تنزیهات است و مرکز دائرهٔ این کمالات است و در مرتبهٔ صفات
و شیونات تعبیر ازان رب جامع بشان العلم مناسب است که این شان عظیم الشان جامع جمیع کمالات است
و بهمین مناسبت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام ملت حضرت ابراهیم گشت و قبلهٔ او قبلهٔ او علیهما الصلوات
والتسلیمات باید دانست که تفاضل اقدام ولایت نه باعتبار تقدم و تاخر درجات است تا صاحب اخفی
افضل باشد از دیگران و علی هذا القیاس بلکه باعتبار قرب و بعد است از اصل فی قطع منازل و درجات ظلال
کثرةً و قلةً پس می بود که صاحب قلب باعتبار قرب باصل افضل باشد از صاحب اخفی که آن قرب پیدا نکرده
است کیف و ولایة النبی التی فی الدرجة الاولی من الولایة افضل قطعاً من ولایة الولی الذی
فی الدرجة الاخری پوشیده نماند که سلوک لطائف بترتیب مذکور که از قلب بروح روند و از روح بسر
و از سر بخفی و از خفی باخفی نیز مخصوص محمدی المشرب است که بترتیب این پنجگانه عالم امر را تمام ساخته
بترتیب و باصول اینها میروند بعد ازان و باصول اصول همین ترتیب را مرعی داشته کار را
بانجام میرسانند و این راه بترتیب مذکور شاهراه است مر وصول را و صراط مستقیم است مر متوجهان احدیت
را بخلاف ولایات دیگر که در آنجا گویا از هر درجه نقبی کنده اند و تا بمطلوب رسانیده اند مثلاً از مقام قلب
نقبی کنده اند و بصفات افعال که اصل اصل اوست رسانیده و همچنین از مقام روح گویا نقبی کنده اند
و بصفات ثبوتیه رسانیده و علی هذا القیاس شک نیست که افعال و صفات او تعالی از ذات او منفک
نیست اگر انفکاک است و ظلال است پس در ان موطن وصول افعال و صفات را نیز نصیبی از تجلیات
ذات بیچون تعالی و تقدس حاصل خواهد شد چنانچه صاحب اخفی را بعد از تمامی کار این دولت میسر
خواهد شد اگرچه تفاوت باعتبار علو و سفل باقی خواهد ماند و صاحب قلب بصاحب اخفی برابری نخواهد
جست اما اینجا اغلوطه ایست که این تفاوت درمیان اولیا باید گر متصور است که صاحب ولایت قلب دون ...

زیرا که صاحب قلب اخفی باعتبار علو و سفل هرگز صاحب قلب بصاحب اخفی برابری نخواهد نمود

از صاحب ولایت اخفی بعد از وصول هر دو بمرتبهٔ کمال اما اولیا را نسبت بانبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این تفاوت
مفقود است زیرا که ولایت نبی که از مقام قلب ناشی شده است افضل است از ولایت ولی که از مقام اخفی ناشی
گشته است اگرچه آن ولی کمالات اخفی را بانجام رسانیده باشد و سیر این صاحب ولایت خفیه بقدم نبی آن ولایة
است قال الله سبحانه وتعالى ولقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين انهم لهم المنصورون
وان جندنا لهم الغالبون آرے این تفاوت درمیان انبیا با یک دیگر متصور است و صاحب علو
افضل است از صاحب سفل لیکن این تفاوت در انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نیز تا آخر کمالات
عالم امر است بعد از آن تفاضل مربوط باین علو و سفل نیست تواند که صاحب این سفل را آن موطن فضل
باشد از صاحب این علو كما شاهدنا التفاوت فى ذلك الموطن بين موسى وعيسى على نبينا وعليهم
الصلوات والتسليمات فان موسى ثمة جليل وذو شأن عظيم ليس لعيسى على نبينا وعليهما
الصلوة والسلام تلك الجسامة والشأن فعلمنا ان التفاوت فى ذلك الموطن باعتبار
وراء ذلك العلو والسفل وهما انا ابينه من بعد مفصلا ان شاء الله بحسن توفيقه وكمال
منه وكرمه تعالى وكذلك وجدنا التفاوت بين خليل الرحمن وسائر الانبياء غير
خاتم الرسل عليهم الصلوات والتسليمات فى الكمالات التى تتعلق بحقيقة الكعبة الربانية التى
هى فوق جميع الحقائق البشرية والملكية فان للخليل ثمة شأنا عظيما ومرتبة رفيعة
ليست لاحد بذلك الشأن والرتبة درین مقام شگرف که مناسب مقام ظهور سرادقات عظمت
و کبریائی است کمالات مرکز آن مقام که مقام اجمال است نصیب خاتم الرسل است و باقی همه مفصل
بحضرت خلیل مسلّم هر که دیگر است درینجا طفیلی ایشان است از انبیا و رسل و اولیا علیهم الصلوات والتسلیمات
تا آنکه حضرت پیغمبر ما علیه وعلى آله الصلوات والتسليمات تفصیل آن اجمال طلب فرموده اند اینجا که تشبیه
در صلوات و برکات مسئول خود را بصلوات و برکات حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوات والتسلیمات
درین فقیر ظاهر ساخته اند که بعد از مضی هزار سال آن تفصیل الشان را نیز میسر شد و مسئول مجاب گشت

الحمد لله سبحانه على ذلك وعلى جميع نعمائه و کمالات آن مقام عالی فوق کمالات ولایات و کمالات نبوت و رسالت است چرا فوق نباشد که آن حقیقت مسجود الیهاست مر انبیاء کرام و ملائکهٔ عظام را علیهم الصلوات والتحیات و آنچه این فقیر در رسالهٔ مبدأ و معاد نوشته است که حقیقت محمدی از مقام خود عروج نموده بمقام حقیقت کعبه که فوق اوست رسیده متحد گردد و حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد آن حقیقت کعبه ظلی از ظلال این حقیقت بوده که در وقت عدم ظهور این حقیقت همان را حقیقت انگاشته این اشتباه بسیار واقع میشود که ظل را در وقت عدم ظهور اصل اصل می انگارد و حقیقت میداند از اینجاست که یک مقام چند مرتبه ظاهر میشود و هر مرتبه پیش آنست که ظهورات آن مقام باعتبار ظلال آن مقام است فی الحقیقت حقیقت آن مقام همان است که در مرتبهٔ اخیر ظاهر شده است اگر گویند از کجا معلوم شود که این مرتبه مرتبهٔ اخیر ظهورات اوست تا حقیقت دانسته شود گوییم حصول علم ظلیت ظهورات سابق شاهد عدل است بر آخریت آن ظهور چه این علم در وقت ظهورات سابق حاصل نیست بلکه ظهورات را حقیقت میداند و هیچ یکے را ظل نمی انگارد و اگرچه میداند که اختلاف این حقائق از کجا آمده است فافهم ای فرزند از معارف سابق معلوم شد که کمالاتیکه بعالم امر تعلق دارند مقدمات اند و معارج کمالات را که بعالم خلق متعلق اند و کمالات اولی از ظلیت خالی نیستند و مخصوص بمقامات ولایت و کمالات ثانیه از شائبهٔ ظلیت که مناسب ظهورات این نشأهٔ دنیویه اند برآمده اند و از مقامات نبوت نصیب کامل یافته پس طریقت و حقیقت که بولایت مربوط اند خادمان باشند مر شریعت را که ناشی از مرتبهٔ نبوت است و ولایت زینه باشد مر عروج نبوت را ازین بیان معلوم شد که سیرے که اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم اختیار کرده اند و ابتدا از عالم امر نموده اولی و انسب چه ترقی از ادنی که عالم امر است باعلی که عالم خلق است باید نمود نه از اعلی بادنی چه توان کرد این معنی را بهمه نکشوده اند و دیگران بصورت نظر انداخته عالم خلق را پست دیده شروع از پستی به بلندی صوری ارتقا نموده اند ندانسته اند که حقیقت کار دیگرگون است و پستی فی الحقیقت بلندی است و بلندی پستی نقطهٔ آخر که عالم خلق است دیگ

یعنی چیزیکه پست دیده اند بلند است و چیزی را که بلند گمان کرده اند پست است ۱۲ اثبات است و تقریر علو عالم خلق ۱۲

افتاده است بنقطهٔ اولی که اصل الاصل است این قرب بنقطهٔ دیگر امیسّر نشده است ع که مستحق
کرامت گناهگارانند و این دید مقتبس از مشکوٰة نبوت است ارباب ولایت ازین معرفت قلیل
النصیب اند انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات شروع سیر از عالم امر نموده اند و از حقیقت بشریعت آمده اند
غایة ما فی الباب اولیای کمل اکه سیر ایشان موافق سیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات افتاده است
در ابتدا از صورت شریعت است و در وسط طریقت و حقیقت که بولایت تعلق دارند و مناسب عالم
امرند و در آخر حقیقت شریعت است که ثمرهٔ نبوت است پس مقرر شد که حصول طریقت و حقیقت مقدمه
است مر حصول حقیقت شریعت را پس بدایت اولیاء کمل و بدایت انبیاء مر کل حقیقت شد و نهایت
هر دو شان شریعت کلا معنی لقول من قال بدایة الاولیاء نهایة الانبیاء و از بدایت اولیاء نهایة
انبیاء شریعت خواسته است آن بیچاره چون از حقیقت کار آگاهی نداشت لاجرم باین شطح تکلم
نمود و این معارف را هرچند کسی نگفته است بل اکثری برعکس آن گفته اند و مستبعد از ادراک است اما
منصفی که جانب بزرگی انبیاء را علیهم الصلوات والتسلیمات ملاحظه نماید و عظمت شریعت بر وی پوشیده نبود
بود محتمل که قبول این معارف غامضه نماید و این قبول او وسیلهٔ زیادتی ایمان خود نماید ای فرزند چونکه انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات دعوت را مقصور بر عالم خلق ساخته اند بنی الاسلام علی خمس و چون قلب را
مناسبت بعالم خلق بیشتر بوده تصدیق او نیز دعوت فرموده اند و ورای قلب سخن نه فرموده اند و آن را
مناط نجات فی الآخرة ساخته اند و از مقاصد شمرده اند بلکه نعمت بهشت و آلام دوزخ و دولت دیدار
و بیدولتی حرمان همه وابسته بعالم خلق است عالم امر را با آن تعلق نیست دیگر عملیکه فرض و
واجب و سنت است اتیان آن بقالب تعلق دارد که از عالم خلق است و آنچه نصیب عالم امر است
از اعمال نافله است پس قربیکه ثمرهٔ اداء این اعمال است باندازهٔ اعمال خواهد بود پس ناچار قربیکه ثمرهٔ
اداء فرائض است نصیب عالم خلق باشد و قربیکه ثمرهٔ اداء نوافل است نصیب عالم امر و شک نیست که
نفل را باندازهٔ فرض هیچ اعتداد نیست کاشکے حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط بلکه نفل را باندازهٔ سنت

عـه یعنی بسیار افزونی در زیادت و فضیلت ۱۲ منه

نیز همین نسبت است اگرچه در میانِ سنت و فرض نیز نسبتِ قطره و دریاست پس تفاوت در میان
دو قرب ازینجا قیاس باید کرد و مزیتِ عالمِ خلق را بر عالمِ امر ازین تفاوت باید دانست اکثر خلائق چون
ازین معنی نصیب ندارند فرائض را خراب ساخته در ترویجِ نوافل میکوشند صوفیهٔ خام ذکر و فکر را
از اهمِ مهام دانسته در اتیانِ فرائض و سنن مساهلات مینمایند و اربعینات و ریاضات را اختیار
نموده ترکِ جمعه و جماعت می کنند نمیدانند که ادای یک فرض بجماعت از هزاران اربعینِ ایشان
بهتر است آری ذکر و فکر با مراعاتِ آدابِ شرعیه بهتر و مهم تر است و علمای بی سرانجام نیز در ترویجِ
نوافل سعی دارند و فرائض را خراب و ابتر میسازند مثلا نمازِ عاشورا که از حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات بصحت نپیوسته است بجماعت و جمعیتِ تمام میگذارند و حال آنکه نمیدانند که روایاتِ
فقهیه بکراهتِ جماعتِ نافله ناطق است و در ادای فرائض کاهلی می ورزند کم است که فرض را
در وقتِ مستحب ادا نمایند بلکه از اصلِ وقت هم تجاوز می کنند و بجماعت نیز چندانی تقید ندارند بیک کس
یا بدو کس در جماعت قناعت دارند بلکه بسا است که بتنهائی کفایت کنند هرگاه مقتدایانِ اسلام
این معامله نمایند از عوام چه گوید آری شومیِ این عمل ضعف در اسلام پیدا است و از ظلمتِ این کردار
هوا و بدعت هویدا است **شعر** اندکی پیش تو گفتم غمِ دل ترسیدم ٭ که دل آزرده شوی ورنه سخن
بسیار است ٭ و ایضا ادای نوافل قربِ ظلی را از ظلال می بخشد و ادای فرائض قربِ اصل که شائبهٔ ظلیت
ندارد دیگر نوافل که برای تکمیلِ فرائض ادا کرده شود آن نیز ممد و معاونِ قربِ اصل است و از متممات
فرض پس ناچار ادای فرائض مناسبِ عالمِ خلق بود که باصل متوجه است و ادای نوافل مناسبِ عالمِ
امر که رو بظل است فرائض همه هر چند قربِ اصل می بخشند اما افضل و اکملِ اینها صلوة است اَلصَّلٰوةُ
مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ شنیده باشی وَاَقْرَبُ مَا یَکُوْنُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ فِی الصَّلٰوةِ و وقتِ خاص که حضرت
پیغمبر را بوده علیه و علی آله الصلوة والسلام که تعبیر از ان به لِیْ مَعَ اللّٰهِ وَقْتٌ فرموده اند نیز در نماز بوده
نماز است که مکفرِ سیئات است و ناهی است که نهی از فحشاء و منکر میفرماید و نماز است که پیغمبر علیه الصلوة

قال صلى الله عليه وسلم بين العبد وبين الكفر ترك الصلوة رواه مسلم وقال صلى الله عليه وسلم من ترك الصلوة كما نقل كفر رواه الترمذي ١٢

والسلام راحت خود را در ان میجوید آنجا که پیغمبر باید آرحنی یا بلال و نماز است که ستون دین آمده است
و نماز است که فارق اسلام و کفر گشته بر سر اصل سخن رویم و از مرتبهٔ عالم خلق بر عالم امر گوییم که عالم امر
اینجا حظ خود را افزا گرفته است و مشاهده و معاینه حاصل کرده فردا در بهشت معامله بعالم خلق افتد و رویت
بلا کیف او را میسر آید و ایضاً متعلق مشاهده ظلی است از ظلال وجوب و مرئی در آخرت واجب الوجود پس
هر قدر که فرق در میان مشاهده و رویت است و در میان ظلیت و اصالت همان قدر فرق در میان
عالم امر و عالم خلق بدان و نیز بدان که مشاهده ثمرهٔ ولایت است و رویت ثمرهٔ نبوت که بتبعیت انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات عامهٔ متابعان را نیز میسر خواهد شد از اینجا تفاوت در میان ولایت و نبوت نیز
دریاب ۔ **تنبیه** ۔ هر عارفی را که بعالم امر مناسبت بیشتر باشد قدم او در کمالات ولایت زیاده تر
بود و هر کرا بعالم خلق بیشتر مناسبت است قدم او در کمالات نبوت افزون تر از اینجا است که حضرت عیسی
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در ولایت قدم بیشتر دارند و حضرت موسی را قدم در نبوت زیاده تر علی نبینا
وعلیه الصلوة والسلام چه جانب امر در حضرت عیسی غالب است لهذا الحق بروحانیان گشت و جانب خلق
در حضرت موسی غالب علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام لهذا بمشاهده اکتفا ننمود و طلب رویت نیز فرموده
این است بیان سبب تفاوت اقدام انبیا در کمالات نبوت که در مکتوب مقدم وعده بیان آن نموده بوده ام
و علو بعضی لطائف و سفل آن که در تفاوت کمالات ولایت معتبر است والله سبحانه الملهم
للصواب ای فرزند چون علوم نبوت که شرائع و احکام است تعلق بقالب بیشتر داشت انبیا را
علیهم الصلوات والتسلیمات نیز مناسبت بعالم خلق بیشتر بوده از اینجا گمان برده اند که نبوت عبارت از
نزول بصوب خلق است بعد از عروج بمقامات قرب که بولایت تعلق دارد و ندانسته اند که نهایت
عروج و نهایت قرب در این موطن است قربیکه سابق حاصل شده بود ظلی از ظلال این قرب
بوده که بصورت بعد متصور میگردد و عروجیکه اول میسر شده بود عکسی از عکوس این عروج بوده
که بظاهر نزول مینماید مثل کسی که مرکز دائره ابعد نقطه است نسبت بمحیط دائره و حال آنکه فی الحقیقة

قال صلی الله علیه وسلم بین العبد وبین الکفر ترک الصلوة رواه مسلم و قال صلی الله علیه وسلم من ترکها فقد کفر رواه الترمذی ۱۲

والسلام راحت خود را دران میجوید آنجا که پیغمبر میفرماید ارحنی یا بلال و نماز است که ستون دین آمده است و نماز است که فارق اسلام و کفر گشته بر سر اصل سخن رویم و از مزیت عالم خلق بر عالم امر گوییم که عالم امر آنجا حظ خود را فرا گرفته است و مشاهده و معاینه حاصل کرده فردا در بهشت معامله بعالم خلق افتد و رویت بلاکیف او را میسر آید و ایضاً متعلق مشاهده ظلے است از ظلال وجوب و مرئی در آخرت واجب الوجود پس هر قدر که فرق درمیان مشاهده و رویت است و درمیان ظلیت و اصالت همان قدر فرق درمیان عالم امر و عالم خلق بدان و نیز بدان که مشاهده ثمرهٔ ولایت است و رویت ثمرهٔ نبوت که بتبعیت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات عامهٔ مؤمنان را نیز میسر خواهد شد ازینجا تفاوت درمیان ولایت و نبوت نیز دریاب

تنبیه هر عارفے را که بعالم امر مناسبت بیشتر باشد قدم او در کمالات ولایت زیاده تر خواهد بود و هر کرا بعالم خلق بیشتر مناسبت است قدم او در کمالات نبوت افزون تر ازینجا است که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در ولایت قدم بیشتر دارند و حضرت موسی را قدم در نبوت زیاده تر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چه جانب امر در حضرت عیسی غالب است لهذا ملحق بروحانیان گشت و جانب خلق در حضرت موسی غالب علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام لهذا بمشاهده اکتفا ننمود و طلب رویت نمود این است بیان سبب تفاوت اقدام انبیا در کمالات نبوت که در رسالهٔ تقدم وعده بیان آن نموده بودم و علو بعضے لطائف و سفل آن که در تفاوت کمالات ولایت معتبر است والله سبحانه اعلم بالصواب

آن فرزند چون علوم نبوت که شرائع و احکام است تعلق بقالب بیشتر داشت انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات نیز مناسبت بعالم خلق بیشتر بوده ازینجا گمان برده اند که نبوت عبارت از نزول بدعوت خلق است بعد از عروج بمقامات قرب که بولایت تعلق دارد و ندانسته اند که نهایت عروج و غایت قرب درین موطن است قربیکه سابق حاصل شده بود ظلے از ظلال این قرب بوده که بصورت بعد متصور میگردد و عروجیکه اول میسر شده بود عکسے از عکوس این عروج بوده که بظاهر نزول مینماید کسے نبینی که مرکز دائره ابعد نقطه است بنسبت بمحیط دائره و حال آنکه فی الحقیقت

وسرکشی از اجزای قالب عبارت از ارادهٔ ترکِ اَولیٰ است و ارتکاب امورِ مرخصه و ترک
عزیمت بلا ارادهٔ ارتکاب اشیاء محرمه و ترک فرائض و واجبات که آن در حقِ او نصیبِ اعدای گشته
است ای فرزند هرچند کمالاتِ عناصرِ اربعه فوق کمالاتِ مطمئنه است چنانکه گذشت اما مطمئنه را
انکه مناسبت بمقامِ ولایت دارد و ملحق بعالمِ امر گشته است صاحبِ سکر است و در مقامِ استغراق لاجرم
مجالِ مخالفت ... نمانده و عناصر را چونکه مناسبت بمقامِ نبوت بیشتر است صحو در ایشان غالب
ناچار صورتِ مخالفت را در ایشان باقی مانده اند از برای تحصیلِ بعضی منافع و فوائد که بآن مربوط است
فافهم باید دانست که منصبِ نبوت ختم بخاتم الرسل شده است علیه وعلیٰ آله الصلوات والتسلیمات
اما از کمالاتِ آن منصب بطریقِ تبعیت متابعانِ او را نصیبِ کامل است این کمالات در طبقهٔ صحابه
بیشتر است و در تابعین و تبعِ تابعین نیز این دولت بر سبیلِ قلت سرایت کرده است بعد از آن رو
باستتار آورده و غلبهٔ کمالاتِ ولایتِ ظلی جلوه گر گشته است اما امید است که بعد از مضیِ الف این
دولت از سرِ تازه گردد و غلبه شروع پیدا کند و کمالاتِ اصلی رو بظهور آرند و ظلی استتار پیدا کنند و حضرت
مهدی علیه الرضوان بظاهر و باطن مروجِ این نسبتِ علیه باشند ای فرزند تابعِ کاملِ نبی علیٰ نبینا وعلیه
الصلوات والتسلیمات چون بتبعیت کمالاتِ مقامِ نبوت را تمام کند اگر از اهلِ مناصب است بمنصب
امامتش سرفرازی سازند و چون کمالاتِ ولایتِ کبریٰ را تمام کند و از اهلِ منصب باشد بمنصب
خلافتش مشرف می سازند و از مقاماتِ کمالاتِ ظلی مناسبِ منصبِ امامت منصبِ قطبِ ارشاد است و مناسبِ
خلافت منصبِ قطبِ مدار گویا این دو مقام که در تحت اند ظلالِ آن دو مقام اند که در فوق اند
غوثیت نزد شیخ محی الدین بن العربی همان قطبِ مدار است غوثیت منصبِ علاحده نیست و آنچه
معتقدِ فقیر است آن است که غوث غیرِ قطبِ مدار است قطب از وی در بعضی امور مدد خواهد و در نصبِ
مناصبِ ابدال او نیز دخل است ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ
تذییل ۔ علوم و معارفیکه مناسبِ مقامِ نبوت است و ولایتِ آن نبوت شرائعِ انبیاست

قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض ۱۲

عَلَيْهِمُ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ چون در اقدام نبوت تفاوت هست در شرائع انبیا نیز باندازه آن تفاوت
اختلاف پیدا آمده است و معارفیکه مناسب مقام ولایت اولیاست شطحیات مشائخ است
و علومیکه از توحید و اتحاد خبر میدهد و از احاطه و سریان انبا نماید و از قرب و معیت نشان بخشد و از
مرآتیت و ظلیت اشعار فرماید و شهود و مشاهده اثبات کند بالجمله معارف انبیا کتاب و سنت است
و معارف اولیا فصوص و فتوحات مکیه ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ٭ ولایت اولیا پے
بقرب حق برد و ولایت انبیا نشان اقربیت او تعالی مینماید و ولایت اولیا ولایت بشهود نماید و ولایت
انبیا نسبت مجهول الکیفیت اثبات فرماید و ولایت اولیا اقربیت را نشناسد که چیست و جهالت را نداند
که کدام است و ولایت انبیا با وجود اقربیت قرب را عین بعد داند و شهود را نفس غیبت شمرد ع گر
بگویم شرح این بے حد شود ٭ اے فرزند سخن در بیان کمالات نبوت و مزیت آن بر ولایت و فرق
در میان ولایت ثلاثه که ولایت صغری و ولایت کبری و ولایت علیا است و معارف مناسبه
هر کدام مجال متعلقه هر یک طویل الذیل ساخت و بعبارات مکرره و متکثره در بیان این معنی اندراج نموده
تا بود که از کمال غرابت از استبعاد افهام برآید و از مظان انکار دور آید این علوم کشفی است و ضروری
نه استدلالی و نظری و ذکر بعضے مقدمات از برائے تفهیم است و تقریب بافهام عوام بلکه تبیین و
تشریح است برائے ادراک خواص اتمام این است بیان طریقیکه حضرت حق سبحانه و تعالی این
حقیر را آن طریق ممتاز ساخته است از بدایت تا نهایت و بنیادش نسبت نقشبندیه ست که تعبیر
اندراج نهایت در بدایت است برین بنیاد عمارتها ساخته اند و شکلها بنا فرموده اگر این بنیاد نمی بود
معامله تا اینجا نمی افزود تخمها از بخارا و سمرقند آورده و در زمین هند که مایه اصل از خاک یثرب و بطحا است
کشتند و بآب فضل سالها آن را سیراب ساختند و بتربیت احسان مربے ساختند چون آن کشت و کار
بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدٰنَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ
لَوْلَآ اَنْ هَدٰنَا اللّٰهُ لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ باید دانست که سلوک این طریق علی

است برابطهٔ محبت شیخ مقتدا که بتسیر مرادی باین راه رفته باشد و بقوت انجذاب باین کمالات منصبغ گشته نظر او شافی امراضِ قلبیه است و توجه او دافع عللِ معنویه صاحب این کمالات امام وقت است و خلیفهٔ روزگار اقطاب و ابدال بظلال مقامات او خورسندند و اوتاد و نجبا از بحار کمالات او بقطره قانع نورِ هدایت و ارشاد او در رنگِ نور آفتاب شامل است و بر همه کس فائض است فکیف که بخواهد هرچند که خواهش او در اختیار او نباشد چه بسا است که طلب خواهش امرے نماید و آن خواهش رو پیدا نشود و لازم نیست جماعه که بنور او مهتدی شوند و متوسل او در رشد پیدا کنند این معنی را بدانند بلکه بسیار کسان اصلِ هدایت و رشدِ خود را نیز کما ینبغی ندانند معهذا آن کمالات شیخ مقتدا متحقق شوند و عالمے آباد نمایند چه علم بهمه را امید هست و معرفت تفصیل سیر مقامات همه را نمی بخشند آرے شیخے که مدار بنای صحیح طریقه از طرقِ وصول منوط بوجود شریف اوست البته صاحب علم است و از تفصیل سیر آگاه ، دیگران را علم او کفایت شود و متوسط او در مرتبهٔ کمال و تکمیل میرسانند و بفنا و بقا مشرف میسازند ع خاص کند بنده بمصلحت عام را ، افاده و استفاده انعکاسی و انصباغی است به پیدا بودن رابطهٔ محبت که بشیخ مقتدا دارد ساعة فساعة برنگ او منصبغ میگردد و بطریق انعکاس بانوار او منور میشود درین صورت علم چه در کار بود هم در افاده و هم در استفاده خربزه که بتابش خورشید ساعة فساعة پخته میگردد و بمرور ایام می پزد چه در کار است که او را علم به پختگی خود بوده یا آفتاب داند که آنرا پخته میسازد آرے علم او برای سلوک و تسلیکِ اختیاری در کار است که بسلاسل دیگر مربوط است و در طریقهٔ ما که طریقهٔ اصحاب کرام است علیهم الرضوان علم بسلوک و تسلیک هیچ در کار نیست هرچند شیخ مقتدا که هجویانی آن طریقه است بکمال علم و وفور معرفت متحقق است پس ناچار درین طریقِ عالی در حق وصول احیا و اموات و صبیان و شیوخ و جوان و کهل مساوی باشد که برابطهٔ محبت یا توجه صاحب دولت بمنتهای مقاصد میرسند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم اما بدانند که شیخی هرچند صاحب علم نبود اما از ظهور خوارق چاره نباشد گاه باشد که او را در آن ظهور اختیار نبود بلکه بسا است

که علم ظهورِ آن نیز نباشد مردم از وی خوارق بینند و او را از آن اطلاع نه و آنکه گفته شد که منتهی
صاحب علم نبود مراد از عدم علم علم تفصیل احوال است نه عدم علم مطلقا بحیثیتی که از احوال خود هیچ
نه فهمد کما هو مرتبة الاشارة الکلیة و این نور هدایت او در مریدان او بی واسطه و با واسطه و بوسائط تا
دامنهٔ ساری است که طریقهٔ مخصوص ما در ابتدای این تغیرات و تبدیلات ملوث نه ساخته اند و با الحاق محدثات
و مبتدعات خراب نگردانیده إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ عجب آنکه جماعه
از ینها این تبدیلات را تکمیلات آن طریقه گمان میبرند و آن الحاقات را تتمیمات آن نسبت تصور
مینمایند نمیدانند که تتمیم و تکمیل کار هر بی سر انجامی نیست و الحاق و اختراع فرا خور هر بی سر
و پا نیست هزار نکتهٔ باریک تر ز مو اینجاست ٭ نه هر که سر بتراشد قلندری داند ٭ نور سنت
سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام و التحیة ظلمات بدعتها مستور ساخته اند و رونق ملت مصطفویه
را علی مصدرها الصلوٰة والسلام والتحیة بکدورات امور محدثه ضائع گردانیده عجب آنکه
جمعی آن محدثات را امور مستحسنه میدانند و آن بدعتها را حسنات می انگارند و تکمیل دین و تتمیم ملت
از آن حسنات میجویند و در اتیان آن امور ترغیبات مینمایند هداهم الله سبحانه سواء الصراط
نمیدانند که دین پیش از این محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و رضاء حضرت حق سبحانه
و تعالی بحصول پیوسته کما قال الله تعالی الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي
وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا پس کمال دین از این محدثات جستن فی الحقیقت انکار مضمون
است بمقتضای این کریمه ٭ بیت ٭ اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ٭ که دل آزرده شوی ورنه
سخن بسیار است ٭ علماء مجتهدین اظهار احکام دین فرموده اند نه احداث ما لیس منه پس
احکام اجتهادیه از امور محدثه نباشند بلکه از اصول دین بوند زیرا که الاصل الرابع هو القیاس
ای فرزند معرفت در رساله مبدأ و معاد در باب افاده و استفاده که بمطلب ارشاد تعلق دارد
نوشته است چون مناسبت باین مقام داشت و سود مند بوده این معرفت را درین مکتوب

ع۵ بضمتین جمع قرن بالفتح بمعنی صد سال ۱۲ عبارت عبد اسعاد ۱۲

نیز نوشته از آنجا اعتبار نمایند قطب ارشاد که جامع کمالات فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار و ازمنهٔ بیشمار این قسم گوهرے بظهور می آید و عالم ظلمانی از نور ظهور او نورانی میگردد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز فرش هر کسے که رشد و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او مے آید و ازو مستفاد میگردد بے توسط او هیچکس باین دولت نمیرسد مثلاً نور هدایت او در رنگ دریاے محیط تمام عالم را فرا گرفته است و آن دریا گویا منجمد است اصلا حرکت ندارد و شخصے که متوجه آن بزرگ است و باو اخلاص دارد و یا آنکه آن بزرگ متوجه حال طالبے شده است در وقت توجه گویا روزنے در دل طالب کشاده میشود و از آن راه بقدر توجه و اخلاص از آن دریا سیراب میگردد و همچنین شخصے که متوجه ذکر الهی است جل شانه و بآن عزیز اصلا متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد همین قسم افاده آنجا هم حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از صورت ثانیه است اما شخصے که منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ ازو در آزار است هر چند بذکر الهی تعالی و تقدس مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان انکار و آزار سد راه فیض او میگردد بے آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت ازو مفقود است صورت رشد است صورت بے معنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص و محبت بآن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی شانه خالی باشند نیز ایشان را بواسطهٔ مجرد محبت نور رشد و هدایت میرسد و لیکن هذه المعرفة آخر المکتوب ع بس کنم خود زیرکان را این بس است ٭ بانگ دو کردم اگر در ده کس است

الحمد لله رب العلمین الرحمن الرحیم اولا و آخرا والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله الطاهرین دائما و سرمدا

مکتوب دو صد و شصت و یکم (۲۶۱)

بسیادت مآب میر محمد نعمان صدور یافت در بیان فضائل نماز و کمالات مخصوصهٔ آن و در ضمن معارف

بلند و حقائق ارجمند بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی ارشدک الله سبحانه باد که نماز رکن دوم است از ارکان پنجگانهٔ اسلام و جامع عبادات است جزوی است که از جامعیت حکم کل پیدا کرده است و فوق جمیع مقربات اعمال آمده دولتِ رویت که سرورِ عالمیان را علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات در شب معراج در بهشت میسر شده بود بعد از نزول در دنیا مناسب این نشأه آن دولت ایشان را در نماز میسر میشد لهذا فرموده اند علیه و علی آله الصلوة والسلام الصلوة معراج المؤمن و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوة و کمل تابعان او را علیه و علیهم الصلوات والتحیات از آن دولت درین نشأه در نماز حظ وافر است و نصیب کامل اگرچه رویت نیست که این نشأه آن را برنتابد اگر نماز کردن نمیفرمود نقاب از چهرهٔ مقصود که میکشود و طالب را بمطلوب که دلالت مینمود نماز است که لذت بخش غمگساران است نماز است که راحت ده بیماران است ارحنا یا بلال رمزیست ازین معنی و قرة عینی فی الصلوة اشاره ایست باین تمنا اذواق و مواجید و علوم و معارف و احوال و مقامات و انوار و الوان و تلوینات و تمکینات و تجلیات متکیفه و غیر متکیفه و ظهورات متلونه و غیر متلونه هرچه از نماز بیرونِ نماز میسر شود و بیگانگی از حقیقتِ نماز رو دهد منشأ آن ظلال و امثال است بلکه ناشی از وهم و خیال متصلی که از حقیقت نماز آگاه است در وقت اداءِ صلوة گوئیا از نشأهٔ دنیوی می براید و در نشأهٔ اخروی میدرآید لاجرم درین وقت دولتی که مخصوص بآخرت است نصیبی از آن فرا میگیرد و حظی از اصل بی شائبهٔ ظلیت بدست می آرد چه نشأهٔ دنیوی مقصور بر کمالاتِ ظلی است معامله که بیرون ظلال است مخصوص بآخرت است پس از معراج چاره نبود آن نماز است در حق مؤمنان و این دولت مخصوص باین امت است که بتبعیت پیغمبر خود علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات که در شب معراج از دنیا بآخرت رفت و به بهشت درآمد و بدولت رویت مشرف شده باین

کمال مشرف گشتند وباین سعادت مستسعد شدند اَللّٰهُمَّ اجْزِهِ عَنَّا مَا هُوَ اَهْلُهٗ وَاجْزِهٖ
عَنَّا اَفْضَلَ مَا جَزَيْتَ نَبِيًّا عَنْ اُمَّتِهٖ وَاجْزِ الْاَنْبِيَاءَ كُلَّهُمْ خَيْرًا فَاِنَّهُمْ دُعَاةُ الْخَلْقِ اِلَى اللّٰهِ
سُبْحَانَهٗ وَهُدَاتُهُمْ اِلٰى لِقَاءِ اللّٰهِ تَعَالٰى جمعے را ازین طائفہ کہ بحقیقت نماز آگاہ نساختند
وبکمالات مخصوصۂ آن اطلاع نبخشیدند معالجات امراض خود را از امور دیگر جستند وحصول
مرادات خود را باشیاء دیگر مربوط ساختند بلکہ گروہے ازینہا نماز را دور از کار دانستہ مبنائے
آن را بر غیر وغیریت داشتند وصوم را از صلوٰۃ افضل انگاشتند صاحب فتوحات مکیہ میگوید کہ
در صوم کہ ترک اکل وشرب است بصفت صمدیت متحقق شدن است ودر نماز تغیر وغیریت
آمدن وعابد ومعبود دانستن وَهُوَ مُجَارٍ مَبْنِيٌّ عَلٰى مَسْئَلَةِ التَّوْحِيْدِ الْوُجُوْدِيِّ الَّذِيْ هُوَ
مِنْ اَحْوَالِ السُّكَارٰى از عدم آگاہی حقیقت نماز است کہ جمع غیر ازین طائفہ تسکین اضطراب
خود را از سماع ونغمہ ووجد وتواجد جستند ومطلوب خود را در پردہائے نغمہ مطالعہ نمودند لاجرم رقص
ورقاصی را دیدن خود گرفتند با آنکہ شنیدہ باشند مَا جَعَلَ اللّٰهُ فِي الْحَرَامِ شِفَاءً بلے اَلْغَرِيْقُ يَتَعَلَّقُ
بِكُلِّ حَشِيْشٍ وَحُبُّ الشَّيْءِ يُعْمِيْ وَيُصِمُّ اگر شمۂ از حقیقت کمالات صلوٰتیہ برایشان منکشف گشتے
ہرگز دم از سماع ونغمہ نزدندے ویاد وجد وتواجد نکردندے ع چون ندیدند حقیقت رہ افسانہ زدند
اے برادر ہر قدر فرق کہ در میان نماز ونغمہ است ہمان قدر فرق در میان کمالات کہ منشأ آن
نماز است وکمالاتیکہ منشأ آن نغمہ است بدان اَلْعَاقِلُ تَكْفِيْهِ الْاِشَارَةُ این کمالیت کہ بعد از
ہزار سال بوجود آمدہ است وآخریتے است کہ برنگ اولیت برآمدہ مگر ازینجا فرمودہ علیہ وعلیٰ
آلہ الصلوات والتسلیمات اَوَّلُهُمْ خَيْرٌ اَمْ اٰخِرُهُمْ ونہ فرمودہ اَوَّلُهُمْ خَيْرٌ اَمْ اَوْسَطُهُمْ چہ مناسبت
آخر را باول بیشتر دیدہ کہ محل تردد گشتہ ودر حدیث دیگر فرمودہ علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام کہ بہترین
این امت اول است یا آخر ودر میان آن کدر است آرے در متأخرین این امت اگرچہ علو نسبت
است اما قلیل است بل اقل ودر متوسطان این امت ہر چند نسبت بآن علو نیست لیکن کثیرا

بل اکثر و لکلٍّ جهةٌ کمیةً و کیفیةً اما اقلیتِ آن نسبت متاخران را بدرجاتِ علیا تمام نیست

و بسابقان مناسبت داده و مبشر ساخته قال علیه و علیٰ آله الصلوات و التسلیمات الاسلام

بدأ غریباً و سیعود کما بدأ فطوبیٰ للغرباء و شروعِ آخریتِ این امت از بدایتِ الف ثانی

است از ارتحالِ آن سرور علیه و علیٰ آله الصلاة و السلام زیرا که مضیِ الف را خاصیتے است

عظیم در تغییر امور و تاثیر یست قوی در تبدیلِ اشیا چون درین امت نسخ و تبدیل نبوده ناچار

نسبتِ سابقان بهمان طراوت و نضارت در متاخران جلوه گر گشته است و تائیدِ شریعت و تجدیدِ

ملت در الفِ ثانی فرموده گواهانِ عدل برین معنی حضرت عیسیٰ علیٰ نبینا و علیه الصلاة و السلام

و حضرت مهدی است علیه الرضوان

بیت

فیضِ روح القدس ار باز مدد فرماید ٭ دیگران هم بکنند

آنچه مسیحا میکرد ٭

اے برادر این سخن امروز بر اکثرِ خلائق گران است و از افهامِ ایشان دور و دور اما

اگر بمیزانِ انصاف بیایند و علوم و معارف یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقمِ احوال را بمطابقتِ علومِ

شرعیه و عدمِ مطابقهٔ آن ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیرِ شریعت و نبوت را ببینند که در کدام بیشتر است

شاید از استبعاد برآیند دیده باشند که فقیر در کتب و رسائلِ خود نوشته است که طریقت و حقیقت خادمِ

شریعت اند و نبوت افضل از ولایت است اگرچه ولایتِ آن نبی باشد و نوشته که کمالاتِ ولایت

را نسبت بکمالاتِ نبوت هیچ مقدارے نیست کاشکے حکمِ قطره داشتے نسبت بدریائے محیط و امثال

این بسیار نوشته است خصوصاً در مکتوبے که بنامِ فرزندی در بیانِ طریقه نوشته است آنجا ملاحظه

نمایند مقصود ازین گفتگو اظهارِ نعمتِ حق است سبحانه و ترغیبِ طالبانِ این طریقت تفضیلِ خود

بر دیگران معرفتِ خدائے جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافرِ فرنگ بهتر داند فکیف از

اکابرِ دین

ابیات

ولے چون شه مرا برداشت از خاک ٭ بسزد گر بگذرانم سر ز افلاک

من آن خاکم که ابرِ نوبهاری ٭ کند از لطف برمن قطره باری

اگر بر روید از تن صد زبانم ٭ چو سوسن شکرِ لطفش کے توانم

بعد از مطالعهٔ این مکتوب اگر شوقے بتعلمِ نماز و حصولِ بعضے از کمالات

مخصوصهٔ آن درشا پیدا شود و بے آرام سازد و بعد از استخارها متوجه این حدود گردند و شطرے از عمر عزیز صرف نمایند والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفیٰ علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب دو صد و شصت و دوم (۲۶۲)

بمولانا محب علی صدور یافت در بیانِ آنکه ارتباطِ باطنی است و نسبتِ انعکاسی در قرب و بعد و تفاوت ندارد و ما یناسب ذلک. الحمد لله وسلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که از روئے التفات مرقوم فرموده بودند بوصول آن مبتهج گردید چون منبئی از فرط محبت و کمالِ اختصاص بود از و بسیار فرحت بخشید سخن از وفاءِ عهدِ سابق اندراج یافته بود محمد و با هر و ضعے که باشند از اوضاعِ شرعیه محل مضایقه نیست بشرطِ آنکه رشتهٔ این محبت گسسته نشود بلکه روز بروز قوت پیدا کند و نایرهٔ اشتیاق مستوره گردد بلکه ساعة فساعة در التهاب بیفزاید چه ارتباطِ باطنی است و نسبتِ انعکاسی انصباغی در قرب و بعد تفاوت ندارد و مگر در سرعت و بطوء و علم بعضے از خصوصیاتِ طریق و عدمِ علم بآن تحقیق این سخن را از خاتمهٔ مکتوبے که بنام فرزندی ارشدی در بیانِ طریقه نوشته است طلب فرمایند نقلِ آن مکتوب را یارانِ سیادت پناه اخوی میر محمد نعمان آورده اند از انجا طلبند زیاده چه تصدیع دهد والسلام و الاکرام

مکتوب دو صد و شصت و سوم (۲۶۳)

بجناب معارف آگاه میان شیخ تاج صدور یافت در بیانِ معارف که تعلق بکعبهٔ ربانی دارد و در بیانِ فضائل صلوتیه و ما یناسب ذلک. الحمد لله وسلام علی عبادہ الذین اصطفی خبر قدوم مسرت لزوم محبانِ مشتاق را فرحت فراوان رسانید لله سبحانه الحمد والمنة علیٰ ذلک ؎ انصاف بده

اے فلکِ مینا فام ٭ تا زین دو کدام خوبتر کرد خرام ٭ خورشید جهان تاب تو از جانب شرق ٭

یا ماهِ جهان گردِ مَن ازجانبِ شام ٭ چون قدم رنجه فرموده اند زود تر تشریف آرند که مشتاقان زیر
بارِ انتظار اند و آرزوے استماعِ اخبارِ بهجت اثر دارند زیاده تصدیع چه نماید صورتِ کعبهٔ ربانی مسجود الیهاست
مر صُوَرِ خلائق را چه بشر و چه ملک حقیقتِ آن نیز مسجود الیهاست مر حقائقِ آن صُوَر را لاجرم
آن حقیقت فوقِ جمیعِ حقائق آمده است و کمالاتِ متعلقهٔ آن فوقِ کمالاتِ متعلقهٔ سائرِ حقائق گشته
گویا این حقیقت برزخ است درمیانِ حقائقِ کونی و حقائقِ الٰهی جلّ سلطانه مراد از حقائقِ الٰهی
سرادقاتِ عظمت و کبریائی و شئونات که هیچ رنگے و کیفے بدامانِ قدسِ آن نرسیده و هیچ ظلیّتے بآن راه
نیافته بنهایتِ عروجاتِ دنیوی و ظهوراتِ آن تا منتهاے حقائقِ کونی است نصیبے از حقائقِ
الٰهی جلّ شانه مخصوص بآخرت است الّا در نماز که معراجِ مومن است و دران معراج که گویا از دنیا
بآخرت رفتن است حظّے از آنچه در آخرت میسر خواهد شد میسر گردد ای مکرما که عمده در حصولِ این دولت در
نماز توجه مصلّی است بجهتِ کعبه که موطنِ ظهوراتِ حقائقِ الٰهی است تعالت و تقدست پس کعبه چنانچه
ایست در دنیا بصورت از دنیا است و فی الحقیقت از آخرت است نماز بتوسّطِ آن نیز این نسبت
پیدا کرده است و بصورت و حقیقت جامعِ دنیا و آخرت گشته و تحقیق پیوسته است که حالتے که در
اداے نماز میسر میشود فوقِ جمیعِ حالات است که در بیرونِ نماز حاصل میشوند چه آن حالات از دائرهٔ ظل
سر برآمده اند هرچند علو پیدا کنند و این حالت نصیبے از اصل دارد و هر قدر فرق که درمیانِ ظلّ و اصل است
همان قدر فرق درمیانِ آن حالات و این حالت باید دانست و مشاهده میگردد که حالتے که بعنایتِ
الله سبحانه در وقتِ موت میسر خواهد شد فوقِ حالتِ نماز خواهد بود چه موت از مقدماتِ احوالِ آخرت
است و هرچه بآخرت نزدیک است اتم و اکمل است چه اینجا ظهورِ صورت است و آنجا ظهورِ حقیقت
شتّان ما بینهما و همچنین حالتے که بکرمِ الٰهی جلّ سلطانه در برزخِ صغرٰی میسر خواهد بود فوقِ آن
خواهد بود که در وقتِ مرگ میسر شده بود و همین نسبت است برزخِ کبرٰی را که روزِ قیامت است
با برزخِ صغرٰی که شهود آنجا اتم و اکمل است و شهودِ جنات النعیم نسبت بشهودِ برزخِ کبرٰی اتم است

واکملیت دارد و فوقِ جمیع اینہا آن موطن است کہ مخبرِ صادق علیہ و علیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات ازان خبر دادہ و فرمودہ اِنَّ لِلّٰہِ جَنَّةً لَیْسَ فِیْھَا حُوْرٌ وَّلَا قُصُوْرٌ یَتَجَلّٰی فِیْھَا رَبُّنَا ضَاحِکًا پس پایان تر جمیع ظہوراتِ دنیا و مافیہا آمد و بالاتر جمیع آنہا آن جنت بلکہ دنیا اصلاً از موطنِ ظہور نیست ظہوراتِ ظلال و نمودارِ مثال کہ مخصوص بدنیا است نزدِ فقیر معدود واز اُمورِ دنیویہ اند و فی الحقیقت داخلِ دائرۂ امکان آن ظہورات را خواہ تجلیاتِ صفات گویند و خواہ تجلیاتِ ذات تعالی اللہ عما یقول الظالمون علواً کبیراً فقیر دنیا را اہتمام کہ ملاحظہ نماید خالی محض میباید بود راحِ مطلوب آنجا تعلیم نمیرسد غایة مافی الباب مزرعہ ایست مر آخرت را مطلوب را اینجا جستن خود را پریشان کردن است یا غیر مطلوب را مطلوب دانستن چنانچہ اکثرے بآن گرفتار اند و بخواب و خیال آرام گرفتہ اند نماز است درین موطن کہ خبرے از اصل دارد و بوئے از مطلوب می آرد و قرّة العین

مکتوب دو صد و چہارم

سہارنپوری سارنپوری

بمیر سید باقر سارنکپوری صدور یافت در بیان آنکہ معاملۂ خود را بحیرت و جہالت باید برد و تمام بر احوال و کشوف نباید کرد و درین ضمن واقعہ کہ بعضے از مشایخ نواحی اظہار نمودہ بودند ذکر یافتہ و تعبیر آن فرمودہ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی صحیفۂ شریفہ کہ از فرطِ محبت و کمالِ اشتیاق صادر فرمودہ بودند فرحتِ فراوان رسانید متوجہ کارِ خود باشند و بذکرِ اسمِ ذات تعالی و تقدس بے ملاحظۂ اسما و صفات اشتغال نمایند تا معاملہ بجہالت بکشد و کار بحیرت انجامد چہ ملاحظۂ اسما و صفات بسا است کہ باعثِ ظہورِ احوال گردد و واسطۂ وجودِ مواجید آید شنیدہ باشند کہ احتمالِ خطا در احوال و مواجید بسیار است و اشتباہِ باطل بحق در آن موطن بیشتر بشنوند کہ درین ایام یکے از مشایخ نواحی باین فقیر پیغام فرستادہ و اظہارِ احوالِ خود نمودہ کہ فنا و محویت بجائے رسیدہ است کہ بہرچہ نظر میکنم ہیچ نمے یابم آسمان و زمین را کہ نگاہ میکنم نمیابم و عرش و کرسی را نیز نمے یابم و خود را کہ ملاحظہ میکنم

هیچ نمی یابم و پیش کسے که میروم او را نیز نمی یابم و خدائے تعالی و تقدس و جل و علا بے نهایت است نهایت
او را کسے نیافته است مشایخ همین را کمال دانسته اند اگر تو نیز همین را کمال میدانی پس بطلب حق
سبحانه و تعالی برائے چه پیش تو بیایم و اگر امر دیگر را کمال میدانی بنویس فقیر در جواب او نوشت که این
احوال از تلوینات قلب است و قلب زینهٔ اول است ازین راه و صاحب این احوال ربعے
از مقام قلب طے کرده است سه حصه دیگر از قلب او را طے باید کرد و بعد از ان بر زینهٔ دویم که
عبارت از روح است عروج باید نمود الی ما شاء الله تعالی بعد از مدتے تخمینا که این ماجرا یکے از یاران
فقیر که طریقه را اخذ نموده بوطن خود رفته بود برگشته آمد و چون بیان احوال خود نمود معلوم شد که حال
او موافق حال آن شیخ مستفسر است بلکه این دران مقام از وقدمے پیشتر دارد و چون نیک کال
ملاحظه نموده آمد ظاهر شد که آن فنا و محویت او را در عنصر هوا است که محیط هر ذره از ذرات است
و مشهود او غیر از هوا امر دیگر نیست و همان را خدائے بے نهایت دانسته است تعالی الله سبحانه
عن ذلک علوا کبیرا مرتبه دیگر او را ملکیه تفتیش احوال او نموده یقین شد که گرفتاری او بغیر از
عنصر هوا بامر دیگر نبوده است و او را نیز برین معنی مطلع ساخت و چون او بوجدان خود رجوع نمود نیز
معلوم کرد که حاصل او غیر از هوا امر دیگر نیست و از آن احوال مستغفر گشته قدم پیشتر گذاشت بدانند
که قلب برزخ است درمیان عالم خلق که عالم عناصر اربعه است و درمیان عالم ارواح و رنگے از هر دو
عالم دارد پس گویا که نصف قلب از عالم خلق است و نصف دیگر او از عالم ارواح و نصف عالم
خلق آن را که نصف سابق معامله بعنصر هوا خواهد افتاد پس ربع قلب عبارت از مقام هوا باشد
که قلب متضمن آنست پس آنچه آخر ظاهر شد موافق جواب اول است و بیان کشف حقیقت آنست
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا
بالحق زیاده برین گنجایش وقت نبود والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها

مکتوب دو صد و شصت و پنجم (۲۶۵)

بشیخ عبد الهادی بدآونی صدور یافت در بیان آنکه در اختیار عزلت باید که حقوق مسلمانان ضائع نشود و بیان حقوق و ما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب مرغوب اخوی ارشدی رسید فرحت فراوان رسانید لله سبحانه الحمد و المنة که تمادی ایام مفارقت تاثیرے در محبت و اخلاص و مودت و اختصاص کرده ملتمس بود اگر رسیدند مناسب تر بوده الخیر فیما صنع الله سبحانه آرزوے عزلت نموده بودند بلی العزلة منیة الصدیقین بلکہ باشد عزلت اختیار کنند و انزوا گزینند لیکن مراعات حقوق مسلمانان از دست ندهند قال علیه و علیٰ آله الصلوة و السلام حق المسلم علی المسلم خمس رد السلام و عیادة المریض و اتباع الجنائز و اجابة الدعوة و تشمیت العاطس اما اجابت دعوت شرائط است فی الاحیاء ان تمتنع من الاجابة ان کان الطعام طعام شبهة او الموضع او البساط المفروش من غیر حلال او کان یقام فی الموضع منکر من فرش دیباج او اناء فضة او تصویر حیوان علی سقف او حائط او سماع شیء من المزامیر و الملاهی او التشاغل بنوع من اللهو و العزف و الهزل و اللعب و استماع الغیبة و النمیمة و الزور و البهتان و شبه ذلک فکل ذلک مما یمنع الاجابة و استحبابها و یوجب تحریمها او کراهیتها و کذلک ان کان الداعی ظالما او مبتدعا او فاسقا او شریرا او متکلفا طالبا للمباهات و الفخر و فی شرعة الاسلام و لا یجیب الی طعام صنع ریاء و سمعة و فی المحیط لا ینبغی ان یقعد علی المائدة اذا کان علیها لعب

اَو اغنیاء او قوم یتغابنون او یتشبّہون بہم ان کان اخشی کذا فی مطالب المؤمنین اگر این ہمہ موانع مفقود
شوند اجابتِ دعوت چارہ نبود ہرچند درین زمانہ فقدانِ این موانع دشوار است و نیز بدانند
کہ ع عزلت از اغیار باید نے زیار • کہ صحبت باہم ازان سنّتِ موکّدہ این طریقہ علیہ
است حضرتِ خواجہ نقشبند فرمودہ اند قدس سرّہ کہ طریقِ ما صحبت است کہ در خلوت شہرت
است و در شہرت آفت مراد از صحبت صحبتِ موافقانِ طریق است نہ مخالفانِ طریق زیرا کہ
نفی دریکدیگر شرطِ صحبت داشتہ اند کہ بے موافقت میسر نمیشود و عیادتِ مریض سنّت است اگر
آن مریض را شخصے تعہد بود و بیمارداریِ او نماید و الا عیادۃ آن مریض واجب است چنانچہ در حاشیہ
مشکاۃ گفتہ است و بہ نمازِ جنازہ حاضر شدن لااقل چند قدم در متابعتِ جنازہ باید رفت تا حق
میت ادا کردہ باشند و حضورِ جمعہ و جماعاتِ پنجگانہ و نمازِ عیدین از ضروریاتِ اسلام است کہ ازان
چارہ نبود باقی اوقات بہ تبتّل و انقطاع بگذرانند اما اول تصحیحِ نیت کنند و عزلت را بہ کوشش ہیچ
غرضے از اغراضِ عاجلہ نکوشش نسازند و ہیچ مقصدے غیر از جمعیتِ باطن بذکرِ الٰہی جلّ سلطانہ
و اعراض از اشتغالِ لاطائل و ملاہی ہیچ نبود و در تصحیحِ نیت نیک استعمال نمایند مبادا غرضے نفسانی
در ضمنِ آن متحقق باشد و درین تصحیح التجا و تضرّع بسیار نمایند و بجمع مواتمکار پیش آرند تا حقیقت
نیت میسر شود و ہفت استخارہ او نمودہ بہ نیتِ درست عزلت گزینند امید است کہ ثمرات
علیہ بر آن مترتب شود باقی احوال را موقوف بر ملاقات داشتہ والسلام •

مکتوب دو صد و شصت و ششم

المنتخبات ٥٠

بحضرتِ پیرزادہاے اخی خواجہ عبد اللہ و خواجہ عبید اللہ صدوریافت در بیان بعضی از عقائد
کلامیہ بر وفقِ آراے اہلِ سنت و جماعت شکر اللہ تعالیٰ سعیہم کہ حضرتِ ایشان از روے
الہام و فراست حاصل گشتہ نہ از روے تقلید و تخمین • در اوائلِ احوالِ حضرتِ پیغمبر اعلیٰ علیہ

على آله الصلوات والتسليمات بجواب دیده بودند که میفرمایند تو از مجتهدانِ علمِ کلامی و این واقعه را بحضرتِ خواجهٔ خود گذرانیده بودند از آن روز حضرتِ ایشان را در هر مسئله از مسائلِ کلامیه رایے علیحده است و حکمِ جدا لیکن در اکثر مسائل موافقت بمشایخِ ماتریدیه دارند و با بیانِ ردِ فلاسفه و نکوهشِ ایشان و ردِ ملاحده و زنادقه که مرادِ صوفیه را نافهمیده بضلالت رفته اند و در بیانِ بعضے از احکامِ فقهیه که بصلوة متعلق اند و در بیانِ کمالاتِ طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه و التزامِ ایشان متابعتِ سنت را و در بیانِ منعِ استماعِ غنا و منع از حضورِ مجلسِ رقاصان وما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم

ربِّ یسِّر ولا تعسِّر وتمِّم بالخیر بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات بجنابِ مخدوم زادهای کرام معروض میدارد که این فقیر از سر تا قدم غرقِ احسانهائے والدِ بزرگوارِ شماست و درین طریق سبقِ الف بے را از ایشان گرفته است و تهجیِ حروفِ این راه را از ایشان آموخته و دولتِ اندراجِ النهایة فی البدایة ببرکتِ صحبتِ ایشان حاصل کرده و سعادتِ سفر در وطن را بعد از خدمتِ ایشان یافته توجهٔ شریفِ ایشان در دو نیم ماه این ناقابل را به نسبتِ نقشبندیه رسانیده و حضورِ خاصِ این اکابر را عطا فرموده و درین مدتِ قلیل آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و الوان و بے رنگیها و بے کیفیها بطفیلِ ایشان روداده چه شرح دهد و چه بیانِ تفصیلِ آن نماید حسنِ توجهٔ شریفِ ایشان کم دقیقه مانده باشد در معارفِ توحید و اتحاد و قرب و معیت و احاطه و سریان که برین فقیر نکشوده اند و حقیقتِ آن اطلاع نداده اند شهودِ وحدت در کثرت و مشاهدهٔ کثرت در وحدت از مقدمات و مبادیِ این معارف است بالجمله آنجا که نسبتِ نقشبندیه است و حضورِ خاصِ این اکابر نامِ این معارف بر زبان آوردن و نشانِ این شهود و مشاهده را بیان نمودن از کوته نظری است کارخانهٔ این اکابر بلند است بهر ترّهاتے و رقاصے نسبت ندارد و هرگاه این طور دولتے رفیع القدر از حضرتِ ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدتِ عمر سرِ خود را پامالِ اقدامِ خدمهٔ عتبهٔ علیهٔ شما کرده باشد هیچ نکرده باشد از تقصیراتِ خود چه عرض نماید و از شرمندگی هائے خود چه اظهار نماید آنا معارف آگاه خواجه

ص یعنی پیرزادگان خود حضرت خواجه محمد باقی باﷲ قدس سره ۱۲

حسام الدین احمد را حضرت حق سبحانه از ما جزاء خیر دهاد که مؤنت ما متعلقان را بر خود التزام نموده کمر همت را در خدمت خادمه عتبه علیه بسته اند و ما دور افتادگان را فارغ ساخته ص گر بر تن من زبان شود هر موئے، یک شکر وے از هزار نتوانم کرد، سه مرتبه فقیر بدولت عتبه بوسی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن بر من غالب آمده است امید حیات کم مانده ۱۲ احوال اطفال خبر خواهی باید و در حضور خود شما را طلبیدند و شما در حجره مرضعات بودید و بفقیر امر کردند که باطفال توجه بکن بامر ایشان در حضور ایشان بشما توجه کرده بحدیکه ظاهر اثر آن توجه نیز ظاهر شده بعد از آن فرمودند که حضرات والدات ایشان را نیز غائبانه توجه بکن حسب الامر غائبانه توجه نموده آمد امید است که ببرکت حضور ایشان آن توجه مثمر نتائج باشد تصور نکنند که از امر واجب الامتثال و وصیت لازمه ایشان فتورے واقع شده است یا تغافلے زده باشد کلّا بل انتظار اشارت وارد و منتظر اوقات است احوال چند فقره بطریق نصیحت نوشته مے آید بگوش هوش استماع خواهند فرمود اسعدکم اللّٰه سبحانه فرض نخستین بر عقلا تصحیح عقائد است بموجب آرائے صائبه اهل سنت و جماعت شکر اللّٰه تعالٰی سعیهم که فرقه ناجیه اند بعضے از مسائل اعتقادیه که در انجا نوع خفا بوده بیان آن میناید باید دانست که اللّٰه تعالٰی بذات مقدس خود موجود است و اشیا بایجاد او تعالٰی موجود اند و او تعالٰی یگانه است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال هیچکس را در هیچ امرے با او تعالٰی فی الحقیقت شرکتے نیست چه در وجود و چه غیر آن مشارکت اسمی و مناسبت لفظی از مبحث خارج است صفات و افعال او تعالٰی در رنگ ذات او سبحانه بیچون و بیچگونه اند و بصفات و افعال ممکنات هیچ مناسبت ندارند مثلاً صفة العلم مر او را سبحانه صفتے است قدیم و بسیطے است حقیقی که هرگز تعدد و تکثر بآن راه نیافته است اگرچه باعتبار تعدد تعلقات باشد زیرا که آنجا یک انکشافے است بسیط که معلومات ازل و ابد بهمان انکشاف منکشف میگردند جمیع اشیا را با احوال متناسبه و متضاده ایشان کلیه و جزئیه با اوقات مخصوصه هر کدام در آن واحد بسیط دانسته است

جنین بروزن کریم بچه را بگویند که در شکم مادر خود باشد ۱۲

...بان آن زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم و جنین دانسته است و صبی و جوان دانسته
...ت و پیر و زنده دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قاعد و مستند دانسته است و مضطجع
...دان دانسته است و گریان و متلذذ دانسته است و متالم و عزیز دانسته است و ذلیل هم و در برزخ
...ته است و هم در حشرات هم در جنت دانسته است هم در بلدوات پس تعدد تعلق نیز در آن موطن
...قود باشد چه تعدد تعلقات تعدد آنات میطلبد و تکثر ازمنه میخواهد و لیس ثمه الا آن واحد
...یط من الازل الی الابد لا تعدد فیه اصلا اذ لا یجری علیه تعالی زمان و لا تقدم
...آخر پس در علم او تعالی اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که بجمیع معلومات متعلق
...ته است و آن تعلق نیز مجهول الکیفیت است و در رنگ صفة العلم بیچون و بیچگونه است
...تبعا و این تصویر را بمثالے زائل گردانیم و بگوییم که رواست که شخصے در یک وقت کلمه را با اقسام
...باینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس در همان وقت کلمه را اسم داند و هم
...و هم حرف و هم ثلاثی داند و هم رباعی و هم معرب داند و هم مبنی و هم متمکن داند و هم غیر متمکن و هم منصرف
...د و هم غیر منصرف و هم معرفه داند و هم نکره و هم ماضی داند و هم مستقبل و هم امر داند و هم نهی بلکه جائز
...ت که آن شخص بگوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه را در مرآت کلمه در یک وقت تفصیلا می بینم
...اه در علم ممکن بلکه در وید ممکن جمع اضداد متصور بود در علم واجب تعالی و لله المثل الاعلی چرا
...تبعد باشد باید دانست که اینجا هر چند صورت جمع ضدین است اما فی الحقیقت در میان اینها
...دیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در همان آن
...انسته است که وقت وجود او مثلا بعد از هزار سال سنه هجریست و وقت عدم سابق او پیش از آن
...ال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هزار و یکصد سال است فلا تضاد بینهما فی الحقیقة
...تائر الزمان و علی هذا القیاس سائر الاحوال فافهم ازین تحقیق واضح گشت که علم او تعالی
...چند بجزئیات متغیره تعلق گیرد شائبه تغیر در وے راه نمی یابد و مظنه حدوث در آن صفت پیدا

نیز شود چنانکه گفته اند الفلاسفة زیرا که تغیر تقدیرے متصور باشد که یکے را بعد از دیگرے دانسته
باشد چون همه را در آنِ واحد بداند گنجایشِ تغیر و حدوث نبود پس حاجت نباشد باثباتِ تعلقاتِ متعدده
مر اورا تا تغیر و حدوث راجع بآن تعلقات بود نه بصفتِ علم کما فعله بعض المتکلمین لدفع شبهة
الفلاسفة آرے اگر تعددِ تعلقات در جانبِ معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد و همچنین یک کلام
بسیط است که از اول تا ابد بهمان یک کلام گویا است اگر امر است از همانجا ناشی است و اگر
نهی است هم از انجا اگر اعلام است هم از انجا ماخوذ است و اگر استعلام است هم از انجا اگر تمنی
است هم از انجا مستفاد است و اگر ترجی است هم از انجا جمیع کتب منزله و صحف مرسله ودیعت
ازان کلام بسیط اگر توریت است از انجا انتساخ یافته است و اگر انجیل است هم از انجا صورت نقلی
گرفته و اگر زبور است هم از انجا مسطور گشته و اگر فرقان است هم از انجا تنزل فرموده
و اسند کلام حق که علی الحق یکیست و لبس و پیس در نزول مختلف آثار آمده و همچنین یک فعل است
که مصنوعاتِ اولین و آخرین بهمان یک فعل بوجود مے آیند کریمه وما امرنا الا واحدة کلمح
بالبصر رمزیست ازین اگر احیا است و اگر اماتت مربوط بآن فعل است و اگر ایلام است و اگر انعام
منوط هم بآن فعل و همچنین اگر ایجاد است و اگر اعدام ناشی ازان فعل است پس در فعلِ حق سبحانه
نیز تعددِ تعلقات ثابت نبود بلکه بیک تعلق مخلوقاتِ اولین و آخرین باوقاتِ مخصوصه وجود
خود بوجود مے آیند این تعلق نیز در رنگِ فعلِ او تعالی بیچون و بیچگونه است زیرا که چون را
به بیچون راه نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه و اشعری چون از حقیقتِ فعلِ حق جل
سلطانه اطلاع نیافته تکوین را حادث گفته و افعالِ او سبحانه را حادث دانسته ندانسته
که اینها آثارِ فعلِ ازلی حق اند سبحانه نه افعالِ او تعالی و درین قبیل است آنچه بعضے از صوفیه تجلی افعال
اثبات نموده اند و دران موطن در مرآتِ افعالِ ممکنات جز فعلِ او جل سلطانه ندیده اند فان
تجلی فی الحقیقة تجلی آثارِ فعلِ حق است سبحانه نه تجلی فعلِ او تعالی زیرا که فعلِ او تعالی بیچون

و بے چگونہ است و قدیم است و قائم بذاتِ اوست تعالیٰ کہ آن را تکوین گویند و در مرایا محدثات
گنجایش نیست و در مظاہرِ ممکنات ظہور نے ؎ در تنگنائے صورت معنی چگونہ گنجد ؛
در کلبۂ گدایان سلطان چہ کار دارد ؛ و تجلیِ افعال و صفات نزد فقیر بے تجلیِ ذات تعالیٰ و تقدس
متصور نیست چہ افعال و صفات را از حضرتِ ذات تعالیٰ و تقدس انفکاکے نیست تا تجلی آنہا
بے تجلیِ ذات متصور بود و آنچہ منفک از ذات است تعالیٰ و تقدس ظلالِ افعال و ظلالِ صفات
اوست سبحانہ پس تجلیِ آنہا تجلیِ ظلالِ افعال و صفات بود نہ تجلیِ افعال و صفات آنہم کرا
باین کمال رسد ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰہِ یُؤْتِیْہِ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰہُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ بر سر اصل سخن رویم
او تعالیٰ در ہیچ چیز حلول نکند و ہیچ چیز در وے حال نہ بود اما او تعالیٰ محیط اشیا بود و قرب و معیت با ایشان دارد
نہ آن احاطہ و قرب و معیت کہ در حوصلۂ فہم قاصر ما باشد کہ آن شایانِ جنابِ قدس او نیست تعالیٰ و آنچہ بکشف و شہود معلوم کنند
از ان نیز منزہ است چہ ممکن را از حقیقتِ ذات و صفات و افعال او تعالیٰ جز جہل و حیرت نصیب
نیست ایمان بغیب باید آورد و ہرچہ مکشوف و مشہود گردد تحت لا نفی باید ساخت ؎
عنقا شکار کس نشود دام باز چین ؛ کانجا ہمیشہ باد بدست است دام را ؛ بیتے از مثنوی حضرت
ایشان مناسبِ این مقام است ؎ ہنوز ایوانِ استغنا بلند است ؛ مرا فکرِ رسیدن ناپسند است
پس ایمان آریم کہ او تعالیٰ محیط اشیا است و قریب است با ایشان و با ایشان است اما معنی احاطہ
و قرب و معیت او را تعالیٰ ندانیم کہ چیست احاطہ و قرب علمی گفتن از تاویلات متشابہ است ما
قائل بتاویل آن نیستیم و او تعالیٰ با ہیچ چیز متحد نشود و ہمچنین ہیچ چیز با او سبحانہ نیز متحد نمیگردد و آنچہ از بعضے
عبارات صوفیہ معنی اتحاد مفہوم میشود خلاف مراد ایشان است زیرا کہ مراد ایشان ازین کلام
کہ موہم اتحاد است اِذَا تَمَّ الْفَقْرُ فَہُوَ اللّٰہُ آنست کہ چون فقر تمام شود نیستی محض حاصل آید باقی
نماند مگر اللہ تعالیٰ نہ آنکہ آن فقیر بخدا متحد شود و خدا گردد کہ آن کفر و زندقہ است تعالیٰ اللّٰہ
سبحانہ عما یقول الظالمون علواً کبیرا و حضرت خواجہ احرار قدس سرہ میفرمودند کہ معنی

عبارتِ اَنَا الحق نه آنست که من حقم بلکه آنست که من نیستم و موجود حق است سبحانه و تغیر و تبدیل را
بذات و صفات و افعالِ او تعالیٰ راه نیست سُبْحَانَ مَنْ لَا يَتَغَيَّرُ بِذَاتِهِ وَلَا بِصِفَاتِهِ وَلَا فِي أَفْعَالِهِ
بِحُدُوثِ الْأَكْوَانِ و آنچه صوفیه وجودیه تنزلاتِ خمس اثبات نموده اند نه از قبیلِ تغیر و تبدیل است
در مرتبهٔ وجوب که آن کفر و ضلالت است بلکه این تنزلات در مراتبِ ظهوراتِ کمالِ او تعالیٰ
اعتبار کرده اند بے آنکه تغیرے و تبدیلے در ذات و صفات و افعالِ او تعالیٰ راه یابد و او تعالیٰ
غنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امرے بهیچ چیز محتاج نبود چنانچه
در وجود محتاج نیست در ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عباراتِ بعضے صوفیه مفهوم میشود که او تعالیٰ در ظهورِ
کمالاتِ اسمائی و صفاتی بما محتاج است این سخن برین فقیر بسیار گران است میداند که مقصود از
آفرینشِ ایشان حصول کمالاتست مر ایشان را نه کمالے که عائد بجنابِ قدس او باشد تعالیٰ
و تقدس کریمهٔ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ای لِيَعْرِفُونِ مؤید این معنی است
پس مقصود از خلقتِ جن و انس حصولِ معرفتِ ایشان بود که کمالِ ایشان است نه امریکه عائد
بجنابِ حق بود سبحانه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ مراد از آنجا
نیز معرفتِ ایشان است نه آنکه من معروف شوم و بتوسطِ معرفتِ ایشان کمالے حاصل نمایم
تعالیٰ الله عن ذٰلك علوًّا كبيرًا و او تعالیٰ از جمیعِ صفاتِ نقص و سماتِ حدوث منزه و مبرا
است جسم و جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفاتِ کمال او را ثابت است از انجمله هشت صفت
کمال در روے موجود اند بوجود زائد بر وجود ذات تعالیٰ و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت
و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بوجود زائد
اند بر وجود ذات و در خارج نفسِ ذات اند تعالیٰ و تقدس چنانچه بعضے از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند
که از روے تعقل غیر اند صفات و بذات و از روے تحقق همه عین همکان حق
نفی صفات است چه نفاهٔ صفاتِ معتزله و فلاسفه نیز تغایرِ علمی و اتحادِ خارجی گفته اند و التغایر

علمی انکار نمودہ اند و گفتہ اند کہ مفہوم علم عین مفہوم ذات است تعالیٰ و تقدس یا عین مفہوم قدرت
و ارادت است عینیت باعتبار وجود خارجی گفتہ اند پس تا تغایر وجود خارجی اعتبار نکنند از نقائص
صفاتش خارج نشوند و تعالیٰ اللہ لا عتبار شا لا یحید بیہم کفقا کما عرفتا و او تعالیٰ قدیم و ازلی است
و غیر او را قدم و ازلیت ثابت نبود جمیع ملیین برین حکم اجماع فرمودہ اند و ہر کسیکہ بقدم و ازلیت غیر
حق جل وعلا قائل گشتہ است تکفیر او نمودہ اند امام غزالی ازین راہ تکفیر ابن سینا و فارابی
و غیر ایشان نمودہ است کہ قائل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم ہیولیٰ و صورت گمان بردہ اند
و سماوات را با آنچہ در ایشان است قدیم دانستہ اند حضرت خواجہ باقی قدس سرہ میفرمودند کہ شیخ
محی الدین بن العربی بقدم ارواح کمل قائل است این سخن را از ظاہر مصروف باید داشت و محمول بر
تاویل باید ساخت تا با جماع اہل ملل مخالف نشود و او تعالیٰ قادر مختار است از شائبہ ایجاب و مظنہ
اضطرار منزہ و مبرا است فلاسفۂ بے خرد کمال را در ایجاب دانستہ نفی اختیار از واجب تعالیٰ
نمودہ اثبات ایجاب نمودہ اند این بیخردان واجب را تعالیٰ و تقدس معطل و بیکار داشتہ اند
و جز یک مصنوع کہ آن ہم بایجاب است از خالق سموات و ارض صادر ندانستہ وجود حوادث را نسبت
بعقل فعال دادہ کہ وجود آن جز در توہم ایشان ثابت نشدہ است بزعم فاسد ایشان ایشان را
بحق سبحانہ و تعالیٰ ہیچ کارے نیست ناچار باید کہ در وقت اضطراب و اضطرار التجا بعقل فعال
ارند و بحضرت حق سبحانہ ہیچ رجوع نکنند کہ او را تعالیٰ در وجود حوادث مدخلے ندادہ اند گویند کہ
عقل فعال است کہ بہ ہمہ حوادث تعلق دارد و بلکہ بعقل فعال ہم رجوع ندارند کہ او را در رفع بلیات ایشان
نیز اختیارے نیست این بیدولتان در حمق و بلاہت پیش قدم فرق ضالہ اند کافران التجا
بحضرت حق سبحانہ و تعالیٰ مے آرند و رفع بلیہ از او تعالیٰ میطلبند بخلاف این سفیہان و چیزے ازین
بیدولتان از جمیع فرق ضلالت و بلاہت بیشتر است اسکے کفر و انکار است باحکام منزلہ
و عناد و عداوت است با خبار مرسلہ دوم ترکیب مقدمات فاسدہ است و تلبیس لا طائل و شواہد با

و در اثبات مقاصد و مطالب واهیه آن تمہ خبط و در اثبات مقاصد خود کہ ایشان خوردہ اند ہیچ سفیہے نہ خوردہ
سموات و کواکب کہ ہمہ وقت بیقرار و سرگردان اند مدار کار را بر حرکات و اوضاع ایشان وابستہ اند و از خالق
سموات و موجد کواکب و محرک اینہا و مدبر امر ایشان چشم پوشیدہ اند و دور از معاملہ وابستہ نہ بے بخردان
و بے بیدولتان سفیہ تر از ایشان آنکہ ایشان را زیرک دانند و صاحب فطانت انگارند و از علوم متسق
و مستقل ایشان علم ہندسہ است کہ بالا یعنی محض است و مالا طائل صرف مساوات زوایائے ثلث
مثلث مر دو قائمہ را بچکار آید و شکل عروسی و مامونی کہ جانکاہ ایشان است بکدام غرض مربوط
است علم طب و علم نجوم و علم تہذیب اخلاق کہ بہترین علوم ایشان است از کتب انبیا ما تقدم علی
نبینا و علیہم الصلوات و التسلیمات سرقہ کردہ ترویج اباطیل خود نمودہ اند کما صرح بہ الامام الغزالی
فی المنقذ عن الضلال اہل ملت و متابعان انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام اگر در دلائل و براہین
غلط کنند باکے نیست کہ مدار کار ایشان بر تقلید انبیا است علیہم الصلوٰۃ والسلام و دلائل و براہین
بر اثبات مطالب عالیہ خود بسبیل تبرع می آرند ہمان تقلید ایشان را کافیست بخلاف این
بیدولتان کہ از تقلید خود را بر آوردہ اند و در صدد اثبات بدلائل گشتہ ضلوا فاضلوا دعوت نبوت
حضرت عیسیٰ علیٰ نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام چون بافلاطون کہ کلان تر این بیدولتان بود
رسید گفت نحن قوم مھتدون لا حاجۃ بنا الی من یھدینا از بیخ سفیہ باشد شخصیکہ احیاء
اموات مے نماید و ابراء اکمہ و ابرص میکند کہ خارج از طور حکمت ایشان است او را دیدہ و تفحص احوال
او نکردہ نادیدہ جواب دادن از کمال عناد و سفاہت است سہ فلسفہ چون اکثرش باشد سفہ
پس کل آن ہم سفہ باشد کہ حکم کل حکم اکثر است عافانا اللہ سبحانہ عن معتقداتہم السوء

درین ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شرح مواقف را تمام کرد و در اثنای سبق او قباحتهای این بیخردان نوبنو
آمد و فائده‌ها بران مترتب شد الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا
الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق و عبارات شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر بایجاب است
و در معنی قدرت موافقت بفلسفه دارد که صحت ترک از قادر تجویز نمی نماید جانب فعل را لازم میدا
ند عجائب کاروبار است شیخ محی الدین از مقبولان در نظر می در آید و اکثر علوم او که مخالف آرای اهل
حق اند خطا و ناصواب ظاهر میشوند تا که بخطای کشفی معذور داشته اند و در رنگ خطای اجتهادی
از ملامت مرفوع ساخته این اعتقاد خاص است این فقیر را در باره شیخ محی الدین که او را از مقبولان میداند
و علوم مخالفه او را خطا و مضر می بیند جمعی هستند ازین طائفه که هم شیخ را طعن و ملامت میکنند و هم
علوم او را تخطئه مینمایند و جمعی دیگر ازین طائفه تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب انگاشته
و بدلائل و شواهد حقیت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست که این هر دو فریق راه افراط
و تفریط اختیار کرده اند و از توسط حال دور مانده شیخ را که از اولیاء و مقبولان است بواسطه خطای
کشفی چگونه رد کرده شود و علوم او را که از صواب دور اند و مخالف آرای اهل حق اند چگونه بتقلید قبول
توان کرد فالحق هو المتوسط الذی وفقنی الله سبحانه بمنه و کرمه آری در مسئله وحدت
وجود جم غفیری ازین طائفه با شیخ شریک اند هرچند شیخ درین مسئله نیز طرز خاص دارد اما در اصل سخن
شرکت دارند این مسئله نیز هرچند بظاهر مخالفت بمعتقدات اهل حق دارد اما قابل توجیه است و شایان
جمع این فقیر بعنایة الله سبحانه در شرح رباعیات حضرت ایشان این مسئله را بمعتقدات
اهل حق جمع ساخته است و نزاع فریقین را لفظی نموده و شکوک و شبهات طرفین را حل ساخته
هیچ محل ریب و اشتباه نمانده کما لا یخفی علی الناظر فیه باید دانست که ممکنات باسرها
چه جواهر و چه اعراض و چه اجسام و چه عقول و چه نفوس و چه افلاک و چه عناصر همه مستند بایجاد قادر مختار
اند که از کتم عدم اینهارا بوجود آورده است چنانچه اینها در وجود باو تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانه

محتاج اند در وجود اسباب و وسائط را روپوش فعل خود ساخته است و حکمت را نقاب قدرت گردانیده و لا بلکه اسباب را دلائل ثبوت فعل خود کرده و حکمت را وسیلهٔ وجود قدرت فرموده زیرا که ارباب فطانت که بصیرت ایشان بکحل متابعت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات مکتحل شده است میدانند که اسباب و وسائل که در وجود و بقا او سبحانه محتاج اند و ثبوت و قیام از وی دارند و بوے دارند تعالی و تقدس و فی الحقیقت جماد محض اند چگونه در دیگرے که مثل آنها است تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند قادرے است ورائے آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات لائقه او را اعطا مینماید چنانکه عقلا فعلیکه از جماد محض بینند از انجا پے برند بفاعل و محرک او چه میدانند که این فعل مر آن جماد را خارج از حال او نیست فاعلے است ماورای او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جماد نزد عقلا روپوش فعل فاعل حقیقی نشد بلکه آن فعل نظر بجمادیت او دلیل شد بر فاعل حقیقی نگذا هذا آرے در فهم ابلهے فعل جماد روپوش فعل فاعل حقیقی است که از کمال غباوت جماد محض را بواسطهٔ آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از فاعل حقیقی کافر گشته یُضِلُّ بِهٖ کَثِیْرًا وَّ یَهْدِیْ بِهٖ کَثِیْرًا این معرفت مقتبس از مشکات نبوت است فهم هر کس اینجا نرسد جمعے کمال را در رفع اسباب میدانند و ابتداء اشیا را بے توسط اسباب بحضرت حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند نمیدانند که در رفع اسباب رفع حکمت است که در ضمن آن چندین مصالح ملحوظ است رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات مراعات اسباب مینمایند و تفویض امر با این مراعات بحضرت حق سبحانه و تعالی میفرمایند چنانچه حضرت یعقوب علی نبینا و علیه الصلوة و السلام ملاحظه چشم زخم نموده پسران خود را وصیت فرمود یٰبَنِیَّ لَا تَدْخُلُوْا مِنْۢ بَابٍ وَّاحِدٍ وَّ ادْخُلُوْا مِنْ اَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ با وجود این مراعات تفویض امر بحق فرموده بجل اعلا

گفت وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ، وحضرت حق سبحانه وتعالی این معرفت او را تحسین فرموده است و بخود
نسبت داده که بعد از ان فرموده وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ؛
و حضرت حق سبحانه وتعالی در قرآن مجید حضرت پیغمبر را نیز بتوسط اسباب اشارت می فرماید یا
أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، باقیماند تاثیر اسباب روا است که حضرت حق
سبحانه وتعالی در بعض اوقات در اسباب تاثیر نیز خلق فرماید تا موثر افتد و در بعضی اوقات تاثیر در انها
خلق نکند پس ناچار هیچ اثر بر آنها مترتب نشود چنانچه مشاهده مینماییم این معنی را و در اسباب که وجود
مسببات گاهی بر آن اسباب مترتب میشود و گاهی هیچ اثری از ان بظهور نمی آید انکار از مطلق
تاثیر اسباب مکابره است تاثیر باید گفت و آن تاثیر را در رنگ وجود آن سبب بایجاد حضرت حق
سبحانه وتعالی باید دانست رای این فقیر درین مسئله اینست والله سبحانه اعلم از این بیان لایح
گشت که توسط اسباب منافی توکل نیست چنانچه بعضی گمان نموده اند بلکه در توسط اسباب کمال توکل
است حضرت یعقوب علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام مراعات سبب را با تفویض امر بحق جل وعلا
توکل فرموده عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ واو تعالی مرید خیر و شر است و خالق
این هر دو اما از خیر راضی است و از شر راضی نه این فرقیست دقیق در میان اراده و رضا که حضرت حق
سبحانه وتعالی اهل سنت را بآن فرق مخصوص ساخته است سایر فرق بواسطه عدم اهتدا باین فرق
در ضلالت مانده اند معتزله آدمی را خالق افعال خود گفته اند و ایجاد کفر و معاصی را باو منسوب ساخته
از کلام شیخ محی الدین و متابعان او مفهوم میشود که چنانچه ایمان و اعمال صالح مرضی اسم الهادی است کفر
و معاصی نیز مرضی اسم المضل است این سخن نیز مخالف اهل حق است و میلی بایجاب دارد که منشا رضا
گشته است چنانکه گویند که اشراق و اضاءه مرضی آفتاب است و حضرت حق سبحانه وتعالی عباد را
قدرت و اراده داده است که باختیار خود کسب افعال مینمایند خلق افعال بحضرت حق سبحانه

منسوب است وکسب باینشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبد
مر فعل خود را خلق حق سبحانه وتعالی بآن فعل متعلق میشود وچون فعل عبد بقصد واختیار او صادر
میشود پس ناچار متعلق مدح وذم وثواب وعقاب بود وآنکه گفته اند که اختیار عبد ضعیف است
اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه گفته اند مسلم است واگر ضعیف باین معنی گفته اند
که در اداء فعل مامور کافی نیست پس غیر صحیح است فان الله سبحانه لا یکلف بما لیس فی وسعه
بل یرید الیسر ولا یرید العسر غایة ما فی الباب جزای مخلد مر فعل موقت را انعوض بعذر حق
است کفر موقت را عذاب مخلد جزای آن فرموده وتلذذات دائمی را منوط بایمان موقت نموده
ذلک تقدیر العزیز الحکیم این قدر بتوفیق الله سبحانه ما هم میدانیم که کفر ورزیدن نسبت
بحضرت حق سبحانه وتعالی که مولی نعم ظاهره وباطنه است وموجد سموات وارض است وهر
بزرگی وکمالی که هست مر جناب قدس اوراثابت است جزای آن کفر باید که از اشد عقوبات بود وآن
خلود است در عذاب وهمچنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعمی بزرگی را وراست گو داشتن
او را با وجود مزاحمت نفس وشیطان باید که جزای او بهترین جزاها بود وآن خلود است در تنعمات وتلذذات
بعضی از مشایخ فرموده اند که دخول بهشت فی الحقیقة مربوط بفضل حق است سبحانه ومنوط
ساختن آن با ایمان بنابر آنست که هرچه جزای اعمال بود آلذ باشد وتر وفقیر دخول بهشت فی الحقیقة
مربوط بایمان است لیکن ایمان فضل اوست سبحانه وعطیه او تعالی ودخول نار مربوط بکفر است
وکفر ناشی است از هوای نفس اماره ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من
سیئة فمن نفسک باید دانست که مربوط ساختن دخول بهشت را بایمان فی الحقیقة تعظیم
ایمان است بلکه تعظیم مومن به است که این چنین اجر عظیم القدر بر آن مترتب شده است وهمچنین
منوط ساختن دخول نار را بکفر تحقیر کفر است وتجهیل آنکه نسبت با او این کفر بوقوع آمده است که این
طور عقوبتی بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که ازین دقیقه

خالی است و ایضاً در دخولِ نار کہ عدلِ اوست مثلِ این وجہ متمشی نیست چہ دخولِ نار فی الحقیقت مربوط بکفر است واللّٰہ سبحانہ اعلم ❊ ہذا ❊ حضرتِ حق سبحانہ وتعالیٰ را مومنان در آخرت در بہشت خواہند دید بے جہت و بے کیف و بے شبہ و بے مثال این مسئلہ ایست کہ جمیعِ فرقِ اہلِ ملت و غیرِ اہلِ ملت غیرِ اہلِ سنت ہمہ منکر آنند و رویت بے جہت و بے کیف را تجویز نمے نمایند حتی کہ شیخ محی الدین بن العربی نیز رویتِ آخرت را بتجلیِ صوری فرود مے آرد و بجز این تجلی تجویز نمینماید روزے حضرتِ ایشان ما از شیخ نقل میکردند کہ اگر معتزلہ رویت را بمرتبہ تنزیہ مقید نمیکردند و تشبیہ نیز قائل می گشتند در رویت را باین تجلی نیز مید انستند ہرگز از رویت انکار نمیکردند و محال نمید انستند یعنے انکارِ ایشان از بے جہتی و بے کیفی است کہ مخصوص بمرتبہ تنزیہ است بخلافِ این تجلی کہ جہت و کیف دران ملحوظ است پوشیدہ نماند کہ رویتِ آخرت را بتجلیِ صوری فرود آوردن فی الحقیقت انکار کردن است مر رویت را چہ آن تجلیِ صوری اگرچہ از تجلیاتِ صوریۂ دنیا جدا بود رویتِ حق نیست تعالیٰ شانہ ❊ یراہ المؤمنون بغیرِ کیف ❊ وادراک وضرب من مثال ❊ بعثتِ انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات رحمتِ عالمیان است اگر توسطِ وجودِ این بزرگواران نمے بود ما گمراہان را بمعرفتِ ذات وصفاتِ واجب الوجود تعالیٰ وتقدس کہ دلالت میفرمود و مرضیاتِ مولای ما را جل شانہ از نامرضیاتِ او سبحانہ کہ تمیز مے نمود عقولِ ناقصہ ما بے تائیدِ نورِ دعوتِ ایشان ازین معنی معزول است افہامِ ناتمامِ ما بے تقلیدِ این بزرگواران درین معاملہ مخذول آرے عقل ہرچند حجت است اما در حجیت ناتمام است و بمرتبہ بلوغ نرسیدہ حجتِ بالغہ بعثتِ انبیا است علیہم الصلوات والتسلیمات کہ عذاب وثوابِ اخروی دائمی منوط بآنست ❊ **سوال** ❊ چون عذابِ اخروی دائمی منوط بہ بعثت شد پس بعثت را رحمتِ عالمیان گفتن بچہ معنے بود ❊ **جواب** ❊ بعثت عین رحمت است کہ سبب معرفتِ ذات وصفاتِ واجب الوجود است تعالیٰ وتقدس کہ متضمنِ سعاداتِ دنیویہ واخرویہ است و بدولتِ بعثت معلوم و متمیز گشتہ است آنچہ مناسبِ جنابِ قدسِ او تعالیٰ است از آنچہ نامناسبِ جنابِ

نامناسب اوست تعالی و تقدس ۱۲

قدسِ اوست سبحانه زیرا که عقلِ لنگ و کورِ ما که مبلغِ امکان و حدوث متسم است چه داند که مناسب حضرت
وجوب که قدم از لوازمِ اوست از اسما و صفات و افعال کدام است و نامناسب کدام تا اطلاق آن
نموده آید و اجتناب از ین کرده شود بلکه بسا است که از نقصِ خود کمال را نقصان داند و نقص را کمال
انگارد و این تمیز نزد فقیر فوقِ جمیع نعمِ ظاهره و باطنه است بیدولت تر آنکه امورِ نامناسبه را بجناب قدس
تعالی نسبت دهد و اشیاءِ ناشایسته را بحضرت او سبحانه منتسب سازد و بعثت است که باطل را از حق
جدا ساخته است و نا مستحق عبادت را از مستحق عبادت تمیز داده و بعثت است که براهِ حق جل و علا
بتوسطِ آن دعوت می فرمایند و بندها را بسعادتِ قرب و وصلِ مولی جل سلطانه میرسانند و بوسیله
بعثت اطلاع بر مرضیاتِ مولی جل شانه میسر میشود و تمام حق جواز تصرف در ملک او تعالی از عدم
جواز آن متمیز میگردد و امثالِ این فوائدِ بعثت بسیار است پس متقرر شد که بعثتِ انبیاء رحمت است
و ملکه منقادِ هوای نفس اماره گشته بحکمِ شیطانِ لعین انکارِ بعثت نماید و بمقتضای بعثت عمل
نکند گناهِ بعثت چیست و بعثت چرا رحمت نبود * سوال * عقل فی حد ذاته هر چند در احکام
الهی جل شانه ناقص و ناتمام است اما چرا نتواند که بعد از حصولِ تصفیه و تزکیه عقل را مناسبتی و اتصالی
بغیر تکیف بمرتبهٔ وجوب تعالت و تقدست پیدا شود که بسببِ آن مناسبت و اتصال احکام را از انجا
اخذ نماید و حاجت به بعثت که بتوسطِ ملک است نشود * جواب * عقل هر چند آن مناسبت و اتصال
پیدا کند اما تعلقیکه باین هیکلِ هیولانی داشت بالکل زائل نگردد و تجرد تام پیدا نکند پس واهمه همیشه
دامنگیر او بود و متخیله برکز خیالِ او را نگذارد و قوت غضبیه و شهویه همواره مصاحبِ او بوند و رذیلهٔ
حرص و شره همه وقت ندیم او باشند سهو و نسیان که از لوازمِ نوعِ انسان است از و منفک نبوند
خطا و غلط که از خواصِ این نشاه اند از و جدا نباشند پس عقل شایانِ اعتماد نبود و احکامِ ماخوذهٔ او
از سلطانِ وهم و تصرفِ خیال مصون نبوند و از شائبهٔ نسیان و مظنهٔ خطا محفوظ نباشند بخلاف
ملک که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایانِ اعتماد بود و احکامِ ماخوذه

عه یعنی بوقت رسانیدن آن علوم ماخوذه که متعلق روحانی بقوی و حواس اند

از شائبهٔ وهم و خیال و مظنّهٔ نسیان و خطا مصون باشند و در بعضے اوقات محسوس میگردد که علومیکه متعلق بروحانی اند ماخوذه
در اثنائے تبلیغ آن بقوئے و حواس بعضے از مقدمات مسلّمهٔ غیر صادقه که از راه وهم و خیال بایشان حاصل شده اند و اجتیاز
بآن علوم منضم مے شود بحیثیتیکه دران وقت اصلا تمیز نتواند کرد و در ثانی الحال گاه بود که علم آن تمیز و تشخیص
دهند و گاه نه دهند پس لاجرم آن علوم بواسطهٔ خلط آن مقدمات هیئت کذب پیدا مے کنند و از اعتبار و
مے بر آیند یا آنکه گوئیم که حصول تصفیه و تزکیه منوط است باتیان اعمال صالحه که مرضیات مولے باشند
سبحانه و این معنی موقوف بر بعثت است چنانکه گذشت پس بغیر بعثت حصول حقیقت تصفیه و تزکیه
میسر نمے شود و صفائے که کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است نه صفائے قلب
و صفائے نفس غیر از ضلالت نمی افزاید و بجز از خسارت و دلالت نمے نماید و کشف بعضے از امور
غیبی که در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق روست میدهد استدراج است که مقصود از ان خرابی
و خسارت آن جماعه است نجانا الله سبحانه عن هذه البلیة بحرمة سید المرسلین علیه
و علیهم الصلوات و التسلیمات و علی آله و آل کلٍّ از این تحقیق واضح گشت که تکلیف شرعی که از راه بعثت
ثابت شده است نیز رحمت است نه آن چنانکه منکران تکلیف شرعی از ملاحده و زنادقه گمان برده اند
و تکلیف را از کلفت تصور نموده غیر معقول انگاشته اند و گویند که کدام مهربانی است که عباد را بامور شاقه
تکلیف کنند و گویند که اگر بمقتضائے آن تکلیف عمل کنند به بهشت خواهند رفت و اگر خلاف آنرا
مرتکب شوند بدوزخ خواهند رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند که بخورند و بخسپند و بطور خود باشند این بیهوده گویان
بیخردان مگر نمیدانند که شکر منعم واجب است عقلا و این تکلیفات شرعیه بیان اتیان آن شکر است
پس تکلیف بعقل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر هر یکے را بطور خود میگذاشتند
غیر از شرارت و فساد بظهور نمے آمد هر بوالهوسے در نفس و مال دیگرے دست درازی میکرد و حجت

وفساد پیش می آمد هم خود ضائع می شد و هم او را ضائع می ساخت عیاذاً بالله سبحانه اگر زواجر
و موانع شرعی نمی بودند ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب اگر حب حاکم نباشد
نپی بر کنند ز سنگی ست در کعبه نی یا آنکه گوئیم که او تعالی مالک علی الاطلاق است و عباد
مملوک اویند سبحانه پس هر حکمی و تصرفی که در ایشان فرماید عین خیر و صلاح است و از شائبه ظلم و فساد
منزه و مبرا است لا یسئل عمّا یفعل سکر از بهره آنکه از بیم او بر نکشاید زبان جز به تسلیم او
و اگر همه را بدوزخ فرستد و عذاب ابدی فرماید جای اعتراض نیست و در ملک غیر تصرف نه تا شائبه
ستم پیدا کند بخلاف املاک ما که فی الحقیقة املاک اویند سبحانه جمیع تصرفات ما در آنها عین ستم است
زیرا که صاحب شرع بواسطه بعضی مصالح آن املاک را بما نسبت داده است و فی الحقیقة املاک اویند
سبحانه پس تصرف ما در آنها همان قدر مجوز باشد که مالک علی الاطلاق آن تصرف را تجویز فرموده است
و مباح ساخته آنچه این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات باعلام حق جل و علا اخبار نموده اند
و بیان احکام فرموده اند همه صادق اند و مطابق واقع و در احکام اجتهادیه این بزرگواران علیهم الصلوات
والتسلیمات والتحیات هر چند خطا تجویز نموده اند اما تقریر خطا در حق ایشان مجوز نداشته اند و گفته اند
که زود ایشان را بر آن خطا متنبه میسازند و تدارک آن بصواب میفرمایند فلا عبرة بذلک الخطأ
عذاب قبر مر کافران را و بعضی از عاصیان اهل ایمان را حق است مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات ازان خبر داده و سوال منکر و نکیر مومنان را و کافران را در قبر نیز حق است قبر برزخی است
در میان دنیا و آخرت عذاب او نیز بیک وجه مناسبت بعذاب دنیوی دارد که انقطاع پذیر است و بوجه
دیگر مناسبت بعذاب اخروی که فی الحقیقة از عذابهای آخرت است کریمه النار یعرضون
علیها غدوا و عشیا نزلت فی عذاب القبر و همچنین راحت قبر نیز هر دو جهت دارد و سعادتمند کسی
است که از زلات و معاصی او بکمال کرم و رافت در گذرند اصلا مواخذه نفرمایند و اگر در مقام مواخذه
آیند از کمال رحمت کفارات گناهان او را آلام و محن دنیوی سازند و اگر بقیه مانده باشد بضغطه قبر

ومضیقهائے که دران موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بمحشر مبعوث گردد و هر کرا
چنین نکنند و مؤاخذه او را بآخرت اندازند عین عدل است اما وائے بر گناهگاران و شرمساران
لیکن اگر از اهل اسلام است مآل او رحمت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتے است عظیم
رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ بحرمة سید المرسلین علیه و علی اٰله
علیهم الصلوات و التسلیمات روز قیامت حق است و دران روز سموات و کواکب و ارض
و جبال و بحار و حیوان و نبات و معادن همه معدوم و ناچیز خواهند گشت آسمانها منشق گردند
و ستارها انتشار پیدا کنند و بریزند و زمین و کوهها هباءً منثورا شوند این اعدام و افنا بنفخه اولے
تعلق دارد و بنفخه ثانیه از قبرها برانگیزند و بمحشر روند و فلاسفه اعدام سموات و کواکب را تجویز
نکنند و فنا و فساد برینها جائز ندارند اینها را ازلی و ابدی گویند معذلک متاخران ایشان
از بیخردی خود را در زمره اهل اسلام میگیرند و اتیان بعضے از احکام اسلام مینمایند عجب آنکه بعضے
از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بے تحاشی ایشان را مسلمان میدانند عجب تر آنکه
بعضے از مسلمانان اسلام بعضے را که ازین جماعه اند کامل میدانند و طعن و تشنیع اینها را منکر مے انگارند
و حال آنکه اینها منکر نصوص قطعی اند و انکار اجماع انبیا مینمایند علیهم الصلوات و التسلیمات قال الله
تعالی اِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ وَاِذَا النُّجُوْمُ انْکَدَرَتْ وقال الله تعالی اِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ وَاَذِ
نَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ وقال الله تعالی وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَکَانَتْ اَبْوَابًا ای شققت وامثال ذلک فی القرآن
کثیرة نمیدانند که مجرد تفوه بکلمه شهادة در اسلام کافی نیست تصدیق جمیع ما علم مجیئه من الدین
بالضرورة باید و تبری از کفر و کافری نیز در کار است تا اسلام صورت بندد و دونه خرط القتاد
و حساب و میزان و صراط حق است که مخبر صادق علیه و علی اٰله الصلوة و السلام ازان خبر داده
استبعاد بعضے از جاهلان طور نبوت از وجود این امور را چیزے اعتبار ساقط است چه طور نبوت ورائے
طور عقل است اخبار صادق را نمیباید بنظر عقل موافق ساختن فی الحقیقت انکار طور نبوت است اینجا

معاملہ بر تقلید است نداند کہ طور نبوت مخالف طور عقل است بلکہ طور عقل بے تائید تقلید انبیا
علیہم الصلوات والتسلیمات بآن مطلب عالی نتواند مہتدی شد مخالفت دیگر ہست و نارسیدن دیگر
چہ مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و بہشت و دوزخ موجودند بعد از محاسبہ روز قیامت گروہے
بہ بہشت خواہند فرستاد و گروہے دیگر را بدوزخ و ثواب و عقاب ایشاں ابدی است کہ انقطاع ندارد
کما دلت علیہ النصوص القطعیۃ المؤکدۃ صاحب فصوص میگوید کہ مآل ہمہ رحمت است
ورحمتی وسعت کل شیء و کفار را عذاب دوزخ تا سہ حقبہ اثبات کند بعد ازاں گوید کہ نار در حق
ایشاں برد و سلام گردد چنانچہ بر حضرت ابراہیم علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام شدہ بود
و خلف در وعید حق جائز دارد و گوید کہ ہیچکس باز اہل قبلہ بخلود عذاب کفار نرفتہ است و درین مسئلہ نیز
از صواب دور افتادہ است ندانستہ است کہ وسعت رحمت در حق مومنان و کافران مخصوص
بدنیا است و در آخرت بوئے از رحمت بکفار نرسد کما قال اللہ تعالی انہ لا ییئس من
روح اللہ الا القوم الکافرون وقال تعالی بعد قولہ سبحانہ ورحمتی وسعت کل
شیء فساکتبہا للذین یتقون ویؤتون الزکوۃ والذین ہم بآیاتنا یؤمنون تا آخر
آیت خواندہ و آخر را کالبنہ فرمودہ وقال اللہ تعالی ان رحمت اللہ قریب من المحسنین
و کریمہ لا تحسبن اللہ مخلف وعدہ رسلہ دلالت ندارد بر خصوصیت خلف بوعدہ تواند بود
را تخصیص عدم خلف بوعدہ درینجا بواسطۂ آن بود کہ مراد از وعدہ اینجا نصرت رسل است و غلبۂ ایشاں
بر کفار و آن متضمن وعدہ و وعید است وعدہ است مر رسل را و وعید است مر کفار را پس گویا درین
کریمہ ہم خلف وعدہ منتفی شد و ہم خلف وعید فالآیۃ مستشہد علیہ لا لہ وایضاً خلف وعید
در رنگ خلف در وعدہ مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل سلطانہ زیرا کہ در ازل
دانستہ کہ کفار را عذاب مخلد خواہم کرد معذلک برائے مصلحتے مخالف علم خود گفتہ کہ عذاب
مخلد خواہم کرد این معنی را تجویز نمودن شناعت تمام دارد سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون

اجماع اہل سنت بعدم خلو مذہب لیکن کشفی شیخ است و مجال خطا در کشف بسیار است مثلاً اعتقاد
به ستر کردن مخالف لاجماع المسلمین ملائکه بندهای خداوند جل سلطانه که از معاصی معصوم اند و از
خطا و نسیان محفوظ لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون از خوردن و آشامیدن پاک اند
و از زن شوی منزه اند و مبرا و تذکیر ضمائر در قرآن مجید در حق ایشان باعتبار شرف صنف ذکور است
از صنف نساء کما اورد سبحانه تذکیر الضمائر فی حق نفسه تعالی و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی
از ایشان را برسالت برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز باین دولت مشرف ساخته الله یصطفی
من الملائکة رسلا و من الناس جمهور علماء اہل حق بر آنند که خواص بشر افضل اند از خواص ملک امام
غزالی و امام الحرمین و صاحب فتوحات مکیه بافضلیت خواص ملک از خواص بشر قائل اند چنانچه بر بعضی
ظاهر ساخته اند آنست که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیه الصلوات و التسلیمات
اما نبوت و رسالت درجه ایست مر نبی را که ملک بآن نرسیده است و آن درجه باز راه عنصر خاک کرده
است که مخصوص بشر است و نیز همین فقیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوة
هیچ اعتداد نیست کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط پس مزیتی که از راه نبوت آید با
انبیاء خواهد بود و آن مزیت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق مر انبیاء را بود علیهم
الصلوات و التسلیمات و فضل جزوی مر ملائکه کرام راست علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات فلیس
ما قال الجمهور من العلماء شکر الله تعالی سعیهم ازین تحقیق لایح گشت که هیچ ولی بدرجه نبی از
انبیاء نرسد علیهم الصلوات و التسلیمات بلکه سر آن ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید دانست که در هر
مسئله از مسائل که علما و صوفیه در آن اختلاف وارند چون نیک ملاحظه نماید حق بجانب علماء باید
سرش آنست که نظر علما بواسطه متابعت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات بکمالات نبوت و علوم آن
نفوذ کرده است و نظر صوفیه مقصور بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علمیکه از مشکوة
نبوت اخذ نموده شود اصوب و احق خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت ماخوذ شود تحقیق بعضی ازین معارف

ثم یعنی مراد آنست که اکثر علما گفته اند که بعضی از خواص بشر افضل اند از خواص ملک ..

و بمکتوبیکه بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است اندراج یافته است اگر خفائے ماند بآنجا
رجوع فرمایند ایمان عبارت از تصدیق قلبی است بآنچه از دین بطریق ضرورت و تواتر بما رسیده است و اقرار لسانی
نیز رکن ایمان گفته اند که احتمال سقوط دارد و علامت این تصدیق تبری است از کفر و بیزاری از کافری
و آنچه در کافری است از خصائص و لوازم آن همچون بستن زنار و مثل آن اگر عیاذاً بالله سبحانه باوجود
این تصدیق تبری از کفر نماید مصدق دیندار نیست که بداغ ارتداد متسم است و فی الحقیقت
حکم او حکم منافق است لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء پس در تحقیق ایمان از تبری کفر چاره نبود و ادنائے
آن تبری قلبی است و اعلائے آن تبری قلبی و قالبی و تبری عبارت از دشمنی است با دشمنان
حق جل و علا آن دشمنی خواه بقلب بود اگر خوفی از ضرر ایشان داشته باشد و خواه بقلب و قالب
هر دو در وقت عدم آن خوف کریمه یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم
مؤید این معنی است چه محبت خدای عز و جل و محبت رسول او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
بے دشمنی دشمنان ایشان صورت نه بندد ع تولی بے تبری نیست ممکن، اینجا صادق است
شیعه که این قاعده را در موالات اهل بیت جاری ساخته اند و تبری خلفاء ثلثه و غیر ایشان را شرط آن
موالات داشته اند نامناسب است زیرا که تبری از دشمنان شرط موالات دوستان داشته اند نه تبری
مطلق از غیر ایشان و هیچ عاقل منصف تجویز نکند که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
اهل بیت پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات دشمن باشند و حال آنکه این بزرگواران
در محبت او علیه و علی آله الصلوة والسلام اموال و انفس خود را صرف کرده اند و جاه و ریاست بر باد
داده چگونه دشمنی اهل بیت را با ایشان منسوب توان ساخت و حال آنکه بنص قطعی محبت اهل قرابت
آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات ثابت شده است و اجرت دعوت را محبت ایشان
ساخته کما قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف
حسنة نزد له فیها حسنا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوة والسلام

یعنی اصول مخالفان خدا را دانست ابراہیم تا بنا کرد حضرت یعقوب تا انتها کسے حضرت عیسیٰ علیہ السلام مبعوث شدہ ۱۲ تفسیر عزیزی

این ہمہ بزرگی کہ یافت و شجرۂ انبیا گشت بواسطہ تبری از دشمنان او تعالیٰ بود قال اللہ تعالیٰ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ و ہیچ عملے در نظر فقیر از برائے حصول رضا حق جل و علا برابر این تبری نیست می باید کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ را با کفر و کافری عداوت ذاتی است و آلہۂ آفاقی مثل لات و عزے و عبدۂ ایشان بالذات دشمنان حق اند جل سلطانہ و خلود نار جزائے این عمل شنیع است و آلہۂ ہوائی نفسانی و سائر اعمال سیئہ این نسبت ندارند زیرا کہ عداوت و غضب نسبت بآنہا ذاتی نیست اگر غضب است بصفات منسوب است و اگر عتاب و عتاب است باعمال راجع لہذا خلود نار جزاء این سیئات نگشتہ بلکہ مغفرت ایشان منوط بمشیت خود داشتہ آید و دانست کہ چون کفر و کافران عداوت ذاتی متحقق گشت ناچار رحمت و رأفت کہ از صفات جمال است در آخرت بکافران نرسد و صفت رحمت رفع عداوت ذاتی نکند چہ آنچہ بذات تعلق دارد اقوے و ارفع است از آنچہ بصفت تعلق دارد پس مقتضائے صفت تبدیل مقتضائے ذات نتواند کرد و آنچہ در حدیث قدسی آمدہ است سبقت رحمتی غضبی مراد از غضب غضب صفاتی باید داشت کہ مخصوص بعصاۃ مؤمنان است نہ غضب ذاتی کہ بمشرکان مخصوص است سؤال ۔ اگر گویند کہ در دنیا کافران را از رحمت نصیب است چنانکہ تو بالا تحقیق آن کردہ پس در دنیا صفت رحمت رفع عداوت ذاتی چگونہ نمود جواب گوئیم کہ حصول رحمت در دنیا مر کافران را باعتبار ظاہر و صورت است و فی الحقیقت استدراج و کید است در حق ایشان کریمۂ أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ و کریمۂ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ شاہد این معنی است فلیفہم ۔ فائدۂ جلیلہ ۔ عذاب ابدی دوزخ جزائے کفر است و بس اگر پرسند کہ شخصے باوجود ایمان رسوم کفر بجا مے آرد و تعظیم مراسم اہل کفر مینماید علما بکفر او حکم میکنند

و او را از اہلِ ارتداد و شیم ند چنانکہ اکثر مسلمانان ہند باین بلا مبتلا اند پس بفتوائے علما باید کہ آن شخص در آخرت بعذابِ ابدی گرفتار گردد حال آنکہ در اخبارِ صحاح آمدہ است کہ کسیکہ در دلِ او مقدارِ ذرہ از ایمان بود از دوزخ او را بیرون خواہند آورد و در عذابِ مخلد نخواہند گذاشت تحقیقِ این مسئلہ نزدیک توچیست گوئیم کہ اگر کافرِ محض است عذابِ مخلد نصیبِ اوست عیاذاً باللہ سبحانہٗ و اگر باوجود اتیانِ مراسمِ کفر ذرۂ ایمان نیز دارد بعذابِ دوزخ مبتلا خواہد شد تا ببرکتِ آن ذرۂ ایمان امید است کہ از خلودِ عذاب خلاص شود و از گرفتاری دائمی نجات یابد فقیر یکبارے بعیادتِ شخصے رفتہ بود کہ معاملۂ او قریب باحتضار رسیدہ بود چون متوجہ حالِ او شد دید کہ قلبِ او ظلماتِ بسیار دارد ہر چند متوجہ دفعِ آن ظلمات شد فائدہ نہ کرد بعد از توجہ بسیار معلوم شد کہ آن ظلمات ناشی از صفاتِ کفر است کہ در وے نگنونست و منشأِ آن کدوراتِ موالاتِ اوست با کفر و اہلِ کفر توجہاتِ دفعِ آن ظلمات نمائیست تنقیۂ او از آن ظلمات مربوط بعذابِ نار است کہ جزائے کفر است و نیز معلوم شد کہ ذرۂ ایمان دارد کہ ببرکتِ آن آخر او را از دوزخ خواہند بر آورد و چون این حال را در وے مشاہدہ نمود بخاطر گذشت کہ آیا بر جنازۂ او نماز باید کرد یا نہ بعد از توجہ ظاہر شد کہ نماز باید کرد پس مسلمانے کہ باوجودِ ایمان رسومِ اہلِ کفر میتمایند و تعظیمِ ایامِ ایشان مے کنند بر جنازۂ ایشان نماز باید کرد و بکفار ملحق نباید ساخت کما ہو لعمل الیوم و امیدوار باید بود کہ آخر ببرکتِ ایمان از عذابِ ابدی نجات یابند پس معلوم شد کہ اہلِ کفر را عفو و مغفرت نیست إِنَّ اللّٰہَ لَا یَغْفِرُ أَنْ یُّشْرَکَ بِہٖ اگر کافرِ صرف است عذابِ ابدی جزائے کفر اوست و اگر ذرۂ ایمان نیز دارد جزائے او عذابِ موقت است از نار دوزخ کبائر إن شاء اللہ تعالیٰ غفران شامل است و ان شاء عذاب نزد فقیر عذابِ دوزخ موقت باشد یا مخلد مخصوص بکفر است و بصفاتِ کفر کما سیجئ تحقیقہٗ و اہلِ کبائر کہ گناہانِ ایشان مغفرت نہ در آمدہ اند بتوبہ یا بشفاعت یا بمجردِ عفو و احسان و نیز آن کبائر را با آلام و محنِ دنیوی یا شدائد و سکراتِ موت بکفر نساختہ امید است کہ عذابِ آنہا جمعے را بعذابِ قبر کفایت کنند و جمعے دیگر را باوجود محنتہائے

باهوال قیامت و شدائد آن روز اکتفا فرمایند و از گناهان باقی نگذارند که محتاج بعذاب نار گردند کریمۂ
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَلَمْ يَلْبِسُوْٓا اِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولٰٓئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ مؤید این معنی است چه مراد از
ظلم شرک است واللّٰه سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها اگر گویند که در جزاء بعضے از سیئات
غیر کفر عذاب دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی وَمَنْ يَّقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهٗ جَهَنَّمُ
خَالِدًا فِيْهَا و در اخبار آمده است که کسے که یک نماز فرض بعمد قضا کند یک حقبه او را در دوزخ عذاب
کنند پس عذاب دوزخ مخصوص بکفار نگشت گوئیم که عذاب قاتل مخصوص بمستحل قتل است
و مستحل قتل کافر است کما ذکره المفسرون و در سیئات غیر کفر که عذاب دوزخ آمده است از ایشان
صفات کفر خالی نخواهد بود مثل استخفاف آن سیئه و عدم مبالات باتیان آن و خوار داشتن اوامر و
نواهی شرعیه را و در خبر آمده شَفَاعَتِيْ لِاَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ اُمَّتِيْ و جائے دیگر فرموده اُمَّتِيْ اُمَّةٌ
مَرْحُوْمَةٌ لَا عَذَابَ لَهَا فِي الْاٰخِرَةِ الخ کریمۂ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَلَمْ يَلْبِسُوْٓا اِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولٰٓئِكَ لَهُمُ
الْاَمْنُ مؤید این معنی است کما مر و احوال اطفال مشرکان و متابعان جهل مشرکان و زمان فترت و
رسل در مکتوبے که بنام فرزندی محمد سعید نوشته است بتفصیل ثبت یافته از انجا معلوم فرمایند و در زیادت
و نقصان ایمان علما را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی اللّٰه تعالی عنه میفرماید اَلْاِيْمَانُ
لَا يَزِيْدُ وَلَا يَنْقُصُ و امام شافعی رحمه اللّٰه سبحانه میفرماید که يَزِيْدُ وَيَنْقُصُ و شک نیست
که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در انجا گنجایش نیست و آنچه
قبول زیادتی و نقصان کند و احتمال او در حیز ظن است نه یقین غایة ما فی الباب اتیان اعمال صالحه
انجلاء آن یقین میفرماید و اعمال سیئه آن یقین را مکدر مے سازد پس زیادتی و نقصان باعتبار
اعمال و انجلاء آن یقین ثابت شد نه در نفس آن یقین جمیع یقین را که منجلی و روشن یافته زیاده

یعنی من نقص الکفر و ما علیه المتکلمون انتهی ۱۲

گفتند اول آن یقینے کہ آن انجلاء و روشنی ندارد گویا بعضے غیر متجلی یقین را یقین نمی دانستند بمثال بعض
متجلی را یقین می دانستند ناقص گفتند جمعے دیگر کہ مدۀ نظر داشتند دیدند کہ این زیادتی و نقصان راجع
بصفاتِ یقین است نہ بنفسِ یقین لاجرم یقین را غیر زائد و ناقص گفتند مثل آنکہ دو آئینہ برابر کہ در
انجلاء و نورانیت تفاوت دارند شخصے بعید آئینہ را کہ انجلاء زیادہ دارد و نمایندگی در وے بیش تر است
گوید کہ این آئینہ زیادہ است از آئینۂ دیگر کہ آن انجلاء و نمایندگی ندارد و شخصے دیگر گوید کہ ہر دو آئینہ
برابر اند زیادت و نقصان ندارند تفاوت در انجلاء و نمایندگی است کہ از صفاتِ آن دو آئینہ است
پس نظرِ شخصِ ثانی صائب است و بحقیقتِ شئ نافذ و نظرِ شخصِ اول مقصور بر ظاہر است و صفت
ثبات نرفتہ وَيَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَالَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ این تحقیق کہ این فقیر
باظہارِ آن موفق شدہ است اکثر اعتراضاتِ مخالفان کہ بر عدمِ زیادتی و نقصانِ ایمان نمودہ اند زائل
گشت و ایمانِ عامۂ مومنان در جمیع وجوہ مثلِ ایمانِ انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات نشد زیراکہ
ایمانِ انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات کہ تمام متجلی و نورانی است ثمرات و نتائج باضعاف زیادہ
دارد و ایمانِ عامۂ مومنان کہ ظلمات و کدورات دارد علی تفاوتِ درجاتہم و ہمچنین ایمانِ
ابی بکر رضی اللہ تعالی عنہ کہ در وزن زیادہ از ایمانِ این امت است باعتبارِ انجلاء و نورانیت
باید داشت و زیادتی را راجع بصفاتِ کاملہ باید ساخت نہ بنفس کہ انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات
با عامہ در نفسِ انسانیت برابر اند و در حقیقت و ذات ہمہ متحد تفاضل باعتبارِ صفاتِ کاملہ آمدہ است و آنکہ
صفاتِ کاملہ ندارد گویا از نوع خارج است و از خواص و فضائلِ آن نوع محروم با وجود این تفاوت
در نفسِ انسانیت زیادتی و نقصان راہ نمی یابد نمیتوان گفت کہ انسانیت قابلِ زیادتی و نقصان
است واللہ سبحانہ الملہم للصواب و ایضاً گویند کہ مراد از تصدیقِ ایمانی نزد بعضے تصدیقِ
منطقی است کہ شاملِ ظن و یقین است بر این تقدیر زیادتی و نقصان را در نفسِ ایمان گنجایش ہست
لیکن صحیح آن است کہ مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعانِ قلبی است نہ معنیِ عام کہ شاملِ ظن ہم

عــه کون الاستثناء احوط هو دلیل لعل الشك یوجب الاجتناب منه ١٢

امام اعظم گوید انا مؤمن حقا و امام شافعی گوید انا مؤمن ان شاء الله تعالیٰ فی الحقیقت نزاع ایشان
لفظی است مذہب اول باعتبار ایمان حال است و مذہب ثانی باعتبار مآل و عاقبت کار اما تحاشی
از صورت استثنا اولیٰ و احوط است کما لا یخفیٰ علی المنصف و کرامات اولیاء الله حق است و اکثر
وقوع خوارق عادات از ایشان این معنی از ایشان عادت مستمره گشته است و منکر آن منکر علم عادی
و ضروری است معجزهٔ نبی مقرون بدعوی نبوت است و کرامت ولی ازین معنی خالی است بلکه مقرون
باعتراف متابعت آن نبی فلا اشتباه بین المعجزة والکرامة کما زعم المنکرون و ترتیب افضلیت
در میان خلفاء راشدین بترتیب خلافت است اما افضلیت شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده
است چنانچه نقل کرده اند آنرا جماعه از اکابر ائمه که یکے از ایشان امام شافعی است قال الشیخ الامام
ابو الحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر ثم عمر علی بقیة الامة قطعی قال الذهبی وقد تواتر عن
علی فی خلافته وکرسی مملکته وبین الجم الغفیر من شیعته ان ابا بکر وعمر افضل الامة ثم قال
ورواه عن علی کرم الله تعالیٰ وجهه نیف وثمانون نفسا وعدد منهم جماعة ثم قال فقبح الله الرافضة
ما اجهلهم وروی البخاری عنه انه قال خیر الناس بعد النبی علیه وعلی آله الصلاة والسلام
ابو بکر ثم عمر ثم رجل آخر فقال ابنه محمد بن الحنفیة ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمین
وصحح الذهبی وغیره عن علی انه قال الا وانه بلغنی ان رجالا یفضلونی علیهما ومن وجدته
فضلنی علیهما فهو مفتر علیه ما علی المفتری واخرج الدارقطنی عنه لا اجد احدا فضلنی علی

ابی بکر و عمر الا جلدته جلد المفتری وامثال ذلک منه ومن غیره من الصحابة متواتر
بحیث لا مجال فیها لانکار احد حتی قال عبد الرزاق من اکابر الشیعة افضل الشیخین
بتفضیل علی ایاهما علی نفسه والا لما فضلتهما کفی بی وزرا ان احبه ثم اخالفه کل ذلک
مستفاد من الصواعق واما تفضیل عثمان بر علی رضی الله تعالی عنهما پس اکثر علماء اهل سنت برآنند
که افضل بعد از شیخین عثمان است پس علی ومذهب ائمه اربعه مجتهدین نیز همین است وتوقفے که در
افضلیت حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او رجوع کرده است از توقف
بسوے تفضیل عثمان وقرطبی گفته است هو الاصح ان شاء الله تعالی وختنین توقفے که از عبارت
امام اعظم رحمه الله فهمیده اند که من علامات السنة والجماعة تفضیل الشیخین ومحبة الختنین
نزد این فقیر اختیار این عبارت را محمل دیگر است که چون ظهور فتن واختلال در امور مردم در زمان
خلافت حضرت ختنین بسیار شده بود وبدلهاے مردم ازین راه کدورتے راه یافته امام این معنی
را ملاحظه فرموده در حق ایشان لفظ محبت اختیار نموده است ودوستی ایشان را از علامات سنت
ساخته بے آنکه شائبه توقف ملحوظ بود وکیف وکتب الحنفیة مشحونة بان افضلیتهم علی ترتیب
خلافتهم بالجمله افضلیت شیخین یقینی است وافضلیت حضرت عثمان دون اوست اما احوط آنست
که منکر افضلیت حضرت عثمان را بلکه منکر افضلیت شیخین را نیز حکم بکفر نکنیم بل مبتدع وضال انگاریم
چه علماء را در تکفیر او اختلاف است ودر قطعیت این اجماع قیل وقال واین منکر قرین یزید پلید
است که بواسطه احتیاط در لعن او توقف کرده اند ایذائیکه بحضرت پیغمبر از راه ایذاء خلفاء راشدین
او میرسد رنگ ایذاے است که از راه ایذاے امامین باو رسیده علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی
احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله
ومن آذی الله فیوشک ان یأخذه وقال عز وجل ان الذین یؤذون الله ورسوله

لعنهم الله فی الدنیا والآخرة و آنچه ملا سعد الدین در شرح عقائد النسفی در این افضلیت توقف
دانسته است از انصاف دور است و تردیدی که نموده است بی حاصل است آنچه مقرر علما است که
افضلیت باعتبار کثرت ثواب نزد خدای جل و علا اینجا مراد است نه افضلیتی که بمعنی کثرت ظهور
فضائل و مناقب بود که نزد عقلا اعتبار دارد زیرا که سلف از صحابه و تابعین آن قدر فضائل و مناقب که از
حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است حتی قال الامام احمد ما جاء لاحد من
الصحابة من الفضائل ما جاء لعلی مع ذلک همه ایشان حکم کرده اند بافضلیت خلفاء ثلثه پس معلوم
شد که وجه افضلیت دیگر است ورای این فضائل و مناقب و اطلاع بر آن افضلیت مشاهدان
دولت وحی را میسر است که بصریح یا بقرائن معلوم نموده باشند و آن صحابهٔ پیغمبر اند علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات پس آنچه شارح عقائد نسفی گفته است که اگر مراد از افضلیت کثرت
ثواب است پس توقف را جهتی است ساقط است زیرا که توقف را وقتی گنجایش باشد که آن
افضلیت را از قبل صاحب شریعت علیه و علی آله معلوم نکرده باشند و چون معلوم کرده باشند
چرا توقف نمایند و اگر معلوم نکرده باشند چرا حکم بافضلیت کنند و آنکه همه را ابرار داند و فضل یکی بر دیگری
فضولی انگارد بوالفضول است عجب بوالفضولی که اجماع اهل حق را فضولی داند مگر لفظ فضل او را
باین فضولی برده است و آنچه صاحب فتوحات مکیه گفته است که سبب ترتیب خلافت مدت
اعمار ایشان دلالت بر مساوات در فضیلت ندارد چه امر خلافت دیگر است و بحث افضلیت دیگر لو
سلم این و امثال این از شطحیات اوست که شایان تمسک نیست اکثر معارف کشفیهٔ او که از
علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت نکند آن را مگر کسی که دلش
مریض است یا مقلد صرف و آنچه در میان صحابه از منازعات و مشاجرات گذشته بر محامل نیک صرف
باید کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت قال التفتازانی مع افراطه فی حب علی کرم الله وجهه
و ما وقع من المخالفات والمحاربات لم یکن عن نزاع فی خلافته بل عن خطاء فی الاجتهاد

بیعنی الحاشیة احمد بن موسی الشهیر بالخیالی المتوفی سنة ستین وثمانمائة ۱۲ کشف

وفی حاشیة الخیالی علیه فان معاویة واحزابه بغوا عن طاعته مع اعترافهم بانه افضل اهل زمانه وانه الاحق بالامامة منه بشبهة هی ترک القصاص عن قتلة عثمان رضی الله تعالی عنه ونقل فی حاشیة قره کمال عن علی کرم الله تعالی وجهه انه قال اخواننا بغوا علینا ولیسوا کفرة ولا فسقة لما لهم من التاویل وشک نیست که خطاء اجتهادی از ملامت دور است واز طعن وتشنیع مرفوع مراعات حقوق صحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوات والتحیات نموده جمیع اصحاب کرام را بنکی یاد باید کرد وبدوستی پیغمبر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات ایشان را دوست باید داشت قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام من احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم یعنی محبتی که باصحاب من تعلق کرده همان محبت است که بمن متعلق شده است وهمچنین بغضی که بایشان تعلق گیرد همان بغض است که بمن تعلق گرفته است ما را بمحاربان حضرت امیر هیچ آشنائی نیست بلکه جائی آنست که از ایشان در آزار باشیم اما چون اصحاب کرام پیغمبر اند که بمحبت ایشان ماموریم واز بغض وایذای ایشان ممنوع ناچار همه را دوست میداریم بدوستی پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات واز بغض وایذای ایشان گریزان که آن بغض وایذا منجر بآن سرور میشود لیکن محق را محق گوئیم ومخطی را مخطی حضرت امیر محق بودند ومخالفان ایشان برخطا زیاده برین فضولی است تحقیق این مبحث در مکتوبی که بخواجه محمد اشرف نوشته است بتفصیل قرار یافته است اگر خفائی مانده باشد بآن مکتوب رجوع فرمایند بعد از تصحیح عقائد از تعلم احکام فقهیه چاره نبود واز دانستن فرض وواجب وحلال وحرام وسنت ومندوب ومشتبه ومکروه گذر نه وهمچنین عمل بمقتضای این علم نیز ضروری است مطالعهٔ کتب فقهیه ضروریه شمرند وسعی بلیغ در اتیان اعمال صالحه مرعی دارند شمهٔ از فضائل وارکان صلوة که عماد دین است ایراد می نماید استماع فرمایند اول از اسباغ در وضو چاره نبود هر عضو را سه بار تمام وکمال بشویند تا بروجه سنت ادا یابد ودر مسح سر استیعاب باید نمود ودر مسح گوش ومسح رقبه احتیاط باید فرمود وتخلیل اصابع رجل بخنصر دست چپ از جانب زیر آن اصابع آمده است آنرا مراعات فرمایند اثیان مستحب

را اندک نداند مستحب دوست داشته شده حق است جلّ وعلا و مرضی او تعالی اگر تمام دنیا
یک فعلِ مرضی و محبوبِ حق جلّ سلطانه معلوم شود و عمل بمقتضای آن میسّر گردد مغتنم است
حکمِ آن دارد که کسے بخزفِ ریزه‌ها چند جوهرِ نفیس را بخرد و بجمادِ لاطائل روح را بدست آرد
بعد از طهورِ کامل و اسباغِ وضو قصدِ نماز که معراجِ مومن است باید فرمود و اهتمام باید نمود که نمازِ فرض
بے جماعت ادا نیابد بلکه تکبیرِ اولی با امام ترک نشود و نماز در وقتِ مستحب ادا باید و در قراءة مراعاة
قدرِ مسنون باید کرد و در رکوع و سجود از طمانیت چاره نبود که فرض است یا واجب بقولِ مختار و در قومه
راست باید ایستاد بنهجے که استخوانها بمقرِ خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت در کار است
نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا سنت علی اختلافِ الاقوال و همچنین در جلسه که میانِ دو سجده است
بعد از نشستنِ درست اطمینان نیز در کار است چنانچه در قومه و اقلِ تسبیحِ رکوع و سجود سه بار است و
اکثرش تا هفت بار یا یازده بار علی اختلافِ الاقوال و تسبیحِ امام باندازهٔ حالِ مقتدیان است شرم
می آید که کسے در حالِ انفراد و در وقتِ قوت و استطاعت اقتصار بر اقلِ تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
بار یا هفت بار بگوید و در وقتِ سجده رفتن آنچه بزمین نزدیک تر است اول بر زمین نهد پس اول
هر دو زانو بر زمین نهد بعد از ان هر دو دست بعد از ان بینی را بعد از ان جبین را و در وقتِ وضع
زانو و دست ابتدا از یمین باید نمود و در وقتِ رفعِ راس آنچه باسمان نزدیکتر است اول باید برداشت
پس ابتدا برفع از جبین باید نمود و در وقتِ قیام نظر بر موضعِ سجود باید دوخت و در وقتِ رکوع بر
پایهای خود نظر باید کرد و در سجود بر نوکِ بینی خود و در جلوس بر دو دستِ خود یا بر کنارِ خود ملاحظه
باید نمود چون نظر از پراگندگی دوخته شود و بر مواضعِ مذکوره گماشته گردد نماز بجمعیت میسّر شود و صلوة
بخشوع حاصل آید کما هو المنقول عن النبی علیه و علی آله الصلوة والسلام و همچنین تفریجِ اصابعِ
دو دست در وقتِ رکوع و ضم ساختنِ آن اصابع در وقتِ سجود سنت است آن را نیز مراعات
فرمایند انگشت کشادن یا ضم ساختن بے تقریبے نیست فوائد در ضمن آن ملاحظه نموده صاحبِ شرع

بعمل در آورده است ما را هیچ فائده بر این متابعت صاحب شریعت نیست علیه وعلی آله الصلوة
والسلام این همه احکام در کتب فقهیه مذکور شده بتفصیل و ایضاح مقصود از ایراد اینجا ترغیب اعمال
است بمقتضای علم فقه وفقنا الله سبحانه وایاکم علی الاعمال الصالحة الموافقة للعلوم
الشرعیة بعد ان وفقنا الله سبحانه لتصحیح العقائد الدینیة بحرمة سید المرسلین
علیه وعلیهم وعلی آل کل من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها اگر سوء قضای
صلوة و نشستن کمالات مخصوصه آن در نحو باشند پس سه مکتوب که متصل و قریب یکدیگر اند از مطالعه
فرمایند اول مکتوب بنام فرزندی محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام میر محمد نعمان
و مکتوب سوم باسم مشیخت مآب میان شیخ تاج بعد از تحصیل دو جناح اعتقادی و عملی اگر توفیق ایزدی
جل سلطانه رهنمونی فرماید سلوک طریقه علیه صوفیه است نه از برای آن غرض که شیئی زائد
از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر جدید بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت بمعتقدات یقینی و اطمینان
حاصل کنند که بهر گز بتشکیک مشکک زائل نگردد و بایراد شبهه باطل نشود چه پای استدلال چوبین
و مستدل بی تمکین الا بذکر الله تطمئن القلوب و نسبت باعمال تیسر و سهولت حاصل
کنند و کسل و سرکشی که از اماره ناشی میشود زائل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقه صوفیه نه آنست
که صور و اشکال غیبی را مشاهده نمایند و انوار و الوان را معاینه کنند این خود داخل لهو و لعب است صور و انوار
حسی چه نقصان دارد که کسی اینها را گذاشته بریاضات و مجاهدات تمنای صور و انوار غیبی نماید چه
این صور و آن صور و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند جل وعلا و از آیات داله بر وجود او تعالی
بود در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه علیه نقشبندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام
متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند و از احوال
هیچ ندارند خرسندند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را نمی پسندند ازینجاست که سماع
و رقص را تجویز نکرده اند و احوالیکه بران مترتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع آن

لعه چنانچه بعضی ناقصان سیاحان بخیال آرند و این را کمال میدانند ۱۲

فرموده اند و ثمراتیکه بران مترتب شود التفات بآن ننموده روزی مجلس طعام و ملازمت حضرت ایشان
حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجهٔ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان
بسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلیغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس
طعام ما حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجهٔ نقشبند علماء بخارا را جمع کرده بخانقاه
حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعة است
نکنند ایشان در جواب فرمودند که نکنیم اکابر این طریق هرگاه در منع ذکر جهر این همه مبالغه نمایند انرا
سماع و رقص و وجد و تواجد چه گویند احوال و مواجید که باسباب نامشروعه مترتب شوند نزد فقیر از قبیل
استدراجات است چه اهل استدراج را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه
و معاینه در مرایای صور عالم الظهور می آید حکماء یونان و جوگیه و براهمهٔ هند درین معنی شریک اند علامت
صدق این احوال موافقت علوم شرعیت است با اجتناب از ارتکاب امور محرمه و مشتبهه باید دانست که سماع و
رقص فی الحقیقت داخل لهو و لعب است کریمهٔ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَّشْتَرِيْ لَهْوَ الْحَدِيْثِ
در شان منع سرود نازل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد ابن عباس است و از کبار تابعین گوید که
مراد از لَهْوَ الْحَدِيْثِ سرود است وَفِي الْمَدَارِكِ لَهْوُ الْحَدِيْثِ السَّمَرُ وَالْغِنَاءُ وَكَانَ ابْنُ
عَبَّاسٍ وَابْنُ مَسْعُوْدٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالٰى عَنْهُمْ يَحْلِفَانِ اَنَّهُ الْغِنَاءُ وَقَالَ مُجَاهِدٌ فِيْ قَوْلِهٖ تَعَالٰى وَالَّذِيْنَ
لَا يَشْهَدُوْنَ الزُّوْرَ اَيْ لَا يَحْضُرُوْنَ الْغِنَاءَ وَحُكِيَ عَنْ اِمَامِ الْهُدٰى اَبِيْ مَنْصُوْرٍ الْمَاتُرِيْدِيِّ مَنْ
قَالَ لِمُقْرِئِ زَمَانِنَا اَحْسَنْتَ عِنْدَ قِرَاءَتِهٖ يَكْفُرُ وَبَانَتْ مِنْهُ امْرَاَتُهٗ وَاَحْبَطَ اللهُ تَعَالٰى كُلَّ حَسَنَاتِهٖ

هو ابو نصر الدبوسی نسبة الی دبوسیة قریة بسمرقند ۱۲ فوائد بهیه

وَحُکِیَ عَنْ اَبِیْ نَصْرِ الدَّبُوْسِیِّ عَنِ الْقَاضِیْ ظَهِیْرِ الدِّیْنِ الْخَوَارِزْمِیِّ مَنْ سَمِعَ الْغِنَاءَ مِنَ الْمُغَنِّیْ وَغَیْرِهٖ اَوْ یَرٰی فِعْلًا مِنَ الْحَرَامِ فَیَسْتَحْسِنُ ذٰلِكَ بِاعْتِقَادٍ اَوْ بِغَیْرِ اعْتِقَادٍ یَصِیْرُ مُرْتَدًّا فِی الْحَالِ بِنَاءً عَلٰی اَنَّهٗ اَبْطَلَ حُکْمَ الشَّرِیْعَةِ وَمَنْ اَبْطَلَ حُکْمَ الشَّرِیْعَةِ فَلَا یَکُوْنُ مُؤْمِنًا عِنْدَ کُلِّ مُجْتَهِدٍ وَلَا یَقْبَلُ اللّٰهُ تَعَالٰی طَاعَتَهٗ وَیُحْبِطُ اللّٰهُ تَعَالٰی کُلَّ حَسَنَاتِهٖ. اَعَاذَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ مِنْ ذٰلِكَ

وآیات و احادیث و روایاتِ فقهیه در حرمتِ غنا بسیار است بحدیکه احصائے آن متعذر است لٰکن اگر شخصے حدیثِ منسوخ یا روایتِ شاذه را در اباحتِ سرود بیارد اعتبار نباید کرد زیراکه هیچ فقیهے در هیچ وقتے و در هیچ زمانے فتوے باباحتِ سرود نداده است و رقص و پاکوبی را تجویز نداشته چنانکه در مکتوبات امام همام ضیاء الدین شامی مذکور است و عملِ صوفیه در حل و حرمت سند نیست همین بس نیست که ما ایشان را معذور داریم و ملامت نکنیم و امرِ ایشان را بحق سبحانه و تعالیٰ مفوض داریم اینجا قولِ امامِ ابی حنیفه و امامِ ابی یوسف و امامِ محمد معتبر است نه عملِ ابی بکر شبلی و ابی الحسن نوری صوفیانِ خامِ این وقت عملِ پیرانِ خود را بهانه ساخته سرود و رقص را دین و ملتِ خود گرفته اند و طاعت و عبادت ساخته اند اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا دِیْنَهُمْ لَهْوًا وَّلَعِبًا و از روایتِ سابق معلوم شده است کسیکه فعلِ حرام را مستحسن داند از زمرهٔ اهلِ اسلام مے برآید و مرتد میگردد پس خیال باید کرد که تعظیمِ مجلسِ سماع و رقص نمودن بلکه آنرا طاعت و عبادت دانستن چه شناعت دارد و لله سبحانه الحمد والمنة که پیرانِ ما باین امر مبتلا نشدند و ما متابعان را از تقلیدِ این امر وا رهانیدند شنیده مے شود که مخدوم زاده ما میل بسرود دارند و مجلسِ سرود و قصیده خوانی در شبهائے جمعه منعقد میسازند و اکثر یاران درین امر موافقت مینمایند عجب هزار عجب مریدانِ سلاسلِ دیگر عملِ پیرانِ خود را بهانه ساخته ارتکابِ این امر مینمایند و حرمتِ شرعی را بعملِ پیرانِ خود دفع مے کنند اگرچه فی الحقیقت درین امر محق نباشند یاران درین ارتکاب چه معذرت خواهند فرمود حرمتِ شرعی یکطرف و مخالفتِ طریقتِ پیرانِ خود یکطرف نه اهلِ شریعت ازین فعل راضی اند و نه اهلِ طریقت اگر حرمتِ شرعی نبودے مجرد

احداث امر در طریقت شیخ بوده کیف که حرمت شرعی بآن جمع شود یقین است که جناب میرزا جیو
باین امر راضی نخواهند بود اما مراعات آداب شما نموده بصریح منع هم نمیکنند و یاران را ازین اجتماع نهی نمی نمایند
این فقیر چون در آمدن خود توقف دید چند فقره فراهم آورده نوشته فرستاد این سبق در ملازمت میرزا جیو
بگذرانند و از اول تا آخر پیش ایشان بخوانند والسلام

مکتوب دو صد و هفتم (۲۰۷)

بمیر حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه اسرار و دقائق که حضرت ایشان بآن متمیز گشته اند
شمه ازان بظهور نمیتوان آورد بلکه برمز و اشارت نیز ازان باب سخن نمیتوان کرد و آن اسرار مقتبس از
مشکوة نبوت است و ملائکه عالیین نیز درین دولت شریک اند و ما یناسب ذلک **بعد الحمد و**
الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند بمطالعه آن
مشرف گشت جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء انعامات حق جل سلطانه چه نویسد و چسان شکر آن نماید
علوم و معارف بکرا فائض میشود و بتوفیق خداوندی جل شانه اکثر آن در قید کتابت می آید و بسمع اهل
و نااهل میرسد اما اسرار و دقائقی که بآن متمیز است شمه ازان بظهور نمیتواند آورد بلکه برمز و اشارات
نیز ازان مقوله سخن نمیتواند کرد فرزندی اعزی که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک و جذبه
رمزی ازین اسرار دقیقه با و در میان می آرد و بیچ تمام در استتار آن میکوشد با آنکه میداند که فرزندی
از محرمان اسرار است و از خطا و غلط محفوظ اما چه کند که دقت معانی زبان را میگیرد و لطافت اسرار
لبها را می بندد و یضیق صدری و لا ینطلق لسانی نقد وقت است آن اسرار نه ازان قبیل اند
که در بیان بیایند بلکه در میان می آیند ۵ فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست ؏ هم قصه غریب
و حدیث عجیب هست ؏ این دولت که ما در استتار آن میکوشیم مقتبس از مشکوة نبوت انبیا
علیهم الصلوات و التسلیمات و ملائکه ملاء اعلی علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات شریک این دولت

اند و از متابعان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات هر را باین دولت مشرف سازند ابوهریره گوید رضی الله تعالی عنه که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی از آن دو علم آنست که در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند و آن علم دیگر علم اسرار است که فهم هر کس بآن نرسد ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ما نیام مرفوع آنکه کتابتی بحضرت خواجه زادها نوشته است بنظر شریف خواهد گذشت مخدوما مکرما احداثی که در طریقت پیدا کنند نزد فقیر کم از بدعتی نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت تا زمانی فائض است که احداثی در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث در طریقت پیدا شد راه فیوض و برکات آن طریق مسدود گشت پس محافظت طریقت از اهم مهام آمد و اجتناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از هر که مخالفت طریقت خود بینند زجر و مبالغه منع آن فرمایند و ترویج و تقویت آن طریقت کنند والسلام والاکرام

مکتوب دویست و شصت و هشتم (۲۶۸)

بخانخانان صدور یافته در بیان آنکه علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چیست و مراد از علما که در حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل واقع شده اند کدام اند و در بیان آنکه علم اسرار که از وراثت انبیا باقی مانده علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن اسرار است که اولیای امت بآن تکلم کرده اند از علم توحید وجودی و بیان احاطه و سریان و قرب و معیت و ما یناسب کل ذلک، الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم چون مبحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از آن مقوله بمقتضای وقت نوشته آمد در اخبار آمده العلماء ورثة الانبیاء علمیکه از انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات باقیمانده است دو نوع است علم احکام و علم اسرار عالم وارث کسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده آنکه او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر نه

که آن منافی وراثت است چه وارث را از جمیع انواع ترکهٔ مورث نصیبست نه از بعض فقط و آن بعض که او را از
بعض معین نصیبست داخل محرومست که نصیب از جنس حق او تعلق گرفته است و همچنین فرموده علیه
وعلی آله الصلوة والسلام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مراد از علما علماء وارثانند محرومانکه نصیبی
از بعض هیچ کرفته اند چه وارث را بواسطهٔ قرب و جنسیت بمورث میتوان گفت بخلاف غریم که ازین
علاقه خالی است پس هر که وارث نبود عالم نباشد مگر آنکه علم او را مقید بیک نوع سازیم و گوییم که عالم علم احکام
است مثلا و عالم مطلق آن بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب وافر بود اکثر مردم گمان دارند
که علم اسرار عبارت از علوم توحید وجود است و شهود وحدت در کثرت و مشاهدهٔ کثرت در وحدت و کنایت
است از معارف احاطه و سریان و قرب و معیت او تعالی بر نهجیکه مکشوف و مشهود ارباب احوال است
حاشا و کلا ثم حاشا و کلا که این علوم و معارف از علم اسرار بوند و شایان مرتبهٔ نبوت باشند زیرا که
مبنای این معارف سکر وقتست و غلبهٔ حال که منافی صحو است و علم انبیاء علیهم الصلوات والتحیات
چه علم احکام و چه علم اسرار همه صحو در صحو است که شمه از سکر با آن ممتزج نگشته است بلکه این معارف مناسب مقام
ولایت اند که قدم راسخ در سکر دارد پس این علوم از اسرار ولایت بوند نه از اسرار نبوت انبیاء علیهم الصلوات
والتسلیمات هر چند ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مغلوب بند و در جنب احکام نبوت مضمحل
بلی هر جا شود مهر آشکارا * ستاره را جز نهان بودن چه یارا * فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است
و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریای محیط دارد و کمالات ولایت در جنب آن قطره ایست محقر اما چه توان
کرد جمعی از نارسائی بکمالات نبوت گفته اند که الولایة افضل من النبوة و جمعی دیگر در توجیه آن گفته اند که ولایت
نبی افضل است از نبوت او و این هر دو فریق حقیقت نبوت را نادانسته حکم غائب کرده اند نزدیک باین حکم
است حکم بترجیح سکر بر صحو اگر حقیقت صحو را میدانستند هرگز سکر را بصحو نسبت نمیدادند چه نسبت خاک را
با عالم پاک * و آنانکه صحو خواص را مماثل صحو عوام دانسته سکر را بر آن ترجیح داده اند کاش سکر خواص را نیز مماثل سکر
عوام دانسته جرئت باین حکم نمی نمودند چه مقرر عقلا است که صحو بهتر از سکر است اگر صحو و سکر مجازی است

این حکم ثابت است و اگر حقیقی است نیز این حکم ثابت ولایت از نبوت افضل گفتن و سکر را بر صحو ترجیح دادن هم رنگ آنست که کسی کفر را بر اسلام ترجیح دهد و جهل را از علم بهتر داند زیرا که کفر و جهل مناسب مقام ولایت است و اسلام و معرفت مناسب مرتبهٔ نبوت منصور گوید شعر کفرت بدین الله والکفر واجب ۞ لدیّ وعند المسلمین قبیح ۞ محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم از کفر استعاذه مینماید قل کل یعمل علی شاکلته چنانچه در عالم مجاز اسلام بهتر از کفر است در حقیقت نیز اسلام را از کفر بهتر باید دانست فان المجاز قنطرة الحقیقة اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبهٔ جمع کفر و سکر و جهل ثابت است در مرتبهٔ فرق بعد الجمع اسلام و صحو و معرفت نیز متحقق پس کفر و سکر و جهل را بمقام ولایت مناسب گفتن بچه معنی بود گوییم که صحو و مانند آن در مرتبهٔ فرق اثبات نمودن نسبت بمرتبهٔ جمع است که سراسر سکر و استتار است والا صحو آن مرتبه نیز ممتزج بسکر است و اسلام آن مختلط بکفر و معرفت مشوب بجهل اگر در کتابت گنجایش میداشت احوال و معارف مرتبهٔ فرق را بتفصیل ذکر کرده امتزاج سکر و مانند آن را در آن مرتبه بیان مینمود ارباب فطانت شاید این معنی را بتفرس نیز دریابند العجب کل العجب این قدر ریاند فهمید که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این همه بزرگی و کلانی که یافتند از راه نبوت یافتند نه از راه ولایت و ولایت پیش از خادمی نیست از برای نبوت اگر ولایت را بر نبوت مزیت میبود ملائکهٔ ملأ اعلی که ولایت ایشان اکمل است از سائر ولایات از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات افضل میشدند و گروهی از جهلهٔ صوفیه چون ولایت را افضل از نبوت دانسته‌اند ولایت ملأ اعلی را اکمل از ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات دیدند ناچار ملائکهٔ عالین را از انبیا افضل گفتند علیهم الصلوات والتسلیمات و از جمهور اهل سنت جدا افتادند کل ذلک لعدم الاطلاع علی حقیقة النبوة چون نظر مردم بواسطهٔ بعد عهد نبوت کمالات نبوت در جنب کمالات ولایت حقیر می درآید لاجرم سخن را درین باب مبسوط ساخت و شمهٔ از حقیقت معامله وانمود ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین اخوی ارشدی میان شیخ داود چون منزوی آن حدود بودند باعث این تصدیع گشتند والسلام

وقد تم القسم الرابع من الدفتر الاول بعون الله تعالی وحسن توفیقه الملک العلام صلی الله تعالی وسلم وبارک افضل الصلوات والتسلیمات والبرکات علی خیر خلقه سیدنا محمد وعلی آله وصحبه اجمعین وعلینا معهم برحمتک یا ارحم الراحمین

الحمد لله المنه که حصهٔ چهارم مکتوبات امام ربانی رح بتاریخ چهاردهم المحرم الحرام بکتابت غلام محمد کاتب امرتسری تمام شد

بامداد یزدانی وفضل رحمانی

حسبنا الله ونعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

حق حق حق

مکتوب دویست و شصت و نهم

بمرتضی خان صدور یافت در ترغیب بر اهانت رسانیدن باعدای دین و تخریب و توهین آلهه باطله این بتخانها و بیدینان و ابطال تمنای شهود این امر عظیم القدر و ما یناسب ذلک

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی هر کسی را در دل تمنای امریست از امور و تمنای این فقیر شدت نمودن است بدشمنان خدا جل سلطانه و دشمنان پیغمبر او علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات و اهانت رسانیدن است باین بیدینان خوار داشتن ایشان را و آلهه باطله ایشان را و بیقین میداند که هیچ عملی نزد حق سبحانه و تعالی ازین عمل مرضی تر نیست بنابران مکرر ایشان را باین عمل مرضی ترغیب مینماید و ایشان این عمل را از اهم مهام اسلام میدانند چون لشکر بدانجا تشریف برده اند برای تحقیر و اهانت رسانیدن آن بقعه کشفه و اهل آن متعین شده اند اول شکر این نعمت بجا باید آورد که جمع کثیر برای تسلیم و توقیر آن مقام و اهل آن میروند لله سبحانه الحمد والمنة که حضرت حق سبحانه و تعالی ما را بآن بلا مبتلا نساخت و بعد از شکر این نعمت عظمی در تحقیر و توهین این بیدینان و آلهه باطله ایشان سعی بلیغ باید فرمود

دہر قدر کہ میسر شود تخفیۂ یا تخریب این جماعہ باید کوشید و انواع اہانت بآن بت تراشیدہ

نا تراشیدہ باید رسانید امید است کہ بعضے از مدد اہنہا کہ واقع شدہ دامت باین عمل تلافی آنہا نماییند

و کفارہ سازند ضعف بدن و شدت سرما مانع است والا بخدمت ایشان رسیدہ ترغیب این امر نمودہ

و باین تقریب یکبار تفے برآن سنگ می انداخت و از سرمایہ سعادت می ساخت زیادہ چہ مبالغہ نماید کلام

مکتوب دوصد وہفتادم (۲۷۰)

بشیخ نور محمد صدور یافت در بیان ترجیح بعضے صحبتہا بر عزلت الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین

اصطفی اخوی شیخ نور محمد دور افتادہ گان را بہیچ فراموش ساختہ اند کہ بسلامے و پیامے ہم یاد

نمیکنند متمنیات شما عزلت و انزوا بود کہ میسر شد اما بعضے از صحبتہا ست کہ بر عزلت می چربد

قیاس از حال اویس قرنی نمایند کہ چون عزلت اختیار کرد و صحبت خیر البشر علیہ وعلی آلہ الصلوات

والتسلیمات نرسید از کمالات صحبتش بہرہ نیافت و از تابعین گشت و از خیریت پایۂ اولی بدرجہ

دوم رسید بعنایۃ اللہ سبحانہ صحبت ہر روز بطرز دیگر است من استوی یوماہ فہو مغبون

والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ الصلوات والتحیات

مکتوب دوصد وہفتاد و یکم (۲۷۱)

بشیخ حسن برکی صدور یافتہ در حل استفسار واقعہ کہ دیدہ بود الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین

اصطفی مکتوب شریف اخوی اعزی شیخ حسن احسن اللہ سبحانہ حالہ واوصلہ الی کمالہ

رسید واقعہ روشن کہ در روداد بود نوشتہ بودند بوضوح انجامید امیدوار باشند و بآنچہ مامور اند ایتان

آن بجان کوشند و سر موئے از اتیان احکام شرعیہ تجاوز تجویز نکنند و بمعتقدات حقہ اہل

سنت وجماعت متحلی باشند و کار این است و غیر این ہمہ ہیچ اگر والدین شما تجویز کنند

واخوند راضی باشند سپر هندوستان را غنیمت شمرند والسلام ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

مکتوب دویست و هفتاد و دوم (۲۷۲)

بمیر سید محب الله مانکپوری صدور یافته در بیان ایمان بغیب و ایمان شهودی و بیان آنکه
هر کدام افضل و اولیٰ است ایمان غیب را بر ایمان شهادت و در بیان توحید شهودی و توحید وجودی
و آنچه در حصول فنا درکار است توحید شهودی است و توحید وجودی هیچ درکار نیست و در بیان آنکه
اول کسی که اظهار توحید وجودی نموده است و تصریح بآن کرده صاحب فتوحات مکیه است
عبارات مشایخ متقدم هرچند از توحید و اتحاد خبر میدهند اما محمول بر توحید شهودی اند و ما یتعلق ب
ذلک. بعد الحمد و الصلوٰة سیادت پناه اخوی اعزّی میر محب الله معلوم فرمایند که ایمان
بغیب بوجود واجب تعالیٰ و بسائر صفات او سبحانه نصیب انبیاست و نصیب اصحاب
انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و نصیب اولیائی که بکلیت مرجوع اند و نسبت ایشان
نسبت اصحاب است اگرچه اینها قلیل اند بل اقل و نصیب علما و نصیب عامهٔ مومنان و ایمان
شهودی نصیب عامهٔ صوفیه است از ارباب عزلت بوند یا از ارباب عشرت چه ارباب عشرت هرچند رجوع
اما بکلیت رجوع نموده اند باطن ایشان همچنان نگران فوق است ظاهر بخلق اند و باطن بحق
جل سلطانه پس همه وقت ایمان شهودی نصیب ایشان است و انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
چون بکلیت مرجوع اند بظاهر و باطن متوجه دعوت خلق بحق جل و علا لاجرم ایمان غیب نصیب
ایشان است و این فقیر در بعضی از رسائل خود تحقیق نموده است که با وجود رجوع نگرانی فوق علامت
نقص است و عدم وصول است بانجام کار و رجوع بکلیت علامت وصول است بنهایة النهایة
صوفیه کمال را در جمع بین التوجهین دانسته اند و جامع تشبیه و تنزیه را از کمّل شمرده
م آن ایشانند و من چنینم یا رب. و انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات چون از مقام دعوت فارغ

میگردند و متوجه عالم بقا میشوند و مصلحت رجوع تمام می شود شوق تمام بذلهٔ الرفیق الاعلی
برآورده بکلیت متوجه حق جل شانه میگردند و در مراتب قرب تخت نشینان میدهد هنیئا
لارباب النعیم نعیمها ✿ وللعاشق المسکین ما یتجرع ✿ نزد فقیر کمال آن است که در وقت
عروج کثرت بکلیت از نظر مرتفع شود حتی که اسماء و صفات نیز ملحوظ نباشند و جز احدیت مجرده
هیچ مشهود نبود و ثم عمل معه ما تقول بل معه و در وقت رجوع نظر بتمام بکثرت افتد و غیر از خلق
در رنگ عامه مومنان امر دیگر مشهود او نبود و غیر از اداے طاعت و دعوت خلق بحق جل و علا
او را کار نباشد و چون امر دعوت بتمام کند و عالم فانی را وداع نماید بکلیت بجناب قدس متوجه شود
و رخت از غیب بشهادت کشد و معامله با او گوش به آغوش برود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم ناقصے رجوع کلیت انقص خیال کنند و توجه باطن را که بحق است جل سلطانه
بهتر از توجه بخلق که برائے دعوت و تکمیل ایشان است پندارند زیرا که صاحب رجوع باختیار خود در مقام
رجوع نیامده است بلکه مراد حق جل سلطانه از اعلی باسفل نزول کرده است و از وصل به هجر خود را
قرار داده پس صاحب رجوع تام مراد حق است جل شانه و فانی از مراد خود و صاحب توجه بوصل و شهود
محظوظ است و به قرب و معیت شادان است ع بهجرے که بود مراد محبوب ✿ از وصل هزار بار خوشتر
شعر کانّی فی الوصال عبید نفسی ✿ و فی الهجران مولی الموالی ✿ و شغلی بالحبیب بکل حال
احب الیّ من شغلی بحالی ✿ و فضائل و کمالات رجوع بسیار است صاحب توجه نسبت بصاحب
رجوع قطره ایست نسبت بدریاے محیط آرے رجوع از فضائل نبوت است و آن توجه از آثار ولایت
شتّان ما بینهما اما هر کس بدین کمال نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله
ذو الفضل العظیم بعضے از جاهلان تنزیه و تشبیه گویند که ایمان به تنزیه همه مومنان را حاصل است
عارف آنست که ایمان به تشبیه با آن جمع کند و خلق را ظهور خالق بیند و کثرت را کسوت وحدت
داند و صانع را در صنع مطالعه کند با جمله توجه تنزیه صرف نزد ایشان نقص است و شهود وحدت

بے ملاحظۂ کثرت غیب این جماعه متوجهان احدیت صرف را ناقص میشمرند و ملاحظۂ وحدت را بی ملاحظۂ
کثرت تحدید میدانند و تقیید مے انگارند سبحان الله وبحمده دعوت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
به تنزیه صرف است و کتب سماوی ناطق بایمان تنزیهی است انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نفی آلهه
باطلۂ آفاقی و انفسی مے نمایند و بابطال ایشان دعوت می فرمایند و بوحدت واجب الوجود که بیچون
و بیچگونه است دلالت میکنند هیچ شنیده که پیغمبرے دعوت بایمان تشبیه نموده است
و خلق را بظهور خالق گفته جمیع پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات در کلمۂ توحید واجب الوجود تعالی و تقدس اثبات میکنند
و نفی ارباب ما دون او سبحانه مے نمایند قال الله تبارک و تعالی یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة
سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله ولا نشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من
دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون این جماعه ارباب بے نهایت اثبات
مینمایند و همه را ظهورات رب الارباب تخیل میکنند و کتاب و سنت را که در مطلب خود مستشهد می آرند
آن کتاب هو الاول والآخر والظاهر والباطن و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی
ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم و آن سنت اللهم انت الاول
فلیس قبلک شیء و انت الآخر فلیس بعدک شیء و انت الظاهر فلیس فوقک شیء و انت
الباطن فلیس دونک شیء هیچ استشهاد او نیست زیرا که این عبارت حصر از برائے نفی کمال
وجود از ماسوا است به ابلغ وجه نه نفی اصل وجود چنانکه فرموده لا صلوة الا بفاتحة الکتاب و فرموده
لا ایمان لمن لا امانة له و امثال آن در کتاب و سنت بسیار است این توجیه نه تاویل نصوص است
چنانکه گمان برده اند بلکه حمل نصوص است بر کمال بلاغت و در عرف چون اهتمام بامر رسالت تحضیض
مے نمایند میفرمایند که دست او دست منست مقصود اینجا حقیقت نیست مجاز است که ابلغ
از حقیقت است چون فعل بر اندازۂ قدرت فاعل که عبد مملوک صاحب قدرت کامله است
زیاده بوقوع آید و التفات و توجه آن مالک قادر در ان فعل مرعی باشد مالک را سزد که گوید این

فعل را اسناد کرده ام نه ذات این سخن اصلا دلالت نیست باتحاد فعل و نه باتحاد ذات حاشا و کلا
که فعل عبد مملوک عین فعل مالک مقتدر بود یا ذات او عین ذات او این جماعه مذاق انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات کم فهمیده اند که مدار دعوت ایشان بر اثنینیت است و وجود غیر و غیریت
عبارات ایشان را بر توحید و اتحاد فرود آوردن از تکلفات بارده است اگر فی الحقیقت موجود
یکی بود و ماسوای او ظهورات او بوند و عبادت ماسوای عبادت او باشد چنانچه این جماعه گمان
برده اند چرا انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بمبالغه و تاکید منع آن نمایند و عقوبت ابدی بر عبادت
ماسوی مترتب سازند و عابدان آن را دشمنان خدا گویند چون سر ایشان خلفای ایشان را اطلاع نبخشند
و وجود غیریت را که از جهل ایشان ناشی شده است زائل نگردانند و عبادت ایشان را عین عبادت
حق جل و علا نه دانند بعضی از این جماعه گویند که پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات بواسطه قصور فهم
عوام اسرار توحید وجود را پوشیده داشته دعوت را بر غیر و غیریت کرده اند و وحدت را پوشیده
بکثرت دلالت نموده اند این سخن در رنگ تقیه شیعه نامسموع است پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات
احق اند بتبلیغ آنچه نفس الامر است هر گاه نفس الامر موجود یکی بود و غیر او را وجود نباشد چرا پوشیده
داشته اظهار خلاف نفس امر نمایند علی الخصوص احکامی که بذات و صفات و افعال او جل و
تعالی و تقدس تعلق داشته باشند باظهار و اعلان احق اند کوته نظران اگرچه در فهم آن قاصر بوند
نمی بینی که متشابهات قرآنی و آنچه در احادیث آمده است از متشابهات چه جای عوام که خواص
نیز در فهم آن عاجزند لیکن در اظهار آن ممنوع نشده اند و غلط عوام مانع اظهار آنها نگشت این جماعه
کسیکه بدو وجود قائل است و از عبادت ماسوای او تعالی تنزه می نماید او را مشرک می نامند
و آنکه بیک وجود قائل است او را موحد می گویند اگرچه عبادت صنم نماید بتخیل آنکه صنم ظهورات
حق اند و عبادت ایشان عبادت حق است تعالی الله انصاف باید نمود که از این دو صنف
مشرک کدام است و موحد کدام انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بوحدت وجود دعوت نکرده اند و دعوت

گوینده را مشرک نه گفته دعوت ایشان بوحدت معبود است جل شانه که عبادت ماسوی را شرک گفته
اند اگر صوفیه وجودیه ماسوا را بعنوان غیریت نداند و نفع شرک نمیکنند ماسوی ماسوی است دانند
یا ندانند بعضے از متاخران ایشان عالم را عین حق جل سلطانه نمیگویند و از عینیت تحاشی
می نمایند طعن و تشنیع بقائلان عینیت مے کنند و شیخ محی الدین و تابعان او را ازین راه بانکار
پیش می آیند یا مے گویند لیکن این جماعه عالم را غیر حق جل سلطانه نمیگویند بلکه نه عین حق و نه غیر حق جل و علا
میدانند این سخن از صواب دور است الاشیاء متغایران قضیه مقرره است منکر اثنینیت مصادم
بداهت عقل است غایة ما فی الباب متکلمین در صفات واجبی جل سلطانه لا هو و لا غیره گفته اند
و از غیر غیر مصطلح مراد داشته جواز انفکاک در متغایرین مراعات نموده اند چه صفات واجبی جل سلطانه
از حضرت ذات تعالی و تقدس منفک نیستند و جواز انفکاک درمیان ذات و صفات قدیمه او تعالی و تقدس
متصور نیست پس لا هو و لا غیره در صفات قدیمه صادق است بخلاف عالم که این نسبت در وے مفقود
است کان الله و لم یکن معه شیء پس نفی غیریت از عالم نمودن هم بلغت و هم باصطلاح از
صدق دور است این جماعه از نارسائی خود عالم را در رنگ صفات قدیمه انگاشته اند و حکم مخصوص
آنرا اینجا اطلاق نموده و این جماعه چون منفی عینیت عالم قائل گشته اند لازم است بر ایشان که بغیریت
عالم قائل شوند و از زمره ارباب توحید وجودی بر آیند و بوجودات متعدده عالم گرویدند در توحید وجود
از عین گفتن چاره نیست چنانچه شیخ محی الدین و تابعان او گفته اند و عین گفتن نه بآن معنی است
که عالم باصانع متحد است حاشا و کلا بلکه بآن معنی است که عالم معدوم است و موجود واجب
است تعالی و تقدس چنانچه این فقیر در بعضے از رسائل خود تحقیق این معنی نموده است سوال
صوفیه وجودیه گوینده دو وجود را که مشرک گویند باعتبار آنست که او دو بین است و دو بین مشرک
طریقت است جواب دفع دو بینی که شرک طریقت است بتوحید شهودی حاصل میشود و توحید وجودی
در آن موطن هیچ در کار نیست باید که مشهود سالک و ملحوظ او غیر از یکذات مقدس امرے دیگر نبود

تا فنا تحقق شود و شرک طریقت مندفع گردد در روز که آفتاب را تمامی بینند و ستارها را نمی بینند
دفع دو بینی حاصل است هر چند هزاران از ستارها در روز موجود بوند مقصود آنست که یک آفتاب
مشهود بود و ستارها معدوم باشند یا موجود بلکه گوئیم که کمال فنا در آن صورت است که اشیا موجود باشند
و سالک از کمال گرفتاری که بمطلوب حقیقی دارد بهیچ چیز التفات ننماید بلکه هیچ چیز را مشاهده نکند
و هیچ چیز در دیدهٔ بصیرت او نه در آید و اگر اشیا موجود نباشند فنا از که متحقق شود و فانی از که بود و کرا
فراموش سازد و اول کسیکه تصریح بتوحید وجودی کرده است شیخ محی الدین بن العربی است قبلا
مشایخ ما تقدم هر چند از توحید و اتحاد خبر میدهدا اما قابل حال اند بر توحید شهودی چه هرگاه غیر حق را جل شانه
نه بینند بعضے گویند لیس فی جبتی سوی الله و بعضے ندائے سبحانی زنند و بعضے لیس فی
الدار غیره دیار ندا در دهند این همه گلهاست که از شاخ یک بینی میشگفد هیچ کدام را دلالت بر
بر وحدت وجودیت و آنکه مسئلۀ وحدت وجود را مبوب و مفصل ساخته است و در رنگ صرف و نحو
آنرا مدون نموده شیخ محی الدین است و بعضے از معارف خاصۀ این مبحث را مخصوص بخود گردانیده حتی
که گفته که خاتم النبوة بعضے از علوم و معارف را از خاتم الولایت اخذ میکند و خاتم ولایه محمدی خود را
میداند و شراح در توجیه آن گفته اند که بادشاه اگر از خزینه دار خود چیزے بگیرد چه نقصان دارد
بالجمله و تحصیل فنا و بقا و حصول کمالات ولایت صغری و کبری توحید وجودی هیچ در کار نیست توحید
شهودی باید تا فنا تحقق شود و نسیان ماسوے حاصل گردد و توانند بود که سالکے از بدایت تا نهایت
سیر کند و از علوم و معارف توحید وجودی هیچ بروے ظاهر نشود بلکه نزدیکست که انکار این علوم
نماید نزد فقیر راهیکه بے ظهور این معارف بسلوک میسر شود اقرب است از آن راهے که متضمن
این ظهور بود و ایضا سالکان این راه اکثر شان بمطلوب میرسند و رونده هائے این راه اکثر
شان در راه مے مانند و از دریا بقطره سیر میگردند و بتوهم اتحاد ظل گرفتار مے مانند و از اصل محروم
میشوند و این معنی را تجربها معلوم ساخته است و الله سبحانه اعلم بالصواب و نزد فقیر هر چند

براهِ ثانی میسّر شده است و از ظهوراتِ علوم و معارفِ توحیدی حظِّ وافر یافته اما چون عنایت خداوندی جلّ سلطانه شاملِ حالِ او بوده و سیرِ محبوبی داشته براهِ اوّلی و معاودت از راه را بامدادِ فضل و عنایت عطا نموده است و از کمالِ کرم او را از ظلال گذرانیده باصل رسانیده و چون معامله منتهیان انتها دید که راهِ دیگر اقرب بوصول است و اسهل بحصول اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدٰنَا لِهٰذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَآ اَنْ هَدٰنَا اللّٰهُ لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ تنبیه، از تحقیقِ سابق معلوم شد که اگرچه موجودات متعدّد باشند و ماسوای حق جلّ و علا موجود بود روا است که فنا و بقا تحقق شود و ولایتِ صغری و کبرے حاصل آید چه نسیانِ ماسوا فنا است نه اعدامِ ماسوا و ودیدِ ماسوائی باید که مفقود شود نه آنکه ماسوا معدوم و ناچیز بود این سخن با وجودِ ظهور بر اکثر خواص پوشیده مانده است از عوام چه گوید توحیدِ شهودی را عینِ توحیدِ وجودی خیال کرده معرفتِ وحدتِ وجود را از شرائطِ این راه دانسته اند و ورود وجود گوینده را مثالِ معطّل انگاشته حتی که بسیارے از ایشان معرفتِ حق را جلّ سلطانه منحصر در معارفِ توحیدِ وجود خیال کرده اند و شهودِ وحدت را در مرایای کثرت از انجامِ کار تصوّر نموده تا آنکه بعضے از ایشان تصریح کرده که حضرت پیغمبر ما علیٰ جمیع اخوانه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها بعد از حصولِ کمالاتِ نبوّت در مقامِ شهودِ وحدت در کثرت بوده است کریمهٔ اِنَّا اَعْطَیْنٰکَ الْکَوْثَرَ اشارة بان مقام مینمایند و ترجمهٔ کریمه را باین عبارت میکنند بدرستیکه ما دادیم ترا شهودِ وحدت در کثرت با آنکه از توسّطِ واوِ کوثر در میانِ حروفِ کثر این اشارت را فهمیده اند حاشا و کلا که این قسم معارف شایانِ مقامِ نبوّت باشد چه انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بخدائے بیچون جلّ سلطانه دعوت مینمایند و هرچه در مرایائے چون گنجایش دارد از بیچونی بے نصیب است و بداغِ چونی و چندی متّسم حضرت حق سبحانه و تعالیٰ ایشان را انصاف و لو بگر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بترازوئے کمالاتِ خود می سنجند و کمالاتِ ایشان را مماثلِ کمالاتِ خود میدانند کَبُرَتْ کَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ چو آن کسے که در رنگے نباتست

یعنے گر انبیاء است کلمه که بر آید از دهان ایشان یعنی بسیار ثقیل است و نا مرضی ..

زمین و آسمانِ او همان است بکمینۂ اُمّت او را ازین قسم معرفت که اوّل حاصل شده بود ندامت
و استغفار است و آن شهود را در رنگِ حلولِ نصاریٰ از آنجنابِ قدس نفی می‌نماید حضرت
خواجۂ نقشبند قدس سرّه می‌فرماید هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت
کلمۂ لا نفی باید کرد پس شهودِ وحدت در کثرت نیز شایانِ نفی گشت و هرچه شایانِ نفی است از آن
جنابِ قدس منتفی است این کلامِ حضرت خواجه مرا ازین شهود برآورده است و از گرفتاریهائے
مشاهده و معاینه نجات بخشیده و رخت را از علم بجهل کشیده و از معرفت بحیرت برده جزاه الله سبحانه
عنّی خیر الجزاء من باین یک سخن مریدِ حضرتِ خواجه ام و حلقه بگوشِ ایشان و الحق از اولیا
کم کسے بمثلِ این عبارت تکلّم نموده است و جمیع مشاهدات و معاینات را برین نهج نفی ساخته و درین
مقامِ حقیقتِ این سخنِ ایشان که فرموده اند معرفتِ خدا بر بهاؤ الدین حرام اگر ابتداءِ او انتهاءِ
بایزید نباشد باید جُست چه بایزید با آن بزرگی از شهود و مشاهده نگذشته است و از تنگنائے
سُبحانی قدم بیرون ننهاده بخلافِ حضرتِ خواجۂ ما که بیک کلمۂ لا نفیِ جمیع مشاهداتِ او فرموده اند
و همه را غیرِ حق ساخته جلّ سلطانه تنزیهِ او نزدِ خواجه تشبیه است و بیچونِ او چون و کمالِ او نقص
پس ناچار انتهاءِ او که از تشبیه نگذشته است ابتداءِ خواجۂ ما باشد چه بدایت از تشبیه است و
نهایت به تنزیه مگر بایزید را در آخرِ حال برین نقص اطلاع بخشیده اند که نزدیک باحتضار گفت
ما ذکرتُک الّا عن غفلةٍ و ما خدمتُک الّا عن فترةٍ حضورِ سابق را غفلت دانست
که حضورِ او بمولیٰ تعالیٰ نبود بلکه حضورے ظلّی بود و از ظلال و ظهورے بود از ظهورات پس ناچار از و
غافل باشد جلّ سلطانه چه او تعالیٰ وراء الوراست ظلال و ظهورات همه از مبادی و مقدّمات اند
و از معارج و مُعَدّات و آنچه حضرتِ خواجه فرموده اند ما نهایت را در بدایت درج میکنیم مطابقِ واقع است
زیرا که از ابتداءِ توجّهِ ایشان باحدیتِ صِرف است و از اسم و صفت تجاوز میخواهند تعلّی مبتدیان
رشیدِ این طریقۂ علیّه این دولت بطریقِ انعکاس از شیخِ مقتدا که باین کمال مشرّف شده است

عه یغفر یکرد و متراے خدا گر نعمت و وحدت بکرم تراگر دستی ۱۲

حاصل میشود و اسند یا مانند پس ناچار نهایتِ کُمّل و بدایتِ این بزرگواران مندرج باشد غایة ما فی الباب
این توجهِ احدیت در ایشان اگر غلبه پیدا کند و ظاهر را نیز برنگِ باطن منصبغ سازد و سالک از مشاهداتِ
سفلی که در مرایایِ ممکنات ظاهر شود آزاد است و از معارفِ تشبیهی خلاص و اگر این توجه غلبه
پیدا نکرده و بر باطن مقصور گشت لباست که ظاهر بشهود وحدت در کثرت بلند بود و به توحید و اتحاد
محظوظ باشد اما این شهود در حقِ ایشان مقصور بر ظاهر است به باطن سرایت نکرده باطنِ شان
متوجه احدیتِ صرف است و ظاهرِ شان مشاهدِ وحدت در کثرت بسیار باشد که توجهِ باطن بواسطهٔ
غلبهٔ نسبتِ ظاهر معلوم نشود و غیر از شهودِ ظاهر امر دیگر مفهوم نبود چنانچه در اوائلِ حال کاتبِ این
سطور بوده است که بواسطهٔ غلبهٔ نسبتِ ظاهر از توجهِ باطن که باحدیتِ صرف بود آگاهی نداشت و به
کلیت خود را متوجه شهودِ وحدت در کثرت می یافت بعد از مدتے حضرت حق سبحانه بر توجهِ باطن
اطلاع بخشید و باطن را بر ظاهر نصرت داد و معامله را تا باینجا رسانید الحمد لله سبحانه علی ذلک از این
قبیل است معارفِ توحیدی و مشاهداتِ سفلی که از بعض خلفاءِ این خاندان بزرگ سر زده است
نه که ایشان بظاهر و باطن متوجه این شهود اند و گرفتارِ این معرفت بخلاف دیگران که بظاهر و باطن گرفتارِ این
شهود اند و این شهود را جامع تنزیه و تشبیه دانسته از کمال میدانند این جماعه هرچند باطن ایشان
نیز ایمانے به تنزیه صرف دارد اما گرفتاری دیگر است و ایمان دیگر و حال دیگر است و علم دیگر
و جماعه که ایمان به تنزیه صرف ندارند و جز مشاهدهٔ سفلی امرِ دیگر را معتقد نیستند از ملاحده اند که از بحث
خارج اند نزد فقیر شهود حق جل و علا در مرایای ممکنات که جماعه از صوفیه آن را کمال مے شمرند
و جمع بین التشبیه والتنزیه مے انگارند آن شهود شهود حق نیست جل و علا و مشهود ایشان جز متخیّل و
منحوت ایشان نه آنچه در ممکن مے بینند واجب نیست تعالی و تقدس و آنچه در حادث مے یابند
قدیم نه و هرچه در تشبیه ظاهر شود تنزیه نه زنهار بترّهات صوفیه مفتون نه گردی و غیر حق را جل سلطانه
حق ندانی این جماعه بواسطهٔ غلبهٔ حال اگر معذور باشند و در رنگِ مجتهدِ مخطی از مواخذه مرفوع اما مقلدان

ایشان تا چه معامله کنند کاش در رنگِ مقلدانِ مجتهدِ مخطی باشند و اگر چنین نکنند کار مشکل است قیاس
و اجتهاد اصلے است از اصولِ شرعیه که ما بتقلیدِ آن ماموریم بخلافِ کشف و الهام که ما بتقلیدِ آن
امر نه فرموده اند الهام بر غیر حجت نیست و اجتهاد بر مقلد حجت است پس تقلیدِ علماءِ مجتهدین
باید کرد و اصولِ دین را موافقِ آرائے ایشان باید جست و صوفیه آنچه بگویند و بکنند مخالفِ آرائے
علماءِ مجتهدین از تقلید نباید کرد و بحسنِ ظن از طعنِ ایشان لب باید بست و از شطحیاتِ ایشان
باید شمرد و از ظاهر مصروف باید ساخت عجب است که بسیارے از صوفیان عوام را با یمانِ امور
کشفیه و الهامیهٔ خود همچو وحدتِ وجود مثلاً دلالت میکنند و ترغیب بتقلیدِ آنها مے نمایند و بر عدمِ آن
ایمان تهدیدات میکنند کاش دلالت بر عدمِ انکارِ این امور میفرمودند و بر منکران تهدیدات میفرمودند
چه ایمان دیگر است و عدمِ انکار دیگر ایمانِ این امور لازم نیست امّا از انکارِ اینها محافظت باید نمود تا مبادا
انکارِ این امور بانکارِ اربابِ این امور کشیده و به اولیاءِ حق جلّ و علا بغضے و عداوتے پیدا کند بر وفقِ
آرائے علماءِ اهلِ حق کار باید کرد و از کشفیاتِ صوفیه بحسنِ ظن سکوت باید ورزید و به لا و نعم جرأت نباید کرد
هٰذَا هُوَ الْحَقُّ الْمُتَوَسِّطُ بَیْنَ الْاِفْرَاطِ وَالتَّفْرِیْطِ وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ الْمُلْهِمُ لِلصَّوَابِ عجائب کار و بار
است جمعے از مدعیانِ این راه باین شهود و مشاهده قناعت ندارند بلکه این شهود را تنزل انگاشته
درین نشأه برؤیتِ بصری قائل شده میگویند که ذاتِ بیچون واجب الوجود را جلّ سلطانه می بینیم میگویند
که آن دولت که حضرتِ پیغمبر ما را علیه الصلوٰة والسلام یکبار در شبِ معراج میسر شده بود ما را هر روز میسر
است و نوریکه مرئی ایشان میشود آنرا باسفارِ صبح تشبیه می نمایند و آن نور را مرتبهٔ بیکیفی مے انگارند
و نهایتِ مراتبِ عروج را تا ظهورِ آن نور تصور مے نمایند تعالی الله سبحانه عما یقول الظالمون علوًّا
کبیرًا و ایضاً اثباتِ کلام و مکالمه با آنحضرت جلّ شانه می نمایند و می گویند که خدائے تعالی چنین فرموده است
و چنان و گاهے در حقِ دشمنانِ خود از ان حضرت عزّ شانه وعیدها نقل میکنند و گاهے دوستانِ خود را
بشارتها میدهند بعضے از ایشان گویند که در بقیهٔ ثلثِ شب یا ربعِ شب تا نمازِ صبح با حق سبحانه و تعالی

مکالمہ داشتم واز ہر لب سخنان پرسیدم وجواب یافتم لقد استکبروا فی انفسہم وعتوا عتوا کبیرا از سخنان
این جماعہ مفہوم میشود کہ آن نورِ مرئی را عینِ حق میدانند جل سلطانہ وآن نور را ذات او تعالی تصور میکنند
نہ آنکہ آن را ظہورے از ظہورات او تعالی انگارند وظلے از ظلال او دانند وشک نیست کہ آن نور را
ذاتِ حق گفتن جل سلطانہ افتراء محض است والحادِ صرف وزندقہ خالص نہایت تحمل خداوندی
است جل شانہ کہ امثالِ این مفتریان را بعد ابہائے گوناگون استعجال نمیفرماید واستیصال انہا نمینماید
سبحانک علی حلمک بعد علمک سبحانک علی عفوک بعد قدرتک قوم حضرت موسی علی نبینا
وعلیہ الصلوۃ والسلام بمجرد طلب رویۃ ہلاک گشتند وحضرت موسی علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام
بعد از طلب رویۃ زخم لن ترانی خورد وبیہوش افتاد واز آن طلب تائب گشت ومحمد رسول اللہ
صلے اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم کہ محبوب رب العالمین است وبہترین موجودات اولین وآخرین باوجود آنکہ
بدولت معراج بدنی مشرف شد واز عرش وکرسی درگذشت واز مکان وزمان بالا رفت علما را در رویۃ او
علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام باوجود اشارتہائے قرآنی اختلاف است اکثر علما بعدم رویۃ او علیہ وعلی
آلہ الصلوۃ والسلام قائل گشتہ اند قال الامام الغزالی والاصح انہ علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام
ما رای ربہ سبحانہ لیلۃ المعراج این بے سر وپایان بزعم باطل خود ہر روز خدا را مے بینند جل شانہ
وحال آنکہ علما در یک دیدن محمد رسول اللہ صلے اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم قیل وقال دارند
قبحہم اللہ سبحانہ ما اجہلہم وایضاً از سخنانِ این جماعہ معلوم میگردد کہ آن کلام را کہ می شنوند
نسبت آن را بحضرت حق سبحانہ ہمچو نسبت کلام بمتکلم میدانند واین عین الحاد است حاشا وکلا
کہ از حضرت حق سبحانہ کلامے صادر شود بطریق تکلم کہ در وے ترتیب باشد وتقدیم وتاخیر بود کہ آن
علامت حدوث است سخنان مشائخ کبار ایشان را در غلط انداختہ است چہ مشائخ نیز اثبات کلام
ومکالمہ با آنحضرت جل سلطانہ نمودہ اند لیکن باید دانست کہ مشائخ نسبت آن کلام را بحضرت حق
سبحانہ ہمچو نسبت کلام بمتکلم نمیدانند بلکہ ہمچو نسبت مخلوق بخالق یقین میکنند ودیگر ہیچ محذور نیست

حضرت موسیٰ علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که از شجرهٔ مبارک کلام حق شنید جل شانه نسبت این کلام بحق جل
سلطانه همچو نسبت مخلوق بود بخالق نه همچو نسبت کلام بمتکلم وهمچنین کلامیکه حضرت جبرئیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام شنید
نسبت آن کلام بحضرت حق سبحانه وتعالی همچو نسبت مخلوق بود بخالق غایة ما فی الباب این کلام نیز کلام حق است
جل سلطانه ومنکر آن کافر و زندیق گوییا کلام حق مشترک است درمیان کلام نفسی وکلام لفظی که
متوسط امرے حضرت حق سبحانه وتعالی ایجاد آن فرماید پس کلام لفظی نیز بحقیقت کلام حق باشد
جل وعلا پس ناچار منکر آن کافر بود فافهم فان هذا التحقیق یتعلق بکثیر من العلوم والله سبحانه
الموفق باید دانست وجودیکه در ممکنات اثبات میکنم وجودیست ضعیف در رنگ سائر صفات
ممکن علم ممکن را در جنب علم واجب تعالی چه مقدار است وقدرت حادثه را در جنب قدرت قدیمه چه اعتبار
است همچنین وجود ممکن در جنب وجود واجب تعالی لاشئ محض است چه جاے آن وارد
که ناظر بواسطهٔ تفاوت مراتب این دو وجود در شک افتد که آیا اطلاق وجود برین دو فرد بطریق
حقیقت است یا اطلاق او بریک فرد بطریق حقیقت است وبرفرد دیگر بطریق مجاز بنی کریم عجز
از صوفیه بشق ثانی یقین نموده اند واطلاق وجود بر وجود ممکن بسبیل تجوز دانسته اند ووجود ممکنات را
اثبات نکنند مگر عوام یا اخص خواص مراد از اخص انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات وازاتباع ایشان
کسے که بولایت اصلیهٔ ایشان مشرف شده است ودائرهٔ ظلال را بتمام طے کرده عوام علما بین اند
وجود واجب تعالی ووجود ممکن را از اقسام مطلق وجود میدانند وهر دو را موجود تصور مے نمایند وخواص
خواص حدید البصر اند هر دو وجود را از افراد مطلق وجود مے یابند وتفاوت مراتب افراد وجود را
راجع بصفات واعتبارات وجودی نمایند نه راجع بحقیقت وذات وجود تا سلب حقیقت شود
و دیگر مجاز وجماعهٔ متوسطان الخ که از رتبهٔ عوام قدم فوق نهاده اند واز کمالات اخص خواص کوتاه دست
اند مشکل است که قائل بوجود ممکنات گردند واطلاق وجود بر وجود ممکن بطریق حقیقت نمایند از اینجاست
که گفته اند که ممکن را موجود باین علاقه میگویند که اورا نسبتے است بوجود واجب تعالی ... نه آنکه وجود

بوے قائم است تا بطریقِ حقیقت موجود شود و بعضے ازین جماعه از وجودِ ممکن ساکت اند نفی و اثبات آن تصریح نمے نمایند و بعضے دیگر نفیِ وجود از ممکن مے نمایند و موجود جز واجب تعالیٰ را نمیدانند و طائفه از ایشان وجودِ ممکن را غیرِ وجودِ واجب نمے دانند چنانچه عین نمیدانند و گروهے از ایشان تصریح کرده اند باینکه وجودے که واجب تعالیٰ بآن وجود موجود است ممکن نیز بهمان وجود موجود است این عبارت نیز نفیِ وجود از ممکن مے نماید بالجمله در اثباتِ وجودِ ممکن حدّتِ نظر باید تا در عینِ شعشعانِ انوارِ وجودِ واجب تعالیٰ تواند آن را دید تیز بینان در روز با وجودِ شعشعانِ نورِ آفتاب ستاره ها را مے بینند نه آنکه تیز بین نیست نمیتواند دید پس وجودِ ممکنات در رنگِ وجودِ ستاره هاست در روز هر که حدید البصر است تواند دید و هر که ضعیف البصر است ازین دید بے نصیب است اگر پرسند که عوام با وجودِ ضعفِ بصر و کوریِ بصیرت چگونه وجودِ ممکنات را میتوانند دید و حال آنکه شعشعانِ انوارِ وجودِ واجب تعالیٰ مانعِ رویتِ او ست گوئیم که عوام از اربابِ علم اند نه از اربابِ دید سخن با اربابِ دید است نه با اربابِ علم چه اربابِ علم از مبحث خارج اند پس گویا ظهورِ انوارِ وجودِ واجب تعالیٰ در حقِ ایشان مفقود است پس مانعِ رویتِ وجودِ ممکنات نباشد یا آنکه گوئیم که ظهورِ انوار مانعِ شهودِ وجودِ ممکنات است نه مانعِ علم بوجودِ ممکنات چه علمِ اشیا بساست که باتباع و تقلید نیز حاصل شود و بنظر و استدلال هم صورت بندد چنانچه علم بوجودِ ستاره ها در روز ضعیف بصران را نیز حاصل است با وجودِ ظهورِ نورِ آفتاب عوام را علم بوجودِ ممکنات است نه شهودِ وجودِ آنها چه شهود از صفاتِ بصیرت است و بصیرتِ ایشان کور است شهودِ ملک بود یا ملکوت جبروت باشد یا لاهوت ای عزیز عوام چنانچه درین مبحث مشارکِ اخصِ خواص اند در جاهائے دیگر نیز در دیانت ایشان شرکتے حاصل است ازینجاست که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در بسیارے از احکام در رنگِ عوام زندگانی مے نمایند و در معاشرت با خلق و با اهل و عیال مثل ایشان معامله میفرمایند اخبارِ حسنِ معاشرتِ خیر البشر با اهل و عیالِ خود علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مشهور اند و منقول است که روزے سید البشر علیه و علیٰ آله الصلوة والسلام بتقبیلِ امامین مے فرمودند و با انبساطِ تمام بایشان

بر سیدان حسن و حسین ۱۲

معاشرت می فرمودند شخصی از حاضران گفت یا رسول الله من یازده پسر دارم و هرگز هیچ یکی را
بوسه نکرده ام حضرت پیغمبر فرمودند علیه و علی آله الصلوة والسلام که این رحمت که به بندها است حق جل و
علا سبحانه نفرماید و چون اخص خواص در بعضی اوصاف بعوام مشارکند اگرچه شرکت باعتبار صورت باشد
ناچار عوام از نارسائی خود از کمالات ایشان قلیل النصیب اند و ایشان را در رنگ خود خیال میکنند
و انکرو را از اوصاف و شمائل از ایشان محجوب و او را دیگر و بزرگ میدانند آنجاست که اوصاف و اخلاق
اولیا را که از اوصاف و اخلاق ایشان بعد از بهتر میدانند و آن اوصاف و اخلاق که مشابه اخلاق ایشان است
اگرچه آن اخلاق در انبیا موجود بودند علیهم الصلوات والتسلیمات بشنو نقل کرده اند از مخدوم شیخ فرید
شکر گنج که چون یکی از فرزندان ایشان می مرد خبر موت او بایشان میرسید هیچ تغیری
در ایشان راه نمییافت و میگفتند که سگ بچه مرده است بیرون بر تابید و چون فرزند سید البشر ابراهیم
نام علیه و علی آله الصلوة والسلام وفات کرد حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام بروی گریه کردند
و محزون گشتند و فرمودند انا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون. بتاکید و مبالغه بیان حزن خود فرمودند
شکر گنج بهتر است یا سید البشر نزد عوام کالانعام معامله اول بهتر است و آنرا بی تعلق میدانند
و ثانی را عین تعلق و گرفتاری می انگارند اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء و چون
این وارد از آزمایش و ابتلا است عوام را مشتبه ساختن و در شبهه انداختن عین حکمت و مصلحت
است اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه بحرمة
سید البشر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها برسر سخن
رویم و گوییم که ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و ایمان اصحاب ایشان و ایمان اولیاء که ملحق
باصحاب اند بعد از شهود بواسطه رجوع بدعوت بغیب قرار یافته است در رنگ آنکه شخصی آفتاب را
روز ببیند و ایمان شهودی بوجود آفتاب پیدا کند و چون شب شود ایمان شهودی او متبدل بایمان
غیب گردد و ایمان علماء هرچند غیب است اما غیب ایشان بواسطه نور متابعت انبیا علیهم الصلوات

و التحیات حکم قدس پیدا کردہ است و از نظر تیہ برآمدہ است مراد از علما و اینجا علماء آخرت است نہ علماء دنیا زیرا کہ علماءِ دنیا داخل عامۂ مومنان اند و ایمان بغیب کہ بعامۂ مومنان منسوب است بہترین اقسام او ایمانے است کہ بتقلید انبیا علیہم الصلوات و التسلیمات مربوط است و بتعالی اللّٰہ و قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم منوط **سوال** علماء فرمودہ اند ایمانِ استدلالی بہتر است از ایمانِ تقلیدی حتی کہ بسیارے از علماء استدلال را شرطِ ایمان نمودہ اند و ایمانِ تقلیدی را معتبر نداشتہ و تو ایمانِ تقلیدی را بہتر گفتۂ **جواب** ایمانے کہ بتقلید انبیا علیہم الصلوات و التسلیمات حاصل شود ایمانِ استدلالی است زیرا کہ صاحب تقلید بدلیل میداند کہ انبیا علیہم الصلوات و التحیات در تبلیغ رسالت صادق اند چہ حضرت حق سبحانہ و تعالی بمعجزات تصدیقِ او نمودہ است البتہ صادق است پس انبیا کہ ہمہ مؤید بمعجزات اند ہمہ صادق باشند علیہم الصلوات و التسلیمات تقلید غیر معتبر آن است کہ در ایمان تقلید آبا و خود نماید و صدقِ انبیا علیہم الصلوات و التحیات و حقیت تبلیغ ایشان ہیچ منظور او نبود این ایمان نزد بسیارے از علما معتبر نیست باقی ماند استدلالی کہ بمقدمات ارباب نظر حاصل کنند و بترتیب صغری و کبرے ایمان نتیجہ پیدا سازند آن استدلالی امریست کہ بامکانش نزدیک است اما وقوع دور در مقام استدلال بر اثبات واجب تعالی مثل مولانا جلال الدین دوانی از ارباب نظر معلوم نیست کہ کسے گذشتہ باشد زیرا کہ او ہم محقق است و ہم متاخر و در اثبات این مطلب عالی سعی بسیار نمودہ لیکن ہیچ مقدمہ از مقدمات استدلالات او نباشد کہ محشیان رسائل او دران مقدمہ منع یا نقض پیش نیاوردہ باشند و خلل ہائے متوجہ نکردہ باشند وائے بر صاحب استدلال کہ ایمان را بحر استدلال حاصل نماید و بتقلید انبیا علیہم الصلوات و التسلیمات دستگیری ننماید

رَبَّنَا اٰمَنَّا بِمَا اَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُوْلَ فَاکْتُبْنَا مَعَ الشّٰہِدِیْنَ ۝

مکتوب (۲۷۳) دوصد و ہفتاد و سوم

بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه سالک را باید که ملتزم طریق شیخ خود باشد و بطرق مشایخ دیگر التفات نکند و اگر وقائع بر خلاف آن رو دهد اعتبار نکند که شیطان دشمنی ست قوی از مکر و کید او غافل نباید شد و ما یناسب ذلک * الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق علیهم من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها صحیفهٔ التفات که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند بوصول آن مبتهج و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه خیرا اندراج یافته بود که اگر چنانچه مبالغه در منع سماع متضمن منع مولود که عبارت از قصائد نعت و اشعار غیر نعت خواندن است نیز بود اخوی اعزی میر محمد نعمان و بعضی یاران اینجائی که در وقائع آن حضرت را صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم دیده اند که ازین منع که مولود بسیار راضی اند بر بنای ترک شنودن مولود بسی مشکل است مخدوما اگر وقائع را اعتبار بود و بر منامات اعتماد باشد مریدان را به پیران هیچ احتیاج نباشد و التزام طریقی از طرق عبث می افتد چه هر مریدی موافق وقائع خود عمل خواهد کرد و مطابق منامات خود زندگانی خواهد نمود آن وقائع و منامات موافق طریق پیر باشد یا نباشد و مرضی او بوند یا نبوند برین تقدیر سلسلهٔ پیری و مریدی بهم منجر رود و هر بوالهوسی به تبع خود مستقل میگردد و مرید صادق هزار وقائع را باوجود پیر به نیم جو نمیخرد و طالب رشید بدولت حضور پیر منامات را از اضغاث احلام میشمرد و هیچ التفات بآنها نمی نماید شیطان لعین دشمنی ست قوی منتهیان از کید او ایمن نیستند و از مکر او ترسان و لرزان اند مبتدیان و متوسطان چه گویند غایة ما فی الباب منتهیان محفوظ اند و از تسلط شیطان مصون بخلاف مبتدیان و متوسطان پس وقائع ایشان شایان اعتماد نباشد و از مکر دشمن محفوظ نبوند * سوال * واقعه که دران واقعه حضرت پیغمبر را ببینند صادق است و از کید و مکر شیطان محفوظ فان الشیطان لا یتمثل بصورته کما ورد پس وقائع ما نحن فیه صادق باشند و از مکر شیطان محفوظ بوند * جواب * صاحب فتوحات مکیه عدم تمثل شیطان را مخصوص بصورت خاصهٔ آن سرور علیه و علی آله الصلاة و السلام که مدفون

در مدینه است میسازد و حکم بعدم آن تمثل بهر صورتیکه ببیند تجویز نمی نماید و شک نیست که تشخص آن
صورت علی صاحبها الصلوة والسلام خصوصاً در منامات بسیار متعسر است پس چگونه شایانِ
اعتماد بود و اگر عدمِ تمثل شیطان را مخصوص بصورتِ خاصهٔ آن سرور علیه و علیٰ آله الصلوة والسلام تسلیم
و بهر صورتیکه ببیند عدمِ آن تمثل را در آن صورت تجویز نمائیم چنانچه بسیارے از علماء بدان رفته اند
و نیز مناسب رفعتِ شانِ آنسرور است علیه و علیٰ آله الصلوة والسلام گوئیم که اخذِ احکام از آن صحیح
و دریافتنِ مرضی و نامرضیِ آن از مشکلات است چه تواند بود که دشمنِ لعین در میان متوسط شده باشد
و خلافِ واقع را واقع نموده بود و بیننده را در اشتباه والتباس انداخته عبارت و اشارتِ خود را عبارت
و اشارتِ آن صورت علی صاحبها الصلوة والسلام وانموده باشد چنانچه مرویست که روزے سید
البشر علیه و علیٰ آله الصلوة والسلام مجلسے داشتند و صنادید قریش و رؤسای اهلِ کفر آنجا حاضر بودند
و بسیارے از اصحابِ کرام نیز در آن مجلس بودند سید البشر علیه و علیٰ آله الصلوة والسلام بر ایشان
سورهٔ والنجم میخواندند و چون بذکرِ آلههٔ باطلهٔ ایشان رسیدند شیطان لعین درین اثنا فقرهٔ چند
در ستائشِ بتانِ ایشان بکلامِ آن سرور علیه و علیٰ آله الصلوة والسلام منضم ساخت بنهجیکه حاضران
آن را از کلامِ آن سرور علیه و علیٰ آله الصلوة والسلام انگاشتند و هیچ راہے بتمیزِ آن نیافتند کافران
که حاضر بودند غلغله بر آوردند و گفتند که محمد با ما صلح کرد و ستائشِ بتانِ ما نمود و حاضرانِ اهلِ اسلام نیز از
کلام متحیر ماندند و آن سرور از کلامِ آن لعین باطلاع عند نداشتند فرمودند چه واقعه است اصحابِ کرام عرض کردند
که این فقرها در اثناءِ کلامِ شما ظاهر شد آن سرور علیه و علیٰ آله الصلوة والسلام متفکر و محزون گشتند درین
اثنا جبرئیل امین علیٰ نبینا و علیه الصلوة والسلام آمد و وحی آورد که آن کلام القاءِ شیطانی بوده و هیچ نبی
و رسولے نگذشته است که شیطان در کلامِ او القا نکرده است بعد از آن حق سبحانه و تعالیٰ آن را از

کرده است وکلامِ خود را محکم ساخته است پس هرگاه در زمانِ حیاتِ آن سرور علیه وعلی آله
الصلوة والسلام و نیز در حالتِ یقظه و در محضرِ صحابه شیطانِ لعین در کلامِ آن سرور علیه وعلی آله
الصلوة والسلام کلامِ باطلِ خود را القا نماید و در مجلسِ تمکینه بعد از وفاتِ آن سرور علیه وعلی آله
الصلوة والسلام در حالتِ منام که محلِ تعطلِ حواس است و جای التباس و اشتباه باوجود تحاشیِ ای
ازکجا معلوم شود که آن واقعه از تصرفِ شیطان محفوظ است و از تلبیسِ او مصون باآنکه گوئیم که چون
در اذهانِ قصائدِ نعت خوانندگان و شنوندگان متمکن شده بود که آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام
ازین عمل راضی خواهند بود چنانچه ممدوحانِ ابنای زمان راضی اند و این معنی در متخیلهٔ ایشان منتقش گشته باشد
توانند بود که در واقعه آن صورتِ متخیلهٔ خود را دیده باشند بے آنکه آن واقعه را حقیقتے باشد یا تمثلِ شیطانی
بود و ایضاً واقعات و رؤیای صادقه گاہے محمول بر ظاہر اند و حقیقت آنہا ہمانست که رائی دیده است
مثلاً صورتِ زید را در خواب دیده است و مراد ہمان حقیقتِ زید است و گاہے مصروف از ظاہر اند
و محمول بر تعبیر مثلاً صورتِ زید را در خواب دیده است و مراد از آن عمرو داشته اند مثلاً بواسطهٔ علاقهٔ
مناسبت که در میانِ عمرو و زید بوده است پس این وقائعِ یاران از کجا معلوم شود که محمول بر ظاہر اند
و از ظاہر مصروف نیند چرا نتواند بود که مراد از آن وقائع تعبیرات بود و آن وقائع کنایات باشند از امورِ
دیگر بے آنکه تمثلِ شیطانی را گنجایش بود بالجمله اعتبار بر وقائع نباید نهاد و اشیا در خارج موجود می‌باید
نمود که اشیا را در یقظه ببینند که شایانِ اعتماد است و گنجایشِ تعبیر نه آنچه در خواب و خیال دیده شود
خواب و خیال است یارانِ آنجائی تربیت که بوضعِ خود زندگانی نموده اند تمام اختیار بدستِ ایشان
است اما میر محمد نعمان را غیر از انقیاد چه چاره است معاذ الله سبحانه اگر لمحه بعد از منع توقف نماید
اگر فرضاً توقف کند که اضرر خواهد کرد و مبالغهٔ فقیر در منع بواسطهٔ مخالفتِ طریقتِ خود است مخالفتِ
طریق خواه باستماع و رقص بود خواه بمولود و شعرخوانی هر طریق را وصولے است بمطلبِ خاص و وصول بمطلبِ
خاصِ این طریق منوط بترکِ این امور است هر که را طلبِ مطلبِ این طریق بود باید که از مخالفتِ این طریق

اجتناب نماید و مطالب طرق دیگر منظور نظر او نباشد و حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند ما نه این کار
میکنیم و نه انکار میکنیم یعنی این کار شأن طریق خاص ما نیست پس نکنیم و چون مشایخ دیگر کرده اند بر آن
انکار هم نمائیم ولکل وجهة هو مولیها فیروزآباد که ملجا و ملاذ یاران فقراست و قدوه پیران ما هرگاه
درو امری حادث شود که مخالف این طریقه علیه بود جای اضطراب یاران فقراست مخدومزاده ها
احق اند بمحافظت طریق والد بزرگوار خود فرزندان حضرت خواجه احرار قدس سره بعد از تغیر طریق والد
بزرگوار ایشان طریق اصل را ایشان محافظت نمودند و با تغیر کنندگان مجادله فرمودند چنانچه بسمع شریف
شما نیز رسیده باشد از مشرب نوری العذب حضرت خواجه ما نوشته بودند آری در اوائل حال در
بعض امور رعایت مذهب ملامتیه نموده مسامحه میفرمودند و ملامت را ترجیح داده بترک عزیمت
در بعض اشیاء ارتکاب مینمودند اما در اواخر ازین امور هم اجتناب داشتند و پروای ملامت ملامتیه
نمیکردند بنظر انصاف به بینند که اگر فرضاً حضرت ایشان درین اوان در دنیا زنده میبودند و این مجلس
و اجتماع منعقد میشد آیا بان امر راضی میشدند و این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فقیر آنست
که هرگز این معنی را تجویز نمیفرمودند بلکه انکار مینمودند مقصود فقیر اعلام بود قبول کنند یا نکنند هیچ مضایقه
نیست و گنجایش مشاجره نه اگر مخدومزاده ها و یاران آنجائی بر همان وضع مستقیم باشند
ما فقیران از صحبت ایشان غیر از حرمان چاره نیست زیاده چه تصدیع دهد والسلام اولاً و آخراً

مکتوب دویست و هفتاد و چهارم (۲۷۴)

بشیخ یوسف برکی صدور یافته در بیان بلند همتی و عدم التفات بشهودات سفلی که تعلق بمرایای
کثرت دارد و ما یناسب ذلک . بعد الحمد لله والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند رسائل ثلث
شما که ارسال داشته بودید رسید و از وقائع و احوال و کرامات که اندراج یافته بود وضوح انجامید
حالیکه در آخر حال شهود وحدت در کثرت نوشته اند و باین عبارت ادا نموده اند که دیگر انتها آن است

عہ یعنی حال مذکور را نہایت تصور نمودن از غلط فہمی است اگرچہ اصیل

که بحالِ اوّل شود و گم شدن گم کند یعنی بنده ام و خلقیم و امّتِ حضرتِ محمد مصطفی ام صلی الله تعالی
علیه و علی آله وسلم آن حال اصیل است و فوقِ احوالِ مذکوره است امّا انتها دیگر است
و نهایت از آن حال بمراحل بعید است هنوز ایوانِ استغنا بلند است ۞ مرا فکرِ رسیدن نا پسند است
مقصود از تکرارِ کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله که فقیر در مکتوبِ سابق بشما نوشته بود نفیِ این شهود بوده
که بکثرت تعلق داشت لله سبحانه الحمد والمنة که ببرکتِ این کلمهٔ طیبه این شهود از شما زائل گشت
همت بلند دارند و بجوز و مویزِ این راه اکتفا ننمایند انّ الله سبحانه یحبّ معالی الهمم از کوچهٔ تنگ
توحید برآمده بشاه راه افتاده اند چه نعمتی است اگر تذکرِ احوالِ سابق نکنند و یادِ لذتهای شهودِ
کثرت آمیز ننمایند و به استقامت عمری درین راه تگ و دو فرمایند بسیاری از کوکنار بازان دیده ایم که
کوکنار را گذاشته اند و بترجیحِ آن فعل مطلع گشته اتفاقاً بعد از مدّتی تذکرِ احوالِ کوکنار خوردن و یادِ
لذتهای آن حالت نمودن باز ایشان را بحالتِ قدیمِ ایشان برده است مخدوما شهودی
که بمرایایِ کثرت تعلق دارد لذت بخش است و شهودِ تنزیهی که رو بتجلّی دارد از التذاذ بعید است
بی مددِ شیخِ مقتدا بآن راه رفتن متعذر است آخوی عزیزی مولانا احمد برکی که عوام احوالِ او
علماءِ ظاهر میدانند و او نیز علم باحوالِ خود و احوالِ یارانِ خود ندارد سِرّش آنست که باطنِ او متوجهٔ شهودِ
تنزیهی است که موطنِ جهل است و ایمانِ او در رنگِ علماء ایمان بغیب است باطنِ او از بلندیِ
فطرتی التفاتی بشهودِ کثرت آمیز نکرده است و ظاهرِ او بترهاتِ صوفیهٔ مفتون و مغرور نگشته وجودِ
شریفِ او دران نواحی مغتنم است این حالت که شما از حصولِ آن خبر داده اید مولانا دیر است
که بآنحالت متحقق است علمِ او که بعلم نیز و فقیر مدارِ آن بقعه بر وجودِ مولانا است عجب است
که بر اهلِ کشوفِ آن نواحی این معنی چگونه مخفی مانده است و در علمِ فقیر بزرگیِ مولانا در رنگِ وجودِ
آفتاب ظاهر و باهر است زیاده چه تصدیع دهد التماسِ دعا و فاتحه دارد والسلام

لہ یعنی باوجود ظہور آن در رنگ وجود آفتاب چہ طور بر ایشان ظاہر نشدہ است ۱۲

مکتوب دو صد و شصت و پنجم (۲۶۵)

بملا احمد برکی صدور یافته در جواب استفساری که از قبول خود نموده و بیان احوال یاری از یاران خود نوشته بود و تحریض نمودن بر تعلیم علوم شرعیه و نشر احکام فقهیه و ما یناسب ذٰلک

بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات میرساند که دو صحیفهٔ شریفه که مصحوب شیخ حسن و غیره ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید در یک صحیفه بیان احوال خواجه اویس نموده بودند و در صحیفهٔ دیگر استفسار از قبول خود فرموده درین اثنا توجهی بحال ایشان نموده آمد دید که مردم آن نواحی همه بجانب شما میدوند و التجا بشما می آرند معلوم شد که شما را مدار آن زمین ساخته اند و مردم آن جا را بشما مربوط داشته فلله سبحانه الحمد و المنة علی ذٰلک ظهور این معامله را از جملهٔ واقعات نه انگارند که از مظان ریب و اشتباه است بلکه از محسوسات و مشاهدات شمرند عمده در تحصیل این دولت شما را تعلیم علوم شرعیه است و نشر احکام فقهیه در مواضعیکه جهل در انجا متمکن گشته است و بدعت رسوخ پیدا کرده با آن محبت و اخلاصی که شما را بدوستان خود محض فضل عطا فرموده است تعلق عَلَیْکُمْ بِتَعْلِیْمِ الْعُلُوْمِ الدِّیْنِیَّةِ وَنَشْرِ الْاَحْکَامِ الْفِقْهِیَّةِ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَاِنَّهُمَا مِلَاکُ الْاَمْرِ وَمَنَاطُ الْاِرْتِقَاءِ وَمَدَارُ النَّجَاتِ کمر همت را مضبوط بسته خود را در زمرهٔ علما دارند و بامر معروف و نهی منکر خلق را براه حق جل سلطانه دلالت فرمایند قَالَ اللهُ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی اِنَّ هٰذِهٖ تَذْکِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ اِلٰی رَبِّهٖ سَبِیْلًا و کرامتی که بآن مجازند نیز مؤید بیان احکام شرعیه است و دافع سرکشی نفس اماره آن طریق را نیز جاری دارند و از عدم اطلاع باحوال خود و احوال یاران خود دل آزرده نباشند و تنزل دلیل بیحاصلی خود ندانند احوال یاران در آئینه داری کمالات شما کافی است احوال شماست که بطریق انعکاس در یاران ظاهر گشته است شیخ حسن یکی از ارکان آن دولت شماست و ممد و معاون شما در معاملهٔ شما اگر فرضاً شما را میل بسیر ماوراء النهر یا بسیر هندوستان پیدا شود نائب مناب شما آنجا شیخ حسن است

التفات و توجه در حقِ او مرعی دارند و کوشش بلیغ فرمایند که تا از تحصیلِ علومِ دینیه ضروریه زود فارغ شود این سیرِ هندوستان هم در حقِ او مغتنم بود و هم در حقِ شما رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی ملة الاسلام علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة نوشته بودند که آن یار را شمهٔ از ترقی واقع شده است آنچه در غیبت و بی شعوری میدیدند از ارواحِ طیبات حالا در افاقت می بینند مخدوما این دید را هیچ دلالت بر ترقی نیست در شعور بینند یا در بی شعوری قدمِ اول درین راه آنست که غیرِ حق را سبحانه هیچ نه بینند و از ماسوای او سبحانه گو مبدأ اندیشه او هیچ نمانند باین معنی که اشیا را غیرِ او تعالی نه بینند و بعنوانِ ماسوائی ندانند این خود کثرت بینی است بلکه غیرِ او را سبحانه اصلاً نه بینند و ندانند این حالت معبر بفنا است و منزلِ اول است از منازلِ این راه و قبله دونه خرط القتاد

هیچ کس را تا نگردد او فنا * نیست ره در بارگاهِ کبریا *

مکتوباتی که درین ایام نوشته شده است بسیار عزیز الوجود است و فوائد غریبه در آنجا اندراج یافته نقلِ آن را شیخ حسن آورده اند نیک ملاحظه خواهند فرمود و التماسِ فاتحهٔ مغفرتِ والدهٔ مرحومهٔ خود نموده بودند اجابت نموده آمد باقی احوالِ این حدود را شیخ حسن تفصیل معروض خواهند داشت والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها فقیر و فقیرزاده ها التماسِ دعا سلامتی خاتمه دارند والسلام

مکتوب دویست و هفتاد و ششم

بمیان شیخ بدیع الدین صدور یافته در بیانِ محکمات و متشابهاتِ قرآنی و بیانِ علمای راسخین و بیانِ کمالاتِ ایشان و ما یناسب ذلک * الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلیهم وعلی آله واصحابه الطیبین الطاهرین اجمعین جعلنا الله سبحانه وایاکم من الراسخین فی العلم ای برادر حضرت حق سبحانه وتعالی کتابِ مجید خود را دو قسم ساخت محکمات و متشابهات قسمِ اول منشأ علمِ شرائع و احکام است و قسمِ ثانی مخزنِ علمِ حقائق و اسرار

ید و وجه و قدم و ساق و اصابع و امثال که در قرآن و احادیث آمده است همه از متشابهات است و همچنین حروف مقطعات که در اوائل سور قرآنی وارد شده اند نیز از متشابهات اند که بر تاویل آنها اطلاع نداده اند مگر علماء راسخین را خیال کنند که تاویل عبارت از قدرت است که ید تعبیر آن نموده اند و یا ذات است که بوجه آن را معبر ساخته بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص خواص آن را نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفی ازان حروف بحریست مواج از اسرار خفیه عاشق و معشوق و رمزیست غامض از رموز دقیقه محب و محبوب محکمات هر چند امهات کتاب اند اما نتایج و ثمرات آن که متشابهات اند از مقاصد کتاب اند امهات از وسائل پیش نیستند ادراک حصول نتایج چیست کتاب متشابهات آمد و محکمات کتاب قشر آن لب متشابهات اند که برمز و اشاره بیان اصل مینمایند و از حقیقت معامله آن مرتبه نشان میدهند بخلاف محکمات متشابهات حقائق اند و محکمات نسبت بمتشابهات صور آن حقائق عالم را کسی بود که لب را بقشر تواند جمع ساخت و حقیقت را بصورت تواند فرود آورد علماء بقشر خرسند اند و بمحکمات اکتفا نموده و علماء راسخین علم محکمات را حاصل نموده از تاویل متشابهات حظ وافر فرا میگیرند و جمع صورت و حقیقت که محکم و متشابه است مینمایند اما کسیکه بی علم محکمات و بی عمل بمقتضای آن محکمات تاویل متشابهات جوید و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آن کس جاهل است که از جهل خود بیخبر است و ضالیست که از ضلالت خود بی شعور نمیداند که این نشاء مرکب از صورت و حقیقت است تا این نشاء است هیچ حقیقت از صورت منفک نیست قال الله تعالیٰ واعبد ربک حتی یأتیک الیقین ای الموت کما قال المفسرون عبادت را تا زمان موت منتهی ساخت که منتهای این نشاء است لان من مات فقد قامت قیامته و در نشاء اخروی که ظهور حقائق است انفکاک صور از حقائق انجا حاصل است پس حکم هر نشاء علاحده است خلط کنند یکی را بدیگری مگر جاهل یا زندیق که مقصودش ابطال شرائع است چه هر حکمی که شریعت را مرتبه دست همان حکم مرتبه منتهی است عامه مومنان و اخص خواص

از عارفان درین معنی متساوی الاقدام اند متصوفان خام و ملحدان بے سرانجام در صدد آن اند
که گردنهای خود را از ربقهٔ شریعت برآرند و احکام شرعیه را مخصوص بعوام دارند خیال می کنند
که خواص مکلف بمعرفت اند و بس چنانکه از جهل امرا و سلاطین را بمجرد عدل و انصاف مکلف نمیدانند
و میگویند که مقصود از اتیان شریعت حصول معرفت است و چون معرفت میسر شد تکلیفات شرعیه
ساقط گشت و این کریمه را وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَاْتِيَكَ الْيَقِيْنُ ای الله کما قال التستری
مستشهد می آرند یعنی انتهاء عبادت تا حصول معرفت حق است تعالی ظاهرا کسیکه بیان کرده است
یقین را بالله سبحانه مرادش انتهاء کلفت عبادت بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق جل و علا
نه نفس عبادت که آن مفضی بالحاد و زندقه است و می انگارند که عبادات عارفان ریائی است برای
آن میکنند که مبتدیان و پس روان ایشان بآن اقتدا کنند نه آنکه عارفان محتاج بعبادات اند و در تائید
این قول از مشایخ نقل میکنند که گفته اند تا پیر منافق و مرائی نباشد مرید از وی منتفع نگردد قاتلهم
الله سبحانه ما اجهلهم آن قدر احتیاج که عارفان را بعبادات است عشر آن مر مبتدیان را از آن
احتیاج حاصل نیست چه عروجات ایشان مربوط بعبادات است و ترقیات ایشان منوط باتیان احکام
و شرائع ثمرات عبادات که عوام را فردا متوقع است عارفان را آن ثمرات امروز میسر است پس ایشان احق
بعبادت باشند و احوج باتیان شریعت بود باید دانست که شریعت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است
صورت ظاهر شریعت است و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزاء شریعت اند و محکم
و متشابه هر دو افراد آن علماء ظاهر بقشر آن کفایت نموده اند و علماء راسخین قشر آن را با لب جمع ساخته
اند و از مجموع صورت و حقیقت حظ وافر فرا گرفته پس شریعت را در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت
است تصور باید کرد جمعی بصورت آن گرفتاری پیدا کرده اند و از حقیقت آن انکار نموده و پیر مقتدای
خود را غیر از هدایه و بزدوی ندانسته اند این جماعه علماء قشر اند و جمعی دیگر گرفتار حقیقت آن گشته اند اما
آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانسته اند بلکه شریعت را مقصور بر صورت داشته اند و قشر انگاشته اند

ولب ورائے آن تصور نمودند مع ذلک سرموئے از اتیان احکام شریعت باز نمانند وصورت
دست نداوند وتارک حکمے از احکام شریعت را ابطال وضال شمرند اینہا اولیاء خدا اند جل سلطا
ومحبت او تعالیٰ از ماسوای او سبحانہ بریدہ اند وجمعے دیگر آنانند کہ شریعت را مرکب از صورت حقیقت
دانستہ اند ومجموع قشر ولب یقین نمودہ حصول صورت شریعت بے تحصیل حقیقت آن نزد ایشا
از حیز اعتبار ساقط است وحصول حقیقت آن بے اثبات صورت ناتمام وناقص بلکہ حصو
راکہ بے ثبوت حقیقت بود آن را از اسلام نیز میدانند ونجات بخش تصور میکنند کما ھو حال ظو
العلماء وعوام المؤمنین وحصول حقیقت را بے ثبوت صورت از جملۂ محالات تصور مینمایند و
آن را از زندیق وضال مے نامند بالجملہ کمالات صوری ومعنوی نزد این بزرگواران منحصر در کما
شرعیہ است وعلوم ومعارف الہیہ مقصور بر عقائد کلامیہ کہ بہ رائے اہلسنت بہ ثبوت پیوستہ است
شہود ومشاہدات را بیک مسئلہ بیچونی وبیچگونگی حق جل وعلا کہ از مسائل کلامیہ است برابر نمے
واحوال ومواجید وتجلیات وظہورات را کہ بخلاف حکمے از احکام شرعیہ ظاہر گردند بہ نیم جو نمے
وآن ظہور را از مظان استدراج می شمرند اولئک الذین ھدی اللہ فبھدٰھم اقتدہ ایشانان
راسخان اند کہ بر حقیقت معاملہ ایشان را اطلاع بخشیدہ اند وببرکت مراعات آداب شریعت ایشا
بحقیقت شریعت رسانیدہ بخلاف فرقہ ثانیہ کہ ہر چند متوجہ حقیقت اند وگرفتاری بحقیقت دار
اتیان احکام شرعیہ مہما امکن سرموئے تجاوز نمے نمایند اما چون آن حقیقت را ورائے شریعت
دانستہ اند وشریعت را قشر آن حقیقت تصور نمودہ ناچار بظلے از ظلال آن حقیقت فرو ماندہ
وبحقیقت معاملہ آن حقیقت راہ وصول نیافتہ لاجرم ولایت ایشان ظلی آمد وقرب ایشان ص
بخلاف ولایت علماء راسخین کہ اصیل است وراہ وصول باصل یافتہ واز حجب ظلال تم
گذشتہ لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست علیہم الصلوات والتسلیمات و
آن اولیا ظل ولایت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات والتحیات تا مدتہا این فقیر تاویل متش

را مفوض بعلم حضرت حق سبحانه میساخت و علماء راسخان را غیر از ایمان بمتشابهات نصیبے یافت و تاویلاتے که علماء صوفیه بیان کرده اند آنها را لائق شان آن متشابهات نمیدانست و از اسرار یکه قابل استتار باشند آن تاویلات را تصور نمیکرد چنانچه عین القضاة در تاویل بعض از متشابهات گفته مثلاً از الف لام میم الم خواسته که معنی درد است که لازم عشق و محبت است و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض فضل خود شمه از تاویلات متشابهات را برین فقیر ظاهر ساخت و جدولے از ان دریائے محیط بزمین استعداد این مسکین کشاده گردانید دانست که علماء راسخان را نیز از تاویلات متشابهات نصیبے وافر است الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق تعبیرات وقائع مسطوره را که طلب نموده بودند حواله بحضور داشته از ان مقوله هیچ ننوشت چه کند قلم بمعارف دیگر جاری گشت و معامله دیگر پیش آمد معذور خواهند داشت والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله و علی اخوانه الصلوات والتسلیمات العلی

مکتوب دویست و هفتاد و هفتم (۲۷۷)

بملا عبد الحی صدور یافت در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه است که در توسط احوال تحریر یافته بود درین معرفت نهایت شهود شهود انفسی است و معارفے که اخیر نوشته اند شهود انفسی را در رنگ شهود آفاقی بے حاصل دانسته ورای انفس و آفاق شهود اثبات نموده اند بلکه نفی شهود را در روانه وصول دانسته از ماورای آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این معنی از کتب و رسائل ایشان لائح است بدان ارشدک الله تعالی که علم الیقین در ذات حق سبحانه و تعالی عبارت از شهود آیاتے است که دال اند بر قدرت او تعالی و تقدس و شهود آن آیات را سیر آفاقی گویند اما شهود و حضور ذاتی جز در سیر انفسی متصور نیست و آن جز در نفس سالک نمی باشد

ـــہ یعنی سیر ... بیرون و خارج از دائره شهود انفس و آفاق شهودے دیگر اثبات نموده اند ۱۲

بیت ذره گر بس نیک ور بس بد بود ۞ گرچه عمرے تگ زند در خود بود ۞ و آنچه در بیرون خود مشاهده کنند
همه از قبیل مشاهدهٔ آثار و دلائل است بر ذات او تعالی نه مشاهدهٔ ذات او حضرت سلطانه قطب المحققین
سید العارفین ناصر الدین خواجه عبید الله قدس سره الاقدس فرموده اند که سیر بر دو نوع است سیر مستطیل و مستدیر
سیر مستطیل بُعد در بُعد است و سیر مستدیر قرب در قرب سیر مستطیل مقصود را از خارج دائرهٔ خود طلبیدنست
و سیر مستدیر بر گرد دل خود گشتن است و مقصود را از خود جستن ۞ پس تجلیاتے که در صور حسی و مثالی و همچنین
در پردهٔ انوار می باشد داخل علم الیقین اند هر صورتیکه باشد و هر نوریکه ظاهر شود رنگین باشد آن نور یا غیر
متناهی باشد آن نور یا غیر متناهی محیط کائنات بود یا نه حضرت مخدومی مولوی عبد الرحمن الجامی قدس
الله سره السامی در شرح لمعات میفرمایند در بیان این بیت ۞ اے دوست ترا بهر مکان می جستم
هر دم خبرت از این و آن می جستم ۞ که این اشارت بمشاهدهٔ آفاقیست که مفید علم الیقین است نه حق
شهود چون از مقصود خبرے نیست بهر حضور آن نمی بخشد الا بالامارة والاستدلال لاجرم در رنگ شهود
دود و حرارت باشد که دلالت میکند بر ذات آتش پس این شهود از دائرهٔ علم بر نیاید و مفید جز علم الیقین
نشود و مفنی وجود سالک نباشد عین الیقین عبارت از شهود حق است سبحانه بعد ان کان معلوما
بالعلم الیقین و این شهود مستلزم فنائے سالک است و در غلبهٔ این شهود تعین او بالکلیه گم می گردد
و در دیدهٔ شهود او اثرے از وے باقی نمی ماند و در شهود خود فانی و مستهلک میگردد و این شهود نزد این
طائفه علیه قدس الله تعالی اسرارهم عبارت است بادراک بسیط و معرفت نیز گویند و درین ادراک
عوام و خواص شریک اند لیکن فرق آنست که خواص را شهود خلق مزاحم شهود حق جل و علا نیست
بلکه در دیدهٔ شهود شان جز حق جل و علا مشهود نه و عوام را مزاحم است لهذا از ان شهود ذهول تام
دارند و از ادراک خبر ندارند و این عین الیقین حجاب علم الیقین است کما ان علم الیقین حجابه
در وقت تحقق این شهود همه حیرت و نادانی است علم را در ان موطن اصلا گنجایش نیست قال بعض
الکبراء قدس الله تعالی سره علم الیقین حجاب عین الیقین و عین الیقین حجاب علم الیقین

مراد شهود را این عین الیقین الخ

وقال ايضا وعلامة من عرف حق المعرفة ان يطلع على سر فلا يجد علما به فذلك الكامل
في المعرفة التي لا معرفة وراءها وقال بعضهم ايضا قدس الله تعالى اسرارهم اعلمهم
بالله اشدهم تحيرا فيه وحق اليقين عبارت از شهود اوست سبحانه بعد ارتفاع التعين واضمحلال
المتعين اما اين شهود او حق را سبحانه بحق است بحق آگاه باو و لا يحمل عطايا الملك الا مطاياه
واين در بقا بالله كه مقام بي يسمع وبي يبصر است صورت بندد كه سالك را بعد از تحقق بفناء مطلق
كه فناء ذات وصفات است حق سبحانه وتعالى بمحض عنايت خويش از نزد خود وجودے مي بخشد
واز سكر حال وبيخودى بصحو وافاقت مے آرد واين وجود را وجود موهوب حقاني گويند دران موطن علم
وعين حجاب يكديگر نمے شوند بلكه عين شهود عالم است وعين علم مشاهد وهمين تعين اوست كه عارف
دران موطن آن را عين حق مے يابد عز شانه نه تعين كوني حادثے از ان در ديده شهود او بكار
است واو تجليات صوريه كه تعينات وصور خود را حق مے يابند تعالى شانه از آن تعينات گونه
است كه فنا باو راه نيافته است فاين المحدث بما عن الآخر ما للتراب ورب الارباب اگر مظاهر
عبارت نزد عوام متوهم عدم فرق است ميان تجلي صوري كه خود را حق يافتن است وميان حق
اليقين كه در آنجا نيز خود را حق يافتن است اما در تجلي صوري آثار صورت مي ماند ودر حق اليقين
بر حقيقت ونيز در تجلي صوري حق را بخود مے بيند ودرين موطن حق را بحق مے بيند تعالى شانه
حق را بخود نتوان ديد پس اطلاق شهود در تجلي صوري بر سبيل تجوز است چه حق را جز بحق نتوان
ديد وآن در مرتبه حق اليقين است كه حقيقت شهود دران مقام متحقق است وبعض مشايخ الزمان
لما لم يطلع على هذا الفرق ولم يعلم التعين الا التعين الكوني اطال لسان الطعن
على الاكابر قدس الله تعالى اسرارهم في تفسيرهم حق اليقين على النهج الذي فهمه
وزعم ان هذا اليقين يحصل في التجلي الصوري الذي هو اول القدم في السلوك
وهم فسروا به حق اليقين الذي هو نهاية الاقدام فكيف يستقيم بل حكمه ان حق

الیقین الذی حصل لهم فی النهایة یحصل لنا فی التجلی الصوری الذی هو اول اقدامنا
واللّٰه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلام

مکتوب دویست و هفتاد و هشتم (۲۷۸)

بملا عبد الکریم سنامی صدور یافت در بیان آنکه بر هر کسے بعد از تصحیح عقاید و عمل بمقتضائے
احکام فقهیه سلامت داشتن قلب لازم است از مادون حق جل و علا که بنسیان ماسوا است و مداح طریقه
علیه نقشبندیه و در تحریض بامداد و اعانهٔ موتے و ما یناسب ذلک ۰ الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی رسید موجب فرحت گشت نصیحتے که بیاران
میشود آنست که بعد از تصحیح عقاید بر وفق کتب کلامیهٔ اهل سنت و جماعت شکر اللّٰه تعالیٰ
سعیهم و بعد از اتیان احکام فقهیه از فرض و واجب و سنت و مندوب و حلال و حرام و مکروه
امتثالاً و انتهاءً سلامت داشتن قلب است از گرفتاری مادون حق سبحانه و تعالیٰ و سلامتی قلب
میسر شود که در قلب ماسوائے حق جل و علا مخطور نشود فرضاً اگر هزار سال حیات وفا کند غیر حق
در دل خطور نکند نه بآن معنی که اشیاء در خاطر گذرند و آنها را غیر حق نداند جل سلطانه زیراکه این
در ابتداء مراقبان توحید را نیز میسر است بلکه بآن معنی که اشیاء اصلا در دل خطور نه کنند و این عدم
مبتنی بر نسیان قلب است مادون حق را سبحانه بر نهجے که اگر بتکلف اشیا را بیاد او دهند
نکند این دولت معبّر بفناء قلب است و قدم اولست درین راه و بشارت کمالات ولایت
برین دولت اند ۔ هیچ کس تا نه گردد او فنا ۔ نیست ره در بارگاه کبریا ۔ و اقرب طرق
وصول باین دولت عظمیٰ طریقهٔ علیه نقشبندیه است قدس اللّٰه تعالیٰ اسرارهم چه این بزرگوار
ابتداء سیر از عالم امر نموده اند و از قلب بمقلب قلب راه جسته ایشان را بجائے ریاضات و مجاهدات
دیگران التزام سنت است و اجتناب از بدعت حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده

اقربِ طرق است اما التزامِ سنّت کارِ مشکل است فطوبیٰ لِمن توسّل بہم واقتدیٰ

هم للّٰه درِّ الجامی ست نقشبندیہ عجب قافلہ سالارانند ٭ کہ برند از رہِ پنہان بحرم قافلہ را

سالکِ رہ جاذبۂ صحبتِ شان ٭ مے برد وسوسۂ خلوت و فکرِ چلّہ را ٭ قاصرے گرکند این

طعن قصور ٭ حاشاللّٰه کہ برآرم بزبان این گلہ را ٭ ہمہ شیرانِ جہان بستۂ این سلسلہ اند ٭

سلسلہ جیسان بگسلد این سلسلہ را ٭ ثانیاً مر فوع آنکہ صحیفۂ محبت اطوار قاضی محمد شریف

چون مُنبی از فرطِ محبت فقراء بودہ موجبِ فرحت گشت دعاءِ فقیر را بایشان رسانند ثالثاً

مکتوبِ مرغوبِ اخوی شیخ حبیب اللّٰه رسید از فوتِ والدِ مرحوم خود نوشتہ بودند اِنّا لِلّٰہِ

راجعون از جانبِ فقیر دعا رسانیدہ عزائے مصیبت نمایند و گویند کہ بدعا و فاتحہ و صدقہ

امداد و اعانتِ والدِ مرحوم خود نمایند فَاِنَّ الْمَیِّتَ کَالْغَرِیْقِ یَنْتَظِرُ دَعْوَۃً تَلْحَقُہٗ مِنْ وَلَدٍ

وَ اُمٍّ اَوْ اَخٍ اَوْ صَدِیْقٍ رابعاً مکشوف آنکہ شیخ احمدی طریقۂ این بزرگواران را اخذ نمودہ متاثر

حضرتِ حق سبحانہٗ وتعالیٰ استقامت بران کرامت فرماید باید کہ مشار الیہ چون

بود آمدہ است اورا تعلیم عقائدِ کلامیہ کہ در کتبِ فارسی مذکور اند نمایند و ہمچنین تعلیم احکام

نمایند تا معرفتِ فرض و واجب و سنت و مندوب و حلال و حرام و مکروہ و مشتبہ پیدا کند

ائے آن زندگانی نماید تعلیم و تعلّمِ کتابِ گلستان و بوستان اورا داخلِ بیکاریست والسلام

مکتوب دویست و ہفتاد و نہم (۲۷۹)

شمیری صدور یافت در اداءِ شکرِ نعمتِ دلالت او بر طریقۂ علیہ نقشبندیہ و تحریض بر

و خدمتِ حضرتِ ایشان قدّس سرّہ الاقدس و در ضمن آن اظہارِ نعمِ خداوندی جلّ

کہ بتوسطِ آن مترتب گشتہ و کرامتہ ٭ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی

ریفہ کہ از روے کرم و التفات نامزد این فقیر ساختہ بودند جنابِ مولانا مہد علی رسانیدند

موجبِ فرحتِ فراوان گشت سلامت باشند استفسار رفته بود از این عبارتِ شیخ محی الدین بن العر
سِرُّہٗ کہ سببُ تتبُّعِ خلافتہم مدّۃ اعمارِہم کہ در کدام کتاب از مصنّفاتِ ایشان واقعشد
مخدوما فقیر این عبارت را ندیست کہ در فتوحاتِ مکیہ دیدہ بود در ینولا ہرچند تفحص کرد تعیین آ
میسّر نشد اگر کرّۃً ثانیہ بنظر در آید اعلام خواہد نمود اِنشاء اللّٰہ تعالٰی دیگر فقیر در اداءِ شکرِ نعمت
شما اعتراف بقصور دارد و در مکافاتِ آن احسانِ شما معترف بعجز این ہمہ کاروبار منتنی
نعمت است و این ہمہ دید و داد مربوط بآن احسانِ محسن توسطِ شما آن دادہ اند کہ کم
دیدہ است و بیمن توسّلِ شما آن بخشیدہ اند کہ کم کسے چشیدہ است از خواصِ عطایا آنقد
اند کہ اکثرے را از عمومِ عطایا آن مقدار میسّر نشدہ است احوال و مقامات و اذواق و
وعلوم و معارف و تجلیات و ظہورات ہمہ را زینہ ہائے راہِ عروج ساختہ بمدارجِ قرب و مناز
رسانیدہ اند لفظِ قرب و وصول از تنگیِ میدانِ عبارت اختیار کردہ است وَاِلَّا فَلَا قرب
وَلَا وصول وَلَا عِبَارَۃَ وَلَا اِشَارَۃَ وَلَا شُہُودَ وَلَا حُلُولَ وَلَا اتِّحَادَ وَلَا کَیْفَ وَلَا اَیْنَ
زمان وَلَا مکان وَلَا اِحَاطَۃَ وَلَا سَرَیَانَ وَلَا عِلْمَ وَلَا مَعْرِفَۃَ وَلَا جَھْلَ وَلَا حَ

شعر
چہ گویم با تو از مرغے نشانہ * کہ با عنقا بود ہم آشیانہ * ز عنقا ہست نام پیش م
ز مرغے من بود آن نام ہم گم * چون اظہارِ این احسانہائے خداوندی جلّ سلطانہٗ کہ د
اسبابِ ظہورِ آنہا مترتب بران نعمتِ شما بودہ متضمنِ شکرِ نعمتِ شما نیز بودہ است در ضمنِ
مندرج ساختہ بقیدِ کتابت در آوردہ بود کہ نحوے از شکرِ آن نعمتِ شما ادا یابد وَالسَّلَامُ عَلَیْ
سائرِ مَنِ اتَّبَعَ الْھُدٰی وَالْتَزَمَ مُتَابَعَۃَ الْمُصْطَفٰی عَلَیْہِ وَعَلَیْہِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیمَ

مکتوب (۲۸۰) دو صد و ہشتادم

بحافظ محمود صدور یافتہ در بیانِ آنکہ محبتِ ایں طائفہ سرمایۂ سعادات است و ہر کرا این نعمت م

ند و استقامت ومنت بهمه چیز خواهند داد ❖ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوةِ وَتَبْلِيغِ الدَّعَوَات
ند که مکتوب شریف که بمصحوب جناب مولانا مهدی علی ارسال داشته بودند رسید موجب فرحت گشت
حانه الحمد که محبت فقرا که سرمایه سعادات دنیویه و اخرویه است رسوخ تمام دارد و تمادی ایام
ت تاثیرے دران نکرده دو چیز را محافظت لازم است متابعه صاحب شریعة علیه و علے
الصلوة والسلام و محبت و اخلاص باشیخ مقتدا بایں دو چیز هرچه دهند نعمتے است و اگر هیچ
و این دو چیز راسخ باشد غم نیست آخر خواهند داد و اگر عیاذاً بالله سبحانه در یکے ازین دو چیز
ت مع ذلک احوال و اذواق بحال خود است آن را استدراج باید دانست و خرابی خود باید
انگاشت طریق استقامت این است والله سبحانه الموفق والسلام

مکتوب دویست و هشتاد و یکم (۲۸۱)

ت مآب میر محمد نعمان صدور یافت در شکر نعمت انتساب بسلسله علیه نقشبندیه و آنکه درین طریق
لاتِ نبوت بطریق تبعیت و وراثت میکشایند و هر که درین طریق بنا و اعتماد بر وقائع و منامات
از و اختراع امور محدثه نماید و مراعات آداب آن نکند خاسر خائب است وما یناسب ذلک
الله وسلام علے عبادہ الذین اصطفے شکر این نعمت عظمے بکدام زبان بجا آرد که حضرت حق سبحانه
ن ما فقرا را بعد از تصحیح عقائد بموجب آرا رصائبه اهلسنت وجماعة شکر الله تعالیٰ سعیهم بسلوک
علیه نقشبندیه مشرف ساخت و از مریدان و منتسبان این خاندان بزرگ گردانید نزد این فقیر
گام درین طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگر است راهیکه بکمالات نبوت بطریق تبعیه
ت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالی است منتهای طرق دیگر تا نهایت کمالات ولایت
و انجارا هے بکمالات نبوت نکشاده اند ازینجا است که این فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است
این بزرگواران طریق اصحاب کرام است علیهم الرضوان چنانچه اصحاب کرام بطریق وراثت

از کمالاتِ نبوت حظِ وافر گرفته اند منتهیانِ این طریق نیز از آن کمالات بطریقِ تبعیت نصیبِ کامل میابند مبتدیان و متوسطان که ملتزمِ این طریق اند و محبتِ کاملِ منتهیانِ این طریق دارند نیز امیدوارند المرءُ مع من احبّ بشارتے است دور افتادگان را خائب و خاسر درین طریق کسے است که داخلِ این طریق شود و مراعاتِ آدابِ این طریق نکند و امورِ محدثه درین طریق اختراع نماید و بتقلیدِ منامات و وقائعِ خود بخلافِ این طریق اقدام کند درین صورت گناهِ طریق چیست او بر لو منامات و واقعاتِ خود مغتری است که روئے بترکستان دارد و باختیار از راهِ کعبه منحرف گشته است

ترسم نرسی بکعبه اے اعرابی * این راه که تو میروی بترکستان است

خوش نمی آید که با وجودِ جمعیتِ یاران و سرگرمیِ طالبانِ این طریق شما را از آنجا بجا سازم پیش ازین اگر اشارتے بسرهند رفته بود مشروط بشرائط بوده الحال نیز مشروط بشرائط است بعد از استخاره‌هائے مکرر و انشراحِ قلب و نفیِ تردد و بعد از اخلاصِ دیگرے بجائے شما و بر وجهیکه هیچ فتورے بوضعِ سابق راه نیابد اگر متوجهِ اینجا شوند گنجایش دارد و بدونِ این شرائط معاملهٔ آنجا را برهم نزنند و در جمعیتِ طالبان فتور نیندازند زیاده چه مبالغه نماید والسلام

مکتوب دویست و هشتاد و دوم (۲۸۲)

المنتخبات ۵۱

بشیخ بدیع الدین صدور یافته در بیانِ ملاقاتِ حضرتِ الیاس و حضرتِ خضر علی نبینا و علیهما الصلوٰة والسلام و تشمّهٔ از احوالِ ایشان ❊ الحمد لله وسلامٌ علی عبادهِ الذین اصطفی ❊ مدتے بود که یاران از احوالِ حضرتِ خضر علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام استفسار مینمودند فقیر را چون اطلاع بر احوالِ ایشان کما ینبغی نداده بودند در جواب توقف میکرد اتفاقاً امروز در حلقهٔ بامداد می بینیم که حضرتِ الیاس و حضرتِ خضر علی نبینا و علیهما الصلوات والتسلیمات بصورتِ روحانیان حاضر شدند و بتلقیِ روحانی حضرتِ خضر فرمودند که ما از عالمِ ارواحیم حضرتِ حق سبحانهٗ و تعالیٰ ارواحِ ما را قدرتِ کامله عطا فرموده است که بصورتِ اجسام متمثل شده کارهائے

که از اجسام بوقوع می آید از ان ارواح ما صدور سے یابد از حرکات و سکنات جسمانی وطاعات و عبادات جسدی درین اثنا پرسیده شد که شما نماز بمذهب امام شافعی ادا مینمائید فرمودند که ما بشرائع مکلّف نیستیم لیکن چون تهمات قطب مدار را بما مربوط ساخته اند و قطب مدار بر مذهب امام شافعی است ما هم در پس او نماز بمذهب شافعی ادا می نمائیم دران وقت معلوم شد که بر طاعات ایشان جزا مترتب نیست در ادای طاعات موافقت با اهل طاعت مینمایند و مراعات صورت عبادات می کنند نیز معلوم شد که کمالات ولایت را موافقت بفقه شافعی است و کمالات نبوت را مناسبت بفقه حنفی اگر فرضا درین امت پیغمبرے مبعوث میشد موافق فقه حنفی عمل میکرد و در حقیقت حقیقت سخن حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره معلوم شد که در فصول ستة نقل کرده اند که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بعد از نزول بمذهب امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه عمل خواهد کرد دران وقت بخاطر رسید که ازین دو بزرگواران دریوزه نماید فرمودند که کسے را که عنایت خداوندی جل شانه شامل حال او بود ما او را نجاچه مدخل باشد گویا خود را از میان کشیدند و حضرت الیاس علی نبینا و علیه الصلوة والسلام درین گفتگو هیچ تکلم نه فرمودند والسلام

مکتوب دو صد و نود و سوم

بصوفی قربان بیگ صدور یافته دربیان رویت حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات در شب معراج که آن در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرت واقع شده است پرسیده بودند که اجماع اهل سنت وجماعت است که رویت در دنیا واقع نیست حتی که اکثر علماء اهل سنت منع رویة حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات در شب معراج نموده اند قال حجة الاسلام والاصح انه علیه الصلوة والسلام ما رای ربه لیلة المعراج و تو در رسائل خود بوقوع رویة آن سرور علیه الصلوة والسلام در شب معراج در دنیا اعتراف نموده

وجه آن چه باشد در جواب گوئیم که رویت آن سرور علیه الصلوة والسلام در شب معراج در دنیـ[ا]
واقع نه شده است بلکه در آخرت واقع شده زیرا که آن سرور علیه الصلوة والسلام در آن شب
چون از دائره مکان و زمان بیرون جست و از تنگی مکان بر آمد ازل و ابد را آن واحد
بدایت و نهایت را در یک نقطه متحد دید اهل بهشت را که بعد از چندین هزار سال به بهشت خو[اهند]
رفت در بهشت دید عبد الرحمن بن عوف را که بعد از پانصد سال از فقراء صحابه رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین به بهشت خواهد رفت دید که به بهشت بعد از مضی آن مدت در آمد و
توقف را از وے پرسید پس رویتے که در آن موطن واقع شود داخل رویت آخرت خو[اهد]
بود و منافات باجماع بر عدم وقوع آن نخواهد داشت و آن رویت را رویت دنیوی گفتن
محمول بر تجوز است و مبنی بر ظاهر والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها

مکتوب دو صد و هشتاد و چهارم ۲۸۴

بملا عبد القادر انبالی صدور یافت در بیان آنکه احوال و مواجید نصیب عالم امر است
و علم باحوال نصیب عالم خلق این معرفت از معارف سابقه است حقیقت معامله آنست
که در مکتوب حضرت مخدوم زاده کلان علیه الرحمة در بیان طریقت تحریر یافته است
بدانکه انسان مرکب است از عالم خلق که ظاهر اوست و از عالم امر که باطن اوست احوال
و مواجید و مشاهدات و تجلیات که در ابتداء و توسط ظهور مینمایند نصیب عالم امر انسان است
و همچنان حیرت و جهالت و عجز و یاس که در انتهاء حاصل میشود نیز نصیب عالم امر است که باطن
انسانست ظاهر را بحکم مصراع وللارض من کاس الکرام نصیب • در وقت قوت و[...]
ازین ماجرا نیز نصیب است هر چند ثبات و استقامت نیست اما نحوے از انصباغ پیدا[...]
و باصالت کارے که بظاهر تعلق دارد علم بآن احوال است زیرا که باطن را حصول احوال است نه علم[...]

بلاغات ۱۲

له آنچه بر قلوب سالکان از طرف حق جل وعلا بریزد و منکشف گردد ۱۲

ل اگر ظاهر نمے بود راهِ دانش و تمیز نمیگشت و تمثل صورِ مثالیه و معارج و مقامات از برائے
ظاهر است پس حالِ باطن را است و علم بآن حال ظاهر را از این بیان معلوم شد
ئے که صاحبِ علم اند و آنانیکه از علم بے نصیب اند در نفسِ حصولِ احوال فرقے ندارند
فے هست از راهِ علم بآن احوال است و عدم علم بآنها مثلاً شخصیکه حالتِ جوع بروے طاری
ست و بقرار روے آرام ساخته مع ذالک میداند که این حالت را جوع می نامند و همچنین
دیگر است که طریانِ آن حالت درحق وے ثابت شده است اما نمیداند که آن حالت
وع است پس این هر دو شخص در نفسِ حصولِ آن حالت برابر اند فرقے ندارند مگر در علم و عدم
دانست جماعه که علم ندارند دو قسم اند طائفه اند که علم بنفسِ حصولِ احوال ندارند و از تلوینات
صلا واقف نیستند و جمعے دیگر تلوینات احوال را خبردار اند اما تشخیص احوال نمیتوانند
هر چند تشخیص احوال نمیتوانند کرد اما داخل اربابِ علم اند شایانِ مشیخت و تشخیص احوال کار هر شیخ نیست بلکه اینِ دولت
رون منتظا و له ظهور مینماید تا یکے را بآن دولت بنوازند و دیگران را بعلم او حواله فرموده
رسازند انبیاءِ اولوا العزم صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم بعد از مدتهائے مدید
ث می شدند و باحکام متمایزه هر کدام از ایشان مخصوص میگشت و انبیاءِ دیگر علیهم الصلوٰ
ات والتحیات مامور بتبعیت آنها مے شدند و در دعوت بهمان احکام اکتفا میفرمودند
نے خاص کنند بنده مصلحت عام را، والسلام

مکتوب دو صد و هشتاد و پنجم (۲۸۵)

المنتخبات
٥

بمیر محب الله مانکپوری صدور یافته در بیانِ احکام سماع و وجد و رقص و ببعضے از معارف
الحق و ارد بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
ارشدک الله تعالی طریق السداد و الهمک صراط الرشاد که سماع و وجد

جماعه را نافع است که بتقلب احوال متصف اند و به تبدل اوقات متسم گاهی حاضر اند و
غائب گاهی واجد اند و گاهی فاقد ایشانند ارباب قلوب که در مقام تجلیات صفاتیه
از صفتی به صفتی و از اسمی باسمی منتقل و متحول اند متلون الاحوال اند نقد وقت ایشان ابن الوقتیست
آمال حاصل مقام ایشان دوام حال در حق ایشان محال است و استمرار وقت
در شان شان ممتنع زمانی در قبض اند و زمانی در بسط هم ابناء الوقت و مغلوب الحال تارة
یعرجون واخری یهبطون ارباب تجلیات ذاتیه که بتمام از مقام قلب برآمده بمقلب قلب
پیوسته اند و بکلیت از رقیت احوال محرر گشته اند محتاج بسماع و وجد نیستند
چه وقت ایشان دائمی است و حال شان سرمدی لا بل لا وقت لهم ولا حال هم آباء
الوقت و ارباب التمکین و هم الواصلون الذین لا رجوع لهم اصلا ولا فقد لهم مطلقا من
لا فقد له لا وجد له از این قسم منتهیان اند که سماع با وجود استمرار وقت ایشان را نیز نافع است
بیان آن بتفصیل در آخر این مبحث تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی اگر سوال کنند که
حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة والتحیة فرموده است لی مع الله وقت لا یسعنی
فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل از این حدیث مفهوم میشود که وقت دائمی نمی باشد جواب
گوئیم که بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از مشایخ از این وقت وقت مستمر خواسته اند عبارت است
لی مع الله وقت مستمر فلا اشکال ❊ جواب دیگر گوئیم که در وقت مستمر کیفیت خاصه احیانا دو
میدهد تواند بود که از وقت وقت نادر مراد دارند و آن کیفیت نادره خواهند این زمان
نیز اشکال مرتفع میشود ❊ اگر سوال کنند که سماع نغمه تواند بود که در تحصیل آن کیفیت نادره مدخلی
داشته باشد پس منتهی نیز برای تحصیل آن کیفیت محتاج بسماع گشت ❊ جواب گوئیم که تحقق آن
کیفیت غالبا در حین ادای نماز است و اگر در بیرون نماز احیانا دست دهد نیز از نتائج و ثمرات
آنست تواند بود که در حدیث قرة عینی فی الصلوة اشارة بآن کیفیت نادره باشد

(ترجمہ: نزدیک‌ترین بودن بندہ بپروردگار خود در نماز است و سجدہ کن ای نمازگذار و نزدیک شو)

وایضاً در خبر است اَقْرَبُ مَا یَکُوْنُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ فِی الصَّلٰوةِ وقال تبارک وتعالیٰ وَاسْجُدْ
وَاقْتَرِبْ وشک نیست که دوام وقتیکه قرب الٰہی جلّ شانہ میسر است گنجائش غیر دران وقت
منتفی است پس از حدیث واین کریمہ نیز مفہوم میشود که آن وقت در نماز است دلیل بر استمرار وقت و دوام
وصل اتفاق مشائخ است قَالَ ذُوالنُّوْنِ الْمِصْرِیُّ مَا رَجَعَ مَنْ رَجَعَ اِلَّا مِنَ الطَّرِیْقِ وَمَنْ وَصَلَ
لَا یَرْجِعُ و یادداشت که عبارت از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلّ سلطانہ در
طریقہ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم واحکامہم امر مقرر است بالجملہ انکار از دوام وقت علامت
نارسائی است و شرذمہ قلیلہ از مشائخ کابن العطاء وامثالہ که بجواز رجوع واصل بصفات بشریت
قائل گشتہ اند و ازانجا عدم دوام وقت مفہوم میشود خلاف در جواز رجوع دارند نه در وقوع چه رجوع
البتہ واقع نیست کما لا یخفی علی اٰکابرہ پس اجماع مشائخ بر عدم رجوع واصل ثابت شد و خلاف
بعض راجع بجواز رجوع گشت ۰۰ ھٰذا ۰ طائفہ از منتہیان اند که بعد از وصول بدرجہ اعلیٰ از درجات
کمال و حصول مشاہدہ جمال لایزالی ایشان را برودت توبہ دست میدہد و تسلیہ ملکہ حاصل میشود
که از عروج بمنازل وصول باز میدارد و چه منازل وصول هنوز در پیش دارند و مدارج قرب تا حال
منقطع نگشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بمدد سماع ایشان را عروج بمنازل قرب
میسر میشود و بعد از تسکین از ان منازل فرود می آیند اما گاهی از ان مقامات عروج بحرام
می آرند و بان رنگ منصبغ میگردند این وجد بعد از فقدیت چه فقد در حق ایشان مفقود است
بلکہ با وجود دوام وصل از برائے ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع و وجد منتهیان
و واصلان آرے بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذبه بجا سفر مانند لیکن چون برودت محبت
وارد جذبه تنها در تحصیل ترقیات منازل عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردند طائفه دیگر از مشائخ
اند قدس الله تعالی اسرارهم که بعد از وصول بدرجہ ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود

می آیند و اَمداحِ ایشان بی مزاحمتِ نفوس در مقامِ اصلی خود متوجّه جنابِ قدس اند تحریر
از مقامِ نفسِ مطمئنه که در مقامِ بندگی تمکّن و رسوخ گشته است مدد می برد و میرسد بروح را بواسطه
آن امداد و مناسبتِ خاصه بمطلوب پیدا میگردد و آرامِ این بزرگواران بعبادات است و تسکین
درد ایشان تحقّقِ بندگی و طاعات میلِ عروج در بنای ایشان کم است و شوق مفقود و در عوام
ایشان قلیل هنوز متابعتِ ملّت جبین وقتِ ایشان لازم است و محلّ اتباعِ سنّت می بود
بصیرتِ ایشان مکحّل بکحل لاجرم حدید البصر اند از دور چیزی می بینند که نزدیکان و الابصار آن عاجز
هرچند عروج کمتر دارند امّا فوقانی اند و بنورِ اصل منوّر و در بیانِ مقامِ شانِ عظیم دارند و جلیل
القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عباداتِ ایشان را کارِ سماع میکند و نورانیت
اصل از عروج کفایت می بخشد جماعه مقلّدان از اهلِ سماع و وجد که عظمِ شانِ این بزرگواران و ا
نیستند خود را از عشّاق می گیرند و ایشان را از زهّاد گویا عشق و محبّت را منحصر در رقص و وجد
میدانند و طائفه دیگر از منتهیان آنانند که بعد از قطعِ منازلِ سیر الی الله و تحقّق به بقا بالله
ایشان را جذبه قوی عنایت می فرمایند و بقلّابِ انجذاب کشان کشان می برند تا بروج نهایت
انجا که نهایت ممنوع گشت و تسلیه ایشان را غیر جائز و در عروج محتاج بامورِ خارجیه نیستند سماع و رقص
و رنگینائے طریقتِ ایشان باز نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه با این عروج انجذابی
بنهایه نهایت متوجه ممکن الوصول میرسند و بواسطه متابعتِ آن سرور علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات از مقاماتیکه مخصوص بآن سرور است علیه الصلوة والتحیة نصیبی می یابند
این نوع وصول مخصوصِ طائفه افراد است اقطاب نیز از ان مقام نصیب ندارند اگر بمحض فضلِ ایزدی
جلّ سلطانه این نوع واصل نهایة النهایات را بعالم باز گردانند و توجه ... ان باده الا نمایند
نفسِ او در مقامِ بندگی فرود می آید و روحِ او بیرون نفس متوجه جنابِ قدس است اوست که جامعِ کمالات
فرقیه است و حاوی تکمیلاتِ قلبیه و تحقّق بالقطب همنا فلله ... قطب ... علوم مقامات

ظلی و معارف مدارج اصلی او را میسر است بلکہ آنجا کہ اوست نہ ظل است و نہ اصل از ظل و اصل
در گذرانیده اند این نوع کامل مکمل بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاولہ و ازمنۂ
متباعدہ بظہور آید مغتنم است عالمے از وے منور گردد نظر او شافی امراض قلبیہ
و توجہ او دافع اخلاق ردیہ تامرضیہ اوست کہ مدارج عروج را تمام کردہ در مقام بندگی فرود آمدہ است
و آرام و انس بعبادات گرفتہ بمقام عبدیہ کہ فوق آن مقامے نیست در مقامات ولایت ازین
طائفہ بعضے را انتخاب نمودہ مشرف میسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است
جامع جمیع کمالات مرتبہ ولایت است و حاوی تمام مقامات و حصہ دعوت از ولایت خاصہ نبوت
بہرہ مند است بالجملہ در شانِ او این مصرع صادق است ؎ آنچہ خوبان ہمہ دارند تو تنہا داری
ہذا مبتدی را سماع و وجد مضر است و منافی عروج ہر چند بشرائط واقع شود شمہ از شرائط
سماع در آخر این مکتوب تحریر خواہد یافت ان شاء اللہ تعالیٰ وجد او معلول است حال او وبال است
حرکت او طبعی است تحریک او مشوب بہوائے نفسانی و نعنی بالمبتدی من لا یکون من ارباب
القلوب و ارباب القلوب متوسط بین المبتدئین و المنتہین و المنتہی ہو الفانی فی اللہ
و الباقی باللہ و ہو الواصل الکامل و للمنتہین درجات بعضہا فوق بعض و للوصول مراتب
لا یمکن قطعہا ابد الآبدین بالجملہ سماع متوسطان را نافع است و قسمے از منتہیان را نیز چنانکہ
بالا گذشت لیکن باید دانست کہ ارباب قلوب را نیز سماع مطلقاً محتاج الیہ نیست بلکہ جماعہ راست
کہ بدولت جذب مشرف نشدہ اند و بریاضات و مجاہدات شاقہ میخواہند کہ قطع مسافت نمایند سماع
و وجد درین صورت این جماعہ را امید معاون است و اگر ارباب قلوب از مجذوبان باشند
قطع مسالک سیر ایشان را امداد جذبہ است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست کہ سماع ارباب
قلوب غیر مجذوب را مطلقاً نافع است بلکہ استماع از ان مشروط بشرائط است ربما تخلف فیہا
عن ہذا لاعتقاد و از جملۂ آن شرائط عدم اعتقاد است بکمال خویش و اگر بہ تمامی خود معتقد است

عـه [illegible]

محبوس است آرے سماع او را نیز نحوے از عروج می بخشد اما بعد از تمکین از ان مقام فرود می آید
و شرائط دیگر آن است که در کتب اکابر مستقیم الاحوال کعوارف المعارف و نحوه مبیّن شده اند که اکثر
آنها در ابنائے این وقت مفقود است بلکه این قسم سماع و رقص که درین وقت شائع شده است
و این نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته است شک نیست که ضرر محض است و منافی صرف
عروج در انجا معنی ندارد و صعود و در آن صورت متصور نیست امداد و اعانت از سماع درین محل
مفقود است مضرت و منافات موجود * تنبیه * سماع و رقص هر چند نسبت به بعضے منتهیان
نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند از اوساط اند و تمام مراتب عروج
ممکن الحصول تمام طی نکنند حقیقت انتها از ینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر
الی الله است و نهایت این سیر تا اسمی است که سالک مظهر آنست بعد از ان سیر در ان اسم
و ما یتعلق به است و چون از اسم و جمیع ما یتعلق به مما ینکشف علی الکمال گذشته بمنتہائے حقیقی
برسد و در انجا فنا و بقائے پیدا کند منتهی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی الله درین صورت
است نهایت اول را که نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار فنا
و بقائے که در آن مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله را نهایت
نیست این سیر در وقت بقا است و بعد از طے منازل عروج و معنی بے نهایتی آن سیر آنست که
اگر سیر در ان اسم واقع شود و تفصیل شیونات مندرجه در ان متحقق گردد هرگز به نهایت آن نرسد چه هر اسم
مشتمل بر شیونات مندرجه بے نهایت است اما در وقت عروج اگر خواهند که او را از ان اسم گذرانند
تواند بود که بیک قدم آن اسم را طے نماید و بنهایة النهایت برسد و اگر همانجا مستهلک گشت زہے
شرافت و اگر برائے تربیت خلق باز پس آورند زہے فضیلت گمان نکنی که وصول بآن اسم
امر آسان است جانہا می باید کند تا باین دولت مشرف سازند تا کرا ازین میان باین نعمت
تخصیصے سرفراز گردانند و آنکه توان را تنزیه و تقدیس خیال نکنی بباهت که عین تشبیه تعیّن است

ی از مراتب که تو آنرا تنزیه خیال میکنی از مقام روح نیز پایان تر است تنزیهی که فوق العرش
د نیز داخل دائرهٔ تشبیه است و آن مکشوف منزه از عالم ارواح است چه عرش محدد جهات
ابعاد است عالم ارواح ماورای عالم جهات و ابعاد است چه روح لامکانی است در
بعد و روح را در ماورای عرش اثبات نمودن ترا در وهم نیندازد که روح از تو بعید است و مسافت
درمیان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع امکنه با وجود لامکانیت
ماورای عرش گفتن معنی دیگر دارد تا بآنجا رسی نتوانی دریافت طائفهٔ از صوفیه که به تنزیه
سیده اند و فوق العرش آنرا دریافته اند تنزیه الهی جل شانه تصور نموده اند و علوم و معارف
از غوامض علوم گفته و سر استوا را درین مقام حل کرده و حق آنست که آن نور نور روح
فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباهی پیدا شده بود اما چون عنایت
جل سلطانه از ان ورطه گذرانیده دانست که آن نور نور روح بود نه نور الهی جل سلطانه
نه هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است
چونی و بیچگونگی مخلوق است لا جرم محل اشتباه می گردد والله یحق الحق وهو
سبیل و جماعهٔ از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرود می آیند و بآن نفاذ
د خود را جامع بین التشبیه والتنزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام
جمع تصور میکنند امثال این مغالطات صوفیه را بسیار است وهو سبحانه العاصم
ن الاغلاط و محل الاحتیاط باید دانست که روح هر چند نسبت بعالم بیچون است
چون حقیقی داخل دائرهٔ چون است گوییا برزخ است درمیان عالم چون و درمیان جناب
چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار درو صحیح است بخلاف
ی که چون را بوی اصلا راه نیست پس تا از جمیع مقامات روح عروج ننماید بآن اسم رسد
ز جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان می باید برآمد بعد از ان

جهات و ابعاد ۱۲

مراتبِ لامکانیت عالمِ ارواح را نیز سطے باید نمود آن زمان تا بآن اسم رسد خواجه پندارد که مردِ واصل است ❊ حاصل خواجه بجز پندار نیست ❊ فَهُوَ سُبْحَانَهُ وَرَاءَ الْوَرَاءِ وراءِ این عالمِ خلق عالمِ امر است و وراءِ عالمِ امر مراتبِ اسما و شیونات است ظلًّا و اصالۃً اجمالًا و تفصیلًا و وراء و وراءِ این مراتبِ ظلی و اصلی و کونی و الٰہی و اجمالی و تفصیلی مطلوبِ حقیقی رامی باید جست تا کرا باین جست و جو نوازند و کدام صاحبِ دولت را باین سعادت مشرف سازند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ ہمت بلند باید داشت و بہر چه در راه بدست افتد قناعت نباید کرد و ورا و وراءِ وراءی باید جست ❊ كَيْفَ الْوُصُوْلُ اِلٰى سُعَادَ وَدُوْنَهَا ❊ قُلَلُ الْجِبَالِ وَدُوْنَهُنَّ حُتُوْفٌ ❊

تنبیه آخر ❊ دوامِ وصل و استمرارِ وقت کسے را مسلّم است که بعد از تحققِ فنائے مطلق ببقائے باللہ مشرف شده باشد و علمِ حصولی او بعلمِ حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیانِ اوضح محرّر میگردد بدانکه ہر علمیکه عالم را از ماوراءِ ذاتِ خود حاصل میگردد طریقِ حصولِ آن حصولِ صورتِ معلوم است در ذہنِ عالم علمِ حصولی است و ہر علمیکه محتاج بحصولِ صورت نباشد و آن علمِ ذاتِ خود است علمِ حضوری است چه ذات بنفسہ حاضرِ عالم است و در علمِ حصولی تا صورتِ معلوم حاصل است ذہن متوجه بمعلوم است و چون آن صورت از ذہن زائل گشت آن توجهِ ذہن نیز زائل گشت پس دوامِ توجه در علمِ حصولی محالِ عادی است بخلاف در علمِ حضوری که غفلت از معلوم در اینجا متصور نیست چه منشأ تحققِ آن علم حضورِ ذاتِ عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز دائمی باشد پس زوالِ توجه از ذاتِ خود ممکن نباشد و در بقاء باللہ علمے است حضوری که زوالِ آن متصور نیست گمان نکنی که بقاء باللہ عبارت است از آنکه خود را عینِ حق یابی چنانکه بعضے درین طائفه حق الیقین را باین عبارت تعبیر نموده اند چنین است بقاء باللہ که بعد از فنائے مطلق میسر شود باین قسم علوم مناسبت ندارد و این حق الیقین که بعضے گفته اند مناسبِ بقائے است که در جذبه بدست میدہد بقائے که مقصود ما است دیگر است ع ذوقِ این مے نشناسی بخدا تا نچشی ❊ پس استمرارِ توجه و دوامِ حضور

ب بقاء باللہ ثابت شد مثلِ تحقق ببقاء باللہ دوام ممکن نیست اگرچہ بسیارے را مثل از
ینمقام این معنے متوہم میشود علی الخصوص در طریقۂ علیۂ نقشبندیہ قدس اللہ تعالی اسرارہم
احققت والصواب ما اُلہمت واللہ سبحانہ تعالی اعلم بالصواب والیہ تعالی المرجع والمآب
رب العلمین اوّلاً و اٰخراً والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ دائماً و سرمداً

مکتوب دوصد و ہشتاد و ششم (۲۸۶)

ن اللہ فقیہ صدور یافت در بیانِ اعتقادِ صحیح کہ ماخوذ از کتاب و سنّت است بر وفقِ آراے
سنّت و جماعہ و ردِّ جماعہ کہ از کتاب و سنّت خلاف معتقدات اہل سنت و جماعہ فہمیدہ اند
خلافِ اہلِ حق معلوم ساختہ اند۔ بسم اللہ الرحمٰن الرحیم بدان ارشدک اللہ تعالی
سواء الصراط کہ از جملۂ ضروریاتِ طریقِ سالک اعتقادِ صحیح است کہ علماءِ اہل سنّت آنرا
سنت و آثار سلف استنباط فرمودہ اند و کتاب و سنت را محمول داشتن بر معانی کہ جمہور علماء
یعنے علماءِ اہل سنت و جماعت آن معانی را از ان کتاب و سنت فہمیدہ اند نیز ضرور یست
ش خلافِ آن معانیِ مفہومہ بکشف و الہام امرے ظاہر شود آن را اعتبار نباید کرد و از ان
باید نمود مثلاً آیات و احادیث کہ از ظواہر آنہا توحیدِ وجود مفہوم میشود و ہمچنین احاطہ و سریان
یت ذاتیہ معلوم میگردد چون علماءِ اہل حق از ان آیات و احادیث این معانی نہ فہمیدہ اند
ے راہ بر سالک این معانی منکشف شود و موجود جز یکے نیابد یا او را بالذات محیط داند
وانا یابد ہر چند او درین وقت بواسطۂ غلبۂ حال و سکرِ وقت معذور است اما باید کہ ہمیشہ بحق سبحانہ
تجی و متضرع باشد کہ او را ازین ورطہ برآوردہ امور یکہ مطابق آراے صائبۂ علماے اہلِ حق
ے منکشف گرداند و سرِ موئے از خلافِ معتقداتِ حقۂ ایشان ظاہر نسازد و بالجملہ معانی مفہومہ
حق را مصداقِ کشفِ خود باید ساخت و محکّ الہامِ خود را جز آن نباید داشت چہ معانی کہ

خلافِ معانی مفهومهٔ ایشانست از حیز اعتبار ساقط است زیراکه هر مبتدع و ضال مقتدای معتقدات خود را
کتاب و سنت میداند و باندازهٔ افهام رکیکهٔ خود از ان معانی غیر مطابقه میفهمد یُضِلُّ بِهٖ كَثِيْرًا وَّيَهْدِيْ بِهٖ
كَثِيْرًا و آنکه گفتم که معانی مفهومهٔ علماء اهلِ حق معتبر است و خلاف آن معتبر نیست بنا بر آنست که
آن معانی را از تتبع آثار صحابه و سلف صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اخذ کرده اند و از
انوار نجوم هدایت ایشان اقتباس فرموده اند لهذا نجات ابدی مخصوص ایشان گشت و فلاح سرمدی
نصیب ایشان آمد اُولٰٓئِكَ حِزْبُ اللّٰهِ اَلَآ اِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ و اگر بعضی از علما
با وجود حقیت اعتقاد در فرعیات مداهنت نمایند و مرتکب تقصیرات باشند در عملیات انکار از مطلق
علماء نمودن و همه را مطعون ساختن بی انصافی محض است و مکابره صرف بلکه انکار است از اکثر
ضروریات دین چه ناقلان آن ضروریات ایشانند و ناقدان جید آن را از ردیهٔ آن ایشان اند
لَوْ لَا نُوْرُ هِدَايَتِهِمْ لَمَا اهْتَدَيْنَا وَلَوْ لَا تَمْيِيْزُهُمُ الصَّوَابَ عَنِ الْخَطَاءِ لَغَوَيْنَا وَهُمُ الَّذِيْنَ بَذَلُوْا
جُهْدَهُمْ فِيْ اِعْلَاءِ كَلِمَةِ الدِّيْنِ الْقَوِيْمِ وَسَلَكُوْا طَوَائِفَ كَثِيْرَةً مِّنَ النَّاسِ عَلَى الصِّرَاطِ
الْمُسْتَقِيْمِ فَمَنْ تَابَعَهُمْ نَجٰى وَاَفْلَحَ وَمَنْ خَالَفَهُمْ ضَلَّ وَاَضَلَّ باید دانست که معتقدات
صوفیه بالآخرة یعنی بعد از تمامی منازل سلوک و وصول باقصی درجات الولایة همین معتقدات
علماء اهل حق است غایة ما فی الباب علماء را بنقل یا باستدلال است و صوفیه را بکشف و یا بالهام
اگرچه بعضی صوفیه را در اثناء راه بواسطهٔ سکر وقت و غلبهٔ حال امور مخالفهٔ آن معتقدات ظاهر میشوند
لیکن اگر او را از ان مقامات گذرانیده بنهایت کار رسانند آن مخالفات هباءً منثورا میگردند
و اگر بر همان مخالفت بماند اما امید است که او را بآن مخالفت مؤاخذه نمیکنند حکم او حکم مجتهد مخطی است
مجتهد در استنباط خطا نموده و او در کشف از جملهٔ مخالفات بعضی ازین طائفه حکم بوحدت وجود است
و احاطه و قرب و معیت ذاتی چنانکه بالا گذشت و همچنین است انکار ایشان از وجود صفات ثمانیه
در خارج بوجود زائد بر ذات تعالی و تقدس زیراکه علماء اهل سنت صفات را موجود میدانند در خارج بوجود

زائد بر وجودِ ذات تعالی انکارِ ایشان ازین راه پیدا شده است که درین وقت شهودِ ایشان ذاتِ
تعالی و تقدّس در مرآتِ این صفات و معلوم است که مرآت از نظرِ رائی مختفی میباشد پس بواسطۂ
آن اختفا حکم بعدمِ وجودِ آنها در خارج کرده اند و گمان برده اند که اگر موجودی بودند مشهود می گشتند
بحیثُ لا شُهودَ لا وجودَ دیر جلیا بواسطۂ حکمِ ایشان بوجودِ صفات طعنها کرده اند بلکه بکفر و ثنویّت حکم
نموده اعاذنا الله سبحانه عن الجرأتِ فی الطعنِ و اگر ایشان را ازین مقام ترقی واقع می شد شهودِ
ایشان ازین پرده می بر آمد و حکمِ مرآتیّه زائل می گشت صفات را جدا می دیدند و حکم بانکارِ آنها نمی کردند
و کارِ ایشان تا بطعنِ اکابرِ علما نمی کشید و از جملۂ مخالفاتِ آن بعض حکمِ بعضے امور است که مستلزمِ ایجاب
واجب اند تعالی و تقدّس اگرچه ایشان لفظِ ایجاب اطلاق نمی کنند و اثباتِ اراده می نمایند اما آن
نافی اراده اند و درین حکم جمیعِ اهلِ ملل را مخالف اند یکے از ان جملۂ امور حکمِ ایشانست بآنکه حق سبحانه
قادر است بقدرت بمعنی اِن شاء فعل و اِن لم یشأ لم یفعل - اما شرطیّۂ اولیٰ را واجب الصدق
میدانند و ثانیه را ممتنع الصدق و این قول بایجاب است بلکه انکارِ قدرت است نیز بمعنی که مقرّرِ
اهلِ ملل است چه نزدِ ایشان قدرت بمعنی صحّتِ فعل و ترک است و لازم از قولِ ایشان وجوبِ فعل
و امتناعِ ترک است فاین هذا من ذلک مذهبِ ایشان درین مسئله بعینه مذهبِ حکماست
و اثباتِ اراده نمودن باوجودِ وجوبِ صدقِ اولیٰ و امتناعِ صدقِ ثانیه و خود را باین اثبات از حکما
جدا ساختن نافع نیست چه اراده تخصیصِ لاحد المتساویین است فحیثُ لا تساوی لا ارادة فههنا
التساوی مفقود لمکان الوجوب والامتناع فافهم و از جملۂ آن امور بیانِ ایشان است در تحقیقِ
مسئلۂ قضا و قدر بنهجے که ظاهرش ایجاب است و از جملۂ عباراتِ ایشان دران مبحث نیست
که لنا الحکم مع المحکوم متحاکم قطع نظر از ایجابِ حق سبحانه را محکومِ احدے ساختن و حاکمے
را بوے گماشتن بسیار مستقبح است انهم لیقولون منکرا من القول و زورا و امثالِ اینها
از مخالفات بسیار است کقولهم بعدمِ امکانِ رؤیة الحق سبحانه الا فی تجلّی صوری و این

علہ چنانچه قائل گشتن ایشان بنفیِ امکانِ دیدنِ حق تعالیٰ در آخرت مگر تجلی صوری ۱۲

قول مستلزم انکار رؤیت حق است سبحانه در رؤیتے که تجلّی صوری تجویز نموده اند فی الحقیقت رؤیت
حق نیست سبحانه که برے است از شبه و مثال سیرونه المؤمنون بغیر کیف و لا ادراک و ضرب
من مثال ❊ و تقولهم بقدم ارواح الکمل وازلیتها و هذا القول ایضا مخالف لاهل
الاسلام فان عندهم العالم بجمیع اجزائه محدث و الارواح من جملة العالم لان العالم
اسم لجمیع ما سوی الله تعالی فافهم ❊ پس سالک را باید که پیش از وصول بحقیقت کار باوجود
مخالفت کشف و الهام خود تقلید علماء اهل حق را لازم داند و علما را محق و خود را مخطی انگارد چه مستند
علما تقلید انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیمات که بوحی قطعی مؤید اند و از خطا و غلط معصوم
و کشف و الهام او بر تقدیر مخالفت باحکام ثابته بوحی خطا و غلط است پس کشف خود را بر قول علما مقدم
داشتن فی الحقیقت مقدم داشتن است بر احکام قطعیه منزله و هو عین الضلالة و محض الخسارة
و ایضا چنانکه اعتقاد بموجب کتاب و سنت ضروریست عمل بمقتضائے آنها بحیثیکه ائمه مجتهدین از کتاب
و سنت استنباط فرموده اند و استخراج احکام از آنها نموده از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مستحب
و مکروه و مشتبه و علم باین احکام نیز ضروری است و مقلد را نمی رسد که خلاف رائے مجتهد از کتاب و سنت
احکام اخذ کند و بران عامل باشد و در عمل قول مختار را از مذهب مجتهدے که خود را تابع او ساخته است
اختیار کند و از رخصت اجتناب نموده بعزیمت عمل نماید و در جمع کردن اقوال مجتهدین
سعی بلیغ نماید تا بر قول متفق علیه عمل واقع شود مثلا امام شافعی در وضو نیت را فرض میگوید بے نیت
وضو نکند و همچنین ترتیب در غسل اعضا و ولا را نیز لازم میداند رعایت ترتیب و ولا باید کرد امام مالک
دلک را در غسل اعضا فرض میگوید البته دلک بکند و همچنین لمس نساء و مس ذکر را ناقض وضو گفته
اند بر تقدیر وقوع لمس نساء و مس ذکر تجدید وضو بکند علی هذا القیاس بعد از حصول این دو جناح
اعتقادی و عملی متوجه عروج مدارج قرب ایزدی گردد جل شانه و طالب قطع منازل ظلمانی و
مسالک نورانی باشد لیکن بداند که این قطع منازل و عروج مدارج وابسته بتوجه و تصرف شیخ کامل

راه دان راه بین راه نما است که نظر او شافی امراض قلبیه است و توجه او دافع اخلاق

نام ضیه پس اول طلب شیخ نماید اگر بمحض فضل خداوندی جل شانه شیخ را یابد و دریابد معرفت

نعمت عظمی تصور کرده خود را ملازم او سازد و تمام منقاد تصرفات او گردد و شیخ الاسلام هروی

ید الهی چیست اینکه دوستان خود را گردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت

ن را نشناخت اختیار خود را بالکلیه در اختیار شیخ گم کند و خود را از جمیع مرادات تهی ساخته کمر

ب را در خدمت او بندد و بهر چه شیخ او را امر فرماید سرمایه سعادت خود را در آن دانسته در امتثال آن

ی نماید شیخ مقتدا اگر مناسب استعداد او ذکر خواهد دید بآن امر خواهد نمود و اگر توجه و مراقبه مناسب

بآن اشارت خواهد کرد و اگر در مجرد صحبت کفایت معلوم خواهد کرد بآن امر خواهد نمود بالجمله با وجود

ت صحبت شیخ احتیاج ذکر به هیچ شرطی از شرائط راه نیست هر چه مناسب حال طالب خواهد دید

نمود و اگر در بعضی امور از شرائط راه تقصیری واقع خواهد شد صحبت شیخ آن را تلافی خواهد کرد

و جبر نقصان آن خواهد نمود و اگر بشرف صحبت اینچنین شیخ مقتدا مشرف نشد اگر از مرادان است

خواهند کرد و بمحض عنایت بیغایت کار او را کفایت خواهند نمود و هر شرطی و آدابیکه در کار

علام خواهند فرمود و در قطع منازل سلوک روحانیات بعضی اکابر را وسائل راه او خواهند ساخت

ق جری عادت الله سبحانه در قطع راه سلوک توسط از روحانیات مشائخ و سکاه است

مرید انسیت کار او بی توسط شیخ مقتدا در خطر است تا زمان وصول شیخ می باید که همیشه

بحانه ملتجی و متضرع باشد که او را بشیخ مقتدا رساند و نیز می باید که رعایت شرائط راه را لازم دا

در کتب مشائخ به تفصیل بیان یافته است از انجا ملاحظه نموده مرعی دارد و معظم شرائط راه محافظ

ست و آن موقوف بر رعایت مقام ورع و تقوی است که عبارت از انتها از محارم است

از محارم صورت نه بندد تا از فضول مباحات اجتناب نکند چه ارخاء عنان در ارتکاب

ت باشیاء مشتبهات میرساند و مشتبه بمحرم نزدیک است و احتمال وقوع در آن قوی تر

یعنی بر تقسیم مقلب مشتبه احتمال دخول در حرام قوی تر است

یعنے ہر کسیکہ گرد و گرد چراگاہ نزدیک است کہ در آید درون او ۱۲

مَن حَامَ حَولَ الحِمیٰ یُوشِکُ اَن یَّقَعَ فِیہِ پس اجتناب از محرمات موقوف شد بر اجتناب از فضول
مباحات پس در ورع اجتناب از فضول مباحات نیز مرعی شد و ترقی و عروج وابستہ بورع است
بیانش آنست کہ اعمال را دو جزو است امتثال اوامر و انتہا از مناہی و در امتثال اوامر قدسیان
نیز شریک اند اگر در امتثال ترقی واقع میشد قدسیان را نیز واقع میشد و انتہا از مناہی در قدسیان
نیست چہ ایشان بالذات معصوم اند مجالِ مخالفت ندارند تا از ان نہی کردہ شوند پس لازم آمد کہ
ترقی وابستہ بہمین جزو است و این اجتناب سراسر مخالفتِ نفس است چہ شریعت برائے
رفع ہواہائے نفسانی و دفعِ رسومِ ظلمانی وارد شدہ است زیرا کہ مقتضائے طبیعت نفس یا
ارتکاب محرم است یا فضولے کہ بانجام بمحرم رساند پس اجتناب از محرم و فضول عین مخالفت
نفس است اگر سوال کنند کہ در امتثالِ اوامر نیز مخالفتِ نفس است زیرا کہ نفس نمیخواہد کہ بعبادات
اشتغال نماید پس امتثال نیز مستلزم ترقی باشد چون در ملائکہ در امتثال مخالفت مفقود است سبب
ترقی نشدہ فالقیاس مع الفارق جوابش آنست کہ عدم رضاءِ نفس در اداءِ عبادات بواسطۂ آفت
کہ او خواہانِ فراغت خود است نمیخواہد کہ خود را بچیزے مقید گرداند و این فراغت و عدم تقید نیز
داخلِ محرم است یا فضول پس در امتثالِ اوامر مخالفت بالعرض آمد از راہِ اجتناب از محرم
یا فضول آمدہ از راہِ اداءِ اوامر فقط کہ ملائکہ نیز دارند فالقیاس صحیح پس ہر طریقے کہ مخالفت
نفس دران بیشتر است اقرب طرق است و شک نیست کہ رعایت مخالفت نفس از سائر طرق
در طریقۂ علیۂ نقشبندیہ بیشتر است چہ این بزرگواران عمل بعزیمت اختیار کردہ اند و از رخصت اجتناب
نمودہ و معلوم است کہ در عزیمت ہر دو جزو اجتناب محرم و فضول مرعی است بخلاف رخصت
کہ اجتناب از محرم است و بس اگر گفتہ شود کہ تواند بود کہ سائر طرق نیز عزیمت اختیار کردہ باشند
گوئیم کہ در اکثر طرق سماع و رقص است کہ بعد از تمحل بسیار کار برخصت میرسد عزیمت را دران
چہ مجال و ہمچنین ذکر جہر کہ بیش از رخصت دران متصور نیست و ایضاً مشائخ سلاسل دیگر در طرق

...سطۂ بعضے نیاتِ حقانیہ امورِ مجددثہ پیدا کردہ اند کہ نہایتِ تصحیح در آن حکم برخصت است بخلاف
...ین سلسلۂ علیہ کہ سر موئے مخالفتِ سنت تجویز نہ کردہ اند و ابداع و احداث روا نداشتہ پس
...ت نفس درین طریق اتم باشد پس اقربِ طرق باشد پس طالب را اختیارِ این طریق اَولےٰ
...باشد چہ راہ بغایت اقرب است و مطلب در کمالِ رفعت و جماعۂ از متاخرین خلفائے ایشان کہ
...ی این بزرگواران گرفتہ بعضے امور درین طریق احداث نمودہ اند و سماع و رقص و جہر اختیار کردہ
...ن عدمِ وصول است بحقیقتِ نیاتِ اکابرِ این خانوادۂ بزرگ خیال کردہ اند کہ باین محدثا
...ات تکمیل و تتمیمِ این طریقہ مینمایند ندانستہ اند کہ در تخریب و اضاعتِ آن می کوشند واللہ

یحق الحق وھو یھدی السبیل ۝

مکتوب دو صد و ہشتاد و ہفتم (۲۸۷)

...ن آگاہ برادرِ حقیقی حضرتِ ایشان میان غلام محمد صدور یافتہ در بیانِ جذبہ و سلوک و معارفے
...سبِ این دو مقام اند ۝ بسم اللہ الرحمٰن الرحیم الحمد للہ الذی ھدانا لھذا وما
...ھتدی لولا ان ھدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق وختمھم بافضلھم
...لھم محمد ن الذی جاء بالصدق صلوات اللہ سبحانہ وبرکاتہ وتحیاتہ علیہ وعلی
...علیھم وعلی من تابعھم اجمعین الی یوم الدین آمین چون دیدہ شد کہ طالبان بواسطۂ
...ہمت و پستی فطرت و عدمِ دریافتِ صحبتِ شیخ کاملِ مکمل سلوکِ طویل را مطلبِ رفیع را
...و مقصدِ منیع فرو آمدہ اند و بہرچہ ایشان را در راہ میسر شدہ از حقیر و قلیل اکتفا نمودہ و ہمان را
...پنداشتہ و خود را بحصولِ آن کامل و منتہی انگاشتہ احوالیکہ منتہیانِ راہ و واصلانِ درگاہ
...م کار و نہایتِ روزگار خود بیان فرمودہ اند این جماعت پست فطرت باستیلاءِ قوتِ متخیلہ
...احوالِ کاملہ را بر احوالِ ناقصۂ خود تطبیق دادہ اند ہمان قصہ است کہ بخواب اندر گر موشے شتر شد

از بحر محیط بقطره بلکه بصورت قطره از دریای عمان برشحه بلکه بصورت رشحه قناعت کرده اند چون را
بیچون تصور کرده اند بیچون بیچون آرام گرفته اند مانند را بیمانند تخیل نموده او بیمانند بمانند گرویده اند
احوال جماعه که بتقلید ایمان بیچون آورده اند و بیمانند را گرویده از احوال این طالبان سلوک
ناکرده و تشنگان آرام بسراب گرفته بمراتب بهتر است از محق با متطفل جازم و مصیب با مخطی
فرق بسیار است و این گروه طالبان بمطلب نارسیده که حدوث را قدیم میدانند و چون را بیچون
می انگارند اگر بکشف غیر صحیح ایشان را معذور دارند و بآن خطا و غلط مواخذه ننمایند ربنا لا تؤاخذنا
ان نسینا او اخطأنا مثالش شخصی طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاقاً
در اثنای راه خانه شبیه بخانه کعبه او را پیش آمد اگرچه آن مشابهت در صورت است آن شخص خیال
کرد که کعبه همین است و همانجا معتکف گشت و شخصی دیگر خواص کعبه از واصلان کعبه معلوم ساخته
تصدیق به کعبه کرد و این شخص هر چند گامی از طلب براه کعبه نزده است اما غیر کعبه را کعبه ندانسته
است و در تصدیق خود محق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است آری حال طالبی
که هر چند بمطلب رسیده است اما غیر مطلب را مطلب ندانسته است از حال مقلد محق که قدمی در راه
مطلب نزده است بهتر است چه او باوجود حقیقت تصدیق بمطلوب قطع مسافت راه مطلوب نیز
کرده است پس حریت او با تحقیق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال وهمی
خود را بشیخی و مقتدائی از خلق کشیده اند و بعلت نقصیت خویش استعداد بسیاری از مستعدان کامل
را ناقص ساخته اند و بشومی برودت صحبت خود حرارت طلب طالبان را زائل گردانیده اند ضلوا
فاضلوا اضلوا کثیرا این تخیل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
جذب نارسیده بیشتر است زیرا که مبتدی و منتهی در صورت جذب تشارک کنند و بظاهر در عشق و محبت
متساوی اگرچه فی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم دگر جدا است ع
چه نسبت خاک را با عالم پاک * در ابتدا هرچه هست معلول است و بر عرض محمول و در انتها چون

برائے حق است تفصیلِ این سخن عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی این مشابهت

این مناسبتِ ظاهری باعثِ آن تخیّل می شود و چون در طریقهٔ علیّهٔ نقشبندیه جذبه بر

مقدّم است مجذوبانِ این طریق را که بدولتِ سلوک مشرّف نشده اند این قسم تخیّل و این

بسیار است و جمعے را هم از ایشان که احوالِ منقلبه در مقامِ جذبه حاصل میشود و از حالے بحالے

منازلِ سلوک و طےِ مسالکِ سیر الی الله مے انگارند و بآن تقلّبات خود را مجذوب

رسیده اند بخاطرِ فاتر فرا رسید که فقرهٔ چند نوشته شود در بیانِ حقیقتِ جذبه و سلوک و فرق در میان

مقام با ذکرِ بعضے از خواصِ ممیّزهٔ هر یک از دیگرے و فرق در میانِ جذبِ مبتدی و جذب

حقیقتِ مقامِ تکمیل و ارشاد و علوم دیگر که مناسبِ آن مقام باشد لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ

وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ ✦ فَشَرَعْتُ فِيْهِ بِحُسْنِ تَوْفِيْقِهٖ سُبْحَانَهٗ وَهُوَ سُبْحَانَهٗ يَهْدِي

نِعْمَ الْمَوْلٰى وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصدِ اوّل

معارفے که بمقامِ جذبه متعلّق اند و مقصدِ ثانی در آنچه تعلّق بسلوک دارد و در خاتمه بیان

علوم و معارفِ متفرّقه است که طالبان را دانستنِ آنها کثیر المنفعت است **مقصدِ اوّل**

مجذوبانِ سلوک تمام ناکرده هر چند جذبِ قوی داشته باشند و از هر راهے که منجذب شوند

از اربابِ قلوب اند بے سلوک و تزکیهٔ نفس از مقامِ قلب نمیتوانند گذشت و بمقلّبِ قلب

انجذابِ ایشان انجذابِ قلبی است محبّتِ شان عرضی است نه ذاتی عرضی است نه اصلی

و روح و درین مقام ممتزج است و ظلمت با نور و درین معامله مختلط بالکلیه از ضیقِ مقامِ قلب

بمقلّبِ قلب پیوستن و انجذابِ روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلّصِ روح از نفس

توجّه بمطلوب و جدا شدنِ نفس از روح و فرود آمدنِ او و در مقامِ بندگی متصوّر نیست تا دوام

و فی الحقیقت مجتمع اند حقیقتِ جامعهٔ قلبیه محکم و برپا است انجذابِ خالصِ روحی متصوّر

تخلّصِ روح از نفس بعد از قطعِ منازلِ سلوک و طیِ مسالکِ سیر الی الله و تحقّقِ سیر فی الله

مستحکم

بدانکہ معنی فرق وجمع بحاشیہ مکتوب دو صد و شصت و هشتم از رسالہ قشیریہ نقل نمودہ لعلہا ...

بلکہ بعد از حصولِ مقامِ الفرق بعد الجمع کہ سیر عن اللہ باللہ تعلق دارد صورت بند و بیت

مرو میدان سے کے شود ❊ پشہ آخر سلیمان کے شود ❊ فظهر الفرق بین مجذوب المنتهی

المبتدی که شهودِ این مجذوبان اربابِ قلوب در پردهٔ کثرت ست این معنی را معلوم کن

شان درین کثرت نیست الّا عالمِ ارواح که بلطافت واحاطه وسریان بموجد خود بصوت ش

اِنّ اللهَ خَلَقَ آدَمَ عَلٰی صُوْرَتِه و باین مناسبت شهودِ روح را شهودِ حق میدانند تعالی

واحاطه وسریان وقرب ومعیّت هم برین قیاس است زیرا که نظرِ سالک عبور نمیکند مگر با بمق

نه بمقامِ فوق فوق وفوقِ مقامِ ایشان مقامِ روح است پس نظرِ شان از مقامِ روح بالا

جز روح امرِ دیگر نباشد نظر بفوقِ روح موقوف است بر رسیدن بمقام روح ومحبّت وانج

در رنگِ شهود است شهودِ حق سبحانهٔ بلکه محبّت وانجذاب بجنابِ قدس او وابسته بحصو

که بنهایتِ سیر الی الله معبّر است ❊ ع ❊ هیچکس را تا نه گردد او فنا ❊ نیست راه در بارگاه کب

اطلاقِ شهود درین مقام از تنگیِ میدانِ عبارت است والّا کارخانهٔ این بزرگواران با و

شهودِ متعارف نیست همچنانکه مقصدِ ایشان بیچون وبیچگونه است اتّصالِ ایشان باو سبحا

وبیچگونه است چون را به بیچون راه نیست لا یَحْمِلُ عَطَایَا الْمَلِكِ اِلّا مَطَایَاهُ ❊ ع ❊ اتص

بے تکییف بیقیاس ❊ هست ربُّ النّاس را با جانِ ناس ❊ احاطه وسریان وقرب و

حق سبحانه نزدِ محقّقین اربابِ سلوک که بنهایتِ کار رسیده اند علمی ست موافقِ علماءِ اهلِ ح

اللهُ تعالی سعیهم حکم کردن بقربِ ذاتی وامثالِ آن نزدِ ایشان از بیحاصلی ودوریست

حکم بقرب نمے کنند بزرگے میفرماید ❊ هر که گوید نزدیکم دور است وهر که دور است نزدیک ا

تصوّف نسبت علمے که متعلّق بتوحیدِ وجود است منشأ آن انجذاب ومحبّتِ قلبی است

قلوب که جذبه پیدا کرده اند وبراهِ سلوک قطعِ منازل مینمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و هم

مجذوبانے که بسلوک از قلب بکلیّت متوجّه بمقلّبِ قلب اند ازین علوم تبرّی می نمایند م

بقواعد عربی بکسر را باید خ ...

تنا ... بیزاری ۱۲ ...

ند بعضے از مجذوبان باشند که هرچند براه سلوک درآیند وطی منازل نمایند اما نظر شان از مقام
ب قطع نشود و رو بفوق پیدا نکنند امثال این علوم دامن ایشان نمیگذارد و ازین ورطه نمی
رآید لهذا در عروج بمدارج قرب و صعود بمعارج قدس کُند و لنگ اند ربنا اخرجنا من
القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنا من لدنک نصیرا
ب وصول بنهایت مطلب تبری از این علوم است چه هرچند بتنزیه بیشتر مناسبت پیدا شود عالم
نع بے مناسبت تر نماید آن زمان عالم را عین صانع دانستن و یا صانع را محیط عالم دیدن
عنی ندارد • ما للتراب و رب الارباب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس الله
سره الاقدس فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم معنی این عبارت آنست که
ب و محبتے که منتهیان را در نهایت میسر میشود درین طریق در انجذاب و محبتے که در ابتدا پیدا
ندرج است زیرا که انجذاب منتهی انجذاب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی و چون
برزخ است میان روح و نفس پس در ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و تخصیص
این اندراج را باین طریق هرچند این معنی در جمیع جذبات حاصل است بنابر آنست که اکابر
نواده طریقے از برائے حصول این معنی وضع نموده اند و مسلکے از برائے وصول این مطلب
کرده اند و دیگران را این معنی بر سبیل اتفاق میسر میشود و ضابطه بدست ندارند و ایضا این گونه
قام جذبه شان خاص است که دیگران را نیست و اگر هست نادر است و لهذا بعضے ایشانرا
مقام بلے آنکه قطع منازل سلوک نمایند فنائے و بقائے شبیه بفنائے و بقائے ارباب سلوک
شود و شربے از مقام تکمیل که شبیه بمقام سیر عن الله بالله هست نیز بدست می آید که بآن
مستعدان می نمایند تحقیق این مبحث عنقریب تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی این جا تحقیق
باید دانست که روح را پیش از تعلق به بدن نحوے از توجه مقصود حاصل بود چون به بدن
گشت آن توجه زائل شد اکابر این سلسله علیه طریقے از برائے ظهور آن توجه سابق وضع نموده

اند لیکن چون روح متعلق ببدن است توجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس و روح است و شک نیست
که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است اما توجه روحی که منتهیان راست بعد از فنائے روح است
و لبقائے او بوجود حقانی که معتبر به بقائے بالله است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجهے است که با وجود هستی روح است که فنا باو راه نیافته است و
فرق در میان توجه روح با وجود هستی روح و توجه روح با فنائے روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند و بس پس مراد
از اندراج نهایت در بدایت اندراج صورت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در
بدایت محال است تواند بود که عدم اتیان لفظ صورت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد
والحقیقة ما حققت بعون الله تعالی و سابقان که انجذاب ایشان بے تعمل و کسب است بلکه بتوجه
و حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است و اثرے است از توجه سابق روح که بالکل بواسطه تعلق
ببدن زائل نشده است کسب و تعمل از برائے ظهور توجه سابق جامه راست که بواسطه این تعلق توجه
سابق را فراموش کرده اند کسب گویا از برائے تنبیه بر توجه سابق است و تذکیر است مر آن دولت
گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نسیان توجه سابق
بالکلیه آن توجه کلی بمتوجه الیه بالفعل و گم شدن در ان خبر میدهد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایة
ما فی الباب بعد سابقان آن توجه شمول و سریان در کلیة ایشان پیدا می کند و بدن ایشان نیز حکم
روح شان میگیرد کما هو شان المحبوبین المرادین اما فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
همان فرق میان حقیقت شی و صورت شے است کما هو اللائق بمرتبة الآباء اگرچه محبان واصل
و مریدان کامل را این قسم شمول نیز متحقق است لیکن کالبرق است دائمی نیست شمول دائمی خاصه
محبوبان است * معرفت * مجذوبان ارباب قلوب چون در مقام قلب تمکین و رسوخ پیدا
کنند و معرفتے مقصد عرشے که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود میتوانند که طالبان را

ند و صحبتِ ایشان انجذاب و محبّتِ قلبی جاعه طلّاب را حاصل شود هرچند از ایشان بکمال
ایشان خود بحدِ کمال نرسیده اند و دیگری را واسطهٔ حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
کامل نباید افادهٔ ایشان هر قدر که باشد بیش از افادهٔ اربابِ سلوک است هرچند بنهایت
و جذبِ منتهیان پیدا کنند امّا بمقامِ قلبِ ایشان را الطریق سیرِ عن الله بالله فرو دنیا ورده با شند
رجوع بعالم مرتبهٔ تکمیل و افاده ندارد چه او را بعالم مناسبتے و توجّہے نمانده تا افاده تواند نمود و شیخِ مقتدا
مے گویند باعتبارِ آنست که او در مقامِ برزخیّت که مقامِ قلب است فرود آمده است و از هر دو
و نفس حظّے وافر گرفته است از جهتِ روح از فوق استفاده میکند و از جهتِ نفس بمادون
مے نماید زیراکه او را توجّهِ حق سبحانه با توجّهِ خلق جمع شده است که هیچ کدام حجابِ دیگرے نیست
استفاده معًا او را حاصل است بعضے از مشایخ ازین برزخیّت برزخیّت بین الخلق و الحق میخواهند
ر جامع بین التشبیه و التنزیه میگویند پوشیده نماند که این قسم برزخیت که بناءِ آن بر سُکر است
حی که مبناءِ آن بر صحو است نیست زیراکه نفسِ شان درین مقام در غلباتِ انوارِ روح
ت و همان اندراج منشاءِ سُکر شده است و در مقامِ برزخیّتِ قلب نفس و روح از یکدیگر
پس ناچار سُکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنجا همه صحو است که مناسبِ مقامِ دعوت است هٰذا
اچون در مقامِ قلب فرود می آرند بواسطهٔ برزخیّت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطهٔ
تِ مستعدانِ کمالات می شود و مجذوبِ متمکن نیز چون در مقامِ قلب است بعالم مناسبت
ر از ایشان دریغ نمیدارد و از انجذاب و محبّت اگرچه قلبی باشد نیز نصیبے بدست آورده
م راه افاده بروے کشاده است بلکه گوئیم که کمیّتِ افادهٔ مجذوبِ متمکن بیش از کمیّتِ افادهٔ
ی است و کیفیتِ افادهٔ منتهی زیاده از کیفیتِ افادهٔ مجذوب است زیراکه منتهی مرجوع را هرچند
ت پیدا شده است امّا در صورت است فی الحقیقت جدا است منصبغ برنگِ اصل است
و این مجذوب را مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جملهٔ افرادِ عالم است و باقی است

بیقائے کہ عالم بآن بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطۂ مناسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فا
منتہی مرجوع کمتر لیکن افادہ مراتب کمالاتِ ولایت مخصوص بمنتہی است پس لاجرم در کیفیت
راجح باشد و ایضاً منتہی رانی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است
کارِ طالب را پیش مے برد ہر چند بحد کمال نسازد بعضے نہایتہ توجہیکہ طالبان را از مجذوبان حاصل
ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و در صحبت شان بیاد ایشان آمدہ بطریق ا
علمی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منتہیان پیدا میشود و توجہ حادث است کہ پیشتر اصلا
موقوف بود بر فنائے روح بلکہ بر بقائے او بوجود حقانی پس لابد توجہ اول اسہل الحصول باشد
ثانی متعسر الوجود ہر چہ اسہل است بیشتر است و ہر چہ متعسر است کمتر از ینجا است کہ گفتہ اند کہ در
جذبہ شیخ مقتدا واسطہ نیست چہ آن نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطۂ نسیان بتنبیہ
محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند نہ شیخ تربیت و در جہت سلوک از برائے قطع منا
شیخ مقتدا در کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ این قسم مجذوب متمکن را باف
رخصت بدہد در مقام تکمیل و شیخی نشاند چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتاد
و قابلیت کمال و تکمیل بروجہ اتم داشتہ باشند در صحبت این مجذوب اگر افتند محتمل کہ آن استعداد
و آن قابلیت برطرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از برائے زراعت گندم داشتہ باشد اگر
گندم دران زمین اندازند بار باندازۂ استعداد نیکوی آرد و اگر دران زمین تخم ردی گندم یا تخم
چو جائے بار کہ مسلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا مصلحت در رخصت او بیند و معنی
در وے یابد باید کہ افادہ او را مقید سازد بعضے قیود مثل ظہور مناسبت طالب بطریق افا
و عدم اضاعت استعداد این در صحبت او و عدم طغیان نفس او و دین ریاست و اقتداء چہ ہو
نفسانی از وے زائل نشدہ است بواسطۂ عدم تزکیۂ نفس و چون معلوم کند کہ طالب از وے
افادہ او رسیدہ و در استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوے این معنی را ظاہر سا

ے یعنی نبودن سرکشی نفس آن مجذوب متمکن اندرین ریاست و شیخی و اقتدا خلق باد

تا کارِ خود را از شیخِ دیگر باتمام رساند و خود را منتهی نداند و باین حیله راه زنیِ مردم نکند و مثالِ
ه مناسبِ وقت و حالِ او واند ندکور سازد و بآن وصیت تمام نموده رخصت بدهد اما منتهی
ده و تکمیل محتاج باین قیود نیست چه او را بواسطهٔ جامعیت بجمیعِ طرق و استعدادات مناسبت است
ے بقدرِ استعداد و مناسبت بهره تواند یافت هرچند تفاوت در سرعت و بطؤ بواسطهٔ قوت
ضعفِ آن در صحبتِ شیوخ و مقتدایان نیز متصور است اما در اصلِ افاده متساوی الاقدام
ار او در وقتِ افادهٔ طالب التجا بجنابِ حق سبحانه و اعتصام بحبلِ متین او خوفاً لمکره
ب ضمنِ هٰذا الاشتهار لازم است و این التجا درین امر بلکه در جمیعِ امور و در جمیعِ اوقات
نه تعالی او را عطا فرموده است در هیچ وقتے از اوقات و در هر فعلے از افعال از وے
شود • ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ **مقصدِ ثانی** در
علق بسلوک وارد بدانکه طالبے چون بطریقِ سلوک متوجهِ فوق گردد اگر با سمیکه ربِّ او
ت فانی و مستهلک گردد اطلاقِ فنا بر وے درست می آید و بعد از بقا بدان اسم اطلاقِ بقا
م است و باین فنا و بقا بمرتبهٔ اولے از ولایت مشرف مے گردد لیکن اینجا تفصیل است که بسط
ن ضروریست **تمهید** فیضے که از ذاتِ تعالی و تقدس مے رسد دو نوع است نوعے است که
ا و تخلیق و ترزیق و احیا و اماتت و امثالِ آنها تعلق دارد و نوعِ دیگر با یمان و معرفت و سایر
ب ولایت و نبوت متعلق است نوعِ اول از فیض بتوسطِ صفات است و بس و نوعِ ثانی
وسطِ صفات است و بعضے دیگر را بتوسطِ شیونات و فرق در میانِ صفات و شیونات
ن است لَا یَظْهَرُ اِلَّا عَلٰی آحَادٍ مِّنَ الْاَوْلِیَاءِ الْمُحَمَّدِیِّ الْمَشْرَبِ وَلَمْ یُعْلَمْ اَنَّهٗ تَکَلَّمَ بِهٖ اَحَدٌ
ت در خارج موجودند بوجودِ زائد بر ذات تعالی و تقدس و شیونات مجرد اعتبارات اند در ذاتِ عز سلطانه
بشا لے روشن گردد آب مثلاً بالطبع از بالا بپایان فرو می آید این فعلِ طبعی در وے اعتبار
علم و قدرت و ارادت پیدا می کند چه از بابِ علم بواسطهٔ ثقل خود بمقتضائے علمِ خود از بالا بپایان

ے آیند وتوجہ بفوق نمے کنند وعلم تابع حیوۃ است وا
تابع علم است وقدرت نیز ثابت شد چہ اراوت تخصیص احد المقد
است این اعتبارات در ذاتِ آب بمنزلۂ شیونات
اگر باوجودِ این اعتبارات صفاتِ زائدہ در ذاتِ آب اثبات کردہ شود بمنزلۂ
است بوجودِ زائد آب را باعتبارات اولے الحی و عالم وقادر ومرید نمیتوان گفت از برائے این
ثبوتِ صفاتِ زائدہ درکار است پس آنچہ در عبارتِ بعضے مشایخ در اثباتِ اسامی بذ
آب واقع شدہ است مبنائے آن عدمِ فرق است میانِ شیون وصفات وہمچنین حکم نفی
نیز محمول است بر عدمِ آن فرق وفرقِ دیگر درمیانِ شیون وصفات آنست کہ مقامِ شیو
قوی الشان است ومقامِ صفات ہمچنین است محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
کہ بر قدم موسیٰ اند رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین وصولِ فیضِ ثانی ایشان را بتوسطِ شی
وسائرِ انبیاء وجماعہ کہ بر اقدامِ ایشانند صلوات اللہ تعالیٰ وبرکاتہ علی نبینا وعلیہم و
اتباعہم وصولِ این فیض بلکہ فیضِ اول ہم ایشان را بتوسطِ صفات است پس گویم کہ ا
آن سرور است علیہ الصلوٰۃ والسلام وواسطۂ وصولِ فیضِ دویم است ظلِ شان العلم است
شان جامعِ جمیعِ شیونِ اجمالی وتفصیلی است وآن ظلِ معبر بقابلیت و نسبت تعالیٰ وتقدس
علم را بلکہ جمیع شیون اجمالی وتفصیلی را لیکن باعتبارِ شمولِ شانِ علم مر انہا را باید دانست کہ ای
اگرچہ برزخ است میانِ ذات عز شانہ ومیانِ شان العلم اما چون یک جہت او بیرنگ ا
وآن جہتِ ذات است تعالیٰ شانہ در برزخ نیز رنگِ آن پیدا نمیشود پس آن برزخ بر
دیگر کہ شان العلم است منصبغ است پس ناچار آن را ظلِ آن شان گفتہ شد وایضاً ظلِ ش
از ظہورِ شے است اگرچہ بشبہ ومثال باشد در مرتبۂ دویم وچون حصولِ برزخ بعد حصولِ طرفین
لاجرم این برزخ در وقتِ مکاشفہ در تحتِ آن شان منکشف میشود پس باعتبارِ این ظہور تا

مناسب افتاده وطائفہ از اولیاء اللہ کہ بر قدم وے اند صلی اللہ تعالی علیہ وعلیہم وسلم
اسمائے کہ ارباب ایشان اند در وصول فیض ثانی ظلال آن قابلیت جامع اند وکالتفاصیل
ظل مجمل را وارباب سائر انبیا صلوات اللہ تعالی وتسلیماتہ علی نبینا وعلیہم وواسطہ وصول
اول وثانی ایشان را قابلیات اتصاف ذاتست عز سلطانہ بصفات موجودہ زائدہ وطائفہ
دام ایشانند ارباب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول وثانی دو واسطہ وصول
اول مر آن سرور را علیہ الصلوۃ والسلام قابلیت اتصاف ذاتست تعالی وتقدس
صفات را گویا قابلیات کہ وسائل فیوض سائر انبیا اند صلوات اللہ وبرکاتہ علی نبینا
ظلال این قابلیت جامع اند وکالتفاصیل اند مر آن جامع مجمل را وطائفہ کہ بر قدم آن سرور اند
وعلیہم الصلوۃ والتحیۃ وسائط وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است کہ صفات اند پس
ن را وسائل وصول فیض اول جدا آمد از وسائط وصول فیض ثانی بخلاف دیگر ان از یکے است
از مشایخ قدس اللہ تعالی اسرارہم کہ رب آنحضرت اعلی الصلوۃ والتحیۃ در قابلیت اتصاف منحصر
اند منشاء آن عدم فرق است میان شیون وصفات بلکہ عدم علم است بمقام شیون واللہ یحق الحق
یہدی السبیل پس محقق شد کہ رب آن حضرت علیہ الصلوۃ والسلام والتحیۃ رب الارباب است
مقام شیون وہم در خانہ صفات دو واسطہ وصول ہر دو فیض است ونیز معلوم گشت کہ وصول
مراتب کمالات ولایت آن حضرت علیہ الصلوۃ والسلام از ذات است بتوسط امر زائد چہ شیون
اسند اعتبار زیادتی در ایشان از منتزعات عقل است لہذا تجلی ذاتی مخصوص او گشت وکمل
ن او چون از راہ او فیض میگیرند ایشان را نیز از ین مقام شرب بدست آمد ودیگران را چون وسائط
تی درمیان است وصفات بوجود زائد موجود اند حاجز حصین درمیان افتاد وتجلی صفاتی نام
ن گشت باید دانست کہ قابلیت اتصاف ہرچند اعتبار است وجود زائد ندارد چہ صفات موجود
قابلیات اینجا اما چون قابلیات در رنگ برازخ اند میان ذات وصفات بلکہ میان شیون وصفات

وبرزخ رنگِ طرفین خودمی گیرد وقابلیات نیز رنگِ صفات گرفته حائلیت پیدا کرده اند ف
اگر اندک است اندک نیست ❊ درونِ دیده اگر نیم موست بسیار است ❊ ازین بیان لائح گ
که ظهورِ ذات تعالیٰ وتقدس بے پرده منافیِ تجلیِ شهودی نیست لیکن تجلی وجودی رامنافی ا
لهذا آن سرور را علیه الصلوٰة والسلام والتحیة درجانبِ وصولِ فیضِ وجوه کمالاتِ ولا
حائلے درمیان نیامد ودرجانبِ وصولِ فیضِ وجودی حائلے درمیان آمد که قابلیتِ آن
است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیون وقابلیات اینها از اعتباراتِ عقل باشند وجود
ثابت شد وازان حجابِ علمی لازم آمد غایة ما فی الباب حُجُبِ صفات خارجی است وحجبِ ش
علمی زیراکه گوئیم که موجودِ ذهنی درمیانِ دو موجودِ خارجی پرده نمیشود وموجودِ خارجی راپرده
اگر موجودِ خارجی ولو سُلِّمَ فَالحِجَابُ العِلمِیُّ یُمکِنُ ارتِفَاعُهُ مِنَ البَینِ بِحُصُولِ بَعضِ المَع
بِخِلَافِ الخَارِجِیِّ فَاِنَّهُ لَا یُمکِنُ زَوَالُهُ چون این مقدمات معلوم گشت پس بدانکه اگر محمدی
منتهائے سیرِ او که مسمّٰی بسیر الی الله است تا ظلّ شانست که اسم اوست وبعد از فنا دران ا
بفنائے فی الله مشرف می گردد واگر بآن اسم باقی گشت بقا بالله اورا نیز میسر گشت وباین فنا
درمرتبهٔ اُولیٰ از ولایتِ خاصهٔ محمدیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة داخل میشود واگر محمدی م
نیست بقابلیتِ صفت یا نفسِ صفت که ربِّ اوست میرسد واگر درین اسم فانی گشت فانی
بروے اطلاق نباید کرد وهمچنین برتقدیرِ بقا بآن اسم باقی بالله نیست چه اسم الله عبارت از مرتبه
که جامعِ جمیعِ شیون وصفات است وچون درجهتِ شیون زیادت اعتباریست عینِ ذات اند و
یکدیگر پس فنا دریک اعتبار فنا درجمیعِ اعتبارات است بلکه فنا در ذات است تعالیٰ وتقدس وهمچن
بقا بیک اعتبار بقا بجمیعِ اعتبارات است پس فانی فی الله وباقی بالله درین صورت گفتن س
میشود بخلاف درجانبِ صفات که موجوداند بوجودِ زائد بر ذات مغایرت اینها با ذات عز سلطا
وبایک دیگر تحقیقی است پس فنا دریک صفت مستلزمِ فنا درجمیع نیست وهٰکذا الحال فی البا

یعنی امر واقعی است نه اعتباری ۱۲

راین فانی را فانی فی الله نباید گفت وباقی را باقی بالله نه بلکه مطلق فانی وباقی میتوان
مقید بصفتے یعنی فانی در صفت علم یا باقی بآن صفت پس ناچار فنائے محمدیان اتم آمد
ے ایشان اکمل وایضاً عروج محمدی چون بجانب شیون است وشیون را با عالم هیچ مناسبتے
چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فنائے سالک در شانے مستلزم فنائے مطلق او باشد
یچ بقائے وجود سالک واثر او نماند وهمچنین بر تقدیر بقا بتمامی خود بآن شان باقی میگردد
فانی در صفت که بتمام از خود نمے برآید واثرش زائل نمیگردد وچه وجود سالک اثر همان صفت
ی پس ظهور اصل ماحی وجود ظل بالکل نباشد وبقا باندازهٔ فنا است پس محمدی از رجوع بصفات
امین باشد واز خوف رد محفوظ چه او بکلی از خود برآمده است وباو سبحانه باقی گشته درین محل
ع باشد بخلاف در صورت فنائے صفاتی که عود درانجا بواسطهٔ بقائے اثر وجود سالک ممکن
ینجا تواند بود واختلافیکه درمیان مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم در جواز رجوع واصل وعدم
ی واقع است حق آنست که اگر محمدیست محفوظ است از عود والا در خطر است وهمچنین است
ه در زوال اثر وجود سالک بعد از فنائے او واقع است بعضے بزوال عین واثر قائل گشته اند
ویگر زوال اثر را جائز نداشته اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمدیست عین واثر نیز
ازو وغیر او را اثر زائل نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال ظل آن
ین نباشد اینجا دقیقه ایست باید دانست که مراد از زوال عین واثر زوال شهودیست نه وجودی
زوال وجودی مستلزم الحاد وزندقه است وجماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
ی اثر ممکن گریخته اند وآن را الحاد وزندقه دانسته اند والحق ما حققت بإعلامه سبحانه
ست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین وغیر قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
ل اثر مستلزم الحاد وزندقه است بالجمله زوال وجودی در عین واثر محالست وشهودی
این بلکه واقع لیکن مخصوص بمحمدی مشرب است پس محمدیان بتمام از قلب می آیند وبمقلب قلب

می پیوندند از تقلّبِ احوال آزاد ند و از رقیّتِ ماسوائے بالکلیّہ محرّر و دیگران از چون وجود

است و تقلّبِ احوال نقدِ وقت مخلصی از مقام قلب ندارند چہ وجودِ آثار و تقلّبِ احوال از

تنویرِ حقیقتِ جامعۂ قلبیّہ ست پس شہود دیگران ہمیشہ در پردہ باشد چہ ہر قدر کہ از بقایائے

ثابت است پردۂ مطلوب ہمان قدر است و چون اثر باقیست پردہ ہمان اثر است **معرفت**

اگر سالک از راہِ سلوکِ غیر متعارف در مرتبہ از مراتب فوقِ اسمے کہ ربّ اوست برسد و نے

اسم رسد در آن مرتبہ فانی و مستہلک گردد فنا فی اللہ در ان صورت گفتن نیز درست است

است بقا بآن مرتبہ پس تخصیصِ فنا فی اللہ بآن اسم باعتبارِ آنست کہ آن مرتبۂ اولیٰ است

سائر افنیہ **معرفت** سلوک انواع است بعضے را بے تقدّمِ جذبہ است و بعضے دیگر

سلوکِ شان مقدّم ہست و جماعہ را در اثنائے قطعِ منازلِ سلوک جذبہ حاصل میشود و جمعے را طے

سلوک میسّر مے شود اما تا بحدِ جذبہ نمیرسند تقدّمِ جذبہ محبوبان راست و باقی اقسام محبّین

سلوکِ محبان عبارت از طےِ مقاماتِ عشرہ مشہورہ است بہ ترتیب و تفصیل و در سلوک

خلاصۂ مقاماتِ عشرہ حاصل میشود بہ ترتیب و تفصیل کارے ندارند علم بوحدتِ وجود و مانند آن

و سریان و معیّتِ ذاتیہ بجذبۂ مقدّم یا متوسط و ابستہ است بسلوکِ خالص و جذبۂ منتہیان را

این علوم مناسبت نیست چنانکہ بالا گذشت و حق الیقینِ منتہیان را نیز بعلوم مناسبۂ توحید

نیست ہر جا بیان حق الیقین بمقام مناسب اربابِ توحیدِ وجود کردہ اند آن حق الیقین

مبتدی یا متوسط است **معرفت** بعضے مشائخ فرمودہ اند کہ چون کارِ طالب بجذبہ برسد

راہبر ہمان جذبہ است و بس یعنے احتیاج بتوسطِ راہبرِ دیگر ندارد ہمان جذبہ کافی است

جذبہ جذبۂ سیر فی اللہ ارادہ نمودہ اند بلے کافی است اما لفظِ راہبر منافی این ارادہ است

از سیر فی اللہ مسافتے نیست کہ در قطعِ آن محتاج براہبر باشد و ہمچنین جذبۂ متقدّم ہم مراد

چنانکہ متبادر از عبارتست پس ناچار جذبۂ متوسط ارادہ نمودہ باشند و کفالیت او در وصول

٥ یعنے مطلقا انجام کار او بسلوک کشیدہ نشد فافہم ١٢

ن نمیشود چه بسیارے از متوسطان در وقتِ حصول این جذبه از عروج بفوق تقاعد نموده اند و بهمان
جذبه بنهایت انگاشته اگر کافی مے بود در اثناء راه نمیگذاشت آرے جذبۂ متقدم چون محبوبان
دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد محبوبان را بتقلاب عنایت خواهند کشید و در اثنائِ طریق نخواهند
ست امّا این کفایت در حقِ جمیع جذباتِ متقدم هم ممنوع ست جذبه که انجام کارِ او بسلوک
کافی است و اگر بسلوک نیاید مجذوب ابتر است از محبوبان نیست **خاتمه** طائفۂ از مشایخ
الله تعالیٰ اسرارهم گفته اند که تجلی ذاتی مزیل شعور است و معطّل حس بعضی ایشان از
خود چنین گفته اند که در وقتِ ظهورِ این تجلی ذاتی تا مدتے بیحس و حرکت افتاده بودم مردم مرده
انگاشتند و بعضے دیگر منعِ کلام و جرآن در تجلی ذات کرده اند حقیقتِ این سخن آنست که این تجلی
در پردۂ اسمے است از اسما و بقاءِ پرده بواسطۂ بقایائے اثرِ وجودِ صاحبِ تجلی است و آن
شعوری بواسطۂ آن بقیه است اگر بتمام فانی میگشت و به بقا بالله مشرف می شد آن تجلی
را بے شعور نمیساخت **شعر** مُحْرِقٌ بِالنَّارِ مَنْ يَمَسُّ بِهَا ۞ وَمَنْ هُوَ النَّارُ كَيْفَ يَحْتَرِقُ ۞
عین نار است هر آئینه بسوزد و متلاشی شود و ثانی عینِ نار است فکیف یحترق بلکه گوئیم آن
در پرده است تجلی ذات نیست داخلِ تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوصِ آن حضرت است
الصلوٰة والسلام والتحیة تجلی بے پرده است و علامتِ پرده بیشعوری است و بیشعوری
نیست و دلیلِ بے پردگی شعور است و شعور در کمالِ حضور است بزرگے از حالِ صاحب
که بالاصالة والاستقلال است چنین خبر داده علیه الغفران آنجا که گفته است **مصرع**
رفت بیک پرتوِ صفات ۞ تو عینِ ذات می نگری در تبسمی ۞ و همین تجلی ذاتی که
ده است محبوبان را و امّی است و محبان را برقی زیرا که آمدن محبوبان رنگِ امزاج شان
آن نسبت در کلیۂ ایشان سرایت کرده است و در محبان این سرایت بر سبیلِ ندرت است
در حدیثِ نبوی علیه من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها واقع شده است

قال فی دراسات اللبیب روی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لی وقت لا یسعنی فیه غیر ربی وفی الشمائل عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه کان اذا دخل منزله جزأ دخوله ثلثة اجزاء جزأ لله وجزأ لاهله وجزأ لنفسه — وفی مجمع البحار قال علیه الصلوة والسلام ان لست کاحدکم انی ابیت یطعمنی ربی ویسقینی ومعنی الحدیث بلفظ اکتب تذکرة الصوفیة کثیراً ۔ لمرسلها اسد تاغ

لی مع الله وقت مراد از وقت نه این تجلی برقی است زیرا که این تجلی در حق آن سرور که بادشاه مرادانست علیه الصلوة والسلام دوامی است بلکه نوعی از خصوصیت درین تجلی دائمی است که آن بر سبیل قلت واقع است کما لا یخفی علی ارباب معرفت مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم در بیان حدیث لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل توسطها نموده اند جمعی از وقت وقت مستمر اراده نموده اند و جمعی دیگر بندرت وقت قائل گشته اند و حق آنست که باوجود استمرار وقت وقت نادر نیز متحقق است کما مر الاشارة الیه انفا و درین حقیر تحقق آن وقت نادر در وقت اوا نماز است چنانکه آن سرور علیه الصلوة والسلام در حدیث قرة عینی فی الصلوة بآن اشارت فرموده است وایضاً آن سرور فرموده علیه الصلوة والسلام والتحیة اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوة وقال تبارک وتعالی واسجد واقترب پس در هر وقتی که قرب الهی جلشانه بیشتر است گنجایش غیر در ان وقت منتفی تر است و نحو بعضی از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم فرموده است و از فوت حال خود و استمرار آن چنین خبر داده است حیث قال تعالی فی الصلوة کحالی قبل الصلوة فالاحادیث المذکورة بل النص المذکور ینفی المساواة بل لا یشتمل آید و الست که استمرار وقت متحقق است سخن در آنست که باوجود استمرار حالتی نادر هم واقع است یا نه جمعی را که بندریت وقت اطلاع نداده اند بنفی آن قائل گشته اند و جمعی دیگر را که ازان مقام بهره داده اند بآن اعتراف نموده اند وحق کسی را که بطفیل آنحضرت علیه الصلوة والتحیة ازین دولت نادر حظی وافر داده اند از ان دولت قرب آن فقیر بی ارزانی داشته اند اقل قلیل اند رزقنا الله سبحانه بکمال کرمه ؟ وهذا المقام ؟ محمد علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة

معرفت منتهیان از ارباب صفات در علوم و معارف بمجذوبان نزدیک اند و از دولت در شهود هر دو شان نیز یکرنگ چه هر دو از ارباب قلوب اند غایة ما فی الباب ارباب صفات از تفاصیل مطلعند بخلاف مجذوبان وایضاً ارباب صفات بواسطهٔ سلوک و عروج بعوق قرب بیشتر دارند

کرازتفاصیل صفات …

از محبت مجذوبان عروج نا کرده لیکن محبت اصل به منکب شان است اگرچه حجب در میان است چه عجب اگر بحکم المرء مع من احب مع مجذوبان نیز قرب و معیت اصل اعتبار کرده شود پس مجذوبان در محبت مناسبت بمحمدیان دارند چه حب ذاتی و کون مع المحبوب در مجذوبان نیز متحقق است **معرفت** در عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را تجلی صفات است و افراد را تجلی ذات و این سخن مجال تامل است چه قطب محمدی مشرب است محمدیان را تجلی ذات است آری در این تجلی نیز تفاوت هاست تمیز یکی افراد است اقطاب را نیست اما هر دو را از تجلی ذات نصیب است مگر آنکه گوئیم که از قطب قطب ابدال مراد داشته باشند که بر قدم حضرت اسرافیل است نه بر قدم محمد **معرفت** ان الله خلق آدم على صورته الله تعالی بیچون و بیچگونه است روح آدم را که خلاصه اوست بر صورت بیچونی و بیچگونگی آفرید پس همچنانکه حق سبحانه و تعالی لامکانیست روح نیز لامکانی است و نسبت روح با بدن همچو نسبت اوست تعالی و تقدس با عالم نه داخل است نه خارج نه متصل و نه منفصل بیش از قیومیت نسبتی مفهوم نمیشود هر ذره از ذرات بدن را مقوم روح است همچنانکه الله تعالی قیوم عالم است قیومیت او تعالی مر بدن را بواسطه قیومیت روح است هر فیضیکه وارد میشود محل ورود آن فیض ابتدا روح است و بواسطه روح آن فیض ببدن میرسد و چون روح بصورت بیچونی و بیچگونگی آفریده شد لاجرم بیچون و بیچگون حقیقی را در وی گنجایش آمد که لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن چه ارض و سما با وجود وسعت و فراخی چون داخل دائره مکانند و بر لغ چونی و چگونگی تقسیم گنجایش لامکانی که مقدس از چندی و چونی است ندارند لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بیچون در چون آرام نمیگیرد پس ناچار گنجایش در قلب عبد مؤمن که لامکانی است در خبر از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص بقلب عبد مؤمن بنابر آنست که قلب غیر مؤمن کامل از اوج لامکانی فرود آمده است و گرفتار چندی و چونی شده در حکم آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه داخل دائره مکانی شده است و چونی پیدا کرده است

ایشان اسند چارپا یا سند بلکه ایشان گمراه ترند

آن قابلیت را ضائع ساخته است أُولٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ و از مشایخ هر که از وسعتِ قلبِ خود خبر داده است مرادش لامکانیتِ قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آنا تنگ است عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیست هر آئینه در جنب لامکانی که رنگ حکم دانه خردل دارد بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محلِ تجلی انوار قدم شده است بلکه بقائے بقدیم یافته عرش و ما فیها اگر در و افتند محو و متلاشی گردند و اثرے ازینها باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام إِنَّ المُحْدَثَ إِذَا قُورِنَ بِالْقَدِيمِ لَمْ يَبْقَ لَهُ أَثَرٌ این لباسیست که خاص بر قدِ روح دوخته اند ملائکه نیز این خصوصیت ندارند داخلِ دائره مکانند و متصف بچون لاجرم انسان خلیفهٔ رحمن آمد جل سلطانه بی صورتِ شئ خلیفهٔ شئ است تا بر صورتِ شئ مخلوق نباشد خلافت شئ را نشاید و تا خلافت را شایان نباشد تحملِ بارِ امانتِ اصلِ خود نتواند کرد لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه قال تبارک و تعالی إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا كثیر الظلم علی نفسه حیث لا یبقی من وجوده و توابع وجوده اثرا ولا حکما کثیر الجهل حتی لا یکون له ادراک یتعلق بالمقصود ولا علم له بالنسبة الی المطلوب بل العجز عن الادراک فی ذلک الموطن ادراک والاعتراف بالجهل معرفة اعرفهم بالله اشدهم تحیرا فیه

تنبیه اگر در بعضی عبارات لفظی که موهم ظرفیت یا مظروفیت است در شانِ او تعالی و تقدس واقع میشود حمل بر تنگی میدانِ عبارت می باید کرد و مرادِ کلام را مطابق آرائے علمای اهل سنت می باید داشت

معرفت عالم صغیر و کبیر مظاهر اسما و صفاتِ الهیه است تعالی شانه و مرایای شئون و کمالاتِ ذاتیه او سبحانه و تعالی او سبحانه و تعالی گنجی بود مکنون و سری بود مخزون خواست که از خلا بملا عرض دهد و از اجمال بتفصیل آرد عالم را آفرید تا دلالت کند بر اصلِ خویش و علامت باشد بر حقیقتِ خود پس عالم را با اصلِ خود هیچ نسبتی نیست الا آنکه عالم مخلوق او

و دلیل است بر کمالات مخزونهٔ او تعالی و تقدس باوراء این هر علمی که هست از جنس اتحاد و عینیت
و احاطه و معیت از سکر وقت و غلبهٔ حال است اکابر مستقیم الاحوال که از قدح صحو ایشان را شربی
ارزانی داشته اند ازین علوم متبری و مستغفر اند اگرچه بعضی ایشان را در ابتدای حال این علوم
حاصل میشود اما بالآخره ازینها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم لدنی بر ایشان افاضه میفرمایند
مثالی از برای تحقیق این مبحث بیان کنیم عالمی نحریری ذو فنونی خواهد که کمالات مخزونهٔ خود را
در عرصهٔ ظهور آرد و فنون مکنونهٔ خود را بر ملا جلوه دهد ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پردهٔ آن حروف
و اصوات آن کمالات را متجلی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف و اصوات
دوال را با معانی مخزونه بلکه با آن عالم موجد هیچ نسبتی نیست الا آنکه آن عالم موجد اینها است
و اینها دوال اند بر کمالات مکنونهٔ او حروف و اصوات را عین آن عالم یا عین آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین
حکم باحاطه و معیت درین حادثه غیر واقع است معانی بهمان صرافت مخزونه اند آری چون
درمیان معانی و صاحب معانی و درمیان حروف و اصوات مناسبت دالیت و مدلولیت متحقق
است بعضی معانی زائده غیر واقعه در تخیل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونهٔ او ازان
نسبت زائده منزه و مبرا است و این حروف و اصوات در خارج موجود اند نه آنکه آن عالم و معانی
موجود اند و آن حروف و اصوات اوهام و خیالات اند پس عالم که عبارت از ما سوی است
در خارج موجود است بالوجود الظلی و الکون التبعی نه آنکه عالم اوهام و خیالات است این
مذهب بعینه مذهب سوفسطائی است که عالم را اوهام و خیالات میدانند اثبات حقیقت در عالم
نمودن عالم را از اوهام و خیالات نمی برآرد حقیقتش موجود شدهٔ عالم زیراکه عالم ورای آن حقیقت
مفروضه است تنبیه مراد از مظهریت و مرآتیت عالم مر اسماء و صفات را مرآتیت اوست مر صور
اسماء و صفات را نه اسماء و صفات را بالحقیقة چه اسم در رنگ مسمی محاذی هیچ مرآت نمیشود و صفت
همچو موصوف مقید بهیچ مظهر نمیگردد ع در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد * در کلبهٔ گدایان سلطان

ــه زیرا که بر تقدیر اثبات حقیقت در عالم حقیقت موجود شده عالم ۱۲

چه کار دارد ۔ معرفت کمّل تابعانِ آنسرور را علیہ الصلوۃ والسلام والتحیۃ اگرچہ ب
اتباعِ آنحضرت علیہ الصلوۃ والسلام والتحیۃ از تجلّی ذات کہ بالاصالۃ خاصّۂ آنحضرت
علیہ الصلوۃ والسلام نصیبے است وسائرِ انبیاء را علیٰ نبینا وعلیہم الصلوات والتحیات و
تجلیاتِ صفات است وتجلّی ذات اشرف است از تجلّی صفات لیکن باید دانست کہ ا
نبینا وعلیہم الصلوات والتحیات در تجلیاتِ صفات مراتبِ قرب حاصل است کہ کمّلِ تا
امت را نیست باوجود تجلّی ذات بطریقِ تبعیت مثلاً شخصے محجبِ جمالِ آفتاب مدارج
طے کردہ بآفتاب برسد ودرمیانِ آفتاب واو غیر از حائلے رقیقے نماند وشخصے دیگر
ذاتِ آفتاب درعروج بآن مراتب عاجز است ہرچند میانِ او وآفتاب حائلے درمیان
شک نیست کہ شخصِ اول نزدیکتر است بآفتاب وعالمتر است بکمالاتِ دقیقۂ او پس
قرب بیشتر است ومعرفت زیادہ تر وفاضلتر است پس ہیچ ولی از اولیاء این امت کہ خ
باوجود افضلیتِ پیغمبر خویش بمرتبۂ ہیچ نبی از انبیاء نرسد اگرچہ او را بواسطۂ متابعتِ پیغ
از مقام مابہ الافضلیت نصیبے حاصل شود فضلِ کلّی انبیاء راست اولیاء طفیلی اند ۔ ولیہ
آخر الکلام ۔ الحمد للہ سبحانہ علیٰ ذلک وعلیٰ جمیع نعمائہ والصلوۃ والسلام
افضلِ انبیائہ وعلیٰ جمیع الانبیاء والمرسلین والملٰئکۃ المقربین وعلی ال
والشہداء ۔ والصـ

مکتوب دو صد وہشتاد وہشتم (۲۸۸)

بسید ضیاء سارنگپوری صدور یافتہ در منع از اداے صلوۃ نوافل بجماعت مانند نماز عاش
وشب برات وغیرہا ملتبسات ذلک: بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی شرفنا بمتابعۃ
المرسلین وجنبنا عن ارتکاب المبتدعات فی الدین والصلوۃ والسلام علی
بنیان الضلالۃ ورفع اعلام الہدایۃ وعلی آلہ الابرار وصحبہ الاخیار باید دانس

اکثر مردم از خواص و عوام درین زمان در اداے نوافل اہتمام تمام دارند و در مکتوبات مساہلات مینمایند و مراعاتِ سنن و مستحبات را در انہا کمتر میکنند نوافل را عزیز میدارند و فرائض را ذلیل و خوار کم است کہ فرائض را در اوقاتِ مستحبہ ادا نمایند و در تکثیرِ جماعتِ مسنونہ بلکہ در نفسِ جماعت تقید نے دارند و بتکاسل و تساہل ادای نفسِ فرائض را غنیمت می شمارند و روزِ عاشورا و شبِ برات و شبِ بیست و ہفتم ماہِ رجب و اوّلِ شبِ جمعہ از ماہِ مذکور کہ آن را لیلۃ الرغائب نام نہادہ اند کمال اہتمام مرعی داشتہ بجمعیتِ تمام نوافل را بجماعت میگذارند و آنرا نیک و مستحسن مے پندارند و نمیدانند کہ این از تسویلاتِ شیطان است کہ سیئات را بصورتِ حسنات مینماید شیخ الاسلام مولانا عصام الدین ہروی در حاشیہ شرح وقایہ میفرماید کہ تطوع بجماعت و ترکِ فرض بجماعت از حبائلِ شیطان است بدانکہ نوافل را بجمعیتِ تمام گذاردن از بدعتہاے مذمومہ و مکروہہ است ازان بدعتہا است کہ حضرتِ رسالتِ خاتمیت علیہ و علی آلہ من الصلوات افضلہا و من التسلیمات اکملہا در شانِ آن فرمودہ است من احدث فی دیننا ہذا فہو ردٌ بدانکہ ادای نوافل بجماعت در بعضی روایاتِ فقہیہ مطلقًا مکروہ است و در بعضے دیگر کراہت مشروط بتداعی و تجمع است پس اگر بے تداعی یکدو کس در ناحیہ مسجد نفل را بجماعت گذارند روا باشد بے کراہت و در سہ کس اختلافِ مشائخ است و در چہار کس باتفاق مکروہ است در بعضی روایات و در بعضے دیگر اصح آنست کہ مکروہ است فی الفتاوی السلجیۃ یکرہ التطوع بالجماعۃ خلا التراویح وصلوۃ الکسوف وفی الفتاوی الغیاثیۃ قال الشیخ الامام السرخسی رحمہ اللہ سبحانہ التطوع بجماعۃ خارج رمضان انما یکرہ اذا کان علی سبیل التداعی اما اذا اقتدی رجل او رجلان لا یکرہ وفی الثلث اختلاف وفی الاربع یکرہ بلا خلاف وذکر فی الخلاصۃ التطوع بالجماعۃ اذا کان علی سبیل التداعی یکرہ اما اذا صلوا بجماعۃ بغیر اذان واقامۃ فی ناحیۃ المسجد لا یکرہ وقال شمس الائمۃ الحلوانی رح اذا کان سوی الامام ثلثۃ لا یکرہ بالاتفاق وفی الاربع اختلف والاصح

انہ یکرہ

أَنَّهُ مَكْرُوهٌ وَفِي الْفَتَاوَى الشَّامِيَةِ وَلَا يُصَلِّي التَّطَوُّعَ بِالْجَمَاعَةِ إِلَّا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ
إِنَّمَا يُكْرَهُ إِذَا كَانَ عَلَى سَبِيلِ التَّدَاعِي يَعْنِي بِأَذَانٍ وَإِقَامَةٍ أَمَّا لَوِ اقْتَدَى وَاحِد
أَوِ اثْنَانِ لَا عَلَى سَبِيلِ التَّدَاعِي فَلَا يُكْرَهُ وَإِذَا اقْتَدَى ثَلَاثَةٌ اخْتَلَفَ الْمَشَايِخُ رَحِمَهُمُ اللهُ
وَإِنِ اقْتَدَى أَرْبَعَةٌ كُرِهَ اتِّفَاقًا وامثالِ این روایات بسیار است وکُتُبِ فقهیہ بآن مملو
واگر روایتے پیدا شود کہ از ذکرِ عدد ساکت باشد ومطلقاً مجوّزِ باشد ادائِ نفل بجماعت آنرا حمل باید
بر مقید کہ در روایاتِ دیگر واقع شدہ است واز مطلق مقید مراد باید داشت وجواز مقصور بر اثنین
باید نمود چہ علماءِ حنفیہ اگرچہ در اصول مطلق را بر اطلاق میگذارند وبر مقید حمل نمیکنند اما در روایات
حملِ مطلق بر مقید جائز داشتہ اند بلکہ لازم دانستہ واگر بطریقِ فرضِ محال حمل نکنیم وبر اطلاق بگذ
ہر آئینہ این مطلق معارضِ خواہد بود مر آن مقید را اگر در قوّت برابر باشد ومساوات در قوت ممنوع
چہ روایاتِ کراہت باوجودِ کثرت مختار ومفتی بہا اند بخلافِ روایتِ اباحت ولو سلّم مساوات
گوئیم کہ بر تقدیرِ تعارضِ ادلّۂ کراہت وادلّۂ اباحت ترجیح جانبِ کراہت راست کہ رعایت
احتیاط در آنست چنانچہ مقرّرِ اہلِ اصولِ فقہ است پس جماعہ کہ در روزِ عاشورا وشبِ برات
ولیلۃ الرغائب نمازِ بجماعت میگذارند دویست وسیصد سیصد کس کم وبیش کہ در مسج
جمع میشوند وآن نماز را واجتماع وجماعت را مستحسن می پندارند مرتکبانِ امرِ مکروہ اند باتفاقِ فقہ
ومکروہ را مستحسن دانستن از اعظمِ جنایاتست چہ حرام را مباح دانستن منجر بکفر است ومکروہ را حسن
پنداشتن یکمرتبہ از آن پایان است شناعتِ این فعل را نیک ملاحظہ باید نمود ودست آویز
ایشان در باب رفعِ کراہت عدمِ تداعی است آرے عدمِ تداعی بمقتضائے بعضی روایات
رفعِ کراہت میکند اما مخصوص بواحد واثنین است وآنہم بشرطے است کہ در ناحیۂ مسجد متحقق ش
وعیدد ونہا حرمۃ الفقہاء بانکہ تداعی عبارت از اعلامِ یک دیگر است از برائے ادائے نمازِ نفل
واین معنی در این جماعات متحقق است چہ قبیلہ قبیلہ در روزِ عاشورہ وغیرہ یکدیگر را اعلام میکنن

... درمسجد فلان شیخ یافلان عالم میباید رفت ونماز بجمعیت مے باید گذارد واین فعل را اعتیاد

... این قسم اعلام از اذان واقامت ہم ابلغ است پس تداعی ہم ثابت شد واگر تداعی را

... اذان واقامت داریم چنانچہ در بعضے روایات واقع شدہ است وحقیقت اذان واقامة

... جواب ہمانست کہ بالا گذشت کہ مخصوص است بو آخذ و اثنین باشرط دیگر کہ بالا مذکور شد

... کہ مبناے اداے نوافل بر اخفا وتستر است کہ مظنہ ریا وسمعہ است وجماعت منافی

... ودر اداے فرائض اظہار واعلان مطلوب است چہ از شائبہ ریا وسمعہ مبرا است پس

... مناسب باشد با آنکہ گوئیم کثرت اجتماع محل حدوث فتنہ است لہذا در براے اداے

... حضور سلطان یا نائب او شرط کردہ اند تا از حدوث فتنہ امن متحقق شود ودرین جماعات

... احتمال القاظ فتنہ قوی است پس این اجتماع مشروع نباشد ومنکر باشد ودر حدیث نبوی

... الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا الفتنۃ نائمۃ لعن اللہ من ایقظہا

... اسلام وقضاۃ واہل احتساب را لازم است کہ منع این اجتماع نمایند ودرین باب زجر را

... مرعی دارند تا استیصال این بدعت کہ منجر بفتنہ است متحقق شود واللہ یحق الحق وہو ...

ترجمہ از مصحح	مکتوب دو صد وہشتاد ونہم ۲۸۹	... ل

... الدین صدور یافت در بیان اسرار قضا وقدر وما یناسب ذلک بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

... د للہ الذی کشف سر القضاء	جمیع ستایش مر خدا راست کہ منکشف ساخت راز
... علی الخواص من عبادہ وستر	قضا وقدر را بر خواص بندگان خویش وپنہان داشت
... عن العوام لمکان الضلال عن سواء السبیل	آنرا از نظر عوام بسبب گمراہ بودن ایشان از راہ راست
... ہ والصلوۃ والسلام علی من	ومیانہ آن وصلوۃ وسلام بر کسیکہ بکمال رسانید
... حجتنا البالغۃ وقطع بہ اعذار	حق تعالی بوے حجت تامہ خود را وبرید باوے

العصاة الهالكة وعلى الهوا فضاية البررة
الاتقياء الذين آمنوا بالقدر كما هو
بالقضاء وبعد فلما كانت مسئلة
القضاء والقدر قد كثر فيه الحيرة
والضلال غلب على اكثر ناظريها
باطل الوهم والخيال حتى قال بعضهم
بعض الجبر فيما يصدر من العبد با
لاختيار ونفى بعضهم نسبته الى الواحد
القهار واخذ طائفة بطرفي الاقتصاد
في الاعتقاد الذي هو الصراط المستقيم
والمنهج القويم ولقد وفق بهذا الطريق
الفرقة الناجية الذين هم اهل السنة
والجماعة رضي الله تعالى عنهم وعن
اسلافهم واخلافهم فتركوا الافراط
والتفريط واختاروا الوسط والبين
روى عن ابي حنيفة رضي الله تعالى
عنه انه سأل جعفر بن محمد الصادق
رضي الله تعالى عنهما فقال يا ابن رسول
الله هل فوض الله تعالى الامر
الى العباد فقال الله تعالى اجل

بہا عنایت نافرمانان ہلاک شوندگان وبر آل
اصحاب وے کہ نیکوکاران وپرہیزگاران اند کہ ایمان
آوردند بقدر وخورسند شدند بقضا وپس از حمد وصلوۃ
چون در تحقیق مسئلہ قضا وقدر حیرت بسیار وضلالت
کثیر شائع گردید وبر اکثرے از ناظرین آن وہم باطل
وخیال لاطائل غالب آمد حتی کہ گفتند بعضے بجبر محض
در آنچہ از عبد باختیار صادر شود ونفی کردند
بعضے نسبت آنرا بخدائے یکتائے غالب وگرفت
ہر یکے ازین دو طائفہ یکے را از دو جانب اقتصاد
در اعتقاد کہ اوست صراط مستقیم ونہج قویم
وہر آئینہ موفق گردید باین طریق مستقیم فرقہ ناجیہ
کہ ایشانند اہل سنت وجماعت رضی اللہ تعالی
عنہم وعن اسلافہم واخلافہم
پس ترک نمودند راہ افراط وتفریط را
واختیار کردند وسط ومیان را منقولست
از امام ابو حنیفہ کوفی رضی اللہ تعالی عنہ
کہ پرسید از امام اجل جعفر صادق
رضی اللہ تعالی عنہما پس گفت اے فرزند رسول
خدا آیا تفویض نمودہ است حق تعالی کار
را به بندگان - پس فرمود کہ خدا تعالی بزرگتر

مِنْ اَنْ یُفَوِّضَ الرُّبُوْبِیَّةَ اِلَی الْعِبَادِ
فَقَالَ لَهٗ هَلْ یُجْبِرُهُمْ عَلٰی ذٰلِكَ فَقَالَ
اللّٰهُ تَعَالٰی اَعْدَلُ مِنْ اَنْ یُجْبِرَهُمْ عَلٰی
ذٰلِكَ ثُمَّ یُعَذِّبَهُمْ فَقَالَ وَكَیْفَ ذٰلِكَ
فَقَالَ اَلْبَیْنَ الْبَیْنِ لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیْضَ
وَلَا كُرْهَ وَلَا تَسْلِیْطَ لِهٰذَا قَالَ اَهْلُ
السُّنَّةِ اِنَّ الْاَفْعَالَ الْاِخْتِیَارِیَّةَ
لِلْعِبَادِ مَقْدُوْرَةُ اللّٰهِ تَعَالٰی مِنْ حَیْثُ
الْخَلْقِ وَالْاِیْجَادِ مَقْدُوْرَةُ الْعِبَادِ
عَلٰی وَجْهٍ اٰخَرَ مِنَ التَّعَلُّقِ یُعَبَّرُ عَنْهُ
بِالْاِكْتِسَابِ فَحَرَكَةُ الْعَبْدِ بِاعْتِبَارِ
نِسْبَتِهَا اِلٰی قُدْرَتِهٖ تَعَالٰی یُسَمّٰی خَلْقًا
وَبِاعْتِبَارِ نِسْبَتِهَا اِلٰی قُدْرَةِ الْعَبْدِ كَسْبًا
لَهٗ فَاِنَّ الْاَشْعَرِیَّ مِنْهُمْ ذَهَبَ اِلٰی
اَنْ لَا مَدْخَلَ لِاخْتِیَارِ الْعِبَادِ فِیْ اَفْعَالِهِمْ
اَصْلًا اِلَّا اَنَّهٗ سُبْحَانَهٗ اَوْجَدَ الْاَفْعَالَ
عَقِیْبَ اخْتِیَارِهِمْ بِطَرِیْقِ جَرْیِ الْعَادَةِ
اِذْ لَا تَاْثِیْرَ لِلْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ عِنْدَهٗ
وَهٰذَا الْمَذْهَبُ مَائِلٌ اِلَی الْجَبْرِ وَلِهٰذَا
یُسَمّٰی بِالْجَبْرِ الْمُتَوَسِّطِ وَقَالَ الْاُسْتَاذُ

ازینکه تفویض نماید ربوبیت خود را به بندگان
خویش پس گفت ابوحنیفه رض آیا مجبور ساخته است
ایشان را بران فرمود خدا تعالی عادل‌تر است
ازانکه مجبور سازد ایشان را و باز عذاب کند
ایشان را ثانیاً پس گفت ابوحنیفه رض چگونه است
حقیقت این معامله فرمود کار میان تفویض و میان
جبر است نه بالکلیه جبر است و نه تفویض و نه اکراه
و نه تسلیط ازینجا گفته اند اهل سنت که تحقیق
افعال اختیاریه بندگان داخل اند تحت قدرت حق تعالی
باعتبار خلق و ایجاد و تحت قدرت عباد بروجه دیگر
از تعلق که معبر است بکسب و اکتساب پس حرکت عبد را
باعتبار نسبت به قدرت حق تعالی خلق و ایجاد نامند
و باعتبار ارتباط وی بقدرت عبد کسب
میگویند و لیکن امام ابوالحسن اشعری از ایشان رفته
است باین طرف که اختیار عباد را در افعال ایشان
اصلا دخلی نیست و لیکن تحقیق حق سبحانه بوجود
می آرد افعال را در عقب اختیار ایشان بطریق جری عادت
زیرا که قدرت حادثه را نزد وی هیچ تاثیر نیست
و این مذهب مائل است بجبر و ازینجاست که بجبر
متوسط نامیده میشود و قائل شده است استاذ

أبو إسحق الإسفرايني بتأثير القدرة
الحادثة في أصل الفعل وحصول الفعل
بمجموع القدرتين وقد جوّز اجتماع
المؤثرين على أثر واحد بجهتين
مختلفتين وقال القاضي أبو بكر الباقلاني
بتأثير القدرة الحادثة في وصف
الفعل بأن يجعل الفعل موصوفا
بمثل كونه طاعة ومعصية والمختار
عند العبد الضعيف تأثير القدرة
الحادثة في أصل الفعل وفي وصفه
معا إذ لا معنى للتأثير في الوصف
بدون التأثير في الأصل إذ الوصف
أثره المتفرع عليه لكنه محتاج إلى
تأثير زائد على تأثير أصل الفعل
إذ وجود الوصف زائد على وجود
الأصل ولا محذور في القول
بالتأثير وإن كبر ذلك على
الأشعري إذ التأثير في القدرة
أيضا بإيجاد الله سبحانه كما أن
نفس القدرة بإيجاده تعالى أيضا

ابو اسحاق اسفرائنی بتأثیر قدرتِ ح…
نفسِ فعل وبحصولِ فعل بمجموع قدرتین و…
است اجتماع دو مؤثر بر اثرِ واحد اما از…
مختلف وتمام شده است قاضی ابو ب…
بتأثیر قدرتِ حادثه در وصفِ فعل ب…
که متصف گردانیده شود فعل مثلاً بوصفِ ط…
یا معصیة ومختار نزد این بندهٔ ضعیف…
قدرتِ حادثه است در هر یکے از نفسِ فع…
فعل چه تأثیر قدرتِ حادثه در وصف…
تأثیرے در اصل هیچ معنی ندارد زیرا که…
اثر همان اصل است ومتفرع است بر آن…
محتاج است بتأثیر زائد بتأثیرِ اصل…
بدین سبب که وجود وصف زائد است…
وجودِ اصل وهیچ اشکالے نیست در ق…
بتأثیر قدرتِ عبد - هر چند این قو…
اشعری گران خواهد آمد زیرا که…
تأثیر در قدرتِ عبد نیز بایجادِ حق س…
سبحانه چنانکه نفسِ قدرت نیز بای…
اوست تعالے

ول بتاثير القدرة هو الاقرب الى
واب ومذهب الاشعري داخل
ائرة الجبر في الحقيقة اذ لا اختيار
ه حقيقة ولا تاثير للقدرة
ادثة اصلا عنده الا ان الفعل
ختياري عند الجبرية لا ينسب
الفاعل حقيقة بل مجازا وعند
عري ينسب الى الفاعل حقيقة
ن لم يكن الاختيار ثابتا له حقيقة
ن الفعل ينسب الى قدرة العبد
يقة سواء كانت القدرة مؤثرة
ي الجملة كما هو مذهب غير
ي من اهل السنة او مدارا
كما هو مذهبه وبهذا الفرق
يز مذهب اهل الحق عن مذهب
ل الباطل ونفي الفعل عن الفاعل
قيقة واثباته له مجازا كما هو
هب الجبرية كفر محض وانكار
الضرورة قال صاحب التمهيد
ن الجبرية من قال بان الفعل

وقول بتاثیر قدرتِ حادثه همان هست
که نزدیکتر است بصواب۔ واما مذهب
اشعری پس فی الحقیقت داخلِ دائرهٔ
جبر است چه نزد اشعری عبد را فی الحقیقة
هیچ اختیارے نیست وقدرتِ حادثه را
هیچ تاثیرے نه مگر آنکه نزد جبریه فعل اختیاری
بفاعل حقیقةً نسبت کرده نمیشود بلکه مجازاً
ونزد اشعری بفاعل حقیقةً نسبت کرده میشود
هرچند مر او را حقیقةً اختیارے حاصل نیست
زیرا که فعل نزد اهل سنت بقدرتِ عبد حقیقةً
منسوب است قدرت فی الجملة مؤثر باشد
چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهل سنت
یا مدارِ صرف چنانکه مذهب وے است وبه
همین فرق ممتاز گردد مذهب اهلِ حق
از مذهب اهل باطل۔ وامّا این که فعل
را از فاعل باعتبارِ حقیقت نفی کردن
وباعتبارِ مجاز اثبات نمودن چنانکه قول
جبریه است پس کفر است صریح وانکار
است از بداهت صاحبِ تمهید فرموده که
بعضے از جبریه قائل اند بآنکه صدور فعل از

مِنَ العَبْدِ ظَاهِرًا أَوْ مَجَازًا أَمَّا فِي الْحَقِيقَةِ
لَا اسْتِطَاعَةَ لَنَا وَالْعَبْدُ كَالشَّجَرِ إِذَا
حَرَّكَتْهَا الرِّيحُ تَحَرَّكَتْ فَكَذٰلِكَ
الْعَبْدُ مَجْبُورٌ كَالشَّجَرِ وَهٰذَا كُفْرٌ وَ
مَنِ اعْتَقَدَ هٰذَا يَصِيرُ كَافِرًا وَقَالَ
أَيْضًا فِي مَذْهَبِ الْجَبْرِيَّةِ قَوْلُهُمْ
أَنْ لَيْسَ لِلْعِبَادِ أَفْعَالٌ عَلَى الْحَقِيقَةِ
لَا فِي الْخَيْرِ وَلَا فِي الشَّرِّ وَمَا يَفْعَلُ الْعَبْدُ
فَالْفَاعِلُ هُوَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَهٰذَا كُفْرٌ
فَإِنْ قُلْتَ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِقُدْرَةِ الْعَبْدِ
تَأْثِيرٌ فِي الْأَفْعَالِ وَلَمْ يَكُنِ اخْتِيَارٌ
لَهُ حَقِيقَةً فَمَا مَعْنَى نِسْبَةِ الْأَفْعَالِ إِلَى
الْعَبْدِ حَقِيقَةً عِنْدَ الْأَشْعَرِيِّ قُلْتُ إِنَّ
الْقُدْرَةَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا تَأْثِيرٌ فِي
الْأَفْعَالِ إِلَّا أَنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَهَا
مَدَارَ الْوُجُودِ الْأَفْعَالِ بِأَنْ يَخْلُقَ
اللّٰهُ تَعَالَى الْأَفْعَالَ عَقِيبَ صَرْفِ
قُدْرَتِهِمْ وَاخْتِيَارِهِمْ إِلَى الْأَفْعَالِ
بِطَرِيقِ جَرْيِ الْعَادَةِ وَكَانَتِ الْقُدْرَةُ
عِلَّةً عَادِيَةً لِوُجُودِ الْأَفْعَالِ فَيَكُونُ

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما در…
او را هیچ استطاعت حاصل نیست و عبد…
شجر است که چون متحرک گرداند او را باد متحرک…
پس همچنین عبد مجبور محض است کالشجر و این…
کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد کافر گردید…
فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان…
نیست مر بندگان را افعالے علی الحقیقة…
خیر و نه در شر و هر چه میکنند پس فاعل آ…
همان حق است سبحانه و این قول نیز کفر است…
اگر گوئی هر گاه قدرت عبد را در افعال…
نه تاثیر نیست و نه مر او را حقیقةً اختیارے پس…
اشعری افعال را بعبد حقیقةً نسبت کردن چه…
وارد گویم هر چند قدرت را در افعال تاثیر…
متحقق نیست مگر این قدرت است که حق سبح…
آن را از برائے حصول افعال مدار ساخته…
بدین نهج که مے آفریند حق تعالے افعال ع…
را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و اختیا…
خود را در افعال بطریق جری عادت…
و نیز قدرت عبد علت عادیه گشته است…
برائے حصول افعال پس ثابت ش…

بالقدرة مدخل في حصول تلك الافعال عادة
لانها لم يستعمل فيها عادة وان لم
يكن لها تاثير في الافعال باعتبار العلة
العادية ينسب الى العباد الافعال حقيقة
هذا هو النهاية في تصحيح مذهب
الاشعري في الكلام بعد كل تامل
اعلم ان اهل السنة اثبتوا القدر
وقالوا ان القدر خيره وشره وحلوه
ومره من الله سبحانه لان معنى القدر
هو الاحداث والايجاد ومعلوم ان
ليس محدث ولا موجد الا الله سبحانه
لا اله الا هو خالق كل شيء فعبدوا
والمعتزلة والقدرية انكروا القضاء
والقدر وزعموا ان افعال العباد
حاصلة بقدرة العبد خلق ما قالوا
لو قضى الله سبحانه الشر ثم عذبهم عليه
لكان ذلك ظلما منه سبحانه وعذبهم
منهم لان القضاء لا يسلب القدرة
والاختيار عن العبد لانه قضى بان
العبد يفعله او يتركه باختياره كما يه

مر قدرت را دخلی در صدور افعال بحسب العادة زیرا که افعال
بدون قدرت عبد عادة بوجود نیامده است
اگرچه مر او را بصدور افعال تاثیری حاصل نیست
پس باعتبار دست عاریه بودن او سبب نسبت
کرده میشود بسوی عباد افعال ایشان حقیقة
همین است غایت وسع در تصحیح مذهب اشعری
در کلام وسے تا مثال جائے تردد است باید دانست
که جماعه اهل سنت ایمان آورده اند بقدر و قائل
گشته اند باین که قدر را از خیر و شر و شیرین و تلخ
همه آن از حق است سبحانه چه مراد از قدر همین ایجاد
است با ایجاد و معلوم است که محدث و موجد
است سبحانه غیر او و او است سبحانه معبود و خالق
همه چیز پس بپرستید او را - و فرقه معتزله و قدریه
از قضا و قدر را انکار نموده اند و زعم کرده که همه آینه
افعال عبد بمحض بقدرت عبد بوجود می
آید گفته اند که اگر حق سبحانه قضا سیکردی بشر
عذاب نمودے ایشان را بر آن البته ظلمی بود
این امر از وی سبحانه جور و ستم - و این قول
جهالت ایشان است چه قضاء حق سبحانه قدرت
و اختیار را از بنده سلب نمیکند چه قضا در حقّه

او يجعل الفعل واجبا او ممتنعا و وجوب الفعل او امتناعه ينافي الاختيار فقد ان لا انه ممنوع فان الوجوب بالاختيار محقق للاختيار لا منافيا له فانه منقوض بافعال الباري

ما في الباب انه يوجب الاختيار وهو محقق للاختيار لا مناف له ثم ايضا منقوض بافعال الباري تعالى لان فعله سبحانه بالنظر الى القضاء اما واجب او ممتنع اذ لو تعلق القضاء بالوجود فيجب او بالعدم فيمتنع فلو كان وجوب الفعل بالاختيار منافيا له لم يكن الباري تعالى مختارا وهذا كفر ولا يخفى على احد ان القول بتعلق قدرة العبد في ايجاد افعاله مع كمال ضعفه في غاية السخافة ومنشأ لنهاية السفاهة ولهذا بالغ مشايخ ما وراء النهر شكر الله تعالى سعيهم في تضليلهم في هذه المسئلة حتى قالوا ان المجوس اسعد حالا منهم حيث لم يثبتوا الا شريكا واحدا والمعتزلة اثبتوا شركاء لا تحصى وزعمت الجبرية انه لا فعل للعبد اصلا وان حركاته بمنزلة حركات الجمادات لا قدرة لها اصلا ولا قصد ولا اختيار وزعموا

که عبد باختیار خود کار خواهد کرد یا نخواهد کرد غایة ما فی الباب این چنین قضا اختیار عبد را واجب و لازم میگرداند و این مثبت اختیار است منافی آن نیز منقوض است بافعال باری تعالی زیرا که فعل او سبحانه بنظر قضا واجب است یا ممتنع چه قضا اگر بوجود متعلق است واجب است یا بعدم پس ممتنع پس اگر وجوب فعل اختیاری منافی اختیار بودے باری تعالی در افعال خود مختار نبودے و این کفر است و بر هیچکس مخفی نیست که به تحقیق قول باستقلال قدرت عبد در ایجاد افعال خویش با وجود کمال ضعف وی در غایة سبکی است و منشأ نهایت بیخردی و از اینجا است که مشایخ ماوراء النهر شکر الله تعالی سعیهم مبالغه نموده اند در تضلیل ایشان اندرین مسئله حتی که گفته اند که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس غیر از یک شریک اثبات نکرده اند و معتزله شرکاء بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه زعم نموده که فعل است هرگز عبد را نه قدرت و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش چو حرکت جمادات و گفته که عبد بر فعل خیر ثواب داده شود و

أنّ العبد لا يثاب بالخير ولا يعاقب بالشرّ والكفار والعصاة معذورون غير مسئولين لأنّ الأعمال كلّها من الله تعالى والعبد مجبور في ذلك وهذا كفر وهؤلاء المرجئة الملعونون الذين يقولون بأنّ المعصية لا يضرّ والعاصي لا يعاقب روي عن النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم أنّه قال لعنت المرجئة على لسان سبعين نبيا ومذهبهم باطل بالضرورة للفرق الظاهر بين حركة البطش وحركة الارتعاش وكعلمه قطعا أنّ الأوّل باختيار دون الثاني والنصوص القطعية تنفي هذا المذهب أيضا كقوله تعالى جزاء بما كانوا يعملون وقوله سبحانه فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر إلى غير ذلك واعلم أنّ أكثر الناس لضعف هممهم وقصور نياتهم يطلبون الاعتذار ودفع السؤال عن أنفسهم فيميلون إلى

نه بر فعلِ شر عتاب کرده شود و کفار و عصاة معذوراند غیر مسئول زیرا که افعال تمامها از حق است سبحانه و عبد مجبور محض است درآن و این قول کفر است و این طائفه مرجئه ملعونه ایشانند که قائلند باینکه معصیة مضر نیست و عاصی معاقب نه. مروی است از پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که فرمود مرجئه ملعون است بر زبانِ هفتاد پیغمبر و مذهب ایشان باطل است بالبداهة از جهت تحقق فرقِ ظاهر میان حرکت بطش و میان حرکتِ ارتعاش و قطعا میدانیم که اول باختیارِ اوست و ثانی نه و نصوصِ قطعیه نیز این مذهب را نفی میسازد همچون قولِ حق تعالی جزاء بما کانوا یعملون و قولِ او سبحانه فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر وغیر ذلک و بدانکه اکثر مردم بعلتِ ضعف همم خود و قصورِ نیات خویش بهانه و عذر میجویند و میخواهند که دفع سؤالات از خود نمایند پس مائل میشوند

مَذْهَبِ الْأَشْعَرِيِّ بَلْ إِلَى مَذْهَبِ
الْجَبْرِيِّ فَتَارَةً يَقُوْلُوْنَ بِأَنْ لَا اخْتِيَارَ
لِلْعَبْدِ حَقِيْقَةً وَنِسْبَةُ الْفِعْلِ إِلَيْهِ
مَجَازٌ وَتَارَةً يَقُوْلُوْنَ بِضُعْفِ الْاِخْتِيَارِ
الْمُسْتَلْزِمِ لِلْاِجْبَارِ وَمَعَ ذٰلِكَ يَسْمَعُوْنَ
كَلَامَ بَعْضِ الصُّوْفِيَّةِ فِيْ هٰذَا الْمَقَامِ
مِنْ أَنَّ الْفَاعِلَ وَاحِدٌ لَيْسَ إِلَّا هُوَ
وَأَنْ لَا تَاثِيْرَ لِقُدْرَةِ الْعَبْدِ فِي الْأَفْعَالِ
أَصْلًا وَأَنَّ حَرَكَاتِهٖ بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ
الْجَمَادَاتِ بَلْ وُجُوْدُ الْعَبْدِ ذَاتًا وَ
صِفَةً كَسَرَابٍ بِقِيْعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْاٰنُ
مَاءً حَتّٰى إِذَا جَاءَهٗ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا
وَوَجَدَ اللّٰهَ عِنْدَهٗ وَأَمْثَالُ هٰذَا الْكَلَامِ
أَزْكَادَهُمْ جُرْأَةً عَلَى الْمُدَاهَنَاتِ وَالْمُسَاهَلَاتِ
فِي الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ فَنَقُوْلُ فِيْ تَحْقِيْقِ
هٰذَا الْمَقَامِ وَاللّٰهُ سُبْحَانَهٗ أَعْلَمُ بِحَقِيْقَةِ
الْمَرَامِ إِنَّ الْاِخْتِيَارَ لَوْ لَمْ يَكُنْ ثَابِتًا
لِلْعَبْدِ حَقِيْقَةً كَمَا هُوَ مَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ
لَمَا نَسَبَ اللّٰهُ تَعَالَى الظُّلْمَ إِلَى الْعِبَادِ
إِذْ لَا اخْتِيَارَ لَهُمْ وَلَا تَاثِيْرَ لِقُدْرَتِهِمْ

بمذہبِ اشعری بلکہ بمذہب جبری پس
وم میزنند بانیکہ عبد را حقیقۃً اختیا
حاصل نیست و نسبت فعل بوی مجاز اس
و گاہے بضعفِ اختیارِ عبد قائل
کہ مستلزم جبراست ومَعَ ذٰلِکَ کلام
از صوفیہ اندرین مقام استماع مینما
فاعل افعال یکے است و بس و ہرگز
نیست مر قدرتِ عبد را در افعال و حرک
بمنزلہ حرکاتِ جمادات است بلکہ
عبد او روئے ذات و صفت مثل سرا
بزمین ہموار کہ پندارد آن را تشنہ آ
بیاید نزدیک آن نیابد آن را چیز
و یافت خدا را نزدیک آن ۔ و این چنین
کلامہا دلیر تر ساختہ است مر ایشان را
و مساہلات در اقوال و افعال پس میگوئیم در تح
این مقام واللہ سبحانہٗ اعلم بحقیقۃ
بدرستیکہ اگر اختیار ثابت نبودے مر عب
حقیقۃً چنانکہ مذہبِ اشعری است البتہ نس
نہ نمودے حق تعالیٰ ظلم را العباد چہ مر ا
نہ اختیارے حاصل است و نہ قدرت

له إشارة إلى قوله تعالى مثل الذين كفروا أعمالهم كسراب بقيعة الآية ١٢

له يجوز ... هذا ... الخ ١٢

مکتوبات امام ربانی

...ں مدار محض عنده وقد نسب
...ه الظلم اليهم في غير موضع من
...لمجيد ومجرد المدارية بدون
...ر ولو في الجملة لا يوجب الظلم منهم
...ان الايلام والتعذيب للعباد
...الى من غير ان يكون الاختيار
...هم ليس بظلم اصلا اذ هو سبحانه
...على الاطلاق يتصرف في ملكه
...ى كيف يشاء اما نسبة الظلم
...مستلزم لثبوت الاختيار لهم
...ال المجاز في هذه النسبة خلاف
...در فلا يرتكب من غير ضرورة
...قول بضعف الاختيار فلا يخلو
...ن يراد به الضعف بالنسبة الى
...ه تعالى فمسلم ولا نزاع فيه
...وكذا الضعف بمعنى عدم الاستقلال
...فى الافعال ايضا مسلم واما
...ت بمعنى عدم المدخلية للاختيار
...ال فممنوع وهو اول المسئلة
...المنع قد مر مفصلا ينبغي ان

تاثیرے وقدرتِ ایشان مدار محض است
نزدِ اشعری وبس وحال آنکه نسبت نموده است
حق سبحانه وتعالی ظلم را بایشان در مواضع متعدده
از کتاب مجید خود ومداریت صرف بدون تاثیر
ولو فی الجمله تصحیح نمے نماید صدورِ ظلم را از ایشان
آرے ایلام وتعذیبِ حق جل وعلا مر عباد را
بدونِ آنکه ایشان را اختیارے حاصل بود اصلا
ظلم نیست چه او سبحانه مالک است علی الاطلاق
تصرف نماید در ملکِ مطلق خود بهر نهجیکه خواهد اما
نسبتِ ظلم بایشان پس مستلزم ثبوتِ اختیار است
مر ایشان را واحتمالِ مجاز اندرین مسئله
خلافِ متبادر است بدونِ ضرورت ارتکاب
آن کرده نشود واما قول بضعفِ اختیار پس
خالی نیست که مراد بآن اگر ضعف نسبت باختیار
حق است تعالی پس مسلّم است وکسے را دران
نزاعے نیست وهمچنین ضعف بمعنی عدم استقلال
در صدورِ افعال نیز مسلّم است واما ضعف بمعنے
عدم مدخلیتِ اختیار در افعال پس مسلّم نیست
وآن اولِ مسئله است وسندِ منع مفصلا
پیش ازین گذشته

تُعلَمُ اَنّ اللهَ تعالیٰ کلّفَ عِبادَهٗ
بِقدرِ طاقتِهِم واستطاعتِهِم وخفّف
فِي التّكليفِ لِضُعفِ خلقِهِم قالَ
اللهُ تبارَكَ وتعالىٰ يُرِيدُ اللهُ اَنْ يُّخفِّفَ
عَنكُم وخُلِقَ الانسانُ ضَعِيفًا كَيفَ
وهُوَ سُبحانَهٗ حَكِيمٌ رَؤُفٌ رَحِيمٌ
لايَلِيقُ بِالحِكمةِ والرّأفةِ والرّحمةِ
تكليفُ مالايستطِيعُ لهُ العبدُ فلَم
يُكلِّف بِرفعِ الصّخرةِ العظيمةِ الّتي لايقدِرُ
علىٰ رفعِها العبدُ بل كلّفَ بِما هُوَ اَيسرُ
علَى العبدِ مِنَ الصّلواتِ المُشتمِلةِ علَى
القِيامِ والرّكوعِ والسُّجودِ والقِرأةِ لِلمُيَسّرِ
وكُلُّ ذٰلِكَ يَسِيرةٌ غايةَ اليُسرِ وكذا
الصّومُ مَثَلًا فِي نِهايةِ السُّهُولةِ والزّكوٰةُ
اَيضًا كذٰلكَ اِذ قُدِّرَت بِرُبعِ العُشرِ
ولم يُقَدَّر بِالكُلِّ والنّصفِ مثلًا
لِئلّا يَثقُلَ علَى العِبادِ ومِن كمالِ
الرّأفةِ جعلَ لِلمامُورِ خلفًا اِن تعسّرَ
الاصلُ فجعلَ لِلوُضوءِ خلفًا هُوَ التّيمُّمُ
وكذا حكمَ بِاَنّ مَن لم يقدِر علىٰ

و[بدان]ستنيست كه بتحقيق حق تعالیٰ تكليف ...
مر بندگانِ خود را باندازهٔ طاقت و استط...
شان و اندرين تكليف تخفيف را رعا...
است بسببِ ضعفِ خلقتِ ايشان چنانكه ...
است حق تبارك وتعالیٰ ميخواهد خدا كه ...
كند از شما و انسان ضعيف آفريده شده ...
چگونه و حال آنكه او سبحانه با حكمت ... او با ر...
و رحمت نسزد بحكمت و رأفت و رحمت و ك...
ده عبد را بچيزيكه او نتواند پس حكم نه ك...
بنده را برداشتنِ سنگِ عظيم كه آن را نتوا...
بلكه تكليف داده است بآنچه آسان تر ...
بر عبد از نمازهاے پنجگانه كه مشتمل اندر قيا...
و سجود و قراءة ميسره و اين همه آسان اندر ...
آسانی و همچنين روزه مثلًا در نهايتِ سهو...
و زكوٰة نيز اين چنين است زيرا كه واجب گ...
شده است چهلم حصه و واجب نگردانيده ...
تمام و نه نصف مثلًا تا كه دشوار نبود بر بندگ...
و از كمالِ رحمتِ وست كه مقرر فرمود ...
مر ماموربه را بدل و عوض بر تقديرِ تعذرِ اصل ...
عوض وضو تيمم را مشروع ساخته و همچنين حكم ف...

لى قاعدًا ومن لم يقدر على القعو
ضطجعًا وكذا من لم يقدر على
والسجود صلى مومئًا الى غير ذلك
يخفى على الناظر في الاحكام
ية بنظر الاعتبار والانصاف فيعل
تكليفات الشرعية في غاية
و نهاية السهولة ويطالع كمال
ة منه سبحانه على العباد في
ت تلك التكليفات ومصداق
ب التكليفات تمني العوام في زيادة
من المامورات فان بعضهم يتمنى
في الصوم المفروض وبعضهم
صلوات المفروضات وعلى
القياس وما هذا التمني الا
التخفيف وعدم وجدان
في اداء الاحكام للبعض مبني
ى ظلمات نفسانية وكدورات
ية ناشية عن هوى النفس
ة المتصدية بمعادات الله
ه قال الله سبحانه كبر على

هر که بر قیام قدرت ندارد نشسته نماز گذارد و هر که
بر قعود قادر نبود بر پهلو خفته نماز ادا نماید و همچنین
کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد باشاره نماز
ادا کند و سوائے اینها از آنچه مخفی نیست بر
کسے که ناظر است در احکام شرعیه بنظر اعتبار
و انصاف پس بباید تمام احکام شرعیه را در
غایت یسر و نهایت سهولت و مطالعه نماید
کمال رأفت او سبحانه بر عباد در صعوبات او در
آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات
تمنائے عوام است در ازدیاد تکلیفات از
مامورات شرعیه چه بعضے از ایشان تمنائے
زیادهٔ روزهٔ فرض مینمایند و بعضے در نماز فرض
و علی هذا القیاس و نیست این تمنی
مگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
وجدان یسر در اداء احکام مر بعضے را
مبنی است بر وجود ظلمات نفسانیه
و کدورات طبعیه که ناشی است از هوائے
نفس اماره که ایستاده است بعداوت
حق سبحانه و تعالی + فرمود
حق سبحانه و تعالی دشوار آمد

الْمُشْرِكِيْنَ مَا تَدْعُوْهُمْ اِلَيْهِ وَقَالَ اللّٰهُ
تَعَالٰى وَاِنَّهَا لَكَبِيْرَةٌ اِلَّا عَلَى الْخَاشِعِيْنَ
فَكَمَا اَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوْجِبٌ لِعُسْرِ
اَدَاءِ الْاَحْكَامِ كَذٰلِكَ مَرَضُ الْبَاطِنِ
اَيْضًا مُوْجِبٌ لِذٰلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
الشَّرْعُ الشَّرِيْفُ لِاِبْطَالِ رُسُوْمِ النَّفْسِ
الْاَمَّارَةِ وَرَفْعِ هَوَاجِسِهَا فَهَوَى النَّفْسِ
وَمُتَابَعَةُ الشَّرِيْعَةِ عَلٰى طَرَفَيْ نَقِيْضٍ
فَلَا جَرَمَ يَكُوْنُ وُجُوْدُ ذٰلِكَ الْعُسْرِ
دَلِيْلَ وُجُوْدِ هَوَى النَّفْسِ فَبِقَدَرِ وُجُوْدِ
الْهَوٰى يَقْدُرُ الْعُسْرُ فَاِذَا انْتَفَى الْهَوٰى
كُلِّيَّةً انْتَفَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَاَمَّا كَلَامُ
بَعْضِ الصُّوْفِيَّةِ الْمَذْكُوْرُ سَابِقًا فِيْ نَفْيِ
الْاِخْتِيَارِ اَوْ ضَعْفِهٖ فَاعْلَمْ اَنَّ كَلَامَهُمْ
اِنْ لَمْ يَكُنْ مُطَابِقًا بِاَحْكَامِ الشَّرِيْعَةِ
فَلَا اعْتِبَارَ لَهٗ اَصْلًا فَكَيْفَ يَصْلُحُ لِلْحُجَّةِ
وَالتَّقْلِيْدِ وَاِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالتَّقْلِيْدِ
اَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ اَهْلِ السُّنَّةِ فَمَا وَافَقَ
اَقْوَالَهُمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوْفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا
خَالَفَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلٰى اَنَّا نَقُوْلُ اِنَّ الصُّوْفِيَّةَ

بر مشرکان آنچه میخوانی ایشان را بـ
ونیز فرموده ٭ وهر آئینه نماز دشوار است
فروتنی کنندگان ٭ پس چنانکه مرض
موجب عسر اداء احکام است همچنین م
باطن نیز موجب آن عسر است وحال آ
شریعت غرّا از برای ابطال همین رسو
امّاره وازالۀ هواجس آن وارد شده
پس هوای نفس ومتابعت شریعت بردو
نقیض اند لاجرم وجود آن عسر دلیل باش
هوای نفس پس باندازۀ عسر هوای نفس م
دانسته میشود وچون هوائے نفس بالکلیّه
گردد عسر در احکام اصلا نماند واما کلا
از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که
مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق
شریعة نبود اورا اصلا اعتبارے نیست
حجیت وتقلید را چگونه سزد شایان حجیّ
وتقلید اقوال علماء اهل سنت است
پس آنچه از اقوال صوفیه موافق ا
ایشان باشد مقبول است وآنچه مخالف ایشا
غیر مقبول مع هذا گوئیم که صوفیه

...قیمة الاحوال لم یتجاوزوا الشریعة
...لا فی الاحوال ولا فی الاعمال و
...الاقوال ولا فی العلوم والمعارف
...ون ان بقیة الخلاف مع الشریعة
...عن سقم فی الحال وخلل فیه
...د والحال ما خالف الشریعة
...ة وبالجملة خلاف الشریعة دلیل
...قة وعلامة الالحاد غایة ما فی
...ب ان الصوفی لو تکلم بکلام
...ف للشریعة ناش عن الکشف
...بة الحال وسکر الوقت فهو
...ور وکشفه غیر صحیح وغیر صالح
...لید بل ینبغی ان یحمل کلامه
...ف عن ظاهره فان کلام السکاری
...یصرف عن الظاهر.

مستقیم الاحوال از شریعت تجاوز نمیکنند
نہ در احوال و نہ در اعمال و نہ در
اقوال و نہ در علوم و معارف و میدانند
کہ بقیۂ خلاف با شریعت ناشی است
از سُقمِ حال و اختلالِ بال ورنہ مخالفِ
شریعتِ حقّہ اصلا نمے بود بالجملہ
خلافِ شریعت دلیل زندقہ است
و علامتِ الحاد غایة ما فی الباب
اگر از بعضِ صوفیہ کلامے مخالفِ
شریعت ناشی از کشف در غلبۂ حال
و سکرِ وقت صادر شد معذور است
و کشفِ او غیر صحیح کہ شایانِ تقلید نیست
بلکہ لازم است کہ کلامِ او بر محملِ صحیح
حمل کردہ شود و از ظاہرِ خود مصروف
زیرا کہ کلامِ سُکاری حمل کردہ میشود و از ظاہر مصروف

...ما تیسر لی فی هذا المقام بعون الله سبحانه وحسن توفیقه تعالی
والحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی

مکتوب (۲۹۰) دوصد و نودم

...سید ہاشم صدور یافت در بیان طریقے کہ حضرت حق سبحانہ و تعالی حضرت

ایشان را در اوائلِ حال بآن طریق مخصوص گردانیده است و به تسلیکِ آن طریق
را موفّق ساخته و در بیانِ طریقۂ علیّہ نقشبندیہ واندراجِ نہایت در بدایت کہ از لوازم
طریق است و حضورے کہ نزدِ اکابرِ این طریق معتبر است و معبّر است بہ نسبتِ نقشبندیہ
باذکرِ بعضے از احوال و اذواق و علوم و معارف کہ در طریقۂ نقشبندیہ وغیرہا دست
و در بیانِ جذباتِ این بزرگواران و ما ینا سب ذٰلک بسم اللّٰہ الرحمٰن الرحیم الحمد
للّٰہ ربِّ العٰلمین والصلوٰۃ والسلام علیٰ سیدِ المرسلین وآلہٖ واصحابہ الطیبین
الطاہرین بدانکہ طریقے کہ اقرب است و ابق و اوفق و اوثق و اسلم و احکم و اصدق
و اعلیٰ و اجل و ارفع و اکمل طریقۂ علیّہ نقشبندیہ است قدس اللّٰہ تعالیٰ ارواح اہالیہا و
موالیہا این ہمہ بزرگی این طریق و علوِ شانِ این بزرگواران بواسطۂ التزامِ متابعتِ سنّت
سنیہ است علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ واجتناب از بدعت نامرضیہ ایشان
در رنگِ اصحابِ کرام علیہم الرضوان من الملک المنان نہایتِ کار در بدایتِ شان مندرج
گشتہ است و حضور و آگاہیِ ایشان دوام پیدا کردہ و بعد از وصول بدرجۂ کمال فوقِ آن
دیگران شدہ اے برادر ارشدک اللّٰہ تعالیٰ الیٰ سواءِ الصراط این درویش را چون ہوس
این راہ پیدا شد عنایتِ خداوندی جل و علا ہادی کار او گشتہ بخدمتِ ولایت پناہ حقیقت
ہادیِ طریقِ اندراجِ النہایۃ فی البدایۃ والی السبیلِ الموصلِ الیٰ درجاتِ الولایۃ
مؤیدِ الدینِ الرضی شیخنا و مولانا و امامنا الشیخ محمد الباقی قدس اللّٰہ تعالیٰ سرہ
کہ یکے از خلفائے کبارِ خانوادۂ حضرت اکابرِ نقشبندیہ قدس اللّٰہ تعالیٰ اسرارہم بود
رسانید و ایشان این درویش را ذکرِ اسمِ ذات جل سلطانہ تعلیم فرمودند و بطریق معہود
نمودند تا التذاذ تمام در من پیدا شد و از کمالِ شوق گریہ دست داد و بعد از یک روز کیفیت
کہ نزدِ این اکابر معتبر است و مسمّیٰ است بغیبت رو نمود و در آن بیخودی یک دریائے محیط

طریقہ

طریقہ

مکتوب در بیانِ طریقۂ علیّہ نقشبندیہ

نقشبندیہ بعض از شرح

آنرو بہ بیان طریقہ

ستر سوم از در بیان

...م و صور و اشکالِ عالم را در رنگِ سایه دران دریا می یافتم و این بیخودی رفته رفته
...ئے پیدا کرد و به امتداد کشید گاہے تا یک پہر روز میکشید و گاہے تا دو پہر و در بعضے
...ب استیعابِ شب مینمود و چون این قضیه را بحضرت ایشان رسانیدم فرمودند نحوے
...حاصل شده است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بنگاهداشتِ آن آگاهی امر نمودند و بعد
...روز مرا فنائے مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم فرمودند که بکارِ خود مشغول باش بعد
...فنائے فنا حاصل شد چون بعرض رسانیدم فرمودند که تمامِ عالم را یکے مے بینی و متصل
...میابی عرض کردم که بلے فرمودند که معتبر در فنائے فنا آن است که با وجودِ دیدِ آن
...ن بیشعوری حاصل شود در همان شب فنائے فنا بآن صفت حاصل شد بعرض
...نیدم و حالتیکه بعد از فنا حاصل شد نیز بعرض رسانیدم و گفتم که من علمِ خود را نسبت
...سبحانه حضوری مے یابم و اوصافیکه بمن منسوب بوده بحق سبحانه منسوب مے یابم
...ان نورے که محیطِ همه اشیا است ظاهر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور
...سیاه داشت بعرض رسانیدم فرمودند که حق مشهود است جل سلطانه اما در پرده نور و نیز
...ند که این انبساط که دران نور مے نماید در علم است بواسطهٔ تعلقِ ذاتِ جل شانه باشیا
...ده که در بالا و پست واقع شده اند منبسط مے نماید نفیِ انبساط باید کرد بعد ازان آن
...سیاه منبسط رو بانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه بنقطه کشید فرمودند
...ط را هم نفی باید کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطهٔ موهوم هم از میان زائل شد
...انجامید که دران موطن شهودِ حق سبحانه خود بخود است چون بعرض رسانیدم
...ر همین حضور حضورِ نقشبندیه است و نسبتِ نقشبندیه عبارت ازین حضور است
...حضور را حضورِ بے غیبت نیز میگویند و اندراجِ نهایت در بدایت درین موطن صورت
...ندد و حصولِ این نسبت مر طالب را درین طریق در رنگِ اخذ کردنِ طالب

است در سلاسلِ دیگر آذکار و آوراد راز پیر تا بر آن عمل نماید و پے بمقصود برد غ قیاس
ز گلستانِ من بہار مرا ٭ واین درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند رو
ابتداء زمان تعلیمِ ذکر حاصل شده بود و بعد از متحقق شدنِ این نسبت فنائے دیگر
فنائے حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را آن قدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش
مرکز زمین در جنبِ آن وسعت مقدارِ خردلِ قدرے نبود بعد ازان خود را و ہر فرد عالم را
ہر ذره را حق مے دیدم جل علا بعد ازان ہر ذرهٔ عالم را افرادے فرادے عین خود دیدم
را عین ہمه لیها تا آنکه تمام عالم را در یک ذره گم یافتم بعد ازان خود را بلکه ہر ذره را آن قدر
و وسیع دیدم که تمامِ عالم را بلکه اضعاف عالم را دران گنجایش باشد بلکه خود را و ہر ذره را
یافتم منبسط که در ہر ذره ساریست و صور و اشکالِ عالم دران نور مضمحل و متلاشی بعد ازا
را بلکه ہر ذره را مقومِ تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم فرمودند که مرتبهٔ حق الیقین در
ہمین است و جمع الجمع عبارت ازین مقام است بعد ازان صور و اشکالِ عالم را چنانکه او
حق مے یافتم این زمان موہوم دیدم و ہر ذره را که حق می یافتم بے تفاوت و بے تمیز ہمان
موہوم یافتم بغایت حیرت دست داد و در این اثنا عبارت فصوص که از پدر بزرگوار علی
الرحمه شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است اِنْ شِئْتَ قُلْتَ اِنَّهٗ اَیِ الْعَالَمَ حَقٌّ و
شِئْتَ قُلْتَ اِنَّهٗ خَلْقٌ وَاِنْ شِئْتَ قُلْتَ اِنَّهٗ حَقٌّ مِنْ وَجْهٍ وَخَلْقٌ مِنْ وَجْهٍ وَاِنْ
شِئْتَ قُلْتَ بِالْحَیْرَتِ لِعَدَمِ التَّمْیِیْزِ بَیْنَهُمَا این عبارت فی الجمله تسکین آن اضطرا
گشت بعد ازان در ملازمت ایشان رفته عرضِ حالِ خود نمودم فرمودند که ہنوز حض
توصاف نشده است بکارِ خود مشغول باش تا تمیز موجود از موہوم ظاہر شود و عبارت
فصوص را که مشعر بر عدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیانِ حالِ کامل نه کرده است علی
تمیز ہم نسبت به بعضے ثابت است حسب الامر بکارِ خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه و

ﮯ یعنی محی الدین ابن عربی اندرین عبارت خود

ی توجهٔ شریفِ حضرتِ ایشان بعد از دوٗر و تمیز در موجود و موهوم ظاهر گردانید تا موجود
ازموهوم متخیل ممتاز یافتم و صفات و افعال و آثار که از موهوم می نمایند از حق سبحانه
و این صفات و افعال را نیز موهوم محض یافتم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون
حالت را بعرضِ اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبهٔ فرق بعد الجمع همین است و
معی تا اینجاست بیش ازین آنچه در نهاد و استعدادِ هر کس نهاده اند ظاهر می شود
رتبه را مشائخ طریقت مقامِ تکمیل گفته اند باید دانست که این درویش را در مرتبهٔ اولے
و سکر بصحو آوردند و از فنا به بقا مشرف ساختند چون به هر ذره از ذراتِ وجودِ خود نظر
حق را نیافت و هر ذره را مرآتِ شهودِ او یافت از آن مقام باز بحیرت بردند چون
ر وند حضرتِ حق سبحانه و تعالی را با هر ذره از ذراتِ وجودِ خود یافت نه در روے
م سابق نسبت باین مقامِ ثانی فرو دتر در نظر در آمد باز بحیرت بردند و چون بافاقت
و در این مرتبه حق را سبحانه نه متصل عالم یافت و نه منفصل نه داخلِ عالم و نه خارج نسبتِ
ی و احاطه و سریان بنهجیکه اول مے یافت بالکلیه منتفی گشت مع ذلک بهمان کیفیت
وشد بل کانه محسوس و عالم نیز درین وقت مشهود بود اما با حق سبحانه ازین نسبت کو
شت باز بحیرت بردند چون بصحو آوردند معلوم گشت که حق سبحانه و تعالی را با عالم
ست وراء این نسبتِ مذکوره و آن نسبت مجهول الکیفیت است او تعالی
وشد به نسبت مجهول الکیفیت باز بحیرت بردند و نحوے از قبض در این مرتبه رو داد
باز بخود آوردند او تعالی مشهود گشت بغیر آن نسبت مجهول الکیفیت بطورے
نسبت بعالم ندارد نه معلوم الکیفیت و نه مجهول الکیفیت و در این وقت عالم مشهود
ان خصوصیت و در ان وقت علمِ خاص عنایت شد که بسببِ آن علم هیچ مناسبتے
ین خلق و حق تعالی نماند با وجودِ حصولِ هر دو شهود و در این وقت معلوم گردانید ند

مشهود حق و شهود خلق ۱۲

که این شهود با این صفت با این تنزیه ذات حق است سبحانه و تعالی عن ذلک بلکه صورت
مثالی تعلق حبی اوست سبحانه که ورای تعلقات کونی است معلوم الکیفیت باشد آن تعلق
یا مجهول الکیفیه هیهات هیهات شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال
و دونهن حتوف ای عزیز اگر قلم را در تفصیل احوال و تبیین معارف جاری سازم
به تطویل انجامد و باطناب منتهی شود مخصوص معارف توحید وجودی و علوم ظلیت اشیا اگر در بیان آید
جماعه که عمرها در توحید وجودی گذرانیده اند معلوم نمایند که قطره از آن دریای بی نهایت حاصل
نکرده اند عجب آن است که همان جماعت این درویش را از ارباب توحید وجودی انکار دارند
و از علماء منکرین توحید میشمارند و از کوته نظری پنداشته اند که انکار بر معارف توحیدی از کمال
است و ترقی او از مقام نقص است بیخردی چند ز خود بیخبر عیب پسندند بزعم هنر
مستشهد این جماعه در این امر اقوال مشایخ ما تقدم است که در توحید وجودی واقع شده اند
حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف دهاد از کجا دانسته اند که آن مشایخ را از آن
مقام ترقی واقع نشده است و محبوس آن مقام مانده اند سخن در نفس حصول معارف توحیدی
نیست که آن البته واقع است بلکه سخن در ترقی از آن مقام است اگر صاحب ترقی را منکر
توحید گویند و در آن اصطلاح بندند چه مناقشه است بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که چون قلیل بر کثیر
دلالت است و قطره را به بحر فی الجمله اشارت اقتصار بر قلیل نمودم و اکتفا بقطره ای برادر چون
حضرت خواجه ما مرا کامل و مکمل دانسته اجازت تعلیم طریقه فرمودند و جمعی از طالبان را حواله این نمودند
مرا در آن وقت در کمال و تکمیل خود تردد بود فرمودند جای تردد نیست که مشایخ
عظام این مقامات را تمام کمال و تکمیل فرموده اند اگر تردد در این مقام پیدا شود تردد
در کاملیت آن مشایخ لازم آید حسب الامر شروع در تعلیم طریقت نمودم و توجهات به کار
طالبان مرعی ساختم و در مسترشدان آثار عظام محسوس شد حتی که کار بعضی بساعات

ت یکچندے باین امر سرگرمی داشتم آخر الامر باز علم به نقص خود پیدا شد و ظاهر ساختند
ذاتی برقی که اکابر مشایخ آنرا بنهایة گفته اند هیچ در این راه پیدا نشد و سیر الی الله و سیر
ز معلوم نشد که چیست پس از تحصیل امثال این کمالات چاره نه بود این زمان علم به نقص
ن گشت طالبانے که در گرد من بوده اند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم و وداع
ستم اما طالبان این معنی را بر تواضع محمول داشته از آنچه داشتند بر نگشتند بعد از
حضرت حق سبحانه و تعالی احوال منتظره را محصل گردانید بصدقه حبیبه علیه و آله
ات والتسلیمات ۞ فصل ۞ بدانکه حاصل طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی
قم اعتقاد اهلسنت و جماعت است و اتباع سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة
لام و التحیة و اجتناب است از بدعت و هوای نفسانیه و عمل بعزیمت امور مهما
و احتراز از عمل برخصت و استهلاک و اضمحلال است اولاً در جهت جذبه و این استهلاک
م تعبیر کرده اند و بقائیکه درین جهت پیدا شود بعد از تحقق این استهلاک معبر بوجود عدم است
جودے و بقائے که مترتب است بر عدم استهلاک است و این استهلاک و اضمحلال عبارت
بت از حس است بلکه باین استهلاک بعضے را غیبت از حس اتفاق افتد و بعضے دیگر را
احب این بقا ممکن است که بصفات بشریه رجوع کند و باخلاق نفسانیه عود نماید بخلاف
ے که بر فنا مترتب است که عود از ان جائز نیست تواند بود که حضرت خواجه بزرگ قدس
تعالی سره الاقدس به همین معنی فرموده باشند که وجود عدم بوجود بشریت عود میکند اما
نا بوجود بشریت هرگز عود نمیکند چه باقی ببقائے اول هنوز در راه است و رجوع او
ن است و ثانی واصل و منتهی است و واصل را رجوع نمیباشد بزرگے میفرماید ما رجع
جع الا من الطریق و من وصل الیه لا یرجع باید دانست که صاحب وجود عدم
در راه است اما از نهایت کار بحکم اندراج النهایة فی البدایة آگاه است آنچه

منتهی را در آخر میسّر است خلاصهٔ آن این را درین جهت اجمالاً حاصل است و این ن
چونکه در منتهی شمول پیدا کرده است و عموم سرایت آن در روحانیت و جسمانیت او ج
گشته و در وجود و عدم مقصور بر خلاصهٔ قلب است دکوفی الجملة وان کان علی سبب
الاجمال لاجرم منتهی صاحب تفصیل است و رجوع او بصفات جسمانیه ممتنع چه سریان
نسبت در مراتب جسمانیه او را از صفات آن بر آورده است و فانی ساخته و این فنا
محض است و رجوع از موهبت محض لایلیق بجناب قدسه تعالی و تقدس بخلاف صاح
وجود و عدم که این سرایت در حق او مفقود است غایة ما فی الباب چون این مراتب
قلب اند آن نسبت بطریق تبعیت در اینها نیز فی الجمله ساری شده است و از سو
باز داشته و مغلوب ساخته لیکن تا فنا و زوال نرسانیده فیمکن الرجوع منه اذ المغ
قد یغلب بعروض بعض العوارض و لحوق بعض الموانع و النوائر لا یعود کما مر
بعضے از مشایخ این سلسله علیه قدس الله تعالی ارواحهم بر استهلاک و اضمحلال مذکور و
که بر آن مترتب است اطلاق فنا و بقا کرده اند و تجلّی ذاتی و شهود ذاتی نیز در این م
اثبات نموده و این باقی را واصل گفته اند و یادداشت که عبارت از دوام آگاهی
بجناب قدس حق سبحانه نیز در اینجا متحقق میدانند و کذلک باعتبار اندراج النهایة
فی البدایة و الا فالفناء و البقاء لا یکونان الا للمنتهی و هو الواصل و التجلی ا
مخصوص به و کذا دوام الحضور مع الله سبحانه لا یکون الا للمنتهی الواصل
لا رجوع له اصلا اما اطلاق اوّل هم باعتبار مذکور صحیح است و مبنی بر وجه وج
ازین قبیل است فنا و بقا و تجلّی ذاتی و شهود ذاتی و وصل و یادداشت که در کتاب فق
حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره الاقدس واقع است عزیزے میفر
که منشائے آن کتاب که مکتوبات و رسائل است به بعضے از مخلصان ایشان درایت و

خواجه احرار قدس سره

ـلت الیہ است کلموا الناس علی قدر عقولهم در انجا مرعی است و نیز ازین قبیل
ـالہ سلسلۃ الاحرار کہ بر طریق کلام حضرت خواجہ احرار واقع شدہ است در رباعیات
ـست کہ حضرت خواجہ ما مؤید الدین الرضی شیخنا و مولانا محمد الباقی سلمہ اللہ تعالیٰ
اند و این بقا را بلکہ ہر بقائے کہ در جہت جذبہ پیدا شود آن را رو در توحید وجود ات
ـضے از مشائخ حق الیقین را بر نہجے بیان کردہ اند کہ مآلش بہ توحید وجود است و بعضے
ـیان در اشتباہ انداخت کہ حق الیقین ایشان عبارت از تجلی صوریست و کار بطعن
ـنجا میدو حق آنست کہ این حق الیقین ایشان در جہت جذبہ پیدا شدہ است و این
ـناسب آن مقام است تجلی صوری چیزے دیگر است کما لا یخفی علی ارباب
ـحدت و در مرآت کثرت بر نہجے کہ مرآت بتمام مختفی شود و مشہود جز وجہ باقی
ـین مقام را بیاد داشت مناسب دانستہ اطلاق یادداشت بر این مرتبہ کردہ اند و
ـلی ذاتی و شہود ذاتی نیز میگویند و این مقام را مقام اخیان میفرمایند و آن گم شدن را
ـساختہ اند ع تو در و گم شو وصال اینست و بس ٭ و این اصطلاح مخصوص ست
ـناصر الدین خواجہ عبید اللہ از مشائخ متقدمین این سلسلہ ہم کسے باین اصطلاح
ـودہ است ع ہرچہ خوبان کنند خوب آید ٭ از کلمات قدسی سمات ایشان است
ـا مرآت دلست و دل مرآت روح و روح مرآت حقیقت انسانی و حقیقت انسانی
ـق سبحانہ و تعالیٰ ٭ حقائق غیبیہ از غیب ذات قطع مسافات بعیدہ کردہ بر زبان
ـد و آنجا صوت لفظی پذیرفتہ بمسامع مستعدان حقائق میرسد و نیز فرمودہ اند بعضے از
ـملازمت کردم و دو چیز مرا کرامت کردند یکے آنکہ ہرچہ نویسیم جدید بودہ قدیم و دوم آنکہ
ـمقبول بودہ مردود و از این کلمات قدسیہ بزرگی ایشان و علو منزلت معارف
ـہوم میگردد و واضح میگردد کہ ایشان دران سخنان درمیان نیستند و مرآت بیش نیند

لعہ مثنوی ٭ گفتہ او گفتۂ اللہ بود ٭ گرچہ از حلقوم عبد اللہ بود

ـــه اصل این کلام منزلے است کہ مراد ازان عارف کامل گشته اند ۱۲

وَاللّٰهُ سُبْحَانَهٗ اَعْلَمُ بِحَقِیْقَةِ حَالِهٖ وَمَا عِنْدَهٗ مِنْ عُلُوِّ دَرَجَتِهٖ وَمَنْزِلَتِهٖ کمالہ این مثنویات را م
حال خود میخوانند مثنوی هر کسے از ظن خود شد یار من ❊ از درون من نجست اسر
سر من از نالۂ من دور نیست ❊ لیک گوش و چشم را آن نور نیست ❊ این حق
حقیقت علوم و معارف ایشان در آخر این مکتوب باندازۂ فہم قاصر خود خواهد نوشت
عِنْدَ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ واگر حق سُبْحَانَهٗ بکمال عنایت خویش بعضے ایشان را بعد از حصول
و تمامی آنجہت بدولت سلوک مشرف گرداند بمدد جذبہ مسافت بعیدہ را کہ تقدیر به پنج
ساله راه کرده اند و در کریمه تَعْرُجُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَالرُّوْحُ اِلَيْهِ فِيْ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهٗ خَمْسِيْنَ
سَنَةٍ رمزیست باین تقدیر باندک مدت تواند قطع نمود و بحقیقت فنا فی الله والب
تواند رسید منتهائے سلوک تا نهایت سیر الی الله است که بفنائے مطلق معبر است
از ان باز مقام جذبہ است کہ آن را السیر فی الله و البقاء بالله تعبیر کرده اند سیر الی الله ع
از سیر تا اسمے است که سالک مظہر آنست و سیر فی الله سیر دران اسم است چه هر اسم
اسماء بے نہایت است پس سیر در آن نیز بے نہایت باشد و این درویش را در
معرفت خاص است و در این نزدیکی ذکر خواهد یافت اِنْ شَآءَ اللّٰهُ تَعَالٰی و این اسم در مر
عروج فوق عین ثابتہ است زیرا که عین ثابتۂ سالک ظل همان اسم است و صورت علمیہ
و جماعۂ که بفضل ایزدی جَلَّ شَانُهٗ مخصوص اند ازان اسم نیز عروج میفرمایند و ترقیات
اِلٰی مَا شَآءَ اللّٰهُ مینمایند شعر وَمِنْ بَعْدِ هٰذَا مَا يَدِقُّ صِفَاتُهٗ ❊ وَمَا كَتْمُهٗ اَحْظٰى لَدَيْهِ و
هر چند واصلان سائر ارباب سلوک در جہت ثانی بایشان مشارکند و بفنا فی الله و
متحقق لیکن مسلفے که ارباب سلوک بریاضات و مجاهدات قطع میکنند و در ازمنه طو
آن میرسند اکابر این خانوادۂ بزرگ بابتداء دولت شهود و ذوق یافت مقصود آن
را بزمان قلیل قطع میفرمایند و کعبۂ مطلوب میرسند و بعد از رسیدن ترقیات بے نهایت

که منتهیان ارباب سلوک ازان ترقی و قرب قلیل النصیب اند چه تقدم جذبه بر سلوک نجوی
از معنی محبوبیت میطلبد تا مراد نباشد جذب نمیکنند و چون بکشند هر آئینه نزدیکتر افتد و قرب
بیشتر پیدا کند از خواسته شده تا خواهنده فرق بسیار است ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ
يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ مثنوی عشق معشوقان نهانست و ستیر ٭ عشق عاشق
با دو صد طبل و نفیر ٭ لیک عشق عاشقان تن زه کند ٭ عشق معشوقان خوش و فربه کند
اگر گویند که مرادان سلاسل دیگر هم درین ترقی و قرب شریکند چه جذبه بر سلوک شان مقدم
است پس مزیت این طریق بر طرق دیگر چه باشد و اقرب طرق برائے چه گفته شود جواب
آنست که طرق دیگر موضوع از برائے حصول این معنی نیستند بلکه بعض ایشان را بر سبیل
اتفاق این دولت دست میدهد و این طریق موضوع از برائے حصول این دولت
است و یاد داشت که در عبارت اکابر این سلسلۂ علیه واقع میشود بعد از تحقق هر دو جهت
جذبه و سلوک صورت مے بندد و نهایت گفتن او را باعتبار نهایت مراتب شهود و آگاهی
است و الا نهایت مطلق وراء وراء است تفصیلش آنست که شهود یا در مرآت صورت
است یا در مرآت معنی یا وراء صورت و معنی این شهود بے پرده را برقی گفته اند یعنی حصول
آن شهود کالبرق است باز در پرده مے شود همین شهود اگر بمحض فضل ایزدی جل سلطانه
دوام پذیرد و بتمام از ضیق پرده ها برآید تعبیر ازان بیاد داشت میفرمایند که حضور بے غیبت است
چه هرگاه شهود در پرده آمد غیبت متحقق گشت مادام که دوام بے پردگی پیدا نکند نام
یاد داشت بران اطلاق نمیشود و اینجا دقیقه ایست باید دانست که سیر و وصل را رجوع
نمیباشد و آگاهیش دائمی است اما سریان آن نسبت در کلیه او کالبرق است بخلاف محبوبان
را که جذبه بر سلوک شان مقدم است و این سریان دائمی است و کلیۂ ایشان حکم سر گرفته
است و کار سر میکنند بمقتضائے ... كَانَتْ اَجْسَادُهُمْ كَمَا اَرْوَاحُهُمْ حتے

چنانچه اشاره بآن رفته ۱۲

صارت ظواهرهم كبواطنهم وبواطنهم كظواهرهم پس لاجرم غیبت را در آگاهیِ ایشا
گنجاے نباشد پس این نسبت فوقِ همه نسبتها باشد و همین معنے در کتب و رسا
این حضرات آن عبارت شائع است چه نسبت عبارت از آگاهی است و نهایتِ مرا
آگاهی آنست که بے پرده میسر شود و دوام پذیرد و مشائخ این طریقه که این نسبت را
مخصوص میدانند . باعتبارِ وضعِ طریق است از براے حصولِ آن دولت بتمامه والا
اکابرِ سلاسلِ دیگر راهم اگر میسر شود جائز است بلکه واقع قدوهٔ اکابرِ اهل الله شیخ ابو
ابوالخیر قدس الله تعالیٰ سره ازین آگاهی رمزے مینماید و از استادِ خود تحقیقِ آن میفرما
آنجا که می پرسد که این حدیث دائی باشد استاد در جواب میفرماید نباشد شیخ باز تکرار آن
مسئله مینماید و همان جواب میباید و مرتبه سوم باز تکرار آن سوال میکند استاد ش
جواب میفرماید که اگر باشد نادرست شیخ برقص درآمده وگفته که این ازان نادرها است
وآنکه گفته بودم که نهایتِ مطلق وراءِ وراء است بیانش آنست که بعد از تحققِ این آگاهی
اگر عروجے واقع شود در گردابِ حیرت می افتد و این آگاهی را در رنگِ سائرِ مراتب
واپس میگذارد و همین حیرت است که مسمّی بحیرتِ کبریٰ است که مخصوص باکابر الاکابر است
کما وقع فی کتبِ القوم بزرگے درین مقام میفرماید ع حسنِ تو مرا کرد چنان زیر و زبر
کز خال و خط و زلفِ توام نیست خبر . دیگرے میفرماید ع عشق بالاے کفر و دین
دیدم . برتر از شک و از یقین دیدم . کفر و دین و یقین و شک هر چار . همه با عقل
همنشین دیدم . چون گذشتم ز عقلِ صد عالم . چون بگویم که کفر و دین دیدم . هر چه هستند
سدِ راهِ تواند . سدِ اسکندری همین دیدم . عزیزے دیگر میفرماید ع لا و هوزان
سراے روز بهی . بازگشتند جیب و کیسه تهی . بعد از حصولِ این حیرت مقام
است تا کرا باین دولت مشرف سازند و بحصولِ ایمانِ حقیقی بعد از کفرِ حقیقی که مقام

ع بلکه بعداد تجاوز از مرتبه عشق کفر در نظر آمده نه دین و ایمان

است بنوازند نهایت مطلوب محققان درین ایمان است و مقام دعوت و کمال متابعت
حضرت صاحب شریعت علیه الصلوٰة والسلام والتحیة که ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی
درین مقام است و آن سرور دین و دنیا علیه الصلوٰة والسلام این ایمان را میطلبید و
میفرماید اللهم اعطنی ایمانا صادقا ویقینا لیس بعده کفر و از کفر حقیقی که مقام حیرت است
استعاذه میفرماید که اعوذ بک من الفقر والکفر این مرتبه نهایت مراتب حق الیقین است
اینجا علم و عین حجاب یک دیگر نمیشوند شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها • وللعاشق
المسکین ما یتجرع • هذا • بدان ایدک الله تعالی که جذبهٔ این عزیزان دو نوع
است نوع اول که از حضرت صدیق اکبر رسیده است و بهمین اعتبار طریق ایشان منسوب
بآنحضرت است رضی الله تعالی عنه و حصول آن بتوجه بوجه خاص است که قیوم جمله موجودات
است و استهلاک و اضمحلال دران نوع دویم که مبدأ ظهور آن درین طریق حضرت خواجه
نقشبند اند و آن از راه معیت ذاتیه میخیزد و آن جذبه از حضرت خواجه بخلیفهٔ نخستین ایشان
خواجه علاؤ الدین رسیده و چون ایشان قطب ارشاد وقت خود بودند از برائے
حصول این قسم جذبه نیز طریقے وضع کردند و آن طریق در خلفائے خانوادهٔ ایشان
بطریقهٔ علائیه مشهور است در عبارت ایشان واقع میشود که اقرب طرق طریقهٔ علیهٔ علائیه
است هر چند اصل این جذبه از حضرت خواجهٔ نقشبند است اما وضع طریق از برائے تحصیل آن
مخصوص بخواجه علاؤ الدین است قدس الله تعالی اسرارهما و الحق که این طریق کثیر
البرکت است اندک آن طریق نافعتر از بسیار طرق دیگر است تا این وقت خلفائے
مشایخ خانوادهٔ علائیه و احراریه باین دولت عظمی بهره مندند و بطالبان ازین راه تربیت
میفرمایند حضرت خواجهٔ احرار باین دولت عظمی از خدمت مولانا یعقوب چرخی علیهما الرضوان
که از خلفائے حضرت خواجه علاؤ الدین است رسیده است نوع اول از جذبه که بحضرت صدیق

رضی اللہ تعالیٰ عنہ منسوب است طریق علیحدہ از برائے حصولِ آن موضوع است وآن طریق وقوفِ عددی است و سلوکیکہ بعد از حصولِ این جذبہ متحقق میشود ہم دو نوع است بلکہ انواع است نوعے است کہ حضرتِ صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ ازان طریق بمقصود پیوستہ اند و حضرتِ رسالت خاتمیت علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ نیز از ہمین خانۂ جذبہ بہمین طریق رسیدہ اند و حضرتِ صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ بجہتِ کمال اخلاص کہ بآنسرور داشتند و فانی در ایشان بودند از میانِ سائرِ اصحاب رضوان اللہ تعالیٰ وتقدس علیہم اجمعین باین خصوصیتِ طریق مخصوص گشتہ اند و ہمین نسبت جذبہ و سلوک تا بحضرت امام جعفر صادق رضی بہمین خصوصیت رسید و چون والدۂ امام از اولادِ کرام حضرت صدیق اکبر است رضی اللہ تعالیٰ عنہم امام باعتبار این ہر دو جہت فرمودہ اند کہ ولدنی ابوبکر مرتین و چون حضرت امام از آبائے کرامِ خود ہم نسبتے جدا گرفتہ اند جامع این ہر دو طریق گشتہ اند و آن جذبہ را با سلوکِ ایشان جمع فرمودند و باین سلوک بمقصود پیوستند و فرق درمیانِ این دو سلوک آنست کہ سلوکِ حضرت امیر بسیر آفاقی قطع میشود و سلوکِ حضرتِ صدیق با آفاقی چندانے تعلق ندارد بآن میماند کہ سبقے از خانۂ جذبہ گرفتہ باشند و مطلوب یافتہ و در سلوکِ اول تحصیلِ معارف است و در ثانی غلبۂ محبت لاجرم حضرتِ امیر بابِ مدینۂ علم آمد و حضرتِ صدیق قابلیتِ خلتِ آنسرور علیہ الصلوٰۃ والسلام پیدا کرد وقال علیہ الصلوٰۃ والسلام لو کنت متخذا احدا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا و حضرت امام باعتبار جامعیتِ جہتِ جذبہ کہ منشاے آن محبت است و جہتِ سلوکِ آفاقی کہ منشأ علوم و معارف است نصیبے وافر از محبت و معرفت حاصل کردند بعد از ان امام این نسبتِ مرکبہ را بطریق ودیعت بسلطان العارفین قدس اللہ تعالیٰ سرہ سپردہ اند گویا این بارِ امانت را برپشتِ ایشان ماندہ اند تا بتدریج باہلِ آن برسد و روئے توجہِ شان جانب دیگر است پیش از تحمل آن

امانت باین نسبت مناسبت ندارند و درین تحمل نیز حکمتها است هرچند حاملان این نسبت
قلیل النصیب اند اما این نسبت را از انوار آن بزرگواران نصیب وافر است مثلاً نوعی
از سکر که درین نسبت مندرج است از آثار انوار سلطان العارفین است آن سکر مبتدیان
را از حس غایب میسازد و از هوش میبرد و بعد ازان بتدریج رو باستتار می آرد و باعتبار غلبهٔ صحو
این نسبت در مراتب صحو مندرج میگردد در ظاهر صحو است و در باطن سکر این بیت در بیان
حال ایشان است شعر از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش * این چنین زیبا
روش کم میبود اندر جهان * و علی هذا القیاس از هر بزرگی نوری فرا گرفته تا باهل خود
رسیده و آن عارف ربانی حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی است که سر حلقهٔ سلسلهٔ حضرات خواجگان
است قدس الله تعالی و تبارک اسرارهم در آن وقت باز این نسبت علیه از ستر طراوت
گرفته در عرصهٔ ظهور آمد بعد از ایشان در این سلسله جانب سلوک آفاقی باز مختفی شد بعد حصول
جذبه براههای دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا کردند تا زمانیکه حضرت خواجه نقشبند قدس الله
تعالی سره الاقدس بعالم ظهور آمدند آن نسبت بآن جذبه و سلوک آفاقی باز ظاهر گشت بآن
هر دو جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتند باوجود آن یک قسم جذبه دیگر که از راه معیت
می خیزد نیز ایشان را عطا فرمودند چنانکه بالا گذشت و از کمالات ایشان نصیب وافر نائب
مناب ایشان را یعنی خدمت خواجه علاء الحق و الدین حاصل گشت و بدولت هر دو جذبه
و سلوک آفاقی مشرف گشتند و بمقام قطبیت ارشاد رسیدند و همچنین خدمت خواجه محمد پارسا
از کمالات ایشان بهرهٔ تمام یافتند و حضرت خواجه در آخر حیات در حق ایشان فرمودند که هر که میل
دیدن من بکند محمد پارسا ببیند و نیز از ایشان منقول است که میفرمودند مقصود از وجود بهاء الدین
ظهور محمد است و خدمت خواجه پارسا را با وجود این کمالات نسبت فردیت مولانا عارف
دیک کرانی در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبه همین نسبت ایشان را مانع شیخی و تکمیل طلبه گشت

والّا در کمال و تکمیل درجهٔ علیا داشتند حضرت خواجه نقشبند در شانِ ایشان فرموده‌اند اگر او شیخی کند
عالم از وی منور شود و مولانا عارف این نسبتِ فردیت را از مولانا بهاء الدین که پدر پیر
ایشان بود یافته بودند باید دانست که نسبتِ فردیت را تمام رو بحق است و بجانبِ شیخی
و تکمیل و دعوت کاری ندارد و اگر آن نسبت با نسبتِ قطبِ ارشاد که مقامِ دعوت و تکمیل
خلق است جمع شود باید دید که اگر نسبتِ فردیت غالب است پلهٔ ارشاد و تکمیل درین صورت
زبون است و الّا صاحب آن دو نسبت در حدِ اعتدال است ظاهرش تمام با خلق است
و باطنش بالکلیه با حق تعالی و تقدس درجهٔ علیا در مقامِ دعوتِ خلق صاحبِ این دو نسبت
راست هرچند نسبتِ قطبیتِ ارشاد نیز تنها در دعوت کفایت میکند امّا این بزرگواران را
درین مقام مرتبهٔ دیگر است نظرِ ایشان شافیِ امراضِ قلبیه است و صحبتِ شان دافعِ
اخلاقِ نامرضیه سید الطائفه جنید البغدادی باین دولتِ عظمی مستسعد شده بود و باین
منزلت مشرف گشته نسبتِ قطبیتِ ایشان را از شیخ سری سقطی حاصل شده بود و نسبتِ
فردیت از شیخ محمد قصاب از سخنان قدسی نشان ایشانست مردم میدانند که من مرید سری ام
من مرید محمد قصابم نسبتِ فردیت را غالب ساخته نسبتِ قطبیت را فراموش کرده
در جنبِ آن معدوم دانسته است بعد از خلفای حضرت خواجه نقشبند چراغ این خاندان
بزرگ حضرتِ خواجه احرار بودند جذبهٔ خواجها را اتمام نموده متوجه سیرِ آفاقی گشتند و تا اسم سیر را
رسانیده‌اند در اسم جا آمده استهلاک و فنا در آن پیدا کنند باز بجانب جذبه در آمدند و
استهلاک و اضمحلالِ خاص در همین جهت پیدا کردند و بقای هم در همین جهت یافتند بالجمله
شانِ عظیم درین جهت داشتند و علوم و معارف که از فنا و بقا دست میدهد ایشان را
در همین مقام میسر شد اگرچه در علوم بواسطهٔ تغایرِ جهتین تفاوت پیداست یکی از
تفاوتها اثباتِ توحیدِ وجود است و عدمِ آن و همچنین است اثباتِ اموری که منا

مذکور اند من الاحاطةِ والسّریانِ والمعیةِ الذاتیاتِ وشهودِ الوحدةِ فی الکثرةِ
تفاءِ الکثرةِ بالکلیةِ بحیثُ لا یرجعُ کلمةُ انا علی السالکِ اصلاً وامثالِ ذلک
ت العلومِ التی تترتبُ علی البقاءِ الذی بعدَ الفناءِ المطلقِ فانها لیستْ کذلک بل
هم مطابقةٌ لعلومِ الشریعةِ الحقةِ غیرُ محتاجةٍ الی التحملاتِ والتکلفاتِ والاکوِنة
وبة بالجمله بقائیکه در جهتِ جذبه است هر نوع جذبه که باشد از سکر نمے برآرد و در صحو نمی آرد
وجود بقا انا به باقی رجوع نمیکند واشارت باو نمی افتد چه در جذبه غلبۂ محبت است و غلبۂ
را سکر لازم است پس بهیچ وجه سکر از وے منفک نشود پس ناچار علوم آن نیز
نیز باشد کالقولِ بوحدةِ الوجودِ فانَّ مبناها علی السکرِ وغلبةِ المحبةِ بحیثُ لا یبقی
یرہِ الا المحبوبُ فیحکمُ بنفیِ ما سواہُ واگر بصحو می آمد شهودِ محبوب مانعِ شهودِ ما سواء
شد و حکم بوحدتِ وجود نمیکرد و بقائیکه بعد از فناءِ مطلق ونهایتِ سلوک است منشأ
شدۂ معرفت است سکر را دران موطن مدخلے نیست آنچه از سالک در حالتِ فنا گم
بود همه رجوع کرده اما منصبغ برنگِ اصل وهو المعنیُّ بالبقاءِ باللّٰهِ پس ناچار در
شان سکر را مجال نباشد پس علوم ایشان مطابقِ علوم انبیا باشد علیهم الصلوات
التسلیماتُ والتحیاتُ والبرکاتُ الی یومِ الدینِ وایضاً از عزیزے شنیده ام که حضرت
نسبتے از آبائے مادری خود که صاحب احوالِ غریبه بودند وجذبهائے قویه داشتند
اصل کرده بودند واز مقامِ اقطابِ اثنا عشر که تائیدِ دین بایشان مربوط است ودر
شانِ عظیم دارند حضرت خواجه را نصیبِ وافر بود تائیدِ شریعت ونصرتِ دین ایشان را
بود وشمه از احوالِ گرامیِ ایشان بالا مذکور شده است بعد ازان احیائے طریقت این
ازان واشاعتِ آدابِ این عزیزان علی الخصوص در ممالکِ هندوستان که اهل
و کمالاتِ ایشان بے بهره بودند بظهورِ ارشاد پناهی معارف آگاهی مؤید الدین الرضی

شیخنا و مولانا محمد الباقی سلمہ اللہ تعالیٰ متحقق گشت خواست کہ شمہ از کمالات ایشان
درین مکتوب درج نماید چون رضائے ایشان درین باب مفہوم نگشت از جرأت دریغ
نمود۔

مکتوب دو صد و نود و یکم (۲۹۱)

بمولانا عبد الحی صدور یافت در بیان مراتب توحید وجودی و شہودی و معارف متن
آنہا بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِيۡمِ اَلۡحَمۡدُ لِلّٰهِ رَبِّ الۡعٰلَمِيۡنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى سَيِّدِ
وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصۡحَابِهٖ اَجۡمَعِيۡنَ بدان اَرۡشَدَكَ اللّٰهُ تعالیٰ کہ منشأ توحید وجودی جمعے
ممارست مراقبات توحید است و تعقل معنے کلمہ طیبہ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بِلَا مَوۡجُوۡدَ اِلَّا
ظہور این قسم توحید بعد از تمحل و تأمل و تخیل بواسطۂ استیلائے سلطان خیال است کہ از
مزاولت معنی توحید این معرفت در متخیلہ نقش بستہ است و چون تجعل جاعل مجعول
ہر آئینہ معلول است صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چہ ارباب
ارباب قلوب اند و از مقام قلب درین وقت خبرے ندارد علمی بیش نیست لیکن علم
است بعضہا فوق بعض و جمعے دیگر را منشأ توحید وجودی انجذاب و محبت قلبی است
ابتداء باذکار و مراقبات کہ خالی از تخیل معنی توحید است اشتغال نمودہ اند و بجد و جہد
سابقۂ عنایت بمقام قلب رسیدہ اند و جذبے پیدا کردہ اند درین مقام اگر بر ایشان
توحید وجودی ظاہر شود سبب آن غلبۂ محبت محبوب خواہد بود کہ ماسوائے محبوب را از
شان مختفی ساختہ است و مستور گردانیدہ و چون ماسوائے محبوب را نمے بینند و نمی
لاجرم جز محبوب را موجود نمیدانند این قسم توحید از احوال است و از علت تخیل و شائبۂ تو
پاک و مبرا و اگر این جماعۂ ارباب قلوب را از ہمان مقام بعالم باز گردانند محبوب
در ہر ذرہ از ذرات عالم مشاہدہ مینمایند و موجودات را مرایا و مجالی حسن و جمال محبوب می

ش۔ قولہ مرایا جمع مرآت است کہ بمعنی آئینہ است و قولہ مجالی بفتح میم و کسر لام جمع مجلی است کہ بفتح میم و فتح لام صیغہ اسم ظرف است بمعنی جائے جلا کہ آئینہ باشد پس
بمعنے آئینہا است و بمعنی جاہائے جلوہ ۱۲ غ لمصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ

ه بالکسر و در فن منسوب بسمنان که شهریست نزدیک دامغان ۱۲

اگر بمحض فضل خداوندی جل شانه از مقام قلب برآمده متوجه جناب قدس مقلب قلب گردند آن معرفت توحیدی
که در مقام قلب پیدا شده بود رو بزوال می آرد هرچند معارج عروج مشهود نمایند خود را باین معرفت بمناسبت تر
می یابند جمعے از منتهیان تا بحد انکار و طعن می رسند بر ارباب آن معرفت مثل رکن الدین ابو
المکارم شیخ علاء الدوله سمنانی و بعضے دیگر را بعد از زوال این معرفت بنفی و اثبات آن کار
نمانده کاتب این سطور از انکار ارباب این معرفت تحاشی مینماید و از طعن ایشان خود را دور
میدارد و انکار و طعن را وقتے مجال باشد که ارباب آن حال را از ظهور آن حال قصدے
و اختیارے باشد بے اراده ایشان این معنے در ایشان ظاهر شده است ایشان مغلوب
آن حال اند پس هر آئینه معذور باشند گو گاه طعن علی المنکر للعذر لیکن این قدر
میداند که فوق این معرفت معرفت دیگر است و ورای این حال حالے دیگر تحقیق بعضے ازیشان
این مقام از کمالات بسیار ممنوع اند و از مقامات بیشمار محروم این حقیر قلیل البضاعت را بے نہ
تمام است بمعنی توحید نماید و در ضمن مراقبات و اذکار طلب بے آنکه جد و جهد نماید بمحض فضل ایزدی
در ملازمت هدایت و افادت پناهی حقائق و معارف آگاهی مؤید الدین الرضی شیخنا و مولانا
محمد الباقی قدس الله تعالی سره الاقدس بعد از تعلم ذکر و توجه و التفات ایشان در مقام قلب آورده
و در این معرفت کشاده بودند و علوم و معارف این مقام را فراوان عطا فرموده و دقائق
این معارف را منکشف ساخته و تا مدتے درین مقام داشتند آخر الامر از کمال بنده نوازی
از مقام قلب برآوردند و در این ضمن آن معرفت رو بزوال آورده و رفته رفته تمام معدوم
گشت مقصود از اظهار احوال خود آنست تا معلوم شود که این مرقوم را از روئے کشف
و ذوق بتحریر آورده است نه از روئے ظن و تقلید و معارف توحیدی که از بعضے اولیاء
الله ظاهر شده اند در ابتدائے حال و در مقام قلب سرزده باشند پس هیچ نقص ایشان
ازین راه لاحق نشود این حقیر نیز در آن وقت رسائل در معارف توحیدی نوشته است چون

آن نوشتها را بعضے یاران منتشر ساخته اند جمع آن را معتبر دانسته آن رسائل را بحالِ خود
گذاشته نقص وقتے لازم مے آید که ازان مقام نگذرانند طائفهٔ دیگر از ارباب توحید
آنانند که استهلاک و اضمحلال در شهودِ خود پیدا کرده اند و همّتِ ایشان آنست که
در شهود همواره مضمحل و معدوم باشند و اثرے از لوازمِ وجودِ ایشان ظاهر نشود رجوع ایشان
بر خود کفر میدانند و نهایتِ کار نزد ایشان فنا و نیستی است مشاهده را نیز گرفتاری میدانند
بعضے از ایشان میفرمایند اَشْتَهِیْ عَدَمًا لَا اَکُوْنُ اَبَدًا عدمے میخواهم که هرگز او را وجود نبود
ایشان اند مقتولِ محبّت و حدیثِ قدسی مَنْ قَتَلْتُهٗ فَاَنَا دِیَتُهٗ در شانِ ایشان متحقق
همیشه در زیرِ بارِ وجود اند و لمحه آسایش ندارند چه آسایش در غفلت است بر تقدیرِ دوامِ
استهلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام هروی میفرماید که مرا یکساعت از حق سبحانه
غافل سازد و امید است که گناهان او را ببخشند و وجودِ بشریّت را غفلت در کار است حق
سبحانه و تعالی از کمالِ کرمِ خویش هر یکے را از ایشان باندازهٔ استعداد با موریکه مستلزم
غفلت اند ظاهرِ ایشان را بآن امور مشغول ساخته است تا آن بارِ وجود فی الجمله از ایشان
تخفیف یابد جمعے را بسماع و رقص الفت داده و طائفهٔ را بتصنیفِ کتب و تحریرِ علوم و معارف
شعار ساخته و گروهے را به بعضے امورِ مباح مشغول داشته عبد الله اصطخری علیه الرحمة همراه سگبانان
بصحرا میرفت شخصے از عزیزے سرّ آن را پرسید فرمود تا لمحه از بارِ وجود خلاص شود و بعضے
را بعلومِ توحیدِ وجود و شهودِ وحدت در کثرت آرام داد تا ازان بار ساعتے بیاسایند ازین
قبیل است توحیدے که از بعضے اکابرِ مشایخ نقشبندیه قدّس الله تعالی اسرارهم ظاهر شده
است نسبتِ این بزرگواران بتنزیهِ صرف میکشد بعالمِ شهود و در عالم کارے ندارند حضرت قطبِ
ارشاد پناهی حقائق و معارف دستگاهی ناصر الدین خواجه عبید الله مناسبِ علومِ توحیدِ وجود و شهودِ
وحدت در کثرت نوشته اند ازین قسمِ اخیر توحید است کتبِ فقرات ایشان که مشتمل است

...ومِ توحید و جز آن منشأ علوم آن کتاب و مقصود ازان معارف استیناس و الفت
...ست با عالم و همچنین است معارفِ خواجهٔ ما که در بعضے رسائل بر طبقِ کلام کتاب فقرات
...منشأ این علومِ توحید نه جذبه است و نه غلبهٔ محبت و شهود ایشان را با عالم نسبتے نیست
...ن را در عالم مینماید شبه در مثالِ شهودِ حقیقی ایشان است مثلاً شخصے گرفتار جمالِ آفتاب است
...بت خود را در آفتاب گم ساخته است و نامے و نشانے از خود نگذاشته این چنین
...اگر خواهند با و بازو هندو انسے و الفتے در روے بما سوائے آفتاب پیدا آرند تا ساعتے
...ن انوارِ آفتاب نفسے راست کند و وے بیاساید همان آفتاب را در مجالی این عالم
...ند و بآن علاقه او را با این عالم انسے و التفاتے پیدا میسازند گاهے او را [illegible] که این
...آفتاب است و جز آفتاب هیچ چیز موجود نیست و گاهے در مرآتِ ذراتِ عالم جمالِ آفتاب
...اینجا کسے سوال نکند که چون عالم در نفس الامر عینِ آفتاب نباشد پس آن را آفتاب
...خلافِ واقع باشد زیرا که گوئیم افرادِ عالم با یکدیگر در بعضے امور اشتراک دارند و در بعضے دیگر
...سبحانه و تعالی بکمالِ قدرتِ خویش امورے که باعث امتیاز اند بواسطهٔ بعضے حِکَم و
...نظرِ ایشان مختفی میسازد و اجزائے مشترکه فقط مشهود مینماید پس ناچار حکم باتحادِ یکدیگر میکنند
...ب را نیز باین علاقه عینِ عالم مییابد همچنین حق را سبحانه با عالم هرچند فی الحقیقت هیچ
...نیست اما مشابهتِ اسمی مصحح این اتحاد میگردد مثلاً حق سبحانه و تعالی موجود است و
...وجود هرچند فی الحقیقت درمیانِ این دو وجود هیچ مناسبت نیست و همچنین او تعالی
...ع و بصیر و حی و قادر و مرید است و بعضے افرادِ عالم نیز باین صفات متصف اند هرچند
...یکدیگر از همدگر جدا است اما چون خصوصیت وجودِ امکانی و نقائصِ صفاتِ محدثات را
...ان مستور ساخته اند اگر حکم باتحاد کنند گنجایش دارد و این قسمِ اخیر توحید اعلائے اقسامِ توحید
...بلکه فی الحقیقت اربابِ این معرفت مغلوبِ این وارد اند و سکرِ ایشان باعثِ این معرفت

نشده است بلکه این واردہا برایشان از برائے مصلحتے آورده اند وخواستند که بتوسّلِ این

ایشان را از سکر بصحو آرند و تسلّی دهند چنانچه جمعے را بسماع ورقص و طائفه را اشتغال بسے

مباحه تسلیه داده اند باید دانست که همگنان ایشان ازین طائفها ببعضے امورے که مغایر

ایشانست اشتغال مینمایند و تسلّی می یابند بخلافِ این بزرگواران بامرے که مغایرِ مشهو

است التفاتے نمے نمایند و آرام نمیگردند پس ناچار عالم را عینِ مشهودِ ایشان مینمایند یا در

عالم آنرا جلوه مید هند تا ساعتے ازان بار تخفیف یابند منشأ این قسمِ اخیر توحید این حقیر

کشف و ذوق معلوم نبود همان دو وجه سابق را مید انست ظنے باین قسم داشت و لهـ

رسائل و مکتوبات همان دو وجه بلکه وجهِ دوئم را نوشته است و توحیدِ وجودی را منحصر د

ساخته است لیکن چون بعد از رحلتِ ارشاد پناهی قبله گاهی بتقریبِ زیارتِ مزار

بلدهٔ محروسهٔ دهلی اتفاقِ عبور افتاد در روزِ عید بزیارتِ مزارِ شریفِ ایشان رفته بود د

توجه بمزارِ متبرک التفاتے تمام از روحانیتِ مقدسهٔ ایشان ظاهر گشت و از کمالِ غریب ن

نسبتِ خاصهٔ خود را که بحضرتِ خواجهٔ احرار منسوب بود مرحمت فرمودند چون آن نسبت در

بضرورت حقیقتِ این علوم و معارف را بطریقِ ذوق دریافت و معلوم گشت که منشأ

وجودی در ایشان انجذابِ قلبی و غلبهٔ محبت نیست بلکه مقصود ازین معرفت تخفیفِ آن

نامدے اظهارِ این معنی را مناسب نمیدید اما چون در بعضے رسائل آن دو وجه سابق مذکو

بودند مردم قلیل الدرایت ازان در توهم افتادند که ازین بیان تنقیصِ این دو کابر لازم

که طریقِ ایشان طریقِ ارباب توحید است باین توسّل زبانِ فتنه انگیزی دراز کردند حتی

توهم در بعضے طلاب قلیل الارادت باعثِ فتورِ احوالِ ایشان گشت بضرورت مصلحت د

این قسم توحید دیده و از برائے استشهاد ذکرِ آن واقعه نیز مناسب دانسته در تحریر آورد و دو

مخلصانِ خواجهٔ ما نقل کرد که میفرمودند مردم میدانند که ما از مطالعهٔ کتبِ ارباب توحید نسبتے

ــه که بوقت زیارت مزار شریف حضرت خواجه بوقوع آمده بود ۱۲

...ن است مقصود آنست کہ ساعتے خود را غافل سازیم این سخن مؤید کلام سابق است
...ست پناہی شیخ عبد الحق کہ از مخلصان حضرت خواجۂ ماست نقل کردند کہ حضرت خواجۂ
...ایام رحلت میفرمودند کہ مارا بعین الیقین معلوم شدہ است کہ توحید کوچۂ تنگ است شاہ راہ
...ست ہر چند پیش ازین ہم میدانستیم اما این قسم یقین اکنون بظہور آمدہ است ازین سخن نیز
...م میشود کہ در آخر کار مشرب ایشان بتوحید مناسبت نداشت در ابتداء حال اگر آن قسم
...م ظاہر شدہ باشد باکے نیست بلکہ بسیارے از مشایخ را در ابتداء آن قسم بظہور آمدہ است
...کار از ان بر آمدہ اند و ایضا بعد از وصول بمقام جذبۂ نقشبندیہ طریق حضرت خواجہ نقشبند
...ن حضرت خواجہ احرار از یکدیگر مدد است و علوم و معارف نیز از ہمدگر مدد اند و توجہ حضرت خواجہ احرار بعد ازان نسبت باطنی
...دری جمع است کہ پشت بپشت بزرگان اند و این فنا و بقا کہ بالا اند کہ خود از لوازم نسبت آن بزرگواران این حقیر
...مصلحت ابنائے این وقت از برائے تربیت طالبان طریق حضرت خواجہ نقشبند اختیار
...است و علوم و معارف آن طریق کہ بعلوم ظاہر شریعت بیشتر مناسبت دارند و راین چنین
...فاسد کہ ارکان شریعت و ملت سستی تمام پیدا کردہ اند ظہور آنہا را مناسب دیدہ تعین ہمان
...از برائے افادہ طلبہ نمود و اگر حق سبحانہ طریقۂ احراریہ را بتوسط این حقیر ترویج میخواست
...ابان انوار منور میساخت چہ انوار این ہر دو بزرگواران را بطریق کمال عطا فرمودہ است
...تکمیل ہر دو اکابر را وا نمودہ اِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ
بادشاہے ست کز عنایت خویش ۞ ہر دو عالم بیک گدا بخشد ۞ اگر بادشہ
...پیرزن ۞ بیاید تو اے خواجہ سبلت مکن ۞ بحکم وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ بعضے اسرار
...را در معرض ظہور آوردہ است حق سبحانہ و تعالیٰ طالبان حق را از ان بہرہ مند گرداند
...میدانند کہ منکران را غیر از انکار نخواہد افزود اما مقصود افادۂ طلاب است کہ منکران از مبحث خارج
...خارج اند بیرون یُضِلُّ بِهٖ كَثِيْرًا وَّيَهْدِيْ بِهٖ كَثِيْرًا بر ارباب بصیرت مخفی نیست کہ از

اختیارِ یک طریق برائے مصلحتی افضلیتِ این طریق بر طریقِ دیگر لازم نمے آید و نقص آ
طریقِ دیگر نمیکشد ؎ دروازۂ شہر را توان بست ❊ نتوان دہنِ مخالفان بست ❊ اَ
لِلّٰہِ ذِی الْاِنْعَامِ وَالْمِنَّۃِ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّۃُ عَلٰی رَسُوْلِہٖ مُحَمَّدٍ وَّ
اٰلِہِ الْاَخْیَارِ وَاَصْحَابِہِ الْاَ

مکتوب صد و نود و دویم (۲۹۲)

بشیخ عبد الحمید بنگالی صدور یافتہ در بیان آداب ضروریۂ مریدان و رفع بعضے شبہ ایشان
و ما یناسب ذلک ❊ بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ اَدَّبَنَا بِالْاٰدَابِ النَّبَوِیَّۃِ وَ
بِالْاَخْلَاقِ الْمُصْطَفَوِیَّۃِ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ اَتَمُّہَا وَاَکْمَلُہَا بدانکہ سا
این راہ از دو حال خالی نیستند مریداند یا مراد اگر مراداند طُوبیٰ لَہُم براہِ انجذاب و محبت ایشا
را کشان کشان خواہند برد و بمطلبِ اعلیٰ خواہند رسانید و ہر ادبے کہ در کار شود بتوسط یا بے
تعلیم شان خواہد شد و اگر زلتے واقع شود زود متنبہ خواہند فرمود و بآن مواخذہ نخواہند کرد و اگر بہ
ظاہر احتیاجے داشتہ باشد بے سعیِ ایشان بآن دولت دلالت خواہند فرمود بالجملہ عنا
ازلی جل سلطانہ متکفلِ حالِ این بزرگواران است بسبب و بے سبب کارِ ایشان را کفایت
خواہند کرد اَللّٰہُ یَجْتَبِیْٓ اِلَیْہِ مَنْ یَّشَآءُ و اگر مریداند کارِ ایشان بے توسطِ پیرِ کامل مکمل دشو
است پیرے باید کہ بدولتِ جذبہ و سلوک مشرف شدہ باشد و بسعادتِ فنا و بقا مستس
گشتہ و سیر الی اللہ و سیر فی اللہ و سیر عن اللہ باللہ و سیر فی الاشیاء باللہ را بانصرام رسانیدہ
و اگر جذبۂ او بر سلوکِ او مقدم است و تربیتِ مرادان مربی شدہ کبریتِ احمر است کلام
دوا است و نظرِ او شفا احیائے دلہائے مردہ بتوجہِ شریفِ او منوط است و تازگی جانہا
فسردہ بالتفاتِ لطیفِ او مربوط و اگر این طور صاحبِ دولت پیدا نشود سالکِ مجذوب
ہم مغتنم است و تربیتِ ناقصان از و نیز مے آید و بتوسطِ او بدولتِ فنا و بقا میرسند ؎ آسمان

عرش آمد فرود ٭ ورنه بس عالیست پیش خاک تود ٭ واگر بعنایت خداوندی جل
طالبے را باین طور پیر کامل مکمل دلالت فرمودند باید که وجود شریف او را مغتنم داند وخود
وسیار وسعادت خود را در مرضیات او داند وشقاوت خود را در خلاف مرضیات او
بالجمله هوائے خود را تابع رضائے او سازد ودر خبر نبویست علیه وعلی آله الصلوٰت
ات ایمانها واکملها لن یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به
رعایت آداب صحبت ومراعات شرائط از ضروریات این راه است تا راه افاده
ه مفتوح گردد وبدونها لا نتیجة للصحبة ولا ثمرة للمجالس بعضے از آداب
ضروریه در معرض بیان آورده مے شود بگوش هوش باید شنید بدانکه طالب را باید
ے دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر خود سازد وبا وجود پیر بے اذن او بنوافل
پردازد ودر حضور او بغیر او التفات ننماید وبکلیت خود متوجه او بنشیند حتی که بذکر
مشغول نشود مگر آنکه او امر کند وبغیر از نماز فرض وسنت در حضور او ادا نکند نقل کرده اند از
این وقت که وزیر شس پیش او ایستاده بود اتفاقاً درین اثنا آن وزیر التفاتے بجانب
رده بند آن را بدست خود راست می ساخت درین حال نظر سلطان بران وزیر افتاد
متوجه است بزبان عتاب گفت که این را هضم نمیتوانم کرد که تو وزیر من باشی ودر حضور
جامه التفات نمائی باید اندیشید که هرگاه وسائل دنیاء دنیه را آداب دقیقه در کار است
صول الی الله را بر وجه اتم واکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود ودو مهما امکن در جائے
سایه او بر جامه او یا بر سایه او افتد وبر مصلاے او پا ننهد ودر متوضائے او طهارت
روف خاصه او استعمال نکند ودر حضور او آب نخورد وطعام تناول ننماید وبکسے
بلکه متوجه احدے نگردد ودر غیبت پیر در جانب که او است پا دراز نکند وبزاق هم
زد وهرچه از پیر صادر شود آن را صواب داند اگرچه بظاهر صواب ننماید او هرچه میکند

از الہام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض را گنجایش نباشد و اگر در بعضے صور و

خطا راه یابد خطائے الہامی در رنگ خطائے اجتہادیست ملامت و اعتراض بران

نیست و ایضاً چون این را محبتے به پیر پیدا شده است در نظر محب هرچه از محبوب صادر

محبوب نماید پس اعتراض را مجال نباشد و در کلی و جزئی اقتدا به پیر کند چه در خوردن و پوشید

و خفتن و طاعت کردن نماز را بطرز اوادا باید کرد و فقه را از عمل او باید اخذ نمود آنرا که د

نگاریست فارغ است ؎ از باغ و بوستان و تماشائے لاله زار ؂ و هیچ اعتراض را د

و سکنات او مجال نهد اگرچه آن اعتراض مقدار حبهٔ خردله باشد زیراکه اعتراض را غیر از حرمان

نیست و بے سعادت ترین جمیع خلائق عیب بین این طائفه علیه است نجانا الله سبحا

من هذا البلاء العظیم و طلب خوارق و کرامات از پیر خود نکند اگرچه آن طلب بطر

و وساوس باشد هیچ شنیده که مومنے از پیغمبرے معجزه طلب کرده باشد معجزه طلبان

و اهل انکار اند ؎ معجزات از بهر قهر دشمن است ؂ بوئے جنسیت پئے دل بردنست

موجب ایمان نباشد معجزات ؂ بوئے جنسیت کند جذب صفات ؂ اگر شبه پیدا شود

آنرا بے توقف عرض نماید اگر حل نشود تقصیر بر خود بنهد و هیچ منقصت را بجناب پیر عائد

و واقعه که رو دهد از پیر پنهان ندارد و تعبیر وقائع از و طلب کند و تعبیر یکه بر طالب منکشف

نیز عرض نماید و صواب و خطا را از و جوید و بر کشوف خود زنهار اعتماد ننهد که حق با باطل د

ممتزج است و صواب با خطا مختلط و بے ضرورت و بے اذن از و جدا نشود که غیر او ر

گزیدن منافی ارادتست و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سوء ا

و هر فیضے و فتوحیکه برسد آن را بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقعه بیند که فیضے از مشایخ

است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پ

استعداد خاص مرید بملائم کمال شیخے از شیوخ که بصورت افاضه از وے ظاهر شده ا

بمرتبهٔ کمال رسیده است و لطیفه از لطائف پیر که مناسبت بآن فیض دارد بصورت آن شیخ ظاهر شده است بواسطهٔ ابتلاء مریدان آن لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است و فیض از آن دانسته این مغلطهٔ عظیم است حق سبحانه از زلّت قدم نگاه دارد و بر اعتقاد و محبت پیر مستقیم دارد بحرمت سیّد البشر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بالجمله الطریق کلّه ادب مثل مشهور است هیچ بی ادبی بخدا نرسد و اگر مرید در رعایت بعضی از آداب خود را مقصر داند و در آداب ما ینبغی نرسد و اگر بسعی هم نتواند از عهده برآمد معفو است اما از اعتراف بتقصیر ناچار است و اگر عیاذاً بالله سبحانه رعایت آداب نکند و خود را مقصر هم نداند از برکات این بزرگواران محروم است

شعر
هر که او روی به بهبود نبود ٭ دیدن روی نبی سود نبود

آری مریدی که ببرکت توجه پیر بمرتبهٔ فنا و بقا رسد و در راه الهام و طریق فراست بروی ظاهر شود و پیر آن را مسلم دارد و بکمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در بعضی امور الهامی به پیر خلاف کند و بمقتضای الهام خود عمل کند اگرچه نزد پیر خلاف آن متحقق بود چه آن مرید درین وقت از ربقهٔ تقلید برآمده است و تقلید در حق وی خطاست نمی بینی که اصحاب پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در امور اجتهادیه و در احکام غیر منزله بآن سرور خلاف کرده اند و در بعضی اوقات صواب بجانب اصحاب ظاهر شده است کما لا یخفی علی ارباب العلم پس معلوم شد که خلاف با پیر مرید را بعد از رسیدن بمرتبهٔ کمال مجوز است و از سوء ادب متبرا است بلکه اینجا عین ادب است و اگرنه اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات که بکمال آداب موصوف بودند غیر از تقلید پیغمبر نمیکردند ابو یوسف را بعد از رسیدن بمرتبهٔ اجتهاد تقلید ابی حنیفه رضی الله تعالی عنهما خطا است صواب در متابعت رای خود است نه رای ابی حنیفه قول مشهور است از امام ابو یوسف که نازعت ابا حنیفة فی مسئلة خلق القرآن ستة اشهر شنیده باشی که تکمیل صناعت بتلاحق افکار است اگر بیک فکر ماندی

فاتفق رأیی و رأیه علی ان من قال بخلق القرآن فهو کافر

زیادتی پیدا نکردے نحو یکہ در زمانِ سیبویہ بودہ امروز باختلافِ آراء و تلاحقِ انظار د
زیادتی و کمال پیدا کردہ است اما چون بنا را او نہادہ است فضل او راست ؛ اَلْفَضْلُ لِلْمُتَقَ
لیکن کمال نہار امثل اُمَّتِیْ کَمَثَلِ الْمَطَرِ لَا یُدْرٰی اَوَّلُهُمْ خَیْرٌ اَمْ اٰخِرُهُمْ حدیثِ نبوی است
علیہ و علیٰ اٰلِهِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ تذنیب لرفعِ شبہۂ بعضِ المریدین ؛ بدانکہ گفتہ اند : اَلم
یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ ؛ احیا و اماتت از لوازمِ مقامِ شیخی است مراد از احیاء احیاءِ روحی است نہ جسمی
و ہمچنین مراد از اماتت اماتتِ روحی است نہ جسمی و مراد از حیوۃ و موت فنا و بقا است کہ بمقا
و کمال میرساند و شیخ مقتدا باذنِ اللہ سبحانہ متکفل این دو امر است پس شیخ را ازین احیا
و اماتت چارہ نباشد ؛ یعنی یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ یُبْقِیْ وَیُفْنِیْ احیا و اماتتِ جسمی را بمنصبِ
کارے نیست شیخ مقتدا حکمِ کاہربا دارد ہر کس را کہ باو مناسبت است در رنگِ خس
خاشاک در عقبِ او میدود و نصیبِ خود را از وے استیفا مینماید خوارق و کرامات از
جذبِ مریدان نیست مریدان بمناسبتِ معنویہ منجذب میگردند و آنکہ باین بزرگواران م
ندارد از دولتِ کمالاتِ ایشان محروم است اگرچہ ہزار معجزہ و خوارق و کرامات بیند ابو جہل
و ابو لہب را شاہد این معنی باید گرفت قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی فِیْ حَقِّ الْکُفَّارِ وَاِنْ یَّرَ
کُلَّ اٰیَةٍ لَّا یُؤْمِنُوْا بِهَا حَتّٰۤی اِذَا جَآءُوْكَ یُجَادِلُوْنَكَ یَقُوْلُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْۤا اِنْ هٰذَاۤ اِلَّاۤ اَسَا
الْاَوَّلِیْنَ ؛ والسلا

مکتوب صد و نود و سیوم (۲۹۳)

بشیخ محمد چتری صدور یافتہ در جوابِ استولہ او کہ پرسیدہ بود لِیْ مَعَ اللّٰهِ وَقْتٌ در حدیثِ ن
علیہ و علیٰ اٰلِهِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ آمدہ است و ابو ذر غفاری نیز ہمین را گفتہ وجہِ آن چہ با
و پرسیدہ بود کہ ؛ قَدَمِیْ هٰذِهٖ عَلٰی رَقَبَةِ کُلِّ وَلِیِّ اللّٰهِ حضرتِ شیخ عبد القادر فرمودہ و دیگر
نیز ہمین را گفتہ حقیقتِ این معاملہ چیست و پرسیدہ کہ مراد از اولیائے کہ قدمِ ایشان بر گ

آنہا بودہ اولیائے ہمان عصر ندیا مطلقا، اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی

صحیفہ شریفہ کہ ارسال داشتہ بودند نورود وآن فرح وسرور گردید چہ نعمتی است کہ دوستان حق
جل وعلا دور افتادہا را یاد فرمایند اندراج یافتہ بود کہ حضرت رسالت پناہ علیہ وعلی آلہ الصلوات
والتسلیمات فرمودہ است لِیْ مَعَ اللّٰہِ وَقْتٌ وحضرت ابوذر غفاری نیز ہمین گفتہ وحضرت
میران محی الدین گفتہ کہ پائے من بر گردن ہمہ اولیا است ودیگرے نیز ہمین گفتہ است
گاہ گاہ بر این دو لفظ غوغا مے شود عنایت نمودہ نویسند کہ این دو سخن چہ معنی دارد ودر
ہر دو چہ فرق است متوجہ شدہ تمامی را واضح نوشتہ کہ قریب بفہم این غریب باشد ارسال
نمایند مخدوما این فقیر در رسائل خود نوشتہ است کہ آن سرور را با وجود استمرار وقت وقت نادر
ہم بودہ است وآن وقت در حین اداے نماز بودہ است اَلصَّلٰوۃُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ شنیدہ
باشند وَاَرِحْنِیْ یَا بِلَالُ شاہدیست عادل در اثبات این مطلب وابوذر غفاری بوراثت
وتبعیت نیز باین دولت مشرف شدہ باشد چہ کمل تابعان آن سرور را از جمیع کمالات او علیہ
وعلیہم الصلوات والتسلیمات بطریق وراثت وتبعیت نصیب وافر است وحظ کامل
وآنچہ حضرت شیخ عبد القادر قدس سرہ فرمودہ قَدَمِیْ ہٰذِہٖ عَلٰی رَقَبَۃِ کُلِّ وَلِیِّ اللّٰہِ صاحب
عوارف کہ مرید ومربای شیخ ابو النجیب سہروردی است کہ از محرمان ومصاحبان حضرت
شیخ عبد القادر بودہ است این کلمہ را از آن کلمات ساختہ است کہ مشعر عجب اند کہ از مشائخ
در بدایت احوال بواسطہ بقایائے سکر صدور یافتہ اند ودر نفحات از شیخ حماد دباس کہ از شیوخ
حضرت شیخ است نقل کردہ است کہ او بطریق فراست فرمودہ کہ این عجمی را قدمیست کہ در
وقت وے بر گردن ہمہ اولیا خواہد بود وہر آئینہ مامور شود بآنکہ بگوید قَدَمِیْ ہٰذِہٖ عَلٰی رَقَبَۃِ
کُلِّ وَلِیِّ اللّٰہِ وہر آئینہ آنرا بگوید وہمہ اولیا گردن نہند بہر تقدیر حضرت شیخ در این کلام محق اند
این کلام خواہ از بقایائے سکر ایشان سر بر زدہ باشد وخواہ مامور باشند باظہار این کلام

قدمِ ایشان بر گردنہاے جمیعِ اولیاءِ آن وقت بوده است و جمیعِ اولیاء آنوقت زیرِ قدمِ ایشان بوده اند لیکن باید دانست که این حکم مخصوص باولیاے آن وقت است اولیاءِ ما تقدم وما تاخر ازین حکم خارج اند چنانکه از کلامِ شیخ حماد مفهوم میشود که قدمِ او در وقتِ وے بر گردن ہمہ اولیا خواہد بود و نیز غوثے که در بغداد بوده است و حضرتِ شیخ عبد القادر و ابن سقا عبد الله بزیارتِ او رفته بودند آن غوث بطریقِ فراست در حقِ شیخ گفته که مے بینم ترا در بغداد که بمنبر بر آمده میگوئی قَدَمِیْ هٰذِهٖ عَلٰی رَقَبَةِ کُلِّ وَلِیِّ اللّٰهِ و مے بینم اولیاءِ وقت ترا که ہمه گردنہاے خود را پست کرده اند اجلال و اکرامِ ترا از کلامِ این بزرگ نیز مفهوم میشود که آن حکم مخصوص باولیاء آن وقت بوده است در ینوقت نیز اگر کسے را حضرتِ حق سبحانه و تعالی چشمِ بینا عطا فرماید بیند چنانچه آن غوث دیده بود که گردنہاے اولیاءِ آن وقت زیرِ قدمِ وے اند و این حکم تجاوز بغیرِ اولیاءِ آن وقت نکرده است در اولیاءِ ما تقدم این حکم چگونه مجوز بود که شاملِ اصحابِ کرام است که بیقین از حضرتِ شیخ افضل اند و در ما تاخر نیز چگونه متمشی باشد که شاملِ حضرتِ مهدی است که آن سرور علیه و علی آلِه الصلوٰة والسلام بقدومِ او بشارت داده است و امت را بوجودِ او تبشیر ساخته و او را خلیفة الله فرموده و ہمچنین اصحابِ حضرتِ عیسی علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام که از انبیاءِ اولو العزم است از سابقانند و بواسطهٔ متابعتِ این شریعت ملحق باصحابِ خاتم الرسل اند علیه و علیهم الصلوٰة والسلام و بزرگیِ متاخرانِ این امت تواند بود که آن سرور فرموده باشد علیه و علی آلِه الصلوٰة والسلام لَا یُدْرٰی اَوَّلُهُمْ خَیْرٌ اَمْ اٰخِرُهُمْ بالجمله حضرتِ شیخ عبد القادر در راه ولایت شانِ عظیم است و درجهٔ علیا است ولایتِ خاصهٔ محمدیه را علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة از راهِ سیر بنقطهٔ آخر رسانیده است و سرحلقهٔ آن دائره گشته از ینجا کسے توهم نکند که چون شیخ سرحلقهٔ دائرهٔ ولایتِ محمدیه بود باید که از ہمه اولیا افضل باشد چه ولایتِ محمدی فوقِ جمیعِ ولایاتِ انبیاء است علی نبینا

ـــ والتسلیمات

ہِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ زیراکہ گوئیم سرِ حلقۂ ولایتِ محمدیست کہ از راہِ سیر حاصل گشتہ

بنانکہ گذشت نہ سرِ حلقۂ مطلق آن ولایت تا افضلیت لازم آید یا آنکہ گوئیم سرِ حلقۂ

ولایتِ محمدیہ بودن مستلزمِ افضلیت نیست زیراکہ تواند بود کہ دیگرے در کمالاتِ نبوت

رِیقِ تبعیت و وراثت پیش قدم بود و افضلیت از راہِ آن کمالاتش او را ثابت باشد

م مریدانِ حضرتِ شیخ عبد القادر در حقِ شیخ غلو بسیار مینمایند و در محبت جانبِ اِفراط

در رنگِ محبانِ مفرطِ حضرتِ امیر کَرَّمَ اللّٰہُ تَعَالٰی وَجْھَہٗ از فحوائے کلمہ و کلام

عہ مفہوم مے شود کہ حضرت شیخ را ایشان از جمیعِ اولیائے ماتقدم و ماتأخر افضل

ند و غیر از انبیا عَلَیْھِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ معلوم نیست کہ دیگرے را بر حضرت

ل دہند این از افراطِ محبت است اگر گویند آن قدر ظہورِ خوارق و کرامات کہ از شیخ

مدہ است از ہیچ ولی بظہور نیامدہ پس فضل او را باشد گوئیم کہ کثرتِ ظہورِ خوارق

یت دلالت ندارد تواند بود کہ کسے بود کہ ہیچ خارقے از وے بظہور نیاید افضل

زانکس کہ خوارق و کرامات از وے بظہور مے آیند شیخ الشیوخ در عوارف بعد

ت و خوارقِ مشایخ فرمودہ است وَکُلُّ ھٰذِہٖ مَوَاھِبُ اللّٰہِ تَعَالٰی وَقَدْ یُکَاشَفُ

مُ وَتُعْطٰی وَقَدْ یَکُوْنُ فَوْقَ ھٰؤُلَاءِ مَنْ لَّا یَکُوْنُ لَہٗ شَیْءٌ مِّنْ ھٰذَا لِاَنَّ ھٰذِہٖ

تَقْوِیَۃُ الْیَقِیْنِ وَمَنْ مُّحِضَ صِرْفَ الْیَقِیْنِ لَا حَاجَۃَ لَہٗ اِلٰی شَیْءٍ مِّنْ ھٰذَا فَکُلُّ

الْکَرَامَاتِ دُوْنَ مَا ذَکَرْنَاہُ مِنْ تَجَوْھُرِ الذِّکْرِ فِی الْقَلْبِ وَوُجُوْدِ ذِکْرِ الذَّاتِ

ظہورِ خوارق را دلیل بر افضلیت ساختن در رنگِ آنست کہ کسے کثرتِ فضائل

بِ حضرتِ امیر را دلیلِ فضلیتِ او سازد بر حضرتِ صدیق رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْھُمَا

ن قدر فضائل و مناقب از وے بظہور نیامدہ است اے برادر بشنو خوارقِ عادات

وع است نوعِ اول علوم و معارفِ الٰہی است جَلَّ سُلْطَانُہٗ کہ بذات و صفات

وافعالِ اِلٰہی جلّ وعلا تعلّق دارد و ورا ءِ طورِ نظرِ عقل است و خلافِ متعارف
است کہ بندہاءِ خاصِ خود را بآن ممتاز ساختہ است و نوعِ ثانی کشفِ صورِ مخلوقات
واخبار از مغیبات کہ بعالم تعلّق دارد نوعِ اول مخصوص باہلِ حق و ارباب معرفت است
و نوعِ ثانی شاملِ محق و مبطل است زیرا کہ اہلِ استدراج را نیز نوعِ ثانی حاصل است نوعِ اول
خدا جلّ وعلا شرافت و اعتبار دارد کہ باولیاءِ خود مخصوص ساختہ است و اعدار او را
نداوہ و نوعِ ثانی نزدِ عوام خلائق معتبر است و در انظار ایشان معزز و محترم این معنی اگر
اہلِ استدراج بظہور آید نزدیک است کہ از ناوانی او را پرستش نمایند و بہر رطب و یابس کہ
تکلیف نماید مطیع و منقاد او گردند بلکہ این محجوبان نوعِ اول را از خوارق نمیدانند و
نمیشمرند خوارق نزد ایشان منحصر در نوعِ ثانی است و کرامات بزعمِ این محجوبان مخصوص بکشف
صورِ مخلوقات است و اخبار از مغیبات ایشان زہے بیخردان علمیکہ بہ احوالِ مخلوقات
یا غائب تعلّق دارد کدام شرافت و کرامت در وے حاصل است بلکہ این علم شایانِ آن
بجہل مبدّل گردد تا نسیان از مخلوقات و احوالِ ایشان حاصل آید معرفت و اِلٰہی است
و تقدّس کہ بشرافت و کرامت سزاوار است و باعزاز و احترام شایان ۵ پری نہفتہ
و دیو در کرشمہ و ناز ؎ بسوخت عقل زحیرت کہ این چہ بو العجبی است

اصل	ترجمہ از مصحح
وقریبٌ مِمّا ذکرنا ما قال شیخ الاسلام الھرویُّ والامامُ الانصاریُّ فی منازل السائرین وشارحہٗ والذی ثبت عندی بالتجربۃ ان فراسۃ اھل المعرفۃ انما ھی فی تمییز من یصلح لحضرۃ	ونزدیک است بآنچہ ما ذکر کردیم آنکہ شیخ الاسلام ہروی وامام انصاری رح در کتاب خود منازل السائرین وشارح آن فرمودہ و چیزیکہ نزد من بتجربہ ثابت شدہ است آنست کہ فراست اہل معرفت حق تعالیٰ ہمین در تمیز کردن ایشانست

جل وعلا من لا یصلح ویعرفون
الاستعداد الذین اشتغلوا بالله
حانه ووصلوا الی حضرة الجمع
فراسة اهل المعرفة واما فراسة
الریاضة بالجوع والخلوة و
یة الباطن من غیر وصلة الی جا
تعالی فلهم فراسة کشف الصور
خبار بالمغیبات المختصة بالخلق
م لا یخبرون الا عن الخلق
م محجوبون عن الحق سبحانه ولما
المعرفة فلاشتغالهم بما یرد علیهم
معارف الحق تعالی لا یکون اخبارهم
ن الله تعالی ولما کان العالم
هم اهل انقطاع عن الله سبحا
غال بالدنیا مالت قلوبهم الی
کشف الصور والاخبار عما غاب
احوال المخلوقات فعظموهم و
دوا انهم اهل الله وخاصته
ضوا عن کشف اهل الحقیقة واتهمو
ما یخبرون عن الله سبحانه وقالوا

صالح حضرت حق اند جل وعلا از آنانکه صالح
آن نیستند وایشان می‌شناسند اهل استعداد را که بحق
سبحانه مشغول شدند وبحضرت جمع در رسیدند وهمین
فراست اهل معرفت واما آنانکه مرتاض اند بگرسنگی
وعزلت وتصفیه باطن بدون از وصول
بحق تعالی پس ایشان افراستی ست در
کشف صور مخلوقات واخبار از مغیبات
مختصه بخلق پس ایشان خبر نمیدهند مگر از خلق زیرا که ایشان
از حق سبحانه محجوب اند واما اهل معرفت پس خبر نمیدهند
مگر از حق تعالی از جهت اشتغال ایشان بآنچه وارد
میشود بر ایشان از معارف وعلوم که متعلق اند بحق
تعالی وهرگاه اکثرے از عالم منقطع اند از حق سبحانه
ومشتغل اند بدنیا قلوب ایشان بسوئے ارباب کشف
صور مغیبات واهل اخبار از احوال
غائبه مخلوقات مائل گشته است از ینجا
است که معظم داشتند اهل کشف واخبار
را واعتقاد نمودند که ایشانند اهل الله وخاصة
الله ورو گردانیدند از کشف اهل حقیقت
ومتهم ساختند ایشان را در چیزے که از
حق سبحانه خبر می دهند وگفتند

لو كان هؤلاء أهل الحق كما يزعمون لأخبرونا عن أحوالنا وأحوال المخلوقات وإذا كانوا لا يقدرون على كشف أحوال المخلوقات فكيف يقدرون على كشف أمور أعلى من هذه وكذبوهم بهذا القياس الفاسد وعميت عليهم الأنباء الصحيحة ولم يعلموا أن الله تعالى قد حمى هؤلاء عن ملاحظة الخلق وخصهم وشغلهم عما سواه حماية لهم وغيرة عليهم ولو كانوا ممن يتعرض إلى أحوال الخلق ما صلحوا للحق سبحانه وقد رأينا أهل الحق إذا التفتوا أدنى التفات إلى كشف الصور أدركوا منها ما لا يقدر غيرهم على إدراكه بالفراسة التي يثبتها أهل المعرفة وهي الفراسة فيما يتعلق بالحق سبحانه وما يقرب منه وأما فراسة أهل الصفاء الخارجين المتعلقين بالخلق فلا يتعلق بجناب الحق سبحانه ولا ما يقرب منه ويشترك المسلمون

که اینان اگر اہل حق می بودند چنانکه گمان د
البته خبر میداوند مارا از احوال ما واحوال مخلو
وہرگاه بر کشف احوال مخلوقات قدرت ن
بر کشف امور اعلیٰ ازان چگونه قدرت
وبدروغ داشتند اینہارا باین قیاس فا
ومخفی ماند برایشان اخبار صحیحه وندان
که حق تعالی مصون داشته است ایشان
از ملاحظهٔ خلق ومخصوص کرده است بخود
گردانیده است ایشانرا از غیر خود از جهت
ایشان ورشک بردن برایشان واگر
ایشان از میل کنندگان بسوئے خلق ش
حق سبحانه نمے بودند وہر آئینه دیده ایم
را چون بجانب کشف صور ادنے التفا
نموده اند یافتند ازان چیزے راکه غیر ایشا
بر ادراکش قدرتے ندارد بفراستے که اہل معرف
داشته اند وآن فراستیست در چیز یکه بحق
تعلق دارد ودر چیز یکه قریب بویست عز
واما فراست ارباب صفا که خارج اند ومتعلق
بخلق لیس بجناب حق سبحانه مراورا تعلقے است
ونه بچیز یکه قریب بوے جل سلطانه وشریک اند

...صاری وَالیهُودُ وَسائِرُ الطَّوائِفِ ...نَّهَا لَیْسَتْ شَرِیْفَةً عِنْدَ اللّٰهِ سُبْحَانَہٗ ...نَ بِهَا اَهْلَهٗ ؂		ونصاری ویهود وطوائف دیگر از خلق زیرا که ویرا نزد حق سُبْحَانَہٗ منزلتے نیست که مخصوص کند آنرا باهلِ خود

مکتوب دو صد و نود و چهارم (۲۹۴)

...مزادگے جامعِ علومِ ظاهره ومعارفِ واسرارِ باطنه مجد الدین خواجه محمد معصوم سلّمهُ اللّٰه
...ن صدور یافت دربیانِ معارفیکه بصفاتِ ثمانیه واجب الوجود تعالی وتقدّس تعلّق وارد
...ق مبادیِ تعیّناتِ انبیا علیهم الصّلوات والتّسلیمات ومبادیِ تعیّناتِ سائرِ خلائق
...ِ جزئیات باکلّیِ خود وعدمِ جوازِ انتقالِ جزئیاتِ یک کلّی بسوے کلّی دیگر ودر فرقِ میان
...و شهودِ انبیاء واولیاء علیهم الصّلوات والتّسلیمات ودربیانِ حصولِ وصلِ عریان مرکمّل
...ن را باوجودِ توسّطِ انبیا علیهم الصّلوات والتّسلیمات ودرتحقیقِ الفاظِ محو واضمحلال که درعبارت
...خ قدّس اللّٰه تعالی اسرارهم واقع شده اند وما یناسب ذٰلک صفاتِ ثمانیه حقیقیه واجب
...و تعالی وتقدّس که اوّلِ شان صفة الحیٰوة است وآخرِ شان صفتِ تکوین بسه قسم اند قسمے ا
...ن بعالم غالب است واضافت آن بخلائق بیشتر کالتّکوین ازینجاست که جمعے از اهلِ سنّت
...ت انکارِ وجودِ او نموده اند وگفته اند که تکوین از صفاتِ اضافیه است والحق انّه من الصّفات
...قیّة الغالبة علیها الاضافة وقسمِ دیگر آنست که اضافه وارد اما کمتر از قسمِ سابق کالعلم
...دْرَة والارادة والسّمع والبصر والکلام وقسمِ ثالث اعلاے اقسامِ ثلثه است که
...هیچ وجه بعالم تعلّق نیست ورائحهٔ از اضافت ندارد کالحیٰوة این صفت امّ جمیعِ صفات است
...ِ جمه آنها واسبقِ کل واقرب باین صفت صفةُ العلم است که مبداءِ تعیّنِ خاتم الرّسل است علیه
...هم الصّلوات والتّسلیمات اتمّها واکملها وصفاتِ دیگر مبادیِ تعیّناتِ خلائقِ دیگر

است وچون هر صفت باعتبار تعلقات متعدده جزئیات دارد مثل تکوین که آنرا باعتبار تعلق
بشئ تخلیق وترزیق واحیا واماتت جزئیات پیدا شده است این جزئیات نیز در رنگ
خود مبادی تعینات خلائق آمده وهر که مبدأ تعین او کلی آمد تعینات دیگر که مبادی آنها
آن کلی است تابع آنکس خواهد بود وزیر قدم او زندگانی خواهد نمود وازینجاست که میگویند فلا
زیر قدم محمد است وفلانے زیر قدم عیسی وفلانے زیر قدم موسی علیهم الصلوات والتحیات
والتسلیمات اتمها واکملها وچون این جزئیات را بطریق سلوک ترقی واقع شود وملحق
خود خواهند شد وشهود جزئیات شهود کلیات خواهد بود وفرق باصالة وتبعیت خواهد ماند وانتفا
وعدم توسط خواهد شد چه تابع هرچه مے یابد وهرچه مے بیند بتوسط اصل ممکن نیست گاه باشد
تابع از قصور خود اصل را متوسط نداند اما فی الحقیقت اصل درمیان تابع ومشهود او حائل است
که مانع شهود باشد بلکه باعث شهود در رنگ عینک صاف وجائز نیست که جزئیات یک کلی
نموده از کلی خود خروج کرده تحت کلی دیگر در آیند وشهود ایشان شهود آن کلی دیگر شود مثلاً جما
زیر قدم موسی اند انتقال نموده زیر قدم عیسی داخل شوند اما تواند بود که در زیر قدم محمد آیند بلکه همه
زیر قدم اویند علیه وعلیهم وعلی آله الصلوة والسلام وزیرا که رب محمد رب الارباب است
واصل جمیع آن کلیات پس نسبت بآن جزئیات اصل الاصل باشد وآن ترقی گویا باصل الاصل
نه باصل که میان اصل آنها ست این قدر فرق درمیان جزئیات وکلیات آنها خواهد ماند که جز
را دو حائل است یکے اصل خود که کلی اوست وحائل دیگر اصل الاصل است وکلی او را حجاب
اصل الاصل او پس ازینجا معلوم گشت که شهود محمد رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم
بے پردهٔ تعینات است وشهود دیگران در پردهٔ تعینات لااقل در پردهٔ تعین محمدی
که گفته اند تجلی ذات خاصهٔ محمد رسول الله است صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم وتجلی دیگرا
در پردهٔ صفات لااقل در پردهٔ رب الارباب که رب محمد است که فوق جمیع اسما وصفات است

صفة الحیوة اگر گویند که ازین بیان لازم می آید که شهود سائر انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوات
ثیات در پردهٔ مبدأ التعین محمدیست که رب اوست و اولیاء امت او که بالاصالة زیر قدم
لیه الصلوة والسلام شهود ایشان نیز در رنگ شهود سائر انبیاء در پردهٔ رب الارباب
بود پس فرق در میان سائر انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات و در میان اولیاء
و علیه الصلوة والسلام چه باشد در جواب گوئیم که انبیاء را سوائے این شهود که در پردهٔ حقیقت
ت شهود دیگر هم هست که از راه مبادی تعینات ایشان پیدا میشود و بالاصالة عینکهاے
ه خود را بر دیدهاے بصیرت گذاشته مشاهدهٔ غیب الغیب میفرمایند باید دانست که این دو شهود
ق است که هر دو معاً متحقق میشود بلکه بایں معنی که اگر ترقی نموده باصل الاصل رسد شهود او در پردهٔ
محمدیست در رنگ عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که بعد از نزول باین دولت
خواهد شد و این ترقی بسیار متعسر است نزدیک باستحاله است فضل عظیم خداوندی جل سلطانه
ت و در عالم اسباب شفقت پیر محمدی المشرب است و اگر ترقی از اصل خود نمود و از حقیقت خود
الحقائق رسید شهود او در پردهٔ حقیقت مخصوصهٔ خود است بدان ایها الاگاه باش که همچنانکه
ذات تعالی و تقدس راهے است از حقیقة الحقائق که بعد از طے منازل کثیره وصول
شود همچنین است از سائر حقائق کلیات نیز راهے بحضرت تعالی و تقدس که بعد از طے
کثیره وصول حصول مے پیوند و غایة ما فی الباب در راه حقیقة الحقائق وصل عریان ست
طرق هر چند وصل ذات میسر میشود اما پیراهن شعر از منتهائے اصول عالیه حقیقة الحقائق
ت محمدی است در میان حائل ست اگرچه حاجز حصین نباشد و مانع تعین نبود همین قدر
است که مانع اطلاق تجلی ذات گشته و اگر نه سائر انبیاء را نیز بالاصالة از ذات تعالی نصیب
امتان کمل ایشان را بتبعیت این بزرگواران علیهم و علی اممهم الصلوات و
نیز نصیب است سوال هرگاه صفت الحیوة فوق صفة العلم باشد پس در راه حقیقة الحقائق

نیز تعین صفة الحیوة حائل آمد پس وصل عریان چون بود و تجلی ذات چرا نامند جواب آن تعین کلا تعین است زیرا که در مراتب فوق آن تعین محو و متلاشی میگردد و هیچ اعتبارے او را در مرتبۂ حضرت ذات تعالی نمیماند هر چند صفات دیگر را نیز در مرتبۂ حضرت ذات تعالے اعتبارے نیست اما آنها تا مرتبۂ ذات نمیرسند بنوعے که متلاشی گردند بخلاف صفة الحیوة که آنجا میرسد و متلاشی میگردد و لهذا تعین حقیقت محمدی و سائر تعینات خلائق دیگر دائمی آمد و زوال آنها در مرتبه از مراتب محال گشت یکے رسیدن بشے دیگر است و مضمحل گشتن در شے دیگر در عبارات بعضے از مشائخ قدس الله اسرارهم که لفظ محو و اضمحلال واقع میشود مراد از آن محو نظری است نه محو عینی یعنی تعین سالک از نظر او مرتفع میگردد نه آنکه در نفس الامر محو میشود که آن الحاد و زندقه است جمعے از ناقصان این راه از ان الفاظ موهمه محو و اضمحلال عینی دانسته اند و بزندقه رسیده اند و از عذاب و ثواب اخروی انکار نموده اند و خیال کرده اند که همچنانکه از وحدت بکثرت آمده اند مرتبه دیگر همین طور از کثرت بوحدت خواهند رفت و این کثرت دران وحدت مضمحل خواهد شد و جمعے ازین زنادقه آن محو شدن را قیامت کبری خیال کرده اند و از حشر و نشر و حساب و صراط و میزان انکار نموده اند ضلوا فاضلوا كثيرا من الناس یک شخص را ازان جماعت دیده که در مطلب خود شعر مولانا عبد الرحمن الجامی را قدس الله سره سند می آورد

بیت
جای معاد و مبدا ما وحدت است و بس ٭ ما در میانه کثرت موهوم والسلام ٭

نمیداند که مراد مولانا ازین بیت عود و رجوع بوحدت باعتبار نظر و شهود است غیر از یک ذات مشهود ایشان نمیماند و کثرتها بتمام از نظر ایشان مختفی میگردد نه رجوع عینی و وجودی مگر نمی بینند که از هیچ کاملے عجز و نقص و احتیاج زائل نشده است پس معنی رجوع وجودی بوحدت چه باشد و اگر رجوع بوحدت بعد از موت خیال کرده اند کافر زندیق اند که از عذاب اخروی انکار دارند و ابطال دعوت انبیا مینمایند علیهم الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها

سوال

تو در بعضے از رسائل خود نوشته که فنائے اخفی مخصوص بولایت محمدیست معنی آن سخن چیست جواب از تحقیق ما تقدم معلوم

وصلِ عُریان مخصوص بولایتِ محمدیست و دیگران را ہر چند حُجُب مرتفع شود امّا از حیلولۃِ ہمچو
ں شغر کہ از راہِ توسّطِ حقیقتِ محمدی حاصل میگردد چارہ نبود ہنگام تپس از اخفیٰ کہ نہایتِ
انسانی است در علوّ باندازۂ آن حیلولۃ بقیہ میماند پس بملاحظۂ آن بقیہ اطلاقِ فنائے
ں مجوّز نباشد بقائے آن بقیہ را غیر از محمدی کیست کہ دریابد و از ہزاران محمدی المشرب
یکے را این حِدّتِ نظر میسّر شود و ہم مُغتنم است مشایخِ طبقات اکثرِ شان تا روح و سرِّ سخن
اند کم کسے باشد کہ از خفی سرّے گفتہ باشد فکیف از اخفیٰ و آنکہ در دریائے اخفیٰ غوطہ زد
و بہر ذرّہ از ذرّاتِ آن رسیدہ و اطّلاع یافتہ کبریتِ احمر است ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ
یَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ سوال معتقدِ تو آنست کہ ہر چہ نبی را عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ
الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ از کمالات حاصل آید کُمّلِ تابعان او را نیز بہ تبعیّت از آن کمالات نصیب
لازم آید کہ از وصلِ عُریان نیز نصیب باشد و حال آنکہ ہمان نبی در میان حائل است جواب
حیلولۃِ نبی در وصلِ عُریان ضرر ندارد چہ آن وصل بہ تبعیت است نہ باصالۃ پس حیلولۃ مؤکّد
ت باشد نہ منافی چہ معنی تبعیّت حصولِ متوسّط است نہ رفعِ متوسّط کہ آن مناسبِ مقام
اصالۃ است پس ہم حیلولۃ باشد و ہم وصلِ عُریان بہ تبعیّت میسّر شود فَافْهَمْ سوال فرقِ حیثیت
در مادۂ کُمّلِ تابعانِ نبی عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ وصلِ عُریان و تجلّی ذات
اطلاق میکنند و در انبیاءِ دیگر صَلَوَاتُ اللّٰهِ تَعَالٰى وَتَسْلِيمَاتُهٗ عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمْ این اطلاق
نمیکنند با آنکہ حیلولۃِ نبی را علیہ الصلوٰۃ والسلام در ہر دو مادہ حاصل است جواب تجویزِ
این اطلاق در مادۂ کُمّلِ تابعان باعتبارِ تبعیّت است کہ توسّطِ نبی منافیِ آن اطلاق نیست
چنانکہ گذشت و در انبیاءِ دیگر عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ اگر این اطلاق تجویز یابد
باعتبارِ اصالۃ خواہد بود چہ این بزرگواران باصالۃ قطعِ منازل فرمودہ بحضرتِ ذات تعالیٰ
وتقدّس رسیدہ اند و شک نیست کہ حصولِ متوسّط در صورتِ اصالۃ منافیِ آن اطلاق خواہد

بود پس فرق واضح گشت باید دانست که فرق اصالت و تبعیت در میان انبیاء ما تقدم و کمل تابعان

این امت علی نبینا و علیہم و علی امتہم الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ موجب افضلیت انبیا

است علی نبینا و علیہم الصلوات والتحیات چہ اصل مقصودی است و تابع طفیلی ہر چند

تابعان اطلاق وصل عریان و تجلی ذات صحیح است و در متبوعان این اطلاق نیست اما طفیلی را

یار اکہ بمقصودی مساوات جوید چگونہ مساوات میسر شود کہ آن دولت در اصل بر وجہ اتم و اکمل

و در تابع بوجہ اتم و رسم اما این قدر ہست کہ این مناسبت تصحیح تشبیہ مینماید و تابع را چو متبو

بیساز و لہذا خاتم الرسل علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات علماء امت خود را ہمچو انبیاء

بنی اسرائیل فرمود پس ازین بیان لازم آمد کہ حصول تجلی ذات مر اولیاء این امت را موہم فضل

نباشد بر انبیا کہ تجلی ذات ندارند فافہم فانہ من مزلۃ الاقدام وانصف فان ہذہ العلو

اسنائی اللہ سبحانہ ہذا العبد بہا بصدقۃ حبیبہ محمد علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسل

سوال مقرر ہست کہ مقصود از آفرینش خاتم الرسل است علیہ و علیہم الصلوات والتسلیم

دیگران در نفس وجود و حصول کمالات طفیلی او یند و بہ تبعیت او بدرجات علیا میرسند لہذا

در روز قیامت آدم و من دونہ تحت لواء او علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات

خواہند بود و تو گفتی دولت وصول مر سائر انبیاء را علی نبینا و علیہم الصلوات والتحیات بطریق

اصالت است نہ بطریق تبعیت وجہ آن چہ باشد جواب ہمچنانکہ محمد رسول اللہ را صلی اللہ تعالی

علیہ و علی آلہ وسلم از راہ حقیقت خود طریقے ہست بحضرت ذات تعالی و تقدس انبیاء دیگر را

علی نبینا و علیہم الصلوات والتسلیمات نیز راہہا است از حقائق خود بحضرت ذات تعالی شا

درین وصول تبعیتی نیست بخلاف امتان کہ بہ تبعیت انبیاء از راہ حقائق ایشان کہ مناسب

استعداد ہر کدام است بمطلب میرسند اصالت در حق ایشان مفقود است غایۃ ما فی الباب

چون وصل دیگران اگرچہ باصالت باشد وصل عریانی نیست چہ حقیقت خاتم الرسل علیہ و علیہم الصلو

تلبیسات پیراهن شعر مطلوب گشته است پس ناچار اول فیضے که میرسد بآن حقیقت اتصال
بعد ازان بتوسط او بدیگران میرسد و معنی تبعیت همین حصول توسط است پس آن اصالة
تبعیت جنگ ندارد و نیک باید دریافت تبعیتے که در حق امتان گفته شده است وراء
تبعیت است که منافی اصالة است کما مرّ غیر مرة فافترقا اگر گویند که در مراتب عروج از
صفة الحیوة نیز نصیب کمل هست یا نه گوییم که هست اگر گویند که در بالا مذکور شد که در نهایت
صفت را اضمحلال و تلاشی است در حضرت ذات تعالی و تقدس و نصیب کمل ازمقام محو
چه بود و حال آنکه تو در بالا گفته که تعینات خلائق را اضمحلال عینی نیست اگر هست نظری
که اضمحلال عینی بالحاد و زندقه میرساند جواب اضمحلال عینی چه در کار اضمحلال نظری کافیست
درین اضمحلال مراتب متفاوته باشد فافهم والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال والسلام و
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب دو صد و نود و پنجم (۲۹۵)

ملا یوسف کشمیری صدور یافته در بیان نظر بر قدم و هوش در دم و سفر در وطن و خلوت
در انجمن که اصول مقرره طریقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرار مشایخها باید دا
که از اصول مقرره طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار مشایخها نظر بر قدم است
نظر بر قدم آن نیست که باید که نظر از قدم تجاوز نکند و پیش از قدم میل بفوق نماید زیرا که
واقع است بلکه نظر همیشه از قدم تفوق میفرماید و قدم را ردیف خود مینماید زیرا که عروج ازینها
اول نظر راست بعد ازان قدم صعود مینماید وچون قدم بمرتبه نظر رسید نظر از انجا بزینه بالا می آید
تبعیت آن نیز صعود میفرماید بعد ازان باز نظر ازان مقام ترقی میکند علی هذا القیاس
مراد آنست که نظر باید که بمقامے ترقی نماید که آنجا قدم را گنجایش نباشد پس آن نیز غیر واقع نا

یعنی نظر اگرچه از قدم تجاوز بکند ولیکن بایں چنین مقامے ترقی نماید که آنجا الخ ۱۲

است زیراکه بعد از تمامی قدم اگر نظر تنها نباشد بسیارے از مراتبِ کمال فائت شود بیانش آنست
که نهایت قدم تا نهایت مراتبِ استعدادِ سالک است بلکه تا نهایت استعدادِ نبی که آن سالک
بر قدمِ اوست لیکن قدمِ اول باصالت و قدمِ ثانی بتبعیتِ آن نبی و فوقِ مراتبِ این
دو استعداد او را قدم نیست اما نظر هست و این نظر چون حدت پیدا کند منتهاے او نهایت
مراتبِ نظرِ آن نبی است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات که آن سالک بر قدمِ اوست
چه کمّل تابعانِ نبی را از جمیع کمالاتِ او نصیب است لیکن تا نهایتِ مراتبِ استعداد که بعالم
سالک و تبعیت است قدم و نظر موافقت دارند بعد از ان قدم کوتهی میکند و نظر تنها صعود
مینماید و تا نهایتِ مراتبِ نظرِ آن نبی ترقیات میفرماید پس معلوم شد که نظرِ انبیا علیهم الصلوات
و التسلیمات نیز فوقِ اقدامِ ایشان صعود میفرماید و کمّل متابعانِ این بزرگواران را
از مقاماتِ انظارِ ایشان نیز نصیب است چنانچه از مقاماتِ اقدامِ ایشان نصیب است و فوقِ قدم
خاتم الانبیاء علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مقامی بدست است که دیگران را ازو نصیب است
آنچه دیگران را نصیب است ازان مقامات است کمّل تابعانِ او را ازین مقام نصیب است اگرچه بدیت نیست
نے فرماید حافظ این همه آخر بهرزه نیست ❊ هم قصهٔ غریب و حدیثِ عجیب هست ❊ برسرِ اصل
سخن رویم و گوییم که اگر مراد آنست که قدم باید که از نظر تخلف ننماید و توجه یک درهیچ وقتے از اوقات
بمقامِ نظر رسد نیکست زیراکه این معنی مانعِ ترقی است و همچنین اگر از قدم و نظر قدم و نظرِ ظاهر
مراد داشته شود گنجایش دارد چه در وقتِ راه رفتن نظر پراگندگی پیدا میکند و محسوساتِ متلونه انتشار
حاصل میگردد و اگر نظر را بر قدم دوخته شود بجمعیت اقرب باشد و این مراد مناسب است بمعنے
کلمهٔ دیگر که قرینِ اوست و آن کلمه نیست هوش در دم غایة ما فی الباب کلمهٔ اولی از
براے دفعِ تفرقهٔ ایست که از آفاق میخیزد و کلمهٔ ثانی دفعِ تفرقهٔ انفس میسازد و کلمهٔ ثالث که
قرینِ این دو کلمه است کلمهٔ سفر در وطن است و آن عبارت از سیرِ انفسی است که منشا

...س اندراج النهایت فی البدایة است که مخصوص باین طریقهٔ علیه است هر چند سیر در انفس
...طرق است امّا بعد از حصولِ سیر آفاقی است و در طریقِ ما شروع ازین سیر است و سیر آفاقی
...ی این سیر مندرج است و باین اعتبار اگر درین طریقِ عالی اندراج البدایة فی النهایة نیز
...ائش دارد و کلمهٔ چهارم که قرینِ این کلماتِ سه گانه است کلمهٔ خلوت در انجمن است
...سفر در وطن میسّر شد پس در انجمن نیز در خلوتخانه وطن سفر نماید و تفرقهٔ آفاق بحجرهٔ انفس
...راین نیز بر تقدیرے است که درہاے حجرہ را بربسته باشد و روزنہا مسدود ساخته پس باید
...س تفرقه متکلم و مخاطب نباشد و ملتفتِ احدے نگردد و این همه تمحّلات و تکلفات در
...ت و در وسط و در انتها هیچ ازینها در کار نیست و عینِ تفرقه جمعیت است و در نفس غفلت
...یجا کسے گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه در حقِ منتهی مطلقاً مساوی است لا بلکه مراد آنست
...و عدم تفرقه در جمعیتِ باطن او برابر اند مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از
...ر دفع نماید اولیٰ و انسب خواهد بود قال الله سبحانه و تعالی لنبیه علیه و علی آله
...ة والسلام واذکر اسم ربک وتبتل الیه تبتیلا باید دانست که در بعضی اوقات
...ظاهر چاره نبود که حقوقِ خلق ادا شود پس تفرقهٔ ظاهر نیز در بعضے اوقات مستحسن باشد
...باطن هیچ وقتے از اوقات مستحسن نیست که آن خالص از براے حق است سبحانه پس
...ه از عباد مسلم از براے حق شد جل شانه باطن تمام و نصفے از ظاهر و نصفے دیگر از ظاهر
...ے ادا حقوقِ خلق ماند و در اداے آن حقوق چونکه امتثالِ اوامرِ حق است سبحانه
...صفِ دیگر هم راجع بحق گشت تعالی و تقدس الیه یرجع الامر کله فاعبده والسلام

مکتوب دو صد و نود و ششم (۲۹۶)

...ر بساطتِ صفاتِ حق جل و علا و نفیِ تعدد و تعلقِ آن باشیا بحضرتِ مخدوم زادگی خواجه محمد سعید

سلّمه الله تعالی وابقاه صدور یافت الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین اجمعین بدان اسعدک الله تعالی که صفات حق جل سلطانه در رنگ ذات او تعالی بیچون و بیچگونه اند و در بساطت حقیقیه اند مثلاً یک انکشاف بسیط است که معلومات ازل و ابد همان یک انکشاف منکشف میگردد و یک قدرت کامل بسیط است که مقدورات اولین و آخرین بوسیله آن بوجود می آیند و یک کلام بسیط است که از ازل تا ابد همان کلام گویاست علی هذا القیاس سائر الصفات الحقیقیة و تعدد که باعتبار تعلق بمعلومات و مقدورات پیدا شود نیز دران مرتبه مفقود است اشیاء معلوم و مقدور حق اند سبحانه اما صفت علم و صفت قدرت را با اشیاء هیچ تعلقی نیست این معرفت ورای طور نظر عقل است ارباب معقول هرگز مثل اینمعنی تجویز نمی نمایند و محال میدانند که اشیاء معلوم حق باشند جل شانه و علم او تعالی بآنها تعلق نکند و همچنین مقدور باشند و قدرت متعلق نشود چه همه را دران مرتبه ازل و ابد آن حاضر است بلکه آن هم گنجایش ندارد و بیش از تعبیر باقرب شئی و اوفق آن نیست و موجودات ازل و ابد دران آن حاضر حاضر اند و در همان آن حاضر زید را هم معدوم میدانند و هم موجود و هم جنین میدانند و هم صبی و هم جوان میدانند و هم پیر و هم حی میدانند و هم میت و هم در برزخ میدانند و هم در حشر و حساب و معلوم است که آن آن را با این موجودات هیچ تعلقی نیست چه اگر تعلقی پیدا کند از آنیت خواهد بر آمد و زمانی نام خواهد یافت و ماضی و استقبال خواهد گشت پس این موجودات همدران آن ثابت اند هم غیر ثابت پس اگر انکشافی ثابت کرده شود بسیط حقیقی که او را هیچ یکی از معلومات تعلق نباشد و جمیع معلومات بآن یک انکشاف معلوم گردند چه عجب بود که جمع ضدین درین موطن از استحاله بر آمده است که مخصوص باتحاد زمانست و اتحاد جهت اینجا زمان را گنجایش نیست اذ لا یجری علیه سبحانه زمان و اتحاد جهت نیز مفقود است که فرق اجمال و تفصیل است در رنگ آنکه در مرتبه کلمه شخصی بگوید که اسم و فعل و حرف که قسیم یکدیگر اند

ن مرتبہ در آن واحد متجدد می شود و منصرف را عین غیر منصرف یا هم بمعنی رائین

مید انجم و یگویند که با وجود این جامعیت کلمه را با هیچ یکے ازین اقسام تعلقے نیست او

متعلقی است و ہیچ یکے از عقلا انکار آن شخص نمی نماید و استبعاد آن نمیکنند و درین

لله المثل الاعلی چرا استبعاد کنند و توقف نمایند اگر گویند که مثل این سخن کسے نگفته

شد اگر نگفته است اما مخالف سخن دیگران نیست و بمناسب مرتبهٔ وجوب نه

تقدس است خربوزه بخور تر ابفالیز چه کار، مثالیکه در مخلوقات میتوان گفت اینرا

معرفت آنست که گفته اند که، علم بعلت مستلزم علم معلول است، و درین صورت

مدرک که متوجه علت است و تعلق بعلت پیدا کرده است علم معلول بتبعیت آن علم علت آمده

تعلق ثانی پیدا کرده باشد اما ارباب معقول درین صورت نیز بے تعلق علم در مرتبهٔ ثانی معلومیت

تجویز نخواهند کرد اگرچه آن تعلق بالاصالة نباشد لیکن مثالے قریب تر ازین مثال معلوم نیست

ور مقصود توضیح است نه اثبات، والله تعالیٰ اعلم بحقائق الامور کلها والصلوٰة

لم علی من اتبع الهدیٰ والتزم متابعة المصطفیٰ علیه وعلیٰ آله من الصلوات

والتحیات اتمها ومن التبرکات اکملها۔

مکتوب دو صد و نود و هفتم (۲۹۷)	المنتخبات ٥٦

بدر الدین سرهندی صدور یافته در تحقیق احاطه و سریان حق سبحانه و توضیح آن

بامثله و در رعایت حفظ مراتب وجوبی و امکانی

اصل	ترجمه از مصحح
ت احاطة الحق سبحانه بالاشياء ... فيها كاحاطة المجمل بالمفصل وسريانه	بدانکه احاطهٔ حق سبحانه باشیاء و سریان وے تعالیٰ در آنجا در رنگ احاطهٔ مجمل است بمفصل و سریان

فِيهِ كَالْكَلِمَةِ مَثَلًا سَارِيَةٌ فِي جَمِيعِ
أَقْسَامِهَا مِنَ الْاِسْمِ وَالْفِعْلِ وَالْحَرْفِ وَكَذَا
فِي أَقْسَامِ الْأَقْسَامِ مِنَ الْمَاضِي وَالْمُضَارِعِ
وَالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالْمَصْدَرِ وَاسْمِ الْفَاعِلِ
وَالْمَفْعُولِ وَالْمُسْتَثْنَى الْمُتَّصِلِ وَالْمُنْقَطِعِ وَالْحَالِ
وَالتَّمْيِيزِ وَالثُّلَاثِيِّ وَالرُّبَاعِيِّ وَالْخُمَاسِيِّ
وَالْحُرُوفِ الْجَارَّةِ وَالنَّاصِبَةِ وَالْحُرُوفِ
الْمُخْتَصَّةِ بِالْأَفْعَالِ وَالْحُرُوفِ الْمُخْتَصَّةِ
بِالْأَسْمَاءِ وَالْحُرُوفِ الدَّاخِلَةِ عَلَيْهِمَا إِلَى غَيْرِ
ذٰلِكَ مِنَ الْأَقْسَامِ الْحَاصِلَةِ مِنَ التَّقْسِيمَاتِ
الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِيَةِ فَهٰذِهِ الْأَقْسَامُ كُلُّهَا لَيْسَتْ
غَيْرَ الْكَلِمَةِ بَلْ هٰؤُلَاءِ اعْتِبَارَاتٌ مُنْدَرِجَةٌ
تَحْتَ الْكَلِمَةِ مَا زَادَ فِي تَفْصِيلِهَا وَتَمْيِيزِهَا
عَنِ الْكَلِمَةِ وَفِي تَمْيِيزِ بَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ
شَيْءٌ إِلَّا اعْتِبَارُ الْعَقْلِ وَفِي الْخَارِجِ لَيْسَتْ
إِلَّا الْكَلِمَةَ وَلِهٰذَا صَحَّ الْحَمْلُ وَلٰكِنْ
لِكُلِّ مَرْتَبَةٍ مِنَ الْمَرَاتِبِ اسْمٌ يَخْتَصُّ هُوَ
بِهَا وَأَحْكَامٌ لَا تُوجَدُ فِي غَيْرِهَا مَثَلًا
الدَّالُّ عَلَى الْمَعْنَى بِالْاِسْتِقْلَالِ مَعَ
الْاِقْتِرَانِ بِالزَّمَانِ فِعْلٌ وَبِغَيْرِ الْاِقْتِرَانِ اسْمٌ

وے در وے چنانکہ کلمہ مثلاً ساریست در جمیع
خود از اسم و فعل و حرف و ہمچنین در اقس
اقسام خود از ماضی و مضارع و امر
و مصدر و اسم فاعل و مفعول و مستثنی
متصل و منقطع و حال و تمیز و ثلا
رباعی و خماسی و حروف جار
ناصبہ و حروف مخصوصہ بافعا
و حروف مختصہ باسما و حروف د آیند
براسم و فعل و اقسام دیگر کہ از تقسیمات
غیر محصورہ پدید آید پس این ہمہ اقس
با کلمہ مباینت ندارد بلکہ ہمہ اینہا اعتبا
مندرج در کلمہ و زیادہ نشدہ است در تفص
و تمیز اینہا از کلمہ و در تمیز بعضے از ینہا از
دیگر چیزے غیر از اعتبار عقل و نیست در خ
مگر یک کلمہ و بہمین سبب صحیح گشتہ است
حمل ۔ ہذا ۔ ولیکن ہر مرتبہ
مراتب اسمے است مخصوص و احکا
مختص مثلاً دلالت کنندہ بر معنی مستق
با اقتران زمان فعل است و بغیر
اقتران اسم

النحو والتصریف ١٢

الدَّالِ عَلَى الْمَعْنَى بِالاِسْتِقْلَالِ حَرْ
الْمُقْتَرِنُ بِالزَّمَانِ الْمَاضِي فِعْلٌ مَاضٍ
زَمَانِ الْحَالِ وَالاِسْتِقْبَالِ مُضَارِعٌ
جِدَ فِيهِ عِلَّتَانِ مِنَ الْعِلَلِ التِّسْعَةِ
ورَةِ فَغَيْرُ مُنْصَرِفٍ وَإِلَّا فَمُنْصَرِفٌ
فُ عَمَلُهَا الْجَرُّ جَارَّةٌ وَحُرُوفُ
ا النَّصْبُ نَاصِبَةٌ فَإِطْلَاقُ اسْمِ
ةٍ عَلَى مَرْتَبَةٍ أُخْرَى وَإِجْرَاءُ أَحْكَامِ
هُمَا عَلَى الْأُخْرَى كَإِطْلَاقِ فِعْلِ
ضِي عَلَى الْمُضَارِعِ وَالْمُنْصَرِفِ عَلَى غَيْرِ
صَرِفِ وَالْجَارَّةِ عَلَى النَّاصِبَةِ مَعَ كَوْنِ
بِ كُلِّهَا لَيْسَتْ إِلَّا الْكَلِمَةَ فَإِجْرَاءُ
هُمَا عَلَى الْأُخْرَى ضَلَالَةٌ مَحْضَةٌ
وجٌ عَنِ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ فَنَقُولُ
هُ سُبْحَانَهُ أَعْلَمُ إِنَّ لِكُلِّ مَرْتَبَةٍ مِنْ مَرَا
الْوُجُودِ سُبْحَانَهُ اسْمًا مُخْتَصًّا بِهَا وَأَحْكَامًا
جَدُ إِلَّا فِيهَا فَالْوُجُوبُ الذَّاتِيُّ وَالاِسْتِغْنَاءُ
تِيُّ مُخْتَصَّةٌ بِمَرْتَبَةِ الْجَمْعِ وَالْأُلُوهِيَّةِ
كَانُ الذَّاتِيُّ وَالاِفْتِقَارُ الذَّاتِيُّ مُخْتَصَّةٌ
الْكَوْنِ وَالْفَرْقِ وَالْمَرْتَبَةُ الْأُولَى مَرْتَبَةُ الْ

و دلالت نکننده بر معنی مستقل حرف و همچنین مقترن
بزمانِ گذشته فعلِ ماضیست و بزمانِ حال
و استقبال مضارع و هرچه یافته شود دران
دو علت از نه عللِ مشهوره غیرِ منصرف
است ورنه منصرف و حروفیکه عملش
جر بود جاره است و حروفیکه عملش نصب
بود ناصبه پس اطلاقِ اسمِ یک مرتبه بر
مرتبهٔ دیگر و اجرائے احکامِ یکے بر دیگری
مانندِ اطلاقِ فعلِ ماضی بر مضارع و منصرف
بر غیرِ منصرف و جاره بر ناصبه باآنکه حقیقة
این همه مراتب غیر از کلمه چیزے دیگر
نیست ضلالتِ محض است و خروج است
از راهِ مستقیم

پس گوئیم

وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ أَعْلَمُ که هر آئینه هر مرتبه را از مراتب
تنزل وجودِ سبحانهٗ اسمے ست مختص و احکامے ست
که در غیرِ آن یافته نشود چنانچه وجوبِ ذاتی
و استغناءِ ذاتی مختص است بمرتبهٔ جمع و الوهیت
و امکانِ ذاتی و افتقارِ ذاتی مختص است بمرتبهٔ
کون و فرق و مرتبهٔ اولی مرتبهٔ ربوبیت و لقیت خاص

والمرتبة الثانية مرتبة العبودية والمخلوقية
فلو أطلق أسامي أحدهما على الأخرى
وأجري أحكام مختصة بمرتبة على المرتبة الأخرى
لكان زندقة صرفة وكفرا محضا والعجب
من بعض الملاحدة والزنادقة أنهم كيف
يغلطون المراتب ويجرون أحكام مرتبة
على مرتبة أخرى فيصفون الممكن بصفات
الواجب والواجب بصفات الممكن مع
علمهم بتمايز صفات الممكن الذي هو مرتبة
واحدة بعضها عن بعض واختلاف
أحكامهم وعلمهم بعدم زوال تمايزهم واختلاف
أحكامهم أصلا مع اتحادهم في المرتبة الكونية
فإنهم يعلمون بالبداهة مثلا أن الحرارة
والإشراق من صفات النار المختصتان
بها ليست واحدة منهما في الماء ولا يوصف
بها الماء وكذا البرودة التي اختصت
بالماء ليست في النار وكذا يميزون بالضرورة
بين أزواجهم وأمهاتهم ويحكمون بتفرقة
أحكامهم والله سبحانه الهادي إلى سبيل الرشاد
والسلام على من اتبع الهدى

است و مرتبهٔ ثانیه مرتبهٔ عبودیت و مخلوقیت پس
اگر اسامی یکے ازین دو مرتبه بر مرتبهٔ دیگر اط
کرده شود و احکام مختصه بیک مرتبه بر مرتبهٔ دیگر
جاری نموده شود هر آئینه زندقهٔ صرفه خواهد
و کفر محض و عجب است از بعضے ملاحده و زنادق
که چگونه خلط میکنند مراتب را بیکدیگر و چون جاری
مینمایند احکام یک مرتبه را بر مرتبهٔ دیگر پس ممکن
بصفات واجب متصف میسازند و واجب
بصفات ممکن با علم ایشان بتمایز صفات ممکن
از یکدیگر و حال آنکه آن ممکن مرتبهٔ یک مرتبه است
از مراتب و باختلاف احکام ایشان و با علم ایشان
بعدم امکان رفع تمایز ایشان و اختلاف احکام ایشان
با اتحاد ایشان در مرتبهٔ کونیه چه ایشان بدیده اند
که مثلا حرارت و اشراق که از صفات مختصه بآتش است
هیچ یکے ازین دو در آب موجود نیست و نه آب هیچ یکے
ازین دو صفت کرده میشود و همچنین برودتے که بآب مختص
دارد در آتش موجود نیست و نیز ایشان میان
ازواج خود و امهات خود قطعا امتیاز مینمایند
و تفرقهٔ احکام اینها حکم میکنند و خدائے پاک است راه نما
براه راست و سلام بر کسیکه پیروی او راست کند

مکتوب دو صد و نود و هشتم (۲۹۸)

...ب الله مانکپوری صدور یافت در بیانِ وصول بنهایت کار بطریق اشارت خفیه و عبارت
...بـ این معما غیر از مخدوم زاده کلان علیه الرحمة والرضوان از یاران هیچکس اطلاع نیافته
...لکنهم کـ الله تعالیٰ مدتها که سیر در ظلال داشت و وصول بظل از اعین حصول می یافت
...وصول باصل میسر شده است حصول جز ظل ندارد کالمرآة الکائنة فی ید الشخص الواصلة
...تصیب لهما من الشخص الا ظله فافهم فان کلامنا اشارة بدانند عبارتے مناسب بیان
...بطریق رمز و اشارت تحریر یافته بود مناسب این مقام دانسته نیز درین مکتوب مندرج ساخت
...ذکر جنان ماخوذ از پیر راه وان مداومت بران بازگشت به فضل حضرت رحمان و شل
...باقی همه خسران والسلام علی من اتبع الهدیٰ والتزم متابعة المصطفیٰ علیه
...له من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها

مکتوب دو صد و نود و نهم (۲۹۹)

...تع صبر بر مصیبت و صبر کردن ... استقامت در دین

...ید را انبهونی صدور یافته در تعزیه مصیبت و دلالت بر صبر و رضا بقضا و فضیلت
...طاعون و در بیانِ آنکه فرار از زمینِ طاعون گناه کبیره است و در رنگ فرار یوم زحف
...بعد الحمد والصلوٰة وتبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف رسید از مصیبتها و فوت
...انا لله وانا الیه راجعون صبر و تحمل باید نمود و رضا بقضا باید داد شعر من از تو روئے
...بیازاری ۞ که خوش بود عزیزان تحمل و خواری ۞ قال الله تبارک وتعالیٰ ما اصابکم
...مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفوا عن کثیر وقال تبارک وتعالیٰ ظهر الفساد فی البر
...والبحر بما کسبت ایدی الناس درین وبا از شومی اعمال ما اول موشان هلاک شدند که با

اختلاط بیشتر داشتند و زنان که مدار تناسل و بقاے نوع انسان بر وجود ایشان ست بیشتر از مردان مردند و هر که درین وبا از مردن گریخت و سلامت ماند خاک بر حیوة او و آنکه نگریخت و مرد طوبی لہ بشری لہ بالشهادة وقد جزم شيخ الاسلام ابن حجر في كتاب بذل الماعون في فضل الطاعون بأن الميت بالطعن لا يسأل لانه نظير المقتول في المعركة وبأن الصابر في الطاعون محتسبا يعلم انه لا يصيبه الا ما كتب له اذا مات فيه بغير الطعن لا يفتن ايضا لانه نظير المرابط كذا ذكر الشيخ الاجل السيوطي في كتاب شرح الصدور بشرح احوال الموتى والقبور وقال وهو متجه جدا و همچنین کسیکه نگریخت و نمرد از جملۂ غازیان و مجاهدانست و اجر گروه صابران و بلاکشان هر کسے را اجلے ثابت مسمے که گنجایش تقدیم و تاخیر ندارد و اکثر گریزپایان که سلامت ماندند بعلت آنکه اجل ایشان نرسیده بود نه آنکه گریختن ایشان را از مرگ خلاص ساخت و اکثر صابران که هلاک شدند هم باجل هلاک شدند فلیس الفرار ینجی ولا الاستقرار یهلک این فرار در رنگ فرار یوم زحف است و گناه کبیره است از مکر خداوندیست جل سلطانه که گریزندها سلامت ماند و صبر کنندگان هلاک شوند یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا شنیده میشد از صبر و تحمل شما و امداد و اعانت شما بمسلمانان جزاکم الله سبحانه خیرا در تربیت طفلان و تحمل از اعدای ایشان و لتنگ نشوند که امیدواری اجر جزیل بران مترتب است زیاده چه نویسد والسلام

مکتوب (۱۰۰) صدم

بمخدوم زادگی جامع علوم عقلی و نقلی مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان اسرار اعمال مشغله و معارف غریبه بلسان رمز و اشارت و ایمائے از مقام قاب قوسین او ادنی نیز اندراج یافته: الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى انسان کامل

ا بسبب تفصیلی مراتب اسما و صفات را طی کرده جامعیت تام پیدا کند و مرآت کمالات اسما و صفات
جل سلطانہ گردد و عدم ذاتی او کہ مرآت آن کمالات است بتمام مختفی شود و غیر آن کمالات
ے ہیچ چیز ظاہر نبود این زمان بہ بقائے خاص کہ منوط بان کمالات است بعد از حصول
ے تام کہ مربوط باختفائے عدم او بودہ مشرف گردد و باسم ولایت بروے صادق آید
ن اگر عنایت ازلی جل سلطانہ شامل حال او بود تواند بود کہ مرۃ ثانیۃ این کمالات کہ عارف
بقا یافتہ بود در مرآت حضرت ذات تعالی و تقدس منعکس گردد و ظہور آنجا پیدا کند
وقت سر قاب قوسین بظہور آید باید دانست کہ ظہور شئ در روئے درین موطن کنایہ
ول نسبت مجہولہ است مر شئ را بان مرآت نہ آنکہ آنجا حقیقت مرآت است و حصول شئ
در روئے وللہ المثل الاعلی و چون آن کمالات کہ عارف بقا بان یافتہ بود در مرآت
ب قدس بطریق حقیقت و اصالت منعکس گردد و ظہور آنجا پیدا کند و نسبت مجہول الکیفیۃ
نجا حاصل شود لاجرم انا کہ بعارف تعلق داشت آنجا اطلاق یابد ... در آن کمالات ظاہر
نہایۃ عروج انا در مقام قاب قوسین تا اینجاست اے فرزند بشنو مرآت صورت کہ در
ے حسن و جمال منعکس گردد اگر فرضا آن مرآت حیوۃ و علم پیدا کند ناچار بظہور آن حسن
ملتذ خواہد شد و حظ وافر خواہد برد در رتبت حقیقت ہرچند لذت و الم مفقود است کہ از
ت امکان است اما امرے کہ شایان آن مرتبہ علیاست و از سمات نقص و حدوث مبرا
و ثابت است فریاد حافظ این ہمہ آخر بہرزہ نیست ہم قصہ غریب و حدیث عجیب
ت و این کمالات ظاہرہ کہ دران مرتبہ نسبت مجہول الکیفیۃ پیدا کردہ اند حکم اینجا در رنگ حکم
خلق انسان است نسبت بعالم امر و سر من عرف نفسہ فقد عرف ربہ اینجا دریاب و چون
کمالات ظاہرہ کہ تفصیل حضرت اجمال ذات است تعالی و تقدس نسبت مجہول الکیفیۃ
ت اجمال پیدا کردند و اتصال بلا کیف بدست آوردند و آئینہ داری حضرت اجمال نمودند

یعنی حضرت اجمال اندر رنگ آئینہ گردیدند ۱۲

ناچار در حضرت اجمال تفصیل مجرد اعتبار محض توهم نیز پیدا شد که بسبب عروج انائے عارف گشت

این کمال وابسته بمقام او ادنی است قلم اینجا رسید و سر بشکست ٭ این است بیان نهایة النه

وغایة الغایة که فهم آن از ادراک خواص بمراحل دور است از عوام چه گوید از اخص خواص نیز اق

قلیل اند که باین دولت و معرفت مهتدی گشته اند اگر بادشه بر در پیرزن ٭ بیاید تو ای خو

سبلت مکن ٭ و این نهایت باعتبار ظهورات و تجلیات ست که بعد آن از قسم تجلی و ظهور

متصور نیست ومن بعد هذا ما یدق صفاته ٭ وما کتمه احظی لدیه واجمل

والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله وعلی جمیع الانبی

والمرسلین وعلی آل کل وعلی ملائکة المقربین الصلوات والتسلیمات

والتحیات والبرکات اتمها واکملها واولاها واعلاها وادومها وابقاها واعمها واشملها

مکتوب صد و یکم (۳۰۱)

بمولانا امان الله صدور یافته در بیان قرب نبوت و قرب ولایت و راهها که بقرب نبو

موصلند وما یناسب ذلک ٭ بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة معلوم

مولانا امان الله باد که نبوت عبارت از قرب الهی است جل سلطانه که شائبه ظلیت ندا

عروجش رو بحق دارد جل و علا و نزولش رو بخلق این قرب بالاصالة نصیب انبیاست

علیهم الصلوات والتسلیمات واین منصب مخصوص باین بزرگواران است علیهم الصلوات

والبرکات و خاتم این منصب سید البشر است علیه وعلی آله الصلوة والسلام حضرت

عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والتحیة بعد از نزول متابع شریعت خاتم الرسل خواهد بود علی

الصلوة والسلام غایة ما فی الباب متابعان و خادمان را از دولت واتش صاحبان

نصیب است پس از قرب انبیا علیهم الصلوات والتحیات کمل تابعان را هم نصیب بو

و معارف و کمالاتِ آن مقام بطریقِ وراثت نیز نصیبِ تابعان باشد تا خاص کنند بندهٔ
ت عام را، پس حصولِ کمالاتِ نبوت مر تابعان را بطریقِ تبعیت و وراثت بعد از بعثتِ
رسل علیه و علی آله و علی جمیع الانبیاء والرسل الصلوات والتحیات منافیِ خاتمیتِ او نیست
و علی آله الصلوٰة والسلام فلا تکن من الممترین بدان اسعدک الله تعالی راهے
تِ نبوت موصل شده است راهے است که مربوط بطے کمالاتِ مفصّلهٔ مقامِ ولایت است و منوط
بحصولِ تجلیاتِ ظلّیه و معارفِ سکریه که مناسبِ مرتبهٔ ولایت اند بعد از طیِ این کمالات و
ساین تجلیات قدم در کمالاتِ نبوت نهاده می آید درین مقام وصول بالاصل است و التفات
ث ذنب و راهِ دیگر آنست که بتوسطِ حصولِ این کمالاتِ ولایت وصول بکمالاتِ نبوت
دیگر و این راهِ دوم شاه راه است و اقرب است بوصول و هر که بکمالاتِ نبوت رسیده است
اشاء الله تعالی باین راه رفته است از انبیاءِ کرام علیهم الصلوٰة والسلام و از اصحابِ
یشان به تبعیت و وراثتِ ایشان علیهم و علی اصحابهم الصلوٰة والسلام والتحیة
ول دور و دراز است و متعسر الحصول و متعذر الوصول جمعے از اولیا در مقامِ ولایت که
بِ نزول مشرف گشته اند کمالاتیکه بمقامِ نزول تعلّق داشته کمالاتِ نبوت خیال کرده اند و نزول و تخلق
اسبِ مقامِ دعوت است از خصائصِ مقامِ نبوت انگاشته نه اینچنین است بلکه این نزول در
عروجِ آن هر دو از ولایت اند عروج و نزولِ دیگر است فوقِ مقامِ ولایت که به نبوت تعلّق
و این توجه بخلق غیرِ آن توجه بخلق است که به نبوت مناسب است و این دعوت غیرِ آن دعوت
که از کمالاتِ نبوت شمرده اند چه کنند که قدم از دائرهٔ ولایت بیرون نه نهاده اند و حقیقتِ کمالات
را در نیافته نصفِ ولایت را که جانبِ عروجِ اوست تمامِ ولایت انگاشته اند و نصفِ دیگر آنرا
بِ نزولِ اوست مقامِ نبوت تصوّر کرده اند ع چون کرمے که در سنگے نهان است زمین
ان او همان است ... و ممکن است که شخصے براهِ اوّل وصول پیدا کند و جمیعِ کمالاتِ مفصّلهٔ ولایت

ونبوت نماید وتمیز درمیان کمالاتِ این دو مقام کما ینبغی حصول فرماید وعروج ونزول هرکدام
سازد و حکم نماید بآنکه نبوتِ نبی بهتر است از ولایتِ او باید دانست که بعد از وصول براهِ دوم
کمالاتِ مفصله مقامِ ولایت بحصول نه پیوسته است اما از نبذه و خلاصه ولایت بوجه اخص میسر گشته
توان گفت که اهلِ ولایت از کمالاتِ ولایت پوست بدست آورده اند و این واصل مغزِ آنرا حاصل کر
آری بعضی از علومِ سکریه وظهوراتِ ظلیه که اربابِ ولایت را حاصل شده است آن واصل از
علوم وظهورات قلیل النصیب است این معنی موجبِ مزیت نیست بلکه آن واصل را ازین علو
وظهورات ننگ وناموس است جای آن دارد که آن را ذنب وسوءِ ادب داند بلی واصل
از ظلالِ آن اصل گریزان و مستغفر است گرفتاری بظل تا زمانِ عدمِ وصول است باصلِ آن ظ
بعد از وصول باصل تعلق بظل داشتن ناقص است و توجه بظل سوءِ ادب است ای فرزند حصولِ کمالاتِ نبوت م
موهبتِ محض است و منوط بمکارمتِ صرف کسب و تعمل را در حصولِ این دولتِ عظمی هیچ مدخ
نیست کدام عمل و کسب که منتج این دولتِ علمی باشد و کدام ریاضت و مجاهده است که متمم این نعم
اسنی بود بخلافِ کمالاتِ ولایت که مبادی و مقدماتِ آن کسبی است و حصولِ آن مربوط ب
و مجاهده است هرچند روا است که بعضی را بی موهبت کسب و عمل نیز باین دولت مشرف سا
و فنا وبقا که ولایت عبارت از انست نیز موهبت است که بعد از کسبِ مقدمات بفضل و کر
هرکرا خواهند بدولتِ فنا وبقا مشرف سازند و ریاضات و مجاهداتِ آن سرور علیه و علی جم
الانبیاء والمرسلین وعلی الملائکة المقربین وعلی اهلِ طاعته اجمعین الصل
والتسلیمات پیش از بعثت و بعد از بعثت نه از برای تحصیلِ این دولت بوده بلکه منافع و فوائد
منظور بوده مثل قلتِ حساب و کفاراتِ زلاتِ بشریت و ارتفاعِ درجات و مراعاتِ صحبت
مرسل که از اکل و شرب پاک است و کثرتِ ظهورِ خوارق که مناسبِ مقامِ نبوت اند و امثالِ آ
باید دانست که حصولِ این موهبت در حقِ انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات بتوسط

ودرحقِ اصحاب انبیا علیہم الصلوات والتحیات کہ بہ تبعیت و وراثت باین دولت مشرف گشتہ اند بتوسطِ انبیاست علیہم الصلوات والبرکات بعد از انبیا و اصحاب ایشان علیہم الصلوات والتسلیمات کم کسے باین دولت مشرف گشتہ است ہرچند جائز است کہ دیگر را نیز بہ تبعیت و وراثت باین دولت ممتاز سازند ؎ فیضِ روح القدس ار باز مدد فرماید ٭ دیگران ہم بکنند آنچہ مسیحا میکرد و انگارم کہ این دولت در کبار تابعین نیز پرتو انداختہ است و در اکابر تبع تابعین نیز سایہ افگندہ بعد از ان رو باستتار آوردہ تا آنکہ نوبت بالف ثانی از بعثت آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات رسیدہ درین وقت نیز آن دولت بہ تبعیت و وراثت بر منصۂ ظہور آمدہ و آخر را باول مشابہ ساختہ ؎ اگر بادشہ بر در پیرزن ٭ بیاید تو ای خواجہ سبلت مکن ٭ والسلام علی من اتبع الھدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا و اکملہا

مکتوب صد و دوم (۱۰۲)

بمخدوم زادگی کہ جامعِ علومِ ظاہرہ و اسرار و معارفِ باطنہ اند اعنی مجد الدین خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ تعالی صدور یافتہ در بیانِ فرق میانِ ولایات سہ گانہ کہ ولایتِ اولیا و ولایتِ انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات و ولایتِ ملأ اعلی است علی نبینا و علیہم الصلوات والتحیات و در بیانِ آنکہ نبوت افضل است از ولایت و بعضے از خصائصِ معارف کہ بہ نبوت تعلق دارند و مناسبِ آن ٭ بدان ارشدک اللہ تعالی کہ ولایت عبارت از قربِ الٰہی است جل سلطانہ کہ بے شائبۂ ظلیت صورت نہ بندد و بے حیلولۂ حجب حصول نپذیرد و اگر ولایت اولیاست البتہ بداغ ظلیت متسم است و ولایت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات ہرچند از ظلیت برآمدہ است اما بے حیلولۂ حجبِ اسما و صفات متحقق نیست و ولایت ملأ اعلی علی نبینا و علیہم الصلوات والتسلیمات ہرچند از حجبِ اسما و صفات بلند رفتہ است لیکن از حجبِ شیون و اعتبارات ذاتیہ چارہ ندارد و نبوت و رسالت است

کہ شائبۂ ظلیت باو راہ نیافتہ است و حجب صفات و اعتبارات را در راہ گذاشتہ پس ناچار نبوت از ولایت افضل باشد و قرب نبوت ذاتی و اصلی باشد و من لم یطلع علی حقیقتہما حکم بالعکس و جزم بالقلب پس وصول در مرتبۂ نبوت باشد و حصول در مقام ولایت زیرا کہ حصول بملاحظۂ ظلیت صورت نپذیرد بخلاف وصول و ایضاً در کمال حصول رفع اثنینیت است و در کمال وصول بقاء اثنینیت پس رفع دوگانگی مناسب مقام ولایت باشد و بقاء دوگانگی ملایم مرتبۂ نبوت و چون رفع دوگانگی مناسب مقام ولایت است پس ناچار سکر ہمہ وقت لازم مقام ولایت باشد و در مرتبۂ نبوت چون بقاء اثنینیت است پس صحو از خواص آن مرتبہ بود و ایضاً حصول تجلیات خواہ در کسوت صور و اشکال بود و خواہ در پردۂ الوان و انوار ہمہ در مقامات ولایت است و در طے مقدمات و مبادی آن بخلاف مرتبۂ نبوت کہ دران موطن وصول باصل است و استغناست از تجلیات و ظہورات کہ ظلال آن اصل اند و ہمچنین در وقت طی مقدمات و مبادی آن مرتبہ نیز احتیاج بآن تجلیات نیست مگر آنکہ از راہ ولایت عروج واقع شود این زمان حصول آن تجلیات بواسطۂ ولایت است نہ بواسطۂ طی مسافت راہ وصول نبوت بالجملہ تجلیات و ظہورات از ظلال خبر میدہند و آنکہ از گرفتاری ظلال گذشتہ است از تجلیات وارستہ است ما زاغ البصر اینجا باید طلبید اے فرزند و لولۂ عشق و طنطنۂ محبت و نعرہائے شوق انگیز و صیحہائے درد آمیز و وجد و تواجد و رقص و رقاصی ہمہ در مقامات ظلال است و در اوان ظہورات و تجلیات ظلیہ بعد از وصول باصل حصول این امور متصور نیست محبت در آن موطن بمعنی ارادۂ طاعت است چنانچہ علماء فرمودہ اند نہ معنی زائد بران کہ منشاء شوق و ذوق است چنانچہ بعضے صوفیہ گمان بردہ اند اے فرزند بشنو چون در مقام ولایت رفع اثنینیت مطلوب است ناچار اولیا بزوال ارادہ سعی مینمایند شیخ بسطام گویا آرید ان لا ارید و در مرتبۂ نبوت چونکہ رفع اثنینیت درکار نیست زوال نفس ارادہ مطلوب نگشت چرا مطلوب باشد کہ ارادہ صفتے است فی حد ذاتہا کامل اگر نقصے باو راہ یافتہ است بواسطۂ خبث متعلق اوست پس باید کہ متعلق او امر خبیث و نامرضی نباشد بلکہ جمیع مرادات

آن مراتبِ حق باشد جلّ وعلا وہمچنین در مقامِ ولایت در نفیِ جمیعِ صفاتِ بشریت میکوشند ودر مرتبہ
نبوت مطلوب نفیِ متعلّقاتِ سوءِ این صفات است نہ نفیِ اصلِ این صفات کہ فی حدِّ ذاتِہا کاملہ اند مثلاً
صفتِ علم فی حدِّ ذاتِہا از صفاتِ کاملہ است اگر نقصے بوے راہ یافتہ است از راہِ متعلّقِ سوءِ اوست
پس نفیِ متعلّقِ سوءِ آن ضروری آمد نہ نفیِ اصلِ آن صفت علیٰ ہذا القیاس پس شخصے کہ بمقامِ نبوت از راہ
ولایت آمدہ است او را در اثناءِ راہ از نفیِ اصلِ صفات چارہ نبود وآنکہ بے توسّطِ ولایت بآن مقام
رسیدہ است او را بنفیِ اصلِ صفات کارے نیست نفیِ متعلّقاتِ سوءِ این صفات باید کرد باید دانست
کہ مراد ازین ولایت کہ مذکور شد ولایتِ ظلّی است کہ بولایتِ صغریٰ معبّر است وولایتِ اولیا است
اما ولایتِ انبیا کہ از ظلّ گذشتہ است دیگر است آنجا مطلوب نفیِ متعلّقاتِ سوءِ صفاتِ بشریت است
نہ نفیِ اصلِ این صفات وچون نفیِ متعلّقاتِ سوءِ صفات حاصل گشت طاقتِ انبیا علیہم الصلوات
والتسلیمات بحصول پیوست بعد ازان عروجے کہ واقع شود متعلّق بکمالاتِ نبوت خواہد بود وازین بیان
لائح گشت کہ نبوت را از اصلِ ولایت چارہ نبود زیرا کہ ولایت از مبادی ومقدّمات اوست اما ولایت
ظلّی در وصولِ کمالاتِ نبوت ہیچ در کار نیست بعضے را اتفاق افتد وبعضے دیگر را اصلاً بآن عبورے
واقع نشود فافہم وشک نیست کہ نفیِ اصلِ صفات متعسّر است نسبت بہ نفیِ متعلّقاتِ سوءِ آن صفات
پس حصولِ کمالاتِ نبوت اہون واقرب باشد نسبت بحصولِ کمالاتِ ولایت وہمین نسبت یُسر وقرب را
در ہر امرے کہ وصول باصل دارد نسبت بامورے کہ از اصل جدا افتادہ اند نمے بینی کہ کیمیاءِ اصل بسہولت
عمل میسّر است وباقربِ طرق حاصل وآنکہ از اصلِ آن جدا افتادہ است در محنت است وعمرے
در تحصیلِ آن فانی میسازد ومع ذلک منجر بآن نقد وقتِ اوست وآنچہ بدست آوردہ است بعد
اللتیا والتی شباہت بآن اصل دارد وبس است کہ آن شباہت عارضہ از وے زائل گردد وباصلِ
خود عود نماید وبقلّابی ودغلی کشد بخلافِ واصلِ اصلِ آن کہ باوجودِ سہولتِ عمل ونزدیکی راہ از خوفِ قلّابی
ودغلی ایمن است جمعے از سالکانِ این راہ کہ بریاضاتِ شاقہ ومجاہداتِ شدیدہ بظلّے از ظلال

دیده‌اند گمان برده‌اند که وصول مطلب منوط بریاضات شاقه است و مجاهدات شدیده ندانستند که راه
دیگر اقرب ازین راه است و متوصل بنهایة النهایت و آن راه اجتباست که بمجرد فضل و کرم منوط است
و راهے که ایشان طی کرده‌اند راه انابت است که بمجاهدات مربوط است و واصلان این راه اقل
قلیل‌اند و واصلان راه اجتبا جمّ غفیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات همه براه اجتبا رفته‌اند و اصحاب ایشان
علیهم الصلوات والتحیات نیز بتبعیت و وراثت براه اجتبا واصل گشته‌اند ریاضات ارباب اجتبا از
برائے اداے شکر نعمت وصول است قال علیه و علی آله الصلوة والسلام فی جواب السائل عن تحمّل
ریاضاته الشدیدة مع کون ذنوبه المتقدمة والمتأخرة مغفورة أفلا أكون عبدا شكورا
و مجاهدات اهل انابت از برائے حصول وصول است شتّان ما بینهما راه اجتبا از درون است و راه انابت
راه رفتن از بیرون تا رفتن فرق عظیم است درونی برند و در سیر سازند و در بیرون روند و در راه سازند حضرت
خواجه نقشبند قدس سره فرموده‌اند ما فضلیانیم — سبے تا فضل نباشد نهایت دیگران در بدایت ایشان
پیچ مندرج گردد ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم بر سر اصل سخن رویم
و گوئیم که این فقیر در عریضه اشتها که به پیر بزرگوار خود قدس سره نوشته است نوشته که جمیع مرادات مرتفع
گشته‌اند اما نفس اراده هنوز برجا است بعد از مدتے نوشته که آن اراده نیز در رنگ مرادات مرتفع گشته
و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بوراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مشرف ساخت
دانست که مقصود رفع تعلق سوا آن اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده لازم نیست که رفع تعلق
سوا بعد از رفع اصل بروجه اتم و اکمل حاصل شود بلکه بسا است که بمجرد فضل آن میسر شود که بتحمّل و تکلف
عشر عشیر آن حاصل نگردد اے فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت باید شست و گرفتاری
آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمرد و دریافت آخرت را در رنگ در دنیا مذموم باید دانست
امام داود طائی فرموده ان اردت السلامة سلّم على الدنيا وان اردت الكرامة كبّر على
الآخرة و دیگرے ازین طائفه گوید که بمقتضای منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة

شکایت از فریقین است بالجملہ فنا کہ عبارت از نسیان ماسوائے حق است جل وعلا شامل دنیا و آخرت
وفنا وبقا ہر دو از اجزاء ولایت اند پس در ولایت از نسیان آخرت چارہ نبود و در مرتبۂ کمالات نبوت
گرفتاری آخرت محمود است و ورود آخرت مرضی و مقبول بلکہ دران موطن درد آخرت است و گرفتار
گرفتاری آخرت کریمہ یَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَّطَمَعًا و کریمہ وَیَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَیَخَافُوْنَ
عَذَابَهٗ و کریمہ اَلَّذِیْنَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُوْنَ نقد وقت
ارباب آن مقام است گریہ ونالۂ ایشان از تذکر احوال آخرت است و الم و اندوہ شان از ترس احوال
قیامت ہموارہ از فتنۂ قبر در استعاذہ اند و ہمیشہ از عذاب نار پناہ جو و متضرع در حق جل وعلا نزد شان
درد آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت چہ اگر لقاست موعود با آخرت است
و اگر رضاست کمالش نیز موقوف با آخرت و دنیا مبغوضۂ حق است جل وعلا و آخرت مرضیۂ او تعالی
مبغوضہ را با مرضیہ در ہیچ امر برابر نمیتوان ساخت زیرا کہ مبغوضہ شایان اعراض است و مرضیہ شایان
اقبال از مرضیہ اعراض نمودن عین سکر است و خلاف مدعو و مرضی او تعالی کریمہ وَاللّٰهُ یَدْعُوْ
اِلٰی دَارِ السَّلَامِ شاہد این معنی است حضرت حق سبحانہ و تعالی بمبالغہ و تاکید ترغیب آخرت می
فرماید پس اعراض از آخرت نمودن فی الحقیقت معارضہ است بحق جل وعلا و سعی در رفع مرضی
او کردن است امام داؤد طائی با آن بزرگی چون در ولایت قدم راسخ داشت ترک آخرت
را کرامت گفت مگر ندانست کہ اصحاب کرام علیہم الرضوان ہمہ بدرد آخرت مبتلا بودہ اند
و از عذاب آخرت ترسان و لرزان روزے حضرت فاروق رضی اللہ تعالی عنہ شتر سوار بکوچہ
میگذشتند قاری این کریمہ را خواند اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَّا لَهٗ مِنْ دَافِعٍ از استماع آین از
ہوش رفتند و از شتر بیخود بزمین افتادند از انجا بر داشتہ بخانہ بردند تا مدتے ازان درد بیمار افتادند
کہ مردم بعیادت ایشان مے آمدند آرے در توسط احوال در مقام فنا نسیان از دنیا و آخرت
میسر میگردد و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا میداند اما چون بشرف بقا مشرف گشت

وکار را بانجام رسانید وکمالاتِ نبوت پرتوے انداخت آنجا ہمہ در آخر است واستعاذہ از دوزخ است

تمنائے بہشت اشجار وانہار وحور وغلمانِ بہشت را باشیائے دنیوی ہیچ مناسبت نیست بلکہ اینہا

دو طرف نقیض اند در رنگ تقاضت غضب ورضا اشجار وانہار وآنچہ در بہشت است نتائج وثمراتِ

اعمالِ صالحہ اند پیغمبر علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام فرمود کہ بہشت درخت ندارد آنجا درختان بنشانید رسیدند

کہ چہ طور بنشانیم فرمود علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام کہ بہ تسبیح وتحمید وتمجید وتہلیل یعنی سبحان اللہ

بگوئید تا در بہشت نہالِ یک درخت بنشانند پس درختِ بہشت نتیجۂ تسبیح گشت کمالاتِ تنزیہی چنانچہ

درین کلمہ در کسوتِ حروف واصوات مندرج ساختہ اند در بہشت آن کمالات را در کسوتِ درخت تعینیہ

میفرمایند علی ہذا القیاس آنچہ در بہشت است نتیجۂ عملِ صالح است وہرچہ از کمالاتِ وجوبی تعالت وتقدست

در ضمنِ کسوتِ صلاح قولی وعملی اندراج یافتہ است در بہشت آن کمالات در پردۂ لذات وتنعمات ظہور

میفرماید پس ناچار آن تلذذ وتنعم مرضی ومقبول باشد ووسیلہ باشد از برائے لقا ووصول رابعہ

بیچارہ اگر ازین سر آگاہ میگشت فکر سوختن بہشت نمی نمود وگرفتاری آنرا غیر گرفتاریِ حق جل وعلا

نمیدانست بخلافِ تلذذ وتنعمِ دنیوی کہ منشأ آن خبث وشرارت است ونتیجۂ آن حرمان در آخرت

نعاذنا اللہ سبحانہ منہ این تلذذ اگر مباح شرعی است محاسبہ در پیش است اگر رحمت دستگیری نفرماید

وائے صد وائے واگر مباح شرعی نیست مورد وعید است ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا

وترحمنا لنکونن من الخاسرین پس این تلذذ را بآن تلذذ چہ نسبت بود این تلذذ سم قاتل است

وآن تلذذ تریاق نافع پس در آخرت یا نصیبِ عوام مومنانست یا نصیبِ اخص خواص خواص

ازین در وتہ می نمایند کرامت وخلافِ آن می انگارند آن ایشانند من چنینم یارب

مکتوب صد وسیوم (۱۰۳)

باسم حاجی یوسف مؤذن در بیانِ معانی کلماتِ اذان صدور یافتہ، بعد الحمد والصلوۃ

باید دانست که کلماتِ اذانِ نماز هفت است اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَیِ اللّٰهُ اَکْبَرُ مِنْ اَنْ یَکُوْنَ لَهٗ حَاجَةٌ اِلٰی عِبَادَةِ عَابِدٍ کُرِّرَتْ هٰذِهِ الْکَلِمَةُ اَرْبَعَ مَرَّاتٍ لِتَاکِیْدِ هٰذَا الْمَعْنَی الْمُهِمِّ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَیْ اَشْهَدُ اَنَّهٗ تَعَالٰی مَعَ کِبْرِیَائِهٖ وَاسْتِغْنَائِهٖ عَنِ الْعِبَادَةِ لَیْسَ الْمُسْتَحِقُّ لِلْعِبَادَةِ اِلَّا هُوَ سُبْحَانَهٗ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ اَیْ اَشْهَدُ اَنَّهٗ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ رَسُوْلُهٗ سُبْحَانَهٗ وَمُبَلِّغٌ عَنْهُ تَعَالٰی طَرِیْقَ الْعِبَادَةِ فَلَا یَکُوْنُ الْعِبَادَةُ اللَّائِقَةُ بِجَنَابِ قُدْسِهٖ تَعَالٰی اِلَّا مَا هِیَ مَاخُوْذَةٌ مِنْ جِهَةِ تَبْلِیْغِهٖ وَرِسَالَتِهٖ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالتَّحِیَّةُ حَیَّ عَلَی الصَّلٰوةِ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ کَلِمَتَانِ لِطَلَبِ الْمُصَلِّیْ اِلٰی اَدَاءِ الصَّلٰوةِ الْمُؤَدِّیَةِ اِلَی الْفَلَاحِ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَیْ اَکْبَرُ مِنْ اَنْ یَلِیْقَ بِجَنَابِ قُدْسِهٖ تَعَالٰی عِبَادَةُ اَحَدٍ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَیْ اَنَّهٗ تَعَالٰی لَا مَحَالَةَ هُوَ الْمُسْتَحِقُّ لِلْعِبَادَةِ وَاِنْ لَّمْ تَصْدُرِ الْعِبَادَةُ مِنْ اَحَدٍ مَا هِیَ لَائِقَةٌ بِجَنَابِ قُدْسِهٖ تَعَالٰی بزرگیِ شانِ نماز از بزرگیِ این کلمات که موضوع از برائے اعلامِ نماز است باید دریافت ؎ سالے که نکوست از بهارش پیداست ٭ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِنَ الْمُصَلِّیْنَ الْمُفْلِحِیْنَ بِحُرْمَةِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ اَتَمُّهَا وَاَکْمَلُهَا ٭

مکتوب صد و چهارم (۳۰۴)

المنتخبات ٥٧

بمولانا عبد الحی صدور یافت در بیانِ اعمالِ صالحه که در اکثرِ آیتهائے قرآنی وعدهٔ دخولِ بهشت را منوط بآن ساخته است تعالی و تقدس و در بیانِ اداءِ شکر و در بیانِ بعضے از معانی و اسرارِ نماز ٭ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوةِ ٭ بدان اَسْعَدَكَ اللّٰهُ تَعَالٰی تا مدتها تردد داشت که آیا مراد از اعمالِ صالحه که حضرتِ حق سبحانه و تعالی در اکثرِ آیاتِ قرآنی وعدهٔ دخولِ بهشت را مربوط بآن ساخته است جمیعِ اعمالِ صالحه است یا بعضے اگر جمیع است متعسر است کم کسے باتیانِ جمیع موفق شده باشد و اگر بعضے است مجهول است و تعین نیافته آخر بمحضِ فضلِ خداوندی جل سلطانه بخاطر ریخت که شاید مراد از اعمالِ صالحه ارکانِ خمسهٔ اسلام باشد که بناءِ اسلام بر آنست امید است که اگر این اصولِ پنجگانهٔ اسلام بر وجهِ کمال ادا یابند نجات

وفلاح نقد وقت ست چه اینها فحسنات اند که اعمال صالحه اند و موانع سیئات و منکرات اند کریمهٔ اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ شاهد این معنی ست و چون ادای این پنجگانه اسلام میسر شد امید است که شکر او یافت و چون شکر او یافت از عذاب نجات حاصل آمد مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ اِنْ شَكَرْتُمْ وَاٰمَنْتُمْ پس در ادای این پنجگانه بجان باید کوشید علی الخصوص در اقامت نماز که عماد دین است مهما امکن بترک ادبی از آداب آن راضی نباید شد اگر نماز را تمام ساخت اصل عظیم از اسلام بدست آمد و حبل متین از برای خلاصی حاصل کرد والله سبحانه الموفق بدانکه تکبیر اولی در نماز اشارت به استغنا و کبریاء اوست تعالی و تقدس از عبادت عابدان و از نماز مصلیان و تکبیراتی که بعد ارکان اند رمز و اشارت اند بعدم لیاقت ادای هر رکن از برای عبادت جناب قدس او تعالی در تسبیح رکوع چون معنی تکبیر ملحوظ بوده است در آخر رکوع تکبیر گفتن نفرموده بخلاف سجدتین که با وجود تسبیحات آنها در اول و آخر تکبیر گفتن فرموده تا کسی در وهم نیفتد که در سجود که نهایت انحطاط و انخفاض است و غایت تذلل و انکسار حق عبادت ادا میباید و از برای دفع این وهم هم در تسبیح سجود لفظ اعلی اختیار افتاده و هم تکرار تکبیر مسنون گشته و چون نماز معراج مؤمن است در آخر نماز کلماتی که آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام در شب معراج آن کلمات مشرف شده بود خواندن فرموده پس مصلی را باید که نماز را معراج خود سازد و نهایت قرب در نماز جوید قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام اَقْرَبُ مَا يَكُوْنُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ فِي الصَّلٰوةِ و مصلی چون مناجی رب ست عز شانه و مشاهد عظمت و جلال اوست تعالی در وقت ادای نماز جای آنست که در وی هیبت و هیبت پیدا شود از برای تسلی او ختم نماز بتسلیمتین فرموده و آنچه در حدیث نبوی آمده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام که صد بار تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل بعد از نماز فرض در علم فقیر سر آن آنست که در ادای نماز هر چه از قصور و تقصیر اتفاق شده است به تسبیح و تکبیر تلافی آن باید نمود و اعتراف بعدم لیاقت و ناتمامی عبادت خود باید فرمود و چون ادای عبادت بتوفیق او تعالی میسر شده است تحمید شکر آن نعمت باید بجا آورد و مستحق عبادت غیر او را نباید داشت امید است که چون ادای نماز مقرون بشرائط و آداب

واقع شود وبعد ازان تلافی تقصیر در شکر نعمت توفیق ونفی استحقاق عبادت از غیر او تعالی از صمیم قلب باین کلمات طیبه نموده آید آن نماز شایان قبول خداوندی جل سلطانه گردد وصاحب آن نماز مصلی مفلح بود اللهم اجعلنی من المصلین المفلحین بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی آل کل الصلوات والتسلیمات

۵۸	مکتوب صد و پنجم (۱۰۵)	تمامی نماز وکمال آن و منتهی

بمیر محب الله صدور یافته در بیان اسرار نماز وفرق در میان نماز مبتدی وعامی ودر میان نماز منتهی وما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی که تمامی صلوة وکمال آن نزد فقیر عبارت از اتیان فرائض وواجبات وسنن ومستحبات نماز است که در کتب فقهیه بتفصیل بیان یافته است امری دیگر ورای این امور اربعه نیست که در تمامی نماز آن را دخلی باشد خشوع نماز نیز مندرج درهمین امور اربعه است وخضوع قلب نیز منوط باینها جمعی به علم این امور کفایت ورزیده اند ودر عمل مساهله ومداهنه اختیار نموده لاجرم از کمالات نماز قلیل النصیب گشته اند وجمعی دیگر اهتمام بحضور قلب بحق سبحانه داشته به اعمال اوبیه جوارح کم پرداخته اند واقتصار بر فرائض وسنن نمایند این جماعه نیز از حقیقت نماز آگاه نگشته اند وکمال نماز را از غیر نماز جسته چه حضور قلب را از جمله احکام نماز نشمرده اند وآنچه در خبر آمده است لا صلوة الا بحضور القلب تواند بود که مراد از حضور حضور قلب باشد باین امور اربعه یا فتوری در اتیان امری ازین امور واقع نشود وورای این حضور حضوری دیگر الحال بفهم این فقیر نمی درآید سوال چون تمامی نماز وکمال آن مربوط باتیان امور اربعه گشت وامری دیگر ورای اینها در کمال آن ملحوظ نشد پس فرق در میان نماز منتهی ونماز مبتدی بلکه نماز عامی که مقرون باتیان این امور باشد چه بود جواب فرق از راه عامل است نه از راه عمل اجر یک عمل بواسطه تفاوت عامل متفاوت است عملیکه از عامل مقبول ومحبوب بوقوع آید اجر آن اضعاف مضاعف است ازان اجری که مترتب بر عمل غیر آن عامل باشد چه عامل هر چند عظیم القدر باشد عمل او جزیل الاجر است اینجا

گفته اند کہ عمل ریائی عارف بہتر از عمل اخلاص مریدست فکیف کہ عمل عارف مقرون باخلاص بود لہذا حضرت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ سہو حضرت پیغمبر را علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام بہتر از صواب خود دانستہ طلب سہو او علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ میفرمایند کہ میگوید یالیتنی کنت سہو محمد آرزوئے آن دارد کہ بکلیت خود سہو آن سرور باشد علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام پس تمامی اعمال و احوال خود را کم از عمل سہو آن سرور علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ میداند و بہ تمنائے تمام تمامی حسنات خود را در جہ سہو آن سرور علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام مسالت مینماید و عمل سہو آن سرور علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام مثل سلام دادن اوست علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام بر دو رکعت نماز فرض چہارگانی بطریق سہو گذاردی پس نماز منتہی با وجود نتائج و ثمرات دنیوی اجر جزیل آخرت بران مترتب باشد بخلاف نماز مبتدی و عامی ع چہ نسبت خاک را با عالم پاک شمہ از خصائص نماز منتہی و امینماید از انجا قیاس نمایند گاہست کہ منتہی در نماز در وقت قرات قران و اتیان تسبیحات و تکبیرات زبان خود را در رنگ شجرہ موسوی مییابد و قویٰ و جوارح خود را بیش از آلات و وسائط نمیداند و گاہے مییابد کہ در وقت اداء نماز باطن و حقیقت تمام از ظاہر و صورت تعلق گسستہ بعالم غیب ملحق شدہ است و نسبت مجہول الکیفیت بغیب پیدا کردہ و چون از نماز فارغ شدہ باز رجوع نمودہ یا آنکہ جواب اصل سوال گوئیم کہ اتیان امور اربعہ مذکورہ بتمام و کمال نصیب منتہی است مبتدی و عامی دور است کہ باتیان این امور بتمام و کمال موفق شوند ہر چند ممکن و جائز است فانہا لکبیرۃ الا علی الخاشعین ۰ والسلام علیٰ من اتبع الہدیٰ

مکتوب صد و ششم (۳۰۶)

بمولانا صالح صدور یافتہ در ذکر بعضے از مناقب و کمالات حقائق آگاہ معارف دستگاہ مخدوم زادہ کلان خواجہ محمد صادق علیہ الرحمۃ والغفران و مخدوم زادہائے خورد مرحومی مغفوری محمد فرخ

ومحمد عیسی رحمهم الله تعالی علیهم و در خاتمهٔ این مکتوب بیان فنائے ارباب ولایت است و بیان
آنکه این فنا در قرب نبوت هیچ در کار نیست و ما علینا من ذلک، الحمد لله وسلام علی عبادہ الذین
اصطفی. اخوی ملا صالح واقعات اهل سرهند را شنیده باشند فرزندی اعظمی رضی الله تعالی عنه
نیز باد و برادر خورد محمد فرخ و محمد عیسی سفر آخرت اختیار فرمودند، انا لله وانا الیه راجعون رحمهم الله
سبحانه که اولاً باقیماندگان را قوت صبر عطا فرمودند ثانیاً بلیه را سهل ساختند خوش گفته است من از تو
روی نپیچم گرم بیازاری ، که خوش بود ز عزیزان تحمل و خواری ، فرزندی مرحومی آیتے بود
از آیات حق جل و علا و رحمتے بود از رحمتهاے رب العالمین در بیست و چهار سالگی آن یافت
که کم کسے یافت پایهٔ مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحد کمال رسانیده بود حتی که تلامذهٔ ایشان
بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت تام درس وارند و حکایات معرفت و عرفان و
قصص شهود و کشوف ایشان مستغنی است از آنکه در بیان آرد معلوم شما است که در سن هشت
سالگی بر نهجے مغلوب حال شده بودند که حضرت خواجهٔ ما قدس سره معالجهٔ تسکین حال ایشان را
بلعابهاے بازاری که مشکوک و مشتبهات مینمودند و میفرمودند که محبتے که مرا با محمد صادق است
با هیچکس نیست و همچنین محبتے که او با ما است هیچکس را نیست و این سخن بزرگی ایشان را باید دریافت
ولایت موسوی را بنقطهٔ آخر رسانیده بود و عجائب و غرائب آن ولایت علیه ابیان میفرمود و همواره
تابع و خاضع و ملتجی و متضرع و متذلل و منکسر بوده و میفرموده که هر کیے از اولیا از حضرت حق جل و علا
چیزے خواسته است و من التجا و تضرع خواسته ام از محمد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود
کافیه خوان به شعور سبق میخواند و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بوده و دعا میکرده که در سن
طفولیت دنیاے دنیه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در مرض موت یاراسے که
بیمار داری او میکردند عجائب و غرائب از وے مشاهده نمودند و کرامات و خوارق از محمد عیسی که هشت
سالگی که مرحوم معاینه کرده اند چه نویسد با جمله جواهر نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند لله سبحانه الحمد

والمنۃ کہ امانات را باہلِ امانات بے کرہ و بے اکراہ حوالہ نمودیم اللّٰھم لا تحرمنا اجرھم ولا تفتنا بعدھم بحرمۃ سید المرسلین علیہ و علیھم الصلوات و التسلیمات ۔ از ہر چہ میرود سخن دوست خوشتر است ۔ بدانند کہ مقصود از فنا کہ عبارت از نسیان ماسوائے حق است سبحانہ آنست کہ محبت و گرفتاری ما دونِ او تعالیٰ زائل گردد چہ ہر گاہ ذوات و صفات و افعال اشیا از دید و دانش زائل گردند گرفتاری و محبتِ اینہا ناچار رو بزوال خواہد آورد و در طریق ولایت از برائے زوالِ گرفتاری ما دون حق جل و علا از نسیانِ ماسوی چارہ نبود و در مدارج قرب نبوت در زوالِ گرفتاری اشیا نسیانِ اشیا ہیچ در کار نیست زیرا کہ در قرب نبوت گرفتاری باصل کہ فی حد ذاتہ حسن و جمیل است نمیگذارد کہ از گرفتاری اشیا کہ فی نفسہا قبیح و غیر مستحسن اند نامے و نشانے بماند اشیا فراموش شوند یا نہ زیرا کہ علمِ اشیا بواسطہ گرفتاری باشیا کہ مستلزم اعراض است از جناب قدس او تعالیٰ وصف ذم پیدا کردہ بود و چون گرفتاری اشیا زائل گشت علم اشیا مذموم نشد علم اشیا چگونہ مذموم بود کہ اشیا ہمہ معلوم حق اند جل سلطانہ و علم اینہا از صفات کاملہ است اگر گویند کہ ہر گاہ علم ما دونِ حق جل و علا زائل نشود پس علم حق جل و علا با علم ما دونِ حق جل شانہ در یک وقت چگونہ جمع شود پس از نسیانِ ما دونِ او تعالیٰ چارہ نبود گوئیم علمیکہ باشیا تعلق میگیرد از قبیل علم حصولی است و علمیکہ بحضرت حق سبحانہ و تعالیٰ تعلق پیدا میکند مشابہ علم حضوری پس ہر دو علم در یک وقت جمع شوند و ہیچ محذور لازم نیاید محذور وقتے لازم آید کہ ہر دو علم حصولی باشند و آنکہ گفتیم از قبیل علم حصولی است و مشابہ علم حضوری زیرا کہ آنجا حقیقت حصول است و نہ گنجایشِ حضور و علم حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ کہ باشیا تعلق میگیرد حصولی نیست زیرا کہ حواس را در ذات و صفات او تعالیٰ حلولے و حصولے نیست و علم این عارف پرتوے است از آن علم و علمیکہ متعلق بحضرت حق سبحانہ بود آنرا حضوری نیز نمیتوان گفت زیرا کہ او تعالیٰ بمدرک از مدرک ہم نزدیکتر است و علم حضوری نسبت بآن علم ہمچو علم حصولی است نسبت بہ علم حضوری این معرفت ورائے طور نظر عقل و فکر است ۔ من لم یذق لم یدر ۔ پس مقرر شد کہ علم

اشیا منافی علمِ حق نشد جلّ و علا پس نسیانِ اشیا هیچ در کار نباشد بخلافِ طریقِ ولایت که زوالِ گرفتاری اشیا آنجا بے نسیانِ اشیا متصور نیست چه در ولایت گرفتاری بظلال است و گرفتاری ظلال را آن قدر قوت نیست که باوجودِ علمِ اشیا گرفتاری اشیا را تواند زائل گردانید پس اول از نسیانِ اشیا چاره نبود تا گرفتاری زائل گردد این معرفتے است که مخصوص باین درویش است دیگرے بآن تکلّم نه کرده . اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدٰنَا لِهٰذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَا اَنْ هَدٰنَا اللّٰهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ ..

مکتوب سه صد و هفتم (۳۰۷)

بمولانا عبد الواحد لاهوری صدور یافته در بیانِ معنی کلمهٔ طیبهٔ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهٖ وما یناسب ذلک

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوةِ باید دانست که عابد در وقت ادائے عبادت هرچه از جنسِ حُسن و کمال در عبادتِ خود یابد آن همه راجع بتوفیقِ خداوندی است جلّ سلطانهٗ و از حُسنِ تربیت و احسانِ اوست تعالیٰ و هرچه از جنسِ قصور و ناتمامی در عبادت خود یابد آن همه عائد بنفسِ اوست و از شرارتِ جبلّی او ناشی شده است و بجنابِ قدسِ او تعالیٰ هیچ چیز از قسمِ نقص و قصور راجع نیست آنجا همه خیر و کمال است و همچنین هرچه در عالم بوقوع می آید حسن و کمالِ آن راجع بجنابِ قدسِ اوست تعالیٰ و شر و نقصِ آن عائد بدائرهٔ ممکنات که قدم راسخ در عدم دارد که منشأ هر شر و نقص ست کلمهٔ طیبهٔ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهٖ بوجهِ ابلغ بیانِ این دوام میفرماید و کمالِ تنزیه و تقدیسِ او تعالیٰ مینماید از آنچه شایانِ جنابِ قدسِ او تعالیٰ نیست از شرور و نقائص و ادائے شکر بعبارتِ حمد که رأسِ هر شکر است میکند بر صفات و افعالِ جمیلهٔ او تعالیٰ و بر انعامات و احساناتِ جزیلهٔ او سبحانهٗ ازینجاست که در حدیثِ نبوی آمده است عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ که هر که این کلمهٔ طیبه را در روزے یا در شبے صد بار بگوید هیچ یکے در عمل در آن روز و در آن شب با و برابری نجوید مگر آنکه مثل او این کلمهٔ طیبه را بگوید چگونه برابری جوید که هر عمل و عبادت ادائے شکری است

عـه قرار که هر که بالاخر قال صلی اللّٰه علیه وسلم من قال حین یصبح و حین یمسی سبحان اللّٰه وبحمده مائة مرة لم یأت احد یوم القیامة بافضل مما جاء به الا احد قال

از شکرہائے خداوندی جل سلطانہ کہ بجز واین کلمۂ طیبہ ادا یافتہ است و بجز و دیگر او کہ بیان تنزیہ و تقدیس او تعالیٰ مینماید علاحدہ است نعطیکم باتیان ہذہ الکلمۃ الطیبۃ کل یوم ولیلۃ مائۃ مرۃ واللہ سبحانہ الموفق **سوال** در حدیث نبوی آمدہ است علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات سبحان اللہ وبحمدہ عدد خلقہ ورضا نفسہ وزنۃ عرشہ ومداد کلماتہ و آمدہ است سبحان اللہ ملأ المیزان و آمدہ الحمد للہ اضعاف ما حمدہ جمیع خلقہ و قائل غیر از یکبار نگفتہ و عدد غیر از یک فرد بوقوع نیامدہ آنرا عدد خلقہ بچہ اعتبار گویند و رضا نفسہ بچہ معنی گویند و زنۃ عرشہ چگونہ بود و مداد کلماتہ چون راست آید و میزان را چگونہ پر سازد و اضعاف ما حمدہ جمیع خلقہ بچہ معنی گفتہ شود **گوئیم** کہ انسان جامع عالم خلق و عالم امر است ہرچہ در خلق و امر است در انسان است مع شئ زائد و آن ہیئت وحدانی اوست کہ از ترکیب خلق و امر ناشی شدہ است و این ہیئت وحدانی ہیچکس را بغیر او میسر نشدہ است و این ہیئت اعجوبہ ایست غریب و انموذجے است بدیع پس حمدے کہ از انسان بوقوع آید اضعاف حمد جمیع خلائق خواہد بود۔ علی ہذا القیاس حل سائر الاسولۃ پس مراد از جمیع خلق ما سوائے انسان باید داشت و اگر انسان را نیز داخل کنیم گوئیم کہ انسان کامل چنانچہ جمیع افراد عالم را اجزاء خود می یابد افراد انسان را نیز اجزاء خود می یابد و خود را کل ہمہ میداند برین تقدیر حمد خود را اضعاف حمد خود می یابد و اضعاف حمد جمیع افراد انسانی نیز خواہد یافت۔ والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ وعلی آلہ من الصلوات اتمہا ومن التحیات اکملہا۔

مکتوب (۳۰۸) صد و ہشتم

بمولانا فیض اللہ پانی پتی صدور یافتہ در بیان معنی حدیث نبوی علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمٰن سبحان اللہ وبحمدہ سبحان اللہ العظیم بدان ارشدک اللہ تعالیٰ قال علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ

والسلام كلمتان خفيفتان على اللسان ثقيلتان في الميزان حبيبتان الى الرحمن سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم وجه خفتهما على اللسان ظاهر لقلة الحروف واما وجه ثقلهما في الميزان وكونهما حبيبتين الى الرحمن فلان الجزء الاول من الكلمة الاولى يفيد تنزيهه تعالى وتقديسه سبحانه عما لا يليق بجناب قدسه عز وجل وابعاد جناب كبريائه عن صفات النقص وسمات الحدوث والزوال والجزء الثاني من تلك الكلمة يفيد اثبات صفات الكمال وشيونات الجمال له تعالى سواء كانت الصفات والشيونات من الفضائل او من الفواضل وجعل الاضافة للاستغراق في الجزئين يفيد ثبوت جميع التنزيهات والتقديسات لله سبحانه وثبوت جميع صفات الكمال والجمال له تعالى فحاصل الجزئين من الكلمة الاولى اثبات جميع التنزيهات والتقديسات الثبوتية له سبحانه واثبات جميع صفات الكمال والجمال له عز وجل وحاصل الكلمة الثانية اثبات جميع التنزيهات والتقديسات لكن مع اثبات العظمة والكبرياء له عز وجل وفيها اشارة الى ان التنفس عنه تعالى ليس الا لاجل عظمته وكبريائه سبحانه فلاجرم يكون الكلمتان ثقيلتين في الميزان حبيبتين الى الرحمن وايضا التسبيح مثل التوبة بل زبدة التوبة وخلاصتها كما حققت في بعض المكاتيب فيكون التسبيح وسيلة الى محو الذنوب وعفو السيئات فلاجرم يكون ثقيلا في الميزان ومرجحا لكفة الحسنات وحبيبا الى الرحمن لانه سبحانه يحب العفو وايضا ان المسبح للحامد لما نزه جناب قدسه تعالى عما لا يليق به واثبت صفات الكمال والجمال له تعالى فالمرجو من الكريم الوهاب جل شانه ان ينزه المسبح عما لا يليق به ويوجد في الحامد صفات الكمال كما قال تعالى هل جزاء الاحسان الا الاحسان فلاجرم تكون الكلمتان ثقيلتين في الميزان لمحو السيئات وبسبب تحركهما حبيبتين الى الرحمن وجنبا للاخلاق الحميدة وواسطتهما والسلام • • • • • • • •

مکتوب صد و نهم (۳۰۹)

بمولانا حاجی محمد فرکتی صدور یافته در بیانِ محاسبهٔ یومی و لیلی کما ورد حاسِبوا قبل اَن تُحاسَبوا:

بعد الحمد والصلوٰة وتبلیغ الدعوات میرساند که جمعے از مشایخِ کرام قدس الله تعالیٰ اسرارهم طریقهٔ محاسبه اختیار کرده اند و در شب قبیلِ نوم دفترِ اقوال و افعال و حرکات و سکناتِ یومیهٔ خود را ملاحظه مینمایند و تفصیلِ حقیقتِ هر کدام وامی رسند تقصیرات و سیئاتِ خود را تدارک بتوبه و استغفار و التجا و تضرع میفرمایند و اعمال و افعالِ صالحهٔ خود را راجع بتوفیقِ او تعالیٰ ساخته بحمد و شکرِ خداوندی جلّ سلطانه پیش می آیند و صاحبِ فتوحات مکیه قدس سره از محاسبان بوده میفرماید: من در محاسبهٔ خود از مشایخ دیگر افزوده ام و خطرات و نیاتِ خود را نیز محاسبه نموده ام و نزدِ فقیر صد بار تسبیح و تحمید و تکبیر قبیلِ نوم که از مخبرِ صادق به ثبوت پیوسته است علیه وعلیٰ آله الصلوات والتسلیمات حکمِ محاسبه دارد و کارِ محاسبه مینماید گویا بتکرارِ کلمهٔ تسبیح که مفتاحِ توبه است اعتذار از تقصیرات و سیئاتِ خود مینماید و جنابِ قدسِ او تعالیٰ از آنچه از ارتکابِ این سیئات عائد شده بود تنزیه و تقدیس میفرماید چه مرتکبِ سیئات را اگر عظمت و کبریائی جنابِ قدس حضرتِ آمر و ناهی ملحوظ و منظور میشد هرگز بعدم امتثالِ امرِ او تعالیٰ مبادرت نمی نمود چون جرأت نمود معلوم شد که امر و نهیِ او را تعالیٰ نزدِ مرتکب اعتدادے و اعتبارے نبوده اعاذنا الله سبحانه مِن ذٰلک پس بتکرارِ کلمهٔ تنزیه تلافیِ آن تقصیر مینماید و باید دانست که در استغفار طلبِ سترِ ذنب است و در تکرارِ کلمهٔ تنزیه طلبِ استیصالِ ذنب فاین هٰذا من ذٰلک سبحان الله عجب کلمه ایست الفاظش در نهایتِ قلت و معانی و منافعِ آن در نهایتِ کثرت و بتکرارِ کلمهٔ تحمید شکرِ توفیقِ خداوندی جلّ سلطانه بجا می آرد و اداءِ شکرِ نعمِ او تعالیٰ میفرماید و در تکرارِ کلمهٔ تکبیر اشارتیست به آنکه جنابِ قدسِ او تعالیٰ بلند تر است از آنکه این اعتذار و این شکر شایانِ آنحضرت جلّ شانه باشند زیرا که اعتذار و استغفار او و محامد باعتذار و استغفارِ کثیر است و حمدِ او راجع بنفسِ او سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام

علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین ۔ محاسبان را استغفار و شکر کفایت مینماید و بان کلمات قدسیہ ہم کار استغفار حاصل میشود و ہم شکر بجا مے آید و ہم ایمائے باظہار نقص استغفار و شکر میسر میگردد ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم وصلی اللہ تعالیٰ علی سیدنا محمد وعلی آلہ وصحبہ الطاہرین وسلم وبارک علیہ وعلیہم اجمعین ۃ

مکتوب صد و دہم (۲۱۰)

بمولانا محمد ہاشم صدور یافتہ در بیان جامعیت انسان ببعضے از اسرار غامضہ کہ تعلق باین مقام دارد وما یناسب ذلک ۔ بعد الحمد والصلوٰۃ مینماید کہ ہرچہ در انسان از کمالات است ہمہ مستفاد از مرتبہ وجوب است تعالت وتقدست اگر علم است مستفاد از علم آن مرتبہ است واگر قدرت است نیز ماخوذ از قدرت آن مرتبہ ۔ علیٰ ہذا القیاس اما کمال ہر مرتبہ باندازہ آن مرتبہ است علم انسان در جنب علم واجب تعالیٰ وتقدس حکم مردہ دارد کہ لاشئے محض است نسبت بزندہ کہ بحیات ابدی زندگی یافتہ باشد و ہمچنین قدرت انسان در جنب قدرت واجب تعالیٰ وتقدس حکم عنکبوت دارد کہ نساجی بیت خود نماید نسبت بہ شخصے کہ بیک دمیدن او آسمانہا و زمینہا و جبال و بحار پارہ پارہ گردند و ہباء منثور شوند کمالات دیگر را ہم برین قیاس باید کرد این تفاوت از تنگی عبارت گفتہ میشود والا ع

چہ نسبت خاک را با عالم پاک ۔ پس کمالات انسان در صورت کمالات مرتبہ وجوب تعالت وتقدست گشت و این کمالات بیش از مشارکت اسمی از کمالات آن مرتبہ چیزے دیگر حاصل نکردہ است از انیجا است ان اللہ خلق آدم علی صورتہ ۔ ومعنی من عرف نفسہ فقد عرف ربہ ازین بیان لائح میگردد چہ ہرچہ در نفس است اگرچہ صورت است ہمانست کہ حقیقت آن در مرتبہ وجوب تعالت وتقدست ماصلت از انیجا سر خلافت انسان را دریاب چہ صورت شئے خلیفہ شئے است و درین مقام زنادقہ ومجسمہ گمان بردہ اند کہ خدا عز وجل سلطانہ بصورت انسان است و از بیخردی

یعنی گردہ کہ بحیثیت حق تعالیٰ قائلند بعض از ایشان گویند کہ بصورت جوان امرد است و بعضے بصورت پیر سفید ریش تعالی اللہ عما یصفون ۱۲

قویٰ و جوارح انسانی را در آنحضرت جلّ سلطانه اثبات نموده اند ضلّوا فاضلّوا ندانسته اند که اطلاق صورت و مثل آن در آنحضرت از قبیل تشبیه و تمثیل است نه بر سبیل تحقیق و تثبیت چه حقیقت آن صورت ترکیب می طلبد و تبعّض و تجزی میخواهد که منافی وجوب ست و مانع قدم متشابهات قرآنی نیز از ظاهر مصروف اند و بر تاویل محمول قال الله تعالیٰ وما یعلم تاویله الا الله یعنی تاویل آن متشابهات را هیچکس نمیداند مگر خدای عزّ و جلّ پس معلوم شد که متشابه نزد خدای جلّ و علا نیز محمول بر تاویل است و از ظاهر مصروف و علماء راسخین را نیز از علم این تاویل نصیبی عطا میفرمایند چنانچه بر علم غیب که مخصوص باوست سبحانه خلّص رسل را اطلاع می بخشد آن تاویل را خیال نکنی که در رنگ تاویل ید است بقدرت و تاویل وجه است بذات حاشا و کلّا آن تاویل از اسرار است که باخص خواص علما آن عطا میفرمایند و باید دانست که صاحب فتوحات مکیه و تابعان او میگویند که صفات واجبی تعالیٰ و تقدس چنانچه عین ذات واجب اند تعالیٰ همچنین این صفات نیز عین یکدیگر اند مثلاً علم چنانچه عین ذات است عین قدرت است نیز و عین اراده است و عین سمع و عین بصر علی هذا القیاس سائر الصفات این سخن نزد فقیر از صواب دور است زیرا که این سخن مبنی بر نفی وجود صفات زائده است که خلاف مذهب اهل سنت و جماعت است چه صفات ثمانیه یا سبعه بر وفق آراء این بزرگواران در خارج موجود اند تا که توهم عینیت ذات و صفات واجبی تعالیٰ و تقدس ایشان را از نجا پیدا شده است که تغایر و تباین آن موطن را در رنگ تغایر و تباین این موطن خیال کرده اند و چون آنرا در رنگ تباین و تغایر این موطن که ذات و صفات ما باشد نیافتند و تمایز آن را با تمایز این مشابه ندیدند لاجرم حکم بنفی تغایر و تمایز نمودند و بعینیت یکدیگر قائل گشتند ندانستند که تمایز و تباین آن موطن در رنگ ذات و صفات واجبی تعالیٰ بیچون و بیچگونه است و آن تمایز را با این تمایز نسبتی نیست الا در صورت و اسم پس تباین و تمایز دران موطن متحقق باشد و ما در درک آن عاجز باشیم نه آنکه هرچه درک نتوانیم کرد نفی آن بکنیم و مخالف اهل حق باشیم والله سبحانه الملهم للصواب ؎

مکتوب صد و یازدهم (۳۱۱)

بمخدوم زادگی مظهر فیض الٰهی و منظر اسرار نامتناهی خواجه محمد سعید سلّمه الله تعالی صدور یافت در بیان اسرار غامضه و حقائق نادره بطریق رمز و اشارت این اسرار تعلق بحروف مقطعات دارد که از متشابهات قرانی است که علماء راسخین را از تاویل آن اطلاع داده اند الٓمّٓ هاے دوچشمی است مربّی ما ❊ همچو الف ربّ حبیب خدا ❊ لام مربی خلیل الله است ❊ میم ز تدبیر کلیم آگه است ❊ مبدأ کاروبار حضرت کلیم علیٰ نبینا و علیه الصلوٰة والسلام حقیقت الف است و مبدأ امام ما این حقیر نیز بتبعیت و وراثت همان حقیقت الف لیکن بازگشت حضرت کلیم علیٰ نبینا و علیه الصلوٰة والسلام بحقیقت میم است و بازگشت این حقیر به حقیقت هاے دوچشمی است الحال مرجع و ملاذ من همین حقیقت ها است این حقیقت همانست که تعبیر از آن بغیب هویت مینمایند و این حقیقتش گنجینهٔ رحمت است یک رحمت که در دنیا پهن کرده اند و نود و نه رحمت که براے آخرت ذخیره مانده اند مستقر و مستودع همه آنها همین حقیقت است گویا یک چشمهٔ آن مخزن رحمت دنیا است و چشمهٔ دیگر گنجینهٔ رحمت آخرت صفت ارحم الراحمین این حقیقت اتباع مینماید درین موطن ظهور جمال صرف است که شائبهٔ از جلال بآن راه نیافته است دوستان را در دنیا هرچه از قسم محنت و اندوه بدهند تربیت جمال است که بصورت جلال ظاهر شده است و دشمنان را در دنیا هرچه از جنس نعمت و سرور بدهند ظهور جلال است که بصورت جمال وانموده اند هٰذا هو المکر الالٰهی جلّ سلطانه یُضِلُّ بِهٖ کَثِیْرًا وَّ یَهْدِیْ بِهٖ کَثِیْرًا و مبدأ کاروبار حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات حقیقتی است که فوق حقیقت الف است و همچنین مبدأ حضرت خلیل علیٰ نبینا و علیه الصلوٰة والسلام همان حقیقت فوقانی است غایة ما فی الباب حقیقت مبدأ حضرت خاتم الرسل اجمال آن حقیقت است و حقیقت مبدأ حضرت خلیل تفصیل آن حقیقت علیهم الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها و بازگشت حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بحقیقت الف است و بازگشت حضرت خلیل علیٰ

نبینا وعلیه الصلوة والسلام حقیقت لام است یعنی اجمال را بوحدت بیشتر مناسبت است لاجرم بالف
بیشتر گشت که قریب بوحدت است و تفصیل بکثرت بیشتر مناسبت داشت ناچار بازگشت بلام که نزدیک
بکثرت است حاصل آمد پس حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام هم در مبدأ کثیر البرکت اند
وهم در معاد و مرجع ازینجاست که سید البشر علیه وعلی آله الصلوة والسلام صلوة وبرکت که مماثل صلوة
وبرکت حضرت خلیل است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام مسألت مینماید و در اسماء الله که رتبه اینها
فوق رتبه صفات ست رب حضرت خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات اسم مبارک الله است
تعالی شانه ورب این حقیر اسم مبارک الرحمن است جل وعلا وچون این حقیر را در مبدأ نسبت مناسبت
بحضرت کلیم است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام ناچار برکات بسیار ازان حضرت باین حقیر
است هر چند ولایت این حقیر ولایت موسوی نیست اما از برکات آن ولایت مملو است و ترقیات بسیار ازان
راه نموده استفاده که این حقیر ازان ولایت نموده است از راه اجمال آن ولایت است واستفاده فرزندی
اعظمی علیه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر که از ولایت موسوی مستفاد است شبیه ولایت
رجل مؤمن است که از آل فرعون بوده وولایت فرزندی علیه الرحمة شبیه بولایت سحره فرعون است که
ایمان آوردند والسلام

مکتوب صد و دوازدهم (۳۱۲)

قال الله تعالی فالقی السحرة ساجدین قالوا آمنا برب العالمین

بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب اسوله که پرسیده بودند و در انجا تحقیق اشارت سبابه است و آنچه مختار علماء
حنفیه است دران باب * الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی
اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین وعلی عباد الله الصالحین اجمعین * صحیفه
شریفه که مصحوب ملا محمود ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید پرسیده بودند که علما میگویند که
زمین روضه متبرکه مدینه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة از مکه معظمه بزرگتر است با وجود مسجود
بودن صورت و حقیقت کعبه معظمه مر صورت و حقیقت محمدیه را علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة

زمینِ روضهٔ متبرکه چون بزرگتر باشد مخدوما آنچه نزد فقیر ثابت شده است آنست که خیر البقاع کعبهٔ معظمه است بعد از آن روضهٔ مقدسهٔ مدینه علی صاحبها الصلوٰة والتحیة بعد ازان زمینِ حرمِ حضرت مکه حرسها الله تعالیٰ عن الآفات اگر علماء روضهٔ متبرکه را از مکهٔ معظمه بهتر گفته باشند مراد از مکهٔ معظمه سوای زمین کعبهٔ مقدسه مراد داشته باشند والعلم عند الله سبحانه و نیز پرسیده بودند در باوه تجویز اشارت سبابه ملازمانِ مرحومی مولانا محمد الصمد رساله نوشته اند فرستاده شده است درین باب هرچه اشارت شود مخدوما احادیث نبوی علی مصدرها الصلوٰة والسلام در باب جواز اشارت سبابه بسیار وارد شده اند و بعضے از روایاتِ فقهیه حنفیه نیز درین باب آمده چنانچه مولانا در رساله ایراد نموده است و چون در کتبِ فقهِ حنفی نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که روایاتِ جوازِ اشارت غیرِ روایاتِ اصول است و غیرِ ظاهر مذهب است و آنچه امام محمد شیبانی گفته کان رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه وعلیٰ اٰله وسلم یشیر و نصنع کما یصنع النبی علیه وعلیٰ اٰله الصلوٰة والسلام ثم قال هذا قولی و قول ابی حنیفة رضی الله تعالیٰ عنهما از روایاتِ نوادر است نه روایاتِ اصول فی الفتاوی الغرائب فی المحیط من یشیر باصبعه السبابة من یده الیمنی لم یذکر محمد هذه المسئلة فی الاصل وقد اختلف المشائخ فیه منهم من قال لا یشیر و منهم من قال یشیر و ذکر محمد فی غیر روایة الاصول حدیثا عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یشیر ثم قال هذا قولی و قول ابی حنیفة رضی الله تعالیٰ عنهما وقد قیل انه سنة وقیل مستحب ثم قال فیها هذا ما ذکروا والصحیح ان الاشارة حرام وفی السراجیة ویکره ان یشیر بالسبابة فی الصلوٰة عند قوله اشهد ان لا اله الا الله هو المختار وفی الکبریٰ وعلیه الفتوی لان مبنی الصلوٰة علی السکون والوقار وفی الغیاثیة من الفتاوی ولا یشیر بالسبابة عند التشهد هو المختار وعلیه الفتوی وفی جامع الرموز لا یشیر ولا یعقد وهو ظاهر اصول اصحابنا کما فی الزاهدی وعلیه الفتوی کما فی المضمرات والولوالجی والخلاصة وغیرها وعن اصحابنا انه سنة فی خزانة الروایات من التاتارخانیة ثم اذا اخذ فی التشهد الی قوله لا اله الا الله هل یشیر باصبع السبابة للید الیمنی لم یذکر محمد رحمه الله فی الاصل

وَقَدِ اخْتَلَفَ الْمَشَايِخُ فِيْهِ مِنْهُمْ مَنْ قَالَ لَا يُشِيْرُ وَفِي الْكُبْرٰى وَعَلَيْهِ الْفَتْوٰى وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ يُشِيْرُ وَمِنَ الْغِيَاثِيَّةِ وَلَا يُشِيْرُ بِالسَّبَّابَةِ عِنْدَ التَّشَهُّدِ هُوَ الْمُخْتَارُ هرگاه در روایاتِ معتبره حرمتِ اشارت واقع شده باشد و بر کراهتِ اشارت فتوائے داده باشند و از اشارت و عقد نهی کنند و آن را ظاهرِ اصولِ اصحاب گویند ما مقلدان را نمیرسد که بمقتضائے احادیث عمل نموده جرأت در اشارت نمائیم و بفتاوائے چندین علماءِ مجتهدین مرتکبِ امرِ محرّم و مکروه و منهی گردیم مرتکبِ این امر از حنفیه از دو حال خالی نیست یا آنکه این علماءِ مجتهدین را علمِ احادیث معروفه جواز اشارت اثبات نمینماید یا آنکه عالمِ این احادیث میدانند اما عمل بمقتضائے این احادیث در حقِ این بزرگواران تجویز نمیکند و می انگارد که اینها بمقتضائے آراءِ خود خلافِ احادیث حکم بر حرمت و کراهت کرده اند و این هر دو شق فاسد است تجویز نکند آنرا مگر سفیه یا معاند و آنچه در ترغیب الصلوٰة گفته است که انگشتِ شهادت برداشتن در تشهد سنّتِ علماءِ متقدم است اما علماءِ متاخر نهی کرده اند از آنکه چون رافضیان درین غلو کردند سنّیان ترک کردند از برائے نفیِ تهمتِ سنّی برافضی مخالفِ روایاتِ کتبِ معتبره است زیرا که ظاهرِ اصولِ اصحاب با عدمِ اشارت و عدمِ عقد است پس عدمِ اشارت سنّتِ علماءِ متقدم شد و بجهتِ نفیِ تهمت نگشت حسنِ ظنِ ما باین اکابرِ دین آنست که تا زمانیکه دلیلِ حرمت یا کراهت درین باب برایشان ظاهر نشده است حکم بحرمت یا کراهت نکرده اند هرگاه بعد از ذکرِ سنّیت و استحبابِ اشارت گویند هٰذَا لَمَا ذُكِرَ وَالصَّحِيْحُ اَنَّ الْاِشَارَةَ حَرَامٌ معلوم میشود که ادلهٔ سنّیت و استحبابِ اشارت نزد این بزرگواران بصحت نه پیوسته است بلکه خلافِ آن بصحت رسیده غایتِ ما فی الباب ما را علم بآن دلیل نیست و این معنی مستلزمِ قدحِ اکابر نیست اگر کسے گوید که ما علم بخلافِ آن دلیل داریم گوییم که علمِ مقلد در اثباتِ حل و حرمت معتبر نیست درین باب ظنِ مجتهد معتبر است ادلهٔ مجتهدین را او هن از بیتِ عنکبوت گفتن بسیار جرأت نمودن است و علمِ خود را بر علمِ این اکابر ترجیح دادن و ظاهرِ اصولِ اصحابِ حنفیه را باطل ساختن و روایاتِ معتبرهٔ مفتیٰ بها را برهم زدن و شوا ذ گفتن احادیث را این اکابر بواسطهٔ قربِ عهد و وفورِ علم و حصولِ ورع و تقوائے از ما دور افتادگان بهتر میدانستند و صحت و سقم و نسخ و عدمِ نسخ

یعنی قرب زمان ایشان بزمان نبوت ۱۲

آنها را بیشتر از ما می‌شناختند البته وجه موجه داشته باشند در ترک عمل بمقتضای این احادیث علی صاحبها
الصلوة والسلام و ما قاصر فهمان این قدر می‌فهمیم که رواة احادیث در کیفیت اشارت و عقد اختلاف
بسیار دارند و کثرت اختلاف ایشان اضطراب در نفس اشارت پیدا کرده است از بعضی روایات مفهوم
میشود که اشارت بی عقد فرموده اند و آنکه بعقد گفته اند بعضی روایت کرده اند که عقد پنجاه و سه بود و بعضی
دیگر روایت کرده اند که عقد بیست و سه و بعضی بقبض خنصر و بنصر و حلقه ابهام با وسطی اشارت بسبابه
روایت کرده اند و در روایتی بجز وضع ابهام بر وسطی اشارت میفرموده اند و در روایتی آمده است
که دست راست را بر فخذ چپ وضع کرده دست چپ را بر پای راست نهاده اشارت می‌کردند
و در روایت دیگر است که دست راست را بر پشت دست چپ و رسغ بر رسغ و ساعد بر ساعد نهاده
اشارت میفرموده اند و در بعضی روایات آمده است که قبض جمیع اصابع فرموده اشارت میکردند از بعضی
روایات معلوم میشود که اشارت بی تحریک سبابه بوده است و بعضی دیگر اثبات تحریک نیز مینمایند و ایضا
در بعضی روایات واقع شده است که اشارت در وقت قراءت تشهد میفرموده اند من غیر تعیین و در بعضی
احادیث دیگر آمده است که اشارت در وقت لفظ کلمه شهادت بوده است و در بعضی روایات مقید
بوقت دعا ساخته است که میفرموده اند یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک و چون علماء حنفیه
ایشان در اشارت اضطراب روات دیدند فعل امر زائد در نماز بخلاف قیاس اثبات ننمودند که مبنای صلوة بر سکون
و وقار است و ایضا توجیه اصابع بجانب قبله تا ممکن باشد سنت است کما قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام فلیوجه
من اعضائه الی القبلة ما استطاع اگر گویند که کثرت اختلاف وقتی مضطرب سازد که توفیق در میان
روایات ممکن نباشد و در ما نحن فیه توفیق ممکن است زیرا که تواند بود که جمیع روایات را در اوقات مختلفه
کرده باشند گوییم که در بسیاری از روایات لفظ کان بود وقع شده است که نزد محققان از ادوات کلیه است
فلا یمکن التوفیق و آنچه از امام اعظم منقول است که اگر حدیثی مخالف قول من بیاید قول مرا ترک کنید
و بر حدیث عمل نمایید مراد ازان حدیث صحیحی است که بحضرت امام نرسیده است و بنابر عدم علم این

حدیث حکم بخلاف آن فرموده است و احادیث اشارت ازان قبیل نیست احادیث معروفه اند و احتمال عدم علم ندارند اگر گویند که علماء حنفیہ بجواز اشارت نیز فتوے داده اند پس مقتضائے فتاوائے متعارضه بهر طرف که عمل نموده آید مجوز باشد گوییم اگر تعارض در جواز و عدم جواز و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز است و جانب حرمت را و ایضاً شیخ ابن ہمام در رفع یدین گفته است که احادیث رفع و عدم رفع متعارض اند ما بقیاس احادیث عدم رفع را ترجیح میدہیم که مبناء صلوٰة بر سکون و خشوع است که باجماع مطلوب و مرغوب است والعجب من الشیخ ابن الهمام انه قال وعن کثیر من المشائخ عدم الاشارة وهو خلاف الروایة والدرایة کیف نسب التجهیل الی العلماء المجتهدین المتمسکین بالقیاس الذی هو الاصل الرابع من الشرع وهو ظاهر المذهب وظاهر الروایة عند الحنفیة وهذا الشیخ قد ضعف حدیث القلتین بالاضطراب الحاصل من کثرة اختلاف الرواة فرزندی ارشدی محمد سعید درین باب رساله مینویسد چون به بیاض برسد فرستاده خواهد شد انشاء الله تعالیٰ و ایضاً پرسیده بودند که از طالبان طریقه ایشان بهر طرف جمعے هستند و هیچ جا دلیری نکرده و بکسے گفته که سر حلقه باشد بهرچه اشارت شود هر کرا مناسب این دانند فرمایند که سر حلقه جمعے باشد این امر باصلاح شما مفوض است بعد از استخاره و توجه امر فرمایند والسلام علیکم و علی من لدیکم ؕ

مکتوب سه صد و پانزدهم (۳۱۴)

المنتخبات ۵۹

بخواجه محمد هاشم صدور یافته در حل اسوله که نوشته بود سوال اول آنکه کمالات اصحاب کرام مربوط بفنا و بقا و سلوک و جذبه بود یانه سوال دویم آنکه در طریقه علیه نقشبندیه از ریاضات منع میکنند و مضر میدانند و حال آنکه آن سرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام ریاضات شاقه کشیده اند سوال سیوم آنکه این طریق چرا منسوب بحضرت صدیق رضی الله تعالیٰ عنه گشت سوال چهارم آنکه در یک مکتوب نوشته اند که طالب را از ولایت موسوی بولایت محمدی بتصرف نمیتوان برد و در مکتوب دیگر نوشته اند که شما را از ولایت موسوی

بولایت محمدی آورده وجه توفیق چیست سوال پنجم آنکه پیراهن پیش چاک باید پوشید یا پیراهن حلقهٔ گریبان
سوال ششم آنکه توجهِ نفی و اثبات با توجهِ احدیت چگونه جمع شود سوال هفتم آنکه چون نفی و اثبات
بدل گفته شود کلا را چرا به فوقِ بیرند و الّا الله را چرا بجانبِ یمین و در آخر این مکتوب بیانِ مراعاتِ آداب
پیر فرموده اند و فرموده اند که ختمِ دفترِ این مکتوبات را بهمین مکتوب ساختند و عدد سه صد و سیزده را رعایت کرده
که موافق عدد پیغمبرانِ مرسل است علیهم الصلوات و التسلیمات و نیز عدد اهلِ بدر است رضی الله تعالی عنهم اجمعین
و فرموده اند که در خاتمهٔ این مکتوب عرضه داشتی که حضرت مخدوم زاده کلان علیه الرحمة و الغفران نوشته اند نویسند
تا خوانندها بدعا و فاتحه ایشان را یاد کنند بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب
اخوی خواجه محمد هاشم میرسانند اشوله که طلبِ حلِ آنها در مکتوب میر سید محب الله نموده بودند در جوابِ آنها آنچه معلوم
داشت نوشته فرستاد و حاصلِ سوال اول آنکه قربِ الهی جل شانه بحسب فنا فی الله و بقا بالله و طیِ تمام
مقاماتِ جذبه و سلوک است اصحابِ کرام که بیک صحبتِ خیر الانام علیه و علیهم الصلوة و السلام از اولیای
امت افضل گشتند آیا این همه سیر و سلوک و فنا و بقا ایشان را در آن یک صحبت میسر میشد یا مجرد همان
یک صحبت افضل بود و انتهای سیر و سلوک و دیگر فنا و بقا اصحابِ کرام را بتوجه و تصرفِ آنحضرت بوده علیه و علیهم
الصلوة و التحیة یا بمجردِ اسلام و نیز ایشان را علم سلوک و جذبه حالاً و مقاماً بوده یا نه و اگر بوده چه نام میخوانده اند
و اگر طریقِ سلوک و تصرف نبوده پس اینها را بدعت حسنه میتوان گفت جواب بدانند که حلِ این سخن منوط
به صحبت است و موقوف بخدمت سخنی که درین مدت کسی نگفته است بیک نوشتن چگونه معقولِ شما خواهد شد
اما چون سوال کرده اند از جواب گفتن چاره ندارد و بضرورت بوجهِ اجمال حلِ آن مینماید استماع نمایند قربیکه
منوط بفنا و بقا و سلوک و جذبه است قربِ ولایت است که اولیای امت بآن مشرف گشته اند و قربیکه اصحاب
کرام را در صحبتِ خیر الانام علیه و علیهم الصلوة و السلام میسر میشد قربِ نبوت است که بتبعیت و وراثت ایشان را
حاصل میگشت و درین قرب نه فنا است نه بقا نه جذبه است نه سلوک و این قرب بمراتب از قربِ ولایت اعلی
و افضل است چه این قرب قربِ اصالت است و آن قرب قربِ ظلیت شتان ما بینهما اما فهم هر کس

مذاق بفتح وتخفیف ذال معجمہ چشیدن وبمعنی چشیدن گاه ومحل قوت ذائقہ کہ کام وزبان است ۱۲ غ

بمذاقِ این معرفت نرسد نزدیکست کہ خواص در فہمِ این معرفت بعوام مشارک باشند ع گر بوعلی نوائے قلندر
نواختے * صوفی بُدے ہر آنکہ بعالم قلندر است * آرے اگر بذروهٔ کمالاتِ قربِ نبوت براهِ قربِ ولایت
عروج واقع شود از فنا وبقا وجذبہ وسلوک چاره نباشد کہ اینہا مبادی ومعدّاتِ آن قرب اند واگر این راه
رفتہ نشود وشاہراهِ قربِ نبوت اختیار افتد فنا وبقا وجذبہ وسلوک ہیچ در کار نباشد اصحابِ کرام بشاہراهِ
قربِ نبوت رفتہ اند کہ بجذبہ وسلوک وفنا وبقا کار ندارند بیانِ این معرفت از مکتوبیکہ بنام مولانا امان اللہ
نوشتہ است طلب نمایند واین فقیر ہرجا در مکتوبات ورسائلِ خود نوشتہ است کہ معاملۂ من ماوراءِ سلوک
وجذبہ است ووراءِ تجلیات وظہورات است مراد ازان ہمین قرب است در ملازمتِ حضرتِ خواجۂ خود
بودم قدس سرہ کہ این دولت بظہور آورده بود واین عبارت بخدمتِ ایشان عرض کرده بودم کہ بر من امری
ظاہر شده است کہ سیرِ انفسی نسبت بآن امر ہمچو سیرِ آفاقی است نسبت بہ سیرِ انفسی زیاده برین عبارت
در خود قدرتِ تعبیر ازان دولت نمیافتم بعد از سالہا چون این معاملۂ عجیبہ منقح ومحرر گشت بعباراتِ
مجملہ در تحریر آورد والحمد للہ الذی ہدانا لہذا وما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ لقد جاءت رسل
ربنا بالحق پس عبارتِ فنا وبقا وجذبہ وسلوک محدث باشد واز مخترعاتِ مشایخ بود مولوی جامی
علیہ الرحمۃ در نفحات می نویسد کہ اول کسیکہ دم از فنا وبقا زده است ابو سعید خراز است قدس سرہ حاصلِ
سوالِ دویم آنکہ در طریقۂ علیۂ نقشبندیہ التزامِ متابعتِ سنت است وحال آنکہ آن سرور علیہ وعلی آلہ
الصلوة والسلام ریاضاتِ عجیبہ وگرسنگیہائے شدیده کشیده اند ودرین طریق از ریاضات منع مینمایند
بلکہ ریاضات را بواسطہ ظہورِ کشوفِ صوریہ مضر میدانند عجب مینماید کہ در متابعتِ سنت چگونہ احتمالِ ضرر متصور
شود جواب محبت اطوار اگر گفتہ است کہ ریاضات درین طریقہ ممنوع اند وازکجا شنیده کہ ریاضات را مضر
میدانند درین طریق دوامِ محافظتِ نسبت والتزامِ متابعتِ سنت علی صاحبہا الصلوة والسلام
والتحیۃ وسعی در سترِ احوال واختیارِ توسطِ حال ومراعاتِ حدِ اعتدال در مطاعم وملابس از ریاضاتِ شاقہ
ومجاہداتِ شدیده است غایتہ ما فی الباب عوام کالانعام این امور را از ریاضات نمیشمرند واز مجاہدات

ملابس بفتح میم وکسر موحده جمع ملبس کہ بمعنی پوشش ولباس است کما فی الصراح ۱۲ غ

نمیدانند ریاضت و مجاهده نزد ایشان منحصر در گرسنگی است و کثرت جوع در نظر شان عظیم القدر است زیرا که خوردن
نزد این بهائم صفتان از اهم مهام است و از اعظم مقاصد پس ناچار ترک آن ریاضت شاقه بود و مجاهده شدید
باشد بخلاف دوام محافظت نسبت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوة والتحیة و امثال آنها را
در نظر عوام قدرے نیست و اعتدادے نه تا ترک اینها از منکرات شوند تحصیل این امور از ریاضات شمرند پس لازم
است بر اکابر این طریقت که در ستر احوال بکوشند ترک ریاضتے که در نظر عوام عظیم القدر است و باعث قبول
خلق است و مستلزم شهرت است که متضمن آفت است و متمم شرارت نمایند قال علیه وعلی آله الصلوة و
السلام بحسب امرء من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا الا من عصمه الله
نزد فقیر گرسنگیهای دور و دراز از مراعات حد اعتدال در ماکولات بسیار آسان است و تیسر تمام دارد و می یابد
که ریاضت مراعات توسط حال از ریاضت کثرت جوع زیاده است حضرت والد بزرگوار قدس سره میفرمودند
که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته که در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاه داشتن در وصول
بمطلوب کافی است با این مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست و الحق که در مطاعم و ملابس بلکه در جمیع امور توسط
و میانه روی چه بلا زیبا است * نه چندان بخور کز دهانت برآید * نه چندان که از ضعف جانت برآید * حضرت حق
سبحانه و تعالی حضرت پیغمبر ما را علیه وعلی آله الصلوة والسلام قوت تحمل مرد عطا فرموده بود که با آن قوت تحمل
بار گرسنگیهاے شاقه مینمودند و اصحاب کرام نیز ببرکت صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوة والسلام والتحیة
تحمل این بار میفرمودند و هیچ فتورے و خللے در اعمال و افعال ایشان واقع نمیشد با وجود گرسنگی قدرت بر محاربه اعدا
بر نهجے داشتند که قدرت سیر شکمان بعشر آن نرسد از اینجا بود که بیست کس از صابران بر دویست کس از کفار غالب آمدند
و صد کس بر هزار کس غلبه مینمودند و جوع کشان غیر از اصحاب نه چنین است که در اتیان آداب سنن عاجز آیند بلکه بسا است که از
ادای فرائض بتکلف برآیند پس قدرت درین امر تقلید اصحاب کرام نمودن در اتیان سنن و فرائض خود را عاجز ساختن است
منقول است که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه تقلید آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام نموده صوم وصال اختیار
کردند و از ضعف و ناتوانی بے اختیار بر زمین افتادند آنسرور بطریق اعتراض فرمودند علیه وعلی آله الصلوة والسلام

قوله یعنی پے در پے روزه داشتن دو روز یا سه روز یا زیاده بے آنکه افطار در میان واقع شود و این از خصائص آنسرور بوده علیه الصلوة والسلام ۱۲

کیست از شما مثل من نزد پروردگار خود بیتوتت میکنم و طعام و شراب از آنجا میخورم پس بے قدرت تقلید نمودن مستحسن نداشتند
وایضاً اصحاب کرام ببرکت صحبت خیر الانام علیه و علیهم الصلوة والسلام از مضرتهای خفیهٔ کثرت جوع محفوظ و مامون بودند و دیگران
را این حفظ و امن میسر نیست بیانش آنست که کثرت جوع البته صفا بخش است جمعی را صفائے قلب می بخشد و جمع دیگر را
صفائے نفس صفائی قلب هدایت افزاے و نوربخش است و صفائے نفس ضلالت نماست و ظلمت افزا فلاسفهٔ یونان و براهمه
و جوگیهٔ هند همه را ریاضت گرسنگی صفائے نفس بخشیده بضلالت و خسارت دلالت نموده افلاطون بجهت اعتماد بر صفائے
نفس خود نموده صور کشفیهٔ خیالیهٔ خود را مقتدائے خود ساخته عجب و غرور زیده و بحضرت عیسی روح الله علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام که درانوقت مبعوث شده بودند نگرویده و گفته نحن قوم مهذبون لا حاجة بنا الی من یهدینا اگر این صفائے
ظلمت افزائے نمیداشت صور کشفیهٔ خیالیه سد راه او نمیگشتند و از وصول المطلب مانع نمے آمدند او مطلبه این صفا خود را
نورانی یافته ندانست که این صفا از پوست رقیقهٔ اماره او کم گذشته است و اماره او بر همان خبث و نجاست خود است
بیش ازین نیست که نجاست مغلظه را بشکر غلاف رقیق نمایند قلب که فی حد ذاته پاکیزه است و نورانی بر روے او زنگے از
مجاورت نفس ظلمانی نشسته است باندک تصفیه بحالت اصلی رجوع مینماید و نورانی میگردد بخلاف نفس که فی حد ذاتها
خبیث است و ظلمت صفت ذاتی اوست تا زمانیکه بسیاست قلب بلکه بمتابعت سنت و اتباع شریعت علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة بلکه بمحض فضل خداوندی جل سلطانه مزکی و مطهر نگردد و خبث ذاتی او زائل نگردد فلاح
و بهبود ازوے متصور نیست افلاطون از کمال جهل صفائے خود را که با اماره او تعلق داشت در رنگ صفائے قلب عیسوی انگاشت
ناچار خود را نیز مهذب و مطهر در رنگ او خیال کرده از دولت متابعت او علی نبینا و علیه الصلوة والسلام محروم مانده و بداغ
خسارت ابدی متسم گشت اعاذنا الله سبحانه من هذا البلاء و چون این مضرت در نهانخانهٔ جوع مکمون بوده اکابر این
طریقه قدس الله تعالی اسرارهم ریاضت جوع را ترک نموده مطعوم را بریاضت اعتدال و مجاهدهٔ توسط حال و لائق نمودند و منافع
جوع را با احتمال این ضرر عظیم الخطر ترک کردند و دیگران منافع جوع را ملاحظه نموده چشم از مضار آن پوشیدند و بجوع ترغیب نمودند
مقرر عقلاست که باحتمال ضرر منافع کثیره را میتوان گذاشت نزدیک باین مقاله است آنچه علما فرموده اند شکر الله تعالی سعیهم
که اگر امرے دائر باشد میان سنت و بدعت ترک بدعت بهتر است از اتیان سنت یعنی در بدعت احتمال مضرت است و در سنت

مطلب

بحال

است بر طرق دیگران اندرین باب ۱۲

توقع منافع پس احتمال ضرر را بر توقع منافع ترجیح داده ترک بدعت باید نمود پس عجب نباشد که در اتیان سنت ضررے از راه دیگر
پیدا شود حقیقت این سخن آنست که آن سنت گویا موقت بآن قرن است چون توقیت آنرا بواسطهٔ دقت و خفا
جمعے در نیافته اند مبادرت در تقلید آن نموده اند و جمع دیگر آنرا موقت دانسته تقلید ترک نموده اند والله سبحانه اعلم
بحقیقة الحال حاصل سوال سیوم آنکه در کتب اکابر این طریقهٔ علیه است که نسبت ما بحضرت صدیق منسوبست بخلاف
سائر طرق اگر مدعی گوید که اکثر طرق بامام جعفر صادق میرسند و حضرت امام بحضرت صدیق منسوبست پس سلاسل دیگر
چرا بحضرت صدیق منسوب نباشند جواب آنکه حضرت امام نسبتے هم از حضرت صدیق دارد و هم از حضرت امیر رضی الله تعالی
عنهما و باوجود اجتماع این دو نسبت علیه در حضرت امام بکمالات هر نسبت در ایشان جدا است و از یکدیگر متمیز است
جمعے بواسطهٔ مناسبت صدیقی از حضرت امام نسبت صدیقیه اخذ نموده اند و بحضرت صدیق منسوب گشته و جمعے دیگر
هم بواسطهٔ مناسبت امیری نسبت امیریه را اخذ نموده بحضرت امیر منسوب گشته اند این فقیر بتقریبے در پرگنه بنارس رفته بود
که آنجا آب گنگ و آب جمن جمع اند و باوجود آن اجتماع محسوس میگردد که آب گنگ علحده است و آب جمن علحده برنهجیکه گویا
درمیان برزخے مانده اند که آب یکے بدیگرے خلط نشود جمعے که بجانب آب گنگ واقع شده اند همان آب مجمع از گنگ
میخورند و جمعے دیگر که بجانب آب جمن اند از آب جمن میخورند اگر گویند که حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله قدسیه تحقیق
نموده است که حضرت امیر چنانچه از حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة تربیت یافته اند از حضرت
صدیق نیز تربیت یافته پس نسبت حضرت امیر عین نسبت حضرت صدیق باشد و فرق چه بود گوییم که باوجود اتحاد نسبت
خصوصیات تعدد محال آن بحال خود است یک آب بواسطهٔ تعدد محال خصوصیات متمیزه پیدا میکند پس رواست که نظر بخصوصیت
هر یکے طریقے باو منسوب شود حاصل سوال چهارم آنکه در مکتوب ملا محمد صدیق نوشته اند که شخصیکه استعداد ولایت موسوی دارد معلوم
نیست که صاحب تصرف او را باستعداد ولایت محمدی رساند و در مکتوب درویش زاده کلان قدس سره نوشته اند که شما را از ولایت موسوی
بولایت محمدی آورده وجه توفیق چه باشد جواب آنکه در مکتوب ملا محمد صدیق نوشته است که از ولایت موسوی بولایت محمدی بردن معلوم
الوقوع نیست در آن وقت علم بوقوع این امر نبوده بعد از آنکه این امر را معلوم ساختند و قدرت تغییر و تبدیل دادند نوشته که شما را از این
ولایت بآن ولایت برده زمانه متحد نیست تا تناقض متصور شود حاصل سوال پنجم آنکه پیراهن اصحاب اینجای پیش چاک میشوند

و میگویند که سنت عایت و بندگان حضرت میر بطریق حلقه بیسازند تحقیق این حیثیت جواب بدانند که با هم در میان تبت دو دامن
ان عرب بدامن پیش چاک میپوشند و اثر است آنست به سبب آنکه در بعضی کتب معتبره حنفیه مفهوم میشود که پیراهن پیش چاک مردان
را باید پوشید که لباس زنانست امام احمد و ابوداود از ابی هریره روایت کنند که پیغمبر فرموده اند علیه و علی آله الصلوٰة
والسلام لعن الرجل یلبس لبسة المرأة والمرأة تلبس لبسة الرجل فمطالب المومنین ولا تشتبه المرأة
بالرجال ولا یتشبه الرجال بالنساء فان کلا الفریقین ملعون + بلکه معلوم میشود که پیراهن پیش چاک لباس
اهل دین و اهل علم نیست بهذا اهل فهم از این لباس تجویز نموده اند و در جامع الرموز از محیط نقل میکند فلا یلبس ای
الذی ما یختص باهل الدین والعلم کالرداء والعمامة بل قمیصا ملحقا من الکرباس جیبه علی صدره کالنساء
ایضا بقول بعض علما پیش چاک قمیص نیست بلکه درع است قمیص نزد ایشان آنست که بر منکبین چاک داشته باشد
در جامع الرموز فی بیان کفن المرأة وفی الهدایة بدل القمیص الدرع وفرق بینهما ان شق الدرع الی الصدر
والقمیص الی المنکب فقالوا بالترادف نزد فقیر صواب آن مینماید که چون مردان از تشبه بلباس زنان ممنوع گشته اند
ببینیم جائیکه زنان پیراهن پیش چاک پوشند باید که مردان ترک تشبه زنان نموده پیراهن حلقه گریبان پوشند و در جائیکه
زنان پیراهن حلقه گریبان پوشند مردان بضرورت پیراهن پیش چاک اختیار کنند در عرب زنان پیراهن حلقه گریبان
میپوشند مردان بضرورت پیراهن پیش چاک پوشند و در ماوراء النهر و هند لباس زنان پیراهن پیش چاک است تا چار
مردان پیراهن حلقه گریبان اختیار کنند میان شیخ عبد الحق دهلوی میگفت که در حضرت مکه بودم و دیدم که یکی از مریدان
شیخ نظام نارنولی پیراهن حلقه گریبان پوشیده طواف کعبه مینماید و جمعی از عرب از پیراهن او تعجب دارند که پیراهن
زنان پوشیده است پس باعتبار عرف و عادت هم عمل اهل عرب بصواب باشد و هم عمل هند و ماوراء النهر لکل وجهة
هو مولیها + اگر نسبت پیراهن پیش چاک ثابت میشد علمای حنفیه لباس آنرا باهل فقه تجویز نمی نمودند و مخصوص
باهل دین و اهل علم نمی داشتند و چون زنان در عرب لباس پیش قد مند انجا لباس مردان تابع لباس زنان نموده اند
حاصل سوال ششم آنکه چون از ابتدا توجه طالبان این طریق باحدیت صرف است باید که نفی و اثبات این توجه
جمع نشود زیرا که در وقت نفی توجه بغیر است جواب آنکه توجه بغیر از برائے تقویت و تربیت توجه باحدیت

مقصود از نفی غیر حصول دوام آن توجه است بے مزاحمت اغیار پس توجه بنفی غیر منافی توجه احدیت نباشد
و منافی توجه احدیت توجه بغیر است نه توجه بنفی غیر و شتان ما بینهما حاصل سوال هشتم آنکه باید که هر ذکر که مبتدی
این طریقه بکام و زبان بگوید قلب نیز همان بگوید آیا در نفی و اثبات قلب تمام را بگیرید یا نه اگر تمام را بگیرید پس حرکت
کردن کلا معبود و الا الله بیمین چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را بگوید پس نقصان دارد که لا را از فوق بجانب
والله بجانب یمین صرف کند و الا الله را بجانب خود بکشد با آنکه نفی و اثبات را درین طریق به تخیل
میگذرانند و بکام و زبان کارے ندارد و تامل حالات قلب شرط قبول نباشد و این دو سوال اخیر از قبیل
تشکیکات فخر رازی است اگر اندک متوجه میشدید مندفع میگشت بقیة الکلام آنکه بعضے از یاران آنجای
کم رز نوشته اند که مدتے است درین ایام باحوال طالبان کم می پردازند و گرفتاری بعمارت دارند و مبلغ فتوح بر عمارت
خرج میشود و فقراء بے نصیب میمانند این مقدمات را بر نهجے نوشته بودند که شائبه اعتراض از آنجا مفهوم میگشت
و بوئے انکاری آمد باید دانست که انکار این طائفه سم قاتل است و اعتراض بر افعال و اقوال این بزرگواران زهر افعی
که بموت ابدی رساند و هلاک سرمدی گرداند فکیف که این انکار و این اعتراض عائد به پیر گردد و سبب ایذای او
پیر شود منکر این طائفه از دولت ارشاد ایشان محروم است و معترض بر ایشان هر وقت مغلوب و خاسر تا زمانیکه جمیع
حرکات و سکنات پیر در نظر مرید مستحسن و زیبا ننماید از کمالات پیر بهره نیابد و اگر یابد استدراج بود که عاقبت آن
خرابی و رسوائی است مرید با وجود کمال محبت و اخلاص که به پیر دارد اگر در خود در باب پیر هیچ گنجائش اعتراض بر پیر
یابد جز خرابی خود هیچ نداند و از کمالات پیر بے نصیب بود اگر در خاطر مرید از فعلے از افعال پیر شبه پیدا شود و دفع
نشود باید که آنرا استفسار بر نهجے نماید که از شائبه اعتراض پاک بود و از مظنه انکار مبرا بود و نیز وقت چون محقق
و جلی مستحیح اند اگر احیانا از پیر امرے خلاف شریعت ظاهر شود باید که مریدان امر تقلید پیر نکنند و حسن ظن
تا امکان باز ندارند محمل بلیغ و وجه صحت خواهد و اگر وجه صحت پیدا نشود باید که در رفع آن بابتهال بحضرت حق سبحانه
ملتجی و متضرع شود و گریه و زاری سلامتی پیر خواهد و اگر مرید را در حق پیر شبه در ارتکاب امر مباح پیدا شود آن شبه را
اعتبار نکند چه هر گاه مالک الامور جل سلطانه ایشان را از مباح منع نفرموده باشد و اعتراض نکرده دیگرے را چه رسد که

درد خود اعتراض کنند بسیار است که در بعضے جا از کے اوفتے اوفتے باشد از ایشان اَولیٰ در حدیث نبوی آمده علیه وعلیٰ آله الصلوة والسلام اِنَّ اللّٰهَ کَمَا یُحِبُّ اَنْ یُؤْتیٰ بِالْعَزَائِمِ یُحِبُّ اَنْ یُؤْتیٰ بِالرُّخَصِ خدمت میر چون تبعیتها بے مفرط دارند در ایام قبض اگر با حوال مریدان مے پردازند و تسلی خود به بعضے از امور مباحه نمایند چه جائے اعتراض است در وقت عبد الله اصطخری از برائے تسلی خود همراه سگبانان به صحرا به شکار رفت و بعضے از مشائخ در وقت تسلی خود سماع و نغمه میشنودند والسلام علیٰ من اتبع الهدیٰ والتزم متابعة المصطفیٰ علیه وعلیٰ آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها ۔

خاتمه عرضه اشتهائے که حضرت مغفرت پناه مخدوم زاده کلان قدس سره نوشته بود

عرضه داشت اول عرضه داشت کمترین بندگان محمد صادق بعرض اشرف میرساند که احوال و اوضاع این حدود بمیمن توجهات علیه بجمعیت معنوی و صوری گذرانیده است که از طرف خادمان حضرت خاطر نگران و پریشان مے بوده روز تحریر عریضه میان بدر الدین رسید و خبر عافیت کامل رسانید فرحت جدید و مسرت بے اندازه روئے نمود الحمد لله سبحانه علیٰ ذلک حمدا کثیرا اکثیرا ابدا کاما حافظ بهاؤ الدین شب سیزدهم ختم قرآن مجید کرد و از شب چهاردهم حافظ موسیٰ شروع کرده است و پنج پنج سیپاره میخواند شب آینده که شب نوزدهم است ختم میکند و عشره اخیر حافظ بهاؤ الدین قرار داده است که ختم خواهد کرد حضرت سلامت شبے در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که بمقام و سیع بس نورانی ظاهر شد گوئیا که مقام حقیقت قرآنی بوده چنانچه این جرأت نیتوانند کرد چنان معلوم شد که حقیقت محمدی علیٰ صاحبها الصلوة والسلام اجمال این مقام است گویا که در یاد علم در کوزه در آورده باشند و این مقام تفصیل حقیقت محمدی است و اکثر از انبیاء و اولیاء کمل بقدر خود از بعض آن مقام بهره دارند و تمام آن مقام بغیر از پیغمبر ما علیه وعلیٰ آله الصلوة والسلام نصیبے مفهوم نشد و این حقیر نیز به عنایت حق سبحانه و تعالیٰ به توجه عالی نصیبے کامل روزی گردانیده و تا هنوز آن مقام خوب واضح نشده است باقی احوال به جمعیت میگذرانت و در این ایام سلمه خیلے برکت مفهوم میشود اخوی محمد سعید اوضاع همواره دارد و اوقات بجمعیت و ذکر سگزبانیان(؟) ... مے شوند تا کمال چهار سیپاره ...

کرده است تا روز عید ظاهر شود شیخ سیپاره یاد کنند والعبودیة **عرضداشت دوم** عرضداشت کمترین
بندگان محمد صادق بذروه عرض اشرف میرساند که احوال و اوضاع این حدود مستوجب شکر است خیریت آن
ذات کعبه مراد است مع جمیع خادمان و مخلصان مطلوب و مسئول است سفرنامه نامی صحیفه گرامی بصوب
اینجانب رسیده بود بمطالعه آن شرف مشرف گردید حق سبحانه و تعالی سایه عاطفت آن قبله عالمیان بر مفارق اهل اسلام
باقی و پاینده دارد بجاه النبي الأمي و آله الأمجاد عليه من الصلوات أتمها ومن التسليمات أكملها
قبله گاها از خرابی احوال خود چه نویسد که غیر از حسرت و ندامت بر سوء اعمال و تضییع احوال لنفسه و مال سرمایه دست
ندارد و آرزو است که هیچ لحظه دمے بخلاف رضای او تعالی و تقدس نگذرد و آن میسر نشود مگر آنکه
توجه خادمان آن درگاه مدد فرماید و دستگیری نماید ورنه دیگران کار را دشوار نیست الحمد لله و المنة که کمال
یمن توجه شریف بعضے چیزها که امر فرموده بودند استقامت دارد و دران کم فتورے راه میابد بلکه روز بروز رسیده و
ترقی میرسد است بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه مے نشیند و حافظ بهاء الدین چون از تراویح فرصت میابد
قرآن نیز میخواند و این فقیر بعضے اوقات مقبوض است و دیگر بسط و قبض و بسط و توحید و ذوق و آرام و حرارت آن
همه تعلق به بدن دارد و لطائف تجاوز نمے نماید و لطائف سته متوجه اند و نه غافل و اگر متوجه اند توجه اینها شامل
بحضور نیست بلکه بعضے آن دو توجه و ذوق و شامل آن همه را داخل ظلال میدانند و از ظل تجاوز نمے یابد
و لطائف اولا با بدن مختلط بودند و در نظر بصیرت غیر از بدن امرے دیگر مفهوم نمیشد چنانچه بحضور انور الشرف
عرض کرده بود الحال از بدن ممتاز و بنظر میدرآیند و آن مقام را مقام بقا میدانند و بعد از بقا باز یک نوعے از
مناسبات لطائف تجرد شوند چنان معلوم شد که بے این فنا که بعد از بقا شود تمامی کار میسر نیست و الحال چند روز است
که مقبوض است و معامله سرد و کم است تا چه ظاهر شود فاما حال توجه بعالم زیاده است چون عرض احوال
ضروری بود بچند کلمه جرأت نمود قبله گاها فقیر بهشت صحبت ارباب مے بیند الا ما شاء الله تعالى زیاده چه نوید
که دخل تکلفات بیمیلت والعبودیة **عرضداشت سیوم** عرضداشت کمترین بندگان
محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر را نیست که مقبوض و مغموم میبود و آخر الامر بمحض توجه اقدس نشاط

خداوندی جل سلطانه در رسید و بسطی عظیم روی نمود و دران بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقا یاد و توجه مثلا
از جانب این کس مهجور الحال هرچه هست از جانب اوست تعالی و تقدس و در خود بیش از قابلیت قبول
نمی یافت کالمرآة التی تطلع علیه الشمس فاحترق بذلک الطلوع کل ظلمة وکدورة من
واللطائف وحصل فیهما کل نور وبرکة ینبغی فانشرح الصدر واتسع القلب وصار
البدن کالنور مضیئا الطف من الروح والسر الذین کانا قبل ذلک ووجدت التجلی الاکمل
من بین اللطائف علی القلب فلما نظرت الی القلب ظهر ان فی القلب قلبا آخر والتجلی علیه
فلما نظرت الی قلب القلب ظهر ان فی ذلک قلبا آخر والتجلی علیه وهکذا الی غیر النهایة
فلم یظهر قلب بسیط الا وقلب آخر فیه ولکن یتوهم الان انه انتهی الی القلب البسیط
ولیس بمتیقن وعلم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة الیها کانت کلها
تکلفات صرفة وکان یخطر اسم هذا المقام فما کتبته لسوء الادب تبلیغ این همه
کمترین اثریست از آثار توجه اظهر گر بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد
حضرت سلامت آرزومندی دریافت ملازمت خادمان درگاه را چه شرح دهد و چه نویسد شب و روز بلکه
هر ساعت در تصور آنست که کدام وقت نیک و ساعت خوش خواهد بود که این مطلب اعلی و مقصد
اعز بحصول خواهد پیوست و غیر از تمنائی و آرزومندی در تصور نمی آید حق سبحانه و تعالی باحسن
وجوه و اوفق طرق این دولت عظمی میسر گرداناد بحرمة النبی وآله الامجاد علیه وعلی آله من الصلوات
اتمها ومن التسلیمات اکملها والعبودیة

قد تم الدفتر الاول بعونه تعالی وحسن توفیقه ویتلوه الدفتر الثانی ان شاء الله تعالی وصلی الله تعالی وسلم وبارک افضل الصلوات
والتسلیمات والبرکات علی خیر خلقه سیدنا محمد وعلی آله وصحبه اجمعین وعلینا معهم برحمته وهو ارحم الراحمین

لله الحمد والمنة که حصه پنجم از مکتوبات امام ربانی بکتابت مکاتب غلام محمد امرتسری باختتام رسید
۲۹ محرم الحرام سنه ۱۳۳۱ هجری صلعم

ع میر آرزوی تحصیل شرف قدمبوسی آن ذات والا صفات حضرت قبله گاهی را چه بیان نماید و از ان چه نویسد که از حد بیان بیرون است و از احاطه تحریر خارج